خاتمه

نام ایزد ای فکرت تیزرو * که وادی سخن را سرانجام نو
قلم بکیدم از جنبش آرام یافت * سواد سوم دفتر انجام یافت

از انجا که فطرت یاوره ارادت ودست وبخت بیدار وسعادت مساعد بود به نیروی جدپیشگی وشب یاز دلی برخی سوانح قرن ثانی دولت جاوید طراز نگاشته آمد وبدستیاری روشنا سان ابداع همت قدری سبکدوش گشت

منور چو شد نیمه زین بهر بست * مرا نیمهٔ عالم آمد بدست
دگر نیمه را گر بود روزگار * چنان گویم از طبع آموزگار
که خوابیدگان را برآرد ز خواب * برقص آورد ماهیان را در آب

پس نیم سپاس فطرت بدامن امید ریخت تا نم قطره از دریای آگهی تراوش نمود وچه نجارها دل سر زنش زد تا سخن بدین منظر سامعه آمد بو که پذیرش دلها بلندنامی بخشید

مرا میزبان جاوید گردانید * من از جنبش بنان وم سپردانه
خدا شین جانی جبانها * هر بارزه

زهی شکر گذاری حال و نیز نگساری قلم پایی بند زندانکدهٔ بشریت بردار آسمان بی سوی میکنند و در ساختگی جارسوی معامله پیچ نزهتگاه قدس می نماید و در عیارگیری زمینیان صیرفی نقد آسمانیان میگردد و در سپردن مراحل بندگی اسرار الوهیت می طرازد و در آفت خیز گلزار تعلق ترانهٔ آزادی میسراید

نظم

دیده با تماشای حقیقت باز آب * عقل کل میر دراز کوکبه حیرت باد
عشق از تار نظر یافت مگر سوزن * سر و برده بجیب جهان نگرم
کج گرائی نقش بو قلمون *

چاره گزیده روی دل بدان کار آورده واز سر نو آمادگی این شغل سترگ نمود امید که رشته سوانح نگاری گسیخته نگردد وزمان زمان هنگامهٔ سپاس گزاری را فروغ دیگر پدید آید وبسیاری گرامی احوال حقیقت گزار که شگاف آن مشرق دولت درآید وگنجینه وران سعادت برآموده ارمغانی آیندگان آگهی طلب آماده شود وشناسندگان گوهر چهرهٔ نشاط برافروزد

برآراسته شد و دوازدهم دلیپ پور رای رایسنگه بوالا درگاه آمد و پوزش پذیرفته بخشایش
رفت سیزدهم دخت میرزا کوکه را بسعدالله پور سعید خان بیگانی پیوند دادند و جشن خسروی را
روز بازار شد بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دخت خانخانان پسر زاد و یکمتر زمانی
آنجهانی شد بیست و پنجم شیخ غوثی قادری را روزگار بسر آمد محمود بیگ با پور خان ماهر در
قصبهٔ آج ملتان ریخت و آن راد مرد را و نیز نقد زندگی بسپرد از عمامه داران خانقاه پرست
بود و بارادت گیهان خدیو امارت یافت و سعادت اندوخت درین روز محمد خان پور دولتخان
را شگرف سودائی در سر ریخت و سخت تگاپو خویشتن را به نیستی سر انداخت از برنائی شور
و خواهش چیرگی دوید ناملایم لختی آسیمه سر شد و کار بدیوانگی کشید و از چاره گری لختی بهی
پذیرفت در سال سه بیارش شکار بر آمد و پایان روز از همرهان جدائی گزید نزد قصبهٔ پال
با گولیان در آویخته فرو شد غرهٔ اسفندارمذ راقم شگرف نامه را بناسک فرستادند چون
ملازمت شاهزاده دریافت و خواهش خویش درمیان نهاد بپذیرفته همان ماش را جورا
بر خواستند پاسخ رفت از فرموده سر نمی تابد لیکن آن گوهری اکلیل خود بکار ملک نمی پردازد
و آن سترگ کارگر در اجیندی آرزو تنگ چشم واگذاشته درین آشوب نابردائی و ناتوانی
چگونه کاری فراپیش نهاده آید لختی آگاه شد و کارسازی را برخود گرفت و اسپ و خلعت داده
بدانسو روانه ساخت در نخستین منزل بخجسته قدوم خویش بلند پایگی بخشید و بجا صگی جمدره
و نامور فیل نواخت چهاردهم گنگادهر دولت باریافت او را بانذر گزاری سرجیوبر
زمیندار چاندا فرستاده بودند او در نیوشید با چهارده فیل باز گردانید بیست و پنجم
بهادر خان بسجود نیایش پیشانی برافروخت از آن سرتابی و دستان سرائی
که در آسیر بردن بکار برده بود لختی بقلعهٔ گوالیار بر نشاندند و والا مهر شاهنشاهی او را بر خواند

گرفتن تلنگانه و پاسبانی آن بمیر مرتضی باز گردید و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب سعید عرب
برهان الملکی و دیگر مردم همراه نوشته بدان سو دستگیر گردند نوزدهم میر رخصت یافت و قرار گرفت
که خانخانان با برخی سپاه با بخری و تلنگانه نزد برهانپور نشیند و راقم شگرفنامه بمالش راجو
باز گردید و میرزا رستم راجه سورج سنگه مقیم خان با برادران راجه بکرماجیت و برخی را کمک
نوشتند و میرزا علی بیگ و سادات بارهه و برادران چالش بهادر و عادل خان با برادران
و چندی دیگر که در جالناپور بودند نیز بهمرهی نامزد گشتند و لختی خزانه و بارگی را نیز نام بردند
نوزدهم پدرود شد بیست و نهم لاله دستوری وارستگی گرفت او بزرگ پور راجه بیربر ست
از تندخوئی و خودناکامی خرج از اندازه برگذراند و خواهش را فراخ تر ساخت ناروائی
بسبکسری برد و آن پیچ در سر گرفت خدیو عالم گسیل کردن او و مداوای آسیمه سری
برساخت دوم بهمن نگارنده گوهرین نامه ببرهانپور رسید و دولت ملازمت شاهزاده
دریافت چون سازش راجو بجالناپور آمد تنگ چشمان به تبه سگالی افتادند و بهانه از
گلکهاپتل برگرفته گرم هنگام را بیغشر و ندارد و گذاشته نیز تر روانه شدند آن سگالش
که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاه والا نهند و از آشوب ناتوان بینی لختی برکناره نویسند
درین سالمه رسانید مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید و خسروانی نوازش از آن میان
دو اسپ خاصگی یکی برای راقم شگرفنامه و دیگر برای پور عبدالرحمن پایان این روز بیست دوم
اسپ دیگر از والا درگاه آمد ازین پی در پی نواخته پژمرده دل برشگفت هشتم بعرض همایون
رسید برخی آزمند از باج ستانی دست باز نمیگیرند پاسبانی قلمرو بچندی سیرچشم نیک سگالان
سپردند دار الخلافه آگره بآصف خان و راه دکن و راه مالوه برامداس و راه گجرات
بکلیان داس و راه لاهور بشیخ فرید بخشی شورش خواهش کمی پذیرفت و سپاس افزونها

۸۶۵
ج سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب

بکوهستانی اڈیسه در شد بسیچ آن بود که بامدادان به تیزروی آن آسیمه سر را بسزا بر بالد
از دورنگی برخی اندیشه بکبر دار بگرداند و در کمتر زمانی پسین لشکر نیز پیوست لیکن پور
شاه علی که راه نخوت میرفت لابه گزار آمد و پوزش نامها پیهم فرستاد در پنولا حمید خان
و پور او یوسف ار سیدند پس از آن چشم زخم تلنگانه بسخت کوشش برآمد و بکار آگهی
لختی مردم گرد آورد و فراوان آویزش با سرتابان آسو نمود و از کم نیرویی با صد و پنجاه
کس بفیروزی سپاه پیوست پدر او چون دستگیر شد پور شاه علی او را بیکرنگی خویش برخواند
از نیک اختری بپذیرفت و او را بچشم نگاه میداشتند سی پیاده برآمد و بیست و ششم بهمن ولی
بومی پیوست و بگوناگون پرستش بکام دل رسید بیست و هشتم میرزا یوسف خان و چندی را
بیاوری فرستاد چون بجالناپور رسیدند آن شایسته خدمت از رود نیل گذشت از سوانح
بازگردیدن فیروزی سپاه باشتی هرجی را از فتنه دوستی و گروهی را از کوته بینی و چندی را
از ساده لوحی دیوافسانه پور شاه علی بشادخواب برد و چون ساحل [illegible] خیمه گاه شد آن داستان
درازی افزود و فرو شدن میرزا یوسف خان دستوری و شورش اجو و فاروقی پیمر خواهش
ایشان را باجیره افتاد قاسم نام که پدر او در نیکو بندگی فرو شد کارسازان ملک بتول برگرفتند
و در شکنجه ناکامی براجو پیوست او جوقی بدو همراه ساخته بگزند و اندیس فرستاد و خود نیز از پی
روانه شد ناگزیر آشتی قرار گرفت بدین پیمان باز بهادر و علیمردان بهادر و هزاره بیک را
روانه سازد و از فرمان پذیری سرنتابد و لختی ملک بدو گذاشته آید یازدهم دی پنج کروهی
از دو اعتبار الملک و برادر تنیک را او برخی دیگر گرفتاران آوردند میر مرتضی از این سوز فته
پیمان نامه برگرفت و برد و در این روز بهگوانداس مستوفی در دار الخلافه آگره رخت هستی بر بست
و بیگچیان بسیار کارآگاه بود بامدادان بازگشت فیروزی سپاه شد چون نزد رام پوری رسیدند

بدخت اقصف خان بیوگانی پیوند شد و دو لک و پنجاه هزار دام بکار سازی عروس
بخشش یافت بیست و نهم افسر خداکشتی سوار منزل همشیرهٔ زین خان را فرخی
بخشیدند و بدلاویز گفتار از سوگواری برآوردند و آزدهم آذر دخت راندا اس بسیام سنگه
پیوند دادند شهریار مهربان دل به پیشگانه پدر دختر رفته بر نواخت و پنج لک بسا این کار بخشید
هیژدهم شاه قلیخان محرم بشکم درد درگذشت از مردانگی و راستکاری فراوان بهره داشت
و باکهن سال برنا دلی همواره سوارشدی و نشاط شکار اندختی خسروی نواخت
پس ماندگان را با آرامش بر و بیست و یکم اینه چوکا کشایش یافت راقم اقبالنامه را آن
خواهش بود که از پر نورتا گروهی تیزدست بمالش فرهاد خان پیشتر شتابد بتبه سگالی
برخی همراهان باز داشت چون آن فیروزی سپاه پس از فراوان درنگ رود بارگنگ
برگذشت بسخت کوشی باجوقی را دم دیارش آن رنگی فرا پیش نهاد و بریلی گذاشته
گریوه در نوردیده و باسه چوکاکه گزین قلعه وارد برنشست و آن آباد جا بدست درآمد
درین روز رسالبا هن از والا درگاه رسید بزم خاصه و دلآویز گفتار شاهنشاهی
رسانید و ازین بهروزی نوید بر خود بالید و نیروی کار برافزود بسیاری همراهان
از کوته بسیچی سگالش پیش رفتن نداشت دران سامه بفراوان کوشش باز آهنگ
پیش نمود دست راست میرزا زاهد و میر گدائی و برخی را دم دست چپ بهادرالملک
و لحکنه و چندی دیگر در پیش شیرخواجه باجوقی نامور چون آریخ برآمد یکبارآویزه پیشدستان
غنیم که از چهار هزار افزون بود در راه پراگندگی سپرد اگرچه از شب نزدیکی نگاهشی نرفت
لیکن قلعه برگرفتند و آن آباد شهر یغمائی شد و فیروزی سپاه فراوان غنیمت اندوخت
و همان شب آگهی پور شاه علی که قلعه دهارد را پناه دانسته لشکر فراهم میکرد بیست بانه

آن گزین پرستار را ابدان خدمت نامزد فرمودند آهنگ آن بود که کابل دارائی بشاه
قلیخان محرم بازگردد و پاسبانی هر دو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند درین سال
خواجگی فتح الله ناکام بازگردید چون از ناسک ناساخته کار باز آمد شاهزاده دیگر بار
بدانسو فرستاد و سعادت خان فولاد خان ملک سیر سید علی جلال و دیگر تیولداران
دانش نظر باز همراه نوشتند سپاه از کوته بسیجی دیرتر فراهم شد چون ببابل رسید
راجو بیارش برخاست و اینان پای همت نیارستند فشرد لیکن آویزه کنان خود را
بقلعه سونگر در آوردند و او چیرگی گرد برگرفت سپس واگذاشته دست یغما برکشود و دیا نبر
برنه و بار سعادتخان چیره دست آمد فراوان مال اندوخت و از نبرد فزونی بیارش قلعه
بازگردید درین هنگام آوازه رسید عظمت خان بابری سپاه بهرجی گرم شد و
عنایت الله بابرجی از برهان پور نزدیک رسیده بازگشت راقم شکرفنامه بدانسو نیز
این و آن برگذارد ناگزیر دست از حصار بازداشته دولت آباد سو رفت و کارآگهان
برگرفت خواجگی فتح الله یعقوب بیگ شغالی و سعید بیگ بدخشی سپرده بود چون
قلعگی شد اینان را یاوری برخواند گماشتگان این دو کس از فرومایگی و زر پرستاری
دو هزار هون برگرفته آن گزین دژ را از دست دادند از سوانح شبخون آوردن فرهاد خان
و ناکام بازگردیدن شیر خواجه میرزا یوسف میرزا کوچک علی یعقوب بیگ محمد خان
برهان الملک ابوالحسن و بسیاری خدمتگزار در پا تهری فراهم بودند چون نگارنده گوهر نامه
نزد برنور خانخانان پیوست و هنگامه فیروزی سپاه گرمی پذیرفت آن کالیوه رنگی
که با بسیاری بدگوهر برابر شیر خواجه بود در اندیشه دراز افتاد و در خودنیروی آویزش ندیده
شب هیژدهم فروریخت و سخت در آویخته راه گریز سپرد و شب بیستم حسین قلیچ خان را

دل برنهادی آن خاربن فتنه برکنده آمدی بست و یکم نگارنده شگرفنامه بسوی خانخانان
روانه شد چون عنبر حبشی تلنگانه برگرفت و آهنگ پیش آمدن نمود پور شاه علی فرهادخان
و بسیاری را ابر سر شیر خواجه فرستاد خانخانان از احمدنگر برآمد و آب گنگ برگذشته نزدیک جابی
برنشست و بیم نامها فرستاده مرا بیاوری برخواند چون از یا پرداختن بکار ملک و درنگ نمودن
باحمدنگر و کمک نفرستادن پوزش برگزارده بود پذیرفته بدانسو روانه شد و میرزا علی بیگ
اکبرشاهی آن و ساوات بارهه و فرزندان حسن خان میانه و برادران چالش بهادر و
و برخی رادمردان را بچاره گری آن نافرجام برگذاشت و آزه سپهرنگی گرفتاری را چوکه
دم بدم بود بدرنگ افتاد سی ام میرمراد جوینی درگذشت او را بخشیگری سپاه پنجاب
در لاهور گذاشته بودند به تب لرزه روزگار او بسر آمد نهم راجه راج سنگه از گوالیار آمد
و سجود نیایش روشن پیشانی شد درین روز شیخ حسین را بتولیت مشهد فیض بخش
خواجه معین الدین فرستادند خود را از دختری نژاد خواجه میداند از ناهنجاری چندی
بزندانی دبستان برنشاندند و روزگار پی سپر ناکامی داشت بود درین هنگام نوازش فرمود
بدیرین نگاه فرستادند تبارداری گذشته نشینان آن قدسی برین و سرانجام آشخانه
بدو بازگردید بازدهم رای راسنگه بدرگاه والا آمد و نوازش یافت او را بلشکر دکن همراه
نگارنده شگرفنامه نوشته بودند چون آگاهی رسید که دلیپ پور او به نگاه شتافته
درازدستی دارد بچاره گری آن دستوری گرفت آن شوریده سر لختی از خواب در آمد و خواهش
نمود که پدر را بدرگاه والا بازخوانند و فرمان بخشایش از هراس برآورد تا بپای تارک
بوالا درگاه شتابد پذیرفته او را طلب داشتند آن خودسر نیز گفته بکردار آورد و ارجاوند زبان
برکناره شد شانزدهم قلیچ خان دستوری پنجاب یافت چون دران بزرگ امیری بنمود

لختی ازان دست باز کشید بر بخوری افتاد و فروغ چشم و دل کمی پذیرفت همانا در پرستاری
پیوند او سستی رفته بود و روزگار بادافراه آماده خم گردانید شهریار آزرم دوست واپس
ماندگان را نوازش فرمود پور او را بمنصب هفتصدی بر نواخت از سوانح ریخته شدن
آبروی راجو دیگر بار چهارم ر و هم بازآن نافرجام بارش پیکار هنگامه آراست و یکبار آویزه
راه گریز سپرد و شانزدهم آن تباه سرشت چند جوق شده نزد دو آمد و زیاده آراستن
هر گروهی خود را به پناه کوهچه کشید و برخی گردیده دولت آباد سو تیز روی پیش گرفت و
بزرباها افتاد که آن سبکسیر میرود خود بدالنور روانه شد و بتالش دیگران فوج فوج نامزد گردیدند
بسیاری در آویخته برشکستند و چندی نارسیده بازگردیدند برخی پیشدستان نگارنده
شگرفنامه بغنیم آویخته بشهر درشد و بفیروزی برگشت و پایان روز باردو بازگشت شد
میانه راه آگهی رسید که آن بدکیش با چندی برهنمونی رفته بود و محسن پور غازی خان
که باردو می آمد آویزش نموده دستگیر شد اکنون از دامنه کوه بدولت آباد میرود ناگزیر بدان
عنان ریز شد میرزا علی بیگ اکبرشاهی قاسم خواجه میرزا زاهد تاش بیگ رای گوپال
پیشدستی نمودند و آویزه کنان بدولت آباد درآمدند نزدیک بود که گرفتار گردد بحیله سازی
خویشتن را بخندق در انداخت و بنه و بار او بیغمائی شد نزدیک پانصد اسپ و فراوان
کالا غنیمت اندوختند از اقبال نیرنگی دران توپ بارش گزندی بفیروزی سپاه نرسید
چون آن این نیازمند الهی درگاه نزدیک کمانی که تیر او دو مشتی بود برگشودند و همان دم بر دریچه
از زور آن لختی دیوار قلعه ریخت و دژنشینان زینهار پژوهی آواز برداشتند از روز کوهچه
و دویمی عنان بازکشیده باردو آمد و آن فرومایه مالش در شادوژ بتنگ روزی نشست
فراوان کس ازو جدا شد و انبوهی کمی همیا کی در افتاد اگر کارسازان ملک لختی بیاوری

هراول اعتبار خان عادل خان ای گوپال در آویختند و بآئین خویش جنگ در گریز فرا پیش
گرفت میرزا زاهد میرزا ناصر میر گدائی از برانغار رسیده آویزش نمودند اسپ آن بدگوهر از پا
در آمد و بر زمین افتاد چندی هواخواه بر تارک گرفتند و بهزاران آفت و ضرر رهائی یافت
لختی و برخی را مردان جنغار راتیز دست بکار رسیده سه گروه آویزه کنان نزد دولت آباد
شدند و دژنشینان بیاوری آن بدکیش پیوستند نزدیک بود فیروزی کند آورانرا پا از جا رود
درین هنگام نگارنده اقبالنامه از پی رسید و هنگامه غنیم بپراگند چون روز بپایان شده بود
برگردید لختی فرود آمد باز بدگوهران از هر سو ریختند با آنکه توزک نمانده بود شگرف آویزش رفت
و برخی فرومایه را خون بخاک درآمیخت و چند دستگیر شد فیروزمندی چهره دولت برافروخت
و با نیروی سپاس برنشست پس ازین آن سکسیر چندی خویشتن را نیارست نمود و درنیا
دژ دولت آباد با سیمه سری روزگار میگذرانید پانزدهم بار فراوان انبوه رسید و بکمتر آویزش
راه پراگندگی سپرد و از سوانح شورش تلنگانه چون شیخ عبدالرحمن فیروزی یافت حمید خان
و باز بهادر الملک و چندی را دم مردرا به تیاقداری گذشته باز گردید از آنجا که کارسازان
بلکه برایشان خواب ناپروائی فرو گرفته بود و نگارنده گوهرین نامه از آن لختی دورتر عنبر جو بسیاری
بدگوهران ملک برند سر بفتنه افزائی بر داشت سپاه آنجا بیاوری کمی از غرور مردانگی پا آویزه
افشرد و درین سال نه بر ساحل آب آویزش درگرفت نزدیک بود که چیره دست آیند لیکن
آسمانی سرنوشت شکست افتاد بهادر الملک با برخی بسخت تکاپو از گنگ برگذشته به پناه
جا آمد و حمید خان باز بهادر دستگیر شدند آباد ملک تلنگانه باز از دست رفت و چیره رویان
بدگوهر آرمیده جاها بر شوراندند بیست و دوم تلسی داس از بنگاه خود آمد و دولت بار یافت
شب ششم مهرزین خان کوکه در گذشت کامروای میگساری بود و چون بدرگاه والا برخواندند

۸۵۹
اکبرنامه ج سوم
زین خان کوکه ... بادهپیمائی ...
مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

قلیج خان بسیاری پرستار بدین سترگ فراخی کام دل برگرفتند سی و یکم که ساعت فرخی
برگرفت دار الخلافه آگره بقدسی قدوم فرخندگی یافت و کوه و مه را بخواهش روائی دل شگفت شد
درین روز نژند مندها گزین خان کوکه دولت باریافت او در خدمت تیراه بود چون سرگروه
تاریکیان را اقبال شگرفی بباد افراه رسانید و زابلی شورش فرونشست بفرمان دار السلطنت
لاهور بنگاه ساخت و درین هنگام نزد خود برخواندند و از پیشکش او گزین لعل بود دوم شهریور
بندگان جان نقد هستی سپرد پور قتلو قدم خان است و از مردانگی و آگهی بهره ور چون رستم
شگرفنامه نزد حوض قتلو لختی درنگ رفت و دژنشینان دولت را بیمناک درگرفت و توپ اندازی
را دستمایه رستگاری اندیشیدند دران سال مر توپ بزرگ کمانی کشیدند و کس را هماندم
جان بشکرد و بدین شیره مرد چیان برگذشت که شکم بردرید و روده برون افتاد و از بیدلی
سررشته شکیبائی از دست وانهشت و نیم شبان سنجی جان بسپرد بامدادان را چون نخستی
مالش یافت آن بدگوهران بود که ناسک شتابد برخی دورویان نافرجام او را باز گردانیدند
و از راه دیگر دولت آباد گذشته ستاره و برخی جانیائی ساخت نگارنده گوهرین نامه در فروغ
صبحگاهی از کوه فرود آمد بیارش او ره آورد و از کریوه یوزدی تیزرو نرفت چون بسیاری
بدان گردیدند او برگنار وند نزد صواره خیمه برزند پایان روز که مردم در فرود آمدن بودند آن
بدسگال فوجها آراسته نمودار شد دل با یزدی نیایش درآویخته درآمد و بی آنکه رده آرائی
شود برخی تیزدستان پیش رفته درآویختند و رای گوپال را گوهر رادمردی پیدائی گرفت
با آنکه مخالف از پنجهزار افزون و اولیای دولت نزدیک بسه هزار و آنهم بی ترک فیروزمندی
رو داد و سترگ نشاط جهان را درگرفت و چون روز بشب گرائیده بود گام پیشتر نرفت ششم
آن فرومایه سکبیر باز پسیج پیکار در سر گرفت آئین نیازمندی ایزدی درگاه نیز برآمد پیشدستان

بنه و بار را در آن شورپره گذاشته بالش او روانه شد آن شوریده مغز خود را بکهسار کشید و نزد حوض قتلو بسبر آسیمگی برنشست چون فیروزی سپاه تا بآن کریوه فرود آمد از دولت آباد برگذشته ناسک سو رفت بیست[۲۲] و دوم نگارنده اقبالنامه پیچ در نوردیده نزد آن آنگیز منزل گزید سگالش آن بود که از پی رفته بسزا برسالد گونه گونه بسیچ همرهان باز داشت بیست[۲۴] چهارم فرزندان و نگر گرفتار شدن گزارش یافت از مالش سپاه بیجانگر پناه باحمدنگر آورد و از خواهش فراخی و بدگوهری راه گریزی سپرد چون آن بوم خرد را خالی پنداشت بدانجا رفته سر انجام هم پایه شورش شد همان پیشین مردم سجان گزائی او روبهانداند و سخت کوشی باز خویشتن را نزد احمدنگر رسانید و بلابه گری و زینهاری خواهی برنشست خانخانان بذیرفته گرم خوئی را بدست آویز گرفتاری اندیشید از دوبینی لختی عنان کشیده با باجی بزرگ پور خود را با برادرش و هار راو پیشتر فرستاد تا از سواد پیشانی سگالش برخوانند و غبار گفتار برگیرند دران سال مه چون بقابلهٔ آن گزین مصر درآمد سپه سالار پای بند گردانید و بسیاری را بدست درآوردن آن بومی روانه ساخت و خود نیز از پی برآمد از سست بسیچی برخی و خام کاری گروهی اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال برگرفتند و آن تباه سرشت پیش پور شاه علی رفت و از تبه سگالی بزندان برنشاندند و درین روز باشم بیگ از دکن آمد و از نیک اختری همایون روی کورنش یافت درین روز میر عبدالوهاب بخاری از دهلی و بیگ محمد خوبانی از تیول رسیدند و کام دل برآمد

درآمدن همایون رایات بدارالخلافه

ازگذشت دیبالپور شش گروهی اجین راه سارنگ پور گذاشته رهنمونی چالش رفت و دو بیست و بیست و هشت و نیم پنجهل و بیست کوچ درنوردیدند و شصت مقام شد همواره بندگان اخلاص گرائی پس از دیگری سعادت بار می اندوخت و دولت بار می یافت و نزد بیانه

۸۵۷

ج سوم

کوتوال احمدآباد ساخته دستوری دادند سیوم امرداد گیتی خداوند فراز رنتهنبور برآمد و جگناته
به نیاز و پیشکش سعادت اندوخت درین روز شاه قلیخان محرم و مهتر خان بآئین پذیره از
دارالخلافه آگره آمدند و سعادت بار اندوختند چهارم افسر خدیو از رود بار بناس برگذشت
پنجم جگناته دستوری دریافت ششم لطفای شیرازی رخت هستی بربست باختر شماری
و پاسبانی سرگذشت و قافیه پیمائی آشنا بود و بطرفه گزاری در همایون محفل گرازرده داشت
نهم تقیا دولت بار یافت او بخشی سپاه کابل بود بقدسی فرمان آمد و سعادت اندوخت
از سوانح فرونشستن شورش راجه چون دولت خان زاتا هنگام گردانیدند او دست چیرگی
برکشاد و ناسک و برخی جا برگرفت و چون خواجگی فتح الله بدان سو رفت و ناساخته کار
برگردید و از فیروزی سپاه بسیاری ناسپاس بدو پیوست چیره سری کالیوه تر ساخت درین
هنگام که کارسازان ملک خواب ناپروائی داشتند و نگارنده لخنی رنجوران بدگوهر از راه دولت آباد
درآمد و تا جالناپور برگرفت با آنکه بکاری دیگر نامزد بود و از آن شورمایه لختی دور از ایزدیاوری
با توانائی لشکر او را فراپیش گرفت یازدهم از کنار گنگ که نزد حسن آباد بنگاه برساخته بود در
گرمی بارش روانه شد میر مرتضی و وفادار خان میر هزار و برخی را در آنجا گذاشت مبادا پورشاه علی
پیمان بشکند و از آنسو گرد شورش برخیزد چون تیزتر براهویه رسید آن نافرجام لختی باور نکرد
و چون دلنشین گردید بازپس رفت و جالناپور و آنسو که رو بویرانی داشت بآباد گرائید پانزدهم
شیخ خلیل رهائی یافت پور شیخ ابراهیم فتحپوریست با آنکه از خورد سالی نابیناست شطرنج و چوپر
بشایستگی بازد و بساکار کردبینایان از و سر بزند آرزوی بعلمه گزاری خالصه برد و چندی خواهش
بزندان برنشاند نیکو پرستاری نیاک او پوزش گزار آمد و والا مهر شاهنشاهی رستگاری بخشید
شانزدهم راقم شکرفنامه دولت آباد برآمد چون آگهی رسید که راجو نافرجام دران نزدیکست

میگذارد چون نگارنده سپاس نامه بر ساحل گنگ رسید و بسیج پیش رفتن در سر گرفت
بیورش گزاری نشست و فرستاده را نزد خود برخواند و بسا نادرست گفتار در میان آورد
ناگاه شورش تلنگانه گرفتار شدن علی مردان بهادر و پور میرزا یوسف خان و آوازه کوچ
فرمان فرما و گذاشته رفتن فراوان مردم از فیروزی سپاه در میان آمد آن بدگوهر کم بین باز
بستایی رفت و برخی اوباش نزد او رو و فرستاده شورش انداخت از آنجا که چشم همت
بر کارساز حقیقی گشوده بود هر بار فیروزی نشاط می اندوخت ناگاه شکست بدگوهران
تلنگانه جهان را بر گرفت و باد از سران نخوت فروش بدر رفت زاری و پوزش گری
پیش گرفت و بیم لابه گزاری نمود و گزین پاسخها شکیبائی او شد شرمساری داستان
برگزارد و بفرمان بزرگ و داشت فرستاده را با پور میرزا یوسف خان روانه ساخت بستم بار دو
پیوستند و ابوالحسن و تیاریورش و وفاخان و اعتماد خان او پور میرزا یوسف را سپردند
و قرار یافت چون علی مردان بهادر را بیاورند و پیمان نامه بندگی بسخت سوگندها بسپارند
سر کار او گرد و اوسه و دهارور و برخی بر بدیه و اگذاشته آید در روز افزون پرستاری فراپیش
گیرد و از خدمتگزاری سر بازنزند سی ام رای درگا و رای بهوج نا پرسیده راه بنگاه سپردند
از ناپروائی کارسازان ملک و داشتن سررشته امید و بیم چنین بیراهه رفتند یازدهم تیر
حسن بیگ شکر آنجهانی شد هر سول دولت آباد را پاسبان بود و بشایستگی بسر می برد
شکم رنجوری بسختی کشید و رخت هستی بربست ترک نژاد ست از گروه بهارلو از تاریخ بهره مند
بود و لختی قافیه بر سنجی شانزدهم شاهنشهی رایات از دریای چنبل برگذشت و چون رود خوش
بود و کشتی پس کم از دو فراوان رنج کشید از آنکه رو به بنگاه داشتند چندان دشوار نیامد
مبیت دوم جگناته بفرمان والا از برهانپور آمد و دولت باریافت سی و یکم سرانداز خان را

۸۵۵ ج سوم

میر محمد صادق علی صاحب مدظله

اگرچه پیشتری شاهی بندگان آویزش نمودند نکوپرستاری بجا آوردند لیکن شیرخواجه و بهادر الملک
و حمید خان سخت تر کوشیدند با آنکه غنیم از پنجهزار افزون بود و فیروزی سپاه سه هزار بیاوری
الهی عنایت چنین دشوار کار برآمد عنقریب که رایات همایون نزد بغلچه بود لختی خواجه درگذشت
او از گزین پرستاران شاهزاده سلطان دانیال بود و با رزم مندی روزگار سپری گردانید و هم
رای چند نصرت یافت چون سپاه با تهری تبلنگانه رفت برخی بدگوهران نظام الملکی نبایزش
تاختند بدان سو آمد سعید سوار خود را گذارنده سپاس نامه بسپر گردگی آن گزین ملازم خویش
فرستاد و بشایستگی در آویخت و فیروزمند آمد در بیولا میرزا خان چنبر آمد از گرانی کم از جی
فتوری در فیروزی سپاه رفت هند یا بوی با سر و حبشی و محمد خان زنگی و دیگر کج گرایان هنگامه
برساخت از کم یاوری و گرانی ارجی و تهیدستی آویزش کنان راه احمد نگر سپرد یا نزد هم
خورداد بدان شهر رسیده دم آسایش گرفت در بیولا بدخشان بفروغ شاهنشهی خطبه روشنی
گرفت تا روشناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان وانمود آن کهسار را داشت میرزا
بدیع الزمان خواهرزاده گیتی خداوند پور خواجه حسن با برخی از حصار رسید شیر و هم در آویخته
چیره دست آمد و آن بدگوهر را آویزه فروشد میرزا از سعادت سرشتی فیروزی را دست آویز
نکوپرستاری گردانید و منبر و زر و سیم بگرامی نام افسر خدیو برآراست و عرضه داشت عذر نشین
کم خدمتی برگزارد شهریار مهربان دل آمده را بر نواخت و خواسته و دستافزار نبرد بیاوری
فرستاد از سوانح لابه گری نمودن پور شاه علی دران هنگام که رایات همایون در برهانپور
بود کارآگهان بوالا درگاه فرستاد و بندگی برگزارد آنانکه خواهش شاهی کوچ داشتند گذارده را
بگران ارز فروخته فرمان مقدس در دلها بر گرفتند و ناهموار روانه ساختند چون آوازه کوچ
گرمی پذیرفت فرستاده نزدیک سر بسرآسیگی برشست نه آیین دلخواه می بردند و نه پاسخ

و هنگامهٔ ناسپاسان گرمی پذیرفت فیروزی سپاه دل بایزدی تائید بسته بشایستگی رده آراسته شد

قول شیخ عبد الرحمن میر هزار میر محمد امین مرد ودی میر عبد الملک محلی خان یوسف جهجهار

سید علی و برخی منصب دار هراول شیر خواجه بهادر ظهیر الدین سید لاد میرزا کوچک علی

رحیم بابا یوسف علی یعقوب بیگ خواجه باقی جان میر حاج حسن علی اندجانی و چندی کارآگاه

برانغار حمید خان یوسف حیدر دوست محمد حسین غازیخان گکهر شیخ قطب آدم خان جنغار

بهادر الملک بهادر خان گیلانی محمد خان ترکمان سید کرم علی رستم خان عرب سید خان عرب

میرزا عرب زال بیگ بداغ بیگ و دیگر ناموران و ناپذیر از دریای گنگ گذشته ره سپرد

نزدیک رودبار باجرا آن گروه نافرجام با فراوان سپاه در رسید در قلب عنبر حبو با بسیاری

بیباک دست راست فرهاد خان زنگی با جوقی دست چپ منصور خان حبشی با گروهی روز

یکشنبه ششم خرداد گذشت نیمه روز بایکدیگر درآویختند و شگرف آویزش چهره را دمردی

برافروخت باقبال روز افزون فیروزمندی روداد که و مه را شگفت در گرفت بیشتر از آمادگی

غنیم فیروزی سپاه فوجها برآراست و پس از فراوان درنگ آن گروه باطل ستیز بدان شورشی

که آئین این دیارست رسید بسیاری را همت از جا رفت و لختی بر تالان یغمائی شدند و آن گروه

ایزدی تائید پا بیفشرد چند بار از هر سو بر داشتن و پس شدن شگرفی آورد و لختی در توزک

پراگندگی راه یافت درین هنگام قول بگزیدگی در رسید غنیم شکیب از دست داده راه گریز

سپرد چهار صد کس از مخالف در میدان افتاد و بسیاری زخمی بدر رفت فیل و فراوان غنیمت

بدست درآمد و از بخت یاوری روشناسی را جانی گزند رسید رستم خان و زال بیگ و بداغ

و میر عبد الملک میر حاج سید علی را لختی زخم رسید و بهی اندوختند لیکن اسپ بسیار بشمار رفت

چون روز اندک مانده بود لختی از پی رفته عنان باز گرفتند و بسپاسداری انجمن آراسته شد

سید محمد صادق علی صاحب مدظله

کهن برادر قاسم خان ست در راستی و درستی کم همتا و بکاولبیگی سعادت افروز بیستم خرم پور میرزا کوکه دستوری جونه گڈه یافت چون آن ملک را باقطاع کوکلتاش داوند آنجا رخصت گرفت بیست و پنجم حسین بیگ شیخ عمری که در نگیش نیکو پرستاری دارد بمنصب دو هزاری و بپایه بلندی برنواختند بیست و ششم بیست فیل و بهمین شماره هتنال و ده اسپ و لچهمی خواسته برای این فدوی از بارگاه خلافت آمد و سرمایه فیروزی باشد بیست و هشتم شاهزاده سلطان دانیال را از نزدیکی برپده دستوری برهان پور دادند سگالش آن بود که آن نونهال دولت انبکار فیل همراه برند چون لچهمی پراگندگی جنوبی سپاه همایون عرض رسید باز گردانیدند میرزا شاهرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان برخوردار شهاب الدین قندهاری مسعود خان حبشی و سه هزار ایماق بدخشی که نوز توران آمده بود و بسیاری بندگان همراه کردند و لچهمی روانه و کم پذیرفت درین روز قلعه ترنبگ بدست اولیای دولت درآمد از گزین قلاع صوبه احمدنگر ست سر چشمه آب گنگ از درون او برجوشد و بزرگ پرستش گده بر شمرند سعادت خان داشت چون از نیک اختری آمده دید و کالمنه بسپرد فرستادگان از ابدالسو بردو آن دژ را با پانزده نامور فیل که فراز آن داشت پیشکش شاهنشاهی برداد و جاوید سعادت اندوخت سران سپاه از دلگرمی سامان دژبانی نکرده باز گردیدند راجو با فراوان کس از پی رسید جنگ کنان ره نوردیدی و هر بار که آویزش رفت فیروزی روداد راجه بهی جی و هاشم بیگ و فولاد خان و ملک شیر و سادات بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند و هر کدام باقطاع خویش رفت و آن شوریده سر باز گردید بران قلعه چیره دست آمده از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن چون او را بفرونشاندن شورش تلنگانه فرستاد در کمتر زمانه شیر خواجه پیوسته بزم یکجهتی برآراست و کارآگهی را با مردانگی همدوش گردانیدند پورشاه علی فرهاد خان و دیگر حبشی و دکهنی را روانه ساخت

پیشتر از کشایش احمدنگر اولیای دولت برخی از بنگاه دوستی گروه از گران ارجی و چندی
از دکان ارائی سخت برکوشیدی شهریار داد گر اسیر ناکشوده باز گردد گیتی خداوند هر یکی را
بپاسخی زبان بند میگردانید درین هنگام که آن اثر بر گرفتند دران نگارش داستانسرائی افزودند
همگی پسیچ شاهنشهی آنکه ارکای احمدنگر از خس و خاشاک ناسپاسی رفته آید و سپس بیجاپور
و گلکنده و بیدر چیره دستی رود و یا مرزبان آنجا پیمان فرمان پذیرائی استوار بر گیرند و درینولا
نیایش نامهای اینان بدرگاه والا رسید و کوشندگان کوچ را دست آویزی پدید آمد در خاطر قدسی
نبود که پیشتر از آمدن ایلچیان بازگشت فرماید لیکن از سخت کوشی که ومه یازدهم کوچ فرمود
و بار و زبازار آگهی حال پیدائی نگرفت شب دوازدهم بسیارتی ناپرسیده از راقم شگرفنامه
جدائی گزیدند از دیرباز آوازه شاهنشاهی کوچ مردم هندوستان داشتند و چون رفتن گرامی
پذیرفت شگرف رواروپدید آمد ناسپاسان دکن بشورش برخاستند و آویزه هر روز فرا پیش آمد
جعفر پور میرزا یوسف خان درین بیراهه روی بدست دکنیان افتاد و نخوت مایه اینان
شد و برخواندن شاهزاده پردگیان را از احمدنگر آشوب برافزود و میرزا رستم با سپاه یوسف خان
بیراهه رفتند و شهریار ازین چندی از کورنش باز داشت از انجا که دل بایزدی نیایش درآویخته بود
وشماری ازین بر نگرفت و همواره فیروزی روی داد چهاردهم رای درگا رای بهوج بدین
لشکر پیوستند رای رایسنگه و این دو رای با بسیاهی سپهری راقم شگرفنامه نوشته بودند
لختی بجواهشگری درنگ افتاد و نخستین شورش بنگاه شنید و دستوری یورت گرفت هر چند
کارپژوهی نداشتند پیوستن اینان نیرو بر دار دپانزدهم میرزا شاهرخ بسجود قدسی آستان پیشانی
برافروخت شاهزاده او را بپاسبانی احمدنگر گذاشته بود چون خانخانان بدانجا رفت نفرمان
والا روبدرگاه نهاد و کام دل برگرفت درین روز خواجگی محمد حسین بپایه هزاری سربلندی یافت

سعادت خان داشت، از دیرباز آرزو بندگی در سر. چون خواجگی فتح الله بدان اثر نزدیک شد
او بشایستگی آمده دید و آن آسمانی حصار بسپرد. ۳ سنه م اردی بهشت، و ایک مهر شبانروز از
سلطان دانیال بخشش یافت، و نیروی ملک کشائی برافزودند. چهارم علی مردان بهادر دستگیر
شد. سرداری سپاه تلنگانه داشت نزدیک پاتهری ساوری ۱۰۱۴ شیر خواجه آمده بود. چون شکست بدخیان
گیلانی پیشرو، بدان سو بازگردید. از خیره سری بی‌گزین آمادگی رو به پیکار نهاد. پیشتری بی آویزه
راه گریز سپرد و پای همت افشرده داد مردانگی داد، و هزاره بیگ گرفتار آمد. درین روز آگهی
رسید که دشمن و آس روزگار بسر آمد. اودیپور رانا ماس ست بی دستوری از والا درگاه به بنگاه
روفت. و بدل آزاری زیردستان برنشست. بخواهش پدر فرمان شد نوکران شاه قلیخان او را
بدرگاه آورند. آن شوریده سر تا به نیزه برخاست و جان سپرد. فرزندی پرویز بدان گزیده پرستار را
غم درگرفت. شهریار مهربان دل به پشیمانه او رفته پرستش فرمود. و درونی ناسور رام سنگه بخشاو
از سوانح فرستادن شیخ عبدالرحمن به تلنگانه. نگارنده گوهرین نامه را سگالش آن بود که بدین
شاه علی را مالشی بسزا دهد. چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد، و تلنگانه از دست رفت، شورش
بلندی گرا شد. خواست میرزا رستم را با برخی فیروزی سپاه بدان سو روانه سازد، و برهنمونی کج‌نشان
سر باز زد. ناگزیر پور خود را بدین خدمت فرستاد. هزار و دویست سوار از خود همراه ساخت. بهادر الملک
رستم عرب، شمشیر عرب، و برخی بندگان شاهنشاهی را درین لشکر برنوشت. و بشیر خواجه و چندی
که در پاتهری بودند نیز دلاویز نامها فرستاده تا آویزش سرگرم ساخت. درین نبرد شیخ دولت
سعادت باریافت. و در فیروزی سپاه دکن نیکو پرستاری داشت. از نا پروائی
کارسازان این ملک بستوه آمد، و آرزوی والا درگاه نمودند. پذیرفته برخوانند +

بازگشت همایون رایات بدار الخلافه آگره

۸۴۹ پنج سوم

تگامشتی نمود و تا مهیش پور نزدیک لبنه و جسر عثمان بانگ شید افغانان بدکیش استوار جای
بر بستند چون همه سو خلاب داشت پاسبانی بدو دست نمیرسد جابجا کارآگهان برنشاند
و در ملک کشائی و بوم آبادی همت برگماشت بیست و دوم شجاع پور معصوم خان کابلی
و سعید پسر لاچین و دیگر مردم زینهار آمده دیدند و فیلان و گزین کالا گذرانیدند از آن پس که
معصوم خان را سپهر گردش بسر آمد قلماقی زرخرید مظفر خان به نیروی شمشیر نام برآورد و بهادر
لقب نهاده همه تورانی ناسپاس ابا خود باور گردانید در پیوزلا از اختر روشنی اینان ابا سپهر
خود پیشتر فرستاده خود پیمان استوار ساخته آمد راجه بهر یک در خور نیکوئیها نمود و شورش
آن دیار کمی پذیرفت بیست و سوم دوازده گزیده تپکچی با شرف خاصگی اسپان نامزد
گشت و بهر یکی پاسبانی هزار بارگی یار کردند بیست و ششم درجودهن نبیره راجه راپچند
را بپایه راجگی برآوردند و دژبانی باندهو بدو داده برنواختند و بهارکهی چند را تا لیقی
آن خردسال برگماشتند در پیوزلا نگارنده گوهرین نامه بیچاره پور شاه علی روانه شد گزارش
یافت این کار را بزرگتر وا نمود از ناسک باز داشتند پایان اسفندارمذ پیشین سال نزد
برن گانون بخانخانان پیوست ناگاه آگهی رسید و یکوار بومی مالش عادلخان بیجاپوری
نزد احمدنگر آمد اگرچه داستان فرمان پذیری برخواند لیکن از دست بازی او ایمنی نیست
بزرگ بومیست از الکای احمدنگر پنجهزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید در این سال
نزد چالنا پور دلا - او ناگزیر تر دانسته خود بدانسو جدائی گزید و مر اجاره گری پور شاه علی
پدرود کرد بیست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد میرزا رستم میر مرتضی بهادر الملک میرزا
لشکری با بسیاری نوکران میرزا یوسف خان شجاعت خان و دیگر بندگان که پیشتر بهمین
کار نامزد بودند پیوستند بیست و نهم قلعه کالنه کشایش یافت از گزین قلاع الکای احمدنگر است

و میر خواجه پور سلطان خواجه را بپایه صدی بر نواختند شانزدهم بهادر خان گیلانی شکست یافت
او را ناکام با چهار در تلنگانه گذاشته بودند عنبر حبشی با بسیاری دکنی و زنگی بر هر سلحیت[51] او بخت در آو یخته
یکسو شد چون آگهی برا غرض پرستی در پوشیدن آن حبشی تبه سگال بفراهم آوردن خود سران
روزگار شد و هنگامه ناسپاسی بر آراست در جشن شرف شاهزاده سلطان دانیال گزین بزمی
بر آراست و گرانمایه جواهر که در کشایش احمد نگر بدست آمده بود در نظر همایون در آورد و پذیرش
یافت اگرچه سنگریزه[52] چند از سپهر نیرنگی گران ارزی دارد بر افشاند لیکن والا گوهر اخلاص را که
بکالبد ارج نگنجد ببازار در آورد درین روز شهریار بزرگ مهر را مظفر حسین میرزا و افراسیاب را
از زندان بر آورده بر نواخت و که و مه را ازین عاطفت[53] شگفتی در گرفت درین روز منوچهر
و میرزا علی ایلچیان ایران دستوری یافتند که پیشتر رفته در دار السلطنه لاهور آماده گردانند
و خشنودی از والا درگاه با ارمغانی از پی خواهد رسید چون پیوند دره گرائی آن ملک شوند
از سوانح آوارگی علی بربد[54] و ولی خان از مرادمشین بربد نزدیکا پور بابدیشه بزرگی روزگار
گذرانیدی چندی او را بر خوانده بشهر بدر پنهان داشتند درین هنگام که مومن از بارگاه
خلافت باندرزگزاری رفت علی بسگالش پذیره شدن از قلعه برآمد و در شهر برآسود بسیم
ناسپاسیان زیر پرستار او را بدرون برده شورا فزودند علی ناگزیر با زن و زاد از راه ناروان
به کلکنده[55] شتاب آورد بدنهادان از پی در آمدند ما در و برخی نزدیکان او را دستگیر ساختند
و از بدگوهری جان لشکر دند از انجا که بوالا درگاه لابه گری او فروغ کردار نمیگرفت روزگار
چنین بر مالید و جهانی را چشم عبرت کشوده آمد و درین روز جالس بهادر لشکم روز رخت هستی
بر بست از گزین سپاهیان[56] است در رام پوری بود بیت و دوم خاوری سرتاب فرمان
پذیری گزید چون راجه مانسنگه را فیروزی دست داد از کارشناسی با برخی بر دستان

[51] یعنی بهادر خان جمعیت اندک داشت و غنیم با بسیار افواج برو تاخت مقابل ایستادن نتوانست ۱۲

[52] مراد از قیمت که همین سنگ ریزه بیک جوهر بخزند و همین سنگ ریزه که قیمت صدها و هزارها و لکها بدست باید برنامبرینی قدرت صانع بیچون چشم باید گشاد و فلک [illegible] ۱۲

[53] ای بغایت خوشنودی و نهایت خوشحالی در آمده برین زندانیان بخشش فرموده ۱۲

۹۴۸ ج سوم

[54] [illegible]

[55] کلکنده قلعه ایست [illegible] ۱۲

[56] یعنی [illegible] ۱۲

مولوی [illegible] صاحب [illegible]

برکرم آسمان بشاطگی برخاست وزمین آبارستگی برنشست شب شنبه پانزدهم رمضان
هزار و نه نور بخش نشیب فراز سنه احمل را فروغ دیگر بخشید و دهم سال از چهارم دوز فرخی آورد
شمال خاک جهان را بمشک معجون ساخت ✻ ✻ سحاب آب روان را بمی مطرا کرد ✻
درست گوئی با عشق ساخته است بهار ✻ ✻ خدائی کو می عشق از بهار پیدا کرد ✻
بفرمایش جهان سالار بگزین طرزها آزین بستند و دلفریب نقشها بروی کار آمد از تحویل
تا شرف محفل افروزی یکی از بزرگان دولت یازگردید و نشاط هنگامها برآراسته شد هشتم
فروردین رای تنپرداس ابوالمنصب سه هزاری برنواختند دهم تاتار بیگ بابا لیقی
سلطان خرم نامزد شد کار آگهی و پاسپانی بجا آمد و شایسته سر برافراخت درین روز فیروزی
نوید سپاه بنگاله آمد چنانچه گزارش یافت ایزدی سپاس بگزین روشی چهره برافروخت
و پایه خدمتگذاران برتری گرفت یازدهم شیر خواجه میرزا علی بیگ اکبرشاهی را که در دکن
خدمتگری بجا آورده بودند و پاداش نیکوکاری برگرفتند سیزدهم میرزا یوسف خان دولت
باریافت و از فراوان غم رستگار آمد چون هنگامه پور شاه علی گرمی پذیرفت و راه احمدنگر
بستگی لختی از شادخواب درآمد بچاره گری نشستند میرزا رستم و میرزا یوسف خان بسیاری را
فرستادند که گنگ گذشته نزد شاه گڈه برنشینند راه امینی پذیرد و دست تبه سگالان از بارش
ملک کوتاه گردد بایست وقت آن بود که فیروزی سپاه بدهار روز شدی و آن شورش مایه را
برافگندی لیکن فتنه دوستان بگذاشتند میرزا از پسح آگهی آزادگی داشت نه نیرو که و ابا ته
برگذارد و نه یارا که کاری برسازد همواره آرزوی آستانبوسی میگذارد و دل افسردگی از دکن
گزارش نمود شهریار داد گر آرزو پذیرفته جریده نزد خود برخواند درین روز آگهی راج ناگهنی
درگذشت در الوس کچهواهه بس شایستگی داشت چهاردهم جگناتهه را ابوالپایه پنجهزاری برآوردند

از مقدمهٔ را نو بدان سو روانه شد هفتم حسن پور میرزا شاهرخ راه آوارگی سپرد در احمدنگر بپایه
می‌بود از تنگدستی برآشفت و بیگی از کشمیریان ساخته بیراهه رفت از سوانح رسیدن شاهزاده
سلطان دانیال بدرگاه والا ازان باز که احمدنگر گشوده آمد آرزوی آستانبوس بتیاب داشت
بفرمان والا احمدنگر را بمیرزا شاهرخ و برخی بندگان سپرده روی نیاز آورد دوم بسجدهٔ نیایش
ناصیهٔ دولت برافروخت و بگوناگون نوازش سربلندی گرفت آسیر بعنوان خواسته کالا
بخشش یافت و خاندیس را بدان نونهال اقبال داده دان دیس نام نهادند سیوم دولتخان
لودی یقوتنج درگذشت از کندآوری و کارآگاهی فراوان بهره داشت چندی پیش میرزا کوکه
می‌بود و بسیاری نزد میرزا خان خانخانان شاهزاده سلطان دانیال ملازم خود گردانید بپایهٔ
دو هزاری برآورد چون بسجود آستان ره سپردند او را بکمک میرزا شاهرخ با احمدنگر گذاشتند
و در انجا روزگار او سپری شد بیستم خواجگی فتح الله را ناسک سو فرستادند چون سعادت خان
از همان تنگی برکناره شد آرزو داشت که بدستگیری فرو شده رو بدرگاه آورد بنابران او را
بدان خدمت نامزد فرمودند و درین روز خواجه ملک علی تعیینی اردو کام دل برگرفت چندی از
ستمگری بغمابگاه افتاد این خدمت بابو ناصر باز گردید پشیمانی از حال او فرا گرفته نوازش فرمودند
بیست و دوم بهادر خان بگوالیار فرستادند تا دران زندانی دبستان آگهی اندوزد
و از مهربانی زه و زاد او را همراه ساختند ولی بیگ و سام بیگ و ابو ناصر و برخی سپاه را
همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال الدین حسین انجو سوی بیجاپور رایت چون عادل خان
آرزو نمود که دخت خود را بشبستان شاهزاده سلطان دانیال سپرد میرزا با ساز خویشکاری فرستادند

آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دی از دور چهارم

درین هنگام که روزگار بفرمان پذیری افسر خدیو تازه رویی داشت و بار خدیو بسپاس گزاری

برگم

پسر قتلو را دست آویز شورش گردانیده سر فتنه برافراشتند چند بار مردم راجه مانسنگه
لشکر کشیدند و شکست یافتند میر عبد الرزاق معموری که بخشی مردی سپاه بود دستگیر شد
چون راجه بهمرهی بزرگ شاهزاده باله آباد شد دستوری بنگاله گرفت چندی در رهتاس
لباسان ایستاد و از انجا بمالش بدگوهران رو آورد نزدیک شیرپور بود عطائی بدان گروه
بارزم نیرو بیست و هر دو لشکر قلعه ساخته روبرو نشستند غرهٔ اسفندارمذ برده شد برار استند
و لختی آویزش بسزا رفت از اقبال نیرنگی نامور فیل غنیم تیر دوز شد و در شوریده بفوج خویش
بارکش نموده پراگند و بسیاری را نقد زندگی بیغمائی گشت چون روز به پایان شده بود
چهار گروه پیشتر گامی نموده عنان بازکشیدند میرزا عبد الرزاق معموری طوق در گردن و زنجیر
در پا بدست او افتاده بود بدین روش بر فیل داشتند و یکی برگماشته بودند که بهنگام شکست
از هم گذراند ناگاه دران زد و خورد بآسیب بندوق درگذشت و میرزا جانی گزندهائی یافت
بایزدی عنایت شورش فرو نشست خدمت گزاران بنوازش سربلندی یافتند درین روز
گرامی شاهنشاهی جنیش سرمه برسود پور شمس جک از بدگوهری گریخت و بکوهسار کشمیر رفته
سر شورش برداشت گیتی خداوند را بزبان رفت زود از فراز کوه سرنگون او فتد و باد افراه
ناسپاسی برگیرد درین ساله سران نافرجام از قلعه کوه بپایان آمد و خورد شکست تخم فرمان مقدس
برانگیز شکرنامه آمد که بر پور شاه علی فراوان مردم گرد آمده اند سزاوار آنست که بازگردیده
بدان مرز روانه شود و باتفاق خانخانان کار را بشایستگی انجام بخشد چون بسیاری را در مرد
همرهی گزیده بهاکشایش ناسک و مالش سرتابان آن سو بگزین روشی آماده شد
خدمتگاران حیله پرداز شهریار را برباز گردانیدن این فدوی آوردند ناگزیر که حال پیدائی
نگرفت تا خاطر داشت از اندازه گذشت از شگرفی روزگار شگفت در شد و شاهی فرمان

وگشاده پیشانی چاره برساخته همچو اوی سنزد معروف ده + ازین مان (؟) جهان چو اوی گو
اگرچه بهشتاد رسیده بود گرمی برنائی جوش بر زدی یکباری هوازدگی شد و مزاج او را قبض
برآشفت و تب شورش افزود شانزدهم نیمه شبان زمان زمان بیهوش رفتن گرفت چون لختی
بخود آمد و راقم شگرفنامه را از حال آگهی فرستاد ببالین او شد و از دیدن آن از خویش رفت
باگهی و یاد کرد الهی ازین آشوبگاه چشم پوشید و خرد و بزرگ بدرازغم افتاد
خیز تا واز گریه برگیریم + خوش بگریم و مویه درگیریم + نوحه های جگرخراش کشیم
چون بپایان رسد ز سر گیریم + شهریار پایه شناس آزاد دل از جا بشد و آمرزش را طلبگار آمد
شب بیست و سوم راقم شگرفنامه را بناسک دید بنام زد فرمودند از آن باز که زینهاریان در بند
افتادند زمان زمان از بی‌روائی کارسازان دولت فتنه میبالید و هرچند از اقبال نیرنگی احمدنگر
گشایش یافت لختی کار را بطرح واگذاشتند و گران ارزی فیروزی سپاه را از نیرو انداخت
خودکامان دکن فراهم شد و سر بشورش برداشتند و علی پور شاه علی عم مرتضی نظام الملک را
بسری درگرفتند و آن کوچه گرد بینوائی را دستمایه کامروائی خود گردانیدند اگرچه همگی حال
بر شهریار پیدائی نگرفت لیکن بدگوهری پور شاه علی و فتنه افزائی راجو بر زبانها افتاد و ازین رو
خانخانان را بچاره گری نخستین احمدنگر رو بنام زد کردند و نگارنده چنبر و نامه را ناسک سود ران
دستوری یافت بگزین خلعت و خاصگی تکاور و علم و نقاره سر برافراختند رای رای سنگه
رای درگا رای بهوج هاشم بیگ بولک مقیم خان فولاد خان کامل الملک و بسیاری بندگان
سعادت سرشت را همراه نوشتند بامدادان گیتی خدیو بتماشای آسیر برآمد و در راه خانخانان را
با دیگر بندگان بدان خدمت رخصت فرمود و چهار روز بتماشای دژ و غنایم بوده برهانپور
گردیدند از سوانح سزا یافتن فتنه اندوزان بنگاله گزارش یافت که گروهی افغانان آشفته رای

نامزد کردند چون در شورش فرو شدن شاهزاده آویزه سر و گرد گرفتن احمدنگر هر چند
نظام الملکیه از اینان یاوری خواستند سررشته دولتخواهی وانهشته گوش بدان ننهادند
و بسیاری از اولیای دولت در بازگشت همایون رایات سبب پژوهی داشتند آرزوی
پذیرائی برگرفت و دوازدهم شریف سرمدی را نزد عادل خان و مسعود بیگ پیش قطب الملک
و مومن نزدیک ملک برید فرستادند و بهمین اندرزها زبان خامه و دستور گذارش یافت
از سوانح سپری شدن روزگار میرزا جانی بیگ مرزبان تته از خودی دانش لختی آگهی داشت
و در پاسی شعر نظم و موسیقی توانادست از آن باز که بدرگاه والا اخلاص از پیشانی گفتار و
کردار او تابان بود شناسائی و آهستگی از نشست و خواست او پیدا لیکن از خرد شیفته
باده بود شگرف آنکه از ناهنجاری سربزرگی و در کار کرد و گفت پاسبان خود بود و بکنج خانه
ساغرکشی از اندازه بیرون بردی و از نابودن اندرز سر اعیان برنگرفتی رباعی

چه خوری چیزی که خوردن آن چیز ندانی + چو سرو بنماید مثل سرو چو سرو پی
گر کنی بخششش گویند که می کرد نه او + ور کنی عربده گویند که او کرد نه می

آن صافی آب زلال زندگی برآلاید و آن عشرت پایه جان کاستگی برد از می فزونی
رنجور شد و رعشه و سرسام کشید سیزدهم ازین کاروانی سرا رخت بربست و آشنا و بیگانه
را دل بسوخت گیتی خداوند از قدردانی آگاهی او را به پور او میرزا غازی غایبانه بازگذاشت
و منشور والا گرانمایه خلعت فرستاد از سوانح خرامش نمودن حکیم مصری العلوی عالم در صوری
و دانش و معنوی شناسائی طراز یکتائی داشت طبابت را بدان پایه میدانست که اگر بر شکلی
نامها بدافتادی از باد بر نوشتی دلاویز گفتار صوفی نیک اندوخته بود شگفتگی و فرخندگی جبین او
برگزاردی و از مهربانی او خویش و بیگانه نشاط اندوختی از هر گونه تیمار او در نکشیدی و

۸۴۳
ج سوم

آصف خان شیخ فرید بخشی بیگی خرد و بزرگ خدمت گزاری در خور بجا آورد و پادشاه اندوخت
و حواله داران سها در خان را باشماره وانان برهان قلعه گذاشت و کارآگهان دولت را
بهرجا نامزد گردانید و خاطر فراهم آورد و بسجود قدسی آستان شهر بلند شد و خسروانی نوازش
برافراخت این کوه نشین ناسخنجر از یک لک جاندار بیشتر فراز در پرده بود و از جا بور انبوهی
هوا دگرگون شد و شگرف بیماری آورد و بیست پنجهزار رنجور در گذشت و از اقبال روزافزون
در بارش لختی درنگ رفت و غله از هرسو فراوان رسید و آسایش پایه فیروزی سپاه آمد
و مورچالها پیشتر رفت و از دولت نیرنگی در توپ ریزش شبانروزی بروشنائی گروند
سید خرالغ بیگ بدخشی و سید ابو اسحاق صفوی که به بندوق در گذشتند نظر نیایش تیر اگر
هر روز افزون صد کس جان بسپردی هیچ دور نبود لیکن ایزدی حمایت پاسبانی نمود و سرمایه
حیرت کارآگهان گشت و شگرف آنکه درآن نزدیکی که فتح چهره کشائی دولت گردد دیوار قلعه که
آسمانی گروی از شکوه افتاد و آوای توپ را گوش بدان مهابت برنگرفتی گیتی خداوند
سرآغاز در آمد بر پا بور نیایشگری نخاص بر نشست و اسم اعظم برخواندن گرفت براقم اقبالنامه
فرمان شد در هر ختم گوناگون حلوا در پیشگاه حضور آورد و سررشته تقدیر برنگی نگاهدارد پاس
آن شگفت افزود سرآغاز نخستین ختم مظفر حسین میرزا گرفته آوردند و همچنین در هر بار فیروزی
نوید سامعه افروز شد فتح احمدنگر و بهشتی سرا در شدن سرگرده تاریکیان و کشایش مالی گڈه
و بدست آوردن آسیر هر که در بی غرضی و خداپرستی کشور خدیو نیک درنیک نگرد ید نیسان
شگرفی را در شمرد و اندکی از بسیار اند و در میرزا ایلچیان را به بیجاپور و گلکنده و بیدر فرستادند
چون عادل خان مرزبان بخت گرانمایه لعل فرستاد نیایشگری نمود و همچنین قطب الملک
و ملک برید نیازمندی فرا پیش گرفتند همگی خواهش ایشان آنکه چندی از بارگاه خلافت بدانجا

نامزد

چهرهٔ اقبال برآراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندان بهادر برخی پیر و جوان
و گروهی خرد سال فرود آمد همه را در خور دیده بدرگاه والا روانه ساخت هفت کس پسر
مبارک خان که پیشتر مرزبانی خاندیس داشت داود خان حامد خان قیصر خان بهرام خان
شیر خان عرفی خان دریا خان اولین دو پسر فتح خان محمد خان دومی را یک پسر بهادر
سومی را سه پسر لطیف خان دلاور خان مرتضی خان بخت را دو پسر حبیب خان ابراهیم خان
چارمی را سه پسر اعظم خان موسی خان جلال خان پنجمین را دو پسر اسمعیل خان احمد خان
ششمین را یک پسر احمد خان هفتمین را سه پسر محمد خان محمود خان مظفر خان هشتمین ضیا خان را
که پیشتر درگذشته بود دو پسر طاهر خان و صدق الله سکندر خان و ابراهیم فرزندان طاهر خان
مذکور همگی اولاد مبارک خان بیست و هفت کس نژاد محمد خان که پیش از راجه علیخان
حکومت داشت حسن خان با دو پسر قاسم و ابراهیم خان شش پسر راجه علیخان بهادر
که پیشتر سعادت ملازمت اندوخت پانچ پسر کبیر خان محمد خان سکندر خان مظفر خان
مبارک خان دوم احمد خان با سه پسر مظفر خان علیخان محمد خان سوم محمود خان با دو پسر
ولیخان ابراهیم خان چهارم طاهر خان پنجم مسعود خان ششم محمد خان دخترزاده مبارک خان
دلاور خان پسر او تاج خان و فرید خان ولیخان نصیر خان سید اسمعیل هر سه داماد راجه
علیخان محمد خان داماد چاند خان علیخان داماد حسن خان گیتی خداوند همه را بگرانمایه
خلعت و گزین بارگی بنواخت و هر کدام را همیشه یکی از بندگان گردانید همواره بکورنش
سعادت اندوزند اندیشه آنست که عیار گوهر برگرفته بمنصب سرفراز گرداند و خزانه و جواهر
و دیگر خواسته کالا را گزیده روش بآسانی شد بایزد عنایت کار پیش گرفته حسن انجام یافت
دور و نزدیک بشگفت ماند اگرچه فراوان بود و آن لیکن گزین همه مورچال خان اعظم میرزا کوکه

ج سوم

وژرنشینان ندهند شگرف آنکه هرچند سامان قلعه گیری نبود همت درگشایش بستند پس از
چندی ازگرو برگرفتن هماره ژرپدید آمد و هر روز گروهی به بنستی سرا درشدی و چون ریزه
رعیت رچنین گزند رسیدی بزرگان ژرنشین ازگران خواب کج گرائی در نیامدی و زبان
زبان نو حیلها برانگیختی ازگرفتن مالی که ده راه آمد و شد بستگی بپذیرفت و لختی در خواب در آورد
آخرین داستان بر رهنمونی برخی شاهنشاهی پرستار بدین قرار گرفت بهادر بدرگاه والا
جبین برساید هر آینه گیتی خدیو ملک و ژر بدو باز خواهد گذاشت ورنه چنان برگذارد که درونیان
ازگفت من بیرون اند چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگارنده شگرف نامه را
دستوری شد تا بدان آسمانی حصار دست دریازد این دریوزه گرایزدی درگاه آلهی نیایش را
پیشتر ساخته رو آورد اگرچه درپیش بودن مورچالها خاصه از نزد کوده کوشش رفت و باوردن
بزرگ تو بهادر دستوری گرفت لیکن نهانی کارآگهان فراهم آورد با فسون سرائی ژرنشینان
برنشست و بدلاویز سخنان دلهای اینان بسوی خود کشید چنان برگزارند که از بهادر نگاشته
چند بنام فلان و بهمان برگیرند تا در سپردن بیوفائی غازه بدنامی بر رو نکشد و در پاس مال و جان
و ناموس قدسی فرمان آرزو کردند پذیرفته شد بهادرخان چندی در نوشتن ایستاد و نادرست
گفتار درمیان آورد و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بمهر خویش داد و والا منشور را با آن
نبشتها بدرون فرستاد و بیم زدگان ستوده آمده را پدید آمد خود بر دروازه نشست و پس چهار روز
سی و چهار هزار کس ما زه و زاد و مال بشایستگی فرود آمد و خویشتن را بعافیت جا رسانیدند
پنجم بهمن اختیارخان الغ خان حبشی مرجان زنگی و برخی که مدار ژربانی بر اینان بود فرود
آمدند و بگوناگون طرز دلها بدست آورده شد هفدهم پور خود شیخ عبدالرحمن را با برخی
کارآگهان فراز قلعه فرستاد درونیان بگزیده آئین پذیره شده کلید سپردند و شگرف فیروزی

چهره

[illegible] ای درستی و سامان
یراق نبود که همت بر گرفتن این
قلعه بر گماشتند ۱۲ [illegible] چون
با اقبال المذان مؤید من الله
سینه کردن [illegible]
[illegible]
ج سوم
[illegible]

و آبا د جهانگیر پادشاه نیکو پرستاری اندوخت بیست و یکم خانخانان بسجود قدسی آستان ناصیه

بختمندی برافروخت و بهادر را که بنظام الملکی بوالادرگاه آورد کبیر خان پور بهادر خان خواجه

ابوالحسن کامل الملک وزیر خان و چندی سران خاندیس که در سیاق دکن بودند دولت بار

یافتند از سوانح آمدن بهادر خان بدرگاه والا همان روز که بایزدیاوری مالی گدهه کشایش

یافت از غنودگی درآمد و خشنودی نزد نگارنده شکرنامه فرستاد و گفتار زینهار دیدن در میان

آورد بپذیرا از پاسخ برخورشید و از فراوان زاری او فرستاده را بوالادرگاه روانه ساخت

بیست و سوم آذر را اماس را نزد او فرستادند چهارم روز مقرب خان را که پرستار گزین او بود

همراه آورد خلاصه پیام آنکه اگر ذره والکا بدو باز گذارند و زندانیان رهائی نیابند بفرق سر

پیشتابد و درین رسمت یکی از فاروقیان مسندنشین گردد و دیگر برادران و خویشان در بند باشند

و در بهانخانها بازه و زاد او بسر برد بندگیتی خداوند نپذیرفت و جان ناموس را زینهار دادن

زنگی دیگر روز باز آمد و عرضه داشت اکنون آرزوی او آنست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته

بدرگاه آورد پذیرش یافت او تا ملی رفت و بهادر خان از آسیر فرود آمد سی ام بر آستان اقبال

ناصیه برسود و از گوناگون غم رهائی یافت دو پسر خود فضل خان و خداوند خان و بسیاری را دولت

یار شد در پیشخانه شیخ فرید بخشی بیگی جا دادند و بچشم دیدنی فرمان شد هفدهم دی شیخ عبدالله خان

و راجه راج سنگه از گوالیار و میر شریف آملی از جاگیر خود و شیر بیگ از بنگاله آمد و بخسروانی

نوازش هر یک کام برگرفت چهارم بهمن جشن قمری وزن شد گیهان خدیو را بهشت

چیز برسختند که و مه را آرزوی بکنار آمد و نشاط را بارگاه دیگر افراختند

بر گشودن آسیر بدستیاری والا اقبال

در افق افزونی و لتوپ انبوهی و فراوانی تیاق دارد و دیگر دستها فراز پاسبانی بدنیان

۸۳۹

شرح سوم

آمدن او و قبول بارگاه ... رسیدن بهادر خان ...

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

مالی برشکستند و بسیاری را دمر دمقابعه در آمد کوس و کرنا را بنوا در آمد و از دید رسیدن مردم
لختی ور نشینان فراهم شده بکارزار ایستادند ازین آگهی خود نیز ازانبلی روانه شده دران گاوه بورسی
رهبر را لختی خطا رفت در گرمی آویزش و بارش توپ بفروغ صبحگاهی لطناب برشهد و اولیای
دولت را که تنگ شده بود نیروی دیگر افزود در کمتر ناسپاسان گجگرا باز گردید و باسیمه سری راه سپر
سپر دند و حقیقی کارساز سترگ فیروزی بخشید و این نیازمند کم نیرو را بلند نامی برآورد چون فروغ
خورشید جهان را فرا گرفت دیگر مورچال نشینان از هر سو بدان یارش برخاستند پیشتر و نمایان
میر قاسم بدخشی جگدیو تیز دستی نموده بر گروهیه برآمدند و آغا ملا با مردم آصف خان نیز بشایستگی
از پی رسید و مردم شیخ فرید بخشی بیگی بهادر خان رحمت خان سیام سنگه پسران سماجی خان و دیگر
بهادران بچابک دستی بر جوبه مالی برشدند باقبال روزافزون بزرگ فتحی چهره برافروخت بسیاری
بشکنجه ناتوان بینی در شدند
صبح مبارکی برآمد ✤ دیجور شب بلا سر آمد ✤
آوردو ظفر زشش جهت روی ✤ دولت ز دو سوی تهنیت گوی ✤ کجا نیرو که ایزدی سپاس
برگذارد و بکدام دستمایه بدان در بازد جهان بهتر آنکه این نیازمندان گنه کار پیشانی دل و سر را
بسجود نیایش خراشیده دارد و بتقدیر شکرفی بی پرده خویشتن را از داد ار انبازی بار آورد
للّٰه الحمد که نهفته پایی امشر خدیو بتازگی دلنشین خرد و بزرگ آمد و گوهر بینش را تازه فروغی
برافروخت از انجا که در اندیشه ره نداشت که مرزبان خاندیس بروی گیتی خداوند در فراز کند
دست افراز در کشائی همراه نبود و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه لختی چند از برنالد و کاویل
و احمدآباد آوردند لیکن از ناپروائی چندانی بکار نداشتند و با این حال همواره بر زبان گوهربار
گذشتی زود این در گشوده گردد و بسیاری و الا ساو استان پندا شته بخواب در شدی
بیست و هفتم میر مرتضی از احمدنگر آمده بدولت کورنش سر بلندی یافت و بعلم و لنت تاره

کرین اسیر و ثر بسبت درستواری و بلندی بهیال و در کمرگاه گدهه آن باختر و لختی شمال سوده
نامور قلعه مالی هر که خواهد بدان شگرف حصار در شود سخت بدین دو گذاره رود و زباست
و شمال و ایشان مالی و آنرا خواجه مالی گویند لیکن از دیوار او لختی مانده و از خاور تا نیرت نیز
کوهچا در گرفت جنوب سو بلند کوهیست کوتهیه نام و در نیرت بزرگ کوهست سیاس خوانند
بدگوهران سرتاب همه جا را بتوپ و آدم استوار ساخته بودند و پیشین بیشتر کشایش یافته بود
اندیشه کوتاه بنیان کشاد آن برتافتی از گران ارزی و بنگاه دوری که دمه را دل برزاری
فرو گرفته بود و زر فشانی و ثر بنشینان برخی نزدیکان را از جا برد یکی از دوربینان باقرابیگ
پیوسته نهان رهی باز نمود که از آن بر دیوار مالی توان بر آمد از آنجا که کار پژوهی نبود بگوش
درنیاوردند چون بعرض همایون رسید گذارنده را بسود از دگی بر آوردند و فرو شدن فراوان
مردم برگزارده احسن خدیو را از دستوری باز داشتند در هر چندی راقم شگرفنامه را بدیدبانی مورچالها
میفرستادند هر چندی کوشش میرفت دل بکاری ننهاده و از بدآرای بی هنجار نکوهش و سرزنش
بمنش بهفدهم آذر باز بدان خدمت روانه گردانیدند چون لختی از مغز کار آگهی داشت دستوری
گرفت هر روشی که این خیر سگال برگزیند دیگران بدان گروند چون در آنجا رسید از قرابیگ
پژوهش آن راه نمود و فرا گرفته را نیروی دیگر شد بخداوندان مورچال قرار داد که درین هفته
بحقیقت کارساز روآورده بدژ کشائی خواهد دوید چون آوای نقاره و کرنا بگوش رسد هر یک
بزینه بر آید و کوس را بلند آوازه گرداند اگرچه کام و ناکام نپذیرفتند لیکن بسیاری بدیوافسانگی
برگرفته شب هیزدهم که بس تاریک بود و ابر در ریزش خاصگی مردم را جوق جوق ساخته فراز کوه
سا این بر آمد نیم شبان قرابیگ را با گروهی روانه ساخت همچنین پایه پایه مردم را از مورچال
و نوکران خود میفرستاد پایان شب چندی از پیشین جوق بدان نهفته راه در شده درون

۸۳۶ ج سوم

کالیوه مغز گردانید بهنگامی که او برهنه بود و دست افراز آویزه با خود نداشت ناگهانی تهمتن چند
بدو رسانید و در کمتر زمانی از جانشکر رهنمارخت هستی بربست عزه مهر سادات خان بوالا درگاه
آمد چندی از وژ نشینان آسیر پیام گزاری نمیر سید بقدسی فرمان را قلم شکرفنامه اندر زمی چند
بهادر خان برنگاشت او آن سید را که نیره و میر شمشیر او بود با ده پیل روانه ساخت و دولت
باریافت همان پیشین گزارش عرضه داشت و از نادرستی پذیرفته نیامد و فرمان شد آمده باز
گردد که وی زبان از عفو وگی پند نه پذیرد زود روزگار از خواب درآورد و لابه گری بیهوده ی پرده
او بر گذارد و بفراوان کوشش خود را از آن تنگنا بیرون آورده آمد و پرستاری والا درگاه برین
آرزو و چون گفتار او از فروغ راستی داشت پذیرفته آمد و بپایه هزاری برآوردند و پاسخ رانیح میر محمد حسن
از همراهان او بود سوم آبان اکهراج از احمدنگر رسید قدسی منشور از بارگاه خلافت برده بود
شاهزاده برخی پرده نشینان نظام الملکی را با او روانه ساخت و هر یک را درخور نوازش رفت
پنجم جشن شمسی وزن گیهان خدیو شد و بدوازده چیز برسنجیدند آگهی بزم پیرایش یافت و که و مه را
آرزو برآمد بیست و هشتم فروردی سپاه بخیبر درآمد آن آباد مصر نگاه نیاگان نظام الملک است
و از او سمر نام دارد و چون احمدنگر گشوده شد میرزا خان را بدانسو فرستادند برهان الملک و
عماد خان و حبیب خان و علی شیر خان و جمعی را همراه ساختند با بزدی تائید بی آویزه گرفتند
و چندی آنکه گذشته بود که هند یا یومی و برخی دیگر کم داشته به پیکار آمد و بیزار اشش یافت دژنشینان
داستان فرمان پذیری و کلید سپاری درمیان آوردند هشتم اذر تربت بیحه خرامش رفت
چون خان اعظم میرزا کوکه نقش اورا بدهلی میفرستاد و شهریار پایه دان بدانجا رسید آموزش درخواست
و از انجا بلعل باغ لختی برآسود و چون پاس آن گزارش سر انگارنده شکرفنامه بود لختی بناشکری رفت و
و سعادت بهار باز شد گشایش مالی گڈهه به نیروی اقبال روز افزون

آگهی به برهانپور رسید و هنگامهٔ نیایش گرمی پذیرفت فیروزی نامه‌ها بهر سو رفت و شادی را
روز بازار پدید آمد هشتم شورش کشمیر فرونشست چون همایون رایات بجنوبی دیار جایش
فرمود برخی شوریدگان آن مرز اماک حاتب پور حسین خان را بسری برگرفته آن نزهتگاه را
غبارآمود گردانیدند علی قلی تخان ابو محمد قلی و کاب علی و شاه بیگ نگدری و دیگر بندگان سعادت
سرشت نزدیک بهاک آویزش نموده فیروزمندی چهره برافروخت و همچنین در کمراج گروهی
بفتنه گری برخاستند جمیل بیگ و چندی رادمرد در تبله کانوا بسزا برنالیدند و آن عرصهٔ
دلگشا آرامش پذیرفت دوازدهم امان الله پور سیف خان کوکه در برهانپور گذشت آن
شائسته برنا از دیرین زمانیان به باده پیمائی افتاد و هستی دران کار درباخت از سوانح
فرو شدن جلاله تاریکی لوحانی الوس بجز بید و فروخت در غزنین آمد شد نماید بیشتر ازین هزاره
کمین گرفته برایشان تاخت آورد و با افشرده هفت روز درآویخت از تشنگی شکست یافته
بازگردیدند و ازان سرگروه تاریکیان یاوری برجستند بهم آئین بازرگان بغزنین درآمد لختی
نوکران شریف خان و رعیت آویزش نموده کناره گرفتند آن بدگوهر بغربت کاری
برنشست و بهانه فراوان خرید کالا بستد شانزدهم خواست که برگرفته را بهنگاه رساند
شادمان هزاره با دیگر مردم درآویخت و باندک آویزه چیره دست آمد تاریکیان نافرجام راه
پراگندگی سپردند و آن غنوده بخت زخمی بکوه رباط درشد مراد بیگ و چندی رشید کار او
بانجام رسانیدند مانه ده بزرگ شورش بآسانی فروشد از دیرباز فراوان سپاه بمالش او
نامزد میشد و چند سالست که زین خان کوکه با بسیاری رادمرد بمالش او فرا پیش دارد از
اقبال یاوری برخی ناروشناس کار او برساختند درین سال در برهانپور سبحان سنگه را
روزگار بسر آمد او بومنشین خاوری میرزاست و بکنداوری نامور دیرین پرستار او را سعد

ازین آگهی جسته خان خواجه سرا با برخی درونی بدگوهران گزین با نوراجان بشکر... و بیاوری
اعتبار خان و میر ... و میرزا تقی و حاجی محمد توپ اندازی فرا پیش گرفت و از در نگ ... برخی سران سپاه کارآسان بدشواری کشید چند بار از قلعه برون شده درآویختند و ناکام
بازگردیدند سخت کوشی شاهزاده نیکو پرستاران کار پژوه بجا گزینی دل بر نهادند چند آنکه
خندق برآموده دیوار پیوستند بنهای آن از سی گز تا چهل و ژرفا هفت دیوار از سنگ کبود
آسا بلندی بیست و هفت اگرچه بیاری تلاش نکوکاری داشت لیکن در مورچال ...
و میرزا یوسف خان کوشش بیشتر می رفت چند جا آمون[۵۲] برزدند و درونیان پی برده برآشفتند
شگرف آنکه از درون نقبی بر کنده آتش دادند در خاکریز بیفسرد و گزندی نرسید و از آسیب آن
سست پیوندی در برج قلعه راه یافته ازین آگهی بخالی ساختن آن کوشش رفت چون
این شگافگاه در دامنه بود نیارستند یافت و صد و هشتاد من دارو برآموده ششم شهریور
چاشتگاه برافروختند بسیاری از آن برج که پاپلی منسوبست و سی گز دیوار بر هوا شد و از
اقبال شگرفی سنگهای مخالف را خورد بشکست و پاره سنگی بسوی فیروزی سپاه نیامد نبرد آزمایان
بدان راه در شدند و بسیاری خود را از مورچال میرزا یوسف خان بدرون انداختند
... و پانصد از درونیان بدم تیغ درگذشت و برخی را بمیانجی آشنایان رهائی شد
... ابراهیم نبیره برهان که او را نظام الملک بر ساخته بودند بدست درآمد گرانمایه جواهر
... کتابخانه و بسیاری کالا و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت اندوختند
... ازین از اقبال نیرنگی هنگام گرد گرفتن که موسم بارش بود
... [illegible] ... رسید و دیگر روز فیروزمندی باران درگرفت و سخت
... [illegible] ... کوس شادی بلند آوازه گشت در دو روز

غرهٔ تیر شاهم خان جلایر سعادت باریافت بدین یورش برخوانده بودند خانان نموده

از پی رسید و بخسروی نواخت سربلندی آمد و سوم تاسک کشایش یافت چون سعاد

فرمان پذیری فرایش گرفت راجو فرومایه پرستار او بدستان سرائی نوکران او را بفروخت

و فیل و دیگر کالا برگرفته بران ملک دست چیرگی برکشاد و ازین آگهی شاهزاده پنجهزار

کس را بسرکردگی دولتخان بمالش او فرستاد و راجه سورج سنگه سادات بارهه و رستم عرب

شمشیر عرب شهباز خان برهان الملک و بسیاری را همراه نوشتند کارگهان پیوسته

گزین آویزش نمودند و از ایزد یاوری فیروزی چهرهٔ بختمندی برافروخت درین سال

خواجه شمس الدین خافی را روزگار بسر آمد او را بسر انجام خالصهٔ پنجاب در لاهور گذاشته بود

تا جزو را از کل بازندانسته بگشاده پیشانی خدمت گزاری مینمود و دران شهر درگذشت در

وارسیدگی و راستکاری و مردانگی از یکتایان روزگار بود کارشناسی او فروغ کردار داشت

ناملایم او را برنشوراندی شهریار رفتن این فرهیده مرد بغم درشد و از داداربیهال آمرزش

خواست و اپس ماندگان او را درخور نوازش فرمود و آن خدمت بکهین برادر او مومن که بنایگر

روشناس است بازگردید بیست و هفتم زینهاریان را بزندان برنشاندند چون فیروزی سپاه

احمدنگر را اگر دگرفت سعادتخان بهادرخان شجاعتخان عبدالستار و بسیاری دیرنگی و کمی پیمان گنج فته دید گرد

شورش فرونشست و شیمناسپاس دو را منعر کالیو شد بکارشکنی پیمان شرسته با بحنیج کار آن شاهزاده ابر شوراندند

اینان بسیاری را برگرفت و فرهاد خان و چندی که همره میرزاخان در راه ناایمنی گذرا

بودند راه گزیر سپردند آوازهٔ پیمان شکنی شورش تازه گردانید و هر که آرزوی دیدن داشت

عنان بازگرفت از سوانح ناهنجاری بزرگ شاهزاده چون آن نونهال دولت ابمالش را نا

فرستادند از آسانی و باده پیمائی و بدهمنشینی بسیاری در اجمیر بسر برد سپس یاوه دیو سرشتان

ج سوم ۱۰۱۱

اگرچه نام خان اعظم میرزا کوکه است لیکن با گیتی خداوند با وری[۵۰] پیوندی داشت شانزدهم

بسخت رنجوری درگذشت و جهان سالار را غم درگرفت در سوگواری موی سر و بروت

ستروند هر چند کوششش رفت که جز فرزندان آن مهین بانو دیگری نستروند بندگان اخلاص سرشت

پیروی کردند شهریار پایه شناس تابوت او را لختی بدوش خود برنهاد با کهن سالگی برنا خرد

بود بس خیرسگال و مهربان دل هفدهم مظفرحسین میرزا را بدرگاه والا آوردند و بر کم نهی

او بخشوده بزندانی دبستان برنشاندند[۵۳] چون آگهی رسید که از پی عنوده بخت امیری کام

جست و جوی برزده نکوهش فرموده رای درگاه و رای منوهر را بدان نامزد کردند خواجه

و پس آن گجگر را دستگیر ساخته نزد سلطان پور آورده بود آنیان نیز پیوستند نزد چوپره

خواجه ناظر و عنبر حبشی و دیگر ناسپاسان خاندیس بآویزش برخاستند و بایزید یاوری

آبروی شان[۵۴] رنجیده آمد بیست و پنجم راقم شگرفنامه بمنصب چهارهزاری سربلندی بخشیدند

و بسیاری به تیره روز ناتوان بینی برنشست درین روز سندر خان بسجود قدسی آستان

ناصیه بختمندی برافروخت و بمنصب هزاری بلندپایگی یافت او نبیره راجه علیخان راو

همشیره زاده نگارنده سپاس نامه است گیتی خداوند از دارالخلافه اگره برخوانده بود[۵۵] تا پاس نوازش

فرماید و سپاه بوم نشین خاندیس بدو گرویدی و دوم فیروزی سپاه فراز کوه ساپن

بچیره دستی برگرفت پس ببیند و دشوار گذار است دژنشینان اسیر رو برابد و گزندی رساند

قرابیگ میرزا یوسف میرزا تولک رحمت خان شیخ علاءالدین خواجه ابوناصر میر قاسم

بدخشی عبدالرحیم شهاب قندهاری نظام الدین حیدر و برخی[۵۶] آویزش پای همت افشردند

و پایه پایه غنیم را برداشتند چند آنکه بقلعه در شد و شگرفی فیروزی چهره دولت برآراست

در نگاهداشت آن قرابیگ با برخی پا استوار کرد و لختی کار بر اهالی دژنشین تنگ شد

[۵۰] مادری پیوند مراد این برادر رضاعی بود یعنی شهریار شیر مادر او خورده بود و وی را کوکه خوانند ۱۲

[۵۲] بروت در هندی موچه گویند و این را بلفظ صفائی چار ابرو کنند و این امر کیش از مردم هنود است که در هنگام مرگ پدر و مادر کنند و ملا که دریجا تحریر نموده در قیاس نمی گنجد ۱۲

[۵۳] یعنی مظفرحسین که لایق کشتن و زدن بود بمهربانی دلی برای تادیب نظر بمحبوس نمودند ۱۲

[۵۴] یعنی این برگشتگان ناسپاس را آویزش شکست[؟]

نیج سوم[؟]

[illegible]

پس از سه روز بجست و جوی برآمد چون آن بدگوهر گجرات رویه گام فراخ برزد و از اقبال
نیرنگی همرهان پایه پایه جدائی گزید نقش خواهش وارون گون برامد و کار ناکام او فتاد ناگزیر
میان سورت و بگلانه بوارستگی پوشش درشد درین سراسیمگی خواجه رسید و پنجم خسرواد
دستگیر ساخت درین روز راجه پرتاب زمیندار بگلانه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت
و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت و بپایه سه هزاری برآوردند و بعلم و نقاره سربلند
بخشیده دستوری بنگاه دادند دریغ لا بهادر خان از یورش گزاری و زنهار پژوهی درآمد
چون لختی از پندار غنودگی برامد بدست آویز برخی دوررویان درگاه مادر کلان و پور خرد
خود را با شصت فیل روانه ساخت و برگذارد ازین لغزش سترگ بپایگی سراپای خاطر
گرفته و از سعادت آستانبوس باز ماند آرزو آنست که چندی برای خدمتگری
غایبانه واگذارند تا هراس برخیزد و بدست آویز نیکو پرستاری بوالا درگاه ناصیه برساید
و دخت خود را بمشکوی سلطان خسروی سپارم و فراوان کالا و خواسته پیشکش منفرستم
همگی اندیشه آنکه چون آزوق گران ارزی دارد بدین لابه گری گیتی خداوند بخشوده کوچ
خواهد فرمود پاسخ رفت جز دیدن از و پذیرش نیابد بدست آویز درست پیمان از همزدگی
برآید و بخدمتگزاری شتابد دریغ لا ابراهیم با دافراه رسید چون سرراهی خاندیس
برآمد شکرفنامه باز گردید بکشایش قلعه پلپل دول و جامو و سندرداس و بسیاری را
فرستاده بود و آن بدگوهر درآویخت و بایزدیاوری شکست یافته دستگیر شد بسیاری
کندآوران فیروزمند زخمی شدند و سندرداس برادمردانه نقد زندگی سپرد دهم آن شور افزا
بپاداش رسید دوازدهم فولاد خان سعادت بار اندوخت و بخسروانی نوازش سربلندی
گرفت بپایه هزاری برآوردند و اتاوه جاگیر تن شد از سوانح سپری شدن روزگار نیجه جلیو

۸۲۹ ج سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب

کج گرائی یافت او در بوم نشینان خاندیس بکنبد اوری و مردم فرونی نامور پیشتر ازان که
فیروزی سپاه بدان نزدیکی رسید فولاد خان بپسیچ قدسی آستان جدا شد راقم شگرفنامه
چون در میان بود او را بفرمان پذیری رهنمون شد و استوار پیمان بربست درین هنگام
اندرزنامه فرستاده او را برخواند منشور والا در دلدهی او نگارش یافت او بدین دست آویز
از هنگامه ناسپاسان برون شد مسعود بیگ صد فیل شاهنشاهی بگجرات می برد او نیز سپوت
روپ رای بدگوهر کمر وابسته بیارش فولاد خان شتاب آورد چون گفتار او در بازگشت
در نگرفت آویزش درمیان آمد از اقبال یاوری زخمی روبگریز نهاد فیل و دیگر کالای او
یغمائی شد و در کمتر زمانی راه نیستی سپرد و نیک پرستاری فولاد خان بروی روز افتاد و نیز والا
بنگاله لختی برشوریده راجه مانسنگه از ناشناسائی با آنکه در صوبه اجمیر باشد پاسبانی آن ملک
برخود گرفت و فتنه اندوز را برادر و لختواهی پنداشته دران دور دست بخود کامی گذاشت
عثمان و شجاول و دیگر افغانان آشفته رای که پرستاری نمودی سر بشورش برداشتند
مهاسنگه و پرتاب سنگه چاره آن آسان برشمرده با آهنگ آویزش برآمد نیز دهم در بهدرکه
هنگامه نبرد گرمی پذیرفت و شیم زخمی بفیروزی سپاه رسید اگرچه بنگاله از دست نرفت
لیکن برخی جا برگرفتند در نیولا مظفر حسین میرزا را کج گرائی سپرد گیتی خداوند از پیشین
لغزشها شماری برنگرفته بچندین نوازش سربلندی بخشید او از بدسرشتی بباده پیمائی افتاد
و گوهر خود خرد را تابش نماند روزی با خواجگی فتح الله درآویخت و درشت گفت و کوتیرگی
افزود دران سال چهار گروهی للنگ امرا بدین آن قلعه رفته بودند او قابو دانسته
با چندی راه آوارگی در نوردید و از سپه دورنگی کس از پی رفت دلپت پور رای سنگه
بهبانه پژوهش جدا شد و از بدگوهری به بنگاه خود شتافت بشورافزائی نشست خواجه و

سر برافراخت و این بیت بر زبان گوهربار گذشت ؎ فرخنده شبی باید و خوش مهتابی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی + چون همایون رایات نزدیک رسیده بود و فیروزی سپاه
بکشایش احمدنگر شتافته بدید درپیش رفتن شد بیت و یکم بر هانپور بقدسی قدوم فرخی
برگرفت از آگره تا این شهر دویست و بیست و شش کروه و در صد و نود و پنج روز
بشصت و نه کوچ درنوردیده بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید را قسم
شگرف نامه را گیرد و گرفتن اسیر و موزچال بر نشاندن فرستادند در کمتر زمانی فرموده طراز گردا
گرفت و بسیاری فیروزی سپاه را درین خدمت گذاشتند آن لشکر که بسرکردگی شیخ فرید
بخشی بیگی بکشایش آسیر روانه شده بود از مردم کمی و غنیم فزونی دوربینی بکار برد و در
سه کروهی عنان بازکشید و برخی ناتوان بین رنگ دگر وا نموده شهریار را لختی گران ساختند
چون نگارنده گوهرین نامه دولت باریافت حقیقت برگزارد و قدسی خاطر گرانی برآمد
درین روز پاسبانی خاندیس بر اتمم شگرف نامه باز گردید بیست و دوم جا مردم بر نشاند بکسو
گرامی برادر شیخ ابوالبرکات با برخی کارآگهان فرستاد دیگر روز شیخ عبدالرحمن پور خود را
بهمت الهی بندگان در اندک فرصتی گردنکشان مالش بسزا یافتند و بسیاری بفرمان پذیری
عشرت اندوختند و سپاه خاندیس بندگی برگزید و کشاورز دلاسا شده بکشت و کار پرداخت
هفتم اردی بهشت مظفر حسین میرزا را پلنگ فرستادند چون دران نزدیکی فولادخان خلیفه
و رب رای و ملک شیر و چندی سران خاندیس بندگی داستان بر میگذارند رای درگا
رای منوهر خواجگی فتح الله میرزا زاهد میر گدائی میر عبدالحی و بسیاری را بسرکردگی میرزا
بدانسو دستوری شد اگر اندرز سرائی درگیرد روانه والا درگاه سازند و خود بکشایش آن
دژ پای همت بفشردند و رنه بسزا مالش دهند از شگرفی اقبال روپ رای فرو شد و باد افرا

۸۲۷ ج سوم

بگونا گون وش چهره برگشاید آن دل که ز نور شوق اکبر می تافت ٭ در حق طلبی چو شمع انور می تافت
چون نیک نگاه کرد بکیفیت دید ٭ کز هر چیزی بنوع دیگر می تافت [۵۱] ٭ شهریار والا دانش لختی دل
بآرایش نهاد و با برگ یکرنگی بهار از خزان باز شناخته بهر زیبائی نو رسیدگان برنشست
چون یورش فرا پیش بود بصبوری پیرایه کمتر پرداختند پنجم فروردین کوچ شد لیکن چون بسیاری
در باز داشت گیتی خداوند بر کوشیدند نزدیک گانوبیجا گره در رنگ رفت و نهم فروردین راقم
نگارین نامه دران سرزمین بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی را برافروخت [۵۲] و از شاهنشاهی
دیدار کام دل برگرفت چون شاهزاده از برهانپور برگذشت فرمان والا رسید که سپاه را بمیرزا
شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهد دل بپرواز آمد و شگرف شادی در گرفت نزد میرزا رفته بساخت
و فرمان برخواند چون از روار و مردم برهانپور لختی پراگندگی راه یافته بود [۵۳] میرزا با سران لشکر
سر باز زده عرض داشتند که آرامش این آشوبگاه بارای ها بزه تابد با دلی پژمان به نگاه باز
گردید و بانتظار چون چندی برگذشت و دیرکار برآرامید شاهزاده نزدیک تر شد میرزا شاهرخ
و میر مرتضی و خواجه ابوالحسن و دیگر کارآگهان تیاقداری اردو بر خود گرفتند [۵۴] خزانه و توپخانه
و دیگر کالا سپرده بطرباش و الافیلخانه همراه گرفت دوازدهم اسفندارمذ روانه شد هفدهم
نزد راهبره شاهزاده را دریافت و سه روز نگاه داشتند درین میان دیگر یرلیغ والا رسید
که چون بیر برهانپور رسد اگر بهادر بابندز سرائی او همرهی گزیند نوید بخشایش پیشین نوشته داده
باخود آورد ورنه لشکر [۵۵] و فیلخانه را دران نزدیکی گذاشته تیزتر بپوید تا در پیش آمدن و گجرات سو
رفتن چالشی رود چون بدان آباد مصر رسید بهادر آمده دید و بهمرهی و پند نیوشیده دل
برنهاد چون بخانه باز گردید بکج گرائی در شد و ناسزا پاسخ برگذارد و بقدسی فرمان لشکر و
فیلخانه را گذاشته گام فراخ برزد و بفرخ ساعتی [۵۶] بر والا درگاه ناصیه برسود و بخسروی نوازش

[۵۱] این بحر در بحر رباعی وزنه مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
[۵۲] یعنی حضرت شاهنشاهی که در بیجا قیام پذیرفته بودند چنان و دولت قدمبوسی بیطاقتم کرد که عنان تحمل از دست رفت و بی طلب و ناخوانده چنین بپای بقدم عالی سودم ۱۲
[۵۳] ای از سر باز زدن میرزا و تقرر خود تا برشد توان ندیشتم که قرار گرفته باشیم ۱۲
[۵۴] ای اهتمام قنبران سرداران لشکر که لازمه پاسبانی و رسم حراست بود و بیت ۵ بناموس آن انجمن تعهد گشتند
۹۲۶
ج سوم
[۵۵] ... مضمون ... عالی ...
[۵۶] ... والا ... معلومی
صادق علی صاحب

م

محمل برمی انگیخت و بیئولا که همایون رایات نزدیک رسید و پندسرائی در نگرفت ناگزیر باش
آن بدگوهر دباز ستدن ملک تارش رفت از راه دلپالپور و دهار رو بیرهانپور آوردند یازدهم
اسفندارمذ ارسالهن پورمند و شیخ فرید بخشی بیگی و هاشم بیگ قاضی حسن میرزا یوسف
بازبهادر منعم خان بهادر خان و تولک میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشی رحیم بردی میر جلال
قزل ابدال علاءالدین حسین بکر باجیت لکهمین سین بهنکین خان و برخی سادات بارهه
و بسیاری را دمردرا بگرفتن آسیر و ستوری دادند بیست و یکم فتح الله شربت دار درگذشت
درست خو و پسندیده خدمت بود از نیک پرستاری بپایه امانت بر آمد و از خودکامی بباده همایی
افتاد او را بدکن فرستادند بود که دوری رنج دوای او برسازد از سعادت سرستی از ان و بایه
و سخت رنجور شد چندانکه پزشکان نومید گشتند شهریار مهربان دل او را نزد خود برخواند و چاره گری
لختی بهی یافت بسیر مند رفت و ناگهانی درگذشت بیست و سوم کنار نربده همایون نزول
شد بامدادان آب بازی نشاط اندوختند بیست و ششم ازان رود بار گذشته
در زمین بیجاگره بارگاه اقبال بر زدند و نوروزی جشن درین فرخنده مرز عشرت آورد

آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان هزار و هشت ساعت و چهل دقیقه خورشید گیهان فروز
بحمل پرتو انداخت و پنجم سال از چهارم دور فرخی نوید آورد جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهی
برنائی بساط در سر گرفت و ایزدی سپاس را روزبازار دیگر شد که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان
تازه گردشی و بهر و زمینیان را نو نو طرازی بر سازد فی هی گوته نگهی نقش آرائی یکبار نه بیند و
نمودار هر بار نو پندارد فی فی رنگ چندگی را نمایش بلبش بیست شکرف کاری تقدیر یکی را هزار نماید

چند بار ... ین آورد و ناکام باز گردید همواره بجاکاه دست درازی بمندوی را د مردان با ویژه
دل بر نهادند و بشایستگی در آویختند از ایزدی پاس نیرفوزی پی در پی ناسپاسان ابر کنند
و آهنگ خان نیایشگری فراپیش گرفت پانزدهم بهمن نزد اجیین جشن قمری وزن شد و بهشت
چیز آن فزون از اندازه را بر سختند بخشش را صلای عام در دادند و گروها گروه مردم را
کام دل بر آمد بیست و پنجم شکم رنجوری گیتی خداوند را لختی بیازرد و پس از چار روز
به تندرستی گرائید که و مه سپاس گزاری برنشست و نشاط انجمنها آراسته گشت

چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و ششم دی نزد اجیین والا بارگاه برافراخته شد سگالش آن بود که چندی در مالوه
عشرت شکار اندوخته آید فیروزی سپاه بچستی و چالاکی دل بگشودن احمدنگر بر بندد چون
آگهی رسید بهادرخان مرزبان خاندیس چشم بر دژ استواری و سامان فزونی انداخته
شاهزاده را ندید و آهنگ کشایش ملک در سر دارد فرمان شد همان یارش احمدنگر فرا پیش
گیرد همانا ندیدن او از سر تابی نیست و آن بسیچ دارد که بخت ما را کورنش کند ورنه مغز کار
رسید بچاره گری آن همایون رایات نزد برهانپور برافراشته ابدان نهال اقبال فرمان پذیرفته
روانه شد بهادرخان گزین پیشکش برگذراند و پور خود را کبیرخان با برخی مردم پرستاری همراه
ساخت از بارگاه خلافت بخت خواجه مودود بفهیمگری رفت او چهار فیل با در خور فرستاد
در ندیدن نادرست گفتار برگذارد سپس میر صدر جهان باندرزگوئی نامزد شد پس بشیر و خان
آن دژ نشین از خرد غنودگی توران سگالش افتاد چون نیاکان او را بفرمان پذیری
و خدمتگزاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از دور بر انداخته ملک را بدو بازگذاشت
از سختی تیرگی بلشکر دکن نرفت و شاهزادگان را ندید جهان خدیو هر بار لغزش انگیزی

محمل

در سر او فتاد و دو دانه هم روانه شد و دلاوران هر سو را نزد خود برخواند چون منزلی چند سپرده آمد مخالف از هر جا باز گردیده با حمدنگر فراهم گشت درین میان مژده فرو شدن شمشیر خان نشاط آورد میرزا یوسف خان ازان شورش به بیداری گرائید و به تیز روی از پی در آمد میرزا خان و میرزا لشکری و عادل خان و سندر داس و چندی دیگر پیشتر روانه ساخت آن بدگوهر بازپرش ایلچپور داشت پیش فرستادگان در رسیدند ازین آگهی آسیمه سر کام سرعت برزد و انیان برهنمونی برجی بوم نشین عنان باز کشیدند شب هفتم آذر در منزلگاه او از همه سو تیز در گرفتند لختی آویزش رفت ناگاه جان شکر تری بدو رسید هنگامهٔ بدگوهر پراگندگی پذیرفت و کوس شادی بلند آوازه گشت بیست و هفتم همایون رایات نزد بهیلسه فرود آمد میرزا رستم از اقطاع رسید و بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروخت درین لا نگارندهٔ گرامی نامه از پیش احمدنگر عنان باز گرفت پنجم دی بمونگی پتن رسید و میخواست آب گنگ گذاره شود امر عالی شاهزاده سلطان دانیال بهم رسید کار پژوهی او دلنشین دور و نزدیک خواهش آنست که احمدنگر پیش از کشایش باید خویشتن را ازان آهنج باز دارد پس ازین درراه درنگ بخواهد رفت بهشتم کشور خدا بر فراز بارگی برشد و جهانی را شادی در گرفت چند روز شکم پیچش بیازردی و بر سکهپال چالش رفتی بعنایتی که ایزد را بر جهانبانست نزد شجاع و لیور تندرستی روداد و بیا پیشگر بهیا بجا آمد درین لا تازه شورشی بفیروزی سپاه در افتاد چون شاهزاده ببرهانپور رسید بهادر خان از قلعه فرود نیامد و از سعادت ملازمت سر باز زد پیش ماشش آن تبه سگال در سر گرفت میرزا یوسف خان را که آهنگ پتن داشت نزد خود برخواند و از دیدگر مردم بدان سو رو نهادند و بسیاری از راقم شگرفنامه رخصت جدائی گزیدند غنیم که خود میلرزید ازین بیجا درنگ و پراگندگی سپاه

۵۵ سکهپال لفظ هندیست و این کوه ... ایجاد هندیان و نقش بیانی و نقش مگر درین تکلفات زیاده نرفته ۱۲

۵۶ ای بهادر خان بهنگام دیدن شاهزاده مراسم عبودیت ... بجا نیاورده و حاضر ... ۱۲

و برون اهنگخان زنگی با بسیاری شورش افزا اگرچه آن خرد سال را مرزبان می پنداشت
لیکن در کمین آن پارسا زن آن آباد بو پیوسته با فیروزی سپاه زبان لابه گر فرستد و هم
با وکنیان دوستی داستان سراید نگارنده گوهرین نامه نیز همان روش پیش گرفت پاسخ
برگذارد اگر از پیشین بینی و روشن اختری خود را بوالا درگاه بر بندد چه بهتر جایی که درو پاس
آن بر خود گیرد ورنه بفروغ کردار سخن در میان نهادن سزاوار نبود ناگاه آمد شد پیام نا سودمند
بر بست چون بدگوهری بر دنیان بر بلا افتاد و خیره سیچی پنکیس فراگرفت هواخواهان و شاه
دوستی پیوند استوار کرده در عهدنامه دست نگار خود در رستها سوگندها بر نوشته برگذارد
و چون اهنگخان ماکش پای برکاید قلعه سپرده آید لیکن خبر تیول من قرار گیرد و دستوری
شود تا لختی بدانجا رفته بر آساید و هرگاه خواهد بوالا درگاه شتابد و بهادر را به پرستاری
افسر خدیو روانه کند از دگرگونگی سپه و دل نزاری همراهان لختی درنگ رفت چون
نشستن در شاه گده بدرازی کشید و برخی جدائی گزیدند و آوازه آمدن شاهزاده
فرو نشست اهنگخان را تبه سگالی در افتاد شمشیر الملک پور تپالخان را که پیشتر حکومت
برآرد داشت از زندان برآورده اعتبار افزود و لشکری همراه ساخت تا از دولت آباد
بدان سرزمین درآید چون زه و زاد سپاه دران آباد بوم ست هر آینه در فیروزی جوید
پراگندگی راه یابد بو که درین هنگام دستبردی توان نمود چون از دیر باز آئین نا سزا اندیشه
آگهی داشت میرزا یوسف خان را با بسیاری بیچاره گری آن گذاشته بود میرزا آسان
بر شمرده بشاد خواب ناپروائی در شد و او بولایت برار درآمد و شگرف شورشی برخاست
و بسا پاسداران آن ملک را پا از جا رفت و گروهی نارسیده بغمخواری بنه دبار رفتند
بیاوری کارآگهان پیچ احمدنگر و ناش بروی بدگوهران و عیار گیری گفتار چاند بی بی

در بینولا راقم سپاس‌نامه پردگیان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت ۵۱ چون
روزگار او بسر آمد چندی را که همراه بودند بشتاب پور فرستادند همه بآنجا ساخته کار آگهان
به تیمارداری برگماشت تحویلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد و کالا را یک یک برنویسانید
از راه ناامینی و زر کمی فرستادن ایشان لختی بدرنگ افتاد در بینولا که خاطر فراهم آمد پانزدهم
بهمن در آورد و نعش آن سفرگزین را نیز همراه گردانید ۵۲ چون بدگوهران پیچ پیکار در سر داشتند
و آوازه آویزه گرم بود از چهارصد فیل نیمه را نگاهداشت رای درگا میرزا فریدون و دیگر
منصب‌دار و احدی را بدرقه ساخت و از سترگ باری سبکدوش گشت در مالوه بوالا درگاه
رسید بقدسی فرمان آن ایزدی آمرزیده بدهلی بردند شانزدهم نزدیک گوالیار همایون نزول شد
و دهیم خدا فراز در برآمد و شب همانجا بسر برد راج سنگه دژبان نیایشگری بجا آورد و فرخی مایه
برگرفت بامدادان فرود آمده خانه شیخ عبدالله خان را بقدسی قدوم جاوید روشنی بخشیدند
بیست و ششم میر عبدالحی میر عدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند چون آگهی آمد که درراه
درنگ سپرد او را با بدرز گزارش ۵۴ فرستادند چون راجه مانسنگه در سوک پور ناشکیبا بود اسپ و
خلعت بنوازش او همراه گردانیدند و دلاویز پندهای آرام‌بخش برگذاردند غره آذر روزگار
شهباز خان بسر آمد و بسیاب شیفته بود چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر
بدرد آمد و لختی بهی یافت در شهر اجمیر همان بیماری بازگردید و تپ فرود از چاره‌گری پزشکان
تندرستی روداد و دران سال مه ناگهان درگذشت در هرگونه پرستاری و سرراهی سپاه
کم همتا بود اگر تقلیدپرستی واهشتی و زبان را بهنجار برگشودی طراز فرهیدگی برگرفتی ۵۶
در بینولا راقم شکرفنامه احمدنگر سو روانه شد چاندبی بی بهادر نبیره برهان را پسری برداشته
دران حصار می‌بود و آن استوار جا را پناه خود می‌اندیشید و لختی سپاه بدونیایش کرد

(حاشیه)
سلطان مراد را عیال و اطفال ... و غیره ... حضور ... ۵۱
... ۵۲ ... چون ... ۵۳ ... ۵۴
۸۲۱
باج سوم
... ۵۵ ... فارسی ... عربی در ... شهباز خان ... ۵۶ در وصف شهباز خان ...
مولوی سید محمد صادق صاحب مد ظله

بجنوبی دیار چاشش فرمود و راجه مانسنگه از کارشناسی تیا قداری بنبک آسان برشمرد و با آنکه
خود در صوبه اجمیر باشد امینی آن ملک بر خود گرفت از تقدیر شگرفی آن شوریده بومی زحمت هستی
بربست و خاربن شورش برکنده آمد نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند
چون شهریار مهر اندوز آگهی یافت راقم شگرفنامه از دوری والا درگاه بس تنگدل میزید آن
بزرگ نوئین را که از سرگذشت دکن لختی از نظر افتاده بود برنواخت و در نیکوپرستاری تازه
پیمان برگرفت از دوم منزل دستوری یافت و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارنده
اقبال نامه آهنگ سجود قدسی آستان فراپیش گیرد ازین آگهی نشاطها اندوخت و نیایشگریها
بجا آمد بیست و دوم در میان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند و تا پایان روز عشرت
اندوختند در پیشکش او اسپی بود که با فیل در آویختی و شگفت آوردی بیست و ششم جگت سنگه
درگذشت چون به بنگاله رخصت شد نزد دارالخلافه آگره بسامان راه می پرداخت ناگهان
واپسین خواب درگرفت والوس کچهواهه بدرازنای غم او فتاد خسروی پرستش ناسور
سوگواران را مرهمی کرد پور خردسال او مهاسنگه را برنواخته بجای او فرستادند و جهانی را چمن زار
امید شاداب شد در بیزلا کشایش قلعه پتیاله نشاط آورد در پاستان مرزبان برار تلتوم
در پایان ملک خود اساس نهاده بود و حاکم احمدنگر آنرا در کشایش نخستین پور قتلوخان که
هردو بدست او بود سند سپاس را فراچنگ افتاد و ازان باز آرزوی بندگی در سر داشت
درین روز بمیانجی اعتبارخان پرستاری گزیده کلید سپرد و دولت را دولتخان و دیگر
دژنشینان کام دل برگرفتند چهارم آبان جشن شمسی وزن اقدس خدیو برآراسته شد و
بدوازده چیز برسختند بانگاه بخشش و بخشایش مزاج برزدند پنجم همایون موکب نزد دهول پور
رسید و بباغ صادق خان لختی برآسودند زاهد پور او بنشا نمود و پیشکیش سرمایه سعادت برگرفت

دستاوفند وگاه سود بیکی بازگرد و گیهان خدیو از کارشناسی زر را با مرای جنود بخش فرمود
و فرمان رفت هر کدام بدان روش رساند در کمتر فرصتی گنجینه بکردار آمد و فیروزی سپاه را
نیروی دیگر شد [۵۱] بیست و یکم روزگار رحمت قلیچ خان بسر آمد آن مهین بانو در مشکوی شاهزاده
سلطان دانیال از گزین پرستاران بود نزد گوالیار درگذشت و شاهنشاهی اندرز سوگوار را
بشکیبائی آورد درین روز قلعه تلتوم که از گزین قلاع برآراست گشوده آمد راقم شگرفناسند و را
بکشایش آن فرستاد و بدان نزدیکی پای همت افشرد [۵۲] و سترگ آویزشها رفت شبی دژنشینان را
شا و خواب غفلت در گرفت بزینه بر شدند قتاه خان دربان بدر رفت و دیگر تابان و نابلی نهادند

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

چون شاهزاده سلطان دانیال را بکشایش دکن روانه گردانیدند و در راه لختی درنگ رفت
افسر خدیو بسیج شکار مالوه در سر گرفت [۵۳] آن گرامی فرزند بانجام فرموده نیز تر شتابد ششم مهر داد
دار الخلافه آگره بقلیچ خان سپرده پس از چار ساعت و بیست و چار دقیقه بر شبدیز اقبال
برآمد و بسگالشی آباد و دلی آزاد فراپیش میگرفت سلطان خسرو و سلطان پرویز سلطان خرم
و بسیاری پردگیان را بهمرهی برگزیدند درین روز بزرگ [۵۴] شاهزاده دستوری صوبه اجمیر دادند
شهریار بزرگ مهر هر زبان عاطفت را پایه برنهد و او از باده پیمائی بهمنشینی سود از زیان بازنداند
ازین رو چندی بار ندادند بسفارش مریم مکانی دولت کورنش یافت و در هنجار روی خرد متگرای
تازه پیمان بر بست کشور خدا او را بمالش امرای رانا فرستاد و بسا [۵۵] اندرز بینش افزا برزبان
گوهر آمود گذشت راجه مانسنگه شاه قلیخان محرم و بسیاری امرا بهمرهی نامزد گشتند و بخواهشگری
راجه پور او جگت سنگه را بپاسبانی بنگاله دستوری شد از سوانح فرو شدن عیسی او بزرگ بومی
بنگاله بود و از هوشمندی لختی بهره در از بخت غنودگی با آستانه بوس نرسید درین هنگام که گیتی خدیو اند

۸۱۹
برج سوم

شهریار از راه محبت فرزندی نظر مهر و شفقت ارجمند میدارند و این کس باده دوست و دشمن هر دو بود
پس از در گذر و عفو آن سرمایه بخشش بخشایش عهود جدید و مواثیق نو برگرفتند
مولوی سید محمد صادق صاحب

بکشایش احمدنگر چالش رود لیکن آهنج همراهان باور نیفتاد شگفت آنکه پیمان واگذاشتن بیرا
درمیان ننهادند[۵۱] برخی از لجگرائی جدائی گزیدند و شورشی دیگر پدید آمد از بردباری و مدارا
چاره برساخت ازانجا که سپاه بسختی کشیده بود و از هرزه سرائی مردم تنگدل خواست که
بپاسبانی آن شیخ عبدالرحمن را برگذارد شیر خواجه از سعادت سرشتی پیشین سگالش برزده
چنان وانمود چون این کار را آغاز برنهادم همان[۵۲] بهتر که بانجام رسانم لیکن چندی در
شاه گده بیاوری برنشیند اگرچه سنگین قلعه دارد لیکن گلین شهربندی نیز اساس باید
ازین روز بد و باز گذاشته شد و خدمت گزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ
و دیگر خواسته سرگرم ساخت و خود برای دلجمعی ایشان برساحل گنگ بنگاه گزید بالهی
عنایت بزرگ شورش[۵۳] فرونشست و سرتابان هرسو بلابه گری درآمدند ایزدی سپاس را
هنگامه گرمتر ساخت و به نیایشگری شاهنشاهی اقبال برنشست در قلعه شاه گده
کهن درخت نیم شگفت آورد تنه او دو شاخ دارد یکی شیرین و دیگری تلخ نخستین را اتی دنمومندی
و چاره برص و جز آن کارگر دانند[۵۴] بارگاه والا عرض داشت و القدسی فرمان گنجی ازهر دو وا
گردانید در نیولا بنیره یاوری رسیدن خزینه بیم چهره دولت برافروخت چون بسیاری را
اقطاع نبود و جاگیر برخی شایسته نظام نداشت باز خواهش برگشودند گیتی خداوند ازین آگهی
فرمان شد تا خزانه گجرات پایه پایه[۵۵] رسانند و از پیشگاه حضور بیش از سه لک روپیه پهندی[۵۶]
روانه شد بضم ها و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی درین مرز و بوم آیین چنانست
چون خواهند که زر بگیرند راه و رنج باربد ور ستهار و دبخواسته داری بسپارند او نگاشته
برد هد بجائی که خواهد حواله کند و او بدیدن آن دست نگار زر برگذارد و شگرف آنکه هیچ
گواه درمیان نباشد و آن برنوشته را بدان نام خوانند و از دگرگونی[۵۷] جا و حال نگاه برابر

دست

لیکن میرزا علی بیگ و لشکر دولت آباد و دیگر راد مردان فراهم آمدند بوام خواسته برگرفته
سر انجام سپاه پرداخت و جمعی بکنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد میرزا علی بیگ کین
لشکر و آویزه را بر خود گرفت و هر که میر سید بدلاسا از پی روانه میساخت و چون لختی از لشکر
دل وا پرداخت[۵۱] خونریز از پی کام برداشت همگی آهنج آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد مبادا
آویزش شایستگی چهره برافروزد همان بهتر که خود را دران نوزدگاه رساند و چون امرا بساحل
گنگ یکی پی دیگر رسید از جوش دریا رست گذشت شیخ عبد الرحمن چون بکنار دریا پیوست
ایزدی تائید موجه برزد یکبارگی پایاب[۵۲] گذشت فیروزی نوید شنوده سجود نیایش بجا آورد
سواره ازان آب دشوار گذار برگذشت کهن سالان آن مرز تقدیر شگرفی را طلسم کاری
برگرفته شگفت در شدند بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شنوده
عنان بازکشید[۵۳] بیست و یکم چون فیروزی سپاه گذاره شد برجی غنیم که نزدیک ساحل بود
بکتر آمیزه قراول راه گریز سپرد مخالف از شنود گذشتن لشکرها ازان طوفانی آب و
رسیدن راقم شگرفنامه از بیدلی شکست نوزدهم از گرد قلعه برخاسته سراسیمه راه احمدنگر
فرا پیش گرفت ازین مژده نیایشگریها بجا آمد و شادی انجمنها برساخت[۵۴] قلعه نشینان نوزده
روز در تنگنای غم بودند اگرچه نخستین روز بسیاری راد مردرا همت یاوری نکرد لیکن درین
هنگام شهربند کارنامهای دلاوری بجا آوردند ثانیه حال و ناامیدی از نارد رجنگ هر روزه
شکیب ربایی مردم بگوشت اسپ وزر گذرانیدی و اسپان بکاه بی بست خانها نزدیک بود
که بهادران زه وزاد خود را از بیم گذرانده بجان نثاری درآیند و بمردانگی فرو شوند باد گرگونی
همراهان و کمی خرج و دشواری کار روا داربهمال چنین نقش دلفریب برانگیخت و جهانی
شگفت درآمد سگالش آن بود امروز که سپاه نظام الملکی آسیمه سر و بسیار راد مرد فراهم

۸۱۷
ج سوم

مولوی میر محمد صادق علی صاحب مد ظله

وچندی گوهر دلاوری برافروختند چون باز گردید ناورد گاه را هزار فروشدگان یافته از
چیره دستی غنیم آگاه شده بدر آزنای عزم در افتاد ناگزیر شهر سو نیز روی فرا پیش گرفت و در آن
نزدیکی سخت آویزه روی داد زخمی بدرون شد و پیوست این بهادر الملک با گروهی کند آور
رسید و کارنامه آویزش نموده بشهر جا گرفت و شکست یافتگان را تازه نیرو بدید آمد و از
گروهی با آنکه خواجه از و سرگران بود بتیا بانه خود را رسانید هر چند شود که خواجه را روزگار سپری
شده عنان برتافت و باندیشه فروشدن تیزتر راند سعید عرب و برخی همزبان شگرف
مردانگیها بجا آوردند از اقبال نیرنگی آنکه امروز و فردای آن غنیم از واماندگی دست درازی
نکرد و بدرست ساختن شکست و ریخت خویش پرداخت اگر بهمان گرمی دست درازی کار
پس دشوار شدی در دیبان شهر را کوچه بند گردانیدند و از هراس هنگامه آویزش گرم بود
چون آگهی آمد انجمن آرا از گوئی برساخت و از کومه چاره دایره هند از تنه سکالیها بکوهید
رایهای شگفت را از اقتاد غیر او پرداخته بدرویزه دل و بکار ساز حقیقی رو آورد چهارم
شهریور در گرمی بارش جریده رو بدان سو نهاده اردو و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و
خواجه ابوالحسن سپرد تا از بی سجا النا پور آورند و شیخ عبدالرحمن را از دولت آباد نزد خود برخواند
اندیشه آنکه تا کنار گنگ شتابد و سپاه فراهم آورد اگر یکی از بندگان سعادت گرا بگذاره
شدن و آویزه شتافتن دل بر نهد او را فرستد و خود بر ساحل باشد تا کار پیش صورت گیرد
و از پس خاطر فراهم آید و رنه خود بچاره گری پردازد چون یورش با ورمی افتاد از خاصگی
مردم هم کم کس بر آمد ناگزیر در پنجکروهی دایره کرد و خود با چندی سوی آهو بره گام فراخ برزد
بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار گرم ساز د و بیست گروه در نوردیده سه آغاز
شب بدو پیوست و پنجروز در یورت او بسر برد اگرچه نخستین روز از و نا امید شده بود

لیکن

هزار و یک ده آباد دارد و هر یکی بسان شهری یکماه بیش ازان که شاهزاده را بروزگار بسر آمد
شیر خواجه با برخی راد مرد برگرفته بود چون شاهزاده درگذشت بیشتری ارکان دولت بواگذاشتن
آن برکوشیدی ازانجا که کشوده الکابا لصحبت واهشتن غنیم را دلیر ساختن بود به پذیرفت
و چون کارها بشایستگی گرایند نا توان بیچ بسیاری را کالیوه ساخت و مخالف را که از پانزده
هزار افزون بود بران داشتند هنگام بارش که دریا لبریز گردد شیر خواجه را پردازند مراغانه ریزشی
دران نزدیکی فراهم شدن گرفتند و همگی سگالش آنکه فیروزی جنود زیاده از سه هزار نیست چون
دریا بر جوشد کمک نیارد رسید دست بارش برکشایم ازین آگهی با مرائی که پیوستن ایشان
آسان بود نامه ها فرستاد و دریاوری نمودن سخت برکوشید برخی از ناشناسائی و گروهی
از تباه سگالی درنگ کردند چندانکه ریزش افزایش گرفت و دریا بطوفانی جوش برخاست
پانزده هزار حبشی و دکنی با شصت فیل و دیگر ساز پیکار نزد در آمدند شیر خواجه که در رادمردی
و کارپژوهی یکتائی دارد و فوجها برآراست و خود طرح شد از کارشناسی و آتش جوئی
روده ها شکستها گذشته پیشتر شتافت هر چند کارآگهان غنیم فزونی و سودمندی احتیاط
نشیب و فراز پیش داده برگزارند بکوشش در نیاورد ازان ره سپردن تا بهنجار فوجها
لختی بپراگند و غنیم آراسته در رسید هر اول که راجپوتان بودند بشایستگی درآویختند و کارنامهای
مردانگی بجا آورده چیره دست آمدند قول برانغار و جوانغار نکوخدمتی دست نیافت درینمیان
گروهی که برغنجی بودند اول و آورد چکروت پور جگناتهه گوپال داس اهته و سلطان بجهائی
محمد امین جولی و بسیاری بشایستگی جان نثاری نمودند و فوجها پراکندگی پذیرفت غنیم از
پلی درآمده روبشهر نهاد شیر خواجه پس از گذاره شدن آب ویرش درآمد بشگرف کارزار از رو برو
خود را برداشت وفادار خان و جمعی کارآگهان از برانغار پیوستند یعقوب بیگ کوچک علی بیگ

۸۱۵
ج سوم

گزارش سابقه فتنه گیشان بر آئین با جماعت کثیره حمله آوردند ۱۲ ... هنگام صورت مقابله گردید و ... نوبت کارزار رسید راجپوتان مردانه داد مردی دادند و دست دلیری گشادند ۱۲ از کثرت همراهیان غنیم در فوج شاهی پراکندگی افتاد و بهادران لشکر ظفر پیکر سو بسو پریشان و پامال گشتند ۱۲ مولوی محمد صادق صاحب دام فیضه

ودکنی درین نزدیکی میباشند فوجی بمالش اینان نامزد کرد ازین رو پور خود را که شایستگی
از جبین او برتافت دستوری داد هزار و پانصد سوار از خود بهمین شماره دیگر سپاه همراه گردانید
در میولا آصف خان بدیوانی کل سربلندی یافت گیتی خدیو همراه در کار ملک زر و سنگی
بکار برد و از گریز وقت درنگذرد و چون رای تمپره اسن ست باره ستالی برگشود و بدل آزاری
برنشست یازدهم او سابند هو فرستادند و نامبرده را بدین والا پایه برآوردند قلیچ خان زامیر مال
ساختند و رفته رفته دست ازین باز کشید بیست و ششم میرزا شاهرخ بلشکر دکن پیوست چون
از در گذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورشی برخاست نگارنده شگرف نامه او را
بکوشش نزد خود برخواند میرزا شاهرخ تیزروی نمود لیکن هرزه لایان بگذاشتند و از جوهای
عامه که در چنین هنگامها برسازند سرباری شد چون ایزدی خواهش آن بود که این ناآزموده
بی پا و سر را بکار آگهی روشناس گرداند و ناتوان بنیاز را به تیره رفدر شرمساری برنشاندند تا آنکه
چشم داشت از یکجهتی میرزا آن بود که اگر فرمان نبودی در کار افتادگی بتیابانه خود را رسانیدی
نادرست گفتار این و آن از آمدن باز ماند هر چند فرمان عتاب آمیز از پیهم رسید از
عذر سرائی برنگرائی نیامد چندانکه حسین را ابن اولی فرستادند او کام و ناکام روانه ساخت
و دران سال بفیروزی سپاه رسانید پذیره شده بمنزل آورد و از پیوستن همین خزانه
پارساگوهر دل شگفت سوم شهریور ملک خیر الله را روزگار بسر آمد و عسس دار السلطنه لاهور
بود و بشایستگی این خدمت بجا می آورد روزی در خلوتگاه نامور دزدی را که در بند بود
نزد خود برخوانده پژوهش دزدیده میکرد و آن بدکیش بدستان سرائی چندی همراهان را
بدرون آورد و خدمتگاران او را برون فرستاد و دران تنهائی کار او بانجام رسانیدند و
پسر او نیز دران آشوب درگذشت از سوانح فرو نشستن هرفراخ ملکی بدین شهر گراید

سله مجرد این آگاهی که چندی از دهزنان یکجائی کرده فساد نشسته اند برای استیصال شان تدبیری نمی بر گی نشسته ۵۱ باره حصار و قلعه و دیوار قلعه و بعضی آسیب تزلزل رسید و بعضی گذشت ۵۲ ب ای از مردن شاهزاده بر جا و بر مقام شورش برپا بود و معلوم است که هر گاه در چنین جائی درگذشت سه و باشد که بدبازی ۵۴ ایزد قادر را توانائی من ناتوان بر خواص و عوام ظاهر نمودن

ج سوم ۱۴۸
عطا فرمودن خلعت
و رونق کار سرکار آمد ۵۵ یعنی از انست و سپس کردوستان و این و قت بود پیش میگفت ... [illegible]
۵۶ ... [illegible]
محمد صادق علی صاحب

جریده باز گردید براقم شگرفنامه بپایان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید و چندی آباد جا
برگرفت ششم نزد قصبه کنهر دولت آباد دبا متلا درگذشت هشتم نگارنده شگرفنامه میرزا
خانزا با بسیاری بناسک وانه ساخت و میرزا یار را که بدانسو فرستاده بود نوشت که زود
بلشکر رسید پیوندد اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند نرسید
پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بعلوی عالم شتافت و پیوستگیان والا شکوه را بغم اندا خت
بچاره سازی شهریار دیده وری برخی بصبر گذرانیدند و چندی را بجشن سری رضا خرامش
شد هفدهم راجه مانسنگه بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت و گزین پیشکش بنظر
همایون در آورد از آن میان چهار صد الماس گران از آرامش افزای بنگاله بود و فرمان شد
هر گاه خاطر از ملک وا پردازد بدرگاه باز گردد و چون در آن دیار نیک امینی روداد این سعادت
اندوخت و نوازش برگرفت بیست و هشتم قلیج خان از جونپور رسید و دولت باریافت
شاهزاده دانیال بپاسبانی آن صوبه گذاشته بود خاطر از آن فراهم آورده بوالا درگاه آمد
دوم امرداد بر جوزدار پور عبدالرحمن مؤید بیگ زندانی شد و لیت اچینه را که رها ساخته
کامیاب خواهش و دستوری بنگاه داد بعکسی آنکه پدر او در آویسته آن بومی نقد زندگی سپرد
در صحرا با برخی سرگذشتگان برو ریخت و آن بوم نشین از کار آگهی بدر رفت گیتی خداوند
نکوهش فرمود او را به بند خانه بر نشاندند و او از خدا میخواست که بسته بدان بومی فرستند لیکن
بدستیاری برخی رهائی یافت چهارم شیخ عبدالرحمن ابد و لت آباد فرستاد کارساز حقیقی
چون راقم شگرفنامه را با آرامش کن برگماشت هر سو کار آگهی بلند تر کرد تا بدم گیرائی و فراخ دستی
و رادمردی چاره سرتابان بر سازد درین هنگام قرنشینان دولت آباد بر گذارند اگر در پیمان
امینی بخشند و جائی بوای بنگاه داده آید کلید بسپرده پرستاری گزیده شود لیکن برخی حبشی

۸۱۳
ج سوم

تیمار زیردستان فرمان پذیره و مالش بدکاران سرتاب همین ایزدی پرستش اورنگ نشینان
دادگستر و داد از بهمال فرمان دهان جز این دو کار بزرگ نخواهد بتند [۵۱] احمد شهریار داد خدا
در شناسائی و کردار والا پایه دارد و اندوه و شادی از خسروانی پیچ باز نگیرد و باور دنیای
گذشتن گزین بود و غمخوارگی گروها گروه سوگواران آسایش زیردستان جنوبی دیار برگماشت
قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی بخشد هنگام دستوری
از رهنمونی تبه پیچان ببارگاه والا آمد از انجا که ملک پاسبانی درنگ برتابد [۵۲] شاهزاده
سلطان دانیال را دران فرخ ساعت نامزد فرمودند و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت
یافت کشورخدیو نخستین منزل را فروغ والا قدوم نورآگین ساخت و شب همانجا بوده
و نوازشگری و پندگذاری تازگی گرفت و به بخشش سراچه سرخ که بجز شاهنشاه دیگرے
بر نیفرازد برنواختند [۵۳] و قدسی فرمان براقم شگرفنامه آمد خواهش آن بود که او را نیز خود
برخوانم لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم چندی بصبوری جدائی دل برنهند و بسر براهی
مهمات ملکی و مالی آن نونهال اقبال برنشیند مرا که از سرآغاز آگهی خوشی و رستگی ذرا فزون
وازشگرفکاری نیل سپهر دینی در افزایش دریوزه گذشتی گوهرا فزوده بود [۵۴] از سخن سازی
بدگوهران و روائی نادرست گفتار رستگاری از بارهستی خواهش رفتی چون لختی باز دیدار ورے
بلندنامی اندوخت و صوری دستگاه را پایه برتر بنهادند و درین کشاکش روحانی و نفسانی
منشور والا رسید و بهره و آهنج را مایه آمد از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سری در گرفت و
از اندیشه آبادی بخوش آمد [۵۵] و همان کار را پیش گرفته بانتظام قدوم آن گوهر کان شهریاری
برنشست دریوزه لار درگار سید قاسم بارهه بسر آمد شاهزاده سلطان مراد او را درین یورش
پیشتر فرستاده بود و بسیاری را دمرد آزمون کار همراه ساخته چون آن برهمزدگی رو داد

[۵۱] یعنی جناب کریم کارساز بنده نواز روز بازپرس از شاهان همین پرستش خواهد فرمود که چه انصاف و عدل کرده اید یعنی بیداد مظلومان رسیدن و ظالمان را دشمن جان بودن و آزار رسانیدن عین انصاف و نهایت معدلت است ۱۲

[۵۲] [illegible]

مولوی محمد صادق علی صاحب [illegible]

درشعد و هنگامهٔ خاوری ناسپاسان بیشتر دسوم خرداد مهین پرستاری از شبستان دولت آهنگ قدسی عالم نمود دوالده هم از لاهور آگهی آمد پرگیان شاهی مشکو را غم درگرفت و فرزندان پرده نشین شاهزاده خانم را حال دگرگون گشت بدلدهی واندرز سرائی جهان سالار لختی آرامش پدید آمد درینولا ستوننده کشایش یافت چون راقم شگرف ناموس از فروشدن شاهزاده سلطان مراد بکارسازی سپاه و نگاهبانی ملک و گرفتن ناکشوده جاها پرداخت سندرداس اابا بسیاری بکشودن قلعهٔ تلتوم نامزد گردانید واز کار آگهی برخی بوم نشین را خود یاور گردانید یکی از انیان دُرّبان را بیورت برخوانده آن خدمت گزار را آگاه ساخت دستان و نیرو پیوسته بکشایش دل بستند درونیان لختی درآویخته زینهاری شدند بیست و هفتم کلید سپرده کام دل برگرفتند ستی ام مریم مکانی بدار الخلافه آگره رسیدند چون بی یورش لختی درنگ رفت دلاویز نامه فرستاده آرزوی گرامی دیدار فرمودند سلطان خرم و بسیاری شبستانی پرستار را بهمرهی برخواندند چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخی سران پیشوار فته سعادت اندوختند و دران روز اعنر جدا پذیره شد و مراسم بزرگ داشت بجا آوردند تا امروز سانحه ناگزیر شاهزاده سلطان مراد را گیتی همایون عرض نیارست رساند و عرائض نگارنده اقبالنامه را بدیگر آئینی برمیگذاردند آن مهین بانو آگاه ساخت و جهانی بسوگواری نشست گیتی خدیو به نیروی اسپهبدی جهان معنی شورش طبیعت برنشاندند و چاره سازی غمزدگان مشکو فرمود دم گیرائی آن ایزدپرست کارگر آمد و بی آرامان جایگاه را شکیبائی بدست افتاد

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را ✱ تاریخ معانی باد آثار تو عالم را ✱

کار تو بعین الله از عین کمال ایمن ✱ مهر ابدی بادا بر کار تو عالم را ✱

فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائی دکن

عرصه شاهزاده ... قدم رنجه نمودند ... رسیده بود ... والده جهان باطن ... عالم باطن ... عین الکمال ... فارسی ... مولوی سید محمد صادق علی صاحب مرحوم

درکمتر فرصتی رفتگان باز گردانند و هنگامه گرمی پذیرفت همگی قلمرو شاهزاده بگزین و
پاسبانی شد بگر مانسنگه که از راه دوری و ناایمنی آگهی دیرتر رسید و آماده در گذشتن شاهزاده
و ناامیدی از کارپرداز ملک پاسبانان آنجارا پراگنده ساخت و از کوته بسیجی فرستادگان
اگرچه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیاری جا بر قلمرو افزوده آمد هرچند و مسازان والا درگاه
عرایض مرا برخوانند و چنین سرگذشت را به تیره سگالی برنهفتند آنجا که بازوی درگاه
نیایشگری داشت توجه گیتی خداوند روزافزون سرراهی فیروزی سپاه که اندیشه زمانیان
برتافتی بگزین روشنی دست داد و در نزدیک شگفت درشد ایزدی سپاس از نیروی امکان
بیرون است از من ناتوان آید چه شعر نه من بانن ام خیره در کار او بعد که گفت آفرینی سزاوار او
لیکن بخیال پرستی لختی به نیایشگری پرداخت و سراپا سپاسگزار آمد گاه این در دل که
نهفته دانی کشور خدا بتازگی دلنشین که و مه آمدنی نگاه و من و سفارش این و آن مرا از
خاکستان گمنامی برگرفت و از پیغوله دانش آموزی برآورده بوالا پایگی رسانید و گاه
این اندیشه که هنگام آن مرا بی منت این و آن فراز کردار برآورد و طغرا سرا این دولت ا
زبان خاموشی و دل پشیمانی درگرفت و گاه این در خاطر که بنال شرمساری ناتوان بیان
بگجر ابر من بگهیت زبان همت برگشودند و از درگاه والا دور انداختند کارساز حقیقی سرمایه
بلندپایگی برساخت و ایشان را بجای شرمندگی برنشاندند و ازین کج بی آویزه مرد آزما این
دشوار باسانی گراید طبیعت چندان شادمانی ببیند و خت بنام ایزد که صفوتگاه دل را
این دشوار پسندی تیره منیا زد و پادشاه خانگی دشمن گزندی نیرساند از سوانح فرو شدن
معصوم کابلی از آن باز که بنا پاس کالیوه شد و در بنگاله گرد شورش برانگیخت بناگاه مهیا
افتاد و چون بدلخراش سیلی روزگار از خواب درنیاید زمانه برنجور مهیا درانداخت سی ام نیستی را

ج سوم ۸۱۰

درشد

ولختی سپاس دولت رسیدگی بزبان کردار برگذارد نوزدهم ۱۹ ازدیول گانو باچندی تیزترانند
وشامگاه بدانجا رسید آن وید که هیچ کس مهبنیاد و کار از چاره برگذشته و گروها گروه مردم آسیمه
جوق جوق ره سپر آوارگی و سران سپاه را اندیشه آنکه بازگردیده شاهزاده شاه پور
رسانند پرگنه اودم درچنین آشوبگاه که همه را دل نزاری فروگرفته و شگرف شورشی
برخاسته با غنیم نزدیکی و بوم بیگانگی بازگردیدن بگزند خویش دریازیدنست درین گفتگوی
آن گلدسته پژمرده و شورش بلندی گراشد چندی از تبه سگالی و برخی اسپان
بنه و بار و لختی به تیاقداری فرزندان جدائی گزیدند و بایزد یاوری ازین شماری برنگرفته
دل بسر انجام سپاه و بایست وقت برنهاد و نقش ابادرونی پرستاران روانه شاه پور
گردانید و آن سفر گزین را در آنجا با مانت سپردند لختی تورانی ازار ده و بیرون شده فتنه افزائی
درسر گرفتند هر چند اندرزگوئی رفت نخوت افزود درین هنگام سپاه پس مانده که افزون
از سه هزار بود رسید گفتار مرا فروغ دیگر شد و کج گرایان آبازرم تیز بسخن نیوشی گوش دل
برنهادند لیکن خرد و بزرگ را خواهش بازگردیدن در سر داستان فروشدن منعم خان
خانخانان و برهم زدگی بنگاله و برآمدن شهاب خان از گجرات و شورش آن ملک و مانند آن
بگوناگون روش برگزاردند چون نیایشگری خاص با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال
شاهنشاهی نور آگین بپذیرفت جهانی بگرانی درشد و بسیاری خشم گرفته جدائی گزیدند
بحقیقت کارسازروی دل آورد و بسیج پیش رفتن درسر افتاد بیست و هفتم بکشایش دکن
کوچ کرده و ازین پیشروی دلها را نیروی دیگر شد و لختی سپاسداران سرحد و دیگر نگهبانان
ملک اندرز نامها فرستاد و تنگدلان را دستیاری نمود با نچه خزینه شاهزاده و از کالا آنچه
سزاوار فرستادن درگاه والا نبود و هرچه با خود داشت و لوام توانست بهم رسانید برافشاند

دیبخالآپریشانی مالامال سپاه
همراهی من رسید موجب عجب
نخوت شعاران گردید و رونق
کارم بهر طوریکه دل میخواست و
بدستوریکه منظور بود صورت گرفت ۱۲
باعث سرانجام این مهم
عظیم تائید ایزدی و نصرت اقبال
شهریار بود ۱۲ چون از شیوه
دل سبقت در پیش روی کردم سامان
بهتری مردم میسر میشد و صورت کار
شنفتی معلوم میگشت ۱۲ مولوی سید
محمد صادق علی صاحب مد ظله

نزود فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه بازگردید گیتی خداوند را نبازم که با فزون
دلبستگی خویشتن را از پراگندگی نگاهداشت و درونی غم را چاره گر آمده به نیروی سپهبدی
جهان معنی آرایش گرفت و هشداری شبستان بهشیان آمده گردانید کیقباد از فروشدن
جگرگوشه خود شکیبائی در باخت خویشتن را بی آرامی سپرد لقمان حکیم پزشکی روا ورد واز گیرآدم
مداوا بر ساخت اندرز نامه بر نوشت و چنان برگذارد رفتن عنصری فرزند ازین تیره خاکدان
بقدسی عالم اندوه مایه دانا نگردد و پیوستن را گسیختن نشمرده دلتنگ نزید مر آن غم فرو گرفته
مبادا پور حزیرا که صبر نام داشت روزگار سپری گرد و پیمانه پر شدن خاکی نهاد سرمایه نیستی
آسمانی نژاد آید این ولاویز پیام از شاد خواب بیخبری درآورد بایست وقت فرایش نهاده
بدل آبادی کوشید زمانه فرخی را سپاس برگذارند شهریار روزگار کار حکیم اموزگار میکند
با چندین بار وابستگی آزاد میزید و هنگامه ماتم نشینی داروی سوگواران بر می سازد

انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن بشگرفی اقبال فرافزون

نگارنده گوهرین نامه چون دستوری یافت برخی بزرگان نگارشگی بر نشستند و بدستان سرائی
اینان بسا دیرین همرهان جدائی گزیدند تا گزیر نگهداشتن تازه سپاه دل بر نهاد ار بخت یاوری
فراوان لشکر فراهم آمد هر چند هواخواهان نکوهش دام برگذارند دست ازان باز نداشت
و چشم بر شورشی گشاده بودند چون بسی گروهی ارد وی شاهزاده رسید تیر و پیکان نگاشتهای
میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازان دولت آوردند برگزارده بودند شاهزاده را شگرف
رنجوری فرو گرفته جریده خود را رسانده بود که دگرگونگی پزشکان چاره پذیرد که و مه از آوارگی
باز ماند از دوستان فروستی بزرگان والا درگاه دل افسردگی داشت و همرهان در باز داشت
دیوافسانها بر خواندند بشتافتن گرم تر شد و همگی اندیشه آنکه نقد زندگی در کار ولی نعمت بسپرد

۸۰۷

ربع سوم

باکشاده دلی فراخ روشنی داشت و با آهستگی رادمردی دریوزه دلها رفتی و از گرد آلودگان شورش دور

همت خواستی از بدگوهری خودکامان خویشتن بین لختی بسر گرانی افتاد و برخی سران سپاه

بکارشکنی دل برآلودند از احمدنگر ناکام بازگردید و پدر از غم درشد گوهر هوشمندی را آن تابش

نماند و سررشته دل بدست آوردن قدری از دست رفت و مداهنه را از مدارا نیارست باز

شناخت چون آن پور او درگذشت یکبارگی جوهر خود تیرگی پذیرفت بدمسازی طبیعت پرستاران

ناسنجیده باده پیمائی نشست سیفرونی الصرع آورد و دل بچاره گری نمی نهاد چنین درد جانگاه را

بر نهفتی و خورش کم گواردی سیزدهم آبان هشتین سال بدین کابل روانه شد و پس از تماشای

آن بالیج پور رفت و در آنجا تپ کرد چون فراز برناله برآمد افزایش گرفت و شکم درد افزود

و دریای نیرو و حس کمی پذیرفت نهم دی بشاد پور باز آمد و پزشکان بچاره گری برنشستند

لختی بهی روداد و از آوازه رسیدن شاهنشاه والاشکوه بدارالخلافه آگره طلب او بدرگاه

مقدس لفراخنای اندوه درشد چه از شرمگینی و باده شیفتگی دل باستانه بوس ننهادی امرا

بدیگر روش می اندوهی چون از آمدن نگارنده اقبالنامه آگهی رسید نهم اسفندارمذ بسوی

احمدنگر کوچ فرمود همگی نگارش آنکه این شورش را دستمایه نارفتن سازد نوروزی جشن این سال را

نزدیکی برآراست شانزدهم اردی بهشت نزدیک دهاری بر ساحل پورنا بیست کروهی

دولت آباد صرع سختی گرفت و بیست و دوم دران بیهوشی بعلوی عالم شتافت شعر

فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز ** فغان ز گردش این جان شکار جور پرست

که صورتی که بعمری نگاشت خود بسپرد ** که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست

که و مه را دل بسوخت آشنا و بیگانه را ماتم درگرفت چون از بیماری آگهی شد خدیو عالم

جالینوس [illegible] حکیم مصری را روانه ساخت و آصف خان نیز نامزد شد که در راه درنگی

بهر جلیو و برخی سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود و ایلچی و کارآگهی آن لشکر بعظمت خان
باز گردید او دلهای سرانرا بهم پیوند داد و گزین آویزشها رفت و هم فیروزی سپاه چیره دست آمد [1]
بایزدهم نگارنده شگرفنامه نزدیک برهان پور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس در چار گروهی
اسیر پذیره شد و قدسی فرمان خلعت را بآئین بندگان سعادت گرا برگرفت و سجودنیایش بجا آورد
هر چند خواهش نمود که روزی چند بایستد نه پذیرفت [2] بامدادان از برهانپور رود بتی گذشته فرود آمد
پایان روز تند بادها برخاست و سخت بارید دیگر روز ناگزیر درنگ نمود بهادر خان آمده همگی روز
بسر برد چون بسیاری سخنان تلخنمای شیرین اثر گفته بورش دکن رهنمون شد او از تن آسانی
بعذر سرائی برنشست [3] و کبیر خان پسر خود را با دو هزار سوار روانه ساخت خواست که مرا بخانه
خویش برد و میزبانی برداز د پاسخ رفت اگر همرهی میگزید پذیرفته میشد چون این راه بسته دید
برخی کالا و خواسته با مغانی فرستاد چنان برگزارده شد با ایزد بهال پیمان [4] رفته که تا چار چیز
فراهم نشود از کس برنتابم نخستی [1] دوستی دوم [2] آنکه دهش را بزرگ نشمرد سوم [3] خود بداده ارزو مند
نبود چهارم [4] احتیاج خویش گرفتم سه طراز پیدائی دارد چهارمین را چه چاره برسازد شاهنشاهی [5]
نواخت نقش برزوده و زر و سیم باز در بازار کارآگهی فراگرفت و ارشگرفی گفتار شگفتی در شد

سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که بادۀ غمخانه دُرد آلود ست و نبات این شکرستان هلاهل اندود و مستی این بساط
بزم را خمار اندوه گینی در پی و هشیاری این سور را انجام ناکامی در سر کرا از این سرگذشت
جگرها جگر خون نیست و کدام دیده ازین خونابه جگر گون نه این [6] توده خاک گذشتنی ست
و گذاشتنی و این تیره خاک نیفروختنی و انباشتنی پیوندها همه گسیختنی ست و تلخ آبها همه کشیدنی
نیرنگی کهن روزگار بر گوید یا لیتنا تربی دست تقدیر برگذارد شایسته کار و آرزم دوست بود

باگشاده

یازدهم آصف خان بسجود نیایش سربلندی اندوخت بفرمان والا دهشت روز خود را
از کشمیر رسانید و بجنبروی نوازش سر برافراخت [illegible] درین روز راجه راج سنگه دولت باریافت
در لشکر دکن بود بخواهشگری او منشور طلب رفت و کاربند آمد و بنیز چیزی بهیچ بدان سعادت رسید
پدر او جگمن از بهومیان مالوه است چون رخت هستی بربست روی نیاز بدرگاه والا آورد
و جانشین او ساخته راجگی داده بود دریولا کهیرله کشایش یافت از گزین قلعهای برار و [illegible]
میان آن و کوندواله شاهزاده سلطان مراد برخی را بسرکردگی شیخ ابراهیم برگماشت گرد
برگرفتند و شگرف آویزش بهار رفت چون آذوقه تنگی پذیرفت سید حسینی و بسواس رای
و دیگر دژنشینان از خواب سرکشی درآمدند سیزدهم آبان گرفته کلید سپردند و بپاداش آن منصب
و جاگیر یافتند چهاردهم سماجی خان و میر شریف آملی و شیخ عبد الرحیم از تیول خود رسیدند و
بزمین بوس شهرگانی سعادت اندوختند نوزدهم جگت سنگه از ناگور بوالا درگاه آمد و نوازش
یافت بیست و سوم قاسم بیگ تبریزی بواپسین خواب غنوده در نظر قناله فراوان رنج برده بود
و بسا دلاویز گفتار صوفی برزبان راند بیست و پنجم ایلچی بدخشان رسید چون ماوراءالنهر [illegible]
ملوک شد دران کهساری یکی از فرومایگان خویش را مهزمان پور میرزا شاهرخ وانمود و دیگری
خود را همایون پسر میرزا سلیمان و یکدیگر را دیده ولایت رنجش گردانیدند نخستین نیایش نامه
بالنعمت الله بروانه درگاه ساخت و زر کابل را شاهنشهی سکه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد
و چگونگی برآمدن خویش از شورش کابل و شرمساری از سرگذشت قاسم خان گذارده بود هرچند
بسیاری نه پذیرفتند و بساختگی برگرفتند آمده نوازش یافت هشتم اردی بهشت نورای احدی
بیاسا رسید در پشخانه شریف با امینی باده بیمود و با یکدیگر درآویختند پشخانه او رفته جان شکر
و باد افراه برگرفت از سوانح گشایش ناسک با احمدنگر گراید دو ماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد

۸۰۵
ج سوم

سحبل بر تو انداخت و کهن روزگار را نوی بخشید ایزدی فیض را دریاز کردند پژمرده گیتی

تازه روئی گرفت افسر خدا اورنگ را بسپاسگزاری برآراست و بر فراز داد و دهش برنشست

جهان پیر برنا شد دگر بار * بنفشه زلف گشت و لاله رخسار * زمین از بس گل و سبزه چنان بود

که گوئی پر ستاره آسمان بود * تا هنگام شرف خرمی بر خرمی افزود و که و مه را دل شگفتگی

در گرفت روز نوروز شانزدهم سلطان دانیال سعادت بار یافت و بسجود قدسی آستان

روشن پیشانی شد صوبه اله آباد در ابداد گری و کارآگهی آباد گردانید و شاهنشهی نیکان داده بهای

که از اندازه برگشته بود و هشت چون قلعه باندهو بآن نونهال دولت نامزد شد تماشای آن

رفت و از آنجا بحاجی پور دولت اجینه که از جا استواری و سامان فزونی سرتابی داشت آمده

دیده و گزیده فیلان پیشکش آورد و از کم خردی آهنگ گریز نمود او را برگرفته بدرگاه آورد و پس از

چاره سازی این بومی نخچیر افگنی و باش سرتابان لختی پیشتر جاپش رفت و چون از داستان

غرض پرستان آگهی یافت دست از همه باز داشته بوالا درگاه باز گردید بیست و هفتم

اسفندارمذ از آن کنار جون نیایش برگزارد و دستوری بار نیافت آغاز همایون جشن

برخوانده نوازش فرمودند از گزین پیشکش او دو بیست و شش فیل نامور بود و نه از آن خاصگی

پایه برگرفت جهان سالار را از دیدار گرامی فرزند دل برشگفت و یافه گزاران فتنه دوست

سر بجیب شرمساری درکشیدند گجاب خواجه افتخار بیگ چین قلیج و لی بیگ و بسیاری

همراهان دولت کورنش آمد و خفتند درین روز لاله پور پر اجه بیر بر از بنگاله آمد او را باندرز گزاری

جرگی امرا فرستاده بودند و اگر نامور فیلی باید همراه آورد فرموده بجا آورد شانزده گزین فیل

برگزارند ششم رام سنگه پسر مدهکر با جبهه سائی روشن جبین گشت از دیر باز بشور افزائی

بنریست از رسیدن همایون رایات بیدار شده راه بندگی سپرد و نوازش یافت

با لطف و مهربانی ایزد کردگار سال چینی روی نمود و بگردید [illegible] از دامن روزگار برافتاد [illegible] بخشش و دگرگون شده رونق روزگار

رساند درین روز میرزا رستم را رایسین و اشته و جاگیر داده رخصت دادند شهباز خان را
اجمیر سو فرستادند تا امرای رانا را مالشی بسزا دهد و شهریکی از بندگان گزین اسپ و خاصه خلعت
دادند و نگارندهٔ شگرفنامه را فیل مست بر افزودند بیست و هشتم ایلچی کاشغر رسید شهریار دانا را
با برخی تنسوقات فرستاده بود از راه ناایمنی نیارستند رفت محمد خان ازین آگهی درخود بالید و
سپاسگزاری یاد کرد میر امام را با ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت و در راه یغمائی شد نیازنامه
رسید و نوازش یافت درین روز سعید خان از بهار آمد و بسجود قدسی آستان پیشانی برافروخت
غرهٔ اسفندارمذ قلعهٔ لوهگده و دولت آباد دکن گشایش یافت میرزا علی بیگ اکبرشاهی و یک
یکماه گرد برنشست دژنشینان بی یاور از کم آبی و آذوقی زینهاری شده کلید سپردند
سوم میر عارف اردبیلی در دار الخلافه آگره نقد زندگی سپرد گویند او پور سام میرزای صفوی است
ریاضت بکر و تجرد گزین بود از وی شگرف کارها برگذارند یازدهم منزلگاه میرزا کوکه را فرخی
بخشیدند و پنجه را که در کوارهٔ ماه بانو بیجان گذاری افتاده بود بدان آمیزش غم زدایی
فرمودند در مردن گاه وحشت لختی او را درنگ رفت و درین هنگام رسید و بیجان دارو
مهربانی زندگی یافت دریوزهٔ ایرانی دخشور چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس
بازپس خراسان سرگرفت و تتم سلطان خویشاوند عبد الله خان را بشگرف آویزش بشکست ملک
برگرفت میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیازنامه و برخی گزین بارگی و دیگر کالا فرستاد
و دستمایهٔ این گشایش نیکبختی والادرگاه برشمرده داستان سپاسگزاری برخواند پانزدهم
بسجود قدسی آستان سربلندی یافت و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت +

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از چهارم دور

روز یکشنبه بیست و سوم شعبان هزار و هفت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشید گیهان فروز

بر ترتیب جنت آشیانی رسیدند و آداب زیارت گوهر بزرگی برافروخت دریغولا ایالت دهلی
بمیر عبدالوهاب بخاری بازگردید چون پیدائی گرفت شاهم خان شهر را بجنیدی آزور سپرده
خود بتن آسانی منزید و زیر داستان را بیدادی آزرده داردا و را بعتاب گاه داشته برگرفتند
و آن سید را از گوشه نشینی برآورده بدان خدمت برگماشتند و پایه بالفصدی آوردند

فروغ یافتن دار الخلافت آگره بقدسی قدوم شاهنشاهی

گیتی خداوند دو ماه و بیست و یک وزداد کنان چالش فرمود از هر سرزمین تازه فیضی برگرفت
و سه روز برای مردم آسودگی مقام شد گروها گروه مردم پذیره شد گوناگون نشاط اندوختند
و نثارها برافشاندند شهر پایه پایه سبک هر یک را منظی خاص دل بدست آورد در دولتخانه قلعه
همایون نزول شد هر گوشه بزمی آراسته گشت و در هر ناحیتی جشنی انتظام گرفت بیا که رایت منصور
پادشاه رسید نوید فتح و بشارت مهر و ماه رسید جهان بکام دل اکنون زید که شاه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد سگالش آن بود که بشهر درنشده همایون جوزبی یورش فرا پیش
گیرند از انجا که خاطر والا از دیر آمدن شاهزادگان نگرانی داشت و یافه درایان بصیرفه گونو نوداستانها
برمی طرازیدند عنان بازکشیده بشرف نگهی نشستند و شاهزادگان را تازگی برخواندند از انجا
نگارنده شکرفنامه همواره دریافته خویش را بی اندیشه فلان و بهمان عرضه میدارد و بدید دولت
بشیوا زبانی برمیگذارد فرصت طلبان کج گرا غرض آلود وا موزند و بدر تا بنزای اینان
بیست و پنجم باوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت
آن ملک برخود گیرند با شاهزاده بدرگاه آمد ورنه آن گرامی فرزند را روانه سازد و خود با دیگر
سران پیمان یکجهتی بربندد و به دید میرزا شاهرخ را باور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده
دستوری مالوه شد که در اقطاع خود سامان سپاه نماید و چون بدکن بازخوانند خود را زود

له بطوریکه شاه همایون بر روضه پدر بزرگوار خود دهلی آمدند این شهریار هم بهمان دستور رسیدند ۱۲ ۲ ای بعنایت خاقانی و مرحمت سلطانی سادات پروری فرمودند که تعظیم این طایفه بزرگ واجب است ۱۲ ۳ چون ورود رایات عالیات درین شهر گردید هر کس از اعلی و ادنی کلاه تفاخر بر آسمان رسید و نشاط از سر گرفتند ۱۲ ۴ ای سپهر دوران خوشی آمد و جهان بکام دل

ج سوم ۴۰۲

[illegible]

سانه

بازداشت از سوانح بخشش ده دوازده پنجاب چون لاهور چندی تختگاه شد کارپردازان
سلطنت از گران ارزی ده دوازده بردست مزد جهانبانی افزودند چون آگهی شد که از کوچ
رایات اقبال از رهنهابه نخستین پایه بازگردید شهریار دادگر افزوده رانجشود وکه ومه را گران
دوش بخشش گردانید چهارحیدری پور خانخانان بسوخت در سرای پس ازباد بهای غنوده بود
آتش درگرفت بهیشتی نیارست برون شد پنجم میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد وبسجود
قدسی آستان تمام دل برگرفت چون آگهی رسید که میگساری راه دادگری بهی سپرد برای
رهنمونی خود برخواندند هفتم ماه بانو همشیره خان اعظم میرزا کوکه درگذشت او کوچ خانخانان بنت
و باگهی و پارسائی روشنائی درانباله رنجوری او افزود در آنجا بازداشتند و آن دو امیر
چند روزه دستوری گرفتند در انسال مه نقد زندگی بسر برد شهریار را دل بدرد آمد و آمرزش
درخواست هشتم رستم میرزا در شکارگاه رسیده باشد پور رایسال بدرختی برنشست همراهان
میرزا برگرفتند برخی راجپوت با ویژه برجوشید میرزا باهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت
ناگهانی شمشیر بدست رسید و از کار آگهی آن بی راه روا نزا بسته برایسال فرستاد
شهریار دوربین بر بردباری و مردمی او آفرین فرمود ابوالقاسم تمکین را در اقطاع دادند
و بپاسبانی آنجا دستوری یافت درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند در گروه عمایه اران
میزیست آرزو عمل گزاری او را کالیوه ساخت تهانیسر که بنگاه او بود بدو سپردند از بدپرستی
دینی کهن کینها را تازه برساخت و بجان گزائی نیکوان برخاست چون داد خدا را بدان
شهر گذاره شد و لختی ستمگاری او خاطرنشین گشت بسزای کردار خود رسید نوزدهم دارالملک
دهلی خیمه گاه شد و دیگر روز خواهش شیخ فرید بخشی بیگی پذیرائی یافت و بقدسی قدوم
منزلگاه او فرخی برگرفت مراسم پیشکش و نثار بجا آوردند و لختی پذیرفته آمد از انجا کشتی سوار

زنگی نژاد درشت افسون کار آگهان در نگرفت و بکوشش رای گوپال و دنگر غان گوند
یکجهتی گزید و برخی عیال آن درنشیمن که فرود آمده بود برگیرانند تا گزیر نیایش گری در آمد چون
شاهزاده بتماشای کاویل بیرون شد نزد آن قلعه گذاره افتاد آن فزبان آمده دیده بسیم
با ولیای دولت سپرد در بلندی و استواری و فراخی عمارت فزونی کم همتا شاهزاده بر فراز آن
آن بر آمده و از انجا بشاه پور باز گردید و درین روز قلعه ماهور بدست آمد لختی میرزا خان گرد
گرفته بود چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزد خود بر خوانده آمند خان را با برخی فرستان
رنگرنانو و مهیبت را و علیخان و گزرای و برخی چند بار بر آمده آویزش نمودند و از ازوق
کمی بزینهار سپردند بیست و یکم بود میانه رود با رستلج فیل سوار برگذشتند و فیروزی جنود از راه
پل گذاره شدند دیگر روز میرزا شاهرخ بسجده نیایش کام دل برنگرفت فرمان والا طلب
رفته بود غره شهریور از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفت و لختی در ناوده بر آسود و از انجا
بوالا درگاه رسید بیست و ششم شهریور مخیم سرادقات اقبال شد ابو سعید گل گذار آنجا از
دیرباز نشیمنی چند بر افراخته بود آرزوی قدسی قدوم کرد و پذیرفته پایان روز بدانجا فرود آمدند
چون آگهی شد که بدست آویز ستمگری بر افراشته است و رنگ را در ان منزل سزاوار ندیدند
با آنکه خیمه و خرگاه بر پا نبود و شب تاریک بصحرا رفته بر آسودند بامدادان سیر دلگشا باغها فرمودند
و عشرت و عبادت فراچنگ آمد درین روز چلپی بیگ باستان بوس رسید و نوازش یافت
نیاکان او از رئیسان تبریز اند در خردسالی بدانش اندوزی نشست در قزوین پیش خواجه افضل
ترکه که در فهم و فطرت یگانه روزگار بود و در شیراز نزد مولانا میرزا جان که در حکمی علوم کم همتا
فراوان بهره بر گرفت چون حال او و نعمای نفسانیه بهمایون عرض رسید منشور طلب با فراوان
خواسته فرستادند او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پیشین را کهن سالی و نیرگاه دوستی

بیان قلعه در استواری و عمارت و فراخی و زیبائی ... و در ولیت کم از دیگر قلعهها بود عنایت ایزدی همراه اولیای دولت است که چنین فتوحات متواتره میسر و نصیب میشود

این حصاریان ... بخت بود که اولا بمقابله پیوستند چون از آب و دانه محروم شدند ناچار بزینهار خواهی در آمدند ...

ج سوم

بازدهشت

فراپیش گرفت اگر گزارده راستی فروغ دارد و سخت بیچاره گری آن دل باید برنهاد و پا

بکشایش کن که از دیرباز فیروزی سپاه بدانسو رفته و از غرض پرستی در انجام آن کار

درنگ میرود پس اگر روزگار یاوری افتد بتوران زمین چالش رود و چون چهاردهم سالست

که بنجاب بقدسی قدوم آبادی دارد و گروها گروه مردم را فراوان دلبستگی بدین یورش

دل نمی نهادند نگاه شورش تاریکیان بی سروبن را دستمایه بازداشت میساختند و زبانی

آشوب سرتابان شمالی کهسار او از گرم بازاری مدار الحنتی درنگ افتاد و از انجا که ایزد توانا

بابیست جاوید دولت را از هنگام برنگذارد پیشین آهنج نیرو گرفت و بیست و ششم آبان

پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شب پنجشنبه فیل سوار خرامش شد مریم مکانی و دیگر

بیگمان و بسیاری پردگیان اقبال و سلطان خرم را در دار الملک لاهور گذاشتند

خواجه شمس الدین بخدمت گذاری والا درگاه و سربراهی آن صوبه و میر مراد به بخشی گری

و ملک خیر الله بکوتوالی نامزد گردیدند سی ام در نخستین منزل ابو القاسم نمکین از کشمیر آمده دولت

باریافت سیزدهم آذر نزد گویندوال دریای بیاه بفیل گذشته و فیروزی سپاه براه پل درین

روز منزل ارجن کور از قدوم شاهنشاهی تازه فروغ برگرفت پدر بر پدر پیشوای برهمن گشت

و فراوان نیایش در دار و چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند درین ولا قلعه

سیل گده برابر کشایش یافت مسعود خان حبشی داشت و بیهکه جلی کالو بحیله سازی

برگرفت سخت ره و زاو را درون نفرستاد و بدان بهانه بر حجی بوم نشین آمد انجا برد و چیره دست

آمد شاهزاده سلطان مراد سندرداس را با چندی نامزد فرمود و او گرد برگرفت نوزدهم

درنشینان بزینهار کلید سپردند و درین سال محمد علی بیگ پور پاینده خان از بنگاله آمده بسجود قدسی

آستان سربلندی یافت و از پیشکش بیست و دو فیل گزیده بود از سوانح کشایش برناله هان

مسبان شایسته فرزندان به نیایشگری برنشست و با افراز شاهنشاهی را که با ایلچیان بود افسر
بختمندی گردانید و دستورنامه جهان سالار برستاند و بکارکرد آن سعادت اندوخت و چهر یک
را تا نیایش نامه که از خاصان اوست و گزین ارمغانی روانه درگاه ساخت بیست و سوم دولت
باریافت و بخسروانی نوازش سر افراخت صد و یک اسپ گزیدهٔ اعراق دران میان
اسپی بود چپخاله از دریای گیلان برآمده و جز دو سه مو بر دم و کاکل نداشت بخوش سنجی و کردار
بی همتا در راه بمرد و گزین قراق یکی را پنجهزار روپیه ارج بر نهادند و سیصد پارچه قماش همه دستباف
اوستادان نامور پنجاه کارنامه غیاث نقشبند و نادر قالیها هفتی ازان در ایران سیصد
تومن ارزداشت گزین تکیه نمدها و شنگرف پاسنجها و رومی ازنکها و تفنگهای مرصع قنداق
و گوناگون تخم و نه بزم مرغ که صوف و خارا از پشم او برسازند و دیگر تنسوقات و پیشکش
ترکمان شنگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد و فراوان عراقی تکاور درین قافله بود
درین روز راجه باسو را بزرگ شاهزاده بکورنش رسانید و لغزشش بخشوده آمد

جاش همایون رایات بکشایش احمدنگر

شاهنشاهی پسیج آن بود که فیروزی جنود بسرکردگی شاهزاده بتوران شتابد و آن
موروثی ملک بقلمرو درآمد چون آن نونهال دولت از دستان سرائی برخی هندپرست
دل بدین ننهاد اندیشه آن شد هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی
برافروزند از پیشانی هر که این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد درین هنگام
[illegible] ناتوان بین برگذارند شاهزاده سلطان مراد را بسیج آستانبوس ورستیت
[illegible] را بزبان آرن و آن دا و ندهٔ شاهزاده دانیال را که از اله آباد بپیشتر شتافته بود
[illegible] شهر [illegible] درین یورش جنوبی دیار از راه دار الخلافة آگره

مهلت یا افراز یعنی کفش ۱۲
ای چنانچه درمثل گویند که فلان کس
چنان فلان کس امرای واند که کفش
پای اوست تاج خود میگرداند ۱۲
ای ایلچیان شاه ایران
بملازمت والا اختصاص یافتند ۱۲
یعنی از هر قسم نوادر ایران
چه از قماش و چه از سواری و غیره
که بینندگان را جان تازه دریابد
بخشند بکثرت ارسال داشت ۱۲
قنداق بالضم چوبیکه نال
بندوق در او می نشانند لفظ
ترکیست و مردم هند از نادو قنداق
۶۹۸
ح سوم

ازین ملک سرمایه برهم زدگیست هرچه فرمان شود پذیرفته آید و خانخانان باز گردیدن

خود را و بر آمدن شاهزاده بر گذارد افسر خدیو را پسند نیاید و بر قدسی خاطر گران آمد سی ام

آبان جشن شمسی وزن شد و جهان سالار را بدوازده چیز برسختند دل شگفتگی جهان اندر گرفت

و تهیدستان آرزومند را روزی فراخ گردید درین روز شاه قلیخان محرم از دار الخلافه آگره

آمد و بنوازش روزافزون بلندپایگی گرفت درین سال مه پرتاب سنگه پور راجه بهگونت داس را

شگرف سودائی بر دماغ ریخت و بجان شکری خویش رو آورد جمدهر بر گلو زد و زندگی دشوار

شد لیکن باش الا کار آگهان زخم بر دوختند و بگیرادم بهی پذیرفت از سوانح کشایش قلعه

کاویل از دگرین تر دژی در برار بناست در و خوشگوار آب فراوان و نشیمنگاه مرزبان از ان بار

که این ملک بر قلمرو افزود از بیج گرائی سران سپاه دست چیرگی نشد در سنه میر مرتضی

کشاد آن را با فسون سرائی خود گرفت دران نزدیکی نبگاه ساخت و لختی شکوه جاوید دولت

رخ انداز کم آزوقی و دلاویز گفتار او پذیرفتند بخم وجیه الدین و بسواس رای کلید سپردند

و منصب و اقطاع و خواسته بر گرفته به پرستاری در آمدند دهم نزدیک باتهری همی پنج ماده

فیل صحرائی نمودار شد شیر خواجه سپاه را فراهم آورده همه را دستگیر شگرف آن آنکه صد و پنجاه

گروه چراگاه نشان دهند یازدهم اجمیر در اقطاع میر شریف آملی قرار گرفت بسربراهی آن

دستوری یافت دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت

شهریار مهربان دل بر بیگرائی او بخشوده نزد خود برخوانده بود که باندرز سرائی رهنگاری می فرمایش

گیر و روز دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت از خدمت شاهزاده سلطان دانیال

لختی سرگران شده جدائی گزید از داد پژوهی بار یافت از سوانح آمدن ایلچی فرمان فرمای

ایران گزارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر بدان کار رسیدند شاه عباس از روشن ستارگی

هشت یک خراج کابل و مضافات آن تا هشت بخشودند و فراوان مردم را نشاط
در گرفت سی و یکم امرداد میرزا کیقباد را پسر زاد او بزرگ پور میرزا حکیم است گیتی خداوند
بدخت عاقل حسین میرزا برادر محمد حسین میرزا پیوند فرمود درین هنگام فرزند روشن اختر
فرخی آورد کشور خدیو بزم نشاط برآراست و بهر فر نامور گردانید غرهٔ شهریور یعقوب خان را
بکشمیر باز گردانیدند و بسا اندوز آویزه گوش هوش شد نهم مولانا شاه محمد شاه آبادی
بعدم قلعمونی درگذشت از عقلی و نقلی کلام آگهی داشت و بارادت گیهان خدیو کام دل
برگرفت هیزدهم سرست پور رستم خان نقد زندگی بسپرد از باده پیمائی در جوانی روزگار او
بسر آمد سی و یکم شیر بیگ یساول باشی به بنگاله دستوری یافت تا ازان ملک آگهی آورد و از
گزیده فیلان امرا برخی بار مغانی برگزیند درین سال بدیگر بار بر ساده لوحی مظفر حسین
میرزا قندهاری بخشودند چون ترکان بالحج زبازدست ستمگری برگشودند از روز بازار داوری
نقد قرار دادند و اقطاع او بخالصه باز گردید او دستوری حجاز گرفته راهی شد در نخستین منزل
از سختی کار و کم نیروی سراسیمه گردید و از سبکسری شرمسار آمد و رنگ نشین پایه شناس
بخشوده باز خواند غرهٔ مهر بسجود قدسی آستان سر برافراخت یازدهم قلعهٔ پونا گشایش یافت
از نامور قلاع برآراست بر تلی اساس یافته سه طرف آن رودبار هرگز پایاب نشود نهادر
و برخی را درم برگرفتند نصیب الملک از کم آزوقی بیدار شد و کلید سپرده به نیایشگری در آمد
بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد او پسر خواجه عبد الباریست بدو پشت پور
خواجه احرار پس از گزارش تورانی پیام رنجور شد و رخت هستی بربست بیست و نهم سالیان
و روپ سعادت باریافتند شاهزاده سلطان مراد بفرمان طلب آهنج آستانبوس در سر
گرفت سران لشکر از دگان گرمی و مزاجدانی نگذاشته عرضه داشتند بر آمدن شاهزاده

ازرزاه رعیت پروری
وغربا نوازی کل خراج بر کابل
ومضافات آن مرفوع نمودند
ای مولود نو رسیده و مورا
نام نهادند
فتح فا و سکون لام و فتح عین مهمله
وضم میم و سکون واو و کسر نون
نام مکانیست
یعنی می نوشی و بودیکی گرمی
حرارت ولش را کباب کرده
بالاخره گذرانید
از مظفر حسین میرزا
اجازت حجاز خواسته بود در
چون در اول منزل تذبذب یافت
پیشتر راه مایافت از وقصور
بگشت
حکم گرامی سود
این قلعه
ودریای آبی
وجوش وخروش
شاهزاده
طلب
سلطان مراد
شدند ودیگر امرا
آمدند

و محمد باقی را بوکالت برگزید قل بابا که وکیل پدر بود و پسر او راست گوئی او برنج اندر را
از راه بهی بیوفا نوکران او گرفته آوردند و بدین کین جان بشکر دو آزندگان را
از پیش فرستاد و بسیاری برادران رستاخیز جانی گزند رسید و از انجا بتاشکند شد
دوستم سلطان عم خود را باد و پسر که از دیرگاه پیغوله نشین بود زندگی بسر آورد و بیاوزش
اوزبک سلطان جنی را گرد بر گرفت پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماری درگذشت
سپس بسمرقند و بخارا باز گردید و از هوا گرمی شتابنگاه . . سپردی چندی بکمین بر نشست
بهم نزدیک ضامن تیردوز گردانیدند و ماوراء النهر طوائف ملوک شد دهم آصف خان
ناصیه سالار چون خاطر از انتظام کشمیر لختی فراهم شد او را بدین نام برخواندند در سه روز
کوه و دشت در نوردیده بوالا درگاه رسید خسروانی نوازش چهره بختمندی برافروخت
بیست و چهارم بهادل آنکه رخت هستی بربست او دخت رای جوکار هارست زمان
فردوس مکانی در شرقی دیار پدر او را بپرستاری جنت آشیانی فرستاد صورت و سیرت او
دلپذیر افتاد و چندی در شبستان دولت بلندی داشت چون مریم مکانی را خواستگاری شد
او را جلال گویند پیوند داد گیتی خدیو را لخت شیر او داد و بشایستگی روزگار گذرانید
جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت و از بخشاینده داد ار آمرزش درخواست سی و دوم
حکیم الملک سعادت کورنش اندوخت از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفته بیورت خود
آمد بی فرمان بدرگاه والا رسید و چندی بار نیافت بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی
درین روز بر ساده لوحی او بخشوده نوازش رفت درین سال به ... دکن گشایش یافت
پاسبانی شهرلت بر ساحل دریای گدواوری بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی گشوده آمد
و غنیم آویزش نموده راه گریز سپرد در هنگام بزابلی کشاورز سترگ بخشش رفت بیست و پنجم

و خواجه شمس الدین بیاوری یکدیگر در انجام این کار برکوشند در کمتر زمانی مهمات بهنجاب خوجه

باز گردید همانا غرض چهره برافروخت و شهریار را از ژرف نگهی باز داشت بیست و هفتم

گلبا دهبها در سجود قدسی آستان روشن پیشانی شد و شاهی نوازش سربلند آمد و بخطاب

بهادر خان نامور گردید و از توران سران سپاه است عبدالله خان هری بدو داده بود

چون او را و اپسین خواب درگرفت با برباین آن دودمان از ناهنجاری پور او پراگنده شدند

او به تیز دستی خود را بقندهار رسانید و از انجا بوالا درگاه آمد و کام دل برگرفت غره تیر

حسن خان که از دیرین بندگان بود بر بخوری در گذشت و خواجگی محمد صالح نبیره خواجه عبدالله

مروارید را که چندگاه صدارت داشت در دهلی روزگار بسر آمد مهربانی خدیو عالم تیمار واپس

ماندگان فرمود پنجم جگت سنگه و هاشم بیگ و دیگر سپاه شمالی کهسار سعادت باریافتند

و پاداش نیک پرستاری برگرفتند تلوک چند راجه نگرکوت را بدرگاه آوردند و به بخشش و

بخشایش سرافرازی یافت از سوانح تبازگی دلنشین شدن نهفته دانی گیتی خدیو

درزندگی عبدالله خان مرزبان توران چون از بی آزرمی پور او آگهی رسید فرمودند

اگر از بته کاری باز نه ایستد از جوانی و دولت بهره نگیرد و زود بگو نیستی فرو شود و چون

آزاری فراپیش گرفت بر زبان قدسی رفت شگفت که فرو شدن او بدیر کشید در بیولا

آن کج گرا به نیستی در شد و جاوید نفرین اندوخت چون روزگار عبدالله خان بسر آمد

اوزبک خان عم زاده او سمرقند را گرد برگرفت و محمد باقی بپاسبانی برنشست ناگزیر باحسی

باز گردید و توکل تبارش بخارا سر آمد و از آوازه آمدن عبدالمومن ناساخته کار برگشت

حصار نشینان بیرون شده در آویختند و او زخمی بدر رفت و بهمان زخم از عالم بشد و

پس از دو روز عبدالمومن با فراوان لشکر رسید و در سمرقند با درنگ فرماندهی برنشست

گلبا دو بهادر یکی از حکام ذی اقتدار خوانین ... عبدالله خان والی توران بباعث توقیر او ملک ... را که ... همین عمده بود ... نموده

با بریان جمع بابر معنی نوکران قدیم آبا و اجداد

یعنی این دو کس قدیم از بندگان خاصه سرکار شاهی بودند چنانچه از شان قدیم مربی ... بودند

ای ز ... شهریار که از ... یعنی آنچه بر زبان اقدس گذشت همان بظهور رسید و ... ۱۰۰۵

نج سوم ...

... از کرامت ... عبدالمومن پسر ... چون عبد ... سلطنت ... گشته حکومت ... از دست ... بود ... بالا ... بوده ... چنانچه ... تمام ... شد ... بهره نیابد ... کرا و از عمر و دولت ... گذشتن

از اینجا بیان در ... رفتن او عبدالمومن و ... شدن ... زبان او ... آزرده دل شدن ... از ناهنجاری او ... پدر او ... مولوی محمد صادق علی ...

رحیم

و کهن شورش و پارهٔ کین را شماری بر نگیرند و پژوهش را برگواه میگذارند نیکوان زمانه
دروغ گذاری را ورگزند من ایزدی پرستش می انگارند آن ورخور سیاوش آسا من و بدگهر
با آتشکده درشویم باعیار چهره برافروزد حسد پیشگان دستان سرا ازان سر تافته خبرگواه و دل
بر نهادی خدیو عالم ازین گفت وگو اگرچه لختی بیدگوهری ایشان پی برد لیکن مرا سبکسری
افزایش و اشتی تا گاه بایزدیاوری درونی شورش باجاره سگال آمد بسر درداوند اگر با شبستانی
گاه جهانیان آرام جان دارد در هرچندی بدان نزهتگاه گذاره اوفتد چندین چرا بیخود شد
و چگونه سررشته شناسائی از دست بشد زبان بدخواه بستگی نپذیرد و باندازه شناخت را
نیکوئی سپر دشگذاری ایزدی خواهش ست باین و آن چه برمی بندد لختی بخود آمد و آگهی را
درباز شد از انجا که برستگاری خویش و دوربینی گیتی خداوند چشم بر میگشودند طبیعت بر جنبد
درازدستی کردی و گاه بنیستی خویش دربازیدی و زبانی آوارگی آسیمه سر دشتی ناگاه وارسته
آگاه دل را گذارده با رامش برنشست گفت بر شهریار دوزنگاه تهمت کم بینیم منه بینش و
گرانباری تو دلنشین خاطر بدگوهران بدست می آرد چه درسر افتاد که وا ازون میروی و با
سهنگام سحر و شی اگر در خوابی نمودار شهریار را گران دل نیابی دل آمیز گفت مرا بدیر و بنارسائی
خویش مگو و گفته همان شب پیدائی گرفت و شورش دل کمی پذیرفت درین هنگام از زایچه
خویش برخواندم درین سال خدیو عالم از نارهت گفتار زمانیان لختی آزرده گردد و درکمتر
زمانی پرده از روی کار برداشته آید یکبارگی آشوب دل فرونشست شهریار پایه شناس چون برخی اند
نقش پیشین برزدوده بوالا درگاه رفت و از گوناگون عاطفت سبکدوش آمد شعر

که شعندی که برانگیخت سمندی غم عشق + که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست

هفدهم رای تینبرداس را بدیوانی پایه برآوردند و فرمان شد که با مظفرخان و راجه تودرمل

بکار آگهی و مردانگی تبه کاران را البرز ابر بالید و چند جا قلعه ساخته شه‌نشین گردانید تا یک
الوس از نیرو افتاده به پیغولها درشد و سرگروه آن گروه نافرجام بکوه سعید خزید و راه آیینی
پذیرفت ۵۱ از سوانح بینش افزودن نگارندهٔ شگرف‌نامه آن در سر داشت که آرامشگاه صلح کل
گزین منزلی دار و عار از ناملایم بسبکسری میرد و از خامکاری زبان نشاطی می‌اندوخت و دست
نوازش بر سر همت میکشید از بخت‌مندی بدسگالان سیلی بیداد کردند و درونی چاره از سر گرفت ۵۲ و
از انجا که گیتی خداوند بفراوان کار باز داشته بود بدیگری چیز نارستی پرداخت ازین رو صوری
خدمت بزرگ شاهزاده کمتر بجا می‌آمد ناهنجار نیاییشها بکار کرد و نمیرسید به زر فانوس سید لختی
سرگران شدند و فرومایگان ناتوان‌بین را دست آویز فراخنگ آمد و خشمگینی آن گرم‌خو را
افزونه گشتند ۵۳ در دل‌آزاری انجمنها فراهم آمد و بسا ناراست واگویه بدرستی برفروختند نقاش
چیره‌دست آن ناخداترس عنقا ندیده صورت عنقا کشید ۵۴ همی از سپهر نیرنگی شاهنشاه آگاه دل
لختی بشنود و یازدهم خورداد ازین آگهی مرا دل برآشفت دست از همه باز گرفته پا بدامن درکشید
و دربروی آشنا و بیگانه فروبست آنکه پاستانیان برگرفتی بگرو پرستاری زود بوالا پایگی
رساندند ۵۵ و از حسد چیرگی دوستان دولت نیز بخشمی برخیزد و بگوش درمنشیند یا در افتاد و هر چند
بوالا بارگاه برخواندند و درانکه به پیشین خدمتها پردازد کوشش رفت پاسخ برگذارد چون از
روزگار شگرفی خاطر نهفته‌دان بگفتار کهن دشمنان لختی گران شد آن سزاوار که مرا بمن
بازگذارند تا از بار زندگی سبکدوش گردد اگر کام و ناکام شهربند میدارند صوری دستگاه
برستانند از سر آغاز دل بدین نگراید خسروی نواخت مرا کام و ناکام گرم بوابستگی آورد
اگر همان سرگرمی برجویند خدیو عالم بداوری برنشیند و ژرف‌نگهی فرا پیش گیرد تا راستی من
بروی روز افتد و ناتوان‌بینی بشرمساری در او فتد اگر دشمنی گروهی گروه مردم از خاطر رفت

وکهن

چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی باز گردید او را بوالا درگاه برخواندند [۵۱] چهاردهم میر شریف آملی
و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند و سعادت کورنش اندوختند بیست و پنجم سال الب آهن
را بدکن فرستادند چون آگهی آمد که شاهزاده سلطان مراد میپوید و لهار آسان می شمرد و از بایست
لختی کناره میرید خانخانان از نارروائی تباه خواهشها بجاگیر خود باز گردید آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را
بدرگاه والا آورد تا بهمین پیمان رهنمونی ساخته باز فرستند و روپاض نام مردی که خانخانان از نکوهش باز گرداند و
تا رسیدن آن گوهر اکلیل خلافت بانتظام صوبه سپاه ملک باز دارد سی و یکم عبادالله پور عبدالله خان از زندان های
بخشیدند خداوری سرتابان بیراهه رفتی و پس از آنکه دستگیر شد در قلعه کالنجر زندانی و دستبانان
سپردند چون [۵۳] چنین درمانی پشیمانی برگذارد بخشش و نوازش فرمودند دهم اردی بهشت خواجه
اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند فرمانروای
آنجا از پیوستن ایشان و برخواندن والانامه شاهنشاهی نشاطها برساخت و بآئین بزرگی
مقدم ایشان را گرامی داشت میر قریش را با گزین ارمغانی همراه ساخت [۵۴] دهم امرداد پیشین
سال بازگردانیدی آزرمی پور او شنوده از میانه راه برگشتند بیست و هفتم شهریور در شهر
سجان رسیده دستوری راه هری و قندهار گرفتند نزد هرات آوازه گذشتن او شورش آورد
فرستادگان به تیزدستی و مردانگی بقندهار رسیدند و میر قریش همرهی نیارست [۵۵] چهاردهم
اردی بهشت ابوالقاسم پور میر عادل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستی
بربستند و پس ماندگان را بسزاوار نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد بیست و هفتم رای تیزداس
از بانده‌هو بدرگاه والا آمد و بخسروی نواخت سربلندی یافت از آن باز که آن دور برگرفت
در آبادی ملک میکوشید چون آن ولایت بشاهزاده دانیال دادند بسجود قدسی آستان
بازگردید درین روز زین خان کوکه بآهن پوش در آمد و از سر نو ملک ستراکشایش یافت

مریم مکانی بزم الابرار آراستند و بهشت چیزان افزون از اندازه برانجمند گویا گیلان مردم کامیاب خواهش آمد
یعنی شمار زیاده مقدار از اندازه بود سنجیدن بکبرهای ظاهری هیچگونه برابر نیستید

آغاز سال چهل و سوم الهی از جلوس شهنشاهی یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم هزار و شش هلالی پس از نه ساعت یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخش
صورت و معنی با اورنگ برنشست و جهان سالخورد برنائی نوید آورد سرآغاز هشتم سال از چهارم
دور شد و افسر خدیو کارآگهی را اندازهٔ دیگر برگرفت نوزده روز والا جشنها آراسته گشت که بهر را
سر خرمی سرانجام یافت + هوس از ریاحین حلهٔ باغ + زیبی چون آزه باغ باغ
دکان هوس را نظر فتنه خیز + متاع نظر را خریدار تیز + از فزونی فرو شدن
فرمان روای توران بهمایون عرض رسید و بسیاری خوشدلی نمودند گیتی خدیو بر آشفته فرمود
چنین شادمانی از کم بینشی و اندیشه واره نیایش بودی سررشته سازگاری از دست داده
واگرنه چنین بودی شادی افزودی ازان باز که موکب همایون به پنجاب آمد بسا لشکری
فرامش گرفت شهریار آزرم دوست بسیچ برگذارد درین هنگام که ستمکاری بوراو از اندازه
گذشت لختی دیرین آرزو تازگی پذیرفت لیکن از پایه شناسی خواهش خیال بود که بسرکردگی
بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه بدانسو رود و آن بزم آرای عشرت دوست از بزم سرای شاهنشاهی
گویا دل از بهر نگرفت چون از فرو شدن عبدالله خان آگهی رسید بر جمعی سران سپاه
بتورانی اندیشه سخت بر کوشند فرمودند اکنون که توران شورش گاه شد بازش آن فرمودی
تا کجا بر تابد جهان بهتر که فروهیده بغزا رسی و اندرزی رود و پنجم قلعهٔ آهو برده از مضافات
دولت آباد دکن گشوده آمد میرزا علی بیگ اکبرشاهی گرد گرفت پس از یک ماه و قرنشینان از کم آبی
زینهاری شدند و کلید سپردند هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشی صوبه بهار بود

در الوس او رنگ ستر گد پراگندگی راه یافت پس از چندی شیبک خان بن بداق خان بن
ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد و از روزگار سختی وارست
و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بسر آمد در توران سرانبازی برافراخت و پس از
سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد با فرزندان او درآمیخته ملک برگرفت نزد مرو
با شاه اسمعیل صفوی کارزار نموده با بسیاری سران نقد زندگی درباخت مرزبانی ماوراء النهر
بکوچکونجی خان بن ابوالخیر که بکوچیم خان نامور باز گردید و چون او به نهانخانه نیستی درشد ابوسعید خان
پور او جانشین گشت و پس از و عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بداغ بن ابوالخیر خان
فرمان روائی یافت و توران لختی آباد شد از و دو پسر ماند عبدالعزیز خان محمد رحیم سلطان
لیکن مرزبانی بعبید خان بن کوچم خان رسید پس عبداللطیف خان برادر او مسند آراگشت
و چون کار او بانجام رسید براق خان بن سونجک خان بن ابوالخیر خان بفرمان دهی برنشست
و بر ترکستان و ماوراء النهر و برخی خراسان چیره دست آمد و چو گردش نیلی سپهر بر و بسر آمد لیکن
ملوک طوائف شد درویش خان و باباخان پسران او در ترکستان بحکومت برنشستند برهان
نبیره عبدالله خان در بخارا و در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان بن کوچم خان
و در بلخ پیر محمد خان بن جانی بیگ خان عبدالله خان بفرمان پذیری او روزگار میگذرانید
به نیروی آگهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست و به پیر محمد خان برگذارد چون در آن
الوس اندرین کهن سال پیری نیست آن سزاوار که با آیین نیاکان خطبه و سکه بنام او شود
ناگزیر پذیرفته شد و چندگاه نام کارگیاهی برده بود و فرماندهی عبدالله خان میکرد سال
بیست و هفتم الهی سکندر خان را روزگار بسر آمد و پور او عبدالله خان خطبه و سکه بنام خود ساخت
و چون درگذشت مومن پسر او بجای او برنشست بیست و ششم بهمن جشن قمری و زن شد در شهر

۷۸۹
باج سوم

مولوی سید محمد صادق علی سلمه

خوش آمد سپهر دور را از شایسته کاری باز داشتی گزارش خیر سیجان از راست کو که بر خود نماز زند سخن
آموده پند داشتی تا آنکه رفته رفته سجایی گزیده پرخیال بازی کردی و در کمین بوده قابو شد و میدی
روزی با چندی خاصان عشرت شکار داشت آن تباه اندیش بدان یاری تیز روی فرا پیش
گرفت یکی از سعادت منشی خان را آگاه ساخت تیز دستی نموده به بخارا در آمد و آن شوریده
شرمسار ناکامی گرد آن شهر نشست بندگان حقیقت یاران سعادت سگال در کمتر وقتی
فراهم آمدند آن نا فرجام ناکام باز گردید خان به مالش آن روانه شد و آن شولیده نیرو
آویزش ندیده آب آمویه بر گذشت و کشتیها بر شکست درمیان توکل قزاق از دشت بتاخت
آمد و خان بچاره گری باز گردید آن یغمائی سمرقند نارسیده برگشت و او در آن شهر سخت رنجور شد
محمد باقی بی نزدیکان دوروی آن بدسگال را برخواندند آن سبکسر از بلخ گام فراخ بر زد خان
چون لختی بهی یافت پیام باز گردیدن فرستاد او نپذیرفته آهسته آهسته می آمد محمد باقی که وکالت
پایه داشت جان زا میزبان بر دو در آن نفاق گده چهار ادهم بهمن روزگار او سپری شد هم آنا
آن ناسپاس نهر بخورش داد و جاوید نفرین اندوخت برای سیرابی چشمه سار سخن لختی نژاد نامه
بر میگذارد و شانزده پشت بمیانجی جوجی بقا آن بزرگ چنگیز خان میرسد عبدالله خان بن
سکندر خان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان بن ابراهیم
بن پولاد بن سوراجه سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن بای بن رابل باک بن منکا تیمور
بن باداقل بن جوجی بوقا بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان جوجی پیش از قاآن بگذشت
و از نژاد بزرگ فرمانروائی برنخاست لیکن برخی راهبری بوم نشینان دشت قبچاق روزی شد
ازین میان ابوالخیر خان لختی بلندپایگی گرفت سلطان ابوسعید میرزا یاوری او و از میرزا عبدالله
بن ابراهیم میرزا بن خدیو اعظم شاهرخ میرزا آبا و نیزه سمرقند بر گرفت چون پیمانه هستی او لبریز گشت

براه داشت هر چندی از صحرا بشهری و بخلوتگاه شاهی رفتی درین هنگام بآئین خود بخلوتکده او
رفت و بدم گیران آن زبان در کشیده را بسخن در آورد پرسید شورش چه است و دل آزردگی
از چیست او فرو شدن جگر گوشه را برگذارد پاسخ داد میخواستی که بر بود گفت آنرا خردمند
چگونه بر سگالد لیکن آرزو داشت که چندی از دنیا بهره برگرفتی گفت از برگرفته هیچ باو بود
گفت فی جواب داد پس چنان برگیرد که همگی خواهش روائی یافت و باو بهره ای نکرد و نیز
سکندر ذو القرنین را آن بینائی و اقبال در چنین سانحه آسیمه سری در گرفت و سازان را
زبان پرسش لال گشت مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید بخاطر اقدس
نرسد بغیر از پرسی آمده همگی بسیج آنکه درین هنگام که آشوبگاه آرمیدگان والا خرد دست صبر
و دستورنامهٔ شکیبائی از آن مجموعهٔ مکارم اخلاق برگیرد از این دل آمیز گفتار بیدار شد و انجمن
شناسائی برافروخت پنجم بهمن چیته را باهوی دست آموز سر دادند برگشته رو برو شد و چندان
بشاخ برزد که یوز راه گریز پیش گرفت و دیده وران شگفت ماندند بامدادان عرضه داشت
شاهزاده از دکن آمد برخی فیل و شمشیر باز و پهلوان فرستاده بود لختی بکار پردازی ایشان
عشرت اندوختند از سوانح فرو شدن فرمانروای توران عبد الله خان لختی بدادگری زندگی
بسپردی لیکن از فرزند پرستی ستمگری او نیارستی برافگند و از سگالش جانشینی بساکنه راجان
لشکر و خاندانها بر انداختی تا بهنجار مهربانی آن تباه سرشت را بدست گردانید و بمال و جان
و ناموس مردم دراز دستی نمود کارگیاران نخستین آگهی آنست که جان فرزندان و خویشان
و نزدیکان که فریاد ایشان برتر رسد زبان دار و رو داری ایشان را از دیگران باز ندانند
و از باز پرس پادشاهانه بغنود او خود از مهر افزون پدرانه اندرز نیارستی گرفت پس از دیری
مادرانه نصیحت کردی و آن خوابیده بخت شورش برافزودی پیری مرزبان روآسی

از عراق آمده و سعادت باریافت بسیت و دوم منل سوار دریای چناب بر گذشتند و از دو راه پل سپر دیگجرات و دولت آباد و حافظ آباد و نشکار کمان گذارده شد[۹۱] سوم آذر شاهنشاهی چتر سایه برو دار السلطنت لاهور انداخت و جهانبانی بذیره و نثار فرخی اندوخت یکماه و ده روز در راه بسر آمده و بسیت و هفت کوچ شده بتازه کاختان بر آسودند و بازوی شناس بر بستند بوالافزون دولتخانه و برخی قدسی نشیمن آتشین سیده را از نو پرداخته بودند از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد شهریار مهربان دل[۹۲] نیایر را افزون از فرزندان دوست داردی بوالامهر خوگر شده دیده پدر و یاد پیرامن دل نگردد و از سر آغاز آگهی یکمتر[۹۳] ابلایم بر آشفتی و از خشم فزونی بیمار شدی در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتی و دمین بانوی دودمان سعادت پنجه بپچند بوند دوستی سپرده بی اگرچه گرامی زندگی نه سال و سه ماه و پنج روز هشی بود لیکن هوشمندی پیران بر باختر و داشت آگهی فروغ از جبین او پرتو میداد و سترگ گوهری ازو کار کردا و پیدا شب ششم پس از پاسی معده گرانی کرد و هوش از سر شد ششم سوم مهر یکشنبه آن گلدسته آگهی از بزم دو جهانی در دیو سار غم او فتاد پیت[۹۵] بر سفله جهان ناکس مهر گسیل + هان تا نهی دل و نباشی غافل + پس زلف چو مشک از دوست در نافه خاک + پس روی چو گل از دوست در پرده گل + خرد و بزرگ دلخراشش نواها بر آورده و غریو و موئیدن[۹۶] زمان و زمین را فرو گرفت از بیوفائی روزگار سست پیوند و نیرنگی نیلی سپهر چه یاره و نوشت و چرا نویسد که آب بغربال پیمودن و باد بدام گرفتن باشد درین سوگواری که دمه را خرد کالیوه شد و گیتی خداوند از ایزد یاوری بنزهتگاه رضا و تسلیم شتافت و از فزون آگهی درون ریشها را مرهم بر نهاد و اگر زبانه[۹۷] در تنزل بودی چنانچه برخی بر گذارندی والا پایه بفرمان فرمای روزگار نرسیدی گویند بحیز و در سوگ پورانه فرمان پذیری خسرو بیرون شد و شورستان طبیعت در افتاد یکی از بودگان آزاد خاطر او را دوست داشتی و در همه جا

جهان سالار سه ماهه و بیست و نه روز درین مصر نوآباد بعشرت گذرانید چون هنگام بارش
هند بود درین ملک نیز ابر تراوش شد شهریار دیده ور بگوناگون روش نشاط می اندوخت
وایزدی نیایش بجا می آورد سگالش ۹۱ آن بود که زمستان درین عشرت گاه بگذرد لیکن از
سرآغاز مهر سرما سخت روی فزایش گرفت و برگرم سیرتان لختی دشوار شد از مهربانی فرمودند
بسیج بودن از خاطر بزدوده آمد پس از تماشای گلزار زعفران یورش هندوستان از همان
راه بر خیال قرار گرفت و بامرا زر سپردند تا در هر منزل بایست همایون موکب آماده گردانند
بیست و پنجم ۹۲ کشتی سوار به بسیج هندوستان بدان تماشا چالش رفت بامدادان بزعفران زار
رسیده شادی هنگامه برآراستند و هفت روز دران فراخ سار خرمی و رنگ رفت هر روز
خرمنهای گل برانباشتی و برامرا بخش فرمودی تا از آلایش پاک سازند دران هنگام که رعیت
را ابزور بدین کار رمیده نهمتند و کمی ۹۳ را ناکام بر می ستانند از یازده ترک و گاه از سیزده دو سیر خشک
زعفران بر می آید دران مهین بخشش از هفت و هشت ترک همانقدر زعفران برآمد از بسیاری
گلچین و فزونی احتیاط بزودی و شایستگی برچیدند و باران گزندی نرسانید ۹۴ چون خاطر همایون
ازین دلکش تماشا لختی فیض برگرفت سوم آبان کوچ فرموده بخانپور فرود آمدند بامدادان
جشن شمسی وزن شد و گیتی خداوند را بدوازده چیز برسنجیدند و صلای بخشش بلندی گرا آمد و جهانی
بشادکامی نشست درین منزل فیروزی جنود را لخت لخت گردانیدند و آئین گروه گروه قرار یافت شاهزاده والاگوهر دستوری
گرفت که این بار آخرین بنه با تا پشانه پردگیان نیز همراه نبودند نهم خود پیشتر روانه شدند و درین روز آصف خان
را باز گردانیدند در راه لختی برف و درین روز آصف خان را باز گردانیدند در راه لختی برف و
باران فرو ریخت و بعافیت گذشت ۹۵ پانزدهم از گریوه شهر پایان شده با کبرآباد فرود آمدند
و گروها گروه مردم را نشاط درگرفت نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عم آصف خان

۷۸۵

ج سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

آنرا بکشمیر زبان لری برخوانند جهان سالار ششم بهمان نزهتگاه جشن آراست و عشرت
[۹۱] اندوخت سیزدهم پیدائی گرفت حافظ قاسم از طبیعت پرستاری و امن بیار سازی برآلود
او را آخته ساختند اگر لختی بهی یافت لیکن در کمتر زمانی جان بسپرد از سوانح فرو شدن رجن سنگه
درین هنگام که لچهمین نراین به دستیاری جاوید دولت کامروا آمد عیسی بومی لشکر فراهم آورده
بیاوری بابت کنور روانه شد ازین آگهی راجه مانسنگه [۹۲] شایسته فوجی از راه خشکی روانه ساخت
و برخی را با سلیقی درجن سنگه پور خود دریائی گردانید تا بنگاه بومیان لغیائی شود از آنجا که
خانگی شورش سترگ زیان آورد یکی از دورویان لخکرا آن مردم را آگاه ساخت بیست و پنجم
دریانوردان بسیار جا دست فرسود تاراج کرده [۹۳] یارش قصبه کترابوه داشتند شش کروهی
بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی دررسیدند و از چند سو گرد گرفتند پس از سترگ
آویزش سرگروه با بسیار نقد زندگی سپرد و برخی دستگیر شد و لختی رهائی یافت اگرچه چشم زخمی
رسید لیکن [۹۴] مرزبان کوچ از گزند رستگاری اندوخت عیسی از دوربینی بلابه گری برنشست و
برگرفته را بازپس فرستاد یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده
فرزندی از دخت موته راجه پدید آمد امید که [۹۵] مهین بانوی دودمان گردد به تیم گیتی خداوند
از راه دل به بهجت در آمد و از آنجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت و شب در همان
نزدیکی بسر شد بامدادان شکار کنان بزمین لنکا گذار افتاد و شب بازگردیده بهمان نزهتگاه
برآسودند فردای آن بسیر ورده لار چالش [۹۶] رفت خزان شگرفی دشوار سندان را
از جا برده فراوان فیض برگرفته نباک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز
بر بهار بسیار جا یغاره [۹۷] برزند خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار +

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان و رسیدن بدار الملک لاهور

همان

چه پایه دارد کدام دانش را رونق بازار و از ریاضت گران صافی درون را که چراغ رهنمونی روشن دارند پیرایه داران باکه طراز یکتائی و فرمان شد که این راز بزبان کاتب در میان نهند و پاسخ آورده بیست و یکم[21] گنگایشن گرامی محفل را دخدا دریافت بزرگ ریشیان ست و ایشان کشمیر بولایت ای اگر چند بزرگ شاهزاده خواهش آمدن نمود آن خدا پژوه بآرزوی شاهنشاهی دیدار رهگرا شد و از دید فرخ دیوتازه بدست آورد[52] درینولا شهباز خان بدرگاه والا آمد و کورنش نیافت چون راجچند را به بازگردانیدن سپاه مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهی میرزا شاهرخ بازگردید نزد برهان پور آگهی آمد لختی اقطاع او شاهزاده برگرفته بدیگری داده او با گماشتگان آویزش رفته و چندی از هر دو سو فروشد و هراس افزوده و از رفتن باز ماند میرزا شاهرخ[53] و دیگر سپاه را بهمراهی راجچند بدکن فرستاد و خود برگردید چندی انتظار راجچند در مالوه می برد چون او را روزگار بسر آمد روانه والا درگاه شد و در عتابگاه داشته بار نداد چون روشن شد که آمدن از بیچارگی بود بیست و ششم دستوری کورنش یافت[54] درین هنگام جاگیر آصف خان در کشمیر تن شد از گزین اسباب ویران این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ امیری که هم از دید او در گذار نبود درین سگالش او را از شمالی کهسار برخواند و سی و یکم بسجده نیایش سربلندی یافت و پاسبانی[55] آن دیار بدو باز گردید دوم شهریور شگرف چراغستانی برافروخت دران بوم از دیرباز روایتی دارد و شب سیزدهم ماه بهادون بشماره تشکل بجه که و مه چراغ افروزد و نیایشگری نماید و برگذارند دریای بهت که از میان شهر بگذرد و درین شب پیدائی گرفت بسپاس گزاری آن جشن آرایند ازین رو فرمان[56] شد که شاهی بندگان برکنار کول و فراز کوه کشتی برافروزند شگرف نورستانی بروی کار آمد و عالم دیدگان در شگفت افتادند درین روز دلگشا کاخی بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید

ج سوم

مولوی محمد صادق...

بشگفت دراندخت ودران همایون محفل برخی ایرانی برگزارد که سنگی بعراق شکستند.
ورقی برون آمد بامدادان رومی رسن باز به پیشگاه حضور آمده بسا شگرفی بنمایش آورد
شانزدهم سانگ بنوار رخت هستی بربست از راجپوتان نامور بود و بس ماندگان او را خسروی
بآرامگاه برد درین والا ایلچیان دستوری تبت یافتند درین هنگام که رایات اقبال بکشمیر
درآمد سگالش آن بود که لشکری بکشایش آن نامزد گردد چون چهل روزه آزوق سپاه از
خشکسالی بدشواری سرانجام یافت و قدسی بسیج اندرز گزاری بود اندیشه بکردار نیامد
و امید علی جولک طالب صفهانی حسین محمد کشمیری را نزد علی راد مرزبان خرد تبت فرستاد
ایوب بیگ سلیم کاشغری عبدالکریم کشمیری پیش کوکلتاش کلیه حاکم بزرگ تبت اجزای
سپه آرای آن ملک لختی از زرمستی بناسپاسی گراید مرزبان آنجا لشکر فراهم آورده قطاع
برگرفت و آن سترا بآوارگی گزید درین هنگام علی راد بکین او برخاست و رهنمونی و
بدگوهری دستور او چیره دست آمد و دستگیر ساخته بنگاه او شتافته فراوان خزینه اندوخت
و بسیار جا برگرفت و از آوازه موکب همایون آن نام برده را که یکی از نژاد پیشین مرزبانان
بود حاکم بر ساخته بازگردید و نیز و خشوری بکاشغر رفت چون عبدالکریم خان رخت هستی
بربست و سپری آن دیار محمد خان برنشست روشن شد که نیایشگری والا درگاه داد
و شاه محمد را بگزین ارمغان روانه درگاه ساخته بود درراه دست غرسه و تاراج گشت و
از ساده لوحی و شرمگینی بحجاز رفت درین هنگام بسعادت کورنش سر برافراخت سرگذشت
عرضداشت بیست و ششم بر نواخته بازگردانیدند و میر ابراهیم اندجانی با بذر گزاری
فرستادند و برخی گزیده کالا به فتاحا سپردند اندیشه والا آن بود که ایلچی بخطا رود که از دیرباز
ازان دیار آگهی نیست فرمان فرمایست و او را با که آویزش به بیدار مغزی و دادگری

پدید آید تا مده همه آن خطها باشد که از بصر با بر رسد و از ابر بماه و انقلاع خطوط دیگر خطهایی

که از بصر بغمام سوند و بعضی بعضی برابر باشند چنانچه خطهائیکه از ابر بماه پس خطیکه بر سر تمام

مثلثات نزد ابرنگذرد دائره پدید گردد پس هاله دائره آسا بضرورت نماید و آز تابش ماه سپید

نمودار شود و ابریکه در برابر ماه باشد از ضعف نماید و از کمی ابر ریزهای گاه دائره ناتمام نماید

بخلاف قوس قزح که او از نیمه دائره افزون نبود چه وضع هاله موازات ست با زمین و قوس

مقاطع افق و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند برخی گویند چون زیر ماه بیک ابری لطیف

فراهم آید و یا پس آن سحاب میان نماید چه از نشان حس ست هرگاه منفعل شود از محسوس

قوی و آنرا دریابد محسوس ضعیف را نیارد دریافت چنانچه هنگام شنودن سترگ آواز ضعیف

بگوش در نشود بنابرین هرگاه بیننده ماه و فروغ او بیند ابر روشنی یافته رو برو را نیارد دید

و آن موضع چنان نماید که روزنیست تیره و آنچه در برابر هر سو شود لیسان دائره باشد و از

پرتو ماه سفید نماید و غیر این دو دیگر قصها گزارش یافته که خرد نه پسندد چنانچه گویند شعاع ماه
ای درباره قوس قزح و هاله که قابل الاعتبار نیست

چون برابر سنگ او و فتد لیسان افتادن سنگ در آب موجها برخیزد و شیخ در شفا گوید در همدان

هاله برنگ قوس قزح دیدم پوشیده نماند که هاله مخصوص ماه نیست به بسیاری کواکب

دیده اند و آنچه نسبت با فتاب پیدایش گیرد آنرا طغاده خوانند و پور سینا در آن نامه چنان
ای در شفا

گزارد در میان سیصد و نود و یک طغاده برنگ آمیزی قوس قزح دیدم چون هاله از همه

کمی پذیرفتن گیرد آگاهی رساند که ابرها دور گردد و هوا صاف شود و اگر از یک جهت از

هم باشد بادی از آن سو نوزد و اگر بغزونی ابر ناپدید شود بارش شاداب گرداند سرابی

این شگرف داستان نامه برنتابد همان بهتر که دست از آن باز داشته ناگزیر سوانح

پرداز د و از د هم سنگ پارچه نوالانظر در آورد ند بختی آب از درونه نمایان بود و بینندگان

ج سوم

عدیم الوجود است و از افهام قاصر
علمای کبار بسی بعد بین دارد
پس هرگز برای یاده گوئی
فرق بین و علی ... نه بر آید
... الثبوت که مستدرک ...
... فافهم ...
... که اگر در وقت باران
باران قوس قزح نمودار گردد
... ابر بر هوا ظهور نماید
... فرود باران ... مطلب این
... مضمون این بیت ...

انعکاس سرخ خالص نماید و پائین سو را از دوری و کمی فروغی ارغوانی ببینند و میان آن از
آمیزش بالائی و تیرگی پائین بسبزی گراید برخی گویند هرگاه آئینه را رنگ خاص بود و
مقابل آن بگونه دیگر باشد رنگی که در دیده شود مرکب ازین دو باشد چون اجزای پای
زوایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابل آن سه چیز آفتاب که روشن
و سفید بود دوم قطعه از آسمان که گرد اوست اگرچه روشنائی دارد لیکن نه بدان سان سوم
پارچه که پیوست آن قطعه است لختی تیره تر از و از انعکاس نخستین زرد چهره کشاید که آمیخته
سفید خالص با سیاه چنان باشد و از دوم سرخ نمود ار گردد چه سفید که باندک سیاهی مایل باشد
با سیاه بدان رنگ بر آید و از سوم سبز نماید که سیاه با آمیزش سفید بسیار که بسیاهی زند
آن فام بر گیرند اگر چنین بودی رنگهای یکسانی نداشتی و پایه پایه دگرگونی گرفتی پدید آمدن
سبز از سرخ خالص و ارغوانی بس دور و همچنان پیدایش سبز در پیشین صورت دشوار چه آوان
از زرد و سیاه صورت بندد و بالجمله وجهی که در آمیزش رنگها بکار آید پیدائی ندارد پیدایش
هاله که فارسی خرمن ماه گوید از انست که بصری شعاع از ابر بجرم ماه منعکس گردد و با سحاب
چهار صفت بود نخست نزدوده باشد تا انعکاس نپذیرد دوم آن اجزای خرد و غیر متصل
تاریک و روشنی بر گذارد نه پیکر سوم آن ارزها در سفیدی برابر ورنه بدین رنگ چهره نگشاید
چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود یعنی دوری ایشان از ماه برابر باشد تا خطی که از
بصر بابر پیوندد و همچنان خطوطی که ازین خطها منعکس شده باشند بماه مساوی باشد چون
چنین ابر بهم رسد و جرم ماه بر بالا و بیننده پائین و مخروطه چهره بر گشاید هر یکی جرم ماه
بود و از دیگر چشم بیند و قاعده هر دو آن پارچه ابر باشد و گرد نماید هرگاه خط مستقیم از بصر
بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچه ابر و هر یک منعکس گردد مثلثات متساویة الاضلاع

بدست درآمد و فراوان غنیمت گرد آورد و چهارم امرداد به شبستان شاهزاده سلطان دانیال

پسری از دخت قلیج خان چهره هستی برافروخت و بزودی آنجهانی شد از سوانح نمایش

قوس قزح در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی الحجه در شهر سری نگر بزم آگهی آراسته بود

سوم بهر خاور سو قوس قزح که تاری کمال و رنگ آمد پیدائی گرفت رنگ او کمتر از ان

بود که بروز نماید اگرچه چندی آنرا خاص وز انکارند لیکن خرد مخصوص نداند و نزد برخی

باستان که از پرتو ماه نیز پیدائی گیرد و برنگها بر نیاید مولانا سعد الدین تفتازانی برگوید

سال هفتصد و شصت و سه بترکستان خلاف جهت ماه بمنوداری بسان قوس قزح دیدم

لیکن نه بدان درازی و بروش رنگی هشتم دران شهر پس از سپری شدن پاسی از روز

طلعا ده دو ساعت پیدائی هندی دانشور شایسته شمرد و بزرگان راستمندان نواز

رهنمون کرد و گیتی خداوند فراوان خواسته بدست داد و دوا ما بدست آورد چگونگی

پیدایش این دو منوار را اگرچه این نامه بر نتابد و فرهنگ نامه بر گذارد لیکن آگهی شورش

مرا خواهی نخواهی بران آورد که لختی برگوید و بر پژوهش بینش برافروزد مشائیان این

شگرف کمان و هاله و شمسیات را نمود بی بود حبابی پندارند چون نمایش صورت در آئینه

و اشراقیان حقیقی وجود انگارند ابر بزرهای زدوده هرگاه بآئین دائره نزد خاور بر

افق با باختری فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیز هر آئینه عکس آن بر دو افتد

کمان و برنگ پدید آید اجزای آئینه مثال از جزوی فروغ و رنگ برگذارد و نه پیکر و دیدار

فزون عرض چون آفتاب در جنوبی برج باشد شمالی هر سو نمایش دهد اگر خورشید

بر افق حسی باشد افق بر کران دائره بر گذرد و نیمه کمان پدیدار گردد و اگر از افق بلند

بود قوس کمتر از ان نماید چون بالای طرف قوس بآفتاب نزدیک است و تیره و

شرح سوم

از ستیهٔ ازبانی نماید تبه آباد ملکیست جداگانه مرزبان بدو این قلعه نشیمن جا او خاور سوست
کروه و سپس بوم دیگر را جهاکه لختی بدو نیایش نمایند پس ولایت سرگجه بدر تهاس آخر او
دوازده پس بیلداران و دیگر بد و قدری ایل گذشت آن ملک کد هه شمال آب گنگ و جون
شصت کروه پیوسته صوبهٔ اله آباد و جنوب تا شانزده کروه پس ولایت کد هه میان جنوب
مشرق رتن پور تا چهل و پنج کروه و میان شرق و شمال هفتاد کروه سپس صوبهٔ اله آباد و میان
شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعهٔ کالنجر میان غرب و جنوب ببیست و پنج کروه و آن
سوی او ولایت کد هه و دشوار کشائی این دژ گفت نیاید کوهچه ایست گرد نشیب آن هشت
کروه و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون طرف یک لخت کوتاه شمال رو چهار دیوار سنگین
نخستین دروازه رهنیش پور نامند فراخ آنگیزی دران نزدیکی دوم هندلی پور سوم کرن پور
و چهارم هر هر پور دران نشگاه راجه و آن قلعه ایست چهار دیوار گرد دلکشا بستانی و کمتر
فریب حوضی و بزرگ بتخانه در رو و بکرد او خویشان و نزدیکان را منزلگاه هیچ فرماندهی
بدو دست نیافته سلطان علاء الدین این آرزو در گرفت فراوان گنجینه بخرج رفت و جانها
فرو شد و کاری بر نیامد امروز از اقبال نیرنگی یکبار توجهی کشایش یافت دژنشینان پیران
خردسال را بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه آن بود که دژ فشانی از دژیارش باز دارند
شهریار دیده ور را گفت و گوی باره پذیران در نگرفت و فرمان شد که آئین بندگی انگشت
که یکبار قلعه بسپارند تا باز بخشیدن طراز شایستگی گیرد از خردغنودگی و دژ استواری پند
نپذیرفته بستر تابی بستند رای پتردا‌س جدکاری فرایش گرفت و داد و دهش را کلید کشایش
گردانید بستر گ آویزه شهابران ملک چیره دست آمد و بفرخ ساعتی آنرا گرد بر گرفت پس از
هشت ماه و بیست و ... و دوهم تیره درونیان از کم آزرمی زنهار دیدند و قلعه

بیان قلعه عرضاً و طولاً
میکند و مستحکم آن نیز کوه
وغیره اظهار میسازد ۱۲
یعنی عملداری والی و مرزبان این
حصار جانب مشرق و مغرب و
طرف شمال و جنوب ...
بود و کوه در هر طرف در میان
باعث مستحکمی شد ۱۲
هر چهار دیوار این قلعه را و نیز
دروازه آنرا نامی علیحده بود
چنانچه در متن تصریح مذکور است ۱۲
سلطان علاء الدین ...

فراوان آرزومند جان داروی زندگی یافت و بدست آویز مزدوری از تنگنای جانکاهی
برامد درین [۹۱] هنگام در سائر جهات لختی ژرف نگهی رفت و پنجاه و پنج ناستوده رسم بخشش یافت
کشاورز از روزگار درازی بسان پال برگزاردی و تا قدسی فرمان بخشش فراخچنگ نیاید یاور
نگردند از آن میان دستان زعفران بار نخ جهانبانی را باززگان و دهقان جدای پاک
ساختن بخش کردی اگرچه در یازده ترک یکی مزد برشمردی [۹۲] لیکن دو سیر خشک زعفران و تره
برگرفتن و سترگ زیان زودگی رفتی خاصه هنگام بارش و نیز بدین رسم بود که رعیت لختی
چوب از دور دستها بریده آوردی ورنه خواسته نزادی و همچنین از درودگر و بافنده و دیگر
پیشه ور زر برگرفتی دوم تیر تماشای نونشیمنها چاشش فراز کوهچه که نزدناک نگرست میرزا
یوسف خان دلنشین [۹۳] کاخها برای شاهی آسایش برافراخته بود و در یکی سیصد زینه انجام
یافته ششم بشهاب الدین پور رفته فیض برگرفتند و از انجا بزین لنکا یارش رفتن چون
بکول درآمدند موج ناچیز بر جوشید کشتی را بکناره کشیدند و بدامن کوه برآسودند و صبحگاه
بدان فیض جا رسیده تازه آگهی براندوختند نهم از بزرگ شاهزاده [۹۴] در سیر آن سترگ آبگیر لختی
ناهنجاری رفت خواجه بهول خشم آلوده پیام شاهنشاهی برگزارد و شاهزاده از درشت
گفتار او برآشفت شهریار مهربان دل زبان او را لختی برتراشیده دل بدست آورد و در
بفرمایش شاهنشاهی غرابی بسان شور دریا بانجام رسید و که و مه را شگفت در گرفت [۹۵]
بیستم دران برنشسته رودبار بهت را تماشا فرمود از سوانح گشایش با نوهوا و رنگ نشیمن
داوه را چون افزایش ملک و مال نیایش فزونی بر دو صوری کامیابی دست آویز آبادی
جهان معنی کرد و هرآینه شگرف کارها که فرمان فرمایان باستانی را بفراوان کوشش
برنیامده باشد بندگان فرمان پذیر را بآسانی فرادست آید [۹۶] و گشودن این در دشوار کشا

بمصر آبادی برگزیده بود میرزا یوسف خان بفرمان والا آماده گردانید و نشیمنی چند و گلین شهربند

اساس نهاد و سپاه نیز در خور خانها برساخته جهان سالار در منزل محمد قلی بیگ برکنار کول

قدسی نزول فرمود و فرمان شد که قلعهٔ سنگین برسازند هر لخت با میری نامزد گردید امروز

پیدائی گرفت که شورش آن غوری نژاده چسان برخاسته بود و از آوازهٔ همایون موکب

چگونه فرونشست سپارندهٔ او پاداش نیک پرستاری برگرفت و نیز روشن شد از ستمگاری

اقطاعداران ستمگر ویرانی راه یافته و از کارنشناسی همگی جمع طلبیده‌اند و از آن ملک

نخله بخش زر و سیم بازخواستند شهریار دادگر گروها گروه مردم را بخشایش فرمود و گزین

اینهای برنهاد ستمگران تاریک درون را بادافراه سرانجام شد و کشاورزان زیان‌زده را

مهربانی دستگیری نموده همگی ملک را چارده بخش کرده بهر یک دو بتکچی ایرانی و هندی

فرستادند تا خام کاغذ بهره برخوانده از کاشته و افتاده برگرفته آگهی برچینند و همه حبشی را

در پنج فرمانهی برشمرده افزون را بازدهانند اگرچه همواره بوده نام برنهند لیکن دانشمند

بزرگ زر سوم بخش آرزومند اقرار گرفت درگشت و کار ناکشت منش افزون از ده ساله نخستین

سال ششم بخش برستانند و در دوم و چهارم و سوم سه توده و چهارم نیمه و از ده ساله

تا چهار ساله اولین بار پنجم بهره دوم سه توده سوم بدستوری و از چهار تا دو ساله نخست سه توده

و دیگر نیمه در اندک فرصتی سترگ آرامش پدید آمد از بارش کمی و کشاورز پراگندگی لختی

گرانارزی بود در آمدن فیروزی سپاه اگرچه آن سختی افزود لیکن شاهنشاهی نوازش

چاره‌گر آمد دران شهر دوازده جا بفرمان والا که همه را خورش آماده ساختند و هر یکشنبه

در عیدگاه صلای عام بر زدی و چندی از پیشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و

خورش دادی هشتاد مستمند و گاه کم و بیش کام دل برگرفتی و در ساختن قلعه نیز

فراوان

بر بلند پشته شهربندی برسگالیده بود بدان سرزمین گذاره شد و اکبرنگر نام نهادند و آبادی
آن بمحمد قلی بیگ بازگردید و درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت
بیست و سوم با برخی نزدیکان بسیر بالارویه چالش رفت بخت بانچه سایهٔ اقبال
انداختند و از انجا بچهی بهون نشاط اندوخته نزد خان بل بکشتی برنشستند از هر دو کنار
دل در جلکها بنیش سرمه میسایید گیتی خدیو بر گلگون اقبال برامده عشرت شکار میفرمودند
از سوانح کشایش قلعه مؤراجه باسواز و از زون بختی و پا استواری راه ناسپاسی رفت و بسا
بوم نشین را انجو دیاور گردانید چون فیروزی سپاه بدانجا رسید برخی بومی جدا شده
پیوست آن شولیده مغز بدان دشوار کشا دژ فیروزی سپاه گرد بر گرفت عرض پرستاری
از کار پژوهی باز داشت چون بفرمان والا میرزا رستم روانهٔ درگاه شد دیگر بندگان پیمان
یکتا دلی بسته بخدمت گری پای همت افشردند دو ماه سترگ آویزه گوهر رادمردی
می افروخت یکسو آصف خان با گروهی کارطلب و از دیگر جانب تاش بیگ خان با چندی
پردل و از طرفی هاشم بیگ با جوقی ناموس دوست و از جهتی محمد خان با گروهی خدمتگزار
بیست و چهارم آن غنوده خرد برامد بدیگر استوار جا پناه برد و اولیای دولت دژ بر گرفته
نگاه را یغمائی ساختند و خانمان او را آتش در زدند بیست و ششم پروین پور میرزا رستم
ناصیه سا آمد بخسروانی نوازش سر برافراخت بیست و هفتم نزد کوه سلیمان دایره شد و
شهریار بسر کول آب دل چالش فرمودند و از انجا بدین امرتسر گزین پرستشکدهٔ آن
دیار است و نزد آن دلکشا چشمه بر جوشد افسر خدیو صد و پنج گروه را در سی و چهار روز
در نوردیده و یکماه و پنج روز در مقام شد بیست و هشتم بشهر ناگرنگر سایهٔ اقبال انداخت
نزد سری نگر بلند کوهیست بزرگ آبگیری در گرد او شهر پایه دوربین آن سرزمین را

دربراجوری مقام شد و شاهزاده بی دستوری بدرگاه رسید و درراه لختی ناهنجاری رفت
چندی کورنش نداده بعتابگاه داشتند و درین داوری پرسش اقلم گوهرین نامه ابرخوانند
ازمهر فزونی گیتی خداوند شگرفی آن نونهال دولت بخشایش رفت درین روز بعرض
همایون رسید که خواجگی فتح الله را در پاس اه لغزش رفت یکی از خدمتگذاران بزرگ شاهزاده
راکار بسر آمد او را نزد شاهزاده فرستادند تا بپاداش رساند آن نوباوه اقبال ازین عاطفت
نشاط اندوخت و بر نواخته بخدمت فرستاد هشتم شانزده دستوری یافت که به پیشین روش
چالش رود و کمترین نیز بدان خدمت بازگردید یازدهم از پسانه کوچ شد و کریوه پیرپنجال را
برف بریده و مالیده برگذاشتند و نزد ناری برای نشیمنی که محمد قلی بیگ برافراخته بود
همایون نزول شد درین سال فتنه بها در فرو نشست او پور مظفر گجراتی ست چون بناکام
جهان را پدرود کرد و پسر او بتواری زمیندار پناه بردند او پنهان داشته پرورش می نمود
درین هنگام که بسیاری اقطاعداران ملک بخدمت شاهزاده در دکن پیشتر رفتند
سر بشورش برداشت و فرومایگان بکس خود بدو پیوستند و قصبه ندوت را تاراج رفت اجه
سورج سنگه با چندی آهنگ پیکار در سر گرفت درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد
و لختی قراول درآویخت و از شاهنشاهی اقبال آن شورش در پایه راه گریز سپرد
چهاردهم شگرف بچپها گذشته بهیره پور فرود آمدند و ازین سر منزل بتماشای بهار جمال
نگری خرامش رفت و فرمان شد که اردو شاه راه سپرده بشهر درآید در باستان مرزبان
نشین بود و خرابه او آگهی داستان برخواند و صحرا از رم دل برگشاید کمترین بوالا فرمایش
از بهیره پور دران نزهتگاه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت نوزدهم در پنج براره بارگاه
والا برافراختند و پردگیان شبستان دولت پیوستند دران نزدیکی میرزا یوسف خان

بر بلند

رهنمونی بمیانجی میرزا علی بیگ اکبرشاهی بپرستاری شاهزاده آمد از انجا که رشته مدارا دوتائی
نداشت و خودرائی روز افزون دران سال تبه راه گریز سپرد [۵۱] شانزدهم جگت سنگه پور راجه
مانسنگه را بشمالی کهسار دستوری شد از ناسازگاری رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ
رفت و باسو مورا استوار کرده نخوت فروشی فراپیش گرفت خداوند کنار دریای چناب
[۵۲] میرزا را نزد خود برخواند و آن گزیده خدمت را بسرکردگی سپاه فرستاد هفدهم افسر خدیو
شکار کنان بقصد گجرات که درین نزدیکی بفرمایش شاهنشاهی آباد شده بود گذاره فرموده
و در نشیمن آن شهر دلگشا لختی برآسودند نوزدهم میرزا یوسف خان باتالیقی شاهزاده
سلطان مراد سربلندی یافت شهریار نهان بین پیشین سال او را در گجرات جاگیر کرده دستوری
داده بود درین هنگام که صادق خان [۵۳] را سپهر گردش بسر آمد او را بدان سترگ پایه برآوردند
که فرمان شد که رود و باشاهزاده پیوندد و بایست وقت را پاس دارد از سوانح شکست یافتن
بات کنور چون لچهمین نراین مرزبان کوچ سر بفرمان درآورده و کار او بلندی گرا شد آن
همسر را ناتوان بینی کالیوه ساخت [۵۴] لشکر فراهم آورده برخی ولایت برگرفت او بقلعه درشد
از راجه مانسنگه یاوری خواست فوجی گزین بسرکردگی جهجار خان و فتح خان سور گام تیزروی
برداشت بیست و دوم بدو پیوست بسترگ آویزش برگرفت بسا کس نابود و دستگیر شد
و فراوان اوبجا بدست او فتاد بیست [۵۵] و سوم رایات همایون در اکبرآباد بنتهر سایهٔ اقبال
انداخت و منازل میرداد اقطاع دار آنجا بقدسی قدوم روشنی گرفت و فیروزی سپاه را
ده لخت گردانیدند نخست خود با چندی خاصان دوم پردگیان شبستان اقبال نگارنده
شگرفنامه را بالختی مردم به تیاق داری این جوق گذاشتند [۵۶] سیم بزرگ شاهزاده با مردم خود
دیگر کشنک داران هر روز غره خورداد نخستین گریوه در نوردیدند ششم که روز جشن بود

برانگیزد و خویشتن بچونگی بکیفت نده و بکار شیفته نباشد از جا دغغه تزوهی نعمات تو بر خود افزونیکان و از نگالش و منش آگهی و پایه بهرکاری چنانچه بهم نا آشنا بر گذارد و گزارش سا
ایان خود بسنجد و اگر نتواند براستی منشی سیرحسنی خدیو صلح کل سپارد و رند دلی جا ستوده
فراوان شود غره اردی بهشت شیخ ضیاء الله جهان را پدرود کرد پور شیخ محمد غوث ست
لختی نقد دانش اندوخته بود و بدلاویز گفتار صوفی لب آشناست ششم همایون موکب بامنا باد
سایه دادگری انداخت و دهفته والی کشته خدا تبارگی دلنشین کوه میگردید از آنجا که هوای
کهسار کشمیر و شمار گذاری و دیرگشائی او آرمیدگانرا برشورانده تا لفروماگیان تشکیر چه برسد
عوری زادی جمیل نام دران ملک با یاق بدخشان بر آمیخت و بدستان سرائی خود را عمر شیخ
پور میرزا سلیمان وانمود میرزا هنگام ناکامی در حصار از کنیز فرزندی شد و این نام بر نهاد
چون از انجا آمد از وزبک خان عم زاده عبدالله خان گذشت و همانجا در گذشت لو بنیاد
تنگ چشمان ناتوان بین از هم گذرانیدند و چندی برآنکه از گزند آبله قالب تهی کرد و برخی
زنده برگرازند آن حیله پرداز شورش در سر گرفت و نهانی در پیمان بستن مردم بجنبش در
گردانیدن تکاپو نمود تا هزار بدخشی و فراوان کشمیری بدو گرویدند هنوز پرده از روی کار
بر نگرفته بود آوازه همایون رایات بلند شد چندی راز داران او گرفته محمد قلی بیگ ترکمان
سپردند و دیرین سر منزل شوریده سر آوردند و باد افراه یافت اگر والا نهضت نمیشد
سترگ شورش بر میخاست و بسیاری بروز ناکامی می نشست صورتگرایان سعادت سگال
بینش چشم بر گشودند و بازدارندگان این یورش سر بجیب شرمساری فرو بردند نهم خداوند جهان
دلکی از خود سری بر کناره شد چون در آویزه صادق خان شرمسار ناکامی گردید اندیشه
بندگی در سر گرفت بدوستی پیوند شیر خواجه را دید و در کمتر زمانی ازو جدا شد سلیس ستاره

[margin:] یکیفت از کیفت یعنی نشه و مستی یعنی چون زنده و مسکرات ... || ای در هم معتقد ... سعی فراوان بجا آرد || از معبران ... دشوار باشد ... || یعنی آن طفل ... پیش عم زاده عبدالله خان ... || ای همراه این ... پادشاه زاده ... || [illegible] || مولوی سید محمد علی صادق صاحب طاب الله ...

وسوگند پسند نکند و گوناگون پرسش و پشیمانی سوادرا باور سازد و روزنامه احوال

و خوی همنشینان لختی برآمیزد و در پژوهش ایزدی نیایش فراپیش دارد و پاداش رااز

هنجار برنگذارند هنگام خشمگینی و گرسنگی بدان پردازد از دگرگون کنهش بسر گرانی بنشیند و

بسخت تگاپو سایه نشین جنگل گردد بکین توزی دل برنیالاید و در باد افراه راه حیله بسپرد

راز پاسبانی بر خود گیرد نه بر دیگران گذارد و جز بایکدوئی نیک سگال ژرف بین سگالش

درمیان ننهد زبان بی شورتی بناسزا جانتعی برسد بخنت جدا جدا دابره ۹۲ هیسپس فراهم

ساخته بکاوش گذارده برشنید و گزارنده رانشان ندهد بلغزش نگهی خویش و شناو همسایه

برنیازارد و اگر بمهربانی چاره پذیرد بتهمان لشتابد افتاده راجان بشکرد و گریخته را از پی

نرود و بسوگند زبان برنگشاید و عبرت از دیگران برگیرد نه از خود هر که از بندگزاری دانش

۹۳ بیند و رد و برنج آموزگار سودی نیارد از هر که نکی رسد بفرامشی ندهد و در پاداش آن برکوشد

کار امروز بفردا نیندازد و نیکنامی را جاوید زندگی برشمرد از مزاج ۹۴ و بازی برکناره بزید خاصه

با بزرگتر از خود اگر چه پیشینیان علال زدائی لختی بدان پرداخته اند بچندان که دل بفیشرد

بایست وقت از دست رود هیچکس را با خود گستاخ نسازد و بشترنگینی در نیند از دیلار ۹۵

شمشیر و خامه دو بازوی دولت برشمرد بخنت با دل آزاد خاطر بسپارد و بسین بسر چشم

راستی کردار سپاه بچهار چیز بلند نامی گیرد یکجهتی با خداوند دوستی با خیلتاش فرمان پذیری

آزمون کاری و سپهبد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ناهواره و سلاح دستور به آگهی ورزد

و همواره بساز و برگ دارد ببخشش و بزرگ داشت دلها بدست آورد پس ماندگان زندگان

راتیمارداری بخاسته ایشان دست درنیارد و از روزگار آسودگی بخواب درنشود و مدارا

هنگام کار در نیندازد و خرج کمتر از دخل بر بسیار دلختی برخورد و برخی را برافشاند و چندی

سر برافراخت و بگرامی خلعتها و گزیده اسپان و افزایش منصب چهرهٔ بختمندی اینان
افروخته آمد و زیردستان آن سور انوید تازه ایمنی رسید و بسا آگهی اندر ز آویزهٔ هوشمندی
گردانیدند لختی از آن برخی نویسد نخست مردم زار در آبادی اندیشه بر گوشه و آنرا بکار
کردار آید در خورش و پوشش و خواب و بیداری خرد افزائی بر گزیند نه تن فربهی و جان
نزاری و در فرمانهی آن سگالش رود زیردست را از سیم توانا بازو نگاهدارد و آبادی
ملک و سپاه برافزاید همواره با نیکوان برآمیزد که مایهٔ شایستگی اوست و از پیکر آرایان
خراب درون بپرهیزد که چشمه سار هزار ناخوشی ست با هرزه لا و بسیار گو و ست و دشنام ده
و هرزه خند و بددل و فرومایه و سودائی مزاج و ناتوان بین و سخن چین و حرف ساز
و دانائی فروش و جوان رعنا و زن و خردسال نه نشیند که آدمی بار امیدگی خوی
دمساز برگیرد و برخی اگرچه در هم نشینان پاس این دارند لیکن از پرستاران شمار آن
برنگیرند و از آن غافل که نکوهیده خوئی این گروه بیشتر درگیرد و آوازهٔ بدنامی از این ان
بلند گردد در شناخت مردم زار فراوان ژرف نگهی بکار برد یکی جاندار در شود دیگرے
زهر گیاه برخی غذا آسا و لختی دوا آسان بباید که هر بد ستان سرائی و سفارش دوستان
در پایگاه نیکان جاگیر و بسیاری خیر اندیش از خامش زبانی و راست گزاری کم آمیختگی
و پیغوله نشینی به بدکاری نام برآورد و از تلخ فراجی راستی سخن رو در نکشد و بر نشورد و
افزونی دیدار خیر سگال دلگرفتگی بیارد و فراوانی هوا خواه پیرایهٔ دولت شمرد و ندوست آویز
بی توجهی ذات فرخی و نژاد و بزرگی از گوهر شناسد نه از نباک نیکی و تخمه سترگی از دود که پور
آتش ست و از نور بی بهره و براستی گذار دلی برد با فروتر آن کند که از بر تر چشم دارد
و در پس همان گوید که در پیش و در بازپرس آهستگی و ژرف نگهی بکار برد و بر نگاشته و گواه

و سوگند

و از انجا بلندی گرا شده چند روز افسردن آن سگاپور رفت شهریار والانش را درین سال بدینگونه جشن آرائی در سر شد و همگی سگالش آنکه بگلگشت کشمیر نشاط اندوخته آید و گفت آنکه محفل شاهزاده سلطان مراد نیز به بسیان برافروخت دیگر روز آیین بستند و بزم شرف درآن همایون بارگاه برآراسته شد قلیج خان بپایه چهار هزاری و پانصدی برآمد و اسمعیل قلیخان بچهار هزاری و میرزا جانی بیگ خان بسه هزاری و پانصدی و دور و نزدیک که و مه را در خور نوازش رفت

چالش گیتی خداوند سوم بار بتماشای سرابستان کشمیر

سگالش آن بود که بدار الخلافه آگره خرامش شود نخست دران فیض گاه نیایشی چند بدادار بی همتا رود که و مه از گریوه سختی بسان هر بار در بازماندن دستان بر سر امید برخی برگذاردی فیروزی سپاه را با دکنیان آویزه میرود شاهنشاهی کوچ کشمیر چگونه سزد هر چند نهان بینی گستر سرا آزمون بیان رسیده بود از غرض پرستی بفرامش میرفت تا ناگاه از فیروزی سپاه جنوبی آگهی رسیده بوالا سگالش نادرافتاد لیکن باین دلهاختی درنگ رفت و فرمان بازین شد افروزش افروزینه خواهش آمد شب بیست و یکم پس از دو گهری بدان سو کوچ شد و بباغ دلاویز برآسودند پیکر نگهبان رسم زار را پیشانی دل حسن آلود گشت و دوربینان آگاه دل در انتظار پیدائی نهفته مال برنشستند از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بالهآباد از انجا که افزایش والا پایگی فرزندان رضا جو آبیاری گلشن سرای سلطنت ست درین شب آن گوهر اکلیل خلافت را دستوری شد هفت هزاری ذات سوار دران صوبه اقطاع جدا گردانیدند قلیج خان اسمعیل قلیخان میر شریف آملی و بسیاری را همراه ساختند نخستین با تا

۷۶۹

ج سوم

دراقطاع او دادند و جاگیرداران کاپلستان تابهت را فرمان شد که از دید بیرون نزوند

ششم حسن قمری وزن عشرت افزود آن همسنگ آسمان را بهشت چیره سنجیدند

هنگامهٔ نشاط فراهم آمد و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت

آغاز سال چهل و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دور چهارم

نوروزی جهان را در نشاط گرفت و هوا خرمی فراج برنائی آورد جهان خدیو الهی نیایش را

رسم نو بر نهاد و تازه من بهار را سرمایهٔ پیرایش بخشید **قطعه** دوران بهار رنگ و بو داد

گلدسته بدست آرزو داد + بسپرد چمن بباد شبگیر + دشت تبت بهار کشمیر

شب جمعه دوم شعبان هزار و پنج پس از سپری شدن سه ساعت و دوازده دقیقه

نورفروز آفرینش بشرف خانه درآمد آسمان برنگ ریزی خاست و زمین بنگارپذیری

برنشست ششم فروردین همت سنگه پور راجه مانسنگه رار روزگار بسر شد بمردانگی و

سرراهی روشناس لشکرها برگذشت والوس کچهواهه از هم افتاد و مهر فرزندی

جهان سالار را می کرد و بختی شکیبائی فراچنگ آمد نهم صادق خان را بساط زندگی

درنوشتند پس از فیروزمندی پادشاهزاده سلطان مراد در شاه پور میبود و سپه آرائی

و ملک آبادی به نیکو پرستاری او شایستگی داشت در هر کار کرد بایست را از دست وا نمی

هشت استلا باسهال کشیده بتواق نفس گسیخت شگفت آنکه چندی ازین بیشتر خان اعظم

میرزا کوکه در خواب بدسیان نموداری دیده بود مقدم سیم اورنگ نشین اقبال در بزم جوانی

فتح الله عشرتها می افروخت ناگاه سپندی بر چهرهٔ اقبال بر سوختند و در نوروزی پیرایه

آتش در گرفت افروزش از بارگاه مقدس بمنزل رسید همانا از شبستان والا در طنابی شعله برزد

پیوست یا کناره گرفت ازین رزمگاه او تاراج شد دوارکا داس در هراول و سید جلال
در جوانغار پنجی جان را به نیلوی درباختند راجچند که در آن روز سخت تکاپو داشت در فوج
راجه علیخان بیست زخم خورده بزمین آمد در آن شب با کشتگان هم آغوش بود
بامدادان برداشته بخانه آوردند پس از چند روز نقد زندگی سپرد بامدادان با آنکه فیروزی سپاه
هفت هزار کس بود و مخالف بیست و پنج هزار بنگالشی درست و دلی نیایش گر رو بآویز
نهادند و چون همه شب تشنگی گذاشته بود و دریاسو گام برداشتند غنیم که دودلی داشت ازین
ناهنجار جنبش آهنگ پیکار در سر گرفت و بکبتر آویزه رو بگریز نهاد و فراوان مخالف نقد زندگی
درباخت انکس خان میان زین الدین هیبت خان شریف خان سرکش خان حلیم خان
سرمست خان رومی و دیگر سرداران عادلخانیه فرو شدند شمشیر الملک عزیز الملک دلیر پای
یسین خان اژدر خان از نظام الملک دست فرسود نیستی گشتند اخلاص خان طاهر خان
و چندی از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد چون فیروزی سپاه از پیکار درازی بستوه آمده بود
به تکامشی نپرداخته بسپاس گزاری نشست با آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود
و اولیای دولت پانزده هزار با یزدی تائید سترگ فتحی چهره برافروخت که دمه را شگفت
در گرفت چهل گزین فیل و توپخانه بدست در آمد دیگر روز راجه علیخان را در آوردگاه شناخته
برداشتند و تباه اندیشان هرزه درای بشرمساری در افتادند شناسائی داستان آوردگاه
همان سرگذشت گوران و فیلست و هر یکی دگرگون بر گذارد هر آنکه از فوجها آگاه باشد
ناپدیده هر جوق را در آشوب آمیزه نیروی دریافت نماند همان بهتر که بدین پایه گفتار پسند
نماید در یولا زین خان کوکه بکابل دستوری یافت چون قلیچ خان زابلی ملک ابتاسکی
رو براه نکرد چهارم اسفندارمذ آن گزین خدمتگر انبار اندرز دستوری یافت و کابل

قلی عرب و برخی احدی تلغمه جوانغار میر ابو المظفر بهادر خان قابل بوپ عالم صد غدر بیگ
عبد الرحمن علی قلی پادشاه قلی بهادر بیگ محمد مغول ولی محمد هاشم میر شجاع ابراهیم بیگ
دوست محمد اوزبک خان زاده امین علی جان بیگ برچپ اول اماک ستم مرل عاز نیجان
علیخان بخلی خان شمس خان لوحانی داود جک و چندی دیگر بائی تیالیش و هیچ نیز
پژوه از شاه پور بسوی غنیم چالش رفت دوازده گروهی باهری منزاشتی نا برنگاه
برگزیدند غنیم نیز فوجها برآراسته چو پایی پیکار شد سپاه نظام الملکی درمیان عادل خانیان
دست راست لشکر قتلب الملک دست چپ بیست و هشتم بهمن پاسی از روز برآمده
بود دریای گنگ گذشته بکارزار دل نهادند آغاز نبرد از او چپیان دست راست شده
شیر خواجه کارنامها پرداخت مخالف استوار جا گزیده ایستاده و آتشبازی برچیده از جا بر
تیر و ستان هر سو بر دن شده درمی آویختند پایان روز بزرگ آویزش درگرفت را دمردان
بهم در آویختند و از انبوهی غنیم و فزونی آتشبازی بسیاری را پای همت از جا رفت جگناته
با چندی و رای درگا و راج سنگه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه
ایستاده عادلخانیان را گذارده بر مرزبان خاندیس افتادند او پا استوار کرده داد مردی
داده به مردانگی فرو شده سی و پنج نامور با پانصد پرستار او بهمرهی جان بشایستگی سپرده
میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علی بیگ و برخی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند
سید قاسم و دیگر مجاهدان نیز بر هم آویزه خود چیره دست آمدند مخالف مرزبان خاندیس را
قوال دستها شسته فرو شدن او را باسر آمدن روزگار میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت دران
تیره شب ناگه جدا شده ایستاده و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده فراز اسپ گذرانیدند
بسیاری ... سران فیروزی سپاه بران که راجه علیخان لغنیم

بیوست

هرگاه از نمود و کمین اینقدر اضطراب بود پس ...

سوم

اقبال نکشوده دل بکارزار برنهادند شاهزاده سلطان مراد بسیج آویزش در سر گرفت
امرا از پایه شناسی بدین نگرانیدند و انجمن رازگوئی برساخته سچاره گری نشستند میرزا
شاهرخ را بسرکردگی برگزیدند خانخانان را بسپه آرائی بسیاری را دمردان را دستوری شد
و خزینه و فیلخانه و توپخانه نیز بشایستگی سرانجام یافت دل بابزوی تائید بسته گروه برارا استند
قول میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علی بیگ شیخ دولت اعتبار خان وفادار خان احسان
افضل توپکچی شیرافگن میر شریف گیلانی محمد خان علیخان میر نظام قادرقلی کوکه سلامخان
میر قطب الدین میر محمد امین مودی هزاره بیگ میر طوفان میرک جان علی قلی سفید
گوالیاری موسی ترکمان فرخ علی آبادی عبد القدوس و دیگر بهادران برانغار سید قاسم
با بهمه با خویشاوندان ابو الفتح نویان بیگ میرزا محمد جهانگیر فرزندان سید جهجو بهائی خان
حسین خان بلوچ ملک محمد شیخ لکهن شیخ مصطفی عالم خان کیشوداس شیخ صالح
شیخ عثمان سید جلال شاه علی و دیگر مجاهدان جوانغار راجه علیخان هراول جگناته را
درگا راج سنگه رامچند کیشوداس سانول داس رامل کیشوداس بهیم نراین داس منوهر
بیران کهنکار پرتهی راج نرهرداس کیوان کله سکت سنگه سلطان بهاتی ٹهاکرسی جهجو حاج
پرسرام شیخ جمال و دیگر تیزدستان التمش علی مردان بهادر کامران بیگ سبحان قلی
لشکری عسکری مرتضی قلی حیدر قلی مظفر دوست محمد حافظ میرزا طرح دست راست
غزنین خان حسن خان میانه شیخ ولی فتح خان شیخ حسن شیخ کرم الله ولیخان ابو القاسم
و دیگر بهادران طرح دست چپ حسن علی بیگ شاه نظر بیگ و برخی ترکمان تلغمه برانغار
شیر خواجه یعقوب بیگ کوچک علی میر هزار سیف الله خواجه باقی خان علی قلی
حیدر دوست اشم بهادر اتم بهادر اقم بهادر میر حاج ابراهیم بیگ میر یحیی الله یار خان

رای رایسنگه بدولت باریابی رسید یکی از دوستداران ستمگری نموده داوخدا باز پرس بزجواند
و آن تبه سگال نهان داشته گریختن او بر گذارد[۲۵] و چندی از کورنش باز داشتند و پاس
پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند و سوبه در اقطاع قرار گرفت بود که از غنوده گی
بیدار گردد و تبه کاری چاره پذیرد و آن خوابیده خرد بختی در بیکانیر خود درنگ نمود و چندی در
راه هر چند اندرزگوئی شد سودمند نیامد صلاح الدین را[۲۶] فرستادند که اگر بدان خدمت نمیشتابد
بتقبیل آستان بازگرداند ناگزیر بوالا درگاه آمد چون کجروی و ستاره داوند[۲۹] بیست و هفتم
پایه میرزا شاهرخ برافراختند پنجهزاری ذات و نیمه سوار را برآوردی تنخواه شدند اجین و
گزین جاهای مالوه[۳۰] از شاهباز خان برگرفته در اقطاع دادند و چون او در لشکر دکن بود
امیر کلان بخشی را فرستادند که گماشتگان پیشین جاگیردار را دست کوتاه دارد درین ولا
هر روز هفته بکاری نامزد شد اورنگ نشین اقبال همواره هشیار خرامی و آواره نویسی گرامی
زندگی آباد و داور دانا کار افزونی هر چندی نظمی خاص تازگی بخشید چهارم بهمن یکشنبه بدیدن
اسپ قرار گرفت[۲] دوشنبه بشتر و خنجر و گاو و[۳] سه شنبه بسپاه چهارشنبه بدار الوزارت پنجشنبه
بداد خواه آدینه[۶] بدیدن نیکان شنبه[۷] بفیلخانه نخست کارهای گفته سرانجام یافت پس بدیگر کارها
پرداختند پنجم رای رایسنگه را دستوری دکن شد بود که پیشین تبه سگالی چاره پذیرد و او را
تازه آبروئی بدست افتد هفتم رانا کیکا را روزگار سپری شد همانا امرا پدر کیش او
نه هر بخور رشش داد و در کشیدن سخت کمان نیز گزندی رسیده بود

فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست سپاه دکن

از سرگذشت احمدنگر و دورنگی شورش دکنیان به تبه سگالی افتادند چشم بر روز افزون

[۲۵] ای از دوروی مالک و آقای خود سخن مصنوعی برزبان بیاورد نه پیش شاهان که خدای مجازی اند جز راستی نفس برآوردن نشاید ۱۲

[۲۶] یعنی صلاح الدین را برای اصلاح مزاج آن ساده لوح روانه فرمودند که اگر کار به نیکی از خویش نمی گردد و بعتبه بوسی بارگاه باز آید ۱۲

[۲۹] ای شاهرخ میرزا از منصب و جاگیر و غیره سرفرازی و در همعصران و همگنان ممتازی بخشیدند ۱۲

[۳۰] ای در هفته قسمت هر روز بدین صورت نمودند مذکور کردن است ۱۲

جلد سوم

[۲] ... سعد ... شب ... نوروزی ...

[۶] ... معمور ...

۸

اقبال

و هفصد فیل و هزار کشتی جنگی بدو گراید آباد و بلکیست دراز دویست کروه تنها از چهل تا [چهار صد]

خاور سو دریای شور بر شمال پایان تبت و آسام جنوب کوره گهات باختر ترهت

پیشتر ازین پانزده سال در پرستشگاه چهپیل دیها مهادیو لیست در هند پارسازی به نیایشگری

برنشست و خواهش فرزند فرمان فرما در پیش گرفت و بایزدی نیرو آبستن شد و پسر زاد

بیسا نام نهادند و راجگی آن دیار یافت و نبیره او مال کساهین فراوان آگهی داشت و

ستوده خوها پیرایه حال او لختی معنوی حسن بر ستری بار خدای شناسائی اندوخت و در

شاهنشاهی ستایش کتابی بر ساخت و آنرا با گزین کالا ارمغانه قدسی درگاه گردانید

همواره به نیایشگری سعادت می اندوخت با وابستگی آزاد زیستی و از بیوگانی پیوند بر کنار

بودی در پنجاه سالگی جانشینی برادرزاده خود پایت کنور نامزد گردانید بزرگ برادر او

خواهش کدخدائی نمود از فرون دوستی پذیرفت او را پسر شد و لچهمین نراین نام کرد چون

روزگار او بسر آمد راجگی بدو باز گردید و پایت کنور سر شورش برداشت و یاوری و بیاری

و عیسی لختی کار او پیش رفت درین هنگام لچهمین نراین به نیایشگری والا درگاه بر خاست

و بمیانجی راجه مانسنگه خواست خود را سجاوید دولت بر بندد راجه از سلیم نگر تا هند پور

شتافت او چهل کروه پذیره شد سیزدهم دی سواره دریافت و بگرم خوئی بزم دوستی

برافروخت سپس راجه بپورت خود روانه شد بآن اندیشه که در بنگاه خود بزرگ داشت

بجا آورد میانه راه راجه از ناصیه حال او دلتنگی برخواند بشایستگی پدرود کرد و پس از چند

او همشیره خود را براجه داد و مرزبان کوچ حاکم بنگاله را نه بنید سلیمان کررانی تا ویژه او

رفت و ناکام بازگردید درینولا ملتان در اقطاع خان اعظم دادند چون سگالش داشت

که پیشین شرمساری را چاره گراید جاگیر نزدیک خواهش نمود و پذیرش یافته بیست و ششم

ج سوم

چون راجه را ملاقات او مشتاق بوده پیش قدمی کرد و نیز از راه کمال شوق ... [illegible]

مولوی صادق علی صاحب

با پنج هزار سوار و چهل فیل هراول درآویخت میرزا علی بیگ با برخی کارنامه مردانگی
بجا آورده درهم شکست دوست نسیدلا داحسن داد کند آوری داده زخمی بر زمین
آمد و برانغار از مخالف انبوهی بی آویزه برگردید صادق خان رودباری در پیش داشته
نیرنگی نیای سپهر سیاسی یاید فراوان کس ربود و آورد و پای افشرده توپ و تیر در گرفت
از ایزدی تائید فیروزی چهره برافروخت بسیاری فرومایه راز زندگی پیوند بر گسیخت فراوان
اولیا بدست افتاد از آن میان چهل فیل گزیده و از فیروزی سپاه جز چندی بار و شناس برای
روزگار بسر شایان هیزدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست چون سرانجام لشکر تیراه شایستگی
نیارست نمود و پسند قدسی خاطر نیامد بپوزش گزاری بدرگاه رسید بیست و سوم حسین بیگ
شیخ عمری بنگش رستگاری یافت و آبادی آن ملک و بالش تاریکیان بدو باز گردید
درینولا گزین جهازی بانجام رسید نخستین بار از کم آبی در روان ساختن فراوان رنج
رفت بخاطر همایون رسید برفراز بزرگی کشتی که پانزده هزار من و افزون بار برد بر سازند
و آسان بسر منزل رسید بیست و چهارم تیر آغاز کردند و بیست و هشتم آذر بانجام رسید
درد رازی سی و هفت گز شانزده هزار و سیصد و سی و هشت روپیه خرج رفت بشایستگی
به بندر لاهری روانه شد بینندگان بشگفت در شدند پنجم دی پایا آغاز رخت هستی بر بست
او کوچ شهاب الدین احمد خان ست و بشایستگی زندگی بسر آورد و چون بام بر مکانی
پیوند خویشی داشت بامداد آن گیتی خداوند بقدسی منزل رفته پرسش فرمود و از آنجا
آب راوی گذشته بآهوخانه گذاره شد بسیج آن بود که شب آنجا بر زند بختی دست بارد
آمد بشهر باز گردید یازدهم شاهم خان را بقنوج باز گردیدند و بهمین پیدا آگهی افزود
از سوانح فرمان پذیری لچهمی نراین او مرزبان کوچ ست چهار هزار سوار و دو لک پیاده

و هفتصد

سگالش آن بود که رستم میرزا را بپاسبانی گجرات روانه گردانید و او را باتالیقی بر نواخته

همراه سازند تا شاهزاده سلطان مراد از خسروانی نواخت و پور نزدیکی انشاط اندوزد

لیکن اندیشه بکردار نیامد و در سیولا در بکرام زعفران گل کرد گیتی خداوند این نیز

شایسته آن دانسته تخم را به ته بیگ فرستاده بود یازدهم از سر سبز شدن

و بر شگفتن آن آگهی رسید و دو بینی پیدائی گرفت درین روز میرزا یوسف خان دستوری

گجرات یافت او را در آنسو جاگیر کرده فرستادند تا کمک فیروزی سپاه دکن باشد

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میرزا بیگ علی اکبر شاهی چیره دستی یافت نظام الملک آیین توزی تازه بنیان نهاد

خداوندخان حمیدخان عبدالفتاح ازور خان جمال خان دستور خان و دیگر مردم ده هزار

سوار نزدیک و هشتاد فیل بسیج پیکار در سر گرفتند فیروزی سپاه با آنکه به سه هزار نمیکشید

بدلاوری گفتار سپه آرا دل بپیکار بر نهاد قول صادق خان سا قول [illegible] محمد جان بیگ

مولانا محمودی و برخی را دم و برانغار میرزا خان سید بایزید خیریت خان ملک [illegible]

عبدالرحمن قبول خان و چندی نامور شاه علی طاهر ادر کنیچی بلغمه آیین فوج جرنغار اعتبار خان

وفادار خان و لچمی بهادر و چندی کارآگهان بلغمه آیین هراول میرزا علی بیگ دوست

سید لاد صالح پور وزیر خان محمد حسین شیر افگن محمد امین مودودی میر طوغان و برخی

دیگر میر حسینی بهادر میر هزار قابل برلیغ اتمم بهادر بادشاهی قچی گری آیین پیش قدمان نامزد

گشتند از همگر جهل کروه پذیره کاردار شدند و هشت گروهی پاتهری بر ساحل بان

گنگ دم آسایش برگرفتند و آن دریا را پیش روه و بارهی در پس داده استوار جایی

بنگاه بر ساختند هفتم آذر فوج جا آراسته آمده و دل با ورزش نهادند نخست خداوندخان

آنروز همین بانوی دودمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگاری سپری
شد دیگر روز دیرین پرستاری شبستان در گذشت گیتی خداوند بسر ایزدی خواهش
رسیده شکیبا گردید و آمرزش درخواست بیست و هشتم بفرخی منزل باز گردیدند درین روز
بشکوهی بزرگ شاهزاده دخت مرزبان خاندیس را پیمانهٔ زندگی لبریز شد از سوانح ناکامی
عیسی چون راجه مانسنگه از رسیدن هنگام بارش نزد کهوارهٔ گهاٹ بنگاه برساخت سخت
رنجور شد و پزشکان آزمون کار بر دو نیروی شمستمندان ادهمی با معصوم کابلی و دیگر
بدگوهران نا فرجام بکارزار آمد دران سال بدوازده گروهی رسیده فیروزی سپاه آماده
پیکار شد از نیرنگی اقبال بارش و آب دریا گی نه پذیرفت مهتران دشواری بازگشتند و
در کشتی راندن بس رنج کشیدند چون راجه بهی یافت گزین لشکری بسر کردگی همیم سنگه
بپاش ایشان روانه ساخت بدگهران از میانه ولایت برون شده در کناره سمندر دم
آسایش بر گرفتند و چون فیروزی سپاه نزدیک شد کشتی از سر آهنگی رخت هستی بسیلاب
در دادند و فراوان اولجا بدست در آمد در شهر لاهور شهری آشتخانها آباد گشت درین سال
کم باریده گرانارزی جهانی را برنج انگند سر سال نوروز آبه نمایش کرد و اختر شناسان
خشکی و تنگی برگزاردند شهریار مهربان دل بهر جا کارآگهی نامزد فرمود تا هر روز مستمندان
تهیدست را خورش برسازد و همواره ابوالا فرایش آرزومندان به پیشگاه حضور
رسیدی و کام دل بر گرفتی همچنان جوق جوق در هیش آبخور استه داران سپردند
و دهم آبان شمسی وزن شد اعضر جدید را بدوازده چیز برسنجیدند فراوان مردم را کام دل
بر آمد و هم که روز جشن به دلتوانی فراشی دو شتر را با بار بر کشیدند و بینندگان آشفتگی
در گرفت و درین روز شاهم خان از اقطاع خود آمد و بشاهنشاهی نوازش سر افراخت

سکالش

و بند و کشاد و نیک اندیشی بجا آوروند اگرچه بیماری بیکماه و شصت و دو روز کشید لیکن

بیست و نه روز بدشواری گذشت تا آنکه از کارآگهی همه روز بار عام دادند سترگ شورشی

افتاد و فتنه پژوهان یافه درا بازار گرم شد و که و مه را سراسیمگی درگرفت هفت روز

بخلا جا نرفتند و خرد و بزرگ کالیوه تر یازدهم روز زلو بر نهادند و نشان بهی پدید آمد

درعوام پانچیانه مشهور ست ۱۲

بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید و بجنبروانی نوازشش سربلندی

یافت درین روز فتح الله شربت دار را بدکن دستوری شد و یا لصد احدی همراهی او

فرستادند هفتم مهر قدسی پیکر شست و شوی فرمودند و الا بزم پیرایش گرفت

ای غسل صحت فرمودند ۱۲

جشنی که چنین بروزگاران ✤ درخواب ندیده نوبهاران ✤ فی بزم که نقش چرخ و اختر

مجموعهٔ حسن هفت کشور ✤ گوناگون بخشش و بخشایش رفت و روزگار را شادمانی دیگر

درگرفت بسا زندانی رهائی یافت و درین خواهشها بر آمد هر که را کامیابی نیایشگری را

برافزاید و از نا ملایم روزگار سر رشتهٔ نیازمندی و انهل رو بداد و دوشش جهان آباد و ارج

و تبازه روئی نکوئی همگنان بر سگالد چنین گزیده را یاد داشش نتوان خواند و بنام آگهی

چنان شمرده آید اگرچه نزد آنانکه جان پس ازین گذاری دیگر پیکر برگیرد چندان شگفت نیارد

از آنجا که لغزش پایهٔ الهی بزرگان هر دوربینی درنیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند

پیچش دل لختی فرو نشیند همانا عقیدت افزائی مردم و پیدائی دوستداری جهانیان

بود ازین رنجوری خرد و بزرگ آسیمه سری داشت و مال و جان خود را بدل تندرستی

گیهان خدیو میخواست پانزدهم قاضی نور الله به پژوهش سور غال صوبه آگره فرستادند

و فرمان شد که مستمندان تهیدست را از نو زمین بر دهد بیست و ششم افسر خدایی بر سمند

اقبال بر آمد بباغ دلاویز عشرت اندوخت شب در آهو خانه بعیش گذرانیدند تا پایان

سمی و یکم میرزا رستم را بشمالی کهسار فرستادند چون باسو و برخی بوم نشین از بدگوهری

سر از فرمان پذیری بر تافته میرزا پنهان و آن نواحی اقطاع داده بد اسنود دستوری

شد و آصف خان و هاشم بیگ و بسیاری از آبادی همراه کردند یازدهم امرداد رامچند را بسرا

فرستادند چون ناهنجاری جنوبی سپاه بعرض همایون رسید[۵۱] و نیز روشن شد شهباز خان

با لشکر مالوه بی دستوری شاهزاده به تیول خود باز گردید و یک لک مهرکه بسامان

لشکر روانه شده بود از راه ناایمنی در گوالیار ست آن نیکو پرستار دستوری یافت تا خزینه

را اگر زیان پایبر نه فرستاده مالوه باز گرداند و هر یک را اندر زبر گذارد درین هنگام بارش از کم

بارانی که و مه بسراسیمگی افتاده و دوازدهم[۵۲] بنیاینیشگری افسر خدیو ابر ریزش در گرفت و

دلهای پژمرده سیراب شد درین روز محمد بیگ و پور او طاهر بیگ از ایران رسیدند

و سعادت بار یافتند خود را از نژاد خواجه شمس الدین[۵۳] محمد صاحب دیوان برگیرند و سخنی

از جفرآگاه گیتی خداوند یورش دکن بر سگالیده راز پژوهی فرمود این بیت برون آمد[۵۴]

سفر کن سفر کن سفر کن سفر ❊ سفر کن که بسیار یابی ظفر ❊ از سوانح چشم زخم رسیدن

بقدسی پیکر و بازدی پاسبانی بتافت انجامیدن شب شیر دهم جهانیان سالار آویزه[۵۵]

آهوان تماشا میفرمودند و مردم از دور نظارگی ناگهانی آهوی دو دیده شاخ بند گردانیدن

آن تهمتن شاخ استوار بر گرفت و هر چند بزمین آمد دست از آن باز نداشت خراشی

در یکی از بیضهای دوگانه رسید و خونی بر تراوید آن توانا دل شماری برنگرفته بکار جهانبانی[۵۶]

پرداخت هفتم روز آسیب آشفته رسید و آماس برافزود از گوناگون گفتار پزشکان دارو

فرا نمیگرفت نفس بنفس درد افزایش بهزاران گفت و گو چاره بحکیم مصری و حکیم علی

باز گردید بسامان دارو براتم اقبالنامه شیخ بینا و شیخ هنو پور او در نهادن مرهم

فیروزی سپاه چون صادق خان در مهکر بنگاه ساخت، و لختی برار از پراگنده برآمد [۹۵۱] از دو خان

عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشورافزائی برخاستند گزین فوجی بسرکردگی

میرزا بیگ علی اکبرشاه بچاره گری برآمد و دوازدهم [۱۲] ناگهانی برار دوی خان گزارده شد

و بسزا مالیدند با چندی سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند و نفس ناسود [۹۵۲]

از پنهان راهی بهنگامه ایشان پیوستند و باندک آویزش برشکستند زمان اکهاره و فیلان

و دیگر کالا بدست آوردند شانزدهم [۱۶] اتالک خان در بنگاله رخت هستی بربست و درین پرستار

جاوید دولت بود بیستم سعید خان بنگاله به بهار دستوری شد بسا آگهی اندرز گوهر شمشیر

برافروخت شب بیست دوم آگهی انجمن گرمی داشت ناگاه ابرها پدید آمد و تراوش [۹۵۳]

در گرفت فرمودند باران هرزه بکار برد و درین روحانی بزم پراگندگی شگفتی بزودی هوا

اجمانی شدن رو نهاد و شگرفی گیرآدم شگفت آورد همه جا سخت بارید و از دولتخانه

بازگشت ... گیتی خداوند برساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بخشود و نداوار تن [۹۵۴]

آسانی و نابرائی کار خود را بازمندان شگرف واگذاشت چند بار زیردستان اقطاع او و

برخی بزرگان دادخواه آمدند اندرزگزاری با آن آزمون برنا در نگرفت از روزبازار [۹۵۵]

داوری دلتنگ شده دستوری حجاز درخواست و پذیرش یافت پس از چندی پشیمان

شد و با سیمه سری برنشست بیست و چهارم شهریار پاه شناس او را بازخواند و بنوازش

برنواخت بیست و هفتم [۲۷] میرزا کوکه چوبی ابوالانظر در آورد چنان برگزارد هنگام گرفتن [۹۵۶]

سبز جانوری از میان پدیدار گشت و پس از چندی جان بسپرد و برای نمودن همان رو

بدانجا بازگذاشته شد فرمودند هرگاه در دندان فیل و سنگ پیکری جان برگیرد پیدائی

آن در چوب که لختی نرم ترست چه شگرف لیکن مردم زاد را جز کم دیدار بشگفتی برد [۹۵۷]

ساز را از نوا باز گیرند که آگهی نزهم بیگانه خرد بش نز تنا هم از آهسته گزاری و راه دوری زبان

کوتهی و گفته پذیری بینندگان بینش سرمه کشیدند در نیولا بزرگ شاهزاده را شگرف دلبستگی

درخت ریحان کوکه شده و یگانی سگالش در سر گرفت گیتی خداوند را ازین پی بروشنی

دل گران شد و چون خاطر شیفتگی از اندازه بیرون دید ناگزیر دستوری داد و والا جشنی

پیرایش گرفت و نشاط را تازه آئین بر نهاد

فراوان بارگه بر پای کردند
زمین را سپهر انجم نمای کردند +
ز هر سو پرده بر درگاه بستند
تتق را تازه نور از ماه بستند +

شب هشتم تیر در قدسی نشیمن مریم مکانی فرح بر پیوند خرمی افزود و آن پارسا گوهر را بشبستان سپردند از سوانح گشایش بنارس

بسینه از پیروائی تیاق افغانان با زدست چیرگی برگشاده بودند و نخوت فروشی را دستمایه زبان زدگی برساخته راجه مانسنگه گزین فوجی بسرکردگی درجن سنگه بدان سو فرستاد سلیمان و کیدار رای استوار کرد تا وزیرش بر نشستند فیروزی سپاه گرد برگرفت

هر روز سخت آویزه چهره دلاوری می افروخت و هم از اقبال نیرنگی درون توپ در هم شکست

سلیمان و بسیاری را روزگار بسر آورد و کیدار از زخمی از پا افتاد ناگزیر راه گریز سپرد

بعیسی پناه برد درین روز بکرماجیت پورزاده راجه رامچند بسجود قدسی آستان

سرافرازی یافت چون پدر درگذشت بدگوهران این خردسال را دست آویز خودکامی

برساختند و باندهو پناه اندیشیده بکج گرائی نشستند چون پایه پیشرداس دستوری یافت

از کاردانی و مردانگی بسیاری ملک بر گرفت درنشینان سرائی عرصه داشتند یکی از

بزرگان دولت دست گرفته بوالا درگاه برد جهان سالار مهربان دل پذیرفت و

بفرمان والا اسمعیل قلیخان بهمایون درگاه آورد و درخور نوازش رفت از سوانح چیره دستی

فیروزی

بزرگی فرخی ... مهربانی ... شاهزاده ... سلیمان ... افغانان ... [illegible]

ولایت وسیع اوریسه را که بدریای شور رست تسخیر نموده و چندین هزار سپاهی امان یافته
در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت در آمدند چون تعداد نعمای ایزدی دستانی در ارتست
برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه چندی برشمرده بر دیباچه اعلان می نگارد که چون
مولانا حسینی بملازمت استسعاد یافت دران نزدیکی بکار برد ازان اشتغال سلطنت اشارت
شد که بزودی رخصت ادراکی دارند درین اثنا برخی از واژون بخت در عرصهٔ دلنشین کشمیر
آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند موکب اقبال
با جمعی از مقربان بساط عشرت رسم شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین
کشوده بود که شورش مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم و
پیشتر ازانکه غازیان نصرت مند قطع کریوها نموده بآن ملک در آیند بعضی از سعادتمندان
حقیقت مند که بحسب ضرورت دران طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته سر گروه
آنها آوردند چون موکب جلال نزدیک شده بود مجدداً بآن باغستان بی خزان عبور افتاد
و بران گل زمین فیض بخش استلذاذ صوری و معنوی نموده فرستادن ایلچی در تعویق ماند
و چون رایات همایون باز گردید در اثنای راه خبر واقعهٔ مولانا حسینی که با بتلای سهال در گذشت
موجب مزید تأسف گشت بنابراین بعضی سخنان محبت افزا بسلالهٔ اولیای عظام خلاصهٔ
اصفیای کرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والاست گفته فرستاده شد
تا حقیقت حال مشهود ضمیر انور گرداند و هم مبین روابط عهود و مواثیق که برسایل و رسل
تخصیص و ترصیص یافته بود گردد و ترصد از جلایل آثار محبت و یگانگی آنکه پیوسته تمهیدهای
مسرت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند سیما خلوتکده آتش شاهنشاهی فروغ پرتو
داشت و چندی خاصان فیض پذیر ناگاه اوای عروسی هنگامه بر خاست قصد نمودند

ج سوم ٤٥٥

مولوی ...

سید محمد صادق صاحب مد ظله

و یغما را تمغا نام نهاده آنچه بدستور دلپسند نقش بست و هرگونه صورت دلپذیر که در سجنجل
ضمیر منجلی بود خوشتر از آن در منصهٔ ظهور جلوه نما شد و از برکات نیک بختی تا آنکه رایات اقبال
در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد بسعی مجاهدان نصرتمند
گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش
کشیدند و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعقوبت خلافت خود را خود کشت و همانا
مصلحت چنین بود که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه تمام دارد و
غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت میماند و نیز باهتمام مبارزان
طلب سومنات مشهور و جونه گده و تمام ولایت که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است
در تصرف درآمد و نیز برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و
از حوادث روزگار پناه باینجانب آورده بود با و ام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش
میرسید او را بعواطف جلیله استمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته
بودیم و چون خبر طغیان ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای
ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را
حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون آن کوتاه حوصله بود و تاب مردآزمای دنیا
نیاورده دم استقلال زد از آنجا که بمسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمودنست در
اندک زمانی اثری از و و فرزندان او نماند و سر آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله برداشته
نخوت آرای شدند بتائیدات سماوی عساکر ظفر اثر بسرکردگی غرهٔ ناصیهٔ اقبال قرهٔ باصرهٔ دولت
و جلال فرزند سعادتمند سلطان مراد را رخصت فرمودیم بسیاری آن ملک وسیع که هندوستان
دیگر است نیز در حوزهٔ تصرف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت سند را اقصای بلاد [illegible]

ولایت

نخستین نصایح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد و اگر از نامساعدی
بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن الکا که مملکتیست وسیع و ولایتیست آبادان
یکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید چون[۵۱] عقل صلاح اندیش و دیده دوربین و گوش
شنوا نداشت داستان موعظت را افسانه انگاشته از باده خودکامی سررشته هوشمندی
گسیخت لشکری شایسته بآن ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال بهادران اخلاص‌مند
در هر گونه قطره[۵۲] بجد و آن اهتمام نموده چه دریا چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند و چون
همگی نیت حق‌پذیری رفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزی قرین حال فرخنده
آن گروه عقیدت منش گشت و از انجا که آئین قدسیست که کار معامله‌ناشناسان کوتاه‌بین تباه
گردد حاکم آنجا شکست شکست فتاد و چون در نهاد[۵۳] او مایه سعادت بود زینهار و پیمان اولیای
را دید و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمه ممالک محروسه شد و با آنکه چندین
جنگ کرده بود بعد از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیه احوال و نقوش سعادتمندی
وا گرفته باز آن ملک بجنگ عظیم بدست آمده بمکرمت نمودیم[۵۴] و نیز از مطویات ضمیمه
صواب اندیش تنبیه و تادیب افغانان وحشی سیرت بود که از مور و ملخ بیش بودند و در جبال
حصینه سواد و بجور و تیراه مساکن ساخته همواره متعرض قوافل راه توران می‌شدند
آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری حلقه اطاعت و انقیاد
بدوش هوش کشیدند[۵۵] و گروهی از آن قطاع الطریق که بخار شقاوت و انحراف در دماغ
آنها پیچیده بود پایمال فیلان کوه‌هیبت شدند بسیاری بحبال سطوت قهر الهی سر گشته
بفرجست رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت شئون اصلاح و افلاح بلوچان بدنهاد
بود که پیوسته در خود[۵۶] و بجای انحراف و اطاعت مانده بر باد پیمایان ایران امیگرفتند

۵۵ ای این گروه بدکیش ایذارسان قوافل مسافران از دیار خصوصاً توران بودند ۱۲
۵۶ ای بحرف ... اطاعت نمی‌آمدند و زمام انحراف می‌کردند ۱۲ فقط
مولوی سید محمد صادق علی صاحب

استکبار و استجبار بر زمین اطاعت نیاورده راه مخالفت میسپرند مقتضای درستی نیت

راه اطاعت و ارادت مسلوک دارند و طوالف انس را با یکدیگر با وجود تباین اوضاع

و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد چون سخن بدینجا رسید زلال نتایج درستی نیت و راستی

گفتار و حسن عمل باینجا کشید ناگزیر بذکر برخی از نعم الهی و ستایش ایزد و ستایش داد از تقدیم

رسانیده بزم یکجهتی را شادی آمود میگردانند بر مرآت ضمیر که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است

مختفی و محتجب نماند در هنگامی که ورود موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگر

نخستین نظر بسیر و شکار اسخنده بود اما تسخیر ولایت دلکشای کشمیر که تا این زمان قدم

هیچ یکی از سلاطین روزگار دران سرزمین که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد

و در نزاهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان دشوار پسندست نیارست درآمدن مرکوز

باطن بود که همواره بندای حکام آن دیار بمسامع قدسی میرسید تا بتاییدات سماوی بهادران

دولت غازیان شهامت اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف درآوردند

اگرچه حکام آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما نیت حق اساس چون محض خیر بود باین

وجوه مفتوح شد و خود همدران سرزمین خجسته آئین که از عطیات مجددهٔ الهی بود رفته شکر

پروردگار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا مانوس طبیعی بود

اقصای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده نوادر آن نگارستان صنع الهی بچشم عبرت بین

نظاره کرده از راه ولایت پکلی و دمتور که از تصادم جبال و تراجم کریوه و مغاک بحدیست

که افکار آسمانی سیر و اوهام بلندی پیما عبور از آن طرق هایله دشوار میدانند جریده بعرصهٔ دلنشین

کابل رسیده شد و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تته را که غربی مملکت

روز افزون بر ساحل دریای شورست نیز بستان آن مرز و بوم را معدلت نمی سپرد

نخستین

۷۵۲

ج سوم

ورود اثناء راه در آب فرو رفت و مضمون معلوم نشد و خاطر حق گزین از سنوح این تأسف

داشت روابط و قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید آن گونه انتظام یافته است که اگر

بالفرض چیزی میبود غبار ملال بر دامن مصادقت بنشیند فرزندان را با پدران حقیقی تا رگونه

میباشد خصوصاً که با آن والادستگاه اگر با پدران مجازی نیز آمیغی بظهور آید چه دوست

سعادتمند فرزندی که رضاجوئی پدر روحه همت او بوده در نگاهبانی این رشته تکاپو نماید

همان جلائل عهود و شرائف مواثیق که بذریعهٔ ایلچیان کاردان مرة بعد اخری قرار یافته

در خاطر حق پسند مرتسم و منقش ست در رسم اسلام و آئین کرام از برای القای ارکان دوستی

و یکجهتی عامه و حقیقت گزینان فتوت منش عشر عشیر آن وافی و کافی ست و آنکه مرقوم بود

دهم از دهم حصه و دهم از دهم کنایه از شی قلیل ۱۲

که بعض یورشها بآمدن احمد علی اتالیق موقوف ست کو جنوح نیویت حقیقت پدر و کردن

او جهان گذران را بسمع همایون رسیده باشد که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد یکدا ستی

آگاه دلی بود اگر او بمحفل قدسی رسیدی لبا اسرار موافقت و غوامض مرافقت از زبان

راست گوی او معلوم نوالا گوهر میشد هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن

قوت بفعل آورند و هر گونه معاونتی که لازمه شاه دوستی بخاطر حقیقت طراز رسد ابلاغ نمایند

که در ان مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد و لله الحمد که از عنفوان جلوس بر اورنگ فرمانروائی

تا حال که سنه عاشر ست از قرن ثانی و اول انکشاف صبح اقبال و مبدا ابتسام بهار دولت

اجلالست همگی نیت حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض خود منطوی زندانشته

همواره در التیام و انتظام جهانیان کوشد و از میامن این کردار سعادت پرتو مملکت

وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان والاشکوه انقسام یافته بود در حیطهٔ تصرف و

احاطهٔ اقتدار ما در آمد و طبقات انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال مشکله تارک

صورت بندد ازین چه بهتر و الاجا بی مقرر سازند تا دران قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود

ولی میانجی غیری مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی به بیان تنقیح و طراز

تحقیق روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که جمعی از کس ملیتستان بودن ما را در

حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آهنگ که مخالف میانی دوستی باشد نموده اند

حاشا امری که غبار خاطر اسای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز نقش پیوندد

عمل به خلاف آن رود با آنکه آب و هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر

میرسد که بصوب دار الخلافه مهضت فرمایم تا زبان ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود

که بنسبت شاهرخ میرزا بهان غبار در خاطر است موجب تامل شد در بواطن قدسیه ولیان

روایان والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفااند غبار را کفار و

همسران انطباع و آنچه قرار می پذیرد از سایر طبقات چگونه قرار گیرد و علی الخصوص که غبار

آن خردسالی و نادانی باشد جز بزلال عفو و صفح محو نگردد و اگر از دور کامی مورد تقصیرات

نسبت باین دودمان والا شده بود و بمکافات آن سرگشته بادیه غربت شد چون پناه

باینجا آورد و نقوش ندامت از ناصیه حال او ظهور داشت درگذرانیده شده آنکه ایما رفته که

التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن

نقاوه دودمان مجد و علاست در رود این منتسبان خاص باینجانب آنچنان التقدیر بود و آنکه

بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود آنرا از نتایج حسن نیت

آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه بصوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت بود

که فرزند عزیز بموجب خردسالی خواهشی چند که نه در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد

که مبادا غباری بر دامن محبت نشسته باشد و در استعداد آن تفصیل رفته بود قاعده پیشین از

درود

از کجی هیچکس رعایت معنوی بکار برده که بر صاحبان فراست پوشیده نیست حاشا که از بر نیست یعنی پاکی دودمان از خبث بدی و دوربادو چون ما سروران بار با تحمیل گرامی شده آرام بخشی باقتضای آب و هوا و موسوی ظاهری بجهت شغل شکار نمودن مناسب دیده نهضت کرده بود تحریک و بهم کفار کدورت دو دور گردانیدن از دل آوردن و پناه آوردن

ج سوم

شاهرخ میرزا ولد سلطان ... ولد ... بسیلیمان ... ولد عبدالله خان ...

یعنی عبدالله خان ...

که نامه ... رفتن ...

... و عبدالله خان ...

... حقیقت حال ... عبدالله خان ...

... حقیقت بیادبی ... حاضر بودن بنام ...

...

که انتظام سلسله کائنات بآن منوط مربوط است و هرگاه این معنی در طبقهٔ سلاطین
بارگاه جبروت آثار بظهور آید هر آینه مثمر برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و آثار[۵۱]
نفوس صنوف ذوی حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت در اظهار مراسم مصاحبت
و ابراز لوازم مصادقت ما را بایستی بادی شد[۵۲] که همگی نیت حق طویت ما از مبادی انکشاف
صبح سعادت برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته باصناف بنی نوع همواره بر منهج
ایتلاف و ارتباط بود هرگاه بادی این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند
درچند بر دست همت مرافقت[۵۳] این نسبت و مراعات این رابطه باید کرد و لهذا
درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آشنائی انداخته یادگار
سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود و به موقف قبول نرسید[۵۴] و نیز شاهرخ میرزا
آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجور یا تیراه که ولایات سرسیر است
جاگیر داشته باشد بملاحظهٔ قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشده در صوبهٔ مالوه
جاگیر کردیم و نیز میرزایان[۵۵] قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار که از قدیم داخل
ممالک محروسه است بملازمان قدیم تفویض یافت که مبادا جنود توران آنجا را از منسوبات
ایران اندیشیده قصد نمایند و نیز خلطهٔ عظیم در میان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه
واقع شود و نیز یکی از اوباش[۵۶] بدطینت در کوهستان بدخشان سر شورش برداشته دعوی
آن شد که فرزند شاهرخ میرزا[۵۷] ام و زمینداران آن ناحیت با وی پیوستند هرچند عرایض فرستاده
استمداد نموده توجه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشت ادبار شد از انجا که پاس سخن ناگزیر همت والاست
چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل میخواهد که صورت این سانحه چنان بمعنی گراید که شایان
نشئهٔ بزرگ گورگان ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق سخنان دلاویز که قاصد و نامه گزارش نماید

انتظام والتیام بخشید وگاه وسطوت جلال سندآرایان صورت که اساطین سلاطین

انسلاک داده بوحدت قهرمی نظام کارگاه ظاهر را آرایش داد و پس همایون جهان بانیش

بر روان قافله سالاران شاهراه مقصود که سالکان مراحل معنی وناسکان مشاعر صورت

از هامون ضلالت وبیابان اختلاف بدار الملک اهتدا و ایتلاف آورده محمود العاقبه

ومسعود العاقبه بخلوتخانه بقا شتافته اند باد وعالم عالم تائیدات علوی وتوفیقات

سماوی قرین روزگار بزرگان والا نژاد که زمان حال را از شورش فتن وآشوب حادثات زمین

نگاه داشته همگی همت علیا مصروف آن دارند که جمهور انام از متفق ومختلف در بساط

امن وبسیط عافیت داشته در معموری خراب آباد صورت میکوشند گروانا ودر هنگام نشاط

وشمول انبساط که زمانه را سعادت بود وخاطر را بهجت در نزهت آباد کابل بمشاهده و

مطالعهٔ لوحهٔ صورت وصفا دیباچهٔ قربت واصطفا که کارنامهٔ نگارستان یکتا دلی بود

مسرور ومنشرح شد وشمایم نورانی خلت وولا وروایح روحانی بسطت وصفا از شقایق

حدایق مبانی وریاحین مضامین ومعانی آن مشام فیض انتسام روح طراوت تازه

گرفت وباغ فردوس ابتسام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت وقرابت

قدیمی سرسبز گشت واساس خلوص ووفاق صمیمی استحکام یافت الحق این صحیفهٔ رفیعه

که در حقیقت ملاقات روحانی ومکالمهٔ ربانیت ومسرت افزای دل مشتاقان وطرب

پیرای ضمیر صافی همان تواند بود مجالست صورت ومصاحبت ظاهری را بدل

عدیم البدل توان شمرد آنکه رقم پذیر خامهٔ مواخات شمامه بود که در توکید مبانی صلح و

تصفیهٔ مناهل وفاق از جانبین اهتمام رود وهند وکوه فیما بین ما باشد بر منظر استحسان

جلوه نمود پیداست امر اشتر بفتیر در عالم کون ونشا تعلق از تودد وتوافق نشان نداده اند

گیهان خدیو بتازگی دلنشین آمد و ربیولا شاه پور آباد و شاهزاده سلطان مراد چون از
تیاقداری برار لختی دل وا پرداخت باتفاق میرزا شاهرخ خانخانان راجه علیخان شهبازخان
جگنا تهه رای درگاه و دیگر امرا یارش میانه ولایت فرمود ۹۱ و بیست و پنجم ششم کروهی بالاپور
بنگاه ساخت یکبتر و صحتی گزین شهری آباد گشت و بدان نام زبان زد روزگار آمد درین روز
تبه سگالی که خود را برهان وانموده بود بیاسار سیار چون درستان سرائی او پیدائی گرفت
بو میان بزندانی دبستان فرستادند ربیولا از گزارش پشیمانی رها کرده نوازش فرمودند ۹۲
آن فرومایه سهمان کج اندیشی راه گریز فراپیش گرفت بو میان شمالی کهسار گرفته آوردند
و بباد افراه رسید از سوانح فرستادن ایلچی بتوران زمین دران سال که همایون رایات بر ساحل
سند رسید هموار ساختن راه خیبر فرمان شد شگرف شورش بتوران بر جوشید عبدالله خان
از کارآگهی و پیش بینی سیر فرشی را با نیایش نامه و تنسوقات روانه ساخت و در آشتی پردو ستی ۹۳
سیما نها بر گزارد شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادن حکیم همام از سرآگهی برادر و چون احمد علی ۹۴
آتالیغ و ملا حسینی که یکی پس از دیگری به نیایش گزاری آمده بود بر بخوری در گذشتند تورانیان
بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی با گزین ارمغانی فرستادند
و شیخ حسین لکهنوی بتحویلداری نامزد شد و نامهٔ آگهی افروز دوستی افزا نگارش یافت و آنرا

بی کم و کاست می نویسد خطاب گیهان خدیو حضرت شهنشاهی
بعبدالله خان اوزبک والی توران سپاس بقیاس مبدعی را سزد که عالم گوناگون را

با چندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیه اوست به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانه ۹۵
بطون ببارگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در قهرمان فرمان روایان معنی که نفوس
قدسیهٔ انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام اند بوحدت ارادی منخرط ساخته

راو ستمایه بازگشت فیروزی سپاه برساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته
به بکرام آمد و خواست از بیم گذر بدان ملک در شود از گریوه سختی نیارست رفت از انجا
بگو بهت روانه شد بو که از ان سو کارکشائی چهره برافروزد در راه دشواری باز داشت آهنج
بنگش در سر گرفت و بجز ما به آمد یختی آویزش رفت و پس از فیروزمندی قلعه اساس
بر نهاد و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آماده پیکار بودند اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته
راهی نشان دادند سپه آرا مبارک خان شاه محمد میرزا علی اسلام آبادی و برخی
سپاه را گذاشته بدانسو تیزدستی نمود همه شب تا نیمه روز سوار و پیاده سخت پیمائی نمودند
بدان سرزمین در شد جلاله آگهی یافته بفروبسته این راه تکاپو نمود نیارست رسید ناکام
بی آویزه سخت تنگناها در شد و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه در آمد و
از ناایمنی راه و کم آزوقه فیروزی سپاه به تنگ روزی نشست تخته بیگ میر عبدالرزاق
معموری و برخی بهادران را با آزوقه آوردن روانه بکرام گردانید سوم خرداد آهن پوش
که میانه و سخت جای تیره است لشکرگاه شد و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل
بازگردید و این سو بسو رفتن و بازگردیدن پسند قدسی خاطر نیاید بسیم بهایون عرض رسید
متهم او اس قوربیگی را روزگار بسر آمد راستی و مردانگی جبین او برسگذارد چون براهه روی
سپاه دکن پیدائی گرفت فرمان عتاب آمیز اندرز سرانگارش یافت و او را باسپ بام
فرستادند بسا آگهی پیام بزبان درست گزار او سپردند نزد ملکا پور رهزنان دست پرتال
در نزدند و با آویزش بازگردید یغمائیان پراگنده شدند بیارش پیاده روا آورد و بگزند نیزه
خویشتن را در باخت پیش ازین بیک روز هنگام خورش شاهنشاهی نظر درآمد و نمودند
استخوان صفحه چنان برسگذارد یکی از محبان ما را دور سپهر بسر آمده باشد بامدادان نهفته دانی

۵۱ ای غنیم از تنگدی یا بارزان پریشان شده جا بجای میگریخت در راه رهائی خود میجست ۱۲
۵۲ شاخ بند مجموع خار بند یعنی چوب و خار و غیره در راه اندازند که آمد و رفت دشمن فرو بسته گردد و بالا هم مرقوم شده ۱۲
۵۳ ای بدقت تمام و در دشواری مالا کلام طی این راه نمودند
۵۴ ای که سواران را مشکل افتاد بر پیادگان چه رسد ۱۲
۵۵ ای سپاه نصرت دستگاه را
ج سوم
[illegible]

بوا فراز دنا سپاسان فتنه اندوز به تیره روز ناکامی نشستند تبه بسیجان هرزه لای بگو شتر مساری

فرو شوند چنانچه درین هنگام آشوب ناهنجاری و شورش دورنگی و دلگرفتگی سپاه دکن و

چیره دستی غنیم آباد ملک برار کشایش یافت و تبه سگالان بدنهاد در زبان یافه درا فروبسته

آمد چون آشتی داستان یاور اقبال لختی چشم بر راه پیمان روائی داشتند و پیشتر از آنکه گفت

بکردار درآید و هم فروردین از دروغ آوازه لشکر بیجاپور و کارشکنی برخی سران سپاه از گرد

احمدنگر برخاستند و لختی بدانسو رفته بازگردیدند فرومایگان از پی درآمده منزل بمنزل دست

بیرتال میکشودند و از دوروئی شورش گزین چاره نمیشد چهاردهم اردی بهشت بقصبه

مهکر برار فرود آمدند و از اقبال شگرفی غنیم از ولایت برآمده در نگهداشت این ملک انجمن

برساختند بسیاری تیاق داری از نیرو پرتو وا نمودند صادق خان از روشن اختری

پاسبانی سرحد بر خود گرفت و میر مرتضی از کارآگهی ملک آبادی را ضامن شد نخستین در آن

شهر که پیوست ولایت احمدنگر است بنگاه ساخت میرزا علی بیگ اکبرشاهی شیخ دولت

میر مظفر محمدخان شیخ سکندر و بسیاری خدمتگزار همرهی گزیدند و آن دیگر بایلچپور که

مرزبان نشین برار است دستوری رفت حسن خان میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرحمن

بیگ و دیگر بندگان بیاوری نامزد گشتند از [illegible] در آمد سپاه فیروزی به تیره چون

قاسم خان را روزگار بسر آمد تا یکایکیان حق ناشناسی فراپیش گرفتند و راه خیر ناامینی پذیرفت

قلیچ خان بانتظام زابلستان و مالش اینان دستوری یافت مبارک خان جلال خان

شیرخان نظر خان میر عبدالرزاق معموری و بسیاری از پی فرستادند و سرانجام کابل

نمودند و به تیره نهاد از بازارک دشوار بیجا گذشته بدان سرزمین نزدیک شد

سران آفریدی پیوسته پیمان هواخواهی تازه گردانیدند و پامال شدن کشت و کار

سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب

وجواهر و گزین فیلان و دیگر تنسوقات به پیشگاه حضور رود گروهی از کارشناسی و برخی از فتنه دوستی آن نادرست گفتار پذیرفتند هر چند کار آگهان کم آزرمی و سراسیمگی دستانسرائی درونیان برگزارند سودی برنداد از پاره پذیری و افسانه نیوشی سیزدهم اسفندارمذ آشتی درستان پذیرفتند و آویزه یکسو شد پانزدهم جشن قمری وزن گیهان خدیو شد و الا بزمی آراسته گشت قدسی پیکر را هشت چیز برسختند و خواهشگران را کام دل برآمد + آغاز

سال چهل و یکم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست و دو دقیقه آفتاب گیهان فیروزی پرتو خاص حمل انداخت و جهان را بهروزی درگرفت پنجم سال از چهارم دور سر آغاز شد و روزگار را فرخی نوید رسانید تا شرف هر روز بگزین روشی بزم والا آرایش یافت کامروائی را هنگامه گرمتر شد قطعه دگر باره در بنش آمد نشاط + برآموده شد خسروانی بساط در و لعل چندان فروریختند + که دریا و کان باهم آمیختند + زین خان کوکه و صادقخان بپایه پنجهزاری سر برافراختند و شاه قلیخان محرم بچهار هزاری و بسا خدمتگزار پاداش نیک پرستاری برگرفت بیست و ششم نابینایی بدرگاه والا رسید و که و مه را شگفت اندخت از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرائی و هرگونه گفتاری کم و کاست برگزاردی و چندی ساده لوح نیرنج برشمردند و برخی جن یاوری بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود بتازه رویان بستانسرای دل آمیز و رامش باری انجمن نشاط برساخت

افزودن پایهٔ دولت قلعهٔ شاهنشاهی

آنجاکه افسر خدیو برآمد هر کار را از دریوزه گری ایزدی درگاه داند نفس نفس پایهٔ جاوید دولت

برافرازد

حاشیه

ای صلاح و مشوره فلکیان صورت مطلوب را در آیینهٔ تمنا حسب دلخواه ندیدند ۱۲ یعنی از این وزن اثر دوکیّ بجای جانان برآمد و مشکیان را سرمایهٔ عزت گردید ۱۲ روشنی افزائی ریعنی اهی جمال ازاین اعظم مدرک شد ۱۲ این قطعه در بحر تقارب مثمن مقصور واقع شده وزنه فعولن فعولن فعولن فعول ۱۲ ای در هنگام مردم و سرور حضرت شهنشاه پار کم

ج سوم

سروراالوقت لود نه با نعام سران قدر و عطاهای شهنشاه درانی افزایش مخلصان عقیدتمند از امرا فزون ۱۲ یعنی پنج وممتاز شدند فرماز شعبده و نیرنگ مراد از شعبده معنی نیرنج هم رنج وغیره ۱۲ یعنی جن مراد از نیرنگ بازی ۱۲ یعنی یاوری جن حاضران را بجای معنی حاضران ابیکار حاضر العیار بعض بعضی حس کردند و جسی سر رکن ۱۲ حل بینا سنت و آنچه مسموم شد این است که آنگونه صورت سر مطبوع باشد که پشت بسینه برگ می بندند ۱۲ صادق علی ...

فراهم آمده سزاوار آنست که هرکدام یکی از سه کار بر خود گیرد گشایش قلعه بر گرفتن ملک
پاسبانی راه درنگ رفت سیزدهم گروهی بدگوهر نزد او رو بچاره گری برآمدند و ناساخته کار
بازگردیدند سید را چون چندی برادران همروانگی فروشد افسر خدیو جاگیر بفرزندان باز
گذاشت شانزدهم کاروان گجرات را که نزدیک سیده بود سعادت خان یغمائی ساخت
و سید عالم و چندی را روزگار بسر آمد شیخ معروف باجوقی به تیز دستی برآمد صادق خان
راجه علیخان و بسیاری را با خود گرفته ناشش فراپیش نهاد و کاری بر نساخت جز آنکه
خود را مرزبان خاندیس را قدری سبک گردانید پاشناسی سررشته بایست را از دست
نهاد آویزه شغال شیری نفرستند نوزدهم شیرخواجه شیخ دولت کامران بیگ و ولیتحان
و برخی را مردان را بدین رویه فرستادند و شگرف آویزه اخلاص خان را برشکستند فراوان
الجا بدست آمد چو سرکرده که دور باش او دست ستمگری واکشیده داد و بنوو باشندگان
که امان نامها داشتند دست غارت بی پایه ساخت که و مه از دید بدعهدی رم خورد یازدهم
اسفندارمذ لختی دیوار از قلعه برشکستند در مورچال شاهزاده بسخت کاوش بنیاد قلعه را
تهی کردند و باروت آموده آتش در دادند سی گز دیوار فرو افتاد تیز دستان آماده درشدن
بودند چون نقب مورچال صادق خان درونیان وایافته تهی کرده بودند از انتظار در گرفتن
بازداشت مبادا بسان چتور گزندی بر ادمردان رسد و چندان درنگ رفت که درونیان
روز افروزش رفت و شب تیرگی از چیره دستی بازداشت درونیان که از دورویی برونیان
فراهم دل بود لختی با سیمه سری درشدند و آشتی داستان برسرائیدند برگزاردند بهادر پور زاده
برهان را از زندان برآوردند و آن خردسال را خطاب نظام الملکی داده نوکر والا درگاه سازند
و آباد ملک احمدنگر در اقطاع او قرار گیرد و سپاس گزاری ولایت برار بفیروزی سپاه بازگردد

پنج سوم
تحریر از منتخب
درونیان مراد از محصورین قلعه
سید محمد صادق علی صاحب مد ظله

دولت و راجه علیخان بسوی آن نونهال اقبال ره همی سپرد و چند آگهی رسید و به تنگنای
غم افتادند خانخانان لشکر و توپخانه و فیلخانه بمیرزا شاهرخ و دیگر امرا سپرده نخست بار آن
علیخان تیزروی فراپیش گرفت نوزدهم آذر نزد قلعه چاند رسی کروهی احمدنگر بشاهزاده
پیوست از کم آزمونی و تبه آموزی کورنش ناداده راه در الچی بسپرد و پس از فراوان
گفت و گو بار داد چون لشکر از پی رسید نوازشگری نرفت خانخانان با بسیاری
کمکی بآزردگی در شد و دست از کار و بار کشید صادق خان از دیرین کینه بشهباز خان
درآویخت و او از ستیزه‌روی کمتر بدربار رفتی هفتم دی نیم کروهی شهر منزل شد و فراوان سپاه
و رعیت دلاسانامه بر دآنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از ناپروائی ایشان
بریزه سپاهی یغما برکشود و سخت کوشش بازداشتند لیکن شهرنشین از دید پیمان شکستی
دل برگرفت هشتم فیروزی سپاه قلعه را گرد برگرفت و چاند بی بی همشیره به تیاقداری
برنشست چون احمد را بسری برگرفتند اخلاص خان بدست موتی باحمدنگر آمد و شکست
یافته پیش‌رویه شتافت چون فیروزی سپاه بیکبار در رسید منجوه احمد را گرفته با برخی
خزینه و فیلخانه به بیجاپور رو نهاد نزدیک بود که دستگیر گردد از کوته بینی سران سپاه برون
رفت و قلعه‌کشائی که از آن روز درنگ‌داشتی بدرنگ افتاد و چاند بی بی که بیم گرفتاری داشت
ازین آگهی آویزه در سر گرفت و پاسبانی قلعه برخاست نهم شاه علی و آهنگ خان
با فراوان مردم بر مورچال خانخانان شبخون آوردند سترگ آویزش چهره رادمردی
برافروخت و بسیاری غنیم را خون بخاک آمیخت و ناکام بقلعه رو نهاد اگر لختی تگامشی
رفتی گرفتار شدی با تیزدستان بدو آمیخته بقلعه درآمدی از سپاه دورروئی و راه‌بستگی
و کم آزوقی کار بسختی کشید هر چند فرومایگان خیرسگال گزارش نمودند سه بزرگ سپاه

فراهم

له ای خانخانان از ناآگهی خشم شاهزاده چنان دگرگون بخاطر آورده بیشتر راجه علیخان پیوست ۱۲
ع یعنی باعث همین بود که راجه علیخان والی خاندیس بمدارات خانخانان نپرداخته بود اشاره بهمین امر کرده ۱۲
ل ریزه خرده هر شی یعنی اندکی متاع و اسباب سپاه که دست غارت دراز شد ۱۲
ع این چاند بی بی خواهر نظام الملک و برهان الملک
ج سوم [illegible]
[illegible] ای سر سپاه [illegible]

در یکی از پسین چهار برج باشد و لجهتی ابر ریزش شود و پیشخانه فرستادن را لباعی دیگر اندازند پذیرائی نیافت و از آن پس سخت بارش درگرفت شب بیست و هفتم اورنگ نشین برآمد همگی سگالش آنکه اگر بارش کمی پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود آن روز در موضع بهائیخان پس از شکار فرود آمدند و تگرگ بر باران هر روزه افزایش یافت اگرچه ابر تراوش بس نمیکرد هر روز نشاط شکار بجا می آمد از نزدیک رام تیرتهه سیزده کروهی بازگشت همایون شد و پنجم اسفندارمذ بیک کوچ بدار الملک لاهور درآمدند

درآمدن فیروزی سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعه احمدنگر

چون بکشایش این الکا فرمان شد شاهزاده آماده یورش گردید و خانخانان را از فراهم نیامدن مردم درنگ رفت پیشتر از پیوستن لجهتی کرد و دوئی برخاست شاهزاده را پسیچ آن بود که سران سپاه همه بدو پیوندند و از آن راه بدان ملک درشوند سپهسالار اندیشه آنکه خود از راه مالوه در کشایش همت بندد و چون سگالشها بیگرنگی گرائید بیستم آبان پیشین سال شاهزاده از احمدآباد برآمد و لجهتی در بروج به انتظار مردم نشست بیست و دوم خورداد از انجا روانه شد خانخانان پس از فراهم شدن سپاه در بهلسه که اقطاع او بود لجهتی بسر برد نهم امرداد به اجین رو نهاد شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیامی برگزارد و عرضه داشت مرزبان خاندیس بیگانگی داستان برمیسراید همانا بفیروزی سپاه خواهد پیوست دل از و واپرداخته میرسد سزا و ار آنکه چندی در گجرات به نخچیر نشاط پردازند شاهزاده ازین پسیچ آگهی لجهتی بخشم درشد و دستان سرائی غرض پرستان افروزینه گردید همان لشکر گجرات با حمدنگر روآورد درین هنگام که اولیای

از سوانح سزا یافتن الوس کاکر بد گوهری و[1] جا استواری اندیشه باز فرو دستان را
بیازردی و راه قندهار بزدی سرآغاز وی شاه بیگخان با دافراه اینان روانه شد
شنگرف آویزش چهره رادمردی برافروخت و سترگ شکوها درهم شکست بسیاری
بگوی نیستی فرو شد و برخی راه آوارگی سپرد و جوقی بفرمان پذیری سعادت اندوخت[2]
سوم دی راجه سورج سنگه را نوازش فرمودند و بپاسبانی گجرات که لختی از سپاه خالی
شده بودند فرستادند شانزدهم[16] کالای کرکریراق بنظر میگذشت جامه را دیده فرمودند
همانا از اخلاص خان ست این خواجه سرا از بندگان جنت آشیانی بود و از نیکو
پرستاری پایهٔ امارت یافت پیش ازین هفده سال رخت هستی بربست بسیاری
ساده لوح و دور اندیش و کهن دفتر راستی آن برگذارد و نیز بازرگانی بفرمایش والاحضرت
اسپان خود را یکباره بنظر در آورد تا بهین برگزیده آمد فرمودند همانا جز یکی از و نباشد و بکمتر
پژوهش چنان[3] برآمد و نیز بندهٔ عرضه داشت مرا بنام بلبل میخوانند و دل گرانی دارد
افسر خدیو بلکرن نام بر نهاد او سر بر زمین سوده برگزارد ما در و پدر مرا بهمین نام برخواندی
گزارش نهان بینی دادخدا را جداگانه دفتری باید و طغیلی داستان برنتابد[4] یازدهم[11]
بهمن بخواهش زین خان قدسی قدوم منزل او را تازه فروغ برداد از پیشکشهای او
صد و هفتاد فیل بود و جز چندی نپذیرفتند در پیولا گیهان خدیو بکشایش دکن جاش
فرمود چون نامداری شاهزاده و دو روئی امرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها هم رسید
یورش آنسو قرار گرفت بسیاری[5] باریافتگان از آزوری و عرض پرستی در نارفتن نیز
چندوستان سرائی نمودند در نگرفت بیست[21] و یکم پیشخانه را بیرون برافراختند و از شگرفی
تقدیر دران روز اندکی بارش شد هندی اختر شناس عرضه داشت هرگاه آفتاب

---

[1] یعنی بسبب بستگی جا خود سر نخوت و کلاه تفاخر بر آسمان می برد و این بیت نیز گوید که چه کرد سر بالا کرد فلک کینه کیش بزمین زدش ۱۲

[2] گروه سعادت بار اندوخت

[3] یعنی هر آنچه از زبان اقدس بگوش هوش نشان داده رسیده بود همان بظهور رسید ۱۲

[4] یعنی وصف کردن حضرت ...

[5] ... چون ... جوع هست ... اجتهاد ... سرعت ...

مولف سید علی صادق صاحب کلکته

همواره پرستاری آستان برگزاردی لیکن چندان کردار بگفت همطراز نبود و گرامی خطبه
جز بنزد فرستادگان بخواندی و باندیشه خودکامی کالیوه سپر بود چون خان اعظم بکشایش
دکن روآورد او با دیگر دکنیان ناسپاس آویزه برخاست و بستر گ پشیمانی برنشست
همواره بیم زده بودی و دوست آوینه پرستگاری وا پژوهیده است چون ملک الشعرا شیخ ابوالفیض
باندرزگزاری رفت لختی ازان سرآسیمگی برآمده و چون شاهنشاهی یارش بگشودن دکن شد
و پندسرائی تازگی پذیرفت فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلب داشتند بسوگند و پیمان
نقش همبنائی زدودند چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو خیمه برزد شاهرخ میرزا
خانخانان شهباز خان و دیگر امرا از مالوه روانه شدند از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد
و خدمت گزاری فراپیش گرفت چون هشت و هفتم سی کروهی برهانپور شاهرخ میرزا
و دیگر اولیای دولت را دید امرا گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا بر آباد ملک آوند بر یار
افزودند درین روز اکبرنگر اساس یافت چون راجه مانسنگه به بنگاله در شد از دور بینی
حاکم نشین جائی براندیشید که آسیب کشتی بدو کمتر رسد پس از فراوان پژوهش نزدیک محل
گزیده جا بدست او فتاد همانجا شیر خان نیز آنرا خوش کرده بفرخ ساعتی بنیاد نهاد و در کمتر
زمانی گزین شهری آباد گردید و بدان نام فرخی برگرفت در بنولا بسیاری ولایت عیسی
بدست افتاد بیست و هفتم آبان راجه مانسنگه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد غنیم در خود
نیرو ندیده از دریای برهم پتر برگذشت و همگی این روی آب برگذشت از نزدیکی
یارش در شیرپور هرچه بنگاه برساخت و در آنجا قلعه اساس بنهاد و سلیم نگر نامور گردانید
و هم قلعه کاکریه گشایش یافت زینت دار او به قطب الملک دکنی نیایشگری کند
و رجن سنگه با برخی را و مردیدان سو شد در کمتر فرصتی بستر اماشش نمود و بنگاه او برگرفت

هم وارد بهشتی مستان — هم هوش ده خرد پرستان — یاقوت بمغز جان پاکان

الماس بچشم خونابکان — بر تارک آرزو و گل سور — پیشانی عشق را خط نور

روشنگر دیده و دل من — هنگامه فروز محفل من — بس گرد شرر ز سینه رفتم

کین لعل بنوک آه سفتم — چون خامه بخون دل نشستم — بر آب دو دیده نقش بستم

یک رشحه بصد جگر خریدم — کین گلبن عشق برکشیدم — فیاضی ازین طلسم سازی

تا چند کنی نفس درازی — آن به که فسانه در نوردی — زان پیش که خود فسانه گردی

ای سوخته ضبط این نفس کن — بس کن حدیث عشق بس کن

از سوانح عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال شب بیست و دوم مهر شادکامی انجمن برآراسته شد و آن گلدستهٔ اقبال را بدخت رای مل پور رای مالدیو بیوگانی پیوند نشاط افزود دوم آبان جشن شمسی وزن دیهیم خدا شد شادمانی را فراخ بارگاه برزدند و آن گرانسنگ را دوازده بار برسختند و بخشش و بخشایش را در دیگر برگشودند درین روز رستم میرزا دستوری چیتور یافت چون گماشتگان او در ملتان سررشتهٔ دادگری از دست واهشتند خالصه ساخته بخواجه مقیم سپردند و میرزا را چیتور و آن نواحی باقطاع دادند امین الدین را همراه ساختند تا ناشناس ترکی بر زیردستی ستم ننماید به تبه سرائی همراه از نزد سهند باز گردانیدند درین ولا حکیم همام را زندگی بسر آمد دو ماه دق رنجوری داشت شانزدهم روزگار او سپری شد نیک سیما پارسا گوهر تازه روشیوا زبان بود در کارسازی مردم فراوان کوشیدی بطبیعی دانش و فرهنگی شناخت لختی آشنا و بوالا پایه بکاولی بیگی سربلندی داشت شهریار آمرزش او درخواست و پس ماندگان بگوناگون مهربانی برآسودند

پیوستن راجه علیخان مرزبان خاندیس بفیروزی سپاه

همواره

آئینه دهم بدست محفل
این عرصهٔ آسمان نوردان
منت کش آسمان نگشتم
این کار منت کار کس نیست
شد نبض شناس معنی و حرف
سلطان سخن که شد امامم
هم بر شعرا امیر گشتم
چون بر سپهم نظر فگندند
طغرا کش قادر الکلامی
این خامه که گرد نامه ام طی
در عشق نهفته صد خرد بین
رسمیست ز عقل تا صراط
دانی ز زمانیان چه گفتند
وان نیز رسد که من نباشم
افسوس و مسند بر فرازم
در مجلس شاه می نشستم
من روی بر و چو مغز هشیار
من خاک ره گهر شناسان
انصاف گزین نظر کشادند

بر خواب نهد فسانه بازان
کانجاست بطرز کند گردان
دکان هنر چنین کشودن
اندازهٔ اختیار کس نیست
امروز ز دودمان ایام
اورنگ نها دبر زبانم
شمشیر زبان ملک و معنی
در معرکه ام سپر فگندند
فخر الحکما خطاب بینم
در ناخن کج رقم زندی
آنکو بسخن نهاد کارش
صد طنز زدن معاصرانرا
ریزند دهان اگر برین نور
دستان زن این چمن نباشم
ای دولت تازه روزگاری
گلدستهٔ صد سخن ببستم
می بود درین دقیقه ریزی
کامروز بر غم ناسپاسان
ایندم که ز عشق یادگارست

من گشتم ازین فسانه بیدار
از همت طبع در نوشتم
سامان سخن چنین نمودن
سبابه کلکم از خط ثرف
ز و نوبت من سپهر بر بام
هم با امرا نظیر گشتم
ناوک فگنان رزم دعوی
کلکم ز سر بلند نامی
ختم الشعرا کلکینم
مضمون صحیفهٔ ابد بین
انصاف دها در روزگارش
آنانکه بنطع خاک خفتند
من دارم شان بدیده معذور
آنانکه بگل زدند خارم
کانگیختمی چنین بهاری
او شب همه شب چو عقل بیدار
دریای دلم بموج خیزی
این گنج گهر چو بر کشادند
از جوش درونه ام بخارست

این گل که ز بستان نثار ریخت
یک شعشعه ز آفتاب عشقست
هر بیت [illegible]
[illegible]
گر کن گرد ز من بهار [illegible]
در آتش خود نشانده گر چه
بر گوهرش اگر کنند آهنگ
در ریگ روان بر قصد [illegible]
این باده که جوش برزد از غم
کین نقش بری که [illegible]
پیراسته ام معانی بکر
جامم ز می نشاط لبریز
چون دور تو گشت با غبارم
کانگیخته ام ز آتشین آب
پیمانه من اگر نشد پر
هان گوهر ناشمرده ریزم
صد دیده بورطه دل افتاد
یک گل ز بهار دولت تست
گر عشق چنین بسوزدم پاک

[illegible]
[illegible]
[illegible]
صد بلبل مست نغمه گر خواست
در گنجه [illegible]
از بزم من و بخت [illegible]
بالیده نهال ضمیر [illegible]
بپذیر که آب گوهر تست
دریا کمینه نثاری در
تا چشم مرا ز خود ربودند
کین موج گهر بساحل افتاد
دارم طرب ایاغ دیگر
مهتاب برون تراوم از خاک

[illegible]
ای قلم از جگر خراشیده
[illegible]
صد بحر و شنون نثار بستم
گر ز هند گل عراق بر تست
بر بزم [illegible] طبع گل خیز
روز شش [illegible] روزگار خوشتر
این خار هر از گوهر ناب
از بهر نثار افسر تست
زین جوش که داد موج خرم
در خاک من آسمان نمود چم
این باغ که پر ز نکهت تست
در طمع ارج چهار باغ دیگر
بگداخته آبگینه دل

[illegible]

آینه

یکچند نسیم سرو خوردند
چشمی بچه‌ها گرم کردند
دیدند خرابی بنا را
خواندند کتابهٔ فنا را
بس زنده سری بریده بر دست
در ماتم روزگار هشت است
اینجا همه رخت خانه سیل است
دستان همه نوحهٔ رحیل است
تا چند فنا پسند بودن
بر هیچ نزار و بند بودن
این نقش بجز خط فنا چیست
دلبستگی تو بر هوا چیست
تو آبله پای کاروان نیز
برخیز ازین کریوه برخیز
بر ساز حدی که کاروان رفت
هان رو که هنوز میتوان رفت
این قافله را پس و پیش است
تا خود بحدی ولی جرس هست
تنها رو اگرچه مومن هست
بس راهنمای راهزن هست
برکوه رهیست رخت بر بند
محمل بجمازه سخت بر بند
هم پای بجست چه ضمان کن
هم گوش درای کاروان کن
چون صبح میان در سفر بند
صد باد صبا بپای بر بند
راهیست بدشت آتشین بین
در شعله مرو بپای چوبین
این باغ که راه سنبل اوست
حسرت گل و نالهٔ بلبل اوست
هر گل که بباغ روزگار است
چون شعله بباد استوار است
تو کاغذ باد و سر بباد
آبست بچراغ و ره بسر باد
در خود منشین چو پای در گل
زین پیش مبند بار بر دل
غمخوار رگی دل و جگر کن
چون مرغ زبال خود سپر کن
دارند مسافران این راه
در لقمه شیشه ریزه ناخواه

خاتمهٔ کار این آتشکدهٔ خرد سوز

هر نغمه که بسته‌ام برین تار
تا قوس نهفته‌ام بزنار
هر نکته بشعله ایست همدوش
هر نقطه بآخگری هم آغوش
بس رنگ بنو بهار بستم
کین غنچه بخون نگار بستم
گشتم بچه‌ها نکته پیوند
از مغز معانی استخوان بند
پیچیده به فلک سخن بین
جان نو و قالب کهن بین
بانگ قلمم درین شب تار
بس معنی خفته کرده بیدار
هم کرده جنون مست هشیار
هم ساخته عشق خفته بیدار
گل خندهٔ آتشین بیاز بست
آتش بن گل شراره را رست

از دیده خشک غم نبارم
روغن ز غم آتش درون را
ای عقل هزار جان به لب باش
سلطان خرابه گرد عشق است
صد محشر که آرزوست [illegible]
در سینه [illegible]
از خون جگر نگار بندید
گاه از لب خنده ارغوان [illegible]
اینجا همه آبروی محمل
عشق آمد و صد در بلا زد
تا صید کند [illegible] ناکام
معشوق پیاله حسن باده
هند است هزار عالم عشق
هر ذره چراغ نه سپهر است
بیدار دلان بخت هستی
هر دم دم واپسین شمارند

[illegible] شرر کارم
در شعله [illegible] نظر کن
در حضرت عشق با ادب باش
در ریگ روان [illegible]
صد [illegible] آتش
برق افگن فرق خاندانها
در سلسله [illegible]
گم کرده کاروان امید
آب جگر است و آتش دل
بی حسن فریب آگهانی
از تار نگه بتافت صد دام
این شعله هند گرم خیز است
هند است جهان [illegible] عشق
اینجا گر شهر عافیت باش
سوزند و نه دیده خواب مستی
فهمیده از این جهان قدم کش

بیرون کشم از دماغ خون را
زین قوت [illegible] عاشقان [illegible]
شاهنشه بی نبرد عشق است
در دست [illegible]
از دیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
آتش [illegible]
حسنی که [illegible] جهان [illegible]
[illegible] عشق بلای آسمانی
عشق است [illegible] گشاده
اینجاست که آفتاب تیز است
خاکش همه ذره ذره مهر است
در عشق [illegible]
کام دل [illegible] شمارند
بر عرصه [illegible] علم کش

فرو ریختن [illegible] ستان فنا و [illegible] وداع بر گوش [illegible] این چمن که دل [illegible] نقابند [illegible]

[illegible] سپهر و هم بنیاد
آئینه [illegible] عکس [illegible]
سیماب فنا چو ریگ بر باد
افسرده دلان درین [illegible]
عکس است جهان ز موج سیماب
کز تشنگی جگر [illegible]

ج سوم

[illegible]

[illegible] سوم

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ورنه [illegible] بحر [illegible]
[illegible]	[illegible]	از فیض تو نیست قطره [illegible]
از [illegible] که دیده [illegible] فغان	[illegible] ز طوفان	از پشت طلسم این [illegible]
من هیچ نیم درین میانه	در من سخن آخر [illegible]	روح سخنم [illegible]
چون خرده توکنی بلند کوهم	من هم در آستان [illegible]	از [illegible] فیض نیست این جو
من مهر بلب نهاده خاموش	میگویم [illegible] درگفتم صبر	خیزش ز گلست و ریزش از ابر
دارم بجمال دلفریبان	راهی بدل خود از گریبان	آن گرد رهم که گاه بیگاه
صدر قافله این سرم [illegible]	در راه ز زانوم رباطیست	کانجا ز پی دلم [illegible]
زان [illegible] گمان که طور است	[illegible] همه ذره کور است	بنگر که چسان [illegible]
بر تار [illegible] باز	حیران خودم درین [illegible]	بر مهدی سوار [illegible] گوی
دل را [illegible] ام [illegible] آه	اینک گل خلوت سحرگاه	در بزم نشاط اوست ساقی

این ساقی و این نشاط باقی

[illegible]

ای خامه سری ز عشق برکن	از شعله [illegible] نکته سر کن	دارم ز پی قلم من مست
آتشکده [illegible]	آتشکده [illegible] دهان را	در آتش دل کشم زبان را

[illegible]

نه می همه‌ش بکرست دل
این درد دلست بانگ نی نیست
خون دو ندر و بسملست این
این پرده نو که کرده ساز
از عشق شگفته ماجرائیست
سوگند بباده کاندرین جوش
من چون بکشم می از کف غیر
یکچند قرابه نوش کردم
بحری شوم و نگه هرین تا

این نامه که سرگذشت عشق است
خون جگرست شیر و شیشست
این نامه که بانگ رود عشقست
انجام زرنجت درس آغاز
هم دشنه زند زنو گرانزا
نه جرعه کس نکرده ام نوش
جامی که زوند این خموشان
جوشی زنم و خموش گردم
فیاضی ازین خروش بگذر

صحرای جنون و دشت عشق است
سرجوش قرابه و لست این
یک نغمه ز سرود عشقست
آلوده خون دل نوائیست
هم رشته دهد جگر درانزا
یک ساقی و یک شراب باید
من نیز ازان همه خروشان
موجی زنم و دم بگیرد
جوشی بزن و خموش بگذر

در بزم مزن بلند دستان | آهسته که خفته اند مستان

نوا جستن کوس تفاخر بساط تعلی و اعتلای خویش

امروز نه شاعرم حکیمم
کلکم سفری و من مقیمم
هر موی ز من تمام گوش است
بشگاف و به بین درو بهاری
همیست تکلمم چه بانگ خلخال
وه بانگ شنیده ام قلم را
گیتی شنیده ام ز اشتاق
نابه [illegible] چند

داننده حادثت و قدیمم
آنکس که سراست نکته سنجم
خاموشی من ز صد خروشست
پیوندی شاخ و گل درین باغ
در هر ورقم چو چهره و خال
سوگند بمنظر الهی
تا نخله رسیده دست عشاق
تا نازهت شاه نقش بستم

شاخ چمن طرب نسیمم
در هر بن مو نهفته گنجم
این دل که نیز ز دست بیچارگی
کاکیست مرا چمن از دو داغ
تا تازه و تر زنم رقم را
یعنی بجمال پادشاهی
دریاب که از نظاره چیند
نالید نی قلم ببستم

سرجوش خلاصه و اعلی تر
قرابه ظرف مشهور که در آن
گلاب وغیره نهند ۱۲

بپیراستگی

گفتم به بلندی چنین جای
بگرفت عصای عقل در دست
دیدم دو جهان بیکجهان در
مه بر گردون شده بر او رنگ
پیوند ز میانیان گسستم
جا و گر آتشین دم ما
در هند ز عشق سر گذشت است
دانی تو شرر نمو نهفتن
راز دل نیکوان نکو گوی
در ساغر نو می کهن ریز
لیکن چکنم نداشت از بیم
فرمان نبرد زمین چه درمان
شمعی که بود انیس سوزم
آتش ببرم بار معانی
خیزد چو دلم بدر فشانی
دلها شگفانم از معانی
از آب برآرم این جگر را
تا تازگیی بود رقم را
این نامه که بود نظم این فرش

از بام فلک بلغزدم پای
طبع تو اگر چه وهم ناکست
صد عمر ابد بیک زمان در
دریای اسیر بر سر نهادم
نزدیک بآسمان نشستم
از دل شرری بدم بفگن
جان را بنواش باز گشتست
نو ساز فسانهٔ کهن را
موئی شعر و نکته همچو موی گوی
مو بر تن من ز بیم برخاست
بیچاره دلم بغیر تسلیم
گیرم ز نوای هندی آهنگ
ز آتشکدهٔ فارس بر فروزم
از خامه تنور دل بکاوم
دریا طلبم سبیحانی
خود ساقی خود شوم درین دیر
آتش نه نهم این دماغ تر را
در سینه متاع یار دارم
من می برمش بکنگر عرش

گفتا بروای حریف سرمست
چون من بتوام ترا چه باکست
بزدوده ز چهرهٔ جهان زنگ
از سجده جلای جبهه دادم
گفتا ای چمنت ز شبنم ما
آتش به نی قلم در افگن
آید ز تو حرف عشق گفتن
عشق نل و خوبی دمن را
صد نغمه در دود سخن ریز
دودم ز دل و نسیم برخاست
آنرا که شد آسمان بفرمان
در پهلوی من دمی ز نم جنگ
بر فارسیان ازین معانی
طوفان طوفان سخن تراوم
بندم کمری بباغبانی
منت نکشم ز شیشهٔ عنبر
صد غوطه دهم بخون قلم را
صد قافله در دیار دارم
این لعل که داشت پایه در گل

درج سوم

سید محمد صادق علی صاحب مد ظلهم

اطلس بگلیم داده پیوند ... از خواب ندیده اش گرانبار
ناساخته بادم شرابی ... او مست می و زمانه هشیار
عهدش بترانه چرخ رقاص ... عشاقش بصبوح می پرستم
بی دیده که مو بموی بیدار ... بیداری عالمست خوابش
او خفته و نه سپهر بیدار ... فیاضی ازین حدیث خاموش
از وابع شراب برده مستی ... ور کرده بناز نیم خوابی
هشیاری مجلسش بیابش ... بی میت همان بعشرت تمامش
درگاه ادب به بزم محزنش

فکر تو و مدح شه چه حرفست ... ساحل بگزین که بحر ژرفست

تقریب ترتیب این افسانه افسون پرور که با دل شب نوش و معانی آن بانسیم صبح هم نوش

رخشنده شبی چو آه شب خیز ... پالغز نظر زمین ز مهتاب
من بر در صبحدم نشسته ... معنی بدلم چو می بمهتاب
یعنی که نقیب بارگاهی ... و قتست حضور وقت دریاب
برخاستم از زمین فلک تاز ... بر هر مژه منتی نهادم
تابنده دری چو چشم بینا ... با درگه کبریا هم آواز
خود را قدری ز خود کشیدم ... کونین گذاشته بدین هر بلند

پیمانهٔ مه ز نور لبریز ... می بخت هوا طرب بر آفاق
مژگان بخط شعاع بسته ... دل اوج نورد و من دنبال
آورد نوید پادشاهی ... برخیز که یاد کرد بختت
برخاسته مو بمو بپرواز ... چشمی که بر بگذار کردم
رفعت شکن سپهر مینا ... زین در نگذشته بیش رفتم
زان در بدر دگر رسیدم ... من با دل و دل بمن بهنگوی

از جوشش طرب مانه سیراب ... می جست همبائی نبض عشاق
دانش بسرم چو در بگرداب ... کامد ز فلک سروش اقبال
گلبانگ نشاط زد که بشتاب ... شه خوانده بسجده گاه بختت
یا از مژه چون بره گشادم ... چشم دگرش نثار کردم
بر روی زمین و آسمان ناز ... و آنجا نفسی ز خویش رفتم
بگذشتم ازین در ادب نیز ... من بودم و دل درین تکاپوی

ج سوم

دریاب مرا که کار سخت است
سخت است سیاهی شب من
می‌گویم و آسمان گواه است
این قفل غم از دلم جدا کن
پیراهن اگر کشی ز فانوس
نشتر زنم این رگ شبانرا
مرغت ز هوا ست در قفس کن

من غافل و دیو هم نشستیم
نحسی ز شبست کوکب من
زین شب بدر از کوکبم را
وشمع سکابید آشنا کن
خونابه ز ریش میتراوم
در خون کشم این لب شبانرا
تن زن که فسانه بس دراز است

من خفته و فتنه در کمینیم
هم کوکب و هم شمع سیاه است
پیشانی روز ده شبم را
از شمع مرا مساز مایوس
در دل خویش میتراوم
فیاضی ازین ترانه بس کن
گنجشک نه مرد شاهبازست

گلفشانی صبح معانی بر آئین مدحت حضرت ضیاء یگانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی

نالان من و مرغ در چمن زار
کلکم ز نسیم گل نشان تر
در وهم نیاید از سترگی
ناموس دو کون افسر او
بر عقل فزوده کوکب بخت
بزمش ز نشاط زعفران زار
هم عشق پسند و هم خرد دوست
شاگرد خرد باو ستادی
ساقی قرابه سبک دست
دادار پرست و داد گستر
یکدل ز پی جهان پناهی

از من قلم و ز مرغ منقار
در جلوه من ز صبا روان تر
در عقل نگنجد از بزرگی
دریا و فروغ عقل موجش
بر عدل نهاده کرسی تخت
چون می بمزاج ناتوانان
او مغز جهان و نه فلک پوست
عهد طربش بروزگاران
ساغر شکن حریف بدمست
چون نکهت گل بعطر بیزی
درویشی او به پادشاهی

طبعم ز بهار گل نشان تر
وز من نظر سبک عنان تر
در بارنه آسمان سر او
چون چرخ و نظر بلند او جیش
طبعش بهار زعفران کار
چون عشق بطبع نوجوانان
دانای ازل بپاک نژادی
چون باده بموسم بهاران
دانا دل و دردمند پرور
چون باد صبا بصبح خیزی
بر تخت بفقر بوده خرسند

۲۲۹
ج سوم

در رتبه بلندی او آسمان فرو دارد
یعنی چنانکه می توانائی بخشد
ناتوانان ضعیف سست و بطرزی که
عشق و دلدادگی در نوجوانان جوش
میکند
ذات این برگزیده کائنات جمع آمده
که در توصیفش زبان قلم لال است
مولوی سید محمد صادق علی صاحب مد ظله العالی

تا میوه طمع ندارد امید	کج دار و مریز ساقیا دیر	می بین و مکن حواله بر غیر
نخلتم چه کند بسر شگفته	دریا شده میهمان ابریق	ای از تو لبیل در قدم خار
ای از تو صد شیشه سر بلوا	آن نور کز و دو دیده باز ست	مژگان گسل و نظر گداز ست
بر لوح وجود چون قلم زد	هر نقش بجای خود رقم زد	اندازه کارگاه تدبیر
بگرفت نکوشنائی تقدیر	هر گل که طراز اوادیم ست	چون نقش قرینه در گلیم ست
هر تار که بند این حریر ست	چون رشته پود تا گزیر ست	خاموش که راز بس شگرف ست
این نکته برون صوت و حرف ست	حرفش زخیال ثروت بیرون	حرف از روی و روی زحرف بیرون
آنکس که بجست از کتابش	پیچیده ورق ورق حجابها	ای ساده زخلد باش غافل
کین هر چه خورد چه هر دل	در پرده چنین که مینزند چنگ	یک زخمه و صد هزار ورسنگ
هر ذره که از وجود گل کرد	آیینه زروی نمائی گل کرد	بشگاف درون آگهان را
پیچیده در دو جهان جهان را	در هر بن مو که می نهی گوش	فواره فیض اوست در جوش
انگیخت زعشق آتشین خوی	آتشکده بهر بن موی	صد دیده و دل بکید گریست
گلدسته حسن و عشق بربست	بیهوده چه می نمی نوایی	این راه بمیر و بجائی
زین رشته شدم گسسته امید	خاکی چکند سپاس خورشید	فیاضی ازین خروش بگذر
	گر تخته دلی زجوش بگذر	

مناجات در پیشگاه مبدء فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او شده

ای دیده فروز شب نشینان	اندیشه زدای پیش بینان	هر ذره زجرعه تو گل آمیز
هر قطره زباده تو لبریز	عقلم بره تو نعل و اکلیل	کهنست خیال سنگ قندیل
از موج عزت شب تار	پس مانده ازل بیابانی و کار	بر من غم روزگار سخت ست
	یعنی فرق سر پا ست و سنگ	

[illegible]

زریاب

سخن باشد هر مجلسش دستانی
ازو مستانیان را در قدم خار
سخن اندیشه اش دریا به دریاست
خرد در جستجو پیش استلم کرد
سپاس اندیشی ما ناسپاس است
اگر خیمی دل ترا خش ارای
بدست آورد عجز اینجا به پایی
ازان منبع که دریای نعیم جست
دران دریکشان آتش آشام
کشیده صد هزاران تشنه جامی
بر ایشان باد هر جرعه اش گوارا
یکی از صد تبح ناگشته سرمست
که گنجایید دریا در سبویم
نیم آخر ازان آلوده حرمان
باعتبار بلند و همت پست

خموشی هیچ قندیل قال است
وزو داشتر قمیان را سر پیدا
تو جرات بین که همت بین
برفته خویش را دریا گم کرد
درین مستان زبان باید در گرد
سری ما میدار فیاض ازای
زمین تا ذره باشد انقدر فرق
مرا نم قطره طوفان چیست
گذشتند آن همه مردان از رم
ولیکن همچنان لب ابلش گوی
بسی پروانه دیدم دیده سیر
یکی بینی به بویی رفته از دست
چه شد فیض ازل دریاره ساز
جگر بی آب لب بر موج جولان
رفیق کاروان کعبه جویان

گر کشتند اینجا چه باشد تاب
کجا آمد زبان اندیشه ذات
بگیرد قطره دریا را در آغوش
حدیث آنجا که از یزدان شناسیست
خموشی را بحیرت پیشه کرد
سخن را چند باشی محمل آرای
که مستی سر ز یکشبنم شوم غرق
من آن مستم که بحر نوشم یک جام
که طوفان خشک کردند از دم گرم
درین درگه نهان و آشکارا
تقاضا و تمناست در ستان این پیر
ز فیض ابر احسانش چه گویم
تن خود را ز نم کردم نمازی
معاذ الله از آن تشنه تهی دست
تبان حرص البیک گویان

آغاز مثنوی نلدمن بحمد خداوند ذو المنن

ای در تنگ پویی تو آغاز
برکنگر شعله تار مو بست
زین باغ سخن بیاد ازان

عنقای نظر بلند پرواز
این مرحله گرچه دلنشین است
دارم قلم چو بید لرزان

دانا که سخن بکنه او بست
هشدار که بادش آتشین است
آتش ز نمم این بهار امید

ج سوم ٢٧

ز نوک خامه بر کاغذ شکر ریخت
مگر هندوستان در زیر شکرست
که چون بخشک و شکار بیشست
دگر ز نخم که بگذارم مقابل
شکرخای نشانه را تا روز ناز دل
که آن طوطی که جانرا پیش آید
ازان وزن با این وزن در آمد
اگرچه رفت ازین دیوان بیدا
سلیمان سخن را تخت برباد
بمن آمد یکی تدبیر کردن
با فسون دیو را زنجیر کردن
بتخت نبی از سرمایه بستن
ز گنج خود بپیرایه بستن
بیا منعمی که داد دل ستانیم
سلیمان را بتخت خود نشانیم

مناجات کردن بجناب باری عز اسمه بکمال عجز و زاری

بنام آنکه دل را نقد جان داد
سخن را زندگی جاویدان داد
سخندان را ازو منت پذیریم
که گر صد ره اجل آید نمیریم
زهی آن کرامت او جود پاشش
که افتد سپهر اندر سپاسش
رسد بند سپهر آفرینش
نه خامه ساز اسطرلاب بینش
حلاوت بیز تعویذ زبانی
ملاحت ریز ذوق نکته دانی
ورق سوز کتاب هیچ حرف دانان
رقم شوی خیال فیلسوفان
بهار انگیز باغ زندگانی
طراوت بخش ریحان جوانی
فسون آموز چشم عشوه سازان
جنون آمیز مغز عشقبازان
هوا برسازی گل چشم جوانی
نمک افشان ناسور درونی
دعا گردان دشنام از زبانها
هلاهل را شکر ده ساز جانها
زلال چشمه سار چشم پاکان
نشاط سینه اندوهناکان
در آتش افکن داغ رشید
در آب انداز آتش داغ نومید
بدوز قش سوی بسو اطلس پوشان
بشو قش موی پشمینه پوشان
سخن سنج از ترازوی دل ما
سخن زد حرز بازوی دل ما
جهان نم قطره نیسان جودش
عدم گنجینه اقلیم وجودش
دران نطعی که گسترده جلالش
ازان گنجینه در صدف نعالش
قضا در کارگاهش پیشکاری
قدر از قدرتش صنعت نگاری
ز عالم نسخه بر داشت محمل
بنام آدمی کردش مسجل
ز صد نقش عجب گر آب گل ساخت
مزاج آدمیت معتدل ساخت
زبان در کوی قدسش بی نوایی

عمر ابدیش ازل تا ابد
بر در این کعبه روحانیان
ریخته از بخته کیمیا
از پی هنگامه کشیده ز جیب
گوهر انصاف برو رونما
بشکنم این کلک حقیقت سرای
مغز ز جوش تو پر آوازه باد
سلیمان مرا بلقیس بنمای
حصار قدس را کنگر بلند است
مرا لب پر ز افسون عزایم
بلائی هست من کین جان من نیست
بهر موییم دو صد زنار بستند
دل من با بتان آذری چند
که آید هر شبم شمع پروانه
وزین منزل نکوئیهای والا
سلیمانزاده هم زان عالم آواز
گره شد هفت دریا در گلویم
ز من باور که خواهد کرد این حرف
ز دیگ آید ز رو سر جوش برخاست

جوش صنمخانه بالاست این
بر نهد اکلیل چو پیغمبرانیان
کرده بیکدست سطرلاب دل
لعبتی از پرده نشینان غیب
از رخ این شاهد رشید آیان
حرف جگر ریش ز زبان سینه جای

مثنوی بحر شیرین و خسرو

درین بتخانه ناقوس جریان
بهر کنگر چه سرها در کمند است
چه سازم با بتان سوگند دارم
که دیو نفس در فرمان من نیست
درین مشهد بغفلت هر که تن داد
سلیمان گرفتار پری چند
نشینم چاره گر خلع بدن را
سبکرو خانه گیرم را بالا
به بندم ارغنون عشق را تار
گشایش نیست ممکن تا نگویم
بخواهم گنج را از دل برون داد
کف چند از دل بر جوش برداشت

غلغل ناقوس مسیحاست این
کاخ عشق است از صد کبریا
دست دگر عقده به پرچین گسل
غمزه زنان چون شود ابرو نما
تا چه به بینند تماشائیان
فیضی ازین فیض دولت تازه باد
الهی پرده تقدیس بگشای
زبانی ده مرا قدوس گویان
همه ذرات در تقدیس و تهلیل
پری در شهر و دل در بند دارم
بتان هند تسبیح گسستند
نگین دل بدست آهرمن داد
چنانم از بلندی در ده آواز
ز دوش جان گذارم بار تن را
یکی الحان داودی کنم ساز
کنم زین پرده مغز خفته بیدار
اگر گویم تهی شد لجه ژرف
که خواهم آسمان را بند بگشاد
ز شور طبع سحری تازه انگیخت

۲۵

ج سوم

بلقیس که ...
بر شیرین خسرو نظامی نیز در آورده
و ناتمام مانده و ملا بالا اشاره کرده
که از ذوق تمنای چیزی به چیزی بر آورده
نگاشته ام ۱۲

تا نه گرانست بگفتار عشق
نبض برقص آمد تپش همچو برق
تاب زدند آتش نظاره را
گوش بلب لب بگلو دوختند
من که درین بتکده ام پیر عشق
خط بدخشان بکشم سینه را
صد قدم از خویش فرو آمدم
شست فگندند درین چشمه گاه

چشمه روانست برفتار عشق
بارقه عشق چو گرد و بیست
از مژه سفتند دل خاره را
باز گشادند دل خون چکان
زمزمه پیرای بم و زیر عشق
بلبل ما شعله پرستی کند
تا بچنین بانگ و سرود آمدم
تا در لعلی که آمد ببین

صاعقه عشق چو ریزد بفرق
کوه مرا سیمه جهد چون سپند
دیده گشادند و دل اندوختند
نغمه بالماس گرانی کشان
لعل طرازم دل گنجینه را
نی رخ گل بیند و مستی کند
اینهمه تفسیده درونان راه
باده صفت آتش بیدود بین

سبب نحافت تن و بانتها رسیدن عمر

ای شده خورشید سرانجام خویش
تو شده نیلوفر این آفتاب
کفه میرای که سنگیت نیست
بر ورق آتش این نقش بود

چند زنی پا بسر انجام خویش
آینه بگذار درین زنگبار
جامه مپیرای که رنگیت نیست
گرچه دم سحر بیان منست

شبنم گلبرگ تو وقف سراب
از نفس خویش مشو سنگسار
خانه میندای بگرد وجود
حیرت من بند زبان منست

در مقصود بکف آمدن با وجود کشاکش دنیا

شکر که جمازه بمنزل رسید
منزل اول زره آرزوست
ره نه باندازه پای منست
نوح فرو رفت درین موجگاه
وه چه کنم با قلم رهگرای

زورق اندیشه بساحل رسید
گرم روان چون نشوم آه زن
گر روم از دست سزای منست
نیست مرا چون بره دل قدم
بادیه آتش چو بپیمایدی

گام نخست از قدم جستجوست
ره همه یک گام و دو صد اهرمن
خضر درین بادیه گم کرد راه
رفته ام این راه بپای قلم
نادره طفلی بتقاضا فرد

شام ابد سایهٔ گیسوی او
زلف تقید ببر دوش او
یک نگه و غمزه جهان در جهان
خار چمن ساخته از رنگ و بو
بتکده در بتکده هندوستان
چشمی و صد میکده مستی درو
قافله در قافله آئینه بار
شیشه جلی بسته ز دست نگار
شیشه برقص آمده بر بوی می
تشنه نگاهان مژه انگیخته
با دل خود خلوتی آراسته
نعره زنان سر بعبادت زدم
بیخودی محو تماشا گرے

پرده ز رخساره برانداخته
خال تعین به بناگوش او
هم مژه اندر مژه هنگامه خیز
هفت قدح کرد پر از یک سبو
رو بروی شاهد برقع شگاف
بازی و صد بتکده هستی درو
برق رخش آینه بگداخته
نغمه گلو بسته بحون بهار
رفته و آینده بیک حال در
چون مژه ها بر سر هم ریخته اند
خلوتی انگیخته در انجمن
تا در معنی باشارت زدم
نعل درین بادیه وارون زدم

آینه را برقع رو ساخته
یک روش جلوه گران باگران
هم نگه اندر نگه افسانه ریز
غمزهٔ نظرگاه صنم دوستان
کف بکف آئینه مینا غلاف
مرحله در مرحله نظاره زا
آینه در آینه پرداخته
شعله به پیچیده بگلبانگ نی
عالم تفصیل با جمال در
من بچنین محفل ناکاسته
دل همه من و من همه دل اندر سخن
وحدتی از وحدت کثرت بر
بر قدم صبح شبیخون زدم

بیان ظهور شاهد وحدت در انجمن کثرت

پیش که هنگامهٔ عالم نبود
طرهٔ معنی خم صورت نداشت
بسکه سر عاشقی خویش داشت
باز کشیدند برون سر ز جیب
شد دو جهان عشق همه طوفان عشق

غلغل بازیچهٔ آدم نبود
داشت بیکدانه جهان فراخ
مژده هزار آینه در پیش داشت

شایع شدن عشق حقیقی در عالم مجاز

عشق به بلبل ریخت چو ساغر بجام

چهرهٔ وحدت خط کثرت نداشت
نه چمن و هفت گل و چار شاخ
پرده نشینان شبستان غیب
صبح ازل ریخت چو باران عشق
شور بسر خاست چو آتش بجام

۲۲۳
ج سوم

بازدل تنگ نفسی برزدم | آبله چند به نشتر زدم | آنچه برون جست ز دل توشه‌ام

روح قدس گفت که بر خوشه‌ام | انجمن شوق ضمیر منست | قصر بلا پایه ز تعمیر منست | چرخ لبی گشت که تا بشنید

از پس نه قرن چو من گوهری
حرف من از صبح ولاویزتر
شام و سحر خون جگر خورده‌ام
زین دم کبرا که زدم سینه تاب
مغز فلاطون بگداز آورم
بر سر ساحل بکنم پای سخت
در گلو صاعقه پیچم کمند
مه بکف راهنمونان وهم
صدف در نایاب بسالکم بیست
خامهٔ من جلوه کنان بهشت
مجمر آویخت ز جعد نسیم
فخر معالی بفلک کوشیم
گنج بجنبشم ز سخن شایگان

زین دم روشن که زده صبحگاه
کلک من از مرغ سحر خیزتر
آمدم اینک ز شبستان غیب
عطسه گره شد بدماغ شراب
چشمه بکام دهم نفس تازه را
تا جگر بحر کشم لخت لخت
نور ز خورشید برات آورم
نکته رهآورد رهنونان وهم
راه سخن را بسخن بسته‌ام
بر رخ اندیشه کنند خار پشت
از تف این باده که آمد بجوش
فرق معانی بزمین بوسیم
من بهم دریا دل گرداب جوش

آینه بستند بر اکلیل ماه
این چمن تازه که پرورده‌ام
میکده در دست گلابستان غیب
حکمتی از پرده باز آورم
تا دل دریا برم آوازه را
گرد بهم دست نوای بلب
از دم خضر آب حیات آورم
صد گل مهتاب بکلکم درست
این چه ظلمت که من بسته‌ام
رشحهٔ کلکم ز نشاط النسیم
آبله زد بر لب دریا خروش
بر در همت به یتیمی مایگان
باز به من لنگر طوفان هوش

دربیان هنگام صبح خیزی از مبدع فیاض فیض بدل ریختن

صبح که نقد دو جهان ریختند
شاهد او صبح سفید نقاب
شاهد خلوت گل کثرت بست

خلوتی انجمن آمیختند
سوخته یک شمع هزاران چراغ
آمده در برج امکان نشست

نامه انجمن آفتاب
خلوتی انداخته نطع فراغ
صبح ازل شعشعه در و تیام

شام

۱ـ نفس بفتح فا و تشدید صاد ـ کلمه معنی سینه و استخوان ـ آن ۱۲ منتخب و درصراح بمعنی طایر نوشته و اینجا بمعنی همین مصرع ۱ مالش داده ملائک جمع ملک بمعنی فرشته ۱۲

۲ـ ارجان غیب باین رنگ و طرز آمدم که بجای جام میکده در دست من ست و بجای گل گلشن در گریبانم بود ۱۲

۳ـ دریا از جوش و خروش شعر من کف آورد ۱۲

۴ـ هر شعر من حکمت ست که آورده ۱۲

ج سوم

۵ـ [illegible]

بادیه در بادیه محمل کشان | قافله شد بحیرهٔ رانع ولیل | قافله بایغت بوجدان سبیل
رنگ شده پژمرده روز سپهر | هر دو درین راه بدست | قافله را رفت بمشرق نشان
تو سوی مغرب شده محمل کشان | شوق بحیرا بدحه سنجد بکیل | فرق بحیرا خاک شد ز سبیل

شوق تو مستسقی و غنی سراب | موجه سیماب فروغ سراب | بحر سحر تشنهٔ تحمید تو | ریگ شان سبحهٔ توحید تو
دست گه بیابان نجوم چون کنم | سر گریبان که بیرون کنم | چاک زدم پردهٔ سامان خویش | تو که زنم دست بدامان خویش

من که چو می جوش سحر میزنم | موجه بیچون نظر میزنم | موج سخن جوهر تیغ منست
بر دل دریا گهرم روشنست | بادهٔ من پخته تر از روزگار | ساغر من شسته تر از نوبهار
صیحهٔ صبحم ز نشاط دماغ | شعلهٔ فکن بر سر مرغان باغ | اینکه بدروم بسخن راه یافت
بال و پر از مدح شهنشاه یافت | جوهر کل گوهر دیهیم او | دور فلک بر خط تسلیم او
ساغر او همت دانا پسند | بادهٔ او پرتو عقل بلند | نشئهٔ او جوهر بینش ردای
نکتهٔ او جرعهٔ دانش فزای | سر الهی دل زبانیش | خطبهٔ شاهی خط پیشانیش
دست ده لجهٔ بی ساحلان | نرخ نه گوهر دریا دلان | نامه که مانند شهان بر سرش
آمده طغرای هو الاکبرش | نقد خرد گوهر تمکین او | نظم جهان نسخهٔ آیین او
حسن خندان دل فرخنده چهر | خندهٔ او عقده کشای سپهر | خلق سبکدل ز گرانباریش
فتنه گران خواب ز بیداریش | شیر دل شیرکش و شیرگیر | دادگر و زور درس و دیرگیر
شاهد او معنی دانش نگار | ساقی او همت دریا نثار | هست دو کشور جهانبانیش
جوهر تیغ و خط پیشانیش | ای دو جهان عقل مسلم ترا | دور شهنشاهی عالم ترا
در ازل از مدح تو بشنید طرف | ده قلم و نه ورق و هفت حرف | یا همه نور سحرستان تو
شب نتوان یافت بدوران تو | عمر ابدی تو بدور شتاب | عالم پیر از تو بعهد شباب

۱۲۱

ج سوم

دانم که کم است چرخ فرسای	پرواز کبوتران بر پای	گر پای به پیچیدش بدامی
امید رساندش پیامی	زین هفت بساط و چار منزل	بندم بجنازه پنج محمل
آن چار عروس هفت خرگاه	کاوروسیان به همه راه	چندین اگرم امان دهد بخت
یکیک سپرم بپایه تخت	سازم دل از این فسانه سیراب	زان پیشتر که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان	بلقیس برم بر سلیمان	بختی از سر کدام کو یافت

دیباچه هفت پیکر فیضی در جواب نظامی

زمزمه سنج نفس آتشین	لخلخه سای دل آتش نشین	عربده آموز نکته‌های مست
حوصله بخش جگر دل بدست	جوش صراحی طبرزد لبان	آب صبوحی قدح غبغبان
باده چکان لب آتش زبان	آب ده خنده گل پاسبان	مهره کش تخته مینای صبح
پنجه گشای ید بیضای صبح	تکیه آرای بتان صباح	تاب ده معرکه لاله زار
نکته نگار لب نطق از بیان	چشمه شکاف رگ خشک از زبان	ذره درین دشت سرافراز او
ریگ روان قافله راز او	گره را بسر کرسی نهاد	هر چه درین دایره پر شبی نهاد
معرفت از خاک درش نا امید	عجز ببر چشمه او رو سفید	رفت ز اوصاف گریبان درید
در دکشان نیز از و نیم مست	دیده ره سنج و جهان پر شعاع	عقل تهیدست دکان پر متاع
نطق یکی واله گفتار او	در رگ یکی مفلس بازار او	علم درین قافله بیگانه ایست
عقل درین سلسله دیوانه ایست	جان سخن در کف کهنش قتیل	چون قلمم در ره حرفش سبیل
جلوه خورشید و سخن ذره کور	صفحه افلاک و قلم پای مور	نکته گران محمل و دانش خراب
قافله مستسقی و دریا سراب	راه به تیغ اندر و بیخواب گیر	دست همه آتش و کشت ابگیر
غیر نه و خانه باغیار در	جام نه و باده بسر شار در	قافله‌ها هست نشان بر نشان

شاهنشها خسرو پژوها
دور تو شراب آسمان مست
زین بزم که عشرت تو سامانیست
مطرب شد و بزم بر ترانه
رو به نشان نبرند چه دارند
نعمت خورد و نان قدیم
با کرکس روزگار ماندم
دریوزه عمر نوح کردم
گردر بر خم فراز کردند

دریا گهرا فلک شکوها
من مطرب پردهای خونی
گر من بروم ترانه باقیست
کس را قدم سلوک من نیست
پیشانی شیر را چه خارند
این سگ نشان کو بکورا
در منزله جیفه خوار ماندم
چون از نفس من این سخن زاد
عمر سخنم دراز کردند

بزمیست جهان بعیش پیوست
کلکم بنوای ارغنونی
سازند سبوکشان فسانه
این کار دلست کار تن نیست
من سیر نظر ز خوان قدیم
مردار خوران بی کلو را
با عیسی جان صبوح کردم
خضر آمد عمر خود بمن داد
گیتی خداوند ابسیج شکار بود

این آماده واپسین سفر خیال آزرو گزارنده اقبالنامه دستوری چهار روز گرفته نزد او باشد چون عرضه داشت ازین جوانب مجالس باز ماندند چهارم روز جهانیان درشید و نهفته دانی او بروی روز آمد و پیش ازین بچهار ماه در سر آغاز رنجوری این رباعی برسخته بود

رباعی
دیدی که فلک چه زهره نیرنگی کرد * مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید * تا نیم دمی برآورم تنگی کرد

و در بیماری چند بار این بیت بر زبان رفت بیت
گر همه عالم بهم آید تنگ
به نشود پای یکی مور لنگ

از دیرباز تنهائی داشتی و راه خموشی سپردی شاهنشاهی کوشش خمسه انجام بگرفت و خود را از آن آگهی میداد رباعی

بس تا فلک رفت گردرائی — نشنید فلک چنین صدائی
دارم بخیال پنجنامه — بربسته بپای مرغ خامه
بگرفت هوای آسمانی — مانده بمیان زبس گرانی

ج سوم
۱۹

دوستدار گره کشای بستگیها کالیوه گردانید این وحدت گزین کثرت آرا جز او راز پذیری
نداشت و مرهم درونی ناسوراز و سرانجام نیافت ناگزیر بهبوله در شد سجانگاهی
سر راه انتظار نشست و ناخن بر دل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت شاهنشاهی
اندرز و گشتیها آن سترگ بزدم را بکریوه صبر آبله پا آورد و بجان بخشی و دلدهی و شهر بند
گردانید عقل رفته باز آمد و هوش خفته بیدار شد بر زبان حقیقت طراز گذشت کردگار
بی همتا بندگان را از راه وارستگی و دلبستگی بر خود بر خواند و بدین دو روش مهم ناسازگار
کام دل بر ندهد در فرو شدن حقیقی دوستان نیکوان تحسین را جز رضامندی و تسلیم
پیشکش نسزد و اگر همگی مردم را جاوید زندگی باشد جز دوستداران یان را گشاده پیشانی
و تازه رو باشند خاصه درین کاروانی سرا که درنگ بر نتابد اگر پسین این پیش گیرد و پیوند
دلها بگسلد شهر آبادی بر او فتد و خبر بودی آبرو بی بار آورد و زیان زندگی دین و دنیی
اندوزند اگر یکی را از غم و درد الم پیرامون نگردد خود را بران دارد و ورنه السنی فطرت
میخواهد که این جمله نزدوده آید و مردمی را در زندگی بر خوانده شود فرخا شهربندی که درین عالم
هر یک را پای خرد بسنگ آید و سر رشته اختیار از دست فرو هشته بگونا گون نیکو خرد
آن ناشکیبائی که از تو رفت ناگزیر وابستگی بود و بساد لاویز درستی روحانی پزشک
چاره گر آمد دو روز آن سفر گزین دل را از همه برگرفته با ایزد بیچون بود و نشان آگهی
پیدائی نداشت ناگاه جهان سالار و انش نواز بر بالین او آمد چشم برگشود و بزرگ داشت
بجا آورد و افسر خدیو بخدای مهربان سپرده باز گردید و بهانا بعلوی عالم شتافت در گوهرین
نامهای خود از واپسین سفر آگهی داده نظم مثنوی فیضی
فیاضی ازین ترانه بس کن
مرغت بنواست در قفس کن ❊ از ساحت این بسیط بگذر ❊ مستسقی ازین محیط بگذر

صحن بسیط مراد از زمین و محیط بمعنی دریا اشاره بمقام توحید ۱۲

شاهنشاها

ناطوره سخنوری بسوگواری نشست وگروها گروه مردم بتنگنای غم جا در شدند بادشاه
پایه را دل بهم برآمد که حکمت پژوه مدحت سراپرده بر روفرو هشت وصدرنشین بزم اخلاص را
ساغر زندگی لبریز گردید شاهزادگان والا گوهر با فسوس گری برنشستند که اوستاد و داناد ل
و همراجدان و دانش آموز از گفت وگوی برخموشید نو نیئیان بزرگ را گلدستهٔ شادمانی
پژمرد که سر آمد و مسازان بزم و رزم را پیمانهٔ عشرت پرگشت کار فرو بستان را نفس در دل
شکست که گره کشای دشواری روزگار رخت هستی بربست ره گرایان بادیهٔ غربت را
آه در جگر و گریه در گلو گره شد که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت جهان
نوردان الهی طلب تنگدلی نشسته اندیشهٔ سفر از دل سترونده که سخن آفرین حقیقت گزار را
چشمهٔ زندگانی انباشته شد تهیدستان آرزومند را خار ناکامی در پا فشرد که کام بخش
بخواهش بر کارگاه تعلق آستین برفشاند هر طایفه را شیونی خاص در گرفت و بانده‌ی
تازه غریو افسوس برکشید داستان صاعقه ریز بکالبد گفت درنیاید و بجوبین پای قلم
درنوشته نگیرد هرگاه زمانیان را حال چنین شد اندازهٔ دردناکی من دوستدار صورت
و معنی که تواند شناخت و جان تابی و تن افسردگی چگونه بگزارش درگنجد من بردوخته لب
طفل وار بمویه آورد و گریه طوفانی جوش برزد شکیبائی که مهین پور حزن و بسوگواری جان
بسپرد و آن پایه ده روشنی بروز تاری برنشست طبیعت نابینا دراز دستی درآمد و دهم
سبکتر خیرگی یافت گذاشتن استخوانی کاخ را مردن انگاشت و گزیدن راه پیش برشمرد
زندگانی وبال دل و بار خاطر شد و خواب و خور را بیگانگی بسر نزدیک بود که عنصر پیوند
بگسلد و بار هستی از دوش بر نهد دیوانه آسا گاه تا آسمان درآویختی و گاه بنفرین قضا
زبان کشودی دوری عنصری برادر مرا بدین روز نشاند خدای معنوی گره کشاسی

پرستش رغبت بپذیرفت اورا با آتش سوگند داد ندر است گو برآید سرمایهٔ شرمساری
گزارنده گردند و جهانی شگفت راز در شد یکی از سوگندهای برهمن تهنا [illegible] افروخت را
بر فراز آن گذارند و بسوختن از راستی برگزیده خود درین روز بزرگ بپرداخته آتش پاره را
بردست گرفت و لختی نگاهداشته باهستگی در دو آسیبی بدو نرسید و زمین از تنش بسوخت
حق پژوهی فرمانروای زمان چنین شگرف نمودارها پدید آرد شانزدهم مهر مقدس را
بخان اعظم میرزا کوکه سپردند و بتازه نوازش پایه اورا برافراخته آمد مولانا علی احمد بفرمان
قدسی گرامی نامهای نیاکان شاهنشاهی با صاحبقرانی برکند و کارنامه برساخت فرمان
شد همگی ثبتی اسناد و برخی بیاضی منشور بدین پیرایش باید درین روز فرستادهٔ وزیر هرمز
بسعادت زمین بوس رسید و شتر مرغ آورد پس شگرف پیکر و کردار سنگ را میوه آسا
بکار می بردند همگی هستی در آب حیرت مایه لیکن بسیار دیدگی مردم را بخواب برد و بجز کم دید
شگفت نماید از سوانح برافتادن پرده از روی کار نگارنده اقبالنامه لبابان چندین
افت و خیز و سپردن فراوان نشیب و فراز گاه گمان بهبودی بردی و زمانی رضامندی
بر خویشتن بستی و لختی گهی آفرینش را هستی و داع دانسته دوستداری بردی و چندی
آرامگاه سپردرا نشیمن خود انگاشته بخواهش وا نمودی ناگاه طشت از بام افتاد خامهٔ کار
و دل نزاری که و مه را دلنشین گردید **بیت**

دو هزار عهد کردم که بری جنون نخارم
زتو در شکست عهدم زتو باز شد قرارم

بیست و یکم مهر شنبه دهم صفر هزار و چهار هجری
ملک الشعرا الشیخ فیضی را که مهین برادر بود فرمان در رسید و آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ
سفر بازپسین کشاده پیشانی بشهرستان تقدس خرامش فرمود و سه یوسفی از برادران گم شد
نه زما که از همه جهان گم شد ÷ دست بو جهیم یا بازی عشق ÷ کچه او داشت کز میان گم شد

یعنی در کیش و آئین هندوان سوگند گرفتن و سوگند دادن [illegible] کردو ضاحت علامه در متن تحریر کرده [illegible] ۱۲ ... ای درمیان بعضی [illegible] ... یعنی مولانای [illegible] نسل حضرت شاهنشاهی تا امیر تیمور گورگانی ترتیب و آراستگی درست ساخت و مورد تحسین و بصد آفرین شد ۱۲ ... ای درین مرغان عجایب غرایب این بود که مثل میوه میخوردند و [illegible] صاف و پاکی کردن بود ازین جهت بینندگان را حیرت افزود ۱۲

ج سوم

[illegible]

ناطوره

آورد و چهار پسر بهرام میرزا حیدر میرزا القاس میرزا طهماسپ میرزا و همراهان او همین بخشش شها
کام دل برگرفتند درین سال منصب داران را سه گونه برساختند اول آنکه سواران برابر منصب
باشند دوم نیمه و افزون سوم کمتر از آن و هر کدام را ناهموار قرار گرفت چنانچه در آخرین
دفتر برگزارد درین سال روز تاش بیگ خان بمالش عیسی خیل دستوری یافت و از رنجوری
کار شایستگی نیارست نمود ششم در شبستان بزرگ شاهزاده از دخت ابراهیم حسین میرزا
فرزندی نیک اختر پدید آمد امید که همین بانوی روزگار گردد هفتم سعید خان از شرقی دیار آمد
و گوناگون نوازش اندوخت از دیرباز آرزو داشت چون از بنگاله به بهار رسید کام عشرت
برگرفت صد فیل با دیگر کالا پیشکش گذرانید یازدهم حکیم عین الملک در هندیه رخت هستی
بربست شهریار قدردان آمرزش درخواست و فرزندان او خسروی نواخت شگفت مند
از نیکمردان دینی بود و در برآمد کار مردم سخت کوشیدی شانزدهم سعید خان پیشکش عیسی خان
بومی بهاتی برگذراند و پذیرش یافت غره مهر آزوق بقندهار فرستادند تنگی گرانی دران سرزمین
پدید آمد و سپاه آنجا به نیک روزی نشست کاروانان از صوبه ملتان هر گونه غله چند بار
رسانیدند و در کمتر فرصتی فراخی شد قلی بابا سپه آرای خراسان بر از اندیشه افتاد
و به تیاقداران آن دوستی پیوند تر استوار گردانید درین روز باقر خان سفرجی را در بنگاله
روزگار بسر آمد و فرزندان او بعاطفت روزافزون شاهنشاهی از غم رهائی یافتند
درینولا براوردی ناهمواره بدیگر نمط قرار گرفت یازدهم مهر فرمان شد که مغل و افغان و هندی
سراسر هزار دام و دو اسپه هشتصد و یک اسپه ششصد دام برگیرد و راجپوت اول ششصد
میانه ششصد برستانند از سوانح افزونش جوهر راستی یکی از هرزه لایان ناسزای بیار
گوهری بربست وا خدا بشر وهش برنشست و گفت از دک بنظاره سوده او حال

لاهور تا هند و کوه زین خان کوکلتاش باز گردید و از انجا تا پایان بنگاله بدولت خان
و تا گجرات برام داس کچهواهه و تا زمین داور بدولت خود و از دهلی تا اوده بسیان خانو

غالب آمدن اوزبکیان بر خراسان و مغلوب شدن میرزایان آنجا

هر کرا بخت بیاوری برخیزد و ستاره از فروزندگی برآید روزگار شگرفی برنشیند بی‌نگا
روز بهی چهره افروزد حال میرزا ازین آگهی بخشد و بینائی سرمه برساید از سرگردانی
فرمانفرمای ایران و هراس جان شکری نیایش او تن در نمیداد و از برنائی شورش
و بدهمنشینی بوالا درگاه خود را برنشسته بود ناگاه اوزبک بر خراسان چیره دست آمد
و کار میرزایان دشوارتر شده از و نامزد شدن فیروزی سپاه لبیر اسیمگی افتاد رستم میرزا
از فرخ اختری خود را سجاوید دولت بربست و آن نیز آشفتگی میرزا را افزود از ستاره
رهنمونی مادر بزرگ پور خود را بنویش گزاری فرستاد و از مهر فزونی پذیرش یافت و فرمان
دلدهی بیم رفت از آن شولیدگی برآمد و آماده پرستاری گشت و چون شاه بیگ خان
پیوست ملک سپرده ره گرا شد و امرا و کمربانان بفرمان والا این مهین نژاد را بزرگ داشت
نمودند هر هفته یکی از باریافتگان ماگزین کالا پذیره شد بسه منزلی میرزا جانی بیگ
و شیخ فرید بخشی بیگی حسین بیگ شیخ عمری و برخی بندگان دستوری یافتند و سه کروهی
خان اعظم میرزا کوکه زین خان کوکلتاش و بسیاری پنجم شهریور میرزا پیشانی بخت از سجود
نیایش برافروخت و پایه سعادت وری برافراخت صد اسپ عراقی و دیگر تنسوقات
بوالا نظر درآورده از آن میان گزین مهر شگفت آورد و چون بهار گزیده بر سودی
بجنبش درآمده زهر برگیدی و سرمایه تندرستی گشتی میرزا بوالا پایه پنجهزاری برآوردند
سرکار سنبل که افزون از قندهار است در اقطاع دادند و فراوان نقد و جنس سرمایه نشاط

آورد

سوانح فروشدن ابراهیم نظام الملک ازان باز که دیهیم خدا نظر عاطفت از دو گهن برگرفت
زمان زمان تازه گزندی بدان ملک رسد و باد افراه ناسپاسی آماده گردد چون برهان
درگذشت و ابراهیم پور او جانشین شد ناهنجاری فراپیش گرفت لشکری از بیجاپور
بمالش او برآمد شانزدهم امرداد چهل کروهی احمدنگر عرصه کارزار آراسته شد ناگهانی
تیری بدو رسید و روزگار او بسر آمد و بیجاپوریان فیروزمند بازگردیدند و نظام الملکیان
سراسیمه به بنگاه آمدند به بسیاری احمد پور خدابنده را بکلانی برگرفتند و برخی موتی
پسر قاسم را برهان نظام الملک پیشین شش ماه بسر داشت قاسم عبدالقادر حسین خدابنده
شاه علی محمد باقر چون پیمانه زندگی او پر شد جانشینی بحسین گرائید و چون درگذشت نبیره
پور او مرتضی نظام الملک شد سی و یکم و ازده دیوان نامزد گشت اگرچه وزارت آراستی
منشی و حدگزینی خواجه شمس الدین خافی روز بهی دارد لیکن از کارفزونی و دوربینی
سه صوبه به وزیری نامزد شد و پیشین خواهش بکردار آمد حسن بیگ به اله آباد و بهار تی چند
به اجمیر رای رامداس با حمدآباد و گهنور با بوده کشن داس به بنگاله رامداس به بهار رام رای
بدهلی خواجه غیاث بیگ بکابل متهرا داس بلاهور خواجه محب علی بمالوه کیشو داس از
اگره خواجه مقیم بملتان و فرمان شد سه یک کار خود را بصوابدید خواجه بعرض همایون رساند
از سوانح چیرگی بجبر ناته در جشن شهریور او را بالبهدر که سرآمد گروه ملست بکشتی در انداختند
نظارگیان بحیرت در شدند چگونه داد خدیو این نزار تن را با آن توانا پیکر آویزه فرمود
در کمتر زمانی بهمت یاوری فرو دستی آن زبردست پیدا شدن گرفت و از ناموس پابانی
جدا گردانیدند در بیولا آگهی شد برخی از رنجور درگذرها تمغا گونه می ستانند دادگری افسر خدیو
برتافت و سه سو فرمان رفت و در باد افراه آنان فراوان کوشش شد از دارالملک

بکوشش آن فراخ حوصله بشایستگی گرایید از خرد بیداری و مزاج شناسی روزگار هر شغل
بفروهیده بازگردد و در ششتر تیاقداری دو تابی گیرد نوزدهم سترگ قافله گزیده کالا از بندر
کوه رسید و دران میان چندی دانشوران ریاضت گزار ترسا گروه که بیاوری زبان
روزگار خرد بشاهنشاهی نوازش کام دل برگرفتند از سوانح کشایش زمین داور ملک
گرمسیر این دو آباد جالقندهار گرایید اوزبک از میرزایان برگرفته چون آوازهٔ فیروزی
سپاه بدانسو بلندی گرا شد کلانتران آن سرزمین فراهم شد چیره دستی نمودند و اوزبک
ناکام واگذاشت درینولا سلطان محمد اوغلان و تنگری بردی و مراد و برخی دیگر بکین توزی
برخاستند و حصار گرد برگرفتند چون شاه بیگ خان دررسید بوم نشینان دادخواه
آمدند و او بی فرمان والا دریاوری اندیشه مند بود از اقبال شگرفی برخی از آن
گروه نزد قندهار دست یغما برکشود و میرزا عوض قلعه تیری بزور برگرفت شاه بیگ خان
پس از اندرز پذیری به پیکار برآمد و تیری استوار کرده با میزه برخاست در کمتر زمانی
دستگیر شد و قلعه کشایش یافت سپس آب هلمند گذشته بزمین داور یارش نمود غنیم
سراسیمه وار بقلعه در غور شتاب آورد و از کاستی بی آمیزه هرات رهی به راه گریز سپرد
فیروزی سپاه از انجا بازگردیده بزمین داور آمد و گرمسیر را بی آمیزش بر قلمرو افزود
تورانی سپاه را لختی چشم آگهی باز شد و قل بابا سپه آرای خراسان در پاس آن باندیشه
درآید و از دوربینی مغروری سپاه دوستی فراپیش گرفت بیست و هشتم تیر آگهی رسید
و پدر خواجه جلد و بلند پایه گردانیدند سی ام موته راجه از نفس تنگی رخت هستی بربست
و چهار همخوابه کشاده پیشانی استخوانی رخت را با آتش درافگندند شهریار دیده ور تحقیقت
آموزی از راه دریا آن نزدیکی شد و بی قدری جان وا نمود برخی را بهمتگاه بر داز

سوانح

نومید شد ابراهیم بزرگ پور را از زندان برآورده جانشین ساخت اخلاص خان حبشی
با برخی بگرویده ویران شد که اسمعیل دیگر پسر او را که پیش ازین مرزبان بود ببزرگی
برگیرد و با اندک تندرستی در سنگاسن نشسته او را فراپیش گرفت سه گروهی احمدنگر
درآویخته فیروزمند آمد و فتنه اندوزان بیغوله نشین گشتند ازین چیره دستی کالیوه تر شد
و بادمسازی برافزود چون به بنگاه رسید لختی دارو بکار برد و رنجوری سخت تر کشید بیست و پنجم
روزگار او بسر آمد بسیاری برآنکه خواهر او چاند بی بی زهر بخورش داد و دیده وران
باد افراه ناسپاسی برشمرده سران لشکر ابراهیم را ببزرگی برگرفتند و از کم بینی
چشمان برادر را انگشت بفروغ گردانیده سپس به نیستی سرا فرستادند

رخصت یافتن قرا بیگ بآوردن مظفر حسین میرزا و بلندی یافتن آن سرزمین بسکهٔ شاهنشاهی حضرت

چون قرا بیگ بآوردن مظفر حسین میرزا رفته بود نزدیک شد که میرزا پذیره شد
و از منشوران والا گوناگون نشاط اندوخت نیایشگری بجا آورد و از همانجا بسیج
والا درگاه نمود چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوشش نامبردگان باز گردید
و لختی از هرزه سرائی بدگوهران بدیگر اندیشه افتاد و از سعادت سرشتی ژرف نگهی
بکار برد و بگشاده پیشانی قلعه سپرده برون شد بیست و هشتم زر و سیم بسکهٔ شاهنشاهی
چهره برافروخت و منبر بگرامی نام پایه برافراخت شاه بیگ خان میرزا را گوناگون
یاوری کرد بازه و زاد و هزار قزلباش همراه ساخت آن سرزمین لختی عنان بازکشید
و کشاورز قدری برآسود و الوس هزاره و افغان و دیگر بومیان ستاب بسزا آشنایی
یافتند درینولا بزرگ پایهٔ وکالت بخان اعظم میرزا کوکه باز گردید چون خیرسگالی و کم آزاری
پیشانی او بر میگذارد نهم اردی بهشت بدان بلند کار آگهی کشور خدایا در برتابد و هر کار

ج سوم

یک ذره ز نور رسے نه بینیم خالی + الله اکبر چه نور خورشیدست این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمری با برخی از شمالی کهسار آمد و راجه باسو و چندی زمیندارا
با خود آورد و هر یکی در خور نوازش یافت سنه ۱۰۰ درین ولا کشایش پسینه شد استوار قلعه ایست آباد
ولایتی بدو گراید چون راجه مانسنگه بتانده دارالملک بنگاله درآمد لشکرها بهر سو روانه ساخت
جوقی بسرکردگی همت سنگه بدان صوب فرستاد نوزدهم چیره دست آمد و گروهی را البنزار با
گیتی خداوند چون نوروزی سپاس بجا آورد و آب رازی گذشته باغ دل آمیز که درین نزدیکی
بوالا فرمایش انجام یافته بود ایزدی فیض برگرفت و از انجا برام باری با برخی پردگیان
خلوت برآراست شبانروز نشاط گل برچید و آگهی برشنود از سوانح فروشدن برهان
نظام الملک هر که نیکوئی بفرامشی دهد و بناسپاسی برنشیند زود از ره ره‌تجایو خویش باد افراه
یابد و تبازگی داستان این فرومایه گواه راستی گزار خسروانی نوازش و رسیدن بمرزبانی
و افتادن بناسپاسی و پوشیدن سنه ۱۰۰ اندرز و نامزد شدن فیروزی سپاه گزارش یافت از ران
دوری و آهنگ سستی فراهم نیامده بود روزگار او را بخود آگهی برنشانده خودرائی شیفته
گردانید و خوشامدپذیری نخوت افزود وبال و جان مردم در ازدستی نمود و ناموس خاندانها
بتاراج رفت و دست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت سنه ۱۰۰ لشکر بتازش عادل خان
بردو ناکام برگردید بدان سگالش که بندر ریگ دیده را که پیوست چیول ست برسیا
برگیرد فرهاد خان اسدخان رومی را با بسیاری بدانسو فرستاد از بی آزرمی همخواب
فرهاد خان را دامن برآلود او از سرکینگی بفصاری درساخت بسیاری دکنیان را گزند
جانی رسید و اسدخان دستگیر شد برای باده افزائی و طبیعت پروری شنگرف دار و ها
بکار برد و بسخن ناآزمون کاران هرزه درا خود را رنجور گردانید چندانکه از زندگے

نوید

پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را از فرزند قلیچ خان دختی پدید آمد امید
که قدوم او فرخی افزاید از سوانح کشایش سیوی استوار قلعه است نزد قندهار در پاستان
مرزبان بهکر داشت و از دیرباز افغانان بنی بر و چیره دست سید بهاء الدین بخاری
بتول و ارا راجه بختیار بیگ اقطاع مند سیوستان میر ابو القاسم تمکین جاگیردار بهکر میر معصوم
و دیگر سپاه صوبه ملتان را فرمان شد بدانجا شده اندرزگوئی را دستمایه کشایش سازند
و اگر بنه پسند بسزا بر مالند بیست و سوم دی بدین پسیچ برآمدند زمینداران کیجا به و دیگر
سران آنسو چون دریا خان و داود سر به فرمان درآوردند سوم اسفندارمذ نزد قلعه رسیدند
پنجهزار کس برون شده آویزش درآمد بکمتر آویزه شکست یافته حصاری شدند پس گرد گرفتن
و آماده ساختن دست افزار کشایش تنگ نهاری شده کلید سپردند و ازین فیروزی تا قندهار
و کیچ و مکران بقلمرو درآمد در آن دشت از کم آبی فیروزی سپاه آسیمه سر برداشت گیتی خدا
را دست آویز الهی توجه ساخته بخواهش آب نیایشگری فراپیش گرفتند از ایزدیاوری
در کمتر زمانی رودی آب آمود گردید و سپاه سگزاری راهنگامه بر ساختند بیست و هفتم جشن
قمری وزن شد و جهان سالار را هشت چیز بر سنجند و جهان بروز کامیابی برنشست

آغاز سال چهلم جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

روز سه شنبه نهم رجب هزار و سه پس از سه ساعت و سی و سه دقیقه آفتاب گیتی فروز
حمل را نور آگین ساخت و چهارم سال از دور چهارم بنام جاوید دولت آگین جهان سالار
ایزدی سپاس را دیگر پایه برافراخت و نوزده روز بگوناگون پیرایه انجمن برافروخت و ابستگان
دژم دل را شگفتگی درگرفت و وارستگان رمیده آمیزش مایه بدست افتاد

الله اکبر چه حسن جاوید است این + الله اکبر چه شمع امید است این

برگرفت چهل و هشت سال فرمانروا بود سپس سلطان سلیم پور او اورنگ آرا شد
برادر او سلطان بایزید با چهار پسر بفرمان فرمائی ایران شاه طهماسپ پناه برده جان
درباخت هفت سال یا شانزده کام دل برگرفت [۱۵] سلطان مراد پسر او جانشین گشت
اگرچه قلم و فراخ شد سپاه بیکچری چیره دستی یافت و بزرگ دستور محمد پاشا را بزور از
دولتخانه برآورده بخواری جان بشکرند بیست و پنج سال خسروی داشت برای سخن
شادابی لختی راه بیرون شده ازین سلسله واگفت و سرمه بینش افروزی بر ستائیده
و بسوانح نویسی دیده دولت که پیش نهاد همت برگزیدنم بهمن میرزا یوسف خان
دستوری جونپور یافت تا لختی انجام نموده باز آید پانزدهم شیدا بیگ درگذشت تحویلداری
توشکخانه داشت از تن پرستی و باده پیمائی یک بیک کمتر آمدی و از نادانی برهنه داشته
آب سرد افشاندند از سرما چیرگی جان بسپرد دیدائی گرفت در خامگی غلغلت گستاخ و ستیه
نموده بود فرمودند ایزد توانا از پوشش و روی در برهنگی سزا داد در نیولا نیایش نامه
خان احمد گیلانی بدرگاه والا رسید از عاقبت درازی و جا استواری دیده همنشینی
بفرمانروائی ایران شاه طهماسپ نخوت فروخت و بزندانی دبستان رفت سلطان محمد
خدابنده رها ساخته بمرزبانی گیلان باز فرستاد سخن ساز ناتوان بین شاه عباس را
برآشوفتند ازو از داروی بچیتی با ویژه برخاست و شکست یافته پناه بر رومستان برد
از پایه نشناسی بدو نپرداختند بیست و سوم فرستاده دولت بار یافت و عرضه داشت
گذرانیده گزارده بود از دیرباز بسیج والادرگاه در سر دارد از ره درازی و نا ایمنی
نیارست رسید اکنون در بغداد بناکامی روزگار میگذراند و همان دیرین آرزو پیرامن
دل میگردد آمده نوازش یافت و بخسروانی عاطفت امیدوار شد غره اسفندارمذ

پس

و تدابیر اندوزی و با همواره افزائی گرد و شورش فرونشست کارآگهان بعد از آن
خواهشگری بایزید ولی‌نشین را ببارگاه سلطنت آوردند و فیروزیها چهره برافروخت همگی
زبان فرمانروائی سی سال یا بیست و هفت چون بخلوتگه نیستی درشد سلطان محمد پس از
شانزده روز بر تخت نشست و اقبال نیاکانش برخاست همانا افسر فرمانروائی در زندگی
پدر بفرمایش او نیز فرخی ندارد قسطنطینیه را با استنبول نامور برگشود و دارالملک ساخت و بمرز
بگزید سی و یکسال فرماندهی کرد و چون پیمانهٔ او لبریز گشت پسر او سلطان بایزید خسروی تاج
بر سر گرفت و مصریان بروی چیره دستی نمودند برخی بی‌وفا سپاه بسلطان سلیم پور او گرویدند
و آن شوریده سر با مجازی خدا درآویخت از سپهر نیرنگی چیرگی یافت بر همه زندگی در نوردید
و جاوید نفرین اندوخت سی سال کامروا بود و پس آن پدر آزار کارگیائی یافت و در دشت
چالداران میان دیار بکر و آذربایجان با شاه اسمعیل صفوی عرصهٔ نبرد آراست و برشکسته
تا ویژه مصریان روآورد سلطان قانصوی مرزبان آنجا جان لشکر و دولت چراکسته
بسر آمد ملک صالح که آخر سلاطین آل ایوب بود در ششصد و چهل و هشت بمصر درگذشت
خاصه خیلان و بندگان مادر او را بفرماندهی برگرفتند و سپهسالاری بعز الدین که ازین گروه
بود بازگردید و چون چندی برگذشت فرومایگان زیر پرستار عز الدین را بفرمانروائی
برکشیدند و نخستین ملوک چراکسته اوست ازان هنگام بزرگی مصر و شام بفرومایه بندگان
بازگردیدند و نیز دولت بنی عباس که نمونه بیش نبود سپری گشت و از روزگار شگرفی
ده سال یا هفت کام طبیعت برگرفت سپس پور او سلطان سلیمان جانشین شد
شاه اسمعیل گزین ارمغانی فرستاده غزاپرستی و مبارکبادی بجا آورد او بی‌نیازانه پاسخ
نگاشته مهر برو کرد و در جایگاه اندوه انداخت قیرش و بسیاری ملک از ترسا گرد

ج سوم

پیشکش فرستاده نیایش نمود ولختی بدو جا بازگذاشتند و مرزبانی برخی روم موسی که ملازم
رکاب بود برگرفتند برادران بهم درساوختند سلیمان روزی در گرمابه میگساری داشت
موسی بر و ریخت او یک تنه برآمده بدهی پناه برد و کشتاورزان از بهم گذرانیدند هفت سال
کامروا بود موسی خان از بی انبازی نخوت برافزود از واهمه فزونی و کم خردی بزرگان
روزگار را از پایه انداخت و بندگان را بهزرگی برآورد سلطان محمد برادر او باویزش برخاست
و کارزارها رفت هنگام گریزبارگی او را پا بگل فرو ماند زندگی چراغ بیفسرد و شش سال
با سپه مرزبانی کرد سلطان محمد لوای فرماندهی برافراخت مصطفی نامی دعوی پیغامبری کرد
ساطان او را باویزه از بهم گذرانید پنج سال یاد و کارکیائی نمود مرگ بجوری سلطان مراد
پور خود را از روملی طلب داشت پیش از آمدن فرو شد پس از چهل روز رسید گذشتن او را
بروی روز انداخته سنجاک سپردند برخی سپاه بناسپاسی در شد و نا روشنائی خود مصطفی چلبی
پسر ایلدرم بایزید وانمود بسیاری گرویدند ملک روملی برگرفت و یارش اناد ولی نمود سلطان
بهمونی برخی نزد دارسر که امیر جغراتی گفتی و در شهر بسامزغن فرمانروایان روم بسر برد
به نیایشگری رفت درویش همت بخواهش روائی او بست و در کمتر زمانی آن شورش مایه را
سپاه گرفته آورد و به نیستی پیغوله نشاندند در گرمی کامیابی از دینی دل سرد شد کناره گرفت
و سلطان محمد پور خود را جانشین ساخت و جهانبانی بشایستگی نیارست کرد و آشوب فر
گرد و لختی ملک را برشوراند بلابه گری سران سپاه آن عزلت گزین و دیگر بار اورنگ فرماند
برآراست و شورش برنشانده در معنیا باز به تنهائی برنشست و کارکیائی بهمان پور باز
گذاشت و پس از چندی لشکر ینکچری از فرمایگی به ناهنجاری افتاد و بیجان شکری خادم
پاشا بزرگ دستور برخاست او گریخته بخلوتکده سرای سلطانی پناه برد و بدستاویز بردباری

وبدایر

بما وراء النهر آمدند و از انجا بخراسان شدند دران سرزمین پسران میکائیل طغرل و
جعفر بیگ سربزرگی برافراشتند و دولت انیان پس از صد و هفده سال بانجام رسید
و کامروائی قرامان بیگ آغاز شد و در هفتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ ازین نیز
بسر آمد در ششصد و هشتاد آغاز فرمانروائی عثمان شد و بدو عثمان سال و ماه آن
و بگزارشی در ششصد و چل و هشت پیدائی و کامیابی او چند گونه برگزارند سی و هفت
سال یا سی و نه اورنگ نشین بود در برخی کهن نامها اورا نژاد اغرخان برگزارد و عثمان بن
ارطغرل بن قیا الب بن قزل بوقا بن بایندر بن اغز بن قراخان گویند بزرگ نیاک عثمان
سلیمان شاه شهرپان دهشت چون مغل روزگار بر شورانند با خیل و حشم بروم ستان شد
و از کیش و گرگوی تاخت و تاراج نمودی اما سپه کارزارها کرد و از انجا بحلب و آورد
گزارهٔ فرات رخت هستی آب داد اورخان پور او بجای او برنشست و پنجاه و پنج سال
یا سی و دو بداد گری درگذشت غازی مراد پسر او با افسر فرماندهی تارک برافراخت و فراوان
ملک برگشود و بمرادخان روشناس آمد و از پنجم بخش بندیان برای سرکار خاصه
گرفتن آغاز شد و سپاه ینکچری ازان سرانجام یافت در شکارترسا سپاه در رسید بمردانگی
در آویخته فیروزمند آمد ناگاه کمین گری از مغاکی برآمد اپچی (؟) پیوند بگسیخت پس از چل
و هفت سال تا سی و دو زندگی بسپرد سپس فرزند او ایلدرم بایزید باورنگ فرمانروائی
برآمد عجم و قرامان بدو پیوسته والاپایگی اندوختند خزانه اندوزی و آوازه نویسی و بزم
باده پیمائی و رزم از زور وای گرفت با صاحب قرانی نزد انگوریه عرصهٔ نبرد آراست
و دستگیر شد چهارده سال یا شانزده کام دل برگرفت و را شش پسر بود مصطفی چلپی در ان
آویزه ناپدید گشت و سلیمان که مسلمان چلپی گفتندی برخی ملک برگرفت بدرگاه صاحبقران

تاک برند به در حسن ابدال انگوری گردیده که او نامند پدید آمد و میر حسین همایون نظر در آورد
بامدادان هاشم بیگ از کابل آمده سجود نیایش بجا آورد و بخسروانی نوازش سر برافراخته
بیست و چهارم پس از گذشتن سه و نیم ساعت در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از فرزند
عبدالله بلوچ نیک دختر دختی پدید آمد امید که سرمایهٔ اقبال فزونی گرداد و در پایان این
سلطان مراد فرمانروای روم را روزگار بسر آمد و پس از دوازده روز چون سلطان محمد
پور او را از قلعه آوردند بخاک سپرده آمد و او باورنگ فرماندهی بر شد و از خرد غنودگی
و ولبستگی نوزده برادر خود را که بزرگتر از ایشان بیست ساله بود گذرانید و بآرزوی سود نا پایدار
جاوید زیان اندوخت ازین آگهی گیتی خداوند را بر زبان رفت بس شگفت که رو دبار کارگیا
در بزن او سیراب ماند و اگر چنین خویشتن دوست جانگدار لختی کام روا دارند همانا برای
بادافراه مردم باشد خرد بندگی پژوه شگرفی تقدیر سر فرود نیارد برد رباعی
فیضی بگشا گوش دل و دیدهٔ هوش ✤ در کار جهان وقف کن این دیده و گوش
نیرنگ زمانه بنگر و لب بر بند ✤ افسانهٔ دهر بشنو و چشم بپوش
سلطان ملکشاه سلجوقی روستان آن ناموس بر گرفت و آنرا بخویشان و ملازمان
خویش برداد و چون دولت آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقه روم را لختی
شکوه افزود نخستین سلطان علاء الدین قلیج ارسلان پس سلطان رکن الدین پسر او
سپس سلطان غیاث الدین بغداد و عز الدین کیکاوس و پس از آن سلطان علاء الدین
کیقباد بسیاری آخرین این طایفه را عز الدین برگذارند و برخی دوی دیگر از نژاد علاء الدین
برافرانید سلجوق به بیست و چهار پشت بافرانیان رسید و او را چهار پسر بود میکائیل
اسرائیل موسی یونس سیصد و هفتاد و پنج هجری از تنگدستی ترکستان گذاشته بماورالنهر

ماکه بیان عرفی در حسن ابدال انگور ... فوتیست در نواحی دهلی و گجرات ... از مادر و ... بهان درابی مراد ... آماو ز ... گاو ... نیست ... این سال از ... بلوچ ... زوجه ... سلطان محمد ... گوبر ... کار ... آغ ... بیست و ...

سلطان مراد فرمانروای روم

ج سوم

... متلوب الاضافت ... سلجوقیان ...

آمدیم

هر یک بچهار هزار بیت پیرایه بلندنامی گردد در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت
انجام پذیرد و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت در همان قدر ابیات و هستی از جراید شکوه
شاهنشاهی نگاشته آید دران روزگار آغاز تحسین نامه شد و از انجا که همت آویزه پیشطاق
آگهی ست خاطر او بهیچ سر دید و دیکبه سرگرمی دلاویزی هر زبان نقش دیگر بروی کار آورد
در کمتر زمانی عنوان هر پنجنامه با برخی داستان هوش افزای آگاه دلان سخن شناس آمد
چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اندگیهان پیرایدان کمتر پردازد و با اینحال
آن یکتای بزم شناسائی را بنظر شاعری نگزیده خواهش سخن گزاری میفرماید و او از ارادت
درستی و سعادت یاوری خویشتن را از گرد بادسنجان قافیه پیما برکناره دارد و هم زبان خامشی
بود بحکمت نامها از رف درنگرد و پاس گرامی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش
بکار برد هر چند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس برکوشند درنگیرد و از معنوی
گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش هستی ست به نگارین ساختن پیشطاق
بلندنامی تا آنکه درین سال اورنگ نشین فرهنگ آرا آن دانای رموز انفسی و آفاقی را
طلبداشته اهتمام بپایان بردن آن پنجنامه فرمود و اشارت همایون بران رفت که نخست
افسانه نل دمن بتر ازوی سخن سنجی برسخته آمد در چهار ماه چهار هزار بیت بالغونه انجام
پیراسته او گشت چهارم شیخ فرید بخشی بیگی از شمالی کهسار باز آمد و بسجود قدسی آستان
سربلندی یافت ششم آدت داس کشمیری رخت هستی بربست دران یوم بشناسائی
و درست مانی یکتا بود و از روشن ستارگی همایون در بزم راه داشت هشتم میرزا یوسفخان
را داروغه توپخانه گردانیدند و شاه بیگ مستوفی هندوستان این کارگاه بدیوانی نامزد شد
درین روز موته راجه از جودهپور جاگیر خود آمد دولت بار اندوخت درین هنگام که هندوستان

چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت از آینده از لوحهٔ پیشانی او ظاهر بود آن
ملک بجنگ گرفته را باز باو مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیکتر و ایمن‌تر از سابق
پدید آمد مشارالیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاء الملک را فرستادیم
و چندی از مقدمات محبت اساس و کلمات خبرت اقتباس بزبان او تفویض یافت که
در وحدتسرای خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض
دارد و برخی تنسوقات این دیار تحویل خواجه ابوناصر شد مرجو آنکه این دولتخانه را خانه خود
دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند و ارسال رسل و رسایل را که ملاقات روحانی
و مجالست معنویست همواره از شمایل یکجهتی شمارند حق سبحانه آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و ارتضا
و خلاصهٔ دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکاید آخرالزمانی محفوظ و مصون داشته بتائیدات
غیب الغیب موید و مشید دارد بیست و چهارم آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه
آمد و جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داد
و سپاه و رعیت دلاسا نموده اقطاع را بشایستگی بخش نمود بیست و ششم عماد الملک
شاهین تیغون خوش سنجی بدرگاه والا فرستاد و شگفت مایهٔ دیده وران شد فرمودند در آن
سال که سورت کشایش یافت چنین شاهین آورده بودند بدست سبحان قلی ترک
بمنعم خان فرستادیم غرهٔ دی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی نل دمن به پیشگاه والا برد
و فراوان آفرین برگرفت سال سی ام الهی آن فارس عرصهٔ سخنوری را بسیج آن شده
که زمین خمسه را جولانگاه طبع آسمان گرا سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بسه هزار بیت
گوهر افزائی بینش گردد مقابل خسرو شیرین سلیمان بلقیس نوباوه از بستان سرای دانش
سر برزند بجای لیلی مجنون نل دمن که از دیرین داستانهای این مرز است برسخته آید و

هر یک

پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست دران صورت خود
مستر شدن از انصاف مند را بمتابعت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی
و خطائی رفته است بیچاره بیمار نادانی ست محل ترحم و شفقت نه جای شورش و سرزنش
و در فراخی حوصله در اهتمام باید زد که بیامن آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت
پرده کشاست و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام فرصتی و استیلای
قوه غضبی دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نما را روای
مکر و فریب نماند و در پاس قول خود بر سبیل نشست که ستون بنیان فرمان روائیست
تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار در ضمیر این مطلوب
بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند اراده چنان بود که یکی از مختصان حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان
فرستاده شود تا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت
کشمیر جمعی از شوره بختان بغی و طغیان ورزیدند و ماجریده با معدودی از ملتزمان رکاب
سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید باشاره ملهم اقبال بطریق ایلغار بآن
ناحیت روان شدیم هنوز رایات منصور بکشمیر نرسیده بود که بهادران نصرت منش که
بضرورت همراه این فرقه طاغیه شده بودند قابو یافته سر آن سرمایه فساد را بدرگاه والا آوردند
و چون آن ملک بیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت معاودت فرموده
بدار الملک لاهور نزول اجلال شد درین هنگام حاکم سیوستان و ته و سند که سر راه ایرانست
با لشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی در پیکار بود و راه عراق و خبر ایشان مسدود و فرستادن
ایلچی در توقف افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و ته
در سلک ممالک محروسه درآمد میرزا جانی بیگ حاکم آنجا باستانبوس استسعاد یافت

مراسلات رسل و رسائل که داشته حقایق احوال یومی را ابلاغ نمایند مامورند که ایران زمین از
دانایان کاردیده عاقبت بین بسیار کم شده آن نقاوهٔ اصلاب کرام را در انتظام ملک
والتیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار
باید برد و تسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نساخت حتی
و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمهٔ کریمهٔ
خود ساخته ارباب اخلاص پیش آورد و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت باید
شد و در قتل آدمی و هدم این بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید بسا دوستان
جانی بحیله سازی دشمنان خودکام از بساط قرب دور شده خونابهٔ اجل نوشیده اند
و بسا دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند
در مراقبهٔ ضمائر و سرائر این مردم توجه موفور مبذول باید داشت و در دولت استعمار این
نشاهٔ فانیه را مرضیات الهی معاضد و معاون یکدیگر گردانید و طبقات خلایق را که ودائع
خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرموده رحمت
الهی را شامل جمیع ملل و نحل داشته بسعی هرچه تمامتر خود را گلشن همیشه بهار صلح کل
درآورد و همواره نصب العین مطالعهٔ دولت افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق
مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده پرورش مینماید پس بر ذمت همت والا
سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازمست که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان
آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاهٔ ظاهر و پاسبانی جمهور عالم آورده است که
نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد در کار دنیا که گذران و ناپایدار است
دیده و دانسته خطا نگزینند در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه مساهله نماید

اراده منصرف گشت درین اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه

زیاده از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا مشمول عواطف و روابط شنیده

والده پسر کلان خودرا فرستاده عزیمت آمدن دارد و بعد از رسیدن او عساکر فیروزمند

در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت بآسانی خواهند نمود و چون در آئین سلطنت

و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب ست علی الخصوص مشیت

حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و

افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم

خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای طویت عظیم ست

مره بعد اخری مشاهد و ملحوظ گشته درینولا که ممالک پنجاب مخیم عساکر جلال گشت مکرر را

عازم جازم شده بود که انتهاض الویه عالیه بجانب ما وراء النهر که ملک موروثی ست

اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت درآید و معاونت خاندان نبوت

بطرز دلخواه سمت ظهور یابد درین اثنا بتواتر و توالی ابهت پناه شوکت و ایالت دستگاه

عبدالله خان والی توران مکاتبات محبت طراز که متذکر قرابت و ممهد محبت لاحق باشد

بوساطه ایلچیان کاردان فرستاده محرک سلسله صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق

گشت چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس

اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد غرض

آنکه هنوز از واردان آنصوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان

تام گردد شنوده نمیشود و قرارداد خاطر دولت اساس آن صغوت نژاد انکشاف صحیح

نمی یابد مامول آنکه خاطر مهر گزین ما را متوجه هرگونه مطلب و مقصد دانسته و طریق آئین

ازراه ولایت بنگش و دستور که راهیست در نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل غزنین
مخیم عساکر اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت قطاع سیرت که در ولایت سواد
وتیراه و بنگش سنگ راه متردان توران بودند و تادیب بلوچیان و دیگر صحرا نشینان
بهایم طبیعت ثعالب خدعیت که خار راه مسافران ایران میشدند نیز بظهور پیوست استطراداً
روداد وصول در توقف بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله
برهانه عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بمقتضای سبحانی
وقوع یافت و درینولا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم شد که آن اختلال رو در کمی نهاده
هر آینه از استماع این خبر خاطر نگران رو باطمینان آورده در باطن حقیقت تاسیس سیر
که درینوقت محض رسیدن شایان آئین مروت و فتوت باشد چنان پرسش بظهور
رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون قندهار در میان بود
و میرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعد
مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر وفاست قطع آثار
یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز بامن ارفع که موطن صاحبان ناز و نعیم ست توسل
شایسته تقدیم نمیرسانیدند مخطور حواشی باطن بود که اولا قندهار را بکسان خود سپارم
و میرزایان اگر تشاه دولت روزافزون داشته باشند و از باجرای سوالف ایام نادم گشته
اعانت و خدمت آن جانشین نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند درین صورت
افواج قاهره با ایشان متفق بوده هر گونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین سلطنت باشد
بجا آورند لیکن چون میرزایان از منتسبان این خاندان قدسی بودند بی آنکه استقصا
شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط میشد ازین

اراده

اتفاق افتاده بود درین مدت مدید این سواد اعظم باهمه وسعت و فسحت درمیان چندین
رایان خودرای و فرمانروایان سپه را انقسام یافته بود و همواره بر سر تمرد و تجبر بوده باعث
تفرقه خواطر خلق الله میشدند به نیروی توفیقات آسمانی بتسخیر اولیای دولت قاهره درآمد
واز کریوهٔ هند و کوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان
از فرمان روایان زبردست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین کوتاه بین
و بلوچیان بادیه پیمای بادیه گزین و سایر قلعه نشین و زمینداران شمولا و استقلالا در ظل
اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام شرایف مساعی
مبذول شد بمیامن توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین بیتافت بروجه اتم پرتو
ظهور داد اکنون که صوبه پنجاب مستقر رایات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناظر بود
که یکی از طرز دانان بساط عزت روانه شود درین هنگام چند سانحه روداد اعظم آنها
استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی فتنه تسلط اوباش بود
با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و وفور کریوه و
مغاک که عبور مراکب اوهام بی ارتکاب مصاعب از آنجا صعب نتواند نمود باستیثاق
عروه توفیق الهی و استمداد از ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام علیهم بآئین شگرف
حکمی بمرور عساکر عالیه فرموده شد و چند هزار خارا تراش چابکدست سرل نیز پیش
میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نمود و در تفسیح و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند
چنانکه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و عموم رعایا از الویه معدلت استظلال
نمودند و چون آن عشرت آباد که ملحوظ جمهور نظارگیان حسن فسحت از عنایات مجدد
الهی بود خود نیز در آن گل زمین رسیده سجدات شکر بجا آورده تا بکوهستان تبت سیر کرده

۶۹۷
ج سوم

پاکان آویخته اوست کوتاه داشته در جلایل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل

علی نبینا و علیهم التحیة والسلام در آمده اولا شرائف حالات و ثانیا نبایل عطایا که جمهور انام را

از کریوه ضلالت و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند [illegible] بنیان [illegible] نموده و شرح

معالی احوال و مکارم اخلاق طائفه مقدسه اهل بیت که رازداران اسرار کبریا و [illegible]

سرایر انبیا اند بران افزوده ازدیاد عزت استعداد [illegible] تازه کرد [illegible] لیکن چون بدیده

انصاف ملاحظه میکند مدایح این مظاهر کونی والهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را

مستهلک در حقیقت حق و فانی در ابقای مطلق اند مثل محامد کبریائی خداوندی [illegible]

علیای ایزدی می باید شایسته آنست که ازان داعیه [illegible] باز داشته نکته چند از

مقاصد متعارفه ارباب دانش و بینش که بحسب حکمت عملی انتظام سلسله [illegible] آن

منوط است در دیباچه اظهار نهد که هر آینه درین صورت [illegible] کرم سالک

دین و سیراب دلان مناهل الیقین که از [illegible] جداول ظهور و بطون [illegible] محبت [illegible]

اساس داشته اند باین [illegible] سعادت [illegible] مصداق [illegible]

مشاهده [illegible] نامه گرامی که مصحوب یادگار سلطان شاه [illegible] مرسل شده بود [illegible] ایام

بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش [illegible] آمیز [illegible]

در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدسته محبت و لائمت [illegible] مشام [illegible] گشت آنچه

در توقف تسییر [illegible] رو داده و [illegible] کلک ظهور شد [illegible]

استحسان واقع الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد لیکن [illegible]

و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قوی با سلاطین ممالک هندوستان

و اساطین این مرز و بوم که ساحات جداول آسمانی چار دانگ هفت اقلیم گرفته اند

اندیشه آن بود که دیگر باین دیار باز نگردد و سحری در شکار سلطانپور فرمودند زود آمیرزا کوکه
پشیمان شده چهره پوزشگری بدرگاه والا برساند در کمتر زمانی خاطر او از ان تیرگی برآمد و در
سراسیمگی فرو ماند نه روی آمدن و نه رای بودن ناگاه به تازه مهربانیهای گیتی خدیو آگهی یافت
و دل از همه واپرداخته دریانوردی فراپیش گرفت در بیست و چهار روز از بندر بلاول بازآمده
بشرف ارادت جاوید سعادت اندوخت و نیایشگری را آیین نو برنهاد درین روز بهبود
زمیندار جسروته را علی محمد اسپ به پیشگاه حضور آورد شیخ فرید بشمالی کهسار رفت و بدستانسرای
آمده دید چون فریب کاری دلنشین شد گرفته بدرگاه فرستاد و شانزدهم سعادت یار کوکه درگذشت
از فزونی باده پیمائی اختجی پیوند گسیخت و اورنگ نشین اقبال آمرزش درخواست مهربانی بخانه
همشیره او رفته پرسش نمود و فرزندان او را در خور نوازش فرمود از سوانح بازگردیدن ایراد خشور
از دیربار باز یادگار سلطان شاملو نیایش نامه فرمان فرمای آن دیار را با تنسوقات آورد و بیست سوم نوازش و ستوری تخت

فرستادن ضیاء الملک و ابوناصر نزد شاه عباس تخت نشین کشور ایران

ضیاء الملک را بخشی گری و ابوناصر را با تحویلداری ارمغانی کالا همراه کردند فرمان شد که از دریای راوی به بندر
لاهری شتابند و از آنجا بهر فرزقینه راه ایران برگیرند گرامی نامه بارگاه خلافت نگاشته آمد
تا دیده وران بکار بندند و تعویذ بازوی دولت برسازند **نامه حضرت شاهنشاهی بایران**

الله اکبر ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل جلاله قدسیه بمثابه ایست که اگر جمیع
نقاط عقول و جداول فهوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهده حرفی
از ان کتاب یا پرتوی از ان آفتاب نتوانند برآمد اگر چه در دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات
حمد ایزدی انجمن آرای بیانی برآمده تشنه لبان و تفتیده زبانان ببیدای ناپیدای حمد حقیقی را
تر زبان و سیراب دارند پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگر جلال صمدیت که جا نهای

وزان شد افسر خدیو را بدوازده چیز برسنجند و گروها آرزومند کام دل برگرفت چه[51] ام
باهنگ نخچیر از آب راوی برگذشتند بامدادان بفضل آباد که نگارنده اقبالنامه سر منزلی
بر سر راه ساخته قدسی نزول شد و سرمایه جاوید فرخی بدست[52] آمد چهاردهم نزدیک شام علی
خواجه نظام الدین احمد بخشی را از تپ فزونی حال دگرگون شد فرزندان دستوری گرفته
بدار الملک لاهور بردند و بر ساحل دریای راوی درگذشت شهریار پایه شناس را آگهی
دل بگرفت و از الهی درگاه آمرزش خواست[53] آشنا و بیگانه با فسوس برخاست و در آستی
بسوگواری نشست امید که خیر سگالی او زاد این دراز سفر گردد[54] بیست و یکم پس از گذشتن بیست و هشت
ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهری پدید آمد آئین چنانست افسر خدیو
که فرزندان و بودها را بزودی نام برنهد در وی پرستاران هرچند خواهش نمودند پذیرائی
نیافت ناگاه[55] آن نوزاد به بهشتی سرا درشد بیاپانی گیتی خدیو بتازگی پیدائی گرفت بیست و هشتم
بدار الخلافه لاهور سایه دادگری انداختند و خرد و بزرگ را گشادی درگرفت تا حافظ آباد چالش
رفت و بفرخی بازگشت[56] شد ششم آذر قاضی حسن را به شمالی کوه دستوری دادند چون بسی
کارهای آن سو بشیخ فرید پرو براه کرد فرمان شد که بالاوگناه بازگردد و فرستاده بیاورد و سپس
حسین بیگ شیخ عمری بانجام رساند درین روز شیرویه خان را بصوبه اجمیر فرستادند تا
از سپاه و رعیت آگاه باشند و بدادِ دهی سعادت افزا[57] سیزدهم میرزا کوکه سعادت بار دریافت
چون جبین نیایش بسجده برافروخت بدست عاطفت سر او برداشته در آغوش گرفتند
و از مهر فزونی اشک از چشم ریخت و نام او را بحضور آورده از جانکاهی برآوردند و منصب پنجهزاری
نوازش و بخطاب خان اعظم ناموری یافت[58] و اکثر جاگیر گجرات و پنجاب و بهار و جز آن
بدو باز گذاشتند او صوبه بهار برگزید فرزندان او را از منصب و تیول بر نواختند که و مه را

اندیشه

بایزدی سپاس بر نشست و در بارگاه خدمت گزاران سعادت گرانوازش پادشاهانه
سوی کار آمد سنبرک و قرا احدی را بامنشور عاطفت بگزین خلعت و شمشیر دیگر مرصع فرستادند
و پاسبانی کابلستان بقلیچ خان بازگردید خواجه شمس الدین را بجای او دیوان کل برساختند
چو بنیور که جاگیر قلیچ خان بود و با قطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت و کشمیر را با حمایت بیگ
محمد قلی بیگ حمزه بیگ کرد حسن علی عرب محمدی بیگ ایماق بدخشان دادند و سرلشکریان
بپاسداری غزنین دستوری یافت و دیرین آرزوی او برآمد دوم شهریور آصف خان را
بکشمیر فرستادند تا بتازه جاگیرداران در خور بخشش نماید و زعفران و شکاری جا بوز بخالصه
باز دارد یازدهم قلیچ خان گرانبار از شهر رخصت کابل یافت و بگزین خلعت و خاصه
بارگی بر نواختند سی ام آگهی آمد که میرزا کوکه بگجرات بازگردید از همان بندر که دریائی شده بود
رخت بساحل کشید و آرزوی آستانبوسی در سر دارد و لبساan ره نوردی سرگرم شهریاری
مهربان دل بر شگفت بگزین خلعت و فراوان بارگی تیز رو لختی بنوازش او فرستادند
از سوانح نامزد شدن فیروزی سپاه بشمالی کوه راجها درایان این کهسار اگرچه پاره سررشته
نیایشگری از دست وانهند لیکن کوتاه بینی و جا استواری لختی از راه برد درین هنگام نیز
و دیوپندار راه ایشان بزد و ناهنجاری فراپیش گرفتند غره مهر شیخ فرید بخشی بیگی حسین بیگ
شیخ عمری علی محمد در باری بهادر خان قورداراحمد قاسم محمد خان ترکمان نصیر خان منین
جنید مرل الغ بیگ کولابی ابدال سیاه گوش دوست محمد بر و تی و بسیاری دستوری یافتند
اگر پندگزاری کارگر نشود بفروغ شمشیر رنگ کج گرائی بر زدایند دوازدهم نگارنده شگرفنامه
بخوابگاه پدر بزرگوار و گرامی مادر رفت فرموده را پاس داشته نقش این دو الهی برگزیده
را روانه دار الخلافت آگره ساخت و دران دیرینه نگاه برآسودند دوم آبان جشن شمسی

برافروخت چون سرنوشت بود قاسم خان در تیغ گذاشت و هر چند هواخواهان خیر سگال
پسیچی برگزاردند و مفید نیامد اگرچه همگی سپاهی و شاگرد پیشه را دست بکار رسید میرزا
احمدی و میر مومن و میر عبدالله و الله دوست و محبت خان در هم پایی هاشم بیگ و فدائیان
کوشش بجا آوردند و دیردلی و کارشناسی او بروی روز افتاد و کسی را گزند جانی نرسید
پایان روز بار دیگر شورش برخاست هاشم بیگ و دیگر کمند آمدان
بسلاح در شد هیچکس دران گرمابه دم واپسین میکشید شب پنداشته برآمدند
بو که بهیغوله در شوند کمتر زبانی بگویی بنیستی فرو شدند با هاشم بیگ دیگر روز سرجا جستی متعبد
آفته جان لشکر دوختی دست بدبوی کشود جوان برگذارد که نخست وند از پای در
رو مخالف فزونی دل بفرو شدن بر نهاده بود آوازه شاهی والاسا گیتی فراوان کمی آمد
و نزار دلان را نیرو برافزود ملک مطهر مسعود آبادی میگفت روز شورش انبهی کابل آمد
میانه راه بسواری چند شگرف پیکر رسیدم چون ژرف نگهی بکار رفت دران میان
پادشاه را شناختم مشکین تاجی بر سر و گرد خرقه در بر نیالیش نمود شگفت از افتادم فرمودند
بکس مگو آنگونه که کاری فراپیش داریم و ما همه در پس خیال گزارش نمود شبی که آستان این
سر گذاشته بود پیر خود در خواب دیدم و از آن شگرف سخن رفت پاسخ داد شهنشاه را بکاری
درین سو گذار افتاد و بسیاری از اولیای دولت در رکاب حضرت اعتصام وحید آویزند گان
سعادت پژوه و اگفتند بشاره که بهر فتح پس کم بودیم لیکن از هر سو جوق جوق سپاه گرم
پیکار جا شگفت عنیت بزرگان آفاقی باین پایه میرسند تا بگزیدگان الغنی چه رسد
نسبت و سوم حاجی محمد مشهدی و یوسف برادر علی داد کشمیری سران بد گوهر بدرگاه
اورنگ گیتی خداوند از هوشمندی چنان امری کارگزاری کنجی بازنده در شد و از شگرف فیروز

چون قاسم خان برگشته مزاجان کوشش نهاد و در بسته و در پی ... داد اگر اقبال شناسی ... افروخت دست [illegible]

[illegible]

بایزیدی

بکمین جان شکری نشست و سرگروه ناسپاسان میر شمس جان عاقل قاضی زاده نعلانی

گدا بیگ حصاری چندی بران بودند میان راه هاشم را از هم گذرانیده کام دل برگرفته آید

گروهی برانکه درهمین شهر پدر و پسر را روزگار بسر آورند فراوان کالا و خواسته نیرو برافزاید

و آن آباد ملک بدست افتد دوازدهم امرداد آن بدگوهر نزد هاشم کس فرستاده دلگرفتگی

برگزارد و خواهش آمدن و نیز بازی عشرت اندوختن وانمود همگی بسیج آنکه بدیزان کار هر دو

برساخته آید او ورآمادگی سفر بود برفتن نیارست نیز و آن قاسم خان با تبه سگالان از

خورش وا پرداخته بخواب شد جز برخی پرستار نزدیک نبود ناسپاسان چندی را بر سرخانه

هاشم بیگ نامزد کردند و بیارش قاسم خان تیز دستی نمودند و نقد زندگی مردانه سپرده سر او

بریده بر نیزه کردند خواجه ارباب و خداداد خاصه خیل به نیکوکاری جان در باختند هاشم بیگ

بفرو نشاندن بایش برامد تیر زنشان فرستاده دروازه های حصار بربستند و در کمتر زمانی جال

پیدائی گرفت بهمان پیچ کند آوری روی بارک نهاد و دستگی برآر کار را باور افتاد و بسیاری

تیر و بنجان درون شدن نیارستند چون بد انجا رسید در بند بشکست لشکر فرآویزه

چندی را به نیستی سرا فرستاد برخی تیر زنشان بدیوار بر شده هنگامهٔ تیر و بندوق برآراستند

و بسیاری ناسپاس ا روزگار بسر آمد و برخی در توشکخانه که بیشتر سلاح خانه بود درآمدند بدان

سگالش که بالا گرفته ساز آویزه برگیرد را دمردان در برگرفتند هر که برون شدی جان

بسپردی بام برشکافته آتش در زدند با هزاران سراسیمگی بگرمابه که دران نزدیکی بود خود را

درانداختند از سخت گیری یکیک برامدی و جان دادی از نیمه روز تا پایان شب جال برین

روش بود بامدادان هشتاد کس یکجا برامد و با آویزه نقد زندگی درباختند و درین میان آن

سرگروه ناسپاسان بگنج نیستی فرو شد و آورش تا نیمروز دیگر کشید و گزین فیروزی چهر اقبال

[Margin notes, partly legible:]

این ... ناسپاسان ... ساخته ... اوردن ... رفتن ... جانشین ... صاحب ... داوری ... بودند ... پسر ... عشرت ... یعنی ... غفلت ... اول ... صاحب ... اراده ... قصد ... ابران ... دورانی

۶۹۱

ارج سوم

... قاسم خان ... حصاری ... قلعه ... دروازه ... بالا ... دیگران ... جان ... مولوی ...

و جز آن در کار بود گیتی خداوند بتماشای آن خراش فرود و شگرف جرباله هزار کس در کشیدن

کوشش داشت. ده روز از خشکی بآب در شده به بندر لاهری روانه گردیدند …

سپه‌سالاری رفت. بیستم تیر در سر نوح میان کرم الله برخوردی درگذشت فرزندان او را خسروانی

عاطفت شکیبا گردانید. بیست و ششم امرداد در کچهاوه که از پرستاران نزدیک بود جنت سپری

از سوانح سر آمدن روزگار قاسم خان باد افراه رسیدن مهمانان گزارش یافت کز آنجا

پسری دستان فروغ بدخشان خود را پسر میرزا شاهرخ وانمود و ناسپاسگان بدگرویدند

تا نمی پیشتر با این جاوید دولت برابسته بود بختی بکامروائی میز بیست چون …

آن سررشته از دست داشت. بناکامی گم شدن گرفت … انبار …

کوه‌نشینان دل برگرفتند و فراوانی سپاه برچیره دستی یافت ناکام … هزاره …

دستی اندوخت بود که بستیاری ایشان شورش بدز زابلستان کرد. چون قاسم خان

بدرگاه آمد … آنکه … با صدکس … یار آمد … شبان …

که … هاشم … قاسم خان … او را … کاشناسی …

باکری … بیگ … والد … با صدکس … ساخت که … آنجا

تبه سگال چون … هزاره … آورد …

خونریز به تیزروی درآمد بزد میدان … آویزش رفت و فراهم …

و جهانگیر بیگ چندی از فیروزی سپاه … شدند و بازوی ناسپاس …

پابند بکابل آوردند. چون قاسم خان … از ساده لوحی نزد خود جا داد و پاسبانی را

آسان برگرفت و همراهان او را بنوکری برگزیدند. اقدس فرمان در سرانجام فرستادن او

بدرگاه والا شد. هاشم بیگ را نامزد گردانید آن بد سرشت با پانصد بدخشی …

آستان سر برافراخت بامدادان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوری دادند
شاه بیگ خان باقطاع خود خوشاب و بنگش و فرمان(1) شد که آماده یورش گردد چون
فرستادگان قندهار طلب دارند بدان سو ره نوردد درین سال مه جام نزد شاهزاده سلطان
مراد آمد و جاوید سعادت اندوخت درین روز نورنگ خان نزد چونه گده بشکم روی
درگذشت و پس ماندگان او را شاهنشاهی نوازش برد و درین ولا خاربن ناراستی برکنده
آمد و جهانی برآسود(2) عمل گزار خالصه بتول دار و صیرفی سکه خالص طلب داشتی و از نقد
درست عیار تمام وزن صرف برگرفتی پانزدهم اهتمام این کار بخواجه شمس الدین باز گردید
او به آزوری(3) و بهد کاکری که من بهاری سیم و زر را در دو ماه چاره گر شد و خیانت پیشگان
به بیغوله برنشستند آمد بهارین روز اسمعیل قلیخان بکالپی دستوری یافت که بجاگیر آبادی
درکوشد و خویشتن را آماده خدمت گرداند و بیستم(20) عبد الرزاق معموری از گجرات دررسید و
بدولت بار سعادت اندوخت(4) بامدادان محمد یار دختر زاده گلبدن بیگم از بخت برگشتگی
با چندی راه کهسار گرفت و بسگالش ناشناسی گام فراخ برزد و سابهری و دمنداس و برخی
را از پی فرستادند خیر الله کوتوال لختی پیشتر رسیده بسجن درگرفت چندان که اینان پیوستند
چندی را نقد زندگی از دست رفت و او(5) با هفت کس دستگیر شد چهارده لعل و تسبیح
گزیده مروارید و مرصعات و فراوان خواسته ازو برگرفتند و بیست و چهارم راجه کرانبار
اندرز دستوری بنگاله یافت تا اینهائی افسر خدیو را دیدبانی کند و بدین آبادی آن ملک را
آباد دارد سی ام جهازی بر کنار راوی بانجام(6) رسید درازای چوبی که بنیاد این چوبین کاخ
برو باشد سی و پنج گز الهی دو هزار و نهصد و شش شهتیر بزرگ از سال و ناجو و چهارصد
و شصت و هشت من و دو سیر آهن بکار رفت و دویست و چهل کس از درودگر و آهنگر

(1) [illegible] قاسم خان [illegible] رخصت [illegible] شاه بیگ خان [illegible] بنگش [illegible]

(2) [illegible]

(3) [illegible]

(4) یعنی [illegible] بندگان [illegible]

(5) او [illegible]

(6) [illegible] راجه [illegible]

آمیزش لختی عنان برکشید واز بیمناکی بدل آسیمگی افتاد واز روشن ستارگی مادر ابا برزگ
پور خود بهرام میرزا فرستاده زینهار درخواست[۵۱] بخشم آمدگان باریافتند وآرزو پذیرا برگرفت
قرابیگ را که بآن سلسله دیرین پیوند بود ومیرزا بیگ قدیمی را فرستادند میرزا را نوید بخشایش
رسانیده بدرگاه آوردند ودیدبانی آن ملک بشاه بیگ خان نامزد گردانیدند روز شرف خدیو آگاه
دولت ناظر را از نیک پرستاری برنواختند وبوالا پایه خانی برآوردند[۵۲] درین روز میر حیدر
معمائی از ایران آمده سعادت باریافت وبخسروانی نوازش کام دل برگرفت بیستم
شیرویه پور شیرافگن را بخطاب خانی پایه افزودند وآن نیکو پرستار را آرزو برآمد سی ام
جباری پور مجنون خان قاقشال را راه ساخته نوازش فرمودند از دمسازی بدگوهران در
بنگاله ناسپاسی نمود چون دستگیر شد بزندانی دبستان برنشاندند[۵۳] وپشیمانی از پیشانی او
برخوانده بخشایش فرمودند غره اردی بهشت ملا صالح بخاری از توران آمده دولت
آستانبوس اندوخت از بسی دانش آگهی دارد ولختی از تعصب برکناره[۵۴] زید درین ولا
حکیم علی گیلانی شگرف حوضی برساخت راهی از درون آن بکاشانه میرفت وشگفت آنکه
آب ازین بر که بدانجا درنمیشد مردم فرو شد وبراه پژوهی فراوان رنج بردی وبسیاری
آزار یافته از نیمه بازگردیدی پنجم گیتی خداوند بتماشای آن خرامش[۵۵] فرمود وخود در آنجا
درآمد فراپیش گرفت بازداشت مردم شنوده بدان درشدند ولختی درنگ رفت نزدیک
بود که بینندگان را سررشته زندگی از دست رود واز نوید عاطفت بخود آمدند من ازین
هیچ دلیری بخویشتن نیاوردم وبه نیرنگی تقدیر پی برده خموشیدم غره خرداد حاجی حبیب الله
رخت هستی بربست از نیکمردان دینی بود از فراغ چراغ افروزی گیهان خدیو بهر ور در
روز شریف وقوعی آنجهانی شد سیزدهم سمانجی خان را از صوبه اوده برخواندند

[۵۱] یعنی مظفر خان والی کابل والد عبد[illegible] کلان خود با جمعی [illegible] فرستاد
[illegible] ازین بیت قدیمان خود بعفو [illegible]
[illegible] این ناظر منظور نظر والا گردید ۱۲
[۵۲] [illegible] ازانجا که در سرشت نالایقان [illegible] اصل خلافت وبیوفائی سرشته باوجود انعام شاهی بر اصل خویش رفت
[۵۳] [illegible] خطائی ورزید پس این ناسکار بدکیش [illegible] دیده دیده ۱۲

۶۸۷
ج سوم

نظم

سوم سال چهارم از دور روزگار را فرخندگی بر ساخت زمین بتابشگری برخاست و آسمان

صبا از نقش قدرت شد چو صورتخانهٔ مانی * چمن از نور حکمت شد چو عقل بوعلی سینا

صبا در طبلهٔ غنچه بسان نافهٔ خلخ * هوا در هاون لاله بسوده عنبر سارا

سر آرایی اقبال از سر آغاز این والا جشن تا روز شرف دلگشا بر جهان آراست و ایزدی نیایش را پایه برتر نهاد هفتم فروردین[52] ده هزار سوار بخدمت گزاری بزرگ شاهزاده سپردند پنجهزار در بنگاله جاگیر یافت از همان جگت سنگه باقر سفرچی میرزا محمد باقر انصاری میر قاسم بدخشی یعقوب کشمیری سکت سنگه شریف سرمدی و برخی و چهار هزار در نزدیکی دار السلطنت از آن میان تخته بیگ رای منوهر بهادر خان قوردار[53] که ماهواره از خزینه برستانند و سلطان خسرو را که با خرد سالی خرد بزرگی دارد بوالا منصب پنجهزاری بلند پایگی بخشیدند رام رامچند همت سنگه بهاو سنگه شیر خان بهادر کوروه سلیم خان لوحانی سلطان سور اله داد لوحانی عیسی خان مسوانی تورم کوکه سعید خان مندوری نصیر خان میانه میو خان[54] لوحانی تاج خان لوحانی و لو شجاد لخان حلیم النخان لوحانی و چندی دیگر بدان نوباوهٔ دولت بازگردیدند ملک اوڑیسه در اقطاع قرار گرفت راجه مانسنگه را که کارشناسی و اخلاص مندی از و آشکار است بآتالیقی نواختند و جاگیر او در بنگاله تن[55] شد و آن ملک به تیا قداری او نامزد گشتی سعید خان پاسدار صوبهٔ بهار گردید درین روز میرزا رستم را العلم و نقاره پایه افزود و بهمین نوازش سربلندی یافت هفتم جشن قمری وزن گیتی خدیو شد و آن والا گهر را بهشت چیز برسنجیدند بخشش و بخشایش را روز بازار شد و گوناگون مردم کام دل برگرفت[56] در ینولا مظفر حسین میرزا بیوزش گرایی درآمد چون بمغز روزگار پیچید که فیروزی سپاه بسیج کشایش قندهار فراپیش دارد و رستم میرزا به تیز دستی دولت آستانبوسی دریافت و از نکوهیده

دادگری کالا بخداوند رسید و تیره روزان نومید کام دل برگرفتند درین ولا رای تیز بر داس را
بگشایش قلعه باندهو فرستادند از گزین وزرهای روزگار است چون راجه رامچند و پور او در آن سپهر
گردش بانجام رسید بدگوهران تیره خرد سال او دستمایه سرتابی گردانیدند و برعیت آرائی
برنشستند شهریار دادگر غره اسفندار بآبادی ملک و پاسش اینان و برگرفتن قلعه دستوری
داد و دیگر روز ابوسعید میرزا دولت باریافت برادر رستم میرزاست در قندهار مانده بود درین
هنگام بسجود قدسی آستان سرافرازی اندوخت و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت سیزدهم
راجه مانسنگه بسجده نیایش پیشانی بختمندی بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند و فرمان
شد چون برافروخت پس از گشایش اودیسه بر پهناس آمد شهریار مهربان دل ورا بنزد خود بر خواند
چون بیک منزلی دار الملک لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند و فرمان
شد چون در سوگواری راجه بهگوانداس او را نپرسیده از شکارگاه بمنزل او شتابد فرموده طرازند
دار گرفت و آن گزیده خدمت بلندپایگی یافت لفیب لودی جمالی پسران قتلو جلال خان
خاصه خیل مبارک خان کهیمکرن چوهان ملوی لوحانی خواجه مندوری ملک سکندر مجید خان
نیازی محمود خان سرک لضو سروانی علیخان ازمر نظام خان سور شمس خان لوحانی سلیم خان
مندوری یوسف کاسی پانڈی پرسوتم که سران اودیسه بودند راجه به پیشگاه بار آورد
و هر یکی را در خور نوازش شد چهاردهم اسمعیل قلیخان از گجرات آمد و دولت کورنش
اندوخت بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید و کام دل برگرفت

آغاز سال سی ششم حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری هزار و دو هجری پس از نه ساعت چهل و چهار
دقیقه و بیست و دو ثانیه خورشید والا شرفگاه را بسواحت برافروخت و برافراخت و از آغاز

هنگام در شدن فیروزی سپاه بدکن پس از سپری شدن بارش آب و گیاه فراوان و غله در بار ازین رهگذر در رفتن درنگ میرود و چون سر از کوهی برنشیند سگالش بدین یکتای بگرفت که شاهزاده دانیال برگردد پس از آنکه ریزش آبر بانجام رسد رایات اقبال جنبش فرماید و شاهزاده دانیال بپاسبانی پنجاب برنشیند و نیز بزبان گوهربار رفت چون این خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده ایم مبادا ازین فرستادن او را دل گرانی رود قلیج خان را دستوری شد که شاهزاده را بازگرداند باز دهم از نزد سلطان پور خانخانان دستوری یافت که در آگره سپاه را فراهم آورد و عنقریب دولت باز گرویدند هفتدهم نزدیک پتیاله شاهزاده سلطان دانیال بسعادت ملازمت رسید و شگرف آنکه درین عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد نشستم آذر باحمدآباد در شد و یورش دکن را آماده میگردد چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانیال نیز بدین خدمت نامزد میشود والا سگالش سرمایه ایزدی رضامندی لیکن اندیشه ناک است مبادا نابایستی ازین سرزده باشد یا سخن سازی ناسزائی برگذارد افسر خدیو از نهفته دانی بیشتر ازین آرزوی او برآورده بود بیست و دوم بدار السلطنه لاهور همایون نزول شد و روزگار آرایشی دیگر برگرفت از سوانح افزونی زعفران در عرصه دلگشای کشمیر در پیشین زمان هر تخم از سه گل کم افزودی و تاریخ فرمانده‌ی از بیست هزار ترک برنگذشتی و از هفت هزار کمتر نشدی دیگر یک بار در فرمانروائی میرزا حیدر افزایش به بیست و هشت هزار رسید درین سال چون بخالصه بازگشت نود هزار ترک بسامر جهانبانی آمد اگرچه زمین بیشتر کشته شد لیکن گل افزونی گرد و از هر تخمی تا هشت برشگفت هنروهم بهمن آگهی رسید و ایزدی سپاس برگزاردند از سوانح فرو شدن بازار بازرگانی کالامی آوردند بر بیتحال بر و برف شد ریزش شد و کوه‌پاره‌ها از جا رفت و جدا گشت و دو صد و پانزده کس در زیر آن جان سپردند

سلطان مراد طوری بوده که در دل شهریار از آن سخن غماری از گفت و شنود رسیده برادر دانیال را برای این مهم مامور فرموده اند

خانخانان و رای رایسنگه و بسیاری امرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند شاهرخ میرزا
و سهباز خان و دیگر اقطاع داران مالوه فرمان شد که سپاه را سر براه ساخته شاهزاده همراهی
گزینند و براجه مانسنگه نیز حکم شد اگر از بنگاله دل وا پرداخته باشد از اسنو بدکن درآید و فرمان
والا شاهزاده سلطان مراد نگارش یافت آماده کشایش دکن شد و چون سپاه از هر سو
نزد آن گرامی فرزند فراهم آید از کارشناسی و گرم خوئی برفرموده بانجام رساند در بنولا
عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته شد از دیرباز قدسی پسیج آن بود دخت قلیج خان
بآن درة التاج سلطنت پیوند در یابد درین هنگام سگالش تازگی یافت پنجم برون شهر
بزرگان دولت فراهم آمدند و خجسته عقد بانتظام گرائید گوناگون خرمی بجا آمد و نشاط را
روز بازار شد قلیج خان را در افتاد که جهان خداوند خانه او را بقدسی قدوم فرخی بخشد و
بسپاس گزاری این مهین نوازش جشن آرایه پذیرش یافت و سیزدهم هنگامه عشرت
پیرایش گرفت بسیم باغ آرام باری لختی دل بشگفتگی اندوختند و میرزا یوسف خان کشمیر
دستوری یافت و هر کارپردازان بفرمان والا آغاز جهاز کردند هفتم آذر سلطان خسرو آموزش
بندی دانش بر نشست و بهوت برهمن که به بهتاچارج زبان زد روزگار و در فنون دانشوری
کم همتا بدین خدمت نامزد شد سلطان رستم و سلطان پرویز را بدانش آموزی برنشاندند
و بفرمان شاهنشهی نگارندهٔ اقبالنامه لختی حروف تهجی بیاموخت هفدهم فیلان میرزا کوکه
که در گجرات گذاشته بود به پیشگاه حضور آوردند و به پیشگاه نظر در آمد سیم دی آهنگ شکار
سلطانپور خرامش رفت هشتم نزدیک هشت پور آگهی شد شاهزاده دانیال هنوز در سهرند است
و آن سپاه بکارطلبی گام همت بر نمیدارد و قدسی خاطر نپسندید و پیشین پسیج تازگی پذیرفت
خانخانان را بآئین نام برخواندند نزد و قصبه شیخوپور بدوست یار رسید و عرضداشت

و هر یکی بخسروانی نوازش سربلندی یافت شهریار پایه شناس شمس الامنصب پنجهزاری
و ملتان و بسیاری پرگنات و بلوچستان که افزون از قندهارست عنایت فرمود و هم
قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت و بشاهنشهی نوازش
کام دل برگرفت و همدرین سال شاهزاده سلطان دانیال از ناگهانی گزند بازدید پاس درآمد
سترگ غوغا از شبستان اقبال برخاست و جان بندگان بگزارش اقبال گیتی خداوند برون
آمده بسپاس گزاری برنشست دیدبانان قدسی آستان را شامگاهان بختی غفلت در رفت
یکی از سودائیان آشفته سر بار عام دانسته بشبستان اقبال درشد بنظر شاهزاده درآمد
و از پی گام سرعت برزد نزد کبوترخانه درون بر زمین انداخته فراز او برنشست باندیشه
آنکه حربه بکار نبرد دو دست او را استوار برهم بپیچید درونی پرستاران از چرکس و قلماق و اردو
و حبشی از پی هم ریختند و شاهزاده را بیگانه پنداشته بخشت و چوب در گرفتند از کار آگهی
دست از آن باز نکشید درین هنگام گیتی خداوند رسید حال پیدائی گرفت سپهر موزند چون
نزدیک رسیدم به پسیج شمشیر اندازی کنیزان را از پیش راندم چوبی که بران دام کبوتران
گذاشته بودند از آن باز داشت شاهزاده را بخیال بیگانه مو گرفته کشیده خواستم که جگری پلارک
رسانم ناگاه شورش خشم فرونشست و سترگ مهری دامن دل برگرفت بمانندم پدید آمد که
شاهزاده دیوانه را عاقل تباه گوهر دانسته در زیر دارد و آن ربوده خرد رهائی یافت از سوانح
فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بمالش برهان الملک چون آگهی داستان بگوش او در
و اندرزگزاری را با فسانه سرائی برگرفت قدسی پسیج آن بود تا دار الخلافه اگره خرامش رود
و از آنجا فیروزی سپاه نامزد گردد و لیکن چون دران سوبختی گران ارزی بود اندیشه بکردار
نیامد ناگزیر بانجام این کار شب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوری شد

ج سوم ۶۸۳

یکدیگر را دیده باشتی باز گردید و چون فرمانروای توران عبدالله خان بلخ و هرات نشست یگان
سلطان افشار ایالت فره داشت رستم میرزا به نیایشگری نزد خود آورد و ستورانی سپاه در آویخته
فره را گذاشت و از دوست ناشناسی و غنوده رأیی یگان سلطان را جان بشکر و سلیمان
خلیفه از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه بر سازد از سعادت اختری نپذیرفت
لیکن بیاوری او بر سیستان که بملک نیمروز زبان زد روزگار است دست چیرگی بر گشود
مظفر حسین میرزا کابو یافته بیارش داور زمین شتاب آورد رستم میرزا بدانسو شد و ستیزگ
آمیزه در گرفت مظفر حسین میرزا تاب نیاورده بقندهار باز گردید و همواره زیردستاران
مکس خواریکی بدیگر رفتی و آرمیده روزگار بر شوراندی و چون درین دشمن چیرگی بر نشست
از بخت خفتگی کهن پیوند ایران خدیو بر گسیختند و بوالا درگاه شاهنشاهی نیز خویشتن را
بشایستگی برنشمیدند تا آنکه بزرگ برادر دست چیرگی بر گشاد و زمین داور گرفت میرزا رستم
به تنیری آمد و قلات بستند درین سال آوازه رسیدن فیروزی جنود جهان را در گرفت میرزا
رستم از سعادت سرشتی بشریف خان آتکه حاکم غزنین دوستی داستان برخواند و بدین دستاویز
نیایشنامه بوالا درگاه فرستاد پسیج آستانبوس نمود بدلدهی او منشور والا بمیرک جلایر
و بهتر ابراهیم فرستادند و با قطاع داران سر راه فرمان شد رسیدن میرزا گرامی دانسته
در خور بزرگ داشت نمایند چون بقلمرو درآمد قرابیگ حکیم عین الملک بختیار بیگ را پایه
پایه پذیره فرستادند و چون نزدیک شد شریف خان آتکه شاه بیگ خان و آصف خان
و برخی امرا دستوری یافتند دوازدهم مهر که جشن دسهره بود خانخانان و زین خان و برخی
دیگر پذیره شد به پیشگاه حضور آوردند و بسجود نیایش پیشانی بخت برافروخت سنجر میرزا
خرد برادر او و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند

سنه ۹۹۱ ای درمیان نزاع و مناقشه برادران یگان سلطان والی توران ...

ج سوم

و هر یکی

همراه گردانید. بدحیدر دوست سیف الله درجن گهواهه راجپند چوهان کله راٹهور مرقصود
میراب فتح الله گیسو منلسفر کنبو محمد زمان زهر داس صالح علی دوست میر فاضل ما ترکمد
سانکا دوست محمد سورجمل و دیگر رادمردان را نامزد کردند و روانه شدند

جبین افروزی رستم میرزا بسجود قدسی آستان

ازان باز که بوالا فرمان شاه محمد خان فلاق قندهار را بگماشتگان فرمان فرمای ایران
شاه طهماسپ واگذاشته بهندوستان آمد شاه ببرادرزادۀ خود سلطان حسین میرزا پور
بهرام میرزا داد او همواره نیایش نامه با تنسوقات بهمایون درگاه فرستادی خویشتن را
از بندگان برشمردی و چون همواره سلسله جنبان پرستاری بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد
برنگرفتند سال بیست و یکم الهی از سبکساری در گذشت از وچهار پسر ماند مظفر حسین میرزا
رستم میرزا ابوسعید میرزا سنجر میرزا و از مردمی و پایه شناسی آن آباده ملک بدیشان باز گذاشتند
شاه اسمعیل خونریز از مغز شولیدگی بسچ لشکری برادران و خویشان را شکست چندے را
اینان نامزد گردانید فرستادگان بدست آوردند و آزمندی و خراهش پذیرے
شاه از پین آگهی برشوریده و قندهار را بشاه قلی سلطان ذوالقدر نامزد گردانید
او بیابانها را بزندگی گسیختن و ملک پرستدن روانه ساخت و جان شکران برخویشتن
لرزیده بران شدند که بامدادان از هم گذرانند ناگاه آویزه فروشدن آن خونریز جهان را
دگرگون وقت و آن بیگناهان رستگاری یافتند و چون مرزبانی ایران بسلطان محمد خدابنده رسید
آن ملک را بدیشان واگذاشت میرزا مظفر حسین مهین برادر در قندهار بودی و رستم میرزا
بابو و برادر دیگر زمین داور و بسر بردی از خودکامی و شورش سربانی و بدهمزبانی بهم درآویختند
مظفر حسین میرزا شکست یافته بقلعه درشد چهل روز رستم میرزا گرد بر گرفته بود و بحرف سرائی

ندیدی و کالای خویش را ببازار نبردی حالت نغزوختی و حیات نداشتی و بزرگ امیر
و نیا دل ورنیستی دلیل پژوهی او بزرگ را از خویی باز نشناختی از کار آگهی با دل گرفتگی
راه مدارا سپردی حق را از توانا باز نداشتی و در اندرزگزاری پایان زندگی بخواهشگری
دوستداری باندک روزگار بزرگ تفسیری بر نوشت و در هر گونه دانش فراوان یادگار
و کاردیدگان بشگفت ماندند در صد سالگی گرمی برنائی جوش هیزدوسال خوردگی از گزارش
جان و تن باز نداشتی سرآغاز رنجوری این پیران انجمن هستی را ماند بشتهر بر گرفت و بر
ولا ویز سخنان گزارده وداع فرمود از خامکاری سراسیمه شد و بقدسی توجه لختی بر خموشید
بیست و ششم میر منیر که باندرزگونی مرزبان کابل دستوری یافته بود با ایلچی پیشکش
رسید و سعادت بار اندوخت از سوانح بفرزندی برگرفتن شاهرخ میرزا یازدهم شهریور آن
گوهر دودمان بزرگی را که آزرمندی باشناسائی همدوش دارد سر برافراختند در منزل
مریم مکانی شکرنسا بیگم که دوستدار فرزند شاهنشاهی ست بدو نامزد و چون این خجسته انجمن
بانجام رسید والا برمی برآراستند و دیگر فرزند حاتم سلطان مظفر حسین میرزا و پور ابراهیم حسین
میرزا پیوند یگانگی بستند نوزدهم دخت راجه علیخان را بشبستان بزرگ شاهزاده سپردند
آن دودمان را گزین پناهی سرانجام یافت بیست و سوم ادهم پور نیابت خان ارفزگار
سپری شد کشور خدیو باغاز پرسش فرمود و از انجا بمنزل زین خان لختی برآسودند با مدادان
میرزا یوسف خان از کشمیر آمد و بدولت کورنش سعادت اندوخت از سوانح فرستادن
شاهرخ میرزا بجدبانی مالوه از آن باز که گجرات بشاهزاده سلطان مراد باز گردید پژوهش
سپه سالار مالوه داشتند چون کاردانی و رعیت پروری ازو پیدا بود هفتم مهر والا پایه پنجهزاری
برآوردند و گران انبار اندرز بدان سو دستوری شد شهباز خان ز منصب اتالیقی بر نواخته

ای همه صفت موصوف
بود و اهل معرفت و حقیقت بجهت
و عدالت و احسان استحکام داد
آن درخت گلشن کهن سرسبز و پربار
بزرگ خواهد ماند — عبارت
از معانی قرآن مجید و بیان کردن
آیات مجید — ای در عالم
جهان کارهای شباب کردی که چهار
بیرون کهنه سالی قربان شد
یعنی از راه محبت و گرمجوشی
قرار آغوش فرمود — ای
الذرگذشتن این بزرگ
ج سوم

[illegible]

بدانسو فرستد از ناشناسائی همرهان هیچ تک بگردش نیاید و نزد بیچوره روشن شد جلاله از نزدیکی
میگذرد و راهها برگرفته در پژوهش او به نشستند و از خوابناکی برخی سمتی از نواحی اردو
برگذشت کوکه چندی از نوکران خود را بسرکردگی طالب بیگ بدخشی از پی فرستاد
او باندک کس پیوست و جان درباخت پایان روز که آن تیره روز بکوه بر شده بوده
خود با چندی رسید و آن بدگوهر بسخت تکاپو بتیراه روآورد و بوم نشینان چون یرغمال
سپرده بودند راه نیافت سراسیمه ماربکان کرم رفت کوکه به بکرام آمد و اندیشه در شدن
آن کهسار و دشت درین هنگام فرمان طلب رسید و راه قدسی آستان فراپیش گرفت
و دوران سال کامیاب خواهش آمد آصف خان و خواجه شمس الدین و برخی از همراهان
او سعادت باریافتند و هر یکی بشاهی نوازش سربلندی شد از سوانح نشستن نگارنده
شگرفنامه بزور دل آگهی پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفتدهم ذیقعده گرامی پدر
اوستاد روزگار رهنمون کارآگاه رخت بعلوی عالم کشید و نیلی بگردون برآمد و پس از
یازده روز ازین پنجی سرا دل برگرفت خرد بسوگواری برخاست و دانش سیه و بیکسی به نشست

نظم

امام علم و دستور معظم اوستاد کل + که در نظم و نثر با عقل کل میکرد مسارعه
دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد + بسی دارد قضا در نه دکان رنگ گونه بیرازی
گهی با محمل مشائیان کردی زمین گردی + گهی با موکب اشراقیان کردی فلک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را + بدرران جلال الدین محمد اکبر غازی

در عقلی و نقلی دانائی والاپایه داشت گزارش حکیم و متکلم و صوفی و بر نهج مذهب بر زبان
و هرگونه شناخت راز مهین آموزگار برگرفته بمعنوی جمال پرده رسمی دانش واهشته
خلوت در انجمن داشتی و رسوم زمانیان دامن دل بر نیالودی شگرف بینش نظر و نالهٔ خود را

گرداند از سوانح فرستادن صادق خان باتالیقی شاهزاده سلطان مراد چون اسمعیل قلیخان
بدین کار نیارست نیک پرداخت سیزدهم بلوین والاپایه برآورده رخصت فرمودند سگالش
او مهمات آنسو بشایستگی گرائید دوازدهم امرداد گیتی خداوند بخانه راجه رامسنگه سایه مهرگستر
دلاویز پرستش در داد و رام هم شد دو دست از دخت او پور راجه رامچند داشت چون کار او بروزگار
بسر آمد اورا نواخته بدان بوم فرستادند در راه از سنگاسن افتاد و بیچاره گری خوان گرفت
از شست و شوی تا هنگام نزد بنگاه در قصبه کهور جا درگذشت ازین آگهی رخصت برای
بسیج سوختن در سر گرفت از خردسالی فرزندان از آن سگالش باز آوردند از سوانح
بازگردیدن ملک تته بمیرزا جانی بیگ اگرچه شهریار دوربین بشایستگی از پشیمانی میرزا
برخوانده بسیج آن داشت از دو اگونه باشند بندگان لختی بدرنگ کشید دریغولا آگهی آمد
که الوس ارغون تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه می آیند و از ملک رفتگی کشتیبان و خدمت
گزاران بازمانده اند و خود ها بدست و دندان میکشند افسر خدیو را مهربانی بجوش آمد
هفدهم میرزا بدان والا نوازش کام دل برگرفت و هر چند برخی نزدیکان باز داشتن
بآئین سخت کاران گزارش نمودند سودمند نیامد بندر لاهری بخالصه بازگردید و سیوستان
که نخست پیشکش کرده بود جاگیر بختیار بیگ و چندی شد آیندگان درمانده تازه جانی
یافته از نزدیک بهکر بازگردیدند بیستم زینخان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت
چون کشاول و آن نواحی برگرفت و همگی سرتابان بدست درآورده سران کافر ابدالهی
آباد گردانید و دل از آن سرزمین واپرداخته بازگردید میان راه آگهی شد جلاله بدو منزلی
رسید همانا از شنید فیروزمندی و گرفتاری وحدت علی بازگشته به تیراه می شتابد
کوکه بر آن شد گروهی بپاسبانی اردو گذاشته تیزروی فراپیش گیرد یا لختی سپاه

بدهلنو

تبرف نشیمنی فرو شد و با یزدی تایید هنگامه غنیم براگند و فیروزی ی دلها را نیایش آورد
قلعه کشادل و بسیاری آباد جا بدست در آمد و نیا لشگری را روز بازار شد و بسیاری بدگوهران
بکوه بزرگ رسیده فرود آمدن گرفتند این کهسار دارو غه نشین مرزبان کاشغر ست و همه سال
برف آمود باشد تیزدستان از پی رفته فراوان مرد و زن به بند گرفتند و بسیاری سران کافر
پیوسته بسپاس گزاری در آمدند در ناکامی افغانان کوشش نمودند برخی بسوی چنجان سرا
بدخشان رویه شدند که دریای بیجور گذاشته بدیگر کافرزمین پناه برند جوقی از فیروزی سپاه
به تیزدستی پل آن سو بر شکستند ناگزیر سران یوسف زئی حاتم بابا علی هندال شیخ حسین قاسم خان
و چندی را بزنهار دیدند وصیت علی را نیز از آمدن گزیر نماند از غنیم چهار صد کس روزگار
بسر آمد و هفت هزار کس گرفتار شد و ازین سو سی کس به نیکنامی رخت هستی بر بست صد و
پنجاه کس از شگرف زخمها غازه روشنائی گشت و تا کاشغر و بدخشان بر گرفتند در دیولا
شهباز خان رهائی یافت از کامروائی گوهر هوشمندی بختی بگرایند شهریار مهربان ورا
بدبستان پندپذیری بر نشاند و چون شان آموزش پیدائی گرفت و پس از دو سال
و چیزی بیست و چهارم خرداد بر نواخت ام شیر بیگ تواجی باشی از بنگاله رسید و
صد و بیست و هفت فیل و دیگر کالا که در کشایش اوڑیسه راجه مانسنگه گرفته بود بهمایون
نظر در آورد در دیولا نصیب خان همایون عرض رساند قاضی عیسی عم من رخت خود را
نذر آنحضرت کرده بود و از دیر باز آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد گیتی خداوند
با آنکه درین هنگام کمتر بدین پرداز و پذیرش فرمود دوازده هم تیر بالش خانه نصیب خان
بآئین بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند و کهن آرزوی نیکوان بر آمد درین روز موته راجه
دستوری سروهی یافت تا بومی آنجا را بفرمان پذیری در آرد و رنه بادافراه سرتابی آماده

ج سوم

تختہ بیگ و برخی را همراه گرفته بدان سوره ور دید پیشتر ازانکه تا یکی خود بخت از آب کابل
بگذرد فیروزی سپاه برگذشته راه گرفت ناکام که بسیار تیراه بازگردید برخی را سر کالش آن
که بیاش آن کوشش رود او کلتاش برگشت بر میان تیراه فرمان پذیری فرا پیش گرفته اند
ها باید آنجا راه نیابد و سراپا دارنگی بر نهد اکنون همگی یارش بران شد که وحدت علی از پایه
و پیش از انکه دین کار بسیار دشوار گذار را استوار کند بآسانی از وی خاطر پرداخته آید همه را
دلپسند آمد بر تال گذاشته از راه شاهزادگی بکافر بوم درآمدند و زد و خورد کنده کهسار
از دریای همه که پهنای آن هفتاد گز بیش نرمت و تند بود به تازگی پل بسته برگذشتند یکبار
هنگام برگذشتن برشکسته بودند خواجه شمس الدین را پا بیانی پل بایمنی راه گذاشتند و بفرود
منزل نشیب و فراز در نوردیده کوتل بزرگ هشت کروهی غنیم رسیدند و او قلعه کنشال استوار
کرده بشوخت آرا بود نیمه راه بدان تنگی و ناهمواری که یک سوار بدشواری گذشتی و چهار کروه
تیغه بود و ده جا سنگ جبین کرده یارش بیکار داشتند ششم خرداد که با چندی پیش رفت در پیرو
استحکام از سنگ بر تیغ
فرگاه بود تختہ بیگ سعید خان حیدر علی عرب و دیگر راه مردان هراول را پیشتر فرستادند
که گزین جای گرفته بنشینند دست آلایش ننمایند افغانان بر سر آن گروه هجوم آوردند ناگزیر
آوردگاه فروغ دلاوری برگرفت غنیم را چهار بار بر داشتند کوکه ازین آگهی بهمان اندک مردم
پیوست دای کرنا دل یابی دادگان هراول را انجوه آورد و بسیاری جا گذاشته بودند تختہ بیگ
سعید خان حیدر علی عرب با چندین پا از میدان بیرون ننهاده گرم پیکار بودند از رسیدن
کوکلتاش جانفشانی و جانستانی از سر گرفتند و دلیران آزمون کار از پی هم رسیده
با دیزه می پرداختند نخست آصفخان خود را بچستی و چالاکی رسانید از تنگی دیگری سه پهر
آویزش بر چه و جمه شگفت می افزود ناگاه وحدت علی از تیغه نیارست بر آمد تا گروهی انبوه
نام جانی در دهی بسته

یعنی توجه این امرای سرشت بگویش سال دادن مخالفت و دفع فتنه او بود
چون این مبرزان با خودها مشوره و صلاح اقرار دادند و آنکه معرکه باز پیش
یعنی نبینند گزند بهم رساند همگنان صورتی برآورد و جمله امور شایسته بپذیرفت
یعنی تنگ ...ار رسیدن مبارزان پیکار دوستی کار زار طلب مخالف از راه بگردید

اقبال فرمان شد که کاردیدگان سیرچشم فرستاده آنرا امدادگری خویش برگیرد و چون پیدا آ
مالوه برسد آنرا بدو سپرده بآن دیار شتابد بیست و هشتم یادگار حکمت پژوه ملک الشعرا
شیخ فیضی از دکن بازگردید و پس از یکسال و هشت ماه و چهارده روز بسجود قدسی آستان
فرخی برگرفت و بگوناگون نوازش سر برافراخته او بدخشوری رفته بود برهان از بدمستی خودکامی
اندرزپذیر نشد و نادرخور پیشکش فرستاده سرمایه زبان زدگی فراهم آورد و راجه علیخان بخنی فرموده
نیوشید و دخت خود را با گزین عروسی رخت بخواستگاری بزرگ شاهزاده فرستاده از سوانح
کشایش کشال چون زینخان کوکه قلعه چنگاری برگشود بقلعه فتح آباد که در بجور آسایش نهاده بود
برنشست سارنگخان جلال خان و برخی سپاه را بدیدبانی سواد فرستاد درین هنگام نگاهبانی
آنروی سند تا هندوکوه بدو بازگردید و اقطاع داران آنجا بیاوری نامزد گشتند بکندن خاربن
نارنگیان دست برگشود و به تیراه رو آورد قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد و بزم یکجهتی آراسته
قرار داد که او از راه بازارک بکهسار در شود و لشکر بنگش از آن سو درآید کوکه از هم گذر بدین سگالش
بکابل بازگردید نزد کلیانی آصف خان از بنگش آمد و همرهی برگردید و در بگرام خواجه شمس الدین
و دیگر امرا که از درگاه دستوری یافته بودند پیوستند کوکه دران بنگاه ساخت قاسم خان سپاه
کابل را سر کرده از راه بازرک به تیراه درآمد و یاران را که از سران آفریدی بود درآویزش
کارسپری شد و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس آفریدی و اورکزئی لابه گری فراپیش گرفت
و بفرمان پذیری تن درداده چندین پیرغمال سپرد جلاله تیراه گذاشته رو بولایت کافران
نهاد دران هنگام که کوکه قلعه چنگاری برگرفته بازگردید و خدمت خویش او بیاوری یوسف زئی
بر قلعه کشال و برخی ولایت کافران چیرگی یافته بود قاسم خان را در جلال آباد محمد قلی
حمزه بیگ و آتالیق را در بگرام گذاشت آصف خان و خواجه شمس الدین و سعید خان گکر

از خرج آن باز نخواهند و در آینده هر جا که خواهد رود و هیچکس پس راند و باز خواستی نباشد و برای
غلط اندازی بجام و بهار انوشت که از راه بندر بدرگاه والای شتابد آماده سله همراهی باشد
و آن راه را منزل بمنزل بر نوشت و آب و آزوق بلا اندازه برگرفت چون به پتن سومنات
رسید میر عبد الرزاق بخشی و سید بایزید را پابند گردانید تا بسپاه پیمان لبسته از رفتن
باز ندارند پانزدهم فروردین از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بجهار الهی در آمد و
شش پسر خرم انور عبد الله بشیر عبد اللطیف مرتضی عبد الغفور و شش دختر با مکان انبازرا
بکشتی در آورد خواجه بابا حافظ عبد الرحمن ملا یوسف حکیم مسعود محمد حسین قاسم علی و جز آن
تا صد کس همراه گرفت شب لنگر برداشته از قبله امید دوری جست گیتی خداوند ازین آگهی
برنج بینی و تبه رائی او بجستجو رستگاری و راه یابی او از ایزد درخواست و بر قدسی زبان رفت
هرگاه با جهود و نصاری و دیگر مردم راه آشتی سپرد چگونه با زار پرورد گان خویش برخیزد و غریزرا
چنان دوست اگر بیارش تا کج نماید با نجر نکوئی بر سکالیم و اگر نام او را در رنج دوری
کار سپری شد رهائی او از سختی روزگار دشوار بنماید و رنه زود از کرده پشیمان گردد و فرمودند
پیشتر ازین مادر میرزا بحضور آمده تا آگاه شدن کاسه آب آمود بگرد سر من گردانید بر آشامید
چون پژوهش رفت پاسخ داد آنشب چنان بخواب نمودند که نا ملایمی بر روزگار شاهنشاهی راه
یافته بخویشتن برگرفتم همانا پور خود را در پیکر من دیده بود فرزندان و منسوبان او که بدراز اندیشه
آسیمه سر بودند بخسروانی نوازش نشاط اندوختند شمسی بزرگ پور او را بهزاری سرفراز گردانیدند
و شادمان دیگر را پانصدی و آباد جاگیر مرحمت شد از دید مهربانیها زندگانی یافتند و از کردار
پدر بشرمساری بر نشستند از سوانح باز گردیدن مرزبانی گجرات بشاهزاده سلطان مراد چون
میرزا کوکه راه نافرمانی سپرد و آن ملک بی پاسبان ماند و هم اردی بهشت بدان نونهال

بر سر او میرزا باینده که پیغوله دوست و دیوانه وش بود نام بر نهادند و کار ملک بمیرزا جانی
بیگ

پدر او گرائید پیشین آن ربوده خاموش رخت از دنیا برداشت برای سخن شادابی
تخنتی

بهنار رفت و باز بهمان براستی داستان که پایان منشا سیگر آید پانزدهم فروردین شاه بیگ خان

جلایر و قاسم خان نمکین از بتول آمده دولت بار یافتند و بخسروانی نوازش سر افرا
ختند

ولایت تته در قطاع میرزا شاهرخ دادند میرزا جانی بیگ منصب هزاری و صوبه ملتان

عنایت شد و هر کدام از خدمت گزینان سند پاداش نیکوکاری برگرفت شاه بیگ خان

ده هزاری پانصدی و سید بهاء الدین هزاری و همچنین هر یک درخور نوازش یافت درین

سال میرزا کیقباد را که بزندانی دبستان آگهی می آموخت رهائی شد از سوانح رفتن

میرزا کوکه بحجاز از دیرباز و اهمه بر چهره دستی داشت و چنان پنداشتی که دیهیم خدای

از و لگرانی دارد و نوازش انگوهش برگرفتی درین هنگام که نیکو پرستاری نمود از مهر فروغ

به پیشگاه حضور برخواندند کهن سودا بر جوشید و نادرست اندیشها فرو رفت همت یاوری

و راهی خیال را واقع شمرده روبدرگاه آورد و نه فروغ شناسائی که چاره ساز کج اندیش گردد

نورنگ خان گوجرخان خواجه اشرف و بسیاری شاهی بندگان از حضرت جاگیر داد خود بجونه گره

روان شد و بدانجا رسیده دوارکا سو باز گردید که برسم تجارت پیشه کاران راه غربت گزینند و سر رشته آن

در پیش چندین و مسازان برگشود و به پوربندر شتافت و آن معموره ایست کنار شور دریا

سنگین حصار و بیشتر دیوار خانه از سنگ و از انجا بنگلور شد چنان وانمودی که گشایش

دیو بندر درست و از همگی نباد گجرات که آبادی دیوار تست اندیشه بازرگان باز داشت

گروه بر سالبستوه آمده با آشتی گرائید و پنهان شد چهار الهی کوکلتاش که پیوسته در دیو

بر آمانید امسال نیمه بر سازند و نیمه دیگر هرجا که خدیو آن خواهد بر آموده گردد و ده هزار محمودی

تومند جنگ بدست آورده واز گون مغل برزدشتی داروی بهشتی بجز رزنگاه بهانان داده
از زندان برآورده سنه واز خرد رهنمونی بقندهار آمده وپس از چندی فردوس مکانی بنازش بکار او
رفت ودر خود نیرو ندیده بقلعه درشد وپس از دو سال باشتی برگرفتند واو بسوی شال
رفته در کمین میبود واز انجا بسهوان آمد واز جام نندہ که از الوس جادون بود بر همه
زبان زور روزگار سیوستان برگرفت ودر زمان پور او جام فیروزی بر همگی سند چیره دستی
یافت وملتان را از لنگاهان بدست آورده سنه وچون رخت هستی بربست میرزا شاه حسن پور او
جانشین شد جنت آشیانی دران ناکامی بسر وقت او رسیدند از خرد غنودگی بستیزه در آمد
چنانچه لختی در نخستین دفتر گزارش یافت از بادافراه تباه کاری سررشته شناسائی از دست
داده نیکوخواه از بد اندیش نشناختی وعیار نیکوئی بچرب زبانی وحرف سرائی گرفتی سنه پیوسته
شش ماه پایان آب شدی وشش ماه بالا رویه شتافتی دران هنگام که بهکر رویه رفت
کبیک ومیر شاهم وکوچک که در الوس ارغون نام بودند میرزا عیسی را که در پیشین زمان
بزرگی الوس در نیاکان او بر داشتند وتغلق آباد وتته برگرفت میرزا شاه حسن ازین آگهی
بهکر نارسیده برگردید وبیاوری سلطان محمود کوکلتاش او که ایالت بهکر داشت نزدیک
کوه هفت دختر رودبار بر رو داده تا ویژه نشست وشش ماه پیکار کشتی در میان بود
از بدگوهری سلطان محمود آشتی گونه کردند وملک تته سنه پنج حصه شد وسه بخش میرزا عیسی
باز گردید ودو بمیرزا شاه حسن پس ان ناسپاس شراب از خداوند خویش که بآن خود دست
باز گرفت دران سال که جنت آشیانی بعلوی سرا خرامیده در گذشت وهمگی آن ملک
بمیرزا عیسی باز گردید چون پیمانه هستی پر شد او میرزا باقی جانشین گشت سودای بر مزاج او
چیرگی یافت سی قبضه شمشیر سنه بدیوار بند کرد ولوک آنرا بر شکم خلانده فرو شد از غوغیان

له یعنی حیله حل برانجام رهائی از زندان آقا خود تعلیم کرده وخود مهتم بوده انجام کار خلاص دهانید ۱۲

سه چون کار جهان گذران با همین سته سه یکی ... دیگری ... عود باز زندانی ... حکومت گرفت ۱۲

سه ... حال بهای زبان از سند آمد قدیم است که جریب زبان وتا مدتها او دست دارند

... لفظ قبضه ... کلام است ...

میر عبدالعلی نزد سلطان احمد میرزا پور سلطان ابوسعید میرزا بوالاپالکی رسیده دارا
بخارا شد شیبک خان اوزبک پیش او می بود چون بسلطنت گرائید از شبه رائی خدیو
خود را با پنج پسر از هم گذراند و سرمایه جاوید زیان فراهم آورد میرزا علی شش ماه بود
والوس ارغون از بی سری ماوراءالنهر را گذاشته بخراسان آمد میر ذوالنون بیگ
ارغون نزد سلطان حسین میرزا بزرگ بود و قندهار و رشتیان و زمین داور را او بتقطاع
چون بدیع الزمان میرزا بدگوهری از سلطان حسین میرزا رو بر تافت میر ذوالنون با او
همراه شده دخت خود بدو داد و چون روزگار سلطان حسین میرزا سپری شد و دو پور او
بدیع الزمان و مظفر میرزا یکسر بر آشتند و پراگندگی در آن دیار راه یافت شیبک خان
تا ویزه آمد میر ذوالنون در پیکار او فرو شد شاه بیگ پور او قندهار را نگاه داشت
فردوس مکانی را از کابل برخواند که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزدیک رسیدند
تا ویزه درآمد و بسترگ آویزش شکست یافت و قندهار و اندوخته سالیان از دست رفت
فردوس ناصر میرزا را گذاشته بکابل برگشت برهنمونی مقیم برادر شاه بیگ شیبک خان
بقندهار آمد و ناصر میرزا بگزین روش تیاقداری نمود چون شورش خراسان بلند آوازه شد
آشتی باز گردید و پس از چندی ناصر میرزا قندهار را بی جهت گذاشته بکابل رفت
شاه بیگ تیز دستی نموده برگرفت و چون شیبک خان در آویزه شاه اسمعیل صفوی با فرا
خداوندگیتی رسید شاه بیگ بطلب شاه بهری رفت و زندانی شد سنبل نام غلامی از نیکذاتی
و حقیقت منشی با چهل نره مرد ارغون پیمان بر بست و بهرات رفته باز زندگانی فراپیش
گرفت و دکان چند برآراست و بخجسته روشها بهانه خبر رساندن بزندان شدی و بنجیه کار
راز برگزاردی شاه بیگ و دیگر بندیان را بجز دیا ورگردانید آن وفاکیش کار آگاه نگاه داران

نقاره و هر کس از گزیدگان خود را افشردن توغ و نقاره یعنی چه توغ و قورا و تیر برد او ندا آیین مغولی

که چنبر نیابد و آزرش هیچ یک بروی دست نگیرند شکارکنان گاه آویز فرق باشد و هرگاه

که بدانجا در شود تن بنوکری ده بزرگ اوس خود باشد در سر دیوان امرا از سر دو سوی او

کماندار دور تر نشیند چون بو علی تیمور امیر بولاجی را بدین نوازش سرافراخت و او

تا هزاری نیز رای او باز گردد از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد و چون گناه

از نه بر گذرد به باز پرس در آیند و در پاداش همان بر اسپ نقره و دو ساله بر نشانند تیپایی

اسپ شفید بند اندازند گزایش او رایکی از بزرگان بر لاس عرضه دارد و پاسخ را یکی

از سران از کیوت ید به باز رساند پیش شهرک او بکشایند و آن دو بزرگ از دو سو نگاهدارند

تا کار او بانجام رسد آنگاه از پیشگاه حضور بر آورده بسوگواری بر نشیند خضر خواجه امیر خدای

داد را بدان پایه بر آورد و سه دیگر را فزود در روز بوی که همگی بزرگان پیاده باشند و یک

تیاول فرمانروا سواره مردم را بهنجار دارد همچنان از و نیز سواری هنگامه را بیاراید

و همچنان در آن بزم شادکامی بر اشیای کارکیا یکی پیاله فرا داشته باشد از دست چپ

آن بر ساغر بد انسان دارند و مهر آویز بر روی فرامین باشد لیکن سکه فرمانروا بر سر آخرین

سطر بود و از و در پایان آن همگی نوازشها اگر از روی فهمیدگی بود در رضامندی جهان آفرین

را امید وشن و آنکه تا نه گناه هر گونه که باشد نپرسند همانا بایستگی پیوندی ندارد و اگر بزرگان

دور بینا بر همین فراگرفته باشند که از و نکو بهیده کاری سر زند و برای سرفرازی چنین حکم

رفته باشد لختی گنجایش دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آینده

دانی کرامت فرموده باشد سخن کجا بود برای شادابی کجا کشید **بیت**

چه می گفتم سخن مجمل کجا راند   کجا رفتیم و رخت ما کجا ماند

روانه پیش کردند وجوقی درتته گذاشته براه خشکی بازگردیده ونزد باغ فتح خود بپیوست
بیست وپنجم بهمن سید بهاء الدین حسن علی عرب محمد خان خواجه مقیم بخشی بهادر بیگ
مبارز بیگ سالار بیگ محمد زمان بدخشی نور محمد خواجه خضری خاکی گلریان خویگان وملتانیان
وبسیاری بران ملک نهانی گذاشته با میرزا روانه درگاه شد وهر چند خواستند که اهل و
عیال را درتته بگذارد نپذیرفت وزه وزاد خود ونوکر را ازراه دریا وخشکی راهی ساخته
وخود همراه خانخانان به تیزروی میان درهٔیست وبآستانبوس کام دل برگرفت شاه بیگخان
میرزا فریدون برلاس چالش بیگ بختیار بیگ قرابیگ شیرخان علی مردان بهادر سرمدی
بهادرخان قوردار میرزا حسام الدین شمشیر عرب سید درویش بیکه یزدی تاجخان واز اعیان
تته شاه قاسم ارغون خسرو بابای خان اهل وستم سیف الله عرب کوکه ندیم کوکه بدولت
بازرسیدند وهریک بخسروانی نوازش سربلندی یافت میرزا جانی بیگ پاینده محمد
بن میرزا باقی ابن میرزا عیسی بن عبد العلی بن عبد الخالق از نژاد سدکل بیگ ترخان چون
پدر او ایکو تمر در آویزه توقتمیش خان جان سپنجی مردانه برفشاند صاحبقرانی درخردسالی برنواخت
وبپایهٔ ترخانی برآورد وبچهار پشت بارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان
بن چنگیز خان میرسد فرمانروایان دادگر از چندی بندگان سعادت سرشت برخی
کنش ونکن برگرفتی وبدان نام روشناس گردانیدی ترخان صاحبقرانی چنان بود که
چادرشان اورا از هیچ جا باز نداشتی وتا نه گناه از وفرزندان باز نپرسیدی قاآن بزرگ
چنگیز خان قشلیق وباتا را بپاداش آنکه از غنیم آگهی داده بودند بدان پایه نوازش فرمود
واز عاطفت فزونی از باز فرمایش نیز سبکدوش گردانید واز نغای او شهنشاهی بخشش
بدو باز گذاشتند وبرخی ترخان را بر هفت چیز سربلندی گردانیدی طبل وتومان توغ و

یعنی خانخانان میرزا ... همراه خود گرفته ... خشکی راهی ساخت ...

۴۶۹

بیان ... جز سوم ...

... مولوی سید محمد صادق علی صاحب ...

و خواجه حسام الدین سالار بیگ سرمدی مبارز بیگ سبحان قلی تا جخان نور الدین
سدم بیگ و قومی دیگر بجنگی غرابها دریا نوردی گزیدند شیر خان حور لگان لنگاهان
و درویش علی آقا و چندی کنار دریا پای همت در راه نهادند قرار یافت هر سه فوج از یکدیگر
آگاه بوده راه بسپرند و به تیز دستی نصرپور را که میان جای انکاشت بدست آورند همگی
بسیج آنکه میرزا یارش در گاه نشکر و پس از روزی چند خانخانان ایلچی را گرانبار اندرز فرستاد
و خود نیز از پی در آمد و فوجها بر نصرپور چیره دستی یافت میرزا از ته بر آمده و سه کروهی
منزل داشت بدان آهنج که آفتاب یا جو بیار را استوار گرداند چون خانخانان بنصرپور
رسید آن سه فوج را بر همان آئین پیشتر روانه ساخت چابکدستان نزد ارد و نی میرزا
دست تاخت بر گشادند و چندین ارغونیان نیز پیوستند میرزا ابلابه گری در آمد کاردیدگان
فرستاده از پیمان شکنی باز رسیده و پاسخ دادند عهد ما گسیختگی بر نتابد و اندیشه دیگر پیرامون
خاطر نیست لیکن چنان شنوده شد فرنگی سپاه هرموز یارش این سرزمین دارد از این رو
یورش بندر لاهری در پیش ست و یغما را یورش بر گزارده بر گرفته باز فرستادند خانخانان
نیز پیوسته به پیام یکجهتی گرم خوییها نمود و نهم آبان پیشین سال سوار یکدیگر را دیدند از دور بینی
خانخانان بشهر ته روان شد بظاهر آهنگ سیر آنجا بود لیکن همگی اندیشه آنکه پایان آب
بر گیرند و دگرگونگی در خاطر ارغونیان راه نیابد چون لختی بدانسو رفت خاطر فراهم آمد بر گزارد
چون پیوند دوستی شد سزاوار است نواره بسپرند تا دور و نزدیک را جای سخن نماند و
و بایفه دریایان زبان بکنج خموشی در کشند میرزا ناگزیر بذیرفته همگی ملک بفیروزی سپاه
بازگذاشت و در سامان رفتن والا درگاه شد خانخانان پس از سیر ته بندر لاهری را بارفت
شاه بیگخان بختیار بیگ فرزون بر لاس و برخی کارآگهان را رخصت کرد که با میرزا

روانه

یعنی قرارداد باین روش شد که هر چند بظاهر هر سه فوج علاحده راه کنند مگر بباطن یک دیگری خبردار باشند ۱۲
قوله کاردیدگان از ایشان یعنی سرداران و امیران که بزم کار و مشوره برای ایشان موقوف باشد ۱۲
یعنی جواب ترکی بترکی بطریقی که طرف ثانیان پاسخ مراسلات ارسال داشت بهمین روش

٦٦٥
ج سوم

از بین شنوده هرمزیان که پادشاه آید ۱۲ سید علی خانخانان موافق استدعای میرزا جانی آنچه مقصود میرزا جانی است خانخانان قبول کرد از جانب خود ولی اسلام را عرضه ساخت ۱۲ مولوی

سید محمد علی صادق صاحب مدظله العالی

دیگر فرخنده ساعت پیوند یگانگی بربستند و شکوه دولت برفزود بیست و سوم

دی بر دوان روزگار بهارخان سپری شد و پس ماندگان خسروانی نوازش برآسودند

آغاز سال سی و هشتم حضرت اقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب یکشنبه هفتم جمادی الاخری هزار و یک هلالی پس از سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه

روشنی افزای صورت و معنی بر حمل پرتو انداخت افسردگان خاکی را افلاکی شوق

هم آغوش شد و زمین با آسمان همرنگی آمد **شعر** دست صبا برفروخت شعله نوبهار

مشعله داری گرفت کوکبه شاخسار + گشت ز بس پاوری باد و خاک سبزپوش

گشت زلیستان ابر دهر ز حرف شیرخوار + گیتی خدیو پاوری نوبهار برنشست و

دولتخانه را پایه ده فروردین برساخت و تا شرق هر روز والا جشنی پیرایه گرفت و کامروائی

که مه چهره برافروخت هشتم فروردین خانخانان از سند آمد و سجود نیایش سربلندی یافت

میرزا جانی به دولت بار نشاط اندوخت چنین نیایش بر زمین برنهاد و تارک بختوری

با آسمان برافراخت فیروزی سپاه پس از آشتی در قصبه سن بیست کروهی سهوان بنگاه ساخت

چون هنگام بارش بسر آمد انتظار آمدن میرزا و روان شدن بدرگاه والا می بردند ناگاه

پیغام رسید چون بخت پریشانی روداده و ما از راهی در پیش پس از گرفتن محصول خریف

رو بدرگاه والا خواهد نهاد و نیز سامان بود که این روی سهوان بهار گذارند و هنوز بران گمیت

وبالکند می بگذاشته اند اولیای دولت آمده را نگاه داشته نیز دستی فرامش گرفتند شاه بیگ خان

غازی خان جانش بهادر قوم خواجه خضری و برخی بهادران از آب سند گذشته براه خشکی به تته

روانه شدند بختیار بیگ محمد خان نیازی بهادرخان قوردار خواجه مقیم بخشی علی مردان بهادر

۴۴ ج سوم

بنگاه ساخت در فارسی مستعمل

براه خشکی یعنی بعض از افراد

مولوی محمد صادق علی صاحب مد ظله العالی

همت سنگه بختی پیشتر رفته باز گردید چون نزدیک بدان یورت رسید ندر چاندرای بگفت
پدر در بسیچ گرفتن شد و از خام دوستی خود را درباخت چون دلاور سلیمان و عثمان چهار گروهی
دایره گرفتند طرح مهمانی انداخت غرّهٔ اسفندارمذ و رمی تحسین به بنگاه او شتافتند دلاور
چون بکاری برخاست دستگیر گردانیدند سلیمان ازین آگهی شمشیر درآمد و مردم را پراگنده
ساخت سه کس از آن لشکرده خود را بدروازهٔ قلعه رسانید چندی را پیوند زندگانی گسیخته
بمردانگی بیرون شد در راه برخی پیوستند و فراز اسپ بر شده منزل گام فراخ برزد چاندرای
از پی برآمد عثمان ازین آگهی بیاوری روانه شد و در راه سلیمان گرفتاری دلاور و درهای خود نشش
درآمدن غنیم برگذارد ناگزیر دل بفروشدن برنهادند و هنگامهٔ آویزش گرمی پذیرفت یوگ گران
بومی که بیشتر افغان بود از بیوفائی بدان گروه پیوستند و روزگار او بسر آمد یغما برگرفته برد
بهمان قلعه نهادند درونیان چاندرای پنداشته دروازه برگشودند و بدین شگرف کاری
دست چیرگی برگشودند بافسانه سرائی عیسی زمیندار بدو پناه بردند و قلعه و ولایت را بگید
ارزانی پدر چاندرای سپردند درینولا قلعه بانجور گشوده آمد میان اوریسه و تلنگانه است
فوجی بتازش آن کمتر کوششی برگرفت راجه مانسنگه او را با چند داد از سوانح بوگانی
جشن شاهزاده سلطان سلیم همچنان که دیگران را زناشوئی پیوند خجستگی نسپر و بزرگان والا آشوگاه
را افزایش آن ناگزیر منزل آبادی فروغ دیگر گیرد و فراوان کس را دستگاه ویژه بیناه
آماده گردد خاصه با بزرگی نهاد گزین خوبار ریور روزگار باشد سرآغاز این نوبهار کدبانوی
عصمت گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران آرزو کرده دخت او بحبالهٔ منتسبان مهین پور شاهنشاهی
درآمد شهریار پایه شناس بپذیرفت بزم نشاط پیرایش گرفت رسوم شادروساچق را
آئین دیگر برنهادند شب هفتم اسفندارمذ خدیو عالم بقدسی منزل مریم مکانی انجمن برساخت

بفرخنده

زنهار داده بدرگاه آورد و شمالی شورش فرو نشست درینولا کتی بنگاه راجه رام چند بغمانی شد
از نامور بومیان ادیسه است بروش ستارگی فرمان پذیر شد و پور خود را بپرستاری فرستاد
راجه مانسنگه آمدن او را طلبگار شد سر باز زد راجه از قدر نشناسی نیکو خدمتهای او بفراموشی داد
جگت سنگه میر شریف سرمدی میر قاسم بدخشی برخوردار ابوالبقا محمود بیگ شاملو شهاب الدین
دیوانه جوقی با آویزه او فرستاد و گرد شورش برخاست رام چند بقلعه خورده کو استوارترین قلاع
اوست درشد فیروزی سپاه نزد آن بنگاه ساخته تاخت آن ملک پا افشرد و قلعه سهنال و
کهاراگده و کالوپاره و کسهیا دیون گده و بهون بال و بسیاری آبادجا بدست آوردند ازین
آگهی شهریار پایه شناس بر آشفت و نکوهش فرمود راجه سپاه برگردانید و بپورش بر نشست رام چند
از دید مهربانی افسر خدیو سگالش دیدن در سر گرفت بیست و یکم بهمن براجه پیوست و فراوان
بنه و برگی بر گرفت و از سوانح بی راهه گرفتن افغانان تیره رای چون ستاپان ادیسه
سر بفرمان در آوردند راجه از کاردانی خواجه سلیمان خواجه عثمان شیر خان هیبت خان را
در قلیقه آباد بتول برداد طاهر خان و خواجه باقر انصاری را بهمرهی بر گیرند و از کم نیتی
و هرزه درائی خامکاران جاگیر ایشان بر گرفته بر خود طلبید از بیدانشی و بیمایگی در شدند
و فتنه افزائی را دست آویز رهائی اندیشیدند بیست و هفتم نزد کرکور پور باقر با فیلی چند
باقطاع خویش میرفت آن گروه گوی پیش پرده آزرم بر دریده دست تاراج گشودند
او در چنین کناره گرفت اگرچه بهار خان تولکنان فرحخان باقر مردم سعید خان بیچاره گری
فراهم آمدند لیکن از کم یاوری همت دل با ویزه برنهادند راجه پور خود همت سنگه با فوج
روانه ساخت افغانان غنوده بخت تاراج کنان به بیدره سنگاپور رفتند و چون دستی نیارستند
شده یافتنا ناکام به بسته بنگاه چاندرای رو آوردند امرای ازجهان آباد هر یکی بناحیتی رو نهاد

۶۶۵

ن ج سوم

۳ یعنی پس از فرمان پذیری مرزبانان ادیسه از افغانان وحشی نژاد دم مخالفت و سر منازعت زدند
۴ چون سران شورش نشان در پی افغانان بدکیش شدند اینها جا بجا دست غارت میگشودند

سید محمد صادق مولوی صاحب مد ظله

فرا دست آید درین بازگشت سگالش آن بود که چندی بکنار سند لشکر نشیند و بختی
لشکار آن سرزمین نشاط برگرفته آید سپاه آلسوره ایز و برافزاید و سر تابان راه فرمان پذیره
سپرند آرزین و خواجه شمس الدین خافی برفت و روب نشیمنگاه اتک دستوری یافته بود
ازانجا که دوربینی و رای کیاربستوده خوی آن شهریار ست و در پتهاس عنان کشیدند
وازین خان کوکلتاش و دیگر امرا که بکاشت تاریکیان نامزد بودند بدیده شرف پذیرفت
و چون جانش بدانسو گزیدگی بگرفت دوم آذر لاهور سپهر آشوب رفت و پانزده کوچ نوزدهم
دی بهمرکز اقبال را فرخی برافروزند گروها گروه مردم بندیره شدن سرمایه بهروزی برگرفتند
و نیاز افشانی را روز بازار شد از سنگیتا رپتهاس صد و دوازده گروه و سی پانزده کوچ
در نوشته آمد و تا لاهور صد و شصت و دو و نیم گروه و شانزده پاس سپری و چهار ساعت لاهور
روانه شد و شماره ایزدی عنایت که درین یورش چهره دولت برافروخت جهانی نشاط اندوزی
برنشست و روزگار بکام بخشی برخاست و درینولا به بهدر پور راجه رام چند مرزبان بتهه
بلند پایگی یافت پدر او را پرستاری جهانآور گذاشته بود درین هنگام آگهی آمد بیست و سیم
شهریور درگذشت گیتی خداوند بیست و هفتم دی بهمین پایه راجگی برآورد و نوازش
فرمودند آن آباد ملک فرستاد درین روز خواجه سلیمان بخشی گجرات را بار دادند پیشکش میرزا
کوکه بنظر درآورد دوم بهمن آگهی آمد غازیخان قزوینی در بنگاله بشکم رود درگذشت چهارم
ماده فیلی که مورچه نیاز روی شوریده نگهبانرا با چهارده کس جان بشکر و از سوانح فرستادن لشکر
شمالی کوه چون بومیان بسرزمین سرکشی فراپیش گرفتند و در یورش کشمیر همرهی نگزیدند شانزدهم
گیتی خداوند بخواهشگری قلیچ خان پور او سیف الله را دستوری داده و قاضی حسن را باو
همراه گردانیدند اگرچه برخی بومی آمده دید لیکن لال دیو بزرگ جموار عه بالی برگذشت زینجان

پسندیده خاطر عشرت دوست بود که چندی در سیر و شکار بسر برد و درین پیرایه کار مظلومان ساخته آید و ظالمان را سزا داده آید ۱۲

یعنی در هر جا و هر مقام در بخشش فرموده و در نوازش کشاده و داد دهان درگذشته ۱۲

چون این راجه یکی از اطاعت کنندگان

۶۶۴

ج سوم

زنهار

که به بخشگیری آن ملک نامزد شده بود امروز پیوست نهم آذر پنجاه و پنج کروه بده کوچ سپرده
بموضع امران که خداگیان دار الملک است رسید جام با فرزندان و خویشان آمده پیوسته
و پیمان نیکو بندگی را تازه استواری بخشید مرزبان کچه کار دیدگان فرستاده بلابه گری درآمد
و درآنکه سر بفرمان پذیری درآرد و پور خود را بپرستاری فرستد سخن بر گزارد کوکلتاش
افسانه سرائی او بغنودگی سپرد و پناه سکاها بی دستوری به نگاه شتافت و سپاه جونه گده
خان و مان او یغمائی ساخت هر سه پور او در ازندگی بسر آمد خان اعظم از دوربینی خرم پور
خود را با برخی دلاور بدانسو فرستاد و دو از موربی پنج کوچ سی و یک کروه در نوردید
بموضع چار باره فرود آمد چون گفت آن بومی دران دو کار بگرومی گرائید خواست
اقطاع او بجام بر دهد از دستان سرائی باز آمد و پیغام گزارد اگر قصبه موربی که از دیرباز
نیاکان من داشتند بجلدو بر دهند مظفر را بسردم پذیرفت بخواهشگری او چندی را
از پیشین فرخ فرستادند سیزدهم دی بدانجا رسیدند گماشتگان بومی بدانشورش مایه رسانیدند
که بهاره بدیدن می آید خوشوقت گشته بندیره برآمد و چون نزدیک رسید او را برگرفته باز
گردیدند و آنشب ره نوردی گذشت بامدادان آن شولیده به تهانه خلاخانه پناه میبرد
و استره که با خود نهان داشتی بگلو راند و باد افراه خود بدست خویشتن سرانجام داد همانا
دید چنین بود و رنه خان اعظم بی فرمان والا بهستی سر از نشاندی و اکثر در پیشگاه حضور
می آوردند فزون مهربانی افسرخدیو جان شکری او بر نمیافت یکتن قطب الدین خان
سر از تن برگرفته بر دز نورنگ خان آویختند و نظام الدین احمد بدرگاه والا آورد

مراجعت فرمودن رایات همایون از کشمیر و در سند بشکار پرداختن

ایزد را سپاس که از نهان بینی جهان سالار بتازگی پرده برگرفت و گروه را سرمایه رهنمائی

آن تباه اندیشی بناکامی تن در داده بسیوا با دبیل بناه برد او بزرگ ولایت هالاربست

و پرستشکده دوارکا بدست آورد کوکلتاش نورنگ خان گوجر خان انور نظام الدین احمد

بابا خواجه قادرقلی کوکه سادات کبار میرزا قلی مغول و دیگر سپاه را بدانسو فرستاد و شانزدهم

مهر بیست و پنج کروهی غنیم اردو گذاشته جانب بدوارکا رسیدند بی آویزش برگرفتند و

درانجا آگهی شد که مظفر در بسته برگاه سیوبست و در قصبهٔ امره سنگرام خویش آن بومی

چیره سری دارد و قادرعلی و چندی دران رشتگاه گذاشته دولخت شدند نورنگ خان

با بسیاری بمالش مظفر رو آورد و نظام الدین احمد بابا خواجه و جوقی بهادران بدانسوی

دیگر رفتند پایان روز به بنگاه او در رسیدند و ترک آویزش رفت لختی ازین پیشتر آوازهٔ

فیروزی سپاه آن بوم نشین را کالیوه ساخت آن شورش مایه را بازه وزادا و بکشتی بر نشاند

و بجزیره که استواری کرده بود فرستاد و خود نیز از پی روانه شد تیزدستان فیروزمند

در رسیدند از خون گرفتگی بازگردیده در آویخت از نشیب و فراز ناهنجار بهادران از بارگی

فرود آمده بکارزار در شدند نورنگ خان برشته تماشاگر بود گروهی کم دانسته بدو رسیدند

بالهی تائید شرمسار برگشتند تا شام دست و گریبان بجنگ بودند درین روز خرد تیری

بدان شوریده رسید و به نیستی سرا شد تیره رایان پراگ شدند و بسیاری را روزگار برآمد

انانکه مالش سنگرام فراپیش داشتند نیز روی چیرگی برافروختند و بایزدی نیرو نسیم

فیروزی بر طرازهٔ دولت وزید و در هر دو جا فراوان غنیمت برگرفتند و بر زبان این و آن

افتاد مظفر در معرکه فرو شد او خود از سراسیمگی نیارست بود بولایت کچه شتافت بهارا

چار بچه کلان بران سرزمین او را به مغوله بر نشاند بیست و ششم آبان خان اعظم از جونه گده

روی بدانجا نهاد عبدالله پور خود را با برخی دلاوران پیشتر روانه ساخت میر عبدالرزاق معموری

یعنی کوکه موصوف مجاهدان جلادت قرین جرأت و دلیری را آئین کرده بودند ... بر محک تجربه آزموده بود برای تلاش غنیم رخصت نموده ... ۱۲ ... در میان این دلیران فرستاد و دو رو ... و هر یکی بدون صلاح و مشوره دیگری راه موافق رغبت خود سر کرد ... ۶۲ ... ج سوم ... دو گروه شده ... چون ... سبب ... کارزار ... و بالا ... سوار بوده ... پیاده ... دلیری ... گروه ... فتح اول بود ... کلام ... صادق علی ...

که بجنگ گری

بسر آسیمگی در نشوند و بتماشای آن عشرت اندوزند گرآدم پیدائی گرفت و چراغ رهنمونی

برافروخته شد بامدادان هوا برکشود ره نوردی فرا پیش گرفتند و دران رواروی بخواهش

میرزا پور شاهرخ لختی در دمتور که بنگاه اوست فرود آمدند هفتم خیابان تیر راندند که از راه بلندی

ورباط ذنگر کوٹ و پهنهه و سرای حسروه برگذشتند و دشوار گریوه در نوردیده نزد سرای

هر سحرگاه فراز کوهچه لختی برآسودند و درمیان راه صادق خان بسجود نیایش سربلندی یافت

در آغاز یورش رنجور شد او را بلاهور باز گردانیدند چون بهی یافت رو بکشمیر آورد ناگهان

بدین سعادت کامروا آمدند و بابور او باشاره آستانبوس محمد الافرخی اندوخت و دستوری یافته بود

راحه بدو سکر این بوم نشین را از رسیدگی برآورده نزد شاهزاده بمالوه برد و آن وحشیان هم

از آن شرمساری برزد و بیان ازین خیر دانی نوازش تازه جانی یافته نیایشگری آمدند و در آنجا

بارنجوری بسیچ همرهی داشت از سخت بیماری درگذشت رامساه پور را و رلباجین پور دازا

بدرگاه والا آورده و نوازش یافت چون داره صادق خان برپا بود آرزو گرد شهر یار شب

در پیچانگذراند و چون شامگاه درآمد او را دستوری دادند که آهسته از پی آید و ره کوشش

فرا پیش گرفتند بزرگ شاهزاده و دیگر بندگان لابه نمودند که لختی بسکاهن برآسایند

پذیرش یافت شبا روز بیست و دو کروه در نوردیدند هشتم ناگهانی بر بتهاس که اغرق همایون

در انجا بود سایه عاطفت انداختند گروه مردم تکاپوی کشمیر داشتند در راه بدولت کورنش

رسیدند شاهزاده دانیال و سلطان خسرو نزد شهر بسیچ نیایش پیشانی برافروختند

در تصرف آمدن جونه گڑه و متوجه شدن اولیای دولت بسر او ردن مظفر

چون جونه گڈه گشایش یافت و بومیان بفرمان پذیری و لابه گری برنشستند کوکلتاش

و مردمی را بکار آگهی همدوش گردانید و همگی همت بگرفتاری مظفر که خار بن فتنه بود برگماشت

قدسی خاطر ازان ملک را پرداخت بفرخی و فیروزمندی بسیم آبان کشتی سوار بهندوستان
رو نهادند و فیروزی سپاه از راه خشکی دران روز باندر کول گذار افتاد نگاه میرزا حیدر بود
الا عمارتی ازو یادگار بخواهشگری شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در قطاع میرزا یوسف خان زاده
آمد و بدانسو رخصت برگرفت جاگیر هندوستان زعفران زار و ابریشم و جانور بخالصه باز
گردید و دیگر افزونی بخشش یافت بیست و سوم بکوه الگذاره افتاد و از تماشای آن
نگار آگهی برگرفتند فراخ آبگیریست که داد بیست گروه رو و بهست بدو رشده نهند شتابد
سلطان زین العابدین درمیان آن با هزاران رنج سنگین صفه برساخته بدرازی صد و
نوزده گروه پهنا هشتاد و دو بر فراز آن گزین کاخها یادگار ازو و پس دیگر مرزبان پشمینها
برافراخته هموار شد باد برخیزد کشتی بطوفانی موج در شود امروز از قدم فرخی آب آرامش
داشت و که مه را شگفت در گرفت بامدادان که والا بارگاه نزد باره سوله برافراختند
تا آنکه دو ماه است پنج روزی برنگردد که چندی دستوری هند نیابند سپاه انبوهی برهمان منط
بود گیتی خداوند از هفت چوکی برخی را بهمرهی برگزید و دیگر کارآگهان جدا در هر چوکی
نامزد گردانید که بدوری در خور یکی پس از دیگری روانه شود سوم آذر که دایره گذشت و بنگلی
شد همه شب بارش شد و گرد از دو برف بارید پیشخانه نیارست رفت گیتی خداوند بنگلی کالش
منزل گزیدن سواری فرمود و چون دلخواه جایی بدست نیامد بنه و بار را گذاشته با چندی
سروری فراپیش گرفته میانه راه برف و باران بریزش درآمد دره بانگلی از مضافات پگلی ابرسوند فرو
درازهر طرف بارش بود و خرد و بزرگ در تماشا بود پیشتر ازین بیکماه که سرما چیرگی داشت
و هندیان از برف ریز هراسان افسر خدیو را برزبان رفت امید که چون همایون رایات
از بنگلی برگذارد و نشان هندوستان نمودار گردد ریزش برف نشاط آورد گرم سیرتان

امتلا بو بهین روز برنشاند و بفرمان والا بنه و بار او را بوطنگاه رسانید و همدرین روز خواجه
شمس الدین بسجود قدسی آستان سربلندی یافت او را از لاهور طلبیدند که کشمیر جیب دیوان
بخالصه باز گردد و بغمخواری او آبادی نهد دوازدهم جشن دیوالی عشرت آورد و بحکم والا
کشتیها و کنار دریا و با مهابچراغ آراستند و شگرف نمایشی بروی کار آمد و همدرین روز و
شمس حلک پرستاران مشکوی والا درآمد و از بزرگان این سرزمین ست از دیرباز این آرزو
داشت درین هنگام بر فراز خواهش روائی برآمد و نیز برای راجم ساختن بومیان دخت مبارک نخان
وحسین چک را بشبستان شاهزاده سلطان سلیم سپردند و همچنین برخی نزدیکان را بدل
گزین شوند هامسرت بخشیدند درین سال میرزا قباد بزرگ پور میرزا حکیم ولختی بنزا یافت و
بدانگاه زندان بر نشست از شناسائی خویشتن را بباده گساری داده بود با دافراه او بسیار
برایداو آورد و درین هنگام سیائی در پیشگاه حضور آوردند هرچه نگارش یافتی برسیدن
آب دانش از دست نشدی و نگاشته گزندی نرساندی شهریار دریافته بکار آگهان برامو

مراجعت گیتی خداوند بسوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر

از گزیدگی آب و هوا و سازگاری آن بقدسی مزاج دوید شگرفهای آفرینش سگالش
آن بود که رسیدن عشرت درین دیار کرده آید لیکن ازین رو که گرانی ارجی آزوق که مرا
بستوه داشت و سخت سرمائی این مرز بگرم سیرتان برفتی آرد و دشوارتر یابند کشور خدیو
بسیج بیرون شدن فرمود خواست که کشمیر را میرزا یوسف خان بر دهد او در جمع آن باز سخن
گشت از نیرنگی روزگار آنکه سحه که قاضی علی فراهم آورده بود بدست آمد و گذارده را از دار
میرزا آشکار شد و شرمندگی ناپذیرنده چهره برافروخت جهان خداوند بدان پیشین هنگام
کشمیر خالصه فرموده سرای بخواجه شمس الدین سپرد و سه هزار سوار همراه ساخت و چون

بیجور نامزد شد درین آشوب کشمیر افغانان تبه سگال بناسپاسی برخاستند چون درینجا
گزین سپاه نبود[۱] الوس کلیانی و محمدزئی که پیوسته راه دولتخواهی سپردی تاریکیان
و یوسف زئی همدستان شدند و بجان شکری محمد قلی ترکمان که نزد بکرام بود برنشستند
تا برهمگی آن دست چیرگی برکشایند ناگاه کوکلتاش دررسید هر گروهی از ناسپاسان
که پیغوله در شد یوسف زئی بالختی تاریکی بسرگردگی وحدت علی بکهسار بجور درآمد و جلالة
[۲] زه وزاد خود را همراه ساخته به تیراه رفت بسیج آنکه وحدت علی ولایت کافران که پیوست
کاشغرست برگرفته پناهی آماده گرداند و هرگاه از فیروزی جنود کارسنجی گراید خویشتن را
بدانجا رساند کوکه هفتم امرداد از کریوه ملکهند بسواد درآمد و آن آباد جای دشوارگذار را بآسانی
برگرفت و از دره میدان به بجور شد تیره رایان بدگوهر نیروی آویزش در خود نیافتند ناگزیر
بولایت کافران شتاب آوردند[۳] و در اندک زمانی کهسار بردل ازان گروه برگرفتند
خاور رویه او سواد باختر سوگردید تور کل و شمال کاشغر و بدخشان بجنوب بجور و قلعه چنکاری
استوار کرده بنخوت فروشی برنشیند کوکه براندختن ایشان فراپیش نهاد و بارادو مردان
آزمون کار بدانسو شد منزل بمنزل قلعه ساخته کریوه می نوردید هرگاه شبخون آوردند زبان زده
برگشتند آن قلعه را گرد برگرفت غره آبان ببرگ آویزش برکشود و هنگامه ناسپاسان
پراگند[۴] نهم گیهان خدیو بآهنگ تماشازار زعفران بکشتی برنشست بامدادان بدان نشاط گاه
عشرت اندوخت گلزاری بدین شادابی و نشاط لختی دیوپای کارآگهان جهان نورد نشان
ندهند اگرچه به بنلیو فرماندلیکن دل فروزی و شوق افزائی بگذارش درنگنجد بزم نشاط
آراسته گشت و ایزدی فیض را در دیگر گشودند[۵] هم درین ملا حسین و حسوار توران درگذشت
او را بلاهور گذاشته بودند که بازگشت آماده شود چون رایات همایون بازگردد دستوری یابد

[۱] یعنی همراه زین خان چون کثرت فوج نبود ازین مرد رکاب بیش بجور ده ملک ... ۱۲
[۲] زه و زاد اسباب و اولاد و اهل و غیره و مکرر از نسخ حاشیه شده ۱۲
[۳] چون رعب و دبدبه مبارزان افواج قاهره از کوه کافران تا کران رسیده بود معاندان را دست جرات شکسته و پای همت نوردیده فقط حرکت مذبوح
[۴] ... بودند و خاک ... سینه ... شسته ... خود می ... برق ... یعنی مخالفان جابجا بنشستند و شورش می ...
[۵] ... حاصل نیکو ...

دشواری راه و سرما فزونی لختی ازان باز میداشت شاهزاده سلطان سلیم را برف نگهی
فرستادند آن روز کریوه نیز گذشته دائره شد بابدلوان از بادِ ناهنجار دائره برگرفتند دیگر روز
نزد نوشهر سراپرده برافراختند درین روز شاهزاده بازگردید از راه هستی ده بکشمیر درآمد و برینجال
لختی بازگشت شد دشواری و برف آمودگی راه برگزارد و اندیشه برون شد و چون براه
برینجال لختی آسان روا نمودند همایون یورش بدانسو قرار یافت روزیکه نبانه منزل شد
میان راه پایچ تکاور شهریار از جا رفت آن جا یک سوار خود بجستی بر زمین گرفت بامداد آن
کریوه برینجال گذشته نزد ناری براری بارگاه والا برزدند درین روز نیز بدان سان
بعرس والهی پاس بیداری گرفت بیست و سوم که ساعت فرخنده بود سری بگردارالملک کشمیر
بقدسی قدوم روشنی پذیرفت پنهان راه پیش رفتگان فیروزی سپاه سجده نیایش بجا آوردند
بتبه غباری که بروزگار آن لختی شده بود بفرمایش والاسی و چهار کس در شد و اکثر پیکر می نشینید
چندی دیگر تیزتر می نشست تا آنکه ناسپاس بن برکنده آمد و از آوازه آنکه گیتی خدیو
بجا لشکری خرد و بزرگ فرمان داده که ومه پراگنده بود و هیچ وی آبادی نداشت هر چند
پیش روندگان دلاسا مینمودند باور شان نمیشد و چون بسیج شاهنشاهی پیدائی گرفت
و مهر فزونی دلنشین آمد از دست آوارگی رو بشهر نهادند و از دید بخشایش گوناگون نشاط
اندوختند کارشناسان راستی منش هر سو نامزد شدند و برگرفتند ناسپاسان بتاریخ فرماندهی
شمردند چندیکه خمیرمایه شورش بودند با دافراه برگرفتند خبر عادل بیگی که بآئین
قلندری دکن رو به شتافت و آنانکه از دوربینی خویشتن را برکناره گرفتند بلندپایگی
اندوختند جهان سالار نیایشهای بجا آورده سپاسگزاری را تازه اساس برنهاد از سوانح
فیروزمند شدن زین خان کوکه با آنکه شورشی برخاسته بود از نهانبینی ازین شهر سواد

له چون منزل نمبر ... عیش و دل ... خاطر ... سر تا گاه ... بحیثیت ... سر تنبیه سلطنت ... ازین بد ... یافت تاریکی ظلم ظالمان ... ۱۲ ... ۶۵ ج سوم

له قول بآئین قلندری الخ قلندر فرقه ایست از درویشان که ریش و بروت و سر دوابرو می ستردند و این را چهار ابرو گویند و هم از تندی دیگر منهیات اجتناب نکنند و اکثرے از ایشان صاحب کمال بوده اند و سلسله ... بشاه بوعلی قلندر منسوب است ۱۲ منه مولوی سید محمد صادق علی صاحب مد ظله

سرکشیده با سرو دلستان گردد + یعنی این سر برکشیدن مهر سیت + آسمان داند که از سرو گردد
خود که این سر سزای مهر رویست + تحشم مهر سرو سهر شده دامن پسران تهی مغز را بدرگاه ورد
ایزدی سپاس را روز بازار شد و نهفته دانی کشور خدا دلنشین خرد و بزرگ آمد و جهانی را
حشم و سرمه بدست افتاد و روزی که از شورش این فرومایه آگهی رسید این بیت بزبان
گوهربار رفت ~ ولد الزنا ست حاسد منم آنکه طالع من + ولد الزنا کش آمد چه ستاره یمانی
مادر این آشفته سر دختر نقره در بدکاری و بی آزرمی لولیان همانند است فرمود بد برشتیگاه
باطن پرتو می اندازد فروشدن این نافرجام و برآمدن سهیل نزدیک هم باشد بفرمان والا
اخترشناسان یونانی و فارسی و کشمیری و هندی استمالی نموده برگزارند از دو ماه تا سه روز
به تیره روز با دافراه نشستند فرمودند بخاطر آسمان پیوند چنان میرسد از چهل روز کم وازده ماه
افزون نباشد امروز روشن شد همگی ناسپاسی پنجاه نزدیک و بوده باشد روز یمانی ستاره
برآمد این بداختر فروشد و نهان بینی گیتی خدا تازگی دلنشین که و مه گردید و شگفت آنکه درین
فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزی چهره نشاط برافروخت فرمان پذیرفتن مرزبان تته
و بیرون نیوشان کشایش اڑیسه و ایل شدن سرتابان شرقی و دیگر کشادن جونه گده و
سومنات و گرفتار شدن مظفر و سزا یافتن یادگار کا بچهره دستی بر کشمیر چون شورش
فرونشست سیزدهم اسفندارمذ بیگلگشت سرابستان چالش فرمود و بزبان حقیقت سرا
رفت با نخست جلوه بهار دیده افروز بود اکنون عشوه خزان پیش و آمروز پرده کشای جمال
بود امروز بمالش خلال همایون اغرق و بزرگ اردو را بسر کردگی شاهزاده سلطان دانیال
گذاشتند تا بازگشت در رهتاس بسر برند چون سلطان خرد را الخنی بیگم گرانی بود بایزدی
پاس سپرده دل بجدائی ننهادند چنان خواهش بود چندی از پردگیان همراه باشند لیکن

دشواری

۵ سرکشیدن بمعنی مقابل بودن و خود را با وجود کیمتی همسر اعلی شمردن ۱۲
۵ ولد الزنا بمعنی پسر حرام زاده و مراد از حشرات الارض که از آب باران در برشکال از زمین پیدا شوند ۱۲
۵ ستاره یمانی اشاره از سهیل یمن و وقتیکه سهیل طلوع کند این حشرات الارض بمیرد و درفاک یعنی نابود شوند ۱۲
۵ مراد بالا آنکه با وجود کیفیت
ج سوم

وشبانگاه پیدائی گرفت غنیم درنگیر این گروه بسیج پیکار دارد آن شب آبادگی و هشیاری
گذشت چون صبحگاهی فروغ چهره برافروخت جوق جوق کشمیری بکوه بیجها برشدن گرفت
بسیاری بدان اندیشه که تا هنگ بکارزار برمی آیند در کمتر زمانی پراگندگی ایشان دلنشین شد
پایان روز شیخ با برخی مردم رسید چون لشکر پس بود و ستاره در پیش فرود آمدن بدرنگ افتاد
درین میان محمد کاشی بزینهار آمد و چنان برگزارد که یادگار شکست از دست داده راه که بر پیر و
و هر گروهی به بیغوله بر در شد بامدادان دوم مهر گروه بانان نوردیده بهیره پور فرود آمدند
دران نزدیکی تن بی سر بنظر درآمد و گمان بردند که کل زیاده سر با دافراه یافته است و در کمتر زمانی
سرآورده بردند بیقین گرائید چون این نافرجام از گرفتن گروه آگهی یافت عادل بیگی را باگروهی
بسرهنگی گذاشته بهیره پور آمد دیگر روز لختی خواسته بمردم برداده بیشتر روانه ساخت هنگام
شهریور پنجم شعبان نوجی اللّه اکبر گویان فیروزبخت آوازه رسیدن افسر خدیو جهان را درگرفت
همگی اردو یغمائی و آن تبه سگال را به نیستی سرافراز ساختند شهباز خان نیازی و ابراهیم خان
کارگر ابراهیم خان میانه سارو بیگ شاملو حسین بیگ بصبو یار بیگ اوزنگ ملک محمد
و چندی دیگر از نوکران میرزا یوسف خان بپیمان بسته در کمین بودند چون نیمی از شب سپری
شد سوران اللّه اکبر انداخته دست غارت برگشادند آن بدکیش از زیر سراپرده بیرون شده
راه صحرا گرفت و جه یوسف نام پرستاری همرهی گزید لختی راه سپرده بوته پناه برد و همراه را
تا بدرون اسپ یا زبیس فرستاد برخی هواخواهان جاوید دولت چندانی به یغما پرداخته سر و هوش
او کوشش داشتند و از ناپیدائی حیرت می اندوختند ناگاه سارو بیگ انظر بر یوسف خان
افتاد او را در شکنجه درکشیدند ناچار سرگذشت برگزارد و برهنمونی او گرفتار آمد لختی مدارا
فراپیش گرفت شهباز خان از پی رسید و زوش او را از سر سبک گردانید

۴۵۵
ج سوم

الاسر یعنی بسیج تاراج داشتند ناگاه فرستادگان در رسیدند خان شد سستند ایتاق وار
شد یکبارگی آوازهٔ رسیدن همایون رایات هما نزا فر گرفت دران تیه سگال بخشی بخود آمد
و عرضه داشت حسین بیگ شیخ عمری را و سر ابو سعید میرزا شاهرخ را از بدخشان بدین در آورد
و درست آویز شورش گردند تا ویزش او برخاسته او بسیج سازی برآمد نام گردانید بحکم والا نگارند
نگر فنامه نادرست گفتار او برابر نگاشت و چون دستان فروشی او کارگر نیفتاد دز پس علی را
با بسیاری روانه گریوه ساخت در استواری آن کوشش نمود اگرچه سپاه از سر رسید شیخ فرید
بخشی بیگی با همراهان باهان گریوه قلعه بر ساخت و پرتال گذاشته پرده آرا شاه بیست و ششم
شهریور هراول بدره پیش روان شد و برانغار و جوانغار براه کوه آماده پیکار گشتند دز دیس علی را
باگروهی دو دیوار بر فراز گریوه برآورده بسیج آویزش داشت و جابجا مردم گذاشته نخوت
میفروخت با نیرومی نابیدپیش دستان هراول بکمتر آویزه غنیم را بشکستند دلیران جوانغار
به تیزدستی محکمه پیش خود را برگرفتند و شگرف کارزار شد و فراوان مخالف اخراب آباد نیستی آباد
گردانید و چهار کس را از فیروزی سپاه روزگار بسر آمد و برانغار بسر کوبی که غنیم داشت بی جنگ
گرفت و چون بیشتر راه نبود گریده پس هراول آمد دیگر روز غنیم از پناه دیوارها بی آویزش
باز پس گرفت سران سپاه از دو اگوته هزره درایان فریب کاری انگاشتند هراول جوانغار
تیزدستی نموده گریوه کیرپل بر گرفتند و بخشی حابر دا بدست آمد یکی نادانسته اسپ دران تنگ
بکشت و از بارش تگرگ و فراوان یخ رسیده امدادان بکرمی اکرم بال گدرسته دایره
گردند سگالش آن بود که پنج گروهی گریوه هنی زیر پرتال بران فرود آیند پیش روان با حاسی
دانسته ببارش آن تیزدستی نمودند شیخ فرید چندی را باید داشت ایشان فرستاده کارآگهان
قابو دانسته بارکشیاند و فرستادگان نیز همرهی گزیدند و تا بسر گریوه عنان بازکشیدند

و شبانگاه

واو بگر مخولی و تازه روئی بهندوستان گسیل کرد از آب گذشته بمنزلگاه
میرزا فرود آمد خزینه درزینه و فیل و اسپ و توپ و دیگر بال برگرفت پرده آزرم دریده
برجای بزرگان نشست و مرا سپر دردی سنگه را برالو وا نشگر فی اقبال دران هنگام او در آب
لرزه درگرفت چون مهر کین بکین او میکند فولاد ریزه بر جبهه و چشم درشده دیده وران
برناپایداری تبه رای رهنمون گشت از نابخردی فرومایگان نافرجام گرامی خطابها بر نهاد
بهرام نانک خانخانان درویش علیخان عادلخان بگی عادلخان مقصود احدی مخصوص خان
خواجه محمد مومن آصف خان موسی میرزا جان درویش مسکین باباخان چمن پور مصاحب خان
شاه علی بیگ ترکمان شهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نصیب خان نظام الدین
نظام الملک داود حکی بخلخان قیا بیگ قیا خان و همچنین هر یک بازاری را نام بزرگان نهاده
نخوت آرای شد — زدارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
کلاغی تنگ کبک را گوش کرد * تک خویشتن را فراموش کرد * غافل از نهفته دانی کشور خدیو
چنان برسگالیدی چون راهها بسته اند بدرگاه والا زود آگهی نرود اگر برسد یاد رسید
و چون دلنشین آید در چنین ریزش ابر سیاه بر تر خرام گردد و چون زمستان در رسد بدین سیر دیر
درآمدن بس دشوار و سالی نکرده گزین سامان بر وافزاید از دریای مرزبان کشمیر چنین دستگاه
ندانست از نهفته دانی کشور خدیو آگاه نبود از آن باز زمانه بدروز هر خندگی کرد و همواره همگنان با
بزم باده گزاری برآراستی و هرزه درائیدی او را با فشاندن اندوختها و دستیاری بناموس
میرزا رهنمون شدی و او از زردستی و پیوند خویشی بهانه گمزاندی چون شنید که میرزا بزندان
برنشانده و ناچار زره و زاد او را کشش کرده هنوز از آمدن ایشان آگهی نبود گیتی خداوند بهی جاجی
میرک که از ما میزبان میرزاست با برخی آوردن آن مشتی ناتوان فرستاد و نیز تهنیه بدخشانیان

شادی برکشیدند لیکن درون بان از آزوق فزونی وجا استواری نخوت فروشی داشتند
هر روز صد توپ تیر یک نیم منی بود چندی باربرکشادی زبان بنکوهش برآلوده
پاسخ بکرد بانی برچند سپاه بستوه آمد کوکلتاش بگوناگون روشن دل برداری وسر رشته
کوشش و الهی برهنمونی اقبال برکوهچه آگهی یافتند لختی بلند ساخته سرکوبی آماده گردانیدند
واز فراز آن دیگ اندازی آغاز شد غنودگان از خواب درآمدند ولابه گری فراپیش گرفت
و هفتم شهریور پس از آویزش شبانروزی سه ماه دژنشینان بزینهار آمده دیدند وکلید سپردن را
دستاویز کشایش بستگیها دانستند سیانجان تاجخان نبایرمن خان غوری پسران دولتخان را
در لمیرجا هفت ساله جانشین پدر دوم دوازده ساله از قماخان برادرزاده امین خان محمد
کدخدای خانه و ملک امین ریحان حبشی لوبنه کاتهی میرک محمد میرک افضل دیگر مردم از آن پنجاه
و هفت کس نامور از دست پیمائی کوکلتاش بال و جان و ناموس این گروه بپاس درآمد و
هر کدام را آباد جاگیر و همین خلعت وگزین بارگی شگفته دل وکامروا ساخت سلطان محمود
بنکره فرمانروای گجرات باگران لشکر و شایسته سامان دوربار بکشاد این دربارش بیهوده فراوان
رنج کشید باردوم پس از روزگاری دراز بدست آورد گیتی خدیو آهنگ مالش یادگار زند بهیر
فیروزی نوید رسید و از ایزدی سپاس را پایه برتر شد بپادافراه رسیدن

نخوت شعاران کوتاه بین و کامیاب بودن اولیای دولت ابد پیوند

هر که ناسپاسی برستند آسمان کین توزی او برخیزد روز او بشب گراید و بخت ورا خواب
درگیرد تبگاپوی خویش بپادافراه شتابد بسبکسری و بیدلی جان و ناموس در بازد و حال این
شوریده مغز و بد نزدیکتر از آن آگاهی بر دهد که همه را پندپذیر گرداند چون بگس خریان پرستار
فراهم گشتند و اولیای دولت آن آمد فرزندان میرزا یوسف خان بد و لابه گری نمودند او

از دیوان لسان الغیب فال گرفت

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

از بازگشت شاه درین طرفه منزل است * آهنگ خصم او بسراپردهٔ عدم

برآمد اقبالنامه سپردند چون نُه دراوادار گشم برآمد رهایی یافت نیز در گجرات شاهزاده والاگوهر با بزرگ اردو پیوست شادمانی برافزود شاهزادهٔ عالم و جهانیان دستوری پیش یافت و چون منزل چند سپری دو بنا هنجار خواهش افتاد از نیرنگی روزگار رنجور شد و از میانه راه برگردید

سگالش فرمودن حضرت شاهنشاهی بآبادی این شهر و چهره افروختن اولیای دولت

آباد سگالش و شایسته بکردار فرجها بر دهد و کامروائی را پایه برتر نهد پرستاران را چهرهٔ خواهش برآراید گوناگون نصرت چهرهٔ دولت برافروزد و شگرف کارهای دور و نزدیک اشگفت اندازد بتازگی این ضروری داستان ازان برگوید چون خان اعظم به نیروی اقبال روزافزون فیروزی یافت آن بسیج داشت که آن در برکشاید و ملک برگیرد لیکن از دلنزاری همراهان بدرنگ افتاد درین هنگام چون کاد تراسودان بارش تازگی یافت در دیدن کار آورد بسرجام گوهر جلال خان غازی ملک ساجن ملک امین و بسیاری سرکشان آن مرز مالش کنان پیوستند سومنات و کوکه و منگلو سهو دسه دختران تا شانزده[16] بندآبی آویزش بدست درآمد و پیش بکشایش قلعه جونه گده که بنا بر آهنین خان تیموری داشتند روانه شد آن نامور دست ولایت سوره دربسته بد و وار پیشین فرمان روایان کم کسی برو دست یافته بیست و سوم خرداد فیروزی پایه بدان نزدیکی پیوست آن شمالی پایه را هفصد مورچال گرد برگرفت نوربیگ خان و چندی را بمالش گروه کاشی که بدبرونان مددگاری منودی روا بردند و درین روز درون حصار آتش افتاد و فراوان دست مایه در استواری بسوخت و فرنگی توپ انداز که احمدی کیش برگرفته بود و دمان بیشه بس جانگذشت از سراسیمگی بخندق افتاد اولیای دولت مژده فیروزی برگرفتند و نوا

لسان الغیب ... مراد از حافظ ... تصحیح این نسخه ... نسخ ... ۱۵ ... ج سوم ... قلعه جونه گده ... اولیای دولت ... محمد صادق علی صاحب

کرازپی نیایند قاضی علی بران بود که بفتح خان جنگلی پناه بروند باستظهار کمک نشستند حسین بیگ
پاسخ داد مردم میرزا یوسف خان همگی درناسپاسی بدانجا رسیدن بس و شوار ناگزیر بهبند و ستان
گام فراخ برزدند نزد هیره پور یکی از کم شناسائی نقاره باوازه درآورد و راه بانان آگهی یافته
پلها بشکستند ناکام جوزرا آب درزدند برخی فروشدند و لختی گرفتار آمدند حسین بیگ و قاضی علی
و چندی بدبختی برآمده ره نوردیدند چون راه برنیجال بسته بودند گریوه هستی و تیرسیر و ند بسخت تنگنای
و تکالمه تا سرانداز نلی رهائی یافتند از نشیب و فراز ناهنجار قاضی علی را نیر و از دست بشد
دستگیر کرده جان نشکرزند چون حسین بیگ جنیدی ازان گریوه پایان شد زمیندار آنجا تاراج کرده
بجان شکری برخاست بهبورش راجوری دررسید و شمانه سکاری گشت ازین آگهی گیتی خداوند
مهر انسو تیزتر راندند و فرمان رفت ریحان کوکلتاش با سپاه آنسو از راه دشوار درآید و صادق خان
با جوقی بهادران براه پنج تا بد و بومیان شمالی کهسار از جمهور گیر اشوند اقطاع داران و
عمل گزاران پنجاب لختی کشتاورزان پردل را دلاسا نموده روانه کنند پنجم شهریور شیخ فرید
بخشی بیگی از والا درگاه دستوری یافت میر مراد امیر عبدالحی خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم
رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله سید کمال خواجه اشرف جی بوالحی سید قلی ابوالفتح
دوست محمد مروی شیخ ابوزید شیخ کبر نصیب کمان شیخ ولی شیخ مودا شیخ معصوم شیخ حسین ناسم
شیخ زین شیخ آدم هزاره سنگ شیخ جنید یحیی بیگ میر جلایر کلب علی شیخ جمال عوض ولی بیگ
خان قلی سید مصطفی سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر شیخ مودود ایماق بدخشان تاج خواجم
ملک زربخش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرحمن شیخ حیدر سید کمال الدین
سید جلال دولت بلوچ کلبان رای بسیاری را و مردان همرهی نامزد گشتند از نزد یکی
برف ریز فیروزی برازیر سو فرستاده شد تا دریا و افراه درنگ زدند دران پوزرکار نه نشکر قائم

ازدیوان

ج سوم ۶۴۵

آشوب گردانیدند هر روز اندیشهٔ فتنه در سر گرفتی و زبان زده بازگشتی سندی ولد زادگان
بر خانهٔ چنین نیک شیخ عمری تیرباران کردند یکی از نوکران او درین کرده پیوند پیوکالی کرده بود
و بر مهوتی بدگوهران از آن سر باز زدند و هنگامه بر ساخته ناگهانی بر منزل او ریختند مردم او
بیچاها رفته بودند در فراز کرده پای همت افشرد قاضی علی شیخ بابای درمیان شده شورش
فرونشاندند از انجا بر کوه باران هنگامه آراستند حسین بیگ مردم فراهم آورده با ویژه ایشان
و لختی کارزار رفت و با آشتی گرائید و چند پیرایه پیمان از هم گذرانید نزدیک بود که آن تبه سگالش
بکردار رسد ناگزیر حسین بیگ و قاضی علی از شهر برآمده بعقلهٔ ناگرنگر منزل گزیدند و لختی نشاد خواب
ناپروائی درشدند و از دهم امرداد رهگذرها بسته ناسپاسی برنشستند و شگرف آنکه گیهان پیرای
نهفته وران درین روز از لاهور برآمد چندی بهانهٔ سیر فالیز فراهم شده پیمان یکجهتی بربستند حسین بیگ
و قاضی علی را همت یاوری نکرد که بسر دیی این شورش فرونشاندی ازین آگهی شهریار دیده ور
تیزتر روانه شد غرهٔ شهریور کنار دریای چناب بارگاه اقبال برافراختند و با آنکه طوفانی جوش
میزد و باران در ریزش خود بر ساحل نشسته سپاه را بشایسته آیین برگذرانیدند و بامدادان بگذره
چوگانی کشتی سوار برگذشتند چهارم پیدائی گرفت که همگی سپاه میرزا با کشمیریان درساخت
و قاضی علی نقد زندگی به نیکو پرستاری بسپرد و حسین بیگ بسخت تگاپو رستگاری یافت
چون یادگار از شهر برآمد و ایشان فرصت قابو از دست دادند بکام او رفت و هنگامه بدگوهران
افزایش گرفت درین هنگام از گران خواب ناپروائی درآمده از پی شتافتند و ناساخته کار
برگردیدند اگرچه فرزندان میرزا بدو پیوستند و با اولیای اقبال سر یاوری نکردند آن نافرجام
سکالیوه سر بشهر باز آمد و نزد باغ الهی کمتر آویزه چیرگی یافت ناگزیر از آب گذشته بشهر درشدند
و پل را هر دو گروه ویران کردند ناسپاسان از بیم آنکه مبادا همزبان جدا شوند و نهان بدان اندیشه

از نخستین منزل رود هر باز گشته بگزیده ساعتی برانیدنا گزیر شاه و شاهزاده بازگردید

قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی از پنجاب بسوی کشمیر در عین شدت آذرکال

از دیرباز جهان سالار را دل بدانسو میکشید سیری مردم از ره دشواری از آن کشاکش
باز داشتی و آنانکه دل گرد نشاط گیری خداوند داشتند سختی گرید آسان برشمردی لیکن چنان
برگزاری جهان خدیو که از هر سو یکساله راه قلمرو کناره شدن و بدان کهسار درآمدن چگونه
سزد و برخی دوربین را از نهفته دانی و دیهیم خداوند نشین بود که در بیغوله بسیج نهانی رازیست
این یورش سرمایهٔ فرخیها دوازدهم امرداد بازپرس ایزد باز داشت مردم بدان آهنگ کوچ
شد و برخی پردگیان همراه گرفتند هفتدهم از رام باری بشیرچالش رفت و در آب قرنی
جای پیشخانه نیافتند زاره و سپاه را بسرکردگی شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که بآهستگی بیاورد
تا چندان خاصان خیل سواره نوردیدند از شاهم علی قلیچ خان و خواجه شمس الدین بسوی دیگر
یافتند بیست هشتم نزد خیمه جنبه شورش کشمیر روی روز افتاد ندا از قدسی آهنج پرده برگرفته آمد
و جهانی چشم و سر سرمه اندوخت و شگفت تر آنکه چون مرایای راوی میگذاشتند چنان برشکست
فرمودند این شعر در باره گفته اند بیت کلاه خسروی و تاج شاهی + بهر کل کی رسد حاشا و کلا
راز دار میرزا یوسف خان جمع ترولی کشمیر برگذارد و قاضی نورالله بدرگاه آمد و ناسازگاری
مردم و تنبه بسیجی و اندوز از بی آگهی برخی بد نهادان بر التماس داشتند و چنین نیک شیخ عمری ایادی
فرستادند و چون بخشی حال هرگوهران پیدائی گرفت در پیش حال عادل بیگ یعقوب بیگ
ترکمان امام علی ختاق تحیا بیگ و دیگر نوکران میرزا یوسف خان هندستان شده بر فتنه سازی
برنشستند بخت برگشته نزد کمال الدین حسین اسکو که ازاحدیان بست رفتند تا او را بسرداری برگرفته
بشورش برافزاید از سعادتمندی نپذیرفت و بگریخت نزد میرزا یوسف خان آمد و ستاویز

چون بلند پیشه بکرمدار رسید باز گردیده نزدیکی بنگاه ساخته و هر روز تردستان بدان سنگر
رفته یاسش میدادند و باندرزگزاری دل بفرمان پذیری برنهاد و بر پای پور خود را پیشکش روانه
ساخت راجه بکمک باز گردید و نزد قلعه سارنگ گده پای کشایش برفشرد درین هنگام آگهی آمد
حبیب خان دریا خان سجاول خان میوه خان که پناه به فتح خان حبکی برده بودند بر جلبیسر تاختند
و با پوی شگرفی نیروی آویزش ندیده کناره گرفت بهار خان را با برخی دلاوران بدانسو فرستاد
با اقبال یاوری در کمتر زمانی آویزه پراگنده شدند و جلبیسر باز بدست افتاد غنودگان سارنگ گده
از خواب درآمدند بیستم زینهار گرفته راجه را دیدند و هر یکی بخسروانی نوازش امید برداد درین روز
فیروزی سپاه شد لختی انجم درشد و روز و شادی اندوخت چون آشتی شد و مورچهار برخاست میرزا
جانی بیگ پیش از آنکه دستوری گیرد و سواران بسیار در راه ته ته پرایش گرفت غیرزومندان
فریبکاری دانسته باندیشه درشدند و کارآگهی فرستاده بژوهش نمودند میرزا برگزارد
از فزونی فروشدگان هوای قلعه جانگزا شد و کار بر زندگان تنگ برخی سپاه در عیت ازروی
بنگاه نمود برانها بخشیده دستوری دادم هیچکی از وارسته آمدگی ناگفته از پی رفت و با من
کسی نماند ناگزیر بدانسو شتافته در بندر پور غنان بشیدم حاشا که سررشته پیمان از دست داده اید
و گفته بکردار نگراید پسین نیم قصبه من بنگاه ساختند درین روز ستم دریان سهوان باید تازه
پیمان گرفت قلعه حسن علی عرب و معصوم آقا بسپرد و هیچکی سیوستان برقلمرو افزود بیست و دوم
شاهزاده سلطان دانیال بگشایش قندهار دستوری یافت چون نگهبانی آن ملک باندازه
نیروی میرزایان بود آن گوهر اقبال را بدانسو فرستاد بدار آب اودی برگذشته در باغ رامداس
فرود آمد بیست چهارم گیتی خداوند بتماشای کشمیر روانه گشت در میان باغ نخستین منزل شد
بیست و هشتم سیصد پارچه از خاور تا باختر افتاد اخترشناسان هندی برگزاردند اگر بدینسان

بدامادی برگیرد و چون هنگام بارش بسر آمد بسیچ قدسی آستان روا آورد و قرار گرفت
سخت دست از محاصره بازدارند و سپس پیوند جویی استوار گردد چون سهوان بسیار و موسم
بارش بدانجا بگذرانید شانزدهم خورداد مورچالها برخاست در سوم نامزد بوگانی بجا آمده
مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند هفتم قاضی حسن را بشمالی کوه فرستادند چون هنوز لاهور
پس گرم بود پیروش سلاغ بدانسو روانه گردند نزدیک قصبه بهان شایسته جاها برگزیدند لیکن
برخی سگالشها از آن بازداشت از سوانح اهل شدن سرتابان شرقی دیار چون فیروزی سپاه
چیره دستی نمود از پی شتافت دیگر روز بجلیسر که از گزین شهرهای اوڈیسه است درآمد بخسروی نام
درهم چهره برافروخت و منبر پایه برافراخت هر گروهی از افغانان تیره رای به چنوله در شد را به
بکندن فتنه بن بیشتر چالش نمود سعید خان از دل گرانی بنگاله باز گردید و الا بهرای راجه در تنگ
بهار خان با بوهی منگلی با قرخان میر غازی باقر انصاری از آن لشکر جدا شده پیوستند در گستر زمانی
بومیان زینهار خواسته دیدند و آن آباد ملک بدست درآمد در قصبه بهدرک آگهی شد پسران
قتلو خواجه سلیمان ولاور جلال خان بهادر کورد النعمان عبد الغفور الکه بیت داود کرمان را بالیچ
ملک سکندر پیر کوتم با سیصد فیل در قلعه کتک فراهم شده اند آن حصار اوڈیسه پایان ملک کنار رود
دریا و ادر راجه را چند که بزرگ بومی آن دیار است سارنگ گده میخواهند مهان سنگ برخی در آن
شهر گذاشته بنارس آنجا ره نوزد دید افغانان جنگلی که پیوست شور دیاست پناه بردند ولی او نیز
حصار بدست آمد عادل خان خاصه خیل قتلو قلعه آل سپرد و نزد ملک کتابی ... راجه که گزین بومی
آن سرزمین است بفیروزی سپاه پیوست راجه را چند پناه مردگان از البسا رنگ گده راه داد
راجه مانسنگ رسید بکمک یوسف خان حاکم کشمیر پسران النعمان حبشی مظفر انجی و گروهی بلدران
گماشته خود بزبارت جگناته شد بدان نسخ که براجه را چند نزدیکتر و منبکا یافته دست بازدارد

از تاریخ هجرت ۵۸...
هزار و ... قتلو ... سپاهی
دو هزار ... و ...
اولیای دولت ...
بقاعد گشته ... بود
در انجام سکه بنام ...
هم ... فرو ...
... نو و دیوان
... یعنی ... قلعه کتک
فتح ... مار افغانان ...
جمع ... اراده ...
... در باغ ...
... افسران ...
ج ۶۴۶ سوم

پچون

سیگرددمردم باد افزاه ناسپاسی می بینند و سزای نافرمانی میرسد جان داروی که ومه آنکه
شتاب گردد و به نیایش آن یگانه روزگار سعادت اندوزد باندازهٔ دسترس نذری بر بند
و بمستمندان بر دهد بامدادان از بر بالا افتاده و نموده بکردار آمده رنجوری درکمی نهاد چون
بعرض همایون رسید فرمودند حقیقی کارساز پیرزنی را دست آویز تندرستی گروهی گردانید اگر
بنده را که بوالا پایه فرمانهی برنشاند و مایهٔ بهی برساند چه شگفت درمان تا آن بزرگ جنگیرخان
سیصد و بیست و نه فیروزی سپاه قلعهٔ کوک سنیان را گرد گرفته بود شگرف دریایی پدید آمد
رنجور نخستین روز تب میگیرد دوم دندان بر جنبیدی سوم پیمانهٔ زندگی بر آموده گشتی پیرزالی
دختری داشت و در آرزوی کدخدائیش شبها بروز آوردی بو که بزرگ شود و حنابندی او نشاط
اندوزد درین هنگام آن کهن سال را بیماری درگرفت روز دوم که جنبش دندان بود از مهربانی
و ساده دلی بحنا بستن جگر گوشه خود پرداخت و بآئین عامه لختی آب دهن بکار برد در خیال
عروسی شب بروز آورد و اشک حسرت ریخته دل بناکامی درداد بامدادان که آمادهٔ گذشتن
بود دندان از جنبش باز ماند و نشان بهی پدید آمد همسایگان بشگفت افتادند و چون پژوهش
رفت خبر رسیدن حنا دریافتند که ومه بکار بردند و جهانی از جانکاهی رهائی یافت خان خ
مروارید گرفت و بازرگانان فراوان سود اندوختند شهریار کارآگاه از پیش بینی فراوان
آذوق و خزینه با لخبش و قراق بهادر روانه ساخته بود در خواست تنگدستی در رسید و دلها
تازه نیرو برافروزد اینجا فروغ دیگر یافت کارکرد افزایش گرفت در کمتر زمانی قلعه تنگ تر
گرفتند و بوداسها خان نزدیک شد که سنان از دست یکدیگر می ربودند درونیان ستوه
آمدند و بهزاران لابه گری آشتی داستان برخواندند فیروزی سپاه از کم آذوقی پذیرفت بدان
پیمان که سیوستان را با قلعهٔ سهوان دست غراب بسپارد و ایرج پور خانخانان را

اطلاع یافتن حاکم کشمیر از آمد لشکر فیروزی اثر و قرارداد انجمن برای پژوهش چاره کار خویش

چون بروزافزون اقبال که جلوه گاه ایزدیاوریست فیروزی سپاه چیره دست آمد
هنگام آن بود که میرزا از گران خواب بیدانشی درآمده به نیایش نشستی و پوزش را
و پیمانه فرمان پذیری ساختی از خودغنودگی طبیعت پنداری آن ناگهانی گزند پنداشته بسیج
آویزش تازه گردانید و آن پارس داشت سررشته یافته در همان نشیمن تباه جاگیر و در میانه
راه شنود که لشکر فیروزی سپاه است باندیشه دراز درشده و در پژوهش استوار جا انجمن برساخت
پس فراوان نگریستن بر جای پور چهار گروهی هالاکندی چهل گروهی سنوان و لیدیه جای بدست آورد
دران سرزمین بر ساحل سند قلعه اساس نهاد و ژرف خندقی پهنا در برکنده بیست و ششم
فروردین خانخانان بدانجا رسیده گرد گرفت به تیر و بندوق نامنح گذاری شد و هنگامه
جانفشانی و جانستانی گرمی پذیرفت سخت ما به غنیم دیرین جنگاه بسیاری لبکه
افزونی بر کشتی نزدیکی پارس دریولا برن کوت که گزین قلعه آن دیار است بدست
افتاد و سترگ بر چهرهٔ فیروزی برافروخت چون عرب کرده که دران حصار میبودند از قائم علی
در زبان بستوه آمدند و سر او آورده دولتخواهی دلنشین گردانیدند اولیای دولت انشاط
درگرفت و در گشایش آن کوشش افزودند و بآیین روم ریگ تودها برافراشته مورچال
پیش بردند و خندق را برآمودن گرفتند از درون رخنها برساخته میکردند و سخت کوشش
از هر سو میرفت چند بار بیرون شده آویزش نمودند ناکامی بازگردیدند لیکن از بوم بیگانگی
و رغبت سرتابی آذوقه بفیروزی جنود کم رسید و باز شگرف گرانی روآورد و سخت بیماری
پدید آمد دشگفت آنکه جز سندی رنجور نشدی دران آشوبگاه جایگاهی شیفته گرمیان
ریاضات گر را بخواب نموده امروز تنگه ولایت بنام شاهنشاهی نیرمید و آسمان سکام او

بیگردد

چون تا میرزا ... در ما ... مردم معین ... این برگزیده ... پس ... این شاه ظفرپناه ... کشمیر ساخت دل پریشانی و خاطر ویرانی بحاکم کشمیر ... ۱۲ محمد صادق علی

... اگر تحقیق ... و طالعش ... هوشیار ... بودی

۶۲۲۴

سوم ...

... غفلت ... خانخانان ...
... یعنی ... کار ...
... مخالفین ... یعنی ...
... گرد ... کلان ...
... چال توده های ...
... ای ...
... عنب ... نیک ...
... و پنهان ... زنگ ...
... و ... جلد ... اند ۱۲

وفیلان قالب تهی کرده چندی پیاده شده پای پیل را اوگار ساخته برگرفتند درین میان بهادر کوه
بر فرخ خان چیرگی نموده بهوج و راجه سنگرام بهادری گام فراخ برزدند جگت سنگه باجوقی بهادران
بدرجن سنگه پیوسته غنیم را برداشت درین هنگام برانغار مخالف بسیاه برگامه درآویخت
با بوی منگلی آویزش نموده باز پس رفت بهار خان از پی رسیده شگرف آویزه نمود و دیا
رتیئن آمد بار دوم نوجوانی ست خود را درپیش آورده پاسخ داد تو از زندگی بربی نگرفته سوار
شو و کام دل برگیر مرا که در کار مردانگی عمر بپایان شده آن بهتر که در کار خداوند سپری گردد
از نیک سگالی بارگی او در رسید و بایزدی پاس در شد محصوص خان بشایستگی رسید و نمایان
کارزار بجا آورد و نزدیک بود که پای همت از جا شود خواجه حلیم با جوقی پیوست و سرمایه فیروزمندی
خواجه ویس براه مردی درگذشت و سلطان سوزرنده بدست افتاد در کمتر زمانی بایزدیاوری
سرتابان لجگرا آبله پای دشت گریز شدند افزون از سیصد افغان در آوردگاه افتاد از
فیروزی سپاه چهل کس به نیکنامی نقد زندگی سپرد دریغ لازین خان کوکه آرزو نمود که حسرتی
تبازه منانل و برافتد و بدین نوازش روزگار او پیراسته شد سوم اردی بهشت خواهش
پذیرائی یافت و آن نیکو پرستار را کام دل برآمد غره خورداد گیتی خداوند بآهنگ کشمیر دریای
راوی گذاره نمود چون شکرنسا بیگم سخت رنجور بود شهریار مهراندوز را دل از مهر برگرفت
بدان آهنج بیرون شد چون ایزد جان بخشش بهی زود فرستاد بخواهشگری که و مه بازگردیدند
دوم رتنجان کوکه بسواد و بجور دستوری یافت آگهی آمد افغانان شورید بخت باز کهسار
دشوار گذار را پناه انگاشته اندیشه سرتابی دارند کوکلتاش بمالش اینان نامزد شد
چهارم پس از سپری شدن ده ساعت و چهار دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان دانیال
از دخت سلطان فرخ فرزندی پدید آمده شهریار دهر بین سعادت بانو بیگم نام برنهاد

ج سوم ۶۴۳

پدر محمد صادق مولوی صاحب

آرای نشد لشکر بنگاله دورتر فرود می آید و ازینجا منعم و همان بهادرخان منلا بابان
با بوی منگلی بختی پیش دائره میگردند و سیاه دائره پیکار قول راجه مانسنگه دست راست
رای بهوج راجه سنگرام باقرخان و دست چپ تولک خان فرخ خان[1] هراول درجن سنگه
سجان سنگه سیل سنگه تورم کوکه میر قاسم بدخشی برخوردار شهاب الدین کور پسران الغ خان
حبشی مظفر ایلچی خواجگی عنایت الله و هر روز چندی تردستان هر سوی آویختند[2] سرتابان
نخوت فروش شرمسار گریز پیشه ندی و یکم فروردین راجه هراول خود و ستوری[3] داد سرگوپال
راکه روی غنیمت برگرفته قلعه اساس نهند و اگر بسیج پیکار در سرگیرند با ویزش درآیند که ما نیز
خواهیم پیوست مخالف ازین آگهی باسیمه سری درآمد و جها آراسته از آب گذشت قول نصیب خان
جمال خان پسران قتلو دلاور خان اله داد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل
برانغار جلال خان خاصه خیل تاتارخان غازی مبارک خان خواجه قیس دو هزار سوار و
بیست و پنج هراول خواجه سلیمان عثمان عیسی خان اولیائی بنی سلطان سور هزار و دویست
سوار و هشتاد فیل در کمتر زمانی هر دو لشکر فراهم رسید بزورآ[4] روز بازار شد سه
یلان گرم کین غرق جوشن همه + نهفته چو آتش در آهن همه + ز هندی نژادان فولادپوش
جوابر سیه گرم جوش و خروش + برخی توپ اندازی و آتشبازی هنگامه آوردگاه برافروختند
و برخی با یکدیگر آویخته مردانگی را تازه رسمی برنهادند سری را که گرز و گوپال[5] کارگر نشدی یلان را از
فیروزی سپاه از فراز گردن برانداختی تولی که نخست برگشودند میان لهری راکه سرآمد فیلان
غنیم بود و با دیگر فیل خرمن هستی بسوخت دلیران آنسو فیل گیر که بسن نامور بود در پیش داشته
آمدند پردلان پای همت افشرده کارنامه کندلوری بجا آوردند و میر جمشید بدخشی درآویخته
بنهمتی جان سپنجی درباخت آن فیل در شدت لختی هنگامه پراگند اچپیان فیروز راه داده از هر سو تیر

و فیلان

---

[1] یعنی همراهیان خان [illegible] دم و [illegible] سبازان گرم [illegible] جانفشانی را با پیچی آویختند ۱۲

[2] یعنی از هر دو جانب داد مردی و جلادت میدادند و حمله کنان از جانبی در پیچ [illegible] ۱۲

[3] ستوری [illegible] بلندی را گویند که بر قلعه‌ها و فصیلها مشرف باشد و بهندی [illegible] گویند

[4] یعنی حریف و ورزش [illegible] و طعنه و سرزنش ۱۲ [illegible]

[5] گوپال [illegible]

۶۴۲

ج سوم

[illegible]

مولوی سید علی محمد صادق صاحب بلند اقبال

و کارنشناسی امرا رفتاهی لوحانی چیرگی داشت و بروبه بازی او گرزندی بدانجا رسید
چون درگذشت راجه مانسنگه از ناشناسی بازگشتی بازگردند هرچند پسند خاطر دوربین نبود
پیمان برانگیختند چون تبه کار را هنگام بادافراه رسد در برانداختن خویش تکاپو نماید تا خواجه
عیسی وکیل قتلو زنده بود سررشته پیمان از دست نمیداد چون روزگار او بسر آمد افغانان
تیره رای پرستش جگناته برگرفتند و بر ولایت اجمیر که دیرین فرمان پذیر بود دست غارت
گشادند راجه مانسنگه که اداشتی پیمان بود آهنج کشایش در سرگرفت از درگاه والا دستوری
یافت و شاه بیگ و بهار را بدین خدمت نامزد گردانیدند بیست و سوم زمان پیشین
سال راجه از راه دریا روانه شد و تولکخان و فرحخان غازی خان منددن بمیر قاسم بدخشی
رای بهوج سنگرام سنگه شاه اگر اسجا بن چترسین بهوپت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان گیتی
بشاهراه خشکی پیمودند و بادمه و لکهمی رای کوکره و پورنمل گیدرویه و روپ نراین سیسودیه
و برخی زمینداران را بسرکردگی یوسف خان مرزبان کشمیر از راه جهارکهند روانه ساخت
و چون فیروزی سپاه بنگاله درآمد سعید خان سپه آرای آن دیار بیماری که داشت راجه
از کارطلبی پیشتر روانه شد و چون او را تندرستی رو داد با مخصوصان بهادر خان و طاهر خان
بابوی منگلی خواجه باقر انصاری مخدوم زاده پسران ترسون خان میرزا محمد دیوانه و دیگر
اقطاع داران آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست و بسیاری از آن اسکابدست
درآمد افغانان تبه کار دستان برخواندند از آنجا که آزموده را بازمالش بردن دوربینی
برنیاید گویش بدان و بیانه افسانه نهادند و بکوهش پیمان گسیختن برگذارند لیکن بدیدامرا
بنگاله درآشتی بود تیره رایان لخگر انداخت رای نیشاپور که میان جای اودیسه است
ورو بپای گرد گرفته پای آویزش افشردند و از گفت و گوی صلح و جنگ گزین زده

پیشین خلع ابروی ورا و زهر دادن پدر خود را و حاکم بودن پس از چندی زهر خوردن از دست ملازم

همواره درین الکا جداگانه مرزبانی کارگیائی کردی زین پیش چندی جاگا پرتاب دید فرمانروا بود پدر او نرسنگه دیو از بدگوهری و تباه و مسازی بیارشش پدر برخاست و بخواندن افسانه بی پروائی برنشست هنگام یافته زهر بر خورانید و جا وید مردگی اندوخت درآن نزدیکی کمند دیو از ملکانه آمده ملازم راجه شده بود از دید این کجروی برآشفت و ورسنگالت یاد افراه شد چنان و اموزدن او بدید درنمی آید و دلیهای سلاح بدان روش روانه ساخت و پیشکش کالا بدست و دلست کاردیده بردل داده بحصار او درشد و از آنجا که بدراز او برنیاید کار او زود بانجام رسید و بزرگی بدو گرائید رسم شده که راجه اندوخته نیاکان و پیشین بزرگان برگیرد هفتاد باستانی گنجینه راقفل بشکست و بنهاده چندین گذشتگان برگرفت اگرچه دست بخشش برگشود ولیکن از فرمان پذیری خسرو سر برتافت و بطبیعت پرستاری گردن برنهاد و دران هنگام که سکندرخان اوزبک از جاوید دولت برگشته نزد سلیمان کررانی رفت او پسر خود بایزید را از راه جهارکند بنارس آن ملک فرستاده سکندر را نیز همراه گردانید راجه ازین آسانی رو گزیده امیر خود را جهت رای ورکه پنج بالگزین سازپیکار تا پذیرش فرستاد آن ناسپاسان بدگوهر سران لشکر را فریفتند و بیاوری زر بندگان تباه کار بکار را از خداوند باز گردیدند سخت آویزها روداد و راجه بناکامی بن درواه بایزید را دید و بدستیاری او سترگ پیکار چهره برافروخت راجه و جهت رای بمردانگی نقد زندگانی سپردند و مرزبانی هرکه هیچ باز گردید سلیمان او را بدبستان سرائی نزد خود آورده از هم گذرانید و بران ملک چیره دست آمد و در زمان منعم خان خانخانان و خان جهان اگرچه بسیاری ازین ملک برقلمرو افزود از بیچ پراگندگی

یعنی چنان سرگرم فرسنگ لی و ننگ کردار خواهم بود که موجب نام آور دنیا و سرخروئی عقبی گردد

یعنی چون محبت زر قصه دین و دنیا میبرد و انجام آدمی را بربادمیسازد ...

سوم

مردان این فوج برا از هم جدا شدند بهادر خان دولتخان و چندی دیگر در نا ورد گاه پای همت افشرده نظارگی بودند ناگاه محمد خان سید بهاء الدین میر معصوم بهکری خواجه مقیم پیوستند و بزرگ هنگامه فراهم آمد و بیچیان غنیم پراگندگی یافته از یکدگر آگهی نداشت میرزا جانی تا چهار صد در نبرد سر آسیمه سر بود فیروزی سپاه بدانسو همت بر داشت میرزا باندیشه آنکه تو اکنون میرسد سر آسیمه تر شد و در میان فیلی از آنسو در شوریده هنگامه خویش را پراگنده ساخت لختی آویزش شد و بآبروی تائید غنیم راه گریز پیش گرفت تا سیصد کس مخالف از روزگار بر آمد و از فیروزی سپاه تا صد کس به نیک فرجامی واگذشت اگرچه میرزا چند بار برگشته در آویخت لیکن ستیزه با اقبال روز افزون چه سود دهد تا آنکه غنیم از پنجهزار افزون و فیروزی سپاه هزار و دویست بود و به نیروی جاوید دولت چیره دستی روداد و نیرنگی سماوی تائید همگنانرا دلنشین آمد سپه آرا و دیگر بزرگ امری درمیان نه در سر آغاز جنگ آنچنان بر هم زدگی و دست باگزین فوجی از بی ادبی نه پیوست درین فیروزی نشاط از تاراج آرد و آگهی رسید چندی تیز دستان بدانسو گام فراخ بر نهادند و غارتگران گرفته را فرو هشته دیگر پنهان دند و لشکرگاه ایمنی یافت خانخانان ازین مژده تعلقه که میرزا جانی بیگ پناه خود ساخته بود رسید و آنرا خرابات ساخت بیست و دوم فروردین گیتی خداوند کشتی سوار بباغ میرزا کامران خرامش فرمود و از تماشای بهار نیرنگی چشم دل فروز شد بامدادان در شبستان بزرگ شاهزاده از خواهر بابای کشمیری نیک اختر دختی برزاد و نوید سعادت آورد در ینولا آگهی آمد که قریش سلطان درحاجی پور پیشکم رود در گذشت و پس ماندگان او را شاهنشاهی نوازش از تیره روز سوگواری برآورد بیست و پنجم نگارنده اقبالنامه را منصب دو هزاری بر نواختند و بی گزین خدمتی بدین والا پایه برآوردند امید که بزبان کردار لختی سپارش گزار گوهر شناسی

سیوم

۶۳۹

که بکشتیها فرستاده دست باز زد ازین آگهی خانخانان خواجه مقیم بخشی دهاره بهادر خان

محمد خان نیازی دولتخان لودی سید خان کررانی و برخی کارآگهان را بدانسو روانه ساخت

خود نیز از پی رهگرا شد دران هنگام که کشتی نشینان سراسیمه بودند فرستادگان سند بچاره گری

نشستند بسیاری بدان اندیشه تکاپوی استوار کرده انتظار کمک زدند گفتار دلاویزرا

و مردان آویزش قرار یافت و بگزین روشی پرده آرای شد قول محمد خان نیازی بهادر خان

تورد ار شیر خان کلان خان دولت خان لودی سعید خان کررانی خواجه مقیم بخشی

برانغار دهاره و میرم معصوم بهکری و گروهی از دلیران نامور جوانغار سید بهاء الدین خان

ناهر و دیگر دلاوران هراول بختیار بیگ قرابیگ شمشیر عرب ابراهیم بیگ تولک بیگ

مرشد قلی شاه قلی ترکمان جاوری دل و رهنمونی ستاره از لکهی گذشته تشش کروهی

غنیم دایره کردند بیست یکم آهنگ پیکار چهار گروه پذیرا شدند پیش از آویزه مژده فیروزی

نشاط آورد درین چند روز باد از آنسو می وزید درین هنگام ازین سو نوید کامی داد در کمتر

زمانی کارزار درگرفت نخست هراول مخالف بسرکردگی خسرو پرویز را بر خود چیرگی نموده

برانغار نیز پراگنده گردانید شمشیر عرب در هراول شایستگی در آویخت هواخواهان او را

زخمی بیرون بردند دهاره با چندی داد مردانگی داد و زخم نیزه در پیشانی خورده از اسپ

جدا شد و در کمتر زمانی نقد زندگی سپرد برانغار غنیم بکارفرمائی ملک محمد مقابل خویش را

از جا برده جوقی خان ناهر را پیش انداخته با دایره رفتند و دست تاراج بر گشودند سید

بهاء الدین با گروهی جدا شده بر هراول غنیم که از چیره دستی نخوت فروش بود رسید جوی

در میان داده به نیرو ایستاد از شورش باد و خاک از یکدیگر آگهی نبود دران آشوبگاه قول

فیروزی سپاه را گذاره بر برانغار غنیم افتاد سخت آویزه شکست نشد لیکن از هواتیرگی را

مردان

آن نافرجام جا نیافت بناکام بازگردید قاسم خان بی آنکه ژرف درنگرد و سرگذشت
بدرگاه عرض دارد بکابل بازگردید آصف خان و دیگر امرا در آن نزدیکی چشم براه فرمان
داشتند گیتی خداوند را شتابزدگی قاسم خان پسند نیاید و فرمان شد که بازگردیده در
پژوهش کوشش نماید

برخاستن خانخانان بسبب تنگی آذوقه سپاه و پراگندگی افتادن در مخالفان

چون خانخانان قلعه گرد برگرفت و از بوم بیگانگی و راه بستگی آذوقه گران ارز شد
و بر فیروزی سپاه لختی کار بدشواری کشید ناگزیر بیست و هفتم دی سال از گرد
حصار برخاستند پیش از ناگزیر در گشتها انداخته بسهوان فرستادند سید بهاء الدین
بختیار بیگ قرابیگ و جمعی دیگر را با پاسبانی همراه ساختند بیشتر سپاه تته سو روانه
شد تا تاخت سرمایه فراخ روزی آماده شود و پراگندگی در هنگامه مخالف افتد و
ملک بدست درآید در قصبه چون که میانه خاست خانخانان بنگاه ساخت شاه بیگ خان
محمد خان نیازی قاسم کوکه مرتضی قلی داد بال و ده بیگ و جمعی با گهر نافرد شدند تا آن آباد
زمین برگیرند و در حال میرزا جانی دیده بانی رود و دهارو بهادرخان قوردار چندی را
بسوی بدن روانه کردند میرزا فریدون برلاس حاتش بهادر علی مردان بهادر سرمدی
غازیخان بلوچ بشهر تته رو نهادند برگروهی رفته برآسود غنیم از غم زه و راد لختی به پراگندگی
درآمد بسیاری زمیندار سر بفرمان پذیری درآورد و هر گروهی به نیکوکاری چهره سعادت برافروخت
مگر فوجی که بسوی تته رفته بودند آنجا سر نیارست رسید بدگوهران نافرجام شهر را آتش در زدند
میرزا فریدون هراول بهیم برجی را با مرکوث فرستادند به شایستگی یورش پیشین کم خدمتی
برگزارند میرزا جانی بیگ از آن قلعه برشده بسهوان رویه شتاب آورد بدان سگالش

اولپسری برگرفتند وازآشوب برنای وشورش خودکامی همنشینی پرده ناموس مردم در
بمن گرفت برخی آسکرن برادرهندی اورا بامید سری برجان شکری اوداشتند بپایدر
تبه سگالان اندیشه بکردار گرائید وروزی چند بکام خود رسید داندک فرصتی بازهمین سمم او
بزرگی برنشست فرزندان او همواره درکمین اسکرن بودند کرن نکمین بزرگ بیناک خرد
نوکری اسکرن برگزید بیست وسوم تا بو یافته پور راجه را دریش پدر بهم گذرانید وبپاداش
آورد ستون ازآسیب نگاهداشت بروستان رسیده نامه زندگی او در نوردید و شهریار
غمگین نواز بنزل او رسایه عاطفت انداخت وبردلاویز پرستش ناسور ماتم زدگان بخشی پذیرفت

آغاز سال سی وهشتم ازجلوس مقدس الهی حضرت شاهنشاهی یعنی ماه اردی بهشت از دور چهارم

روز جمعه پنجم جمادی الاخری هزار هجری پس از سپری شدن ده ساعت و پنج دقیقه
خورشید والادولت سرای حمل برافروخت وجهان رانگونا گون نشاط بر امود جمال تجلوه
دیگر درآمد روزگار آئوائین بستند کشیده تا بگردون شامیانا ✣ فرو پوشید عیب آسمانها
بهر دیوار نقشی کرده پرگار ✣ فلک حیران شده چون نقش کاه ✣ بیاوری آباد اندیشه ودستیار اقبال
دور سوم نمازه انجام گرفت و چهارم را سرآغاز شده دربیولا آگهی آمد جلاله از توران ناکام
بازگردیده به تنگنای تیراه سر شورش میخارد والوس آفریدی و اورک زئی فرمان پذیری
گسیخته اند و آن شوریده رای را جا داده فرمان شد قاسم خان ازابلی سپاه را فراهم آورده بمالش
آشفته سران رو نهد و روز بوز فرنه منعمخان سعیدخان ککر و برخی از درگاه والادستوری یافتند
فرمودند اقطاع داران هندوستان هندو پرشاد رابکیها لشکر تیراه پیوندند بگشتن فرصتی
آن کهسار را گرد برگرفتند افغانان دوستان سرائی دلابه گری برنشستند وبرگذرانند

ج سوم ۶۳۶

آن

نه پذیرفت هر آشفته زبان را بدشنام برآلود او گذاشته کار او سپری ساخت وخود را نیز

برافگنده برون رفت[۵۱] از سوانح بدست آمدن امرکوت چون دلیپ[در] اول بهیم ناگری فوجی

که همت تته بدانسو گزاره کردند آن نژاد کارگیتی خداوند بی آویزش دست درآمد ورای

آنجا بخدمت گزاری همرهی گزیدیزنگی اقبال آنکه دران راه برخی بومیان جا بجا باران باشند

وزهر آلود گردانیدند دران ریگ ارکم آب کار بر سپاه دشوار شد بختمندان قدسی ذات را

سرمایه یادگردایزدی گردانیده بر انتظار نشستند ناگهانی باران بی[۵۲] موسم دررسید کولابها

لبریز آمد از سوانح فرستادن رای رایسنگه بصوب تته چون فیروزجنود درآوردازه چیره دست

آمد وازهر زه سرائی کوتاه بنیان پیش رفتن بدرنگ افتاد غنیم که آسیمه میربود پا استوار کرد

پس ازفراوان گفت وگو نیم آذر قلعه که میرزاجانی اسایش نهاده بود گرد گرفتند وهنگامه

آویزه گرمی بپذیرفت وهر روز را ومردان هر سوداد مردانگی میدادند در[۵۳] روزی ازینجانب

سکندرجنگ را که از ناموراکوان بود تیری بران رسید وپس ازچندی نقدحیات سپرد

مخالف ازجا استواری وسپه فیروزی وفراوان سامان رعیت وباوری بعیم بوده چشم

بربارش داشت که آب همه جا فروگیرد وبیگانه لشکر بی آویزه برخیزد ودرفیروزی لشکر

گران روزی پدید آمد ونزاردلان راسراسیمگی در گرفت خانخانان سرگذشت عرضه داشت

خواهش مددگاری نمود[۵۴] ونیکم رای رایسنگه دستوری دادند وخاکی گله بان وخواجه

حسام الدین وبرخی دلاوران ازراه دریا روانه گردانیدند وآزوق وتوپ ودارو دیگر دستمایه

بپرهیز وفرستادند از سوانح سرشدن روزگار گوردهن پور راجه آسکرن راجه بهتراج بزرگ بوس

کچهوانه هیزده پسر داشت ده از یک[۵۵] مادر چون این جهان پدرود کرد پور نخل مهین پور را برای

برداشتند درآویزه میرزاهند آل پیمانه زندگی او پر شد سوچا پسر او خردسال بود درین برادر

---

[۵۱] چون جا بجا باران بشدت ... احوال یاد فوجها شان ... ایشان از قلم ... یافته از ... [illegible]

[۵۲] یعنی ... [illegible]

[۵۳] یعنی ... [illegible]

سوم

[۵۴] فتح شاهی ... خانخانان ... غنیم ... بسبب بارش علی الاتصال ... [illegible]

[۵۵] یعنی ... این راجه کثیر الاولاد بود ... از یک زن ... پسر ... [illegible]

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

از خرد کوتهی سر باد بر زدند و پایه نشناخته بدان سازش راهگرا شدند او لابه گری فرا پیش
گرفت و شاهزاده قلعه را بچیره دستی برگشود چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگی فرو شد
رامساه از دیدن این ست پیمانی نیم شبی گریخت[۱] و جگنات که دیدبان بود شرمساری یا سخن
نداشت شاهزاده پیمان پیشین آهنج در بر گرفت آن بیم زده خود را بکناره کشید و یورت او
او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین رخت اقامت انداختند شهریار پسند نفرمود
و فرمان شد پایه شناسی و قدردانی راجه گزند رسید و فرمود به بومی چرا او بخت همراهان را
فراوان نکوهش رفت اکنون بچاره گری آن از شرمساری برایند و شاهزاده را بزودی
بمالوه برند اگر او سر بفرمان در نیاورد گران لشکری نامزد خواهد شد شاهزاده رسید راجو وجوقی را
در انجا گذاشته خود بمالوه[۲] آمد و آن بومی ازین آگهی لابه گزار شد صادق خان پوزش او
بعرض همایون رسانید و پذیرفته آمد بیست و هفتم باز بهادر را فرستادند که او را به نیایشگری
شاهزاده برد درین ایام تازه نیتی بکار رفت شهریار گیهان پیرا از کار آگهی و هشیار خردی
دوم اسفندارمذ خالصات بصیر قلم و را چهار لخت بر ساخت[۳] و هر یکی را بکاردانی سپرد
صوبه پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس الدین صوبه اجمیر و گجرات و مالوه بخواجه
نظام الدین احمد بخشی صوبه دهلی برای پتر داس صوبه دار الخلافه آگره و اله آباد و بنگ
و بهار برای رامداس اگرچه قلیچ خان و امیر سید لیکن از فراوانی ملک این دوربینی شد
و لختی بکار نقود پرداختند و کهن بیماری رو سیم چاره پذیرفت چنانچه در آخرین فقره[۴] گزارده آمد
و دوازدهم بلام را زندگی بسر آمد او برادرزاده راجه بهگوان داس است از قدسی خاطر افتاد
و لصوب بهار نزد راجه مانسنگه گسیل کردند در بنارس نشاه باده در سر خیل سوار بود از بدمستی
خواست بیجا فرود آمد مصری حیسان گری بجای فیلبان بود چون لختی هشیاری داشت

۱ یعنی این دو لوح خرد دشمن خود در پی بربادی خود شد ۱۲
۲ ای شاهزاده فرخنده فال عدو شکن خود عازم سرانجام این مهم گردید فرمانبردار انچه مناسب وقت و حال دید اهتمامش لازم شمرد ۱۲
۳ مشحون بمضمون صدق مشحون اهل الدول ملمون یعنی ...
ج سوم

پذیرفت

پرستاری برسگالند بپذیرد و بجسروانی نوازش امیدوار سازد ور نه آن ملک ستاند و بدیگی

از کارشناسان دادگر سپرد برخی از اولیای دولت در بازگردانیدن دستان بر طراز دیدند [۱]

چهارم همین خدمت ای بگذری اسهال در گذشت از گروهی بود که در هندوستان

به بدکاری ایشان نرسد بادی چندان نیز گویند افسرعدیوا درا نواخته سرگروه ساخت و از دیر

آدم براستی و رهنمونی شد بختی دریچه دل برو گشودند و از مهربانی او بسیاری از پناه روی

برآمد و امرونده هر خانه پاسبان و چون خطاب الهی یافت هر یکی بخدمت و شناس آمد

ششم گزین کالای کهسار بنظر درآمد که بهادر سنگه راجه کهتوار فرستاده بودند آمدگان را

نوازش یافتند نهال اقبال سلطان خسرو را بدبستان برنشاندند نخست ایزدی نیایش نمود

خود حرف [۲] الف درآموختند و نگارنده گوهرین نامه فرمان شد هر روز لختی آموزگاری نشیند

و انجام آنرا بر ادر خرد شیخ ابوالخیر که در نیکذاتی و دانش اندوزی غازه یکتائی بر رو دارد

واگذارد از سوانح یغمائی شدن بنگاه راجه مدبکر چون شاهزاده سلطان مراد دستوری مالوه

یافت و سران هر جا و بومیان هر سرزمین به نیایشگری می آمدند و نوازش یافته بازمیگردیدند

و در دارالخلافه آگره آگهی آمد ای بومی را از نخوت فروشی و بسیج دیدن در سر [۳] نیستی نذرانه

فرستادند نزد سروران غنوده رای پورزاده خود را فرستاد در نیامدن پوزش گذارش شد

دیگر بار بنصیحت گزاری رفت و داستان امید و بیم میرخواند از گران خواب بیخبری

در برآمده روانه در ملازمت شد چون بخاکروبی رسید خواهش نمود که اسمعیل قلیخان

و جگنات بزینهار خود درآورده بر بند و پذیرش یافت اسمعیل قلیخان نیز برآمده جگنات را

لختی درنگ یافت آن بومی از بینائی بازگردیده گام برزد و بیگناها پناه برد شاهزاده [۴]

برین خامکاران لختی برآشفته فرمود که از پی رفته بازگردانند یا مالش او برخود گیرند از

۶۴۴

ج سوم

دمیده بود مشتری را دل بدان نگرامید و کار آسان شده را دشوار گردانید سیزدهم آذر

دیهیم خدا پژوهش حال تته داشت و چندین بار فرمودی نیک درجه بیند که کسی از آن شوانه

باشد ناگاه نیروی بختی سوار نوید فیروزی رسانید نرد سپاس را تازه آئین بر نهادند بیست و ششم

آصف خان را بسوی دریای چناب و بهبت فرستادند چون آگهی شد که بومیان آن

سرزمین باز از زیردستان برخاسته اند آن شایسته کار را دستوری شد تا مالشی بسزا دهد جا بجا

کاردیدگان بفوجداری برگذارد ضیاء الملک در فرنگ نامزد شد الله بخش مل دررسول و آ

جند اله تا لاهور حافظ و بی در کمتر زمانی بسیاری با داد افراه بر گرفتند و برخی دستگیر

بدرگاه آوردند نام بردها را سامان نموده بجا گذاشت از سوانح فرستادن مرزبان تبت

دخت خود بدرگاه والا از آن باز که کشمیر بر قلمرو افزوده پیوسته حاکم آن نیایشگری کند

علی رای حاکم تبت خورد در این هنگام که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده ها پرستاری نماید

کشور خدیو تدبیرش فرمود بیست و دوم تنسوقات آن دیار آوردند کامیاب خواهش

گردید در بیولا فرخ فرزندی چهره هستی برافروخت در شادمانی برآراسته شد از آنجا که

دادار بیهمال آبیاری چهار چمن جاوید دولت میکند فرزندان سعادت گرای نوباوه های

فرخ بخت یکی پس از دیگری کرامت میفرماید و بستانسرای اقبال را سرسبز و شاداب

میگرداند چنانچه این شگرفنامه باز گوید بتازگی بست و ششم پس از چهار ساعت و هشت

چهار دقیقه بطالع میزان در مشکوی شاهزاده سلیم از دخت موته راجه فرزندی نیک اختر

پدید آمد و شادی را هنگامه برساختند سلطان خرم نام بر نهادند از سوانح نامزد شدن

فیروزی سپاه بقندهار چون خانخانان کشایش برگزیدند بیست و پنجم شاهزاده والا

سلطان دانیال را با گران لشکری بدانسو دستوری دادند و فرمودند اگر میرزایان از نیک اختری

پرستاری

۶۲۱ ج سوم

بادژنشینان درخاک باشند وراه الحنی الیمنی بنپذیرد هنیز وهم آبان شش گروهی غنیم رسیدند
وازدوراندیشی حیاردیواری اساس نهادند بست وبحکم خسروحرکش کشتیها آماده ساخته
به پیکار آمد با آنکه بالارویه میراندند نیری سرنشیب داشت واز درآمدن شب آویزه بپا
افتاد از آوازه آنکه میرزاجانی براه خشکی می آید فریدون برلاس سید بهاؤالدین سکندربیگ
قرابیگ بهادرخان دران تاریک شب از آب گذشتند صبحگاه توپ اندازی گرمی
پذیرفت وشگرف آویزه درآمد غنیم از کمی آب تغوربست نزدیک شد آب گذشتها ازان
کناررسیده به تیر درگرفتند وپردلان فیروزی سپاه درجنگی غرابها درسیرآشیب
آب گرم رفتن شدند چند انکه آویزش به تیر رسیده دراندک فرصتی به برچه جمدهر کشید
درخشیدن تیغ الماس گون * سناهای اهار داده بخون * تو گفتی که برشد زگیتی بخار
آنچه ازنشاسته وغیره بطور آش نخته برکاغذ وجامه
برافروخت زان آتش کارزار * غنیم دست از کار بازداشته راه گریز سپرد ونستک
فیروزی نشاط آوردپرداز که ازناموران بود بگوشیتی فرورفت ومیرزاقلی زخمی بدست افتاد
وچهار غراب مرانه آذلی وخواسته غنیمت برگرفتند دریکی ازان منظور هر موز آیین چنان
بست که حاکم هرموز یکی را بشهرتته گذارد تا دربازرگانان آیین باشد میرزاجانی باپیاپی
آوازه فتید که یکی گروه بکمک آمده اند همراه آورده بود وچندی نوکران خود را بپوشش
اینان درآورده دوبست کس از مخالف درموج خیز فتاد وبیش از هزارکس زخمی رفت
وبابروی بایس از فیروزی سپاه کم کس اگزندی رسید تیر دشان غرابی رسانیده خسرورا
زخمی گردانیدند ونزدیک بود که گرفتار گردد ناگهانی توپ بشکست وکشتی ازهم بریخت
وخرمن هستی برخی خاکستر شد دوربینان کارشناس بران بودند از راه خشکی ودریا
بربنگاه میرزاجانی دست چیرگی برکشایند چون درشام ناامیدی صبح کامرانی

فراپیش نهاد و بینیان درآیندگان کارشناس نخواسته فزونی تنه و کمی قند بار بازنموده
سپه آرا بکمباکس هند وستوری گرفت نزدیک ملتان سران بلوچ به پیمان دیده
نزد بهکر[1] روره آرای شد درین هنگام ایلچیان میرزا جانی بیگ نزد خانخانان رسیده نیاز
برگزاردند فیروزشاه را گشودن قندهار به پیش دست سزاوار آن بود که درین یورش همراهی
شورش فتنه اندوزان بازمیدارد لیکن فوجی بچاره گزاری میفرستد آمدگان با بختی نشاندند
و در رفتن بختی تیزتر شدند بیست این آگهی آمد درون[2] قلعه سهوان آتش افتاد از و بیه
بسوخت فیروزی نوید شنیده از وشت و دریاگام فراخ برزدند دریا نوردان پایان ستایره
سهوان گذشته بکهی را برگرفتند و چون کری بنگاله دیار همراه کشمیر بست از توپ و بندوق
دژنشینان آسیبی نرسید و دروازه ملک بدست درآمد خانخانان نزد قلعه رسیده
و بچاره گری کشادبختی ازین ملک رسیوستان گویند و این حصار[3] عالم نشین بر ساحل سند
فرازپشته اساس یافته خاکریزان چهل گز و دیوار هفت گز نزد او کول آسیب بدرازی
هشت کروه و به تاپیش سه شاخ دریا بار و پیوند و بناها حصاری بایست مردم
در جزیره و لختی در کشتی آباد فراهنگ با برخی در عرابه باره بالشو نهاد و ناگهانی رسیده نزاران
غنیمت اندوخت بومیان بزنهار درآمدند میرزا[4] جانی بیگ ازین آگهی بار پیش برکار آمد
گذشت بغیر نورجائی که از یک سو دریا نزدیک و دیگر جانب دو حصاری برساخت
وآنرا بکشتیهای جنگی و توپخانه استوار گرداند فیروزی سپاه در پیش رفتن دودله شد
درین هنگام راول بهین بزرگ جیسلمیر دولت پور رایسنگه برگزاردند بسیج آن بود که از راه
بهکر رسیده شود واز گمراهی براه کوت[5] می آیم باندیشه آنکه مبادا غنیم بران فوج چیره دستی
نماید کار قلعه و راه ناساخته بخشکی و دریا روانه شدند مقصود اجاد برخی را در تاثر گذاشتند

[1] یعنی خانخانان برای گشایش این ملکها مامور شد قندهار ملتان بهکر عزیمت نمود بنگارش بهکر و دره هم نام شهر

[2] یعنی بسبب افتادن آتش اندرون قلعه و سوختن ذخیره که مایه رزق و زندگی بود قلعگیان پریشان بودند

[3] بیان استحکام قلعه از عرض و طول میکند و تا باید اقبال شهریار را ظاهر مینماید

[4] یعنی چون این قلعگیان

ج سوم ۲۳۰

[5] ...

برساخت که کلکتاش شنوده بر بنیاد رد و شایستگی کیل کرد و بجاگیر باید راه دکن فرا پیش
گرفت و چون بخاندیس سید راجه علیخان گرمخوئی نمود لیکن از دوربینی ناکام او سپری شد
درین هنگام فرزندان او از برهان الملک جدا شده بمالوه گرد شورش برانگیخته خواجه
محب علی دیوان جمال الدین حسین و دیگر اقطاع داران آن صوب افراهم آورده بچاره گری
برآمدند به گوهران ازین آوازه راه پراگندگی سپردند و فرد بجا گذه بابومیان آن سرزمین
در آویختند زود آبروی ناسپاسان ریخته آمد میر سرجی سنا یا تپوری هر دو فرو شده
شادی با چندی به بدر بار افتاد گماشتگان قلیج خان بسته بدرگاه فرود گیتی خداوند از مهر
فزونی نواخته به بنگاله فرستادند بخرگاه رازیخان کوکا اقطاع دار ست گزین باغی بر سازد
و آنرا مینا باد نام نهادند درین ولا بخاطر همایون رسید کنار دریای والا شهری بنیاد شود و
برین سگالش نگارگر گراید کارآگهان چند چاره گزارش نمودند ششم حکم مصری حکیم علی
خواجه محمد حسین میر لاهر را فرستادند که هر دو روبه آن رودبار ژرف درنگرند فرستادگان
دو جا برگزیدند یکی آن رومیان پرگه و آل و حاج و آل از مضافات بهلولپور دیگر این سو
نزدیک قصبه سودره فرمان شد اخترشناسان یونانی و هندی فرخ ساعتی براندیشیدند
چون دورتر گذاردند بآن کار پرداخته نشد درین روز میر شریف را دستوری بهار و بنگ
شد و بچهار هزاری منصب الاسر بلند یافت امینی صدارت داد و پایه قضا شریف بدین بخشیگری آن دو صوبه
نامزد شد بست و هشتم بهجه همایون رایات دار الملک لاهور برافراخت و گروها گروه
مردم بدیدار خسروانی نشاطها اندوختند از سوانح شکست یافتن ارغونیان گزارش یافت
گزین لشکری بسرکردگی خانخانان بگروهی قندهار نامزد شد چون مولتان و بهکر در
اقطاع او بود براه بنزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشه سر راهی جایگیر در ازراه

۶۲۹ ج سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله العالی

و میرزا خان و مختار خان و قابل بیگ قاسم بیگ تبریزی قاسم بیگ ذوالقدر محمود خان ابن بهادر
سیدی ریحان عالم نصیب دیوانه شیخ معروف میرزا محمد شیخ عبدالله مختار سعید میرکلان کولابی
ضیاء الدین یوسف رستگه افضل توپکچی بهوپت عارف عماد عبدالرحیم بیگ کانه امیر بیگ
انفاس بیگ کلیانداس کوچک زبان بیگ محمد حسین ویس کولابی بایزید امام قلی
سلطان محمود ثم محمود بیگ رنجیت اسیرداس میر قراول خواجه مبارک بنوالیداس وفادار حسین
بیگ محمد بیگ ترکمان بیرم سال سازد و سال وکیداس بسیاری را همراه آن نونهال
اقبال دستوری شد و اقطاع دران مالوه نیز بخدمت گزینی نامزد گشتند ازمیان همین
پایه وکالت اسمعیل قلیخان سربلندی یافت وبخشیگری مختار بیگ روزی دیگر نگارنده شگرفنامه
را فرستاده لختی ازان اندرها بازگوید ومعنوی بپوید درگزارده درصوری جدائی دل بروند
وخواهشها آن گوهر اقبال عرضه دارد و دربرآمدن آن کوشش بردارد خلوت انجمن خلوت آرایی
گرفت ودلاویز سخنان آن درة التاج خلافت خوشوقت گرداند شهریار ار شنود فرموده
که مسرت اندوخت وبرزبان گوهربار رفت امید که کامیابی بغنودگی سزد وآمیزه نیکوان
پاسبانی نشیند بیست ویکم اسفند خدیو بیک بحجر برآمد برخی پرستگیان همراه گرفت تا ساحل دریای
جهات حالش رفت گوناگون نشاط اندوختند اگرچه شکار بیچ بود لیکن فراوان ستم زده بداد
رسیدند بسیاری ستابان مالش یافتند بیست وپنجم نزدیک شاهم علی ازبیراهه رفتن
وفروشدن او آگهی رسید اورا با فرزندان فرمان منصب والا داد سرکار هندیه جاگیر او دادند
ازانجا که ماده ستمگاری برنشستند چون برهان الملک بدکن روانه شد فرزندان او بی زبانی
گزیدند وخود گجرات را خالی پنداشته بدانسو گام فراخ برزد میرزا کوکه ازین آگهی با جام آشتی
برگزیده چون آن جگرا درکار را بکام خود ندید وحالی گزاری دست آویزه آمدن

ج سوم ۶۲۸

الحامی

۶۲۷
ج سوم

خویشتن نگر دانند شایان این کار ندانند و نیک خوئی بروز ناکامی نبینداند و از فزونی آن
شکوه بشکنند و پاس پیمان بر همه سود برگزینند و خیانت زیند که گروها گروه مردم بیگانه دلگرفته
نباشند خاصه بازرگانان که آوازهٔ نیکنامی ازو بلند گردد از هر کس باندازه سر و چشم خدمت دارد
و در شناسائی و تجربت بابی فریفته نگردد و دوستداری یکی از چهار چیز پنداری اگرچه یکسان
باشد و این دیر فراچنگ آید و زود از دست رود و تهی بهره و آن برعکس نخستین سوم
نیکذاتی و آن با جهان همدوش آمیخته اینها همه یا بندگی و ناپایداری بچهره خرد بازگردد
آن چهار را اخلاص زرین جویبار در عقیدت گزاران ژرف درنگرد و باندازهٔ شناسائی بکار
کردار بنیاد دهد در آموزش آگهی نامها برکوشد و دانش بکردار رساند گوشه نشینان خرسند
ژولیده مویان برهنه پا را دل بدست آورد و در دیر ربودگان جلال دلیر نباشد و بر
غمگساری سپاه همت گمارد و همواره هنگام رساند و از هر کس درخور آن ستور و سلاح و خیمه
طلب دارد و نیکوخدمتی پایه افزاید و دیرین پرستار را از نظر نیندازد و از کشاورز آبادی
بغنود بهر شغلی راستی نشان آگاه دل برگذارد تمامی خواهش تازه و بزرگی بار ندارد و حق
سگالان را پایه برافرازد و باطل بسیجان را بنصیحت و مالش پیرایش کند و روآوری سوگند
فروکند پرسشها گوناگون و خواندن پشیمانی نامه باور سازد و تازه رسمی که سود آن اندک
و زیان بسیار بود درمیان نیارد ثغور بر مردان آزمون کار بسپارد و از ایزدی راهها زبانی
بشکنند و هنگام عافیت زمان ناکامی بیاد آورد و هر چه را چاره آماده دارد همنشین شایسته
کردار و از نهست گوئی که بر رد و بیم و دلگرفته نگردد و در فرمان خرد بوده از سورش طبیعت برکناره
زید و بسیار [illegible] ویژه اندرزها فرموده گرانبار آگهی ساختن امید که بخت یاوری نماید و لختی گفته
بکردار رسد اسمعیل قلیخان جگنات رای درگاه شیخ عبدالله خان حاجی سیندوک رضا [illegible]

وجه توقع اعتبار افزوده وصوبه بالوه در اقطاع او قرار گرفت شب چهارم مهر پس از سپری
شدن دو ساعت گرانبار اندرز بدان سود سگالی شد همگی بسیج آنکه اگر مرزبانان جنوبی
دیار نصیحتگر سودمند بنیاد سرمایه مالش اینان آماده باشد واز همین پندها آوازه کوشش
آن گرامی فرزند شد لختی بینوسیند و سرمایه هوشمندی برمیگذارد بخت اندیشه را بشکوه
ایزدی رضا آباد آرد تا گردن بشایستگی گراید شش سزایش فراپیش نهاد خورش و پوشش
رامقصود نه بندد و ژرف نگهی بکار برد از ستم آلوده پرهیزد و از هنگام اندوه برنگذاهد عضوی
رابگزین کار و بار دارد و از بسیاری گوئی و خنده افزونی بر نهاره و خواب از سوم بخشش
شبانروزی نیز بگذرند و در آبادی سپاه و ملک و راه ایمنی و فرمان پذیری تابانی براندا ختن
دزد و رهزن جهانبانی دانش بسر برد پس از آن با فروزش درونی پردازد و خواهش چشم را
بفرمان خرد دارد جهان آفرین استخوانی کاخ را و پاسبان پدید آورد نخستین درخور برگیرد
و بدبوم ناسزا بپرهیزد و آدمی زاد از خرد غنودگی آن دور اعنان گسیخته دارد و پیرایه زندگی
رابایه ده مردگی گرداند و شناسای از پابست بگذراند و نیروی کارفرمائی را بشایستگی
تنومندی دهد و برین چهار اعتدال گر شود و از کمی و فزونی که سرمایه نکوهیدگیست دوری
جوید و بازار تقلید و ناروائی انصاف بهوشمندی بکار بر درپرسش بیغوله گزین علاقه گسل
دیگرست و نیایش دلبستگان جهان آرائی دیگر اگرچه اندیشه آبادی ناگزیر و لیکن نخستین
آزآگهی درنگذرد و بیبین رغفلت سزد کار مایه هر یک دریابد پدیده ناملایم از جا نرود و مهر و
کین و بیم و امید را از اندازه و جا برنگذارند بساکس را چنین پیشانی آن نکند که دیگر را شمشیر
و دسته و دگرگوئی گشتن از کارسازی بارندارد و در بادافراه بشورش نپردازد و انجمن
رازگوئی بکاروانان برآید خوشخوئی و گرم خوئی برگرفته و خرده بین و خیرسگال که سر

نویسنده

یعنی نشان و علم ودر بهم وقوع شده ۱۲ یعنی شاهزاده راهنمائی و نصیحت کرده رخصت داد ند که چون بدولت استقامت دارد یعنی اولا هم حاکم شود گذارد باشد اگر عاقل بر نصیحت بود

یعنی ازین بیان آن اقرار است که حضرت اقدس مخاطب بفرزند دلبند بوده به مراد آگاهی بخشیده اند ۱۲

۶۲۶ ج سوم

یعنی در روز و شب سوم حصه خواب نماید و این قسمت سپهر بحساب درآید ۱۲

مراد اینکه حمله کار بدون اطاعت خرد نکند

انسانست و حسم ۱۲

یعنی احیانا باقتضای بشریت غفلت و نماید خیال هوشیار کند ۱۲

ای جاشدان

چین جبین ونگاه تند سرشتن و بی حمیت زدن و رشتن سرکشیدن و تمام کسان ۱۲

که گروهی کاسهی دست بپرتال در زده اندنا گزیربدان سپرونده وپیوست از پی مظفر خود را بدانجا رسانید و ژرنشینان نخوت از سر گرفتند خان اعظم برآشفت و بسیج بستایش فرا پیش نهاد مظفر بیرون رفت و برزبانها افتاد که احمداباد روبه گام فراخ برزده است کوکلتاش فوجی بسپرکردگی جرم از پی فرستاد و خود میخواست که ژرا اگر دو برگیرد در همیان روشن شد که از نزدیکی به بنگاه میرود بدانسو گام سرعت برگرفت او از ان برگذشته بلابه گری نشست درین هنگام شورشش نظری و فرزندان او برخاست ناگزیر پورش پذیرفته بازگردید در دند وقه میرابوتراب از درگاه والا رسید هنگام قدمبوسی نتوده گزین اسپان گرانمایه خلعتها برای بندگان خدمت گزار نوید بهروز ستوده بسپاسگزاری نشستند و پیوست این فروشدن باسپاهیان بچهره شادمانی آب و رنگ دیگر درآورد کوکلتاش را سگالش آن بود که بکشایش ژر بازگردد واماندگی همراهان بجنگ برانشد

سگالش فرمودن حضرت شاهنشاهی که زیردستان پامال زبردستان نشوند

بهین پرستش کارکیاهی آنکه شایستگان خیرسگال برگزینند به تیمارداری زیردستان گروه بازگزارند خاصه که نژاد بزرگی پیرایه شایسته کاری چنانچه افسرخدیوست همواره عیارخویش و بیگانه گیرد فرومایگان را بپایه برتری بخشند و از تنگ بسیجی سپهرزبانان همسایه ژرف نگهی رود اگرغمخور جهانیان و بداد گری آباد زندگی بدو گزندی نرسد و بیاوری دل برنهند ورنه لابه گری از باد افراه باز ندارد لیکن سخنت اندرزگوئی رود و داستان بیم و امید برخواند چون سران نوکی ناهنجار پیش گرفتند کارآگهان را به پندگزاری شاهی دستانند و شاهزاده سلطان مراد را که بشایستگیها آراسته بود برنواختند و به حلم و گفتاره

۶۲۵
ج سوم
سید محمد صادق علی صاحب

یافتند شاه قلیخان محرم بفرمان والا از میوات بدانجا شد و در کمتر فرصتی بدادگری و نیکوکاری
از و برگزارند[۱] از سوانح فرستادن وجیه حبوبلی دیار چون برهان الملک به احمدنگر چیره‌دستی یافت
جا بی آن بود که پرستاری و سپاسگزاری برافزاید و سرمایهٔ فرمان‌پذیری دیگر مرزبان آن سرزمین
گردد بادهٔ کامروائی هوش بر بود و گوناگون نوازش شاهنشاهی بفراموشی رفت از سخت برگشتگی
آزار زیردستان فرایش گرفت و سود خود را در زیان اندیشید گیتی شهریار از بخشایش منشی
و مهرفزونی بران شد نخست کارآگهی از نزد راجه علیخان[۲] که برهان دست نشاندهٔ اوست فرستاده آید
و بصلاح دید او بآن خردغنوده و دیگر حکام مرزبان آن سواد اندرزها داده اگر نیوشنده شوند و پیوش
فرایش نهند دست از بیداد افراه باز کشیده آید ورنه فیروزی جنود نامزد گردد و مالش بسزا
داده شود چهاردهم ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را پیش راجه علیخان و برهان الملک
دستوری دادند[۳] و امین الدین را همراه ساختند و میر محمد امین رضوی را نزد عادلخان و میر میرزا
قطب الملک رخصت فرمودند و بسا پیغام آگهی گزارش یافت از سوانح رفتن امرا بجونه گده
چون مرزا کوکه فیروزی یافت با مداران بنوانگر شتاب آورد و فراوان غنیمت اندوخت جام
و مظفر بکهسار بربره فراخ برزدند کوکلتاش[۴] برای مالش بدگوهران ایستاد و بچاره‌گری
برنشست نورنگ خان سید قاسم خواجه سلیمان و برخی را بکشایش جونه گده فرستادند
همگی بسیج آنکه خاطر از آن سرزمین واپرداخته نیز از پی فرستادند از ملک ویرانی و گران ارزی
فراوان رنج کشیدند[۵] و چون با افسردگی و گران بائی نزدیک شدند دولتخانه پور امین خان
که زخمی برآمده بود فرو شد لختی آهنگ درکشائی و تازگی پذیرفت بدرونیان برگذارند و ترکیان
فرو شد و فیروز سپاه در رسید آن سزاوار که بدست آورد و بر همان کلید بسپارند
از اعتمادیان فرستند تا خواهش برگرفته دلجمعی بدست آورند درین هنگام آگهی شد که

[۱] یعنی پس از در هنگام رفتن مهتم دارالخلافه آگره شاه قلیخان محرم معزز شد و در روز دادرسی داد

[۲] یعنی چون سرزنش و فساد طبیعت از برهان الملک رو نمود در حضرت شهریار عبور نمود که اولا برای علیخان آگهی رود که آن خود در پی تا ... نمایش سازد

[۳] ای این امرای عالی منش والا روش را برای نصایح بهبود سوی حکام ... فرستادند

[۴] یعنی ... ارادهٔ تنبیه مفسدان ...

[۵] یعنی این ...

ج سوم ۶۲۳

نوازش رفت هیزدهم عرفی شیرازی رخت هستی بربست دری از سخن سرائی برگشوده بودند
اگر در خود نگرستی زندگی را به شد شایستگی سپردی و زمانه بختی فرصت دادی و کارها بلند
درین زندگی این رباعی بر سنجیده بود رباعی عرفی دم نزع است همان مستی تو + آیا بچه مایه رخت بربستی تو
فردا است که دست نقد فردوس بکف + جویای متاع عست تهیدستی تو + هستی ام لی بابی روبه از شورگاه
گیتی روپوشید و شهریار مهر اندوز را دل بسوخت و از ژرف نگهی برضا گرائید آمرزش خواست
از گزین دایگان افسر خدیو بود و همواره وقت را بایست گذراندی و از خیرسگالی و ارزکامی
یافت درین روز احمدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند پیشتر ازین برخی راجپوتان
گرم بیگ پور شیر بیگ را از هم گذرانده گام فراخ برزد حمزه عرب در شهر جاگیر داشت و امرای
برادر رای رایسنگه از فرمان پذیری بیرون شده دراز دستی میکرد و از ان نیولدار مالشهای درخور
یافت در نیولا کیشوداس برادرزاده او برشست شبی آن لبریز باده هستی را پسر حمزه عرب
پنداشته جان لنکرد و با چندی راه گریز پیش گرفت چون ازین آگهی دیده وران جاکبدست
بر سو رابه ساختند شیخ آدم و شیخ عزیزالله احدی براه ملتان پویا گشتند میان دیبالپور
و قبولا نزد و قصبه نوشهره رسیدند و چندی راجپوتان رای رایسنگه و برخی ملازمان خانخانان
نیز پیوستند کیشوداس با پنج کس درآویزه فرو شد و سه کس را زنده بدرگاه والا آوردند و نوازش
یافتند درین شب پس از سه پهر و یک نیم گهری عبدالرحمن پور نگارنده شگرفنامه را فرزندی
روشن ستاره فروغ افزود و گوناگون نشاط را بنگاله شد گیتی خداوند بسوشن نام نهاد
امید که فرخی افزاید و از اندکی بکاری شایسته پیوند د و سهمدینولا روزگار شیخ ابراهیم سپری شد
از معامله دانی فراوان بهره مند بود و بدیدبانی و کارشناسی او صوبه دارالخلافه آگره انتظام
داشت چهارم شهریور ماه گذشت گیتی خداوند آمرزش درخواست و پس ماندگان او نوازش

چیره دستی بنخوت در آمد و دنبال کرده دست در پرتال زد درین میان پردلان التمش تیز دستی
نموده به دولتخان در آویختند برخی گریختگان بازگردیده بجنگ پیوستند بر انغار مخالف
که به تیز دستی می آمد لختی عنان کشید و در سر آغاز آویزه هراول غنیم با پیشدستان فیروزی
سپاه در آویخت کوششها در میان آمد شعر دل تیغ گفتی بنالد همی + زمین زیر اسپان تبا زد همی
پر از ناله کوس شد مغز میغ + پر از آب شنگرف شد جام تیغ + کار از تیر و شمشیر برگذشت
و بکارد و خنجر درهم آمیختند میر شرف الدین براه مردی جان نثار کرد نزدیک بود که چشم زخمی
باین فوج رسد بهادران التمش بر انغار غنیم را برشکسته بیاوری پیوستند راجپوتان غنیم بآیین
خویش از اسپان فرود آمده بخون گرفتگی ایستادند درین میان کوکلتاش رسید فیروزی
چهره بر افروخت مهاون با برادر و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت یکجا نقد زندگی سپردند
ظریف الملک وکیل دولتخان دستگیر شد هرجام و مظفر لی آویزش راه گریز پیش گرفت و
دولتخان زخمی بجونه گده رفت دو هزار جان نبردنا ورد گاه کند آوران و از فیروزی سپاه
صد کس بواپسین خواب غنوده پانصد جوان را نمایان زخمها چهره مردانگی بر افروخت و هفتصد
اسپ فرو شده و توپخانه و فیلخانه و دیگر اسباب ایشان غنیمت اندوختند سپه آرا سپاسگزاری
برنشست و کهومه را دل بدست آورد بیست و هشتم نوید فیروزی بعرض همایون رسید
و الهی سپاس افزایش گرفت درینولا قاضی نور الله و قاضی علی را بکشمیر فرستادند بر طوطه که
رازداران میرزا یوسف خان بود دشمنان بروغنی چند بر ساختند و دامن آلود خیانت نمودند
میرزا با گروه پژوهش گرفت و بپارگاه اقبال دادخواه در آمد خیان برگذار کشمیر به بیست و دو
خروار هر یک برنج شانزده دام تن یافته شماره خرواره پانزده افزودگی دارد و هر یک را
بیست و هشت دام شد رفت و دریافت همواره برگشت شانزدهم آن دو کاروان کم آمد

غنیم بفتح دشمن ... ؛ غنیمت داشتن ... ؛ با لیدن ... ؛ آب شنگرف ... ؛ چون ... ؛ ... متقابله ... ؛ ... مخالفان ... ؛ مقتول شدن ... ؛ ... شهادت ... ؛ ... ؛ ... مخالفان ...

میر شرف الدین سید مصطفی هزار و چهار صد التمش پور ششصد فرو هیده مرد کوکلتاش

کامران بیگ محمد توقبائی خواجه بابا قادر قلی کوکه چهار صد آزمون ناموس دوست طرح

شدند و کوجر خان با ششصد جوان طرح برانغار قرار گرفت خواجم بردی با همان قدر دلاور

طرح جوانغار ازان سو در قلب گاه مظفر با چهار هزار و پانصد کس جیا جام با هشت هزار سوار

مقدمه آجا پسر رشید جام با سه عموی او و دیگر برادران و احبابان و خویشیان چهار هزار

و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سی ام تیر آویزش رود و شیار تهیا

برگرفته آید چون ازان آب گذاره شد عربدان تندرو بارندین ابرچنان در گرفت که

دو شبانه روز یکدیگر را نتوانستند دید غنیم بقرارگاه فرود آمده بود اولیای دولت از

نشیب بین و آب فزونی و کم آذوقی بستوه آمدند دوبار شبخون بردند و ناکام باز

گردیدند چون سختی از اندازه گذشت ناگزیر پرتو مگر رو به بنگاه جام کوچ کردند تا هنگامه

مخالف پراگندگی یابد و روزی فراخ پذیرد و چهار کروه سپرده به آبادیی فرود آمدند

علف فراوان غنیمت بدست افتاد ناچار مخالف برخاست و در سه گروهی رودی

درمیان داده جا گرفت و بسیاری بپاسبانی بنگاه جدا شدند چهارم امرداد جیا

آویزش درآمد و عرصهٔ کارزار گرمی پذیرفت تیر دستان جوانغار از هراول برگذشتند

دولت خان سخت درآویخت خواجه شیخ بگزیده آئین بر غنیم زد و خواجه رفیع به پیوند

دوستی با چندی همپائی نمود جلوگیر کرده از هم گذرانید و پانزده از خویشان او بنامُوری

درگذشتند شیخ کبیر پور مکمل خان نیز بمردانگی فرو شد طرح این فوج کاری بر نساخت

بسیاری از پنهان راه گریز پیش گرفتند چندی پس قول آمدند محمد حسین شیخ زخمی

دَرین مردم بود بزودی درگذشت و برخی میان قول و التمش عنان کشیدند غنیم از

ج سوم

۴۲۱

سپه آرائی ساخت و دولت پسر امین خان غوری مرزبان جونه گده و سورته و کهنبار بزاک
بچه را مایوری خورش پیش از آنکه هنگامه بدگوهران گرمی پذیرد کوکه بدانجا رسید لختی پروا
نکرد و چندی آسان برشمرد تا آنکه مشتی ناسپاس بشورافزائی برخاستند دست از همه
بازداشته بچاره گری نشست برادران قلیچ خان و فرزندان اسمعیل قلیخان که از بزرگ
اقطاع داران بودند بناشایست عذرها همرهی نگزیدند همانا رسیدن آن گروه ایزدی تائید
بود هرچند در سپه خودسران کجگران کمتر کارشایستگی بیدلی یکی گروهی را از جا برده ناهنجار
سخن جهانی برهم زند و با فزونی غنیم و هرزه لائی هواخواهان کارشناس باقبال روزافزون
شاهنشاهی جنگ درزند و در پاداش فرصت جویان کم بین شد نزدیک سرم کانو فتح خان پسر
امین خان غوری و حیدر سلطان زمیندار بلود و کرن پرمال کلانتر موروثی و بسیاری
نخوتمندان بفیروزی جنود پیوستند ترنگ خان رسید قاسم خواجه سلیمان و برخی
رادمردان را پیشتر روانه گردانید در موروثی بیست و پنج کروهی ولایت غنیم بایه گذاری
نشستند گرفتم سگالش خدمتگذاری بخود شگرفی جاوید دولت چرا در پرده ماند از کج
بینی و دوستان آشتی درمیان آوردند و کارنشناخته رو بفروتنی نهادند بدگوهران
نخوت فروش نپذیرفته آهنگ درسر گرفتند کوکلتاش از بیدار بختی و روشن ستارگی
بچاره سگالی نشست تا آنکه فیروزی سپاه از ده هزار کم و غنیم از سی هزار بیش بعد
آماده آویزه شد و از هفت کروهی زده برآراست قول خرم خواجه ابوالقاسم دیوان
حکیم مظفر ازوستانی قرل ابدال و دیگر بهادران دو هزار کس برانغار ترنگ خان
هزار و پانصد جوانغار خواجه رفیع محمد حسین شیخ قاضی حسین سید ابواسحق چندرسین
هزار و هشتصد هراول سید قاسم سید بایزید سید بهادر سید عبدالرحمن سید سلیم

ج سوم ۶۲۰

هزیمت یافته بهری رفت و میرزا مرشدقلی شد درین هنگام حمزه میرزا را دلاک کسیر
از هم گذرانید و امرا ابوطالب میرزا پسر خرد شاه را پیشوا گردانیدند آوازه آمدن عبدالله‌خان
بگشایش هری جهان را درگرفت مرشدقلیخان عباس میرزا را گرفته بعراق آورد و قزلباش
روز بروز جدا شده می پیوستند تا آمد شاه سلطان محمد و ابوطالب میرزا با چندی رسیده
هر دو را گوشه بازداشت و در سال سی و دو الهی خطبه بنام او شد و بسیاری را بگمانی
از هم گذرانید اگرچه از پاسبانان زیارت گرفت و چندی خراسان پای داد لیکن چون
فرمانروای توران واگذاشت خراسان را برگرفت و آنکه از شورش برنائی بی محابا خون
ریختی و بناموسها گزند رسانیدی از توجه گیتی خدیو لختی فرونشست امید که روز به آید
و هم درین سال بهتر ابراهیم عرضداشت مظفرحسین میرزا از قندهار آورد و پیشکش او را
لابه‌گری افزوده بود شاهنشاه پوزش پذیرا آمده را نوازش فرمود از سوانح رسیدن
مریم مکانی از دارالخلافه آگره چون از نزدیک شدن آگهی آمد چون عالم فرزندان والاگوهر
را یکی از دیگری به پذیرگی فرستاد بیست و یکم خرداد اورنگ آرای هشیارخرام کشتی سوار شد
و در سراپرده آن مهین بانو رفته نیایشگری نمود بامدادان بدرگاه جهان عشرت بازگردید

نهضت رایات همایون بصوب گجرات و تادیب و تنبیه بدسگالان خصوصاً جام

چون گجرات از خانخانان برگرفته بکوکلتاش نامزد ساختند و بر بدانسو رفت و رایات
همایون را برافراخته آمد بناه سگالان آن دیار از کوته‌بینی و کم‌اندیشی طیلسان آزرم
دریده فرمان‌پذیری باززدند جام که سرگروه بود در فراهم آمدن فرومایگان بدنهاد شد
و دیرین اندوخته روزگار این سیه‌دلان آورده مظفر گجراتی را که از بیدانشی سرسروری خارید

وایرانیان شکست خورده برگشتند شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائیدند و بگزین آویزها
اوسکای خود برگرفت چون بازگردید قزلباش از بی آزرمی برآشفت و آن مهین بانو را
به نیستی سرا فرستاد آغاز دولت اینان بدستیاری اخلاص بود اکنون که چنین بیراهه میروند
ندانم که حال این غنودگان بکجا کشد باز شورش و هم بلندی گرا شد شاه به نیروی نیکو خدمتی
میرزا سلیمان وزیر آن یورش بحسن انجام رسانید درین هنگام امرای خراسان عباس میرزا
دست آویز شورش گردانیده مستعد دلیر بودند اگرچه مرتضی قلی آویزش نموده شکست یافت
لیکن در نگاهبانی شهر کارآگهی بجا آورد شاه لشکر بدان سو کشید و تربت را که سراه هری بود
و مرشد قلیخان داشت گرد برگرفت پس از شش ماه از دوروی ناسپاسان آشتی کرده
بقزوین بازگردید درینمیان آگهی یافت عباس میرزا بیارش بکار می آید و در حسن آباد گشت
شاه خواب بی پروائی دارد برتال گذاشته بسکیروا یوار بران اردو ریخت بسیاری
سران لشکر را روزگار سپری گشت و برخی گرفتار آمد و فراوان غنیمت بدست افتاد
میرزا با چندی همراه حصاری شد و آنرا گرفتند از بایقه درانی هزاره سگالان نافرجام
درونیان و برونیان برفراز بیجایی برشدند و میرزا سلیمان را بزور از دولتخانه برآورد
رنگرهای نیستی گردانیدند ناگزیر شاه گرگ آشتی نموده بازگشت و بفرونشاندن رومی
شورش لشکر تا آذربایجان کشید و سپه آرائی حمزه میرزا بازگردید ترکان بی حقیقت میرزا
را نیز راه ستیزه فراپیش گرفتند و کاری نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند
طهماسپ میرزا خرد پور شاه را بکلانی برگرفتند حمزه میرزا بنگاه را گذاشته به پیکار
اینان تیزدستی نموده فیروزی یافت به پیشین شغل بازگردید درین میان مرشد قلی
مشهد را بدستانسرائی برگرفت و عباس میرزا به رهنمونی علی قلی به پیکار برخاست

نیست

او سپری شد پریخان خانم دخت او و چنین پسر او اسمعیل میرزا را طلبداشت و بدستیاری
سلطان حیدر را درون حرم سرا آورد و خلفای روملو و شمخال چرکس شبیب خان والی سلطان
وامیران تکلو و دیگر هواخواهان اسمعیل میرزا کشتن او خواستند و آمد و برآمد دولتخانه را بسته
بارش سلطان حیدر نمودند و پریخان خانم از درون بجانستانی برخاست درین هنگام
سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر امرای استجلو نزدیک
ده هزار کس فراهم شده به برآوردن سلطان حیدر روی آورند و شمخال به تیزدستی درون شده
کار او بانجام رسانید و سر او را بیرون انداختند و شورش فرونشست اسمعیل میرزا
باورنگ فرمانهی برآمد و برقم خطبه بنام خود کرده آن سودائی مزاج را بدستی دنیا
بقدر نشناسی و خونریزی نزدیک یک و نیم سال و چهارده روز طبیعت پرستاری نمود سوم آذر
سال سبیت و سه درگذشت و درین کوتاه دولت درجان برادران و خویشان دیگر بزرگان
درازدستی نموده شش برادر خود سلیمان میرزا سلطان مصطفی میرزا سلطان محمود میرزا
امام قلی میرزا سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد و سلطان علی میرزا را فروغ چشم
برگرفت و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا
نخستین فرزند سلطان محمد خدابنده را رهنمای نیستی شد و در ادای آئین سنیان کوشش
نمود و بجائی نیارست رسانیدن سلطان محمد خدابنده برادر بزرگ او در سال سبیت و سوم
الهی اورنگ نشین آمد و جهانی بشگفت زار افتاد شاه خونریز چندی بجانگزائی او
فرستاد و نزدیک بود که کار او بانجام رساند آوازه فرو شدن او جهان را بر گرفت و
ناگهانی بدولت سپید او داد و ستد بر فخر النسا بیگم دختر میر عبدالله والی مازندران که همخوابه
او بود فرار گرفت او نیز گسیختن پیوند دلها فرا پیش نهاد و چون رومی سپاه شیروان آورد

۶۱۷
ج سوم

و فیروز مند آمد و اق و فارس و کرمان بر گرفت و بر علاء الدوله آنقدر چیرگی یافت بغداد
و برخی عراق عرب ابر قلمرو افزود و خوزستان بدست آورده شاه بیگخان ازبک از نرد فرا هم
گذرانید و خراسان تا کنار جیحون از و شد ۹۳۰ بیست و چهار سال فرمانروائی یافت دوشنبه
نوزدهم رجب نهصد و سی که در سپین روزگار طهماسپ دوازده سالگی بر اورنگ سلطنت برآمد
از ۹۴۲ انفاظل زان سال ومه باز گوید در روزآباد جام با عبد الله خان کارزار نموده فیروزی یافت
سلطان فرمانروای روم بیارش ایران برامد شاه را آویزه پدید نیامد تباخت و تیزدستی
نمود گزیده قلمرو خود را از آسیب گزند رومی سپاه نگاهداشت گرجستان و گیلان بدست آورد
خان احمد بقلعه قهقهه زندانی ساخت و اسمعیل میرزا مهین پور خود را چون لجبروئی آرزم بود
در هرات طلب داشته بزندان فرستاد و فراوان سال در قزوین بکاردانی و آهستگی فرمانفرمائی
نمود و ۹۶۵ بسا نیکوئی چهره روزگار را برآراست آنکه در نهصد و شصت و شش سلطان بایزید
پور سلطان سلیمان با چهار پسر دوازده هزار کس پناه آورد و هرزه درائی خوشامد گویان خانه
براند و بخون گرامی مهمان دست برالود و اگر شکوه سلطان روم برین داشتی در برابر زر و سیم
بر نگرفتی پنجاه و چهار سال بر اورنگ فرماندهی برنشست چهارم خرداد بیست و یکم سال
الهی با پایان شب در گذشت برخی برانکه بکوشش سلطان حیدر مسموم ۹۸۴ شد و از هم گذرانیدن
صوفیان حکم ابو نصر پور صدر شریفه را در ماتم شاهی یاد ران گروهی گزینند ابراهیم میرزا
از دشمنی و ازو سازی بدین روز نشاند چون رنجوری افزود سلطان حیدر بران خوشامد
گویان یافه درای اندیشه بزرگی در سر گرفت و با وکالت ۹۸۵ بی انباز گرامی پدر شیخ سرور
جوهر عقل را بتازه گردانید بسیاری از بندگان بدو گرویدند درین هنگام تباه شد نشیب
یافت اگرچه او را از دوربینی پایه پرسش در آورد لیکن در وکالت آن پایه نماند و چون روزگار

درپناه درویشی سروری پژوه شد و کلاه دوازده ترکی از سقرلاط بر سر گروندگان خود
برنهاد و چون حسن اول بر جهان شاه چیره دستی یافت فرزند خود را حلیمه بیگی با علمشاه
خاتون سلطان حیدر که خواهرزاده او بود داد و از وی سه پسر شد سلطان علی میرزا ابراهیم
میرزا اسمعیل میرزا ولکن توزی شروان رو آورد و فرخ یسار که شروان شاهی باو رسیده بود
پیکار نموده شکست یافت دیگر بار آویزش یافت روزگار سلطان حیدر سپری شده
یعقوب بیگ هر سه پسر او را در اصطخر زندانی ساخت [۸۹۲] امیر قرا عثمان در زمان صاحبقرانی
شاهرخ میرزا ایالت دیاربکر داشت چون روزگار او بسر آمد اوزن حسن بجای پدر بر نشست
و با امیر جهانشاه بن قرا یوسف آویزشها بود و به نیستی سرا بر نشاند و پسر داشت سلطان
خلیل میرزا یعقوب نخستین جانشین شد لیکن از دوست نشناسی سپاه از وی برگشته ببرادر
گرائید و در آویزه قالب تهی کرد چون یعقوب بیگ را واپسین خواب در گرفت فرماندهی
برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن رسید او هر سه پسر سلطان حیدر را از زندان
برآورد [۸۹۳] روزی چند نگذشته بود که از فزونی مردم و نمایش ایشان به بیمناکی افتاد و روز بسیچ
دیگر شد برادران اردبیل سوگام ناکامی برگرفتند لشکری از پی فرستاد سلطان علی میرزا
راه پیکار رفته زندگی یغمائی شد و آن دو برادر بگیلان شتافتند کارکیان علی فرمان
دستگیری نمود و در محرم نهصد و پنج شاه اسمعیل بایران شد و صوفیان بر وگرد آمدند بکین توزی
فرخ یسار برآمد و در پیکار روزگار او سپری شد آن ملک برگرفته روی بآذربایجان آورد
و چیره دستی یافت در نهصد و هفت در پانزده سالگی در تبریز خطبه بنام خود ساخت و بجای
کلاه حیدری تاج دوازده ترکی برساخت [۹۰۵] او را پنج پسر شد طهماسپ میرزا القاس میرزا
سام میرزا رستم میرزا بهرام میرزا با سلطان مراد پور یعقوب بیگ نزد همدان کارزار نمود

بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین
ابوالاسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید
بن محمد حافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد
بن ابراهیم بن جعفر بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن امام
موسی کاظم فیروزشاه در زنگان نزدیک سلطانیه اردبیل بنگاه ساخت قطب الدین باردبیل
خانه گرفت و خداپرستی در ناصیه شیخ صفی تابش دیگر داد با خود در آویخت و فیروزمند آمد
بر سر شوهی بشیراز رفت شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت برخی صافی درونان نهفته بین
گشایش کار نگر آدم شیخ زاهد در گیلان نشان دادند چراغ شناسائی از شیخ جمال الدین
گیلانی افروخته داشت و سرچشمه او جنید بغدادی ناگزیر بدانسو روانه شد و در وی بلیه
گران دیدار یافت و سعادت اندوخت شیخ عنصری دخت خود را بدان معنوی فرزند
سپرد و نژاد را فراخی افزود در آن هنگام که صاحبقرانی روم برگرفته بازگردید شیخ صدرالدین
موسی را باردبیل دریافت دریوزه همت نمود و از خواهش باز پرسید شیخ آزادی بندیان
روم درخواست پذیرفته شد فراوان کس از استجلو و تکلو و رساق و روملو و ذوالقدر و افشار
و قراجار و اغلو و جز آن را بند برگشودند و بسیاری از آنیان بسپاسگزاری غاشیه عقیدت
بر دوش دل کشیده صوفیگری گزیدند شیخ جنید را خواهش اسباب آرائی از گوشه وارستگی
بیرون آورد و فراهم آمدن گروگان بار افتاد جهانشاه قراقونیلو مرزبان عراقین و آذر
بایجان ازین هنگامه باندیشه در شد و شیخ را از قلمرو برآورد و بجانب رفت و از آنجا بدیاربکر
ان اوزون حسن آق قونیلو به نیایشگری برخاست و خدیجه بیگی آغا خواهر خود پیوند همگانی
بست سلطان حیدر ازو نژاد و چون در پیکار شیروان شاه زندگی درنوردید پور او در اردبیل

درپناه

ای پس از بست [illegible] سلسله خاندان صفویه با امام همام موسی کاظم علیه السلام [illegible]

ج سوم

[illegible]

هرگونه مردم بدرگاه والا بار خواهش برگشادند و فروبستگیها گشایش یابد و گرگونگی گمنیش
راه کارسازی نگیرد و آشنائی بیگانگی گرد دو دوئی نگزینند که و مه دوستداری او را جویای
و هریک آرزوی خود کامیاب دران هنگام که دارائی ایران بپدر او سلطان محمد خدابنده
رسید فتنه اندوزان خویشتن بین او را به بزرگی برگرفته در رهی غبار شورش انگیختند و آن
برنای ناآزمون دستمایه خودکامی ساختند او زنگ نشین ایران بخراسان آمد و از نابینائی
خود و نخوت فروشی دستور و دورنگی سپاه ناساخته برگشت مرشد تبریزی را به درگاه والا
فرستاده یاوری درخواست شاهنشاه دادگر سزاوار پاسخ ندانست و بزبان گوهر آمود
گذشت هرگاه آویزش با مجازی خدا رود چگونه دستیاری نموده آید در پیولا پاکدامنی
خود و چیره دستی بدسگالان خودکام تبازگی برگذارد و تازه و کهن پیوند نیاکان فریاد
اقدس داده از نارسیدن سپاه کوتاه نمود و دریوزه همت کرد شمشیر خرداد یادگار سلطان
ملوک کهن سال نوخرد بود و از نابران آن دودمان بسعادت کورنش سربلندی یافت
و نیایش نامه را با گزین ارمغانی گذرانید شهریار پورش پذیر فرستاده را بنواخت و کار در
اندکار مانع رفت برخی بران بودند که یکی از فرزندان بختور فیروزی سپاه فرستاده
خراسان از اوزبک برگیرند و بگزین روشی دستگیری نیکنامی آورد چون فرمانروای
توران پی در پی گزیده مردم فرستاده پیمان یکجهتی استوار ساخته بودند پذیرائی نیافت
فرمودند سزاوار آنکه نخست داستان اندرزفزو خوانده شود بو که آویزه از میان برخیزد
لختی حال صفوی سلسله برمیطرازد و سرابستان سخن شاداب میگرداند دلبست به نسب
به شیخ صفی اردبیلی میرسد و آن آگاه دل به بیست و اسط با امام موسی کاظم شاه عباس
بن سلطان محمد خدابنده بن طهماسپ بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید

[illegible] ج سوم ۶۱۳ [illegible] محمد صادق [illegible] صاحب [illegible]

از خرد و غنودگی گذشت آنچه گذشت اگر نوید بخشایش سد پیشین لغزشها چاره پذیرفته شهریار
پورش پذیر آمدگانرا امیدوار ساخت و منشور دلدهی بر نگاشتند و خیره بخشند و داد و دهش را
هنگامه برساختند از سوانح چیره دستی برهان الملک بر جنوبی دیار چون نخستین بار ناکام باز گشت
چنانچه لختی گزارده آمد در قطاع خود بسر میبرد در بیولا که خان اعظم بگجرات رفت و شهباز خان را
روزگار سپری شد نزد راجه علیخان مرزبان خاندیس رفت و او بقدسی فرمان شاهنشاهی
سرگرم یاوری شد بعادل خان بیجاپوری قرار داد که چون باحمدنگر روآورد از آنسو نیز لشکر
دررسید و بدین نگارش برخی سپاه او روانه شد تا بسرحد خویش انتظار بر جمال خان که
سپه سالار احمدنگر بود از اندیشه فراهم شدن هر دو سپاه تیز دستی نموده پیشتر از آنکه برهان الملک
نزدیک شود اسمعیل پور او را برداشته به پیکار بیجانگریان شتافت و بکهتر آویزه چیرگی یافت
برهان الملک چون بهزاره درآمد محمد الملک و عظیمة الملک و شمشیر الملک و شجاعت خان
و جهانگیر خان و صفدر خان و عزیز خان و دیگر سران پیوستند ولی بیک خاطر ازادان انکار
پرداخت و همارزور که جمال خان را باد نخوت بسر افتاد و از بی آگهی دستگیری شد و سررشته
تدبیر از دست داده بی شایسته آمد آمادگی گام فراخ برزد و از گریوه فردا پور برگذشت
هفتند هم دران نزدیکی عرصه نبرد آراست راجه علیخان از دوربینی برهان الملک را بامرای
برار او درتر روشت وجود بکارزار درآمد و هنگامهٔ آویزش گرمی پذیرفت دران زد و خورد
بندوقی بجمال خان رسید و خرمن هستی او پاک بسوخت لشکر وی پراگنده گشت ستر گیر فیروزی
چهرهٔ نشاط برافروخت در کمتر زمانی اسمعیل را گرفته آوردند و زندانی شد پیش مرزبان خاندیس
برخی مردم را همراه ساخته خود باز گردید و در کمتر فرصتی باحمدنگر شتافت و بر همگی ملک چیره دست
آمد از سوانح رسیدن ایلچی فرمانروای ایران شاه عباس از کارآگهی نیک سگالی افسر خدیو

هرگونه

بگذراند و در بازگشت بالش بسنز آذر هر غره بهمن گیتی خداوند کشتی سوار بنخستین منزل خانخانان

که پیکر فرخی بود سایهٔ عاطفت انداخته و والا بزم آراسته شد و به سار پیشکش سعادت اندوخت

وبهین بندها آویزهٔ گوش گردانیدند وبهدین روز سلطان پرویز را خواهری نیک اختر زاد

امید که قدوم او فرخی افزاید ششم اسمعیل قلی خان از گجرات آمد وبسجدهٔ قدس آستان

ناصیهٔ بختمندی برافروخت نهم قاسم علی خان را بکالپی که در اقطاع او بود دستوری

رفت سوم اسفندارمذ خدیو جهان از آب راوی برگذشت هشتم وزلعشرت شکار پرداخت

آغاز سال سی و ششم از جلوس مقدس الهی حضرت شاهنشاهی یعنی اسفندارمذ ماه از دور سوم

روز پنجشنبه بست وچهارم جمادی الاولی نهصد ونه پس از چهار ساعت وشانزده دقیقه

نورافزای نشیب بالاحمل را نورآگین ساخت کارپردازان سلطنت دولتخانه را آئین

بستند صورت حسن معنوی را پیرایه دادند روزگار خشیجان چون خرد سرسبز وشاداب شد

رباعی ای عروس طرب از بخت شکایت منما ✢ حجله حسن بیارای که داماد آمد

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم ✢ شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

هر روز جشنی دیگر آراسته گشت واین سپاس را دیگر روز بازار شد ششم زینخان کوکه را

پایه افزودند بوالا منصب چهار هزاری ونقاره سربلندی یافت نهم بابرجی پردگیان

کشتی سوار به بستانسرای میرزا کامران خرامش رفت وتماشای رنگ آمیزی بهار

عشرت افزود هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه بنظر همایون درآوردند تختی گیرنده فیل

ودیگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود وخود را بدین دست آویز یاد داده روز شرف

که بزرگ جشن بود ایلچیان توته باربیافتند وعرضداشت باپیشکش گذرانید همگی گزارش آنکه

برج سوم

و آزآگهی آنکه اعظم خان میرزا کوکه او را برگرفته است و بداد خواهی آمده به پیشگاه حضور طلبید
از سوانح فرستادن فیروزی جنود بگشایش قندهار جنت آشیانی بفرمانروای ایران شاه طهماسب
گذاشته از دیهیم خداوندگاران دل نهادی در بیولاکه ایرانیان را استاره بخشمندی بدان تابش نماند
مظفر حسین میرزا و رستم حسین میرزا فرزند سلطان حسین میرزا بشورش برنائی از مرزبانان ایران
سر باز زدند و در فرمان پذیری شاهنشهی گفتار ایشان بکردار نمی گرائید بخاطر همایون رسید
گزیده لشکری بدانسو فرستاده یاوری کارگشائی برایشان نموده آید اگر میرزایان و بدرگاه
سهند نواخته الکامی دیگر داده شود و آن آباد بوم بپاسبانی یکی از طرز دانان داد گر باز گراید
اوزبک از اندیشه گرفتن باز ماند و آن دلخواه صورت بند دبیت و چهارم خانخانان را
دستوری شده شاه بیگ خان سید بهاوالدین بختیار بیگ گوردهن اول بهیم دلیپ
چالش نهاد بهادرخان فوزدار محمد خان نیازی علی مردان بهادر بلهدار راجه بهور شیر خان
قرابیگ فریدون برلاس سرمدی میر معصوم بهکری حسن علی عرب خواجه حسام الدین سید
درویش هاشم کوکه خاکی کلهبان نور محمد خواجه خضری عبدالغنی الغ بیگ سال النکی خاکی بیگ
سید میر علی میرزا بیگ سالار قلی میرزا محمد سید بنده علی ابراهیم بیگ مرشد قلی
چیبک شمشیر عرب محمد زمان مانی چهاردانگی عبداللطیف بهادر ملک عبست علی کابلی
الهبردی توبکچی الیاس توپچی محمد قلی تنکربردی فرخ بیگ قل محمد و بسیاری راه مردان
کارآگاه بهمرهی نوشتند و خواجه مقیم بخشیگری سربلندی یافت فرمان شد از بلوچستان
بدان گراید اگر فرمان پذیری فرا پیش گیرد آن آباد بدانسان باز گذارد و همراه گیرد ورنه بسزا
برنالد و بدادگران سعادت پژوه بسپرد و نیز مرزبان تته ناصیه سای درگاه نیامده است
کارآگهی فرستاده داستان انداز برخوانده اگر خود بیوید و فوجی همراه سازد بهتر ورنه بداردا

بگذراند

۱ یعنی اوراگر خان مذکور مورد عتاب شهریاری گردید باعث این بود که بدون طلب بحضور آمد چون بسمع اقدس رسید که درین سبب میرزا کوکه هم سبب تمامی عتاب مبدل بمحاطات شد

۲ ای این میرزایان برنجید بگفتند و عمل نمی آوردند حضرت شهنشاهی را ابدل در سر منزل گذشت که باین تدبیر باید برد که تا قول اینها موافق فعل برآید

۳ یعنی در نفتی [illegible]

ج سوم ۶۰۱

[illegible]

ازقلعه بهنبده رای نراین بوجی بشکست مندی گرشین بلو یه رای اودیه وبهمری وال اگرچه
سوتهه اینان بده هزار کشته لیکن ازلک فزون هفتم دی باهمگی بوسیان سعادت کورنش
اندوخت وهریکی بگونا گون نوازش سربلندی یافت هیرده فیل وصد وپانزده اسپ
ودویست وپنج شکاری جانور ازباز وشاهین وجزآن وقطاسها ودیگر تنسوقات
آن سرزمین دگرانمند دانسته بنظر همایون درآورد وآفرین برگرفت وازسوانح آمدن ایلچی
توران مرزبان انجا ازان بازکه شگرفی جاوید دولت دریافته دوستی ونیایش فرامش
داشت درهر چندی بتازه روشی لابه گری نماید وداستان یکجهتی برخواند ازبازنگردیدن
احمدعلی اتالیغ دل نگرانی داشت درین هنگام ازناهنجاری پورخودکه ایماق درهٔ آشتیه بود
آشفته تر شد آن شوریده مغز را سرزنشها کرد ونفرین‌ها نمود وپوزش آن سرنامه ساخته
دربرابد پیشین کارهای سخن برگذارد ومولانا حسین خراسانی راکه باپران او بود باگزین
ارمغانی بدرگاه والافرستاد پانزدهم سعادت باریافت ودلاویز گفتار سرانجامش آورد دوهمدرین
سال شهاب خان درآجین رخت هستی برسبت درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاری
بجا آورد بلکه آبادی ازنگهبانان زمانه بود خدیو روزگار برای غمخواری پس ماندگان او خواجه
محب علیخان را دیوان مالوه ساخته فرستادند واقطاع او رابنوکران بازگذاشتند ازسوانح
فرستادن شهبازخان بزندانی دلستان هفتدهم فرمان درسواد آمد ودرکشاکش عتاب
افتاد ونیز روشن شد کالپی که بتول او بود ازراستی بازگذاشته گرانی خاطر اقدس برافزود
تابوچیان کمین توز دیگر گجر وبهیا بروش درست گویان بی غرض رسانیدند شهریارا ورا در
بندخانه بازداشت ودوبینی را ابشناسائی فرستاد درین روز حکیم عین الملک بسعادت کورنش
دولت اندوخت وهندیه مالوه جاگیر او بود چون بی فرمان بدرگاه رسید باریافت

۶۹ ج سوم

بیان حقیقت رحمی بودن
پدر دولتان او در باشندگان
در بیان سبب ۱۲ مصوره نام قوتی است
منتظم امتزاج نطفه در رحم زن
و آن تخطیط کند پس قوت نامیه
که مولده است نشو و نما دهد
تشریح این را قوتی دیگر
شاید بعد اگر گسسته شد ۱۳
چون در عالم صورت ساخته شد
زن آن حرکت گردیدی تا آن
همان نقش مولود خواهد بود

ج سوم ۶۰۸

بدانسو فرستاد در این هنگام ایبا که درین سخن بود ناگهانی چی لشمشیر جان لشکر و حسن بیگ را
زخمی ساخت و او را ریخته بزمین آمد و از هم گذرانید در ان رفت و خیر محمد کوکه یعقوب گزند
پلارک رسانید آنرا نیز برگرفته بزمین زد درین هنگام مردم رسیدند یعقوب با دیگر غنودی
نجتان گرفتار آمد در بینولا راوت دت پیکار را که ده گیای مواز ولایت بکر بود دشمنان زخمی
بر پشت و بن گوش رسانیده بودند در ان نزدیکی رام داس خویش او را فرزندی بداد و بدانسان
زخم داشت زبان روزگار افتاد که فرو شده آهنگ گرفت و برخی نشانهای او را بیستر اید
تا آوردن او فرمان رفت بست و هشتم آن چهار ساله آوردند و بفروغ دوربینی گیتی خداوند
هرزه سرائی اینان بروی روز افتاد فرمودند در تناسخ پیکرها دگرگون بود از تن زخمی بود
نه جان همانا چنین شگرفی بیاوری مخیله و مصوره چهره افروزد و دور نیست که تار اما اندیشه باشد
که آن فرو شده انشکم امید آید زخمها در هنگام بستن نطفه در خیال داشت مصوره برگرفته
همان نقش بربست و ناگهانی داستانی برجای خود است فرمودند رفتی پیش از زادن من
مریم مکانی دریا خیال چند بسوزن نقش میگرد جهانبانی ازان پژوهش نموده عرضه داشت
آرزو داشت که یادگاری درپای همین پدید گردد چون هستی چهره برافروخت همان طرح
خالها در پا پیدا گرفت و ساق پا گشاده بیاریافتگان نمودند انسوانح رسیدن زینخان کوکلتاش
بدرگاه والا گزارش یافت آن پسندیده خدمت را بشمالی کوهستان فرستادند از نزدیک
در آمد و نگاه لور کنار دریای ستلج تگاپور فت و همگی بوم نشینان فرمان پذیر گشته پیشکشها
آماده ساختند راجه بدهی چند پرسرام از کوه جمو باسو ازمنو راجه انزده جسوال راجه سکیه کاهلور
راجه جگدیس چند گوالیاری راجه سیپال چند و دهپال رای سیسار چند از سیبه رای پرتاپ
از مانکوت رای سهونراگ جسروته رای بلبهدر از لکن پور رای دولت سرکوب بهتره رای کرشن

ارقلعه

نیک اختر دختی چهره هستی برافروخت گیتی خداوند عالم سلطان بر نهاده هفتم آذر میدنی
از گجرات آمد بسجود نیایش سر بلندی گرفت در پیشکیش او آهو و یوز بود آهو را بصید
صحرائی گذاشته بودند یوز از کمین سازش بر جاست و پا در دام افتاد و پیش آهو سر آسیمه
ساخت و گرفتار شد در جشن این ماه باده هوش فرامی پیمودند میر صدر جهان مفتی
میر عبد الحی میر عدل نیز ساغری در کشید گیتی خدیو را این بیت بر زبان رفته بیت
در دور پادشاه خطابخش جرم پوش ❊ قاضی قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
و علی آبا لیغ دستور توران از روزگاری سپری شد تا بهنگام خورش بیمار ساخت و
ناپرهیزگاری سرباری آمد از آگهی و گران سنگی فراوان بهره داشت سیزدهم خانخانان را
سوم پور نشاط افزود همواره خواهش فرزند و در جوبائی بیتاب داشت بزرگ جشنی
برآراست و قدسی قدوم را خواهشگر آمد آرزو پذیرش یافت پایه افراخته تر شد درین روز
آگهی شیرخان فولادی که در گجرات شورافزائی داشت به نیستی خانه شتافت و فتنه اندوزان
بیغوله ناکامی در شدند چهاردهم دخت میرزا سنجر به پرستاری شاهزاده بزرگ بسعادت اندوخت
او پور خضر خان هزاره است بفرمان افسر خدیو از بنگاه آورده بود درین روز بارد وی
خویش رسید از سوانح گرفتار آمدن یعقوب فرو شدن الپیا این دو برادر کمین گریز بودند
زمانه فرصت نداد شهریار مهربان دل زنهار داد گا نزا با وافراه نه پسندند و با حسن بیگ
کرد نزد راجه مانسنگه فرستاد تا از بنگاه دور باشد و هم طی اسایش گرداند هیزدهم نزد قصبه
بابر پور شب اه می سپردند حسن بیگ همراهان را سه توپ ساخته بود جمعی باره و راه جوقی
بپاسبانی یعقوب از آنکه بیمار وار مرده بود و بکنکاش میرفت و گروهی با خود هندی داشت
از حیله سازان تباه کار بغرباد شدند که رهزن دست بیرتال در آورد حسن بیگ همراهان را

ج سوم
همین امید را مر ...
شام آرزو بس روشنی صبح
مثل گردیده ۱۲
این بیت چنین است رسم گذشته
را ... کرد آرد تا ... شد این را ۱۲
هـ چون مهربانی و عطوفت
نظری شهریار مهربان دل بر هم
که ... بخشش ... کند بر بها بخشند
ع یعنی راه آواز بر ... نفس
حسین بیگ ... بود و ...
بیرون از زخم ... عمان ۱۲
مولوی سید محمد صادق علی صاحب

سگالش مزود و جگنات از مهین پرستشگر است که با توابع با خالصه باز گردد و زمینداران
دولتخواه را آسیبی نرسد از زمانه سازی و فریب کاری همه را خط سپردند چهارم شهریور
خواجه عیسی پسر قتلو را نزد خواجه آورد و صد و پنجاه فیل دیگر گزیده کالای پیشکش درگاه مقدس
سپرد او گوناگون دلدهی داده به بهار باز گردید و بیست و سوم میرزا یوسف خان از دستوری
کشمیر شد گیتی خداوند در نخستین منزل رفته گران بار اندازگردانید سی ام زنخان کوکه را
حضرت شمالی کهسار فرستادند چون زمینداران آن سو استواری جز دز یوبی سرتابی
فرا پیش گرفتند آن شایسته کار را به پندگزاری و شمشیرآرائی با فراوان سپاه فرستادند
هشتم مهر تردی خان از اقطاع خود آمد و دولت بار یافت و سوم پس از سه ساعت و
سیزده دقیقه در شبستان سلطان سلیم از دخت کیشو داس راتهور فرزندی روشن اختر
پرتو انداخت گیتی خداوند بهار بانو نام نهاد و همدران شب از دخت موته راجه گزین گوهری
چهره اقبال برافراخت کشورخدا بیگم سلطان نامور ساخت از سوانح روانه شدن
مریم مکانی آرزوی دیدار حضرت شاهنشاهی جریده آمده بودند و بخاطر خیال بود که شهریار
دیده ور بزودی بازگشت خواهد گردید و چون نقش آن سگالش سترده دید به بیست و چهارم
آن مهین بانو بسرانجام بنه و بار خود دستوری گرفت و هشتم امنی خدیو پایه شناس
در نخستین منزل نیایشگری رفت و شبی بروز آورده دستوری گرفتند بزرگ شاهزاده
فرمان شد چند منزل همرهی گزیند دوم آبان عارف پور شریف خان در آگره فرو شد
از تباه هوائی و دل آزاری کنیزان او ستوه آمد بهنگام مستی از هم گذرانیدند
و با دافراه پاسبانی نیز گرفتند هفتم رای رایسنگه به بیکانیر دستوری شد و مسیح الملک
از گجرات آمده یازدهم در مشکوی شاهزاده سلطان مراد از فرزندان خان اعظم

نیک

ودیو افسانها بر خوانده آن کم آزمون را بشاد خواب بی پروائی برد از قتلو مددکاری خواست

و هم خبر داد هنگامیکه از سرخوشی باده غنودگی داشت ناگهانی آن بدگوهر با فراوان لشکر

بر و ریخت و چیره دست آمد قتلو جلال خان و بسیاری دلاوران بسرکردگی عمر خان برادر زاده

پسر پورکا سود خواجه عیسی را وکیل روانه ساخت هر چند حمیر بومی حیله سازی نهاد و روان شدن

لشکر باوری او گزارش ننمود بگوش در نمی آورد و بهزاران کوشش چندی بقراولی فرستاد

غنیم بدرخت زار فرود آمد و خیمه و پرتال را گذاشته از نهفته راه شتاب آورد پیش آیندگان

کم بین فرود آمدن غنیم برگزارده بی پروائی افزودند با پایان روز در رسید و از گسیختن رشته

تدبیر و توزک بیشتری بی آویزه پراگنده شدند و برخی پای همت افشرده به پیکار ایستادند

بیکراهور و مهیش داس و سرو جان بمردانگی نقد زندگی در باختند اگرچه چشم زخمی

بفیروزی سپاه رسید لیکن عمر خان و میر و پسران همایون قلی با خویشان بگو بستی

فرو رفتند حیران نوجوان نه هوش را براورده بغیرت خویشتن پور برد و آوازه افتاد

روزگار او بسر آمد راجه انجمن رازگوئی برساخت و بجای گری برنشست بیشتری گزارش

نمودند بسر او آراست بسلیم آباد که زه ورزد اسپاهی آنجاست بازگشته آماده پیکار شد

پاسخ داد پابوسی شدن را دلیر ساخت و مهم را پای داد نشست اغراق را طلبداشت

و سگالش آویزه فراپیش گرفت درمیان اقبال شاهنشاهی شگرفی نمود پس از ده روز

قتلوی نافرجام درگذشت بیمار بود از شتاب روی پیمانه زندگانی او پر شد خواجه عیسی

نصیر خان خورد پور او پسری برداشت و هنگامیکه افغانان طبی از افسردگی برآمد با بازیگری

و حیله سازی جویای آشتی شدند فیروزی سپاه از نزاردلی و بارش فزونی پذیرفت

بخطبه و سکه شاهنشاهی روزگار اینان سرمایه گردیهان شد و جز فرمانبری و خدمتگذاری

ج سوم ۶۰۵

رسیدند آن سو روآورده وگزیده سامان نمود از سوانح سزا یافتن کشمیریان گجگراشا نزدهم

حسین خان محمد خان پیوندان غازیخان چک یولرچک وحسین دکو باندیشه فتنه اندوزی

از بارگاه والا گریختند و از راه جمو بدان کهسار درآمده به علی رینا پناه بردند پیش از آنکه دست

وپای برکشایند که بکار پردازان کشمیریان آورده در شهر بیاسا رسانید و سرمایه نیکپی هرزه

سگالان شد درینولا قاضی علی بناظری صوبجات سربلندی یافت اگرچه صادق خان

در بیسامانی کارآگهی داشت و خواجه غیاث الدین بیگ دیوان بود لیکن چون هر کارخانه

فراوان دخل خرج دارد و هرچند یاور بیشتر کار شایسته تر ازین رو چهارم مرداد آن کاردانان

راستی پیشه را بدان شغل نامزد فرمودند و چون میان قلیچ خان وصادق خان ناسازگاری

بود فرمان رفت در کار صوبجات قلیچ خان درنیاید سیزدهم شریف خان آمد بسجود قدسی آستان

سر برافراخت سی ام قاسم علیخان از خیرآباد آمده دولت باریافت از سوانح باکشتی بازگردیدن

فیروزی سپاه از اڑیسه چون صوبه بهار از کاردانی راجه مانسنگه انتظام یافت و گردنکشان

گرائیدند پایان سال گذشته از راه جهارکند کشایش اڑیسه را فراتر گرفت ونزدیک بهاگلپور

درنگ نموده بسعید خان حاکم بنگاله سگالش برگزارده همراهی خواست او نزدیک سیدن

پارس هنگام دیگر انداخت راجه از کار پژوهی سرآغاز این سال از راه بردوان روانه شد

بهارخان یا یوسف مشکی رای پتهمبر داس با توپخانه از بنگاله همراهی گرویدند در جهان آباد بنگاه

ساخت بسیج آنکه تا سپری شدن بارش سعید خان ومخصوص خان و زمینداران دیگر مردم

خواهند پیوست قتلو که اڑیسه سرنخوت برافراخته بود بدو بهر پور بیست و پنج کروهی فیروزی

جنوده آمد و سرانجام پیکار شد بهادر کورده را با بسیاری برانی پور فرستاد راجه فوجی

بسرکردگی جگت سنگه بمالش او روانه ساخت آن نافرجام حصاری شده بلابه گری درآمد

مردم فراهم شد از اندیشه آبادی شایسته کرداری اورنگ نشین پس ازرانی شد و برخی
کشاده دست اگزاردن تاریخ فرماندهی دشوار گشت از صوبه الهٰ آباد و دار الخلافه اگره
و اوده و از دهلی سرکار سهارنپور و بداوان هشت یک بخشیدند و از سرکار سهرند و حصار
ده یک و آن در خالصه هفت کرور و نود و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشتصد دام
شد تخم شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزندی چهره
برافروخت امید که مهین بانوی روزگار شود و قدوم او بخجستگی و هم ولایت بنگله
برین مرزبانان عنایت فرمودند از دیر بازه و زاد بدرگاه والا بود و از پیشین لغزش
شرمساری داشت درینولا آگهی آمد که حسین بیگ از ناسپاسیهای تنگناهای کوهستان
در شد و هندال تبه کار بروچیرگی یافت گیتی خداوند بسیج فرستادن فوجی دیگر بسر کردگی
یکی از شایسته کاران نموده درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش بجا تبش درخواست
آن مایه سپاس پذیرفته نوازش فرمود کامیاب به بنگاه رفت چهاردهم دهار دیو رراجه
تودرمل از جونپور آمد و دولت باریافت نوکران پدر بنظر همایون درآورد و شایسته روش
کارسازی شد بست و هشتم فرستاده عبد المومن سلطان به هستی سیل درشد در گذشتن
دریای سهت کشتی بغرقاب فرو رفت اگرچه نامه خوانده نشد لیکن برخی گزارش نمودند
از مستی برنائی ایماق بدخشان را که رو بدرگاه آورده اند درخواسته همانا کارسازان
آسمانی آن بدست را رهنمونی میکنند و هم درین روز خواجگی محمد حسین و خواجه عبد الصمد
کاسبی از کابل رسیدند و بسعادت کورنش کام دل برگرفتند هشتم خان اعظم میرزا کوکه
باحمد آباد درآمد پایان پیشین سال گجرات از خانخانان برگرفته بدو نامزد شده بود او
باندیشه آنکه مالوه بهتر باشد در رفتن درنگ نمود و بدرگاه والا عرض داشت چون نمغز کار

نفایس غنیمت با پنجاه و چهار فیل روانه درگاه والا گردانید[۱] بیست و سوم بنظر همایون

گذشت بیست و ششم بادبهری فرملوین از بندر گوه بدرگاه والا رسید از قدردانی

بلندپایگی یافت فراوان حسی کلام و نقلی مقال[۲] میدانست برخی خردان تیزهوش را

بآموزگاری سپردند سرمایه ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آمد و گوناگون دانش بهره فرا رسید

و نیز گروهی انبوه از فرنگی و ارمنی و پارچه چینی و دیگر کالای آن دیار آوردند و تحفه

بتماشای آن گذشت از سوانح شورش بکلی هندال بومی از خاصکاری خود را بسلطان

نصیر نام نهاد[۳] و چندی فرومایه بدو پیوست مردم حسن بیگ شیخ عمری را همت یاوری نکرد

و بکلی را بزور برگرفت بیست و هشتم او را با بسیاری ایماق بدخشان روانه فرمودند در کمتر

زمانی رفته بالشتی بسزا داد غره اردی بهشت شاه قلیخان محرم را بمیوات فرستادند

دران هنگام که گیتی خداوند از فیل بر زمین آمد برخی راجپوتان سخاوت را خرد تباه گشت

و آنکه سران انبان در پرستاری حضور سعادت می اندوختند بیرایه را تاراج کردند و نزد

ریواری گروهی دراز دستی نمودند و شهباز عمل گزار آنجا بدلی کرده کیول رفت و دیاله

نزدیک میر تهه بیغاره خاست از آگهی آن گزین خدمت را باش بدگوهران دستوری

دادند در اندک فرصتی خار بن فتنه برکنده آمد و جهانی برآسود نهم غزنین خان را نوازش

و جالور مرحمت شد از ان بازکه سرتابی نمود و خانخان بنگاه او را بتیول دیگری داد پس از

چندی بدرگاه والا آوردند و همواره پرستاری کردی چون پشیمانی از ناصیه او برخوانده آمد

گیتی خدیو برین بنگاه برآمد و بار بخشید دوم خرداد زین خان کوکه با تالیقی گلدسته اقبال

سلطان پرویز سر بلندی گرفت و آن نوباوه بستانسرای دولت را بمنزل او فرستاده

بهشت افزودند چهارم بخشش از بارگاه خلافت چهره نشاط برافروخت و سرمایه آسودگی فراوان

---

۱ چون غنیم [illegible] کردن نتوانست و غنیمت که بدست راجه موصوف افتاد بنابر سرخروئی و خلوص عقیدت خود روانه درگاه سلطنت دستگاه اقبال پناه نمود

۲ کلام عقلی مراد از علم معقول و نقلی مقال عبارت از علم منقول [illegible]

۳ چون مسطور [illegible]

[illegible]

وخود را از عقیدتمندان بارگاه والا برشمرد و در کمتر زمانی فراوان مردم فراهم آمدند و بسیاری
سپاه اوزبک بر شکست عبدالمومن بپیکار او برآمد عباس سلطان و رستم بی وجد قراول
و بسیاری را پیشتر فرستاد و از آب مویه گذشته تا بجرکان کولاب پیکر نمود و استوار گریوهها را
پناه اندیشیده پای همت افشرد با نخستین جوق عرصهٔ نبرد آراسته در هم شکست و تکامشی
اینان بعبدالمومن رسید و نزدیک بود که دران تنگنا او را دستگیر گرداند بدستیاری هواخواهان
برآمد و بهدر بنولا پیشکش راجه مانسنگه رسید چون از درگاه والا بصوبه بهار دستوری یافت
آگهی را با مردانگی همدوش گردانید و همت باجد کاری هم آغوش باقبال گیهان پیرای
آنسو انتظام گزیده یافت و سرکشان تباه سگال رو در فرمان پذیری نهادند پورنمل کیدهوریه
بخودبینی و نخوت فروشی در شد راجه بجا یکدستی بر بنگاه او شتاب آورد و فراوان الحاح
بدست درآمد قلعه را که پناه روز ناکامی می اندیشید بیاراست نگاهداشت شورش بدمستی
او بافسردگی خمار کشید بلابه گری و زنهار خواست نامور فیلان و گزیده کالا سپاسگزاری
آورد و دخت خود را بچندربهان برادر راجه پیوند داد از انجا بیارش راجه سنگرام جالش نمود
او پذیره شد و بآئین نکویان پیش آمد فیلان و تنسوقات آن دیار برگذرانید راجه بتنبیه
بازگردید و از انجا بر سر انت خیرده تاخت برد و فراوان غنیمت اندوخت درین هنگام
جگت سنگه پور راجه خدمتی شایسته بجا آورد و در قصبهٔ بهار تیاق داری کرد ناگهانی
سلطان قلی قلماق و کچنه بدگوهر از ناسپاسان بنگاله دست فتنه دراز کردند و از راه
کوره گهاٹ تا جیور دیرینه ایلغا ساختند از انجا بدربهنگه شدند فرخ رای همت یاوری نکرد
بتنبیه آمد جگت سنگ از نیک اختری بکارزار برخاست غنیم در خودنیروی آویزش ندیده
راه گریز سپرد و بر تیزدستی تکامشی برگرفت و اندوختهای اینان بدست درآمد راجه

ج سوم

که آب حیات بر گماشتند هر روز چوبی از ما از زمان آمد نیایش پذیره بجای آوردند و درین
منزل بسیاری باین سعادت رسیدند بیت و نهم در دو کروهی لاهور فیل بنظر همایون
میگذشت و هر کدام در پیشگاه حضور چیزی بخورش میدادند در نوبت یکی فرمودند همانا
فیلبانان این غلام باشد آن بپذیرفت آن وحشی خوی را از خوردن باز گرفت
چون پژوهش رفت و گردید باز بخورش پرداخت **آغاز سال سی و پنجم از**

جلوس شاهنشاهی یعنی بهمن از دور سوم فرخت توام

دران صبح الهی البیج در آمد شهر داشتند و چشم بر راه گزیده ساعت بود کوس نوروزی بلند آوازه
و نشاطی تازه در دماغ روزگار پیچید بهار شگفته روپذیره آمد و نوید شادمانی دولت آورد
و اگر چه کارپردازان سلطنت دستوری یافتند که دولت خانه شهر آبادین بیارایند آن
طربناک را نیز آئین بستند و عیش بر جاها ساختند آراست دگر بار جهانداری جهانیان را
هم خلد برین کرد زمین را و زمان را ٭ گوئی که همه غالیه آمیخت بکردار
پر کرد از آن غالیها غالیه دان را ٭ شب چهارشنبه چهارم جمادی الاولی
نهصد و نود و هشتم هجری پس از دو ساعت و بیست و هفت دقیقه خدیو نورستان
پرتو سعادت برج حمل انداخت و آغاز سال یازدهم از دور سوم شد کشور خدا داد و دهش را
پایه فزایشها چهر شادی آب و رنگ دیگر گرفت دوم فروردین بشهر در آمد از کابل بلاهور
صد و نود و شش کروه چهار یک و هشت بانس و چهار ماه دو روز کم پنجاه و سه کوچ
در نوردیدند همگی یورش بدو ماه و چهارده روز کشید و هم میرزا یوسف خان از کشمیر آمده
جبین نیایش بر نهاد و تارک بخت‌مندی باسمان بر افراخت از سوانح خیر کمایی فتن محمدزمان
بر عبد المومن سلطان پور فرمانروای توران چون فرزندی میرزا شاهرخ بر خود بست

ج سوم

و خود را

درشهر بانیه ناگهانی درگذشت ششم نزدیک رهتاس فرود آمدند وچنان برگزارند مسند عالی

فتح خان در اوده به بلندی خانه درشد از راستی فراوان بهره داشت چون بارش بود مریم مکانی

خواهش فرمود که گیتی خداوند روزی چند گزین نشیمنهای دبر آساید پاسخ رفت مردمی تابد

که ما باسایش وجهان درآزار دوازدهم دران نزدیکی بحتی لشکار قمرغه نشاط اندوختند نهم

دریای بهت راگذر بر سیالپور که دایره دو جا پل بسته گذشتند هشتم نزد بلیان بود در راه جنبهم

بقدسی پیکر رسید وجهانی درشد نوبت فیل بلول رائی بود با تبه کاری و بدمستی او خدیو عالم

بر ماده فیل سوار شده بر غرار آن برآید پیش از آن که پایگاه استوار شود آن عربده کش

بر ماده دوید شهسوار عرصهٔ آگهی بزمین برآمد اگرچه حقیقی نگهبانی آن شوریده مغز نابینا دگرو

بدیگر سو برد لیکن افتادگی لختی بیهوشی روآورد وآن زمان از غدائیان کسی نیارست

رسید وشگرفی سرنوشت بروی کار آمد درکمتر زمان آن قدسی ذات بخود آمد وبه ایزدی نیرو

سمند اقبال را بجلوه درآورده اگرچه در نخستین افتادگی زخمهار سید لیکن این سخت تر بود

فتنه اندوزان نافرجام سخنها برساختند وبسیاری پرگنات دوردست بتاراج رفت

چون بدایره رسیدند شگرف دردمندی رو داد بزشکان فراهم آمدند و بچاره گری انجمن ساختند

افسر خدیو را بچاره سگالی هیچیک دل نگرائید و بر زبان رفت همانا خون گرفتن سودمندتر

باشد کارآگهان پسندیده رگ دست برگشادند و همان دم آسودگی چهره برافروخت و از

کارآگهی بمقام نشد بیست ودوم دریای خناب را از گذربانی کامن از دو پل عبور شد

بامدادان تندرستی رو داد و فیل سوار چالش رفت و روز دیگر میانه راه آن یکتای راه

آفرینش درد شکم برخاست درزمانی بندگان را شاه حالی گذشت و روز صحت گرائید

بیست و پنجم بردانا با دقلیج خان و راجه بهو سنگه جبین نیاز بر آستانهٔ اقبال سودند از انروز

ج سوم

۵۹۹

مولوی محمد صادق علی صاحب مدظله

از طبیب الستہ جاوید نشاط اندوختند تندرستی چهره برافروخت بدیوانخانهٔ والا بر نشستند
درین روز بیست و پنجم قاسم خان دستوری کابل یافت و بهمین اندرزها آویزه گوش هوش
او گردانیدند تخته بیگ را غزنین جایگیر داده رخصت شد و از سوانح کشایش نیر فیروزی
سپاه بمالش یوسف زئی بهیم رفت بکارزار برآمد و چهره فیروزمندی برافروخت آسمانی
سر بران سرزمین بدست درآمد بسیاری از تیره بختان رخت هستی بربست علی محمد الف خان
سیجی در نیکو خدمتی سپرده و نهم دریای سند را برپل گذاره فرمودند فرمان شد که فیروزی سپاه
چوکی بچوکی بشایستگی بگذرانند حسین بیگ شیخ عمری با پیشکش از پکلی بدرگاه والا در آمد و نوازش
یافت درین روز نگارندهٔ اقبالنامه لختی از خود رفت و بگوناگون غم در شد آگهی آمد که شبستان
بانوی خاندان و خاتون دودمان عصمت مادر مهر اندوز از جهان ناپایدار بعلوی عالم شتافت
چون مادر من بزیر خاکست + گر خاک بسر کنم چه باکست + دانم که بدین شغب فزائی
زانجا که تو رفته ئی نیائی + لیکن چه کنم که ناشکیبم + خود را ببهانه می فریبم
شهریار غمگین نواز سایهٔ عاطفت انداخت و برزبان گوهر بار رفت اگر جهانیان طراز
پایندگی داشتی و جز یکی راه نیستی نسپردی دوستان شان را از رضا و تسلیم گریز نبود
هرگاه درین کاروانی سرا هیچکس دیر نماند نکوهش ناشکیبائی را کجا اندازه توان برگرفت
ازین دلاویز گفتار مرا دل بخود آمد و بست وقت را فرا پیش گرفت دوم نزدیک سرای
زین الدین علیخان دایره شد و روز بعشرت شکار پرداختند روز دیگر نزدیک حسین ابدال
خسروانی بارگاه برافراختند کشور خدا بخوابگاه حکیم ابو الفتح گذاره فرمود و آمرزش خواست
بیست و چهارم ازین منزل خواجگی محمد حسین بکابل رخصت گرفت دوم اسفندارمذ نزد
کهره آگهی آمد راجه گوپال جادون را روزگار سپری شد پسر برای صوبه اجمیر نامزد شده بود

در شهر

بسر بغانات خراسش رفت تومان بندی او درنا مسعود آباد گذاره فرمودند از بدواخ
نیایش گزین نمودن محمد زمان عبد الله خان چون کولاب برگرفت نخستین پور شاهرخ میرزا
که بدان نام روشناس بود دستگیر شد بزندان سر در گذشت درین هنگام دستان فروشی
در فرا انگیزی خود را محمد زمان وا نمود چنان برگفت خواجه کلان خواجه پسر خواجه جویباری بهز سلیخی
دودمان والا مرا از دست جان شکران رهائی داد و بجای من سال دیگر را عصر پیوند گسیختند
بسیاری ساده لوحان بدو گرویده و دران کهسار گرد شورش برخاست و آوازه کولاب
و بسیاری جا برگرفت محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد و زخمی راه گزیر سپرد الله داد بیگ
و ترم بیگ را روزگار بسر آمد دوم عرضداشت او با سرهای انیان رسید پس از نیایش او
لابه گری نگاشته بود سیزدهم بدان والا پایه سربلندی گرفت و جونپور را قطاع او شد گجرات
از و برگرفته بخان اعظم کوکلتاش دادند و مالوه از و باز استده بشهاب الدین احمد خان
پانزدهم بدار السلطنه لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت دریا ملبهاس
فرزند نیک اختر نوید فرخی آورد گیهان خدیو نام آن دولت نشا بر نهاد و روی مقدس نیز
بر سنگهار رسید و جراحتها دلشکن که دمه را باندوهناکی در آورد آن شیر خدا بدستیاری ایزدی
سر و برخاست و زخمها بر بست بندگان را نزدیک بود که قالب تهی شود خدیو آگهی بدلاویز
سخنان دلدهی فرمود حکیم علی گیلانی ریشها را بروغنی که از هندی پزشکان فرا گرفته بود
اندود در یک هفته روز نشان تندرستی پدید آمد ارکان دولت بران بودند که روزی چند دایره
بر ندارند از دوربینی کوچ شد و پزشکیان جانش رفت که پیش ازین بنه روز چنان برگذارند
این مقر در آتک بنارس و هم نات بجلال آباد رخت هستی بر بستند این دو پزشک آزمون کار
در فراخنای هندوستان یکتائی داشته خال گیر این بزم همایون و بیست و پنجم بی نیاز سے

بعرض رسید چشم زخمی رسید درین روز خانخانان وقایع فردوس مکانی را که بفارسی برده بود
در آورد فراوان آفرین براند و رخت پانزدهم نزدیک باریک آب در خبر گذشتن راجه
بهگوانداس بعرض رسید و از اشهدی جهان بتعلق بختی باند و در شدند روز دیگر راجه
تودرمل را آتش سپردند همراه بود چون بخانه آمد استفراغ کرد حبس بول شد و پل رنجور
سوم آذر این سپنجی سرای رخت بربست از راستی و گرانسنگی بهره داشت کمتر مانندگی همین
پور او در الخطاب راجگی منصب پنجهزاری برافراختند از سوانح شکار قمرغه دشت از پیدا چون
رایات جهانگشا بگنبدبک رسید پسیج نخچیر افگنی شد بفرمان والا کارپردازان در بخشش جور جلها
شدند روز دیگر از باغ وفا گذشته زمین کوتشکل فرود آمدند اندراه با تاق عربان صحرانشین گزارش
فرمودند و بهر کدام از نقد و جنس بخشش رفت و از انجا بموضع بهاره که بر درکار سلطان محمود
غزنوی آباد بود رسید حکم آبادی ساختن شد و آنرا سهانام نهادند درین روز شاه بیگ
از سواد آمد نوازش یافت و هم نعمت خان را روزگار سپری شد بلا مزنام داشت و بستان
زند سپر بود از آباد سگالی همین منصب بکاول بیگی داشت و هم درین هنگام ما دهو سنگه را
دستوری شد که با قلیچ خان راه در مهمات ملکی و مالی یاور باشد بامدادان نزدیک دیه ولید
لشکرگاه شد در میانه باغ باغ صفا عشرت اندوختند روز دیگر مقام شد و خواجه شمس الدین را
بوالا منصب برنواختند و تازه آبرویی چهره روزگار را برافروخت و همگی امرای دستوری
یافتند که بموجب چالها جور رفته رشته پاسبانی را دوتایی بخشیدند یکطرف پیانه و دیگر سو درگم
دروازه کرده باشند جانور را از کهسار رانده بدشت ارزند آوردند چون جرگها بهم دست داد
بیست و هفتم شهریور عرصه اقبال با شاهزادگان و برخی برگیان بصید افگنی نشاط
اندوخت و شگفتگی بانجام رسید غره دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند از میانه را

بسم

وهنگام کامروائی رونق پذیرفت شه از مهر فرزند فیروز بخت + در گنج بگشاد و بر شد بتخت
بفرزانه فرزند شد سر بلند + که فرخ بود گوهر ارجمند + کشور خدیو آن روشن ستاره را بدان نام

روشناس گردانید **مراجعت رایات همایون حضرت شهنشاهی**
پس از انتظام کابل بسوی هندوستان جهان شهریار درین نزگاه

لختی نشاط اندوخت و عیش دراوری کردم آماده گردانید سگالش آن بود که باربدین برف
وریخ بالک هنگام رفتن جوانان تماشا کنند و هندی نژاد بدین دلکشا نمایش شادکام
گردانید لیکن چون شکوه کشور خدا توران زمین را برهم ساخت تورانیان را در خوابگه
آسودگی در آورد و برانیان بخشوده پسیج هندوستان شد چهارم آذر کوچ فرمود نادرو حلقه
سفید سنگ رایات اقبال برافراخته آمد در راه بیدائی گرفت یکی از فرومایگان بدگوهر
پردهٔ ناموس کشاده زری بر دیده آن بدکیش بپاسا رسید و شریف پور خواجه عبدالصمد
شیرین قلم که با و همراز و همداستان بود بسزا مالش یافت و سرمایه هنجار برگزینی بی راهه
روان شد درین روز قاسم خان را مرزبانی کابلستان نامزد فرمودند و هم نزدیک
بلگرامی موکب همایون فرود آمد بعرض رسید بیست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت هستی
بربست و نیکوخواهی و هوشیار خرامی بی نامه از دیده چه بسر آمد چون قدسی فرمان دستوری
رسید و باول تندرست و پیکر رنجور بهردوار دو آورد و بابکری که نزد لاهور ساخته اوست
یرلیغ باز گردیدن سایه شکوه انداخت از آنجا که نافرمانی افسر خدیو را نارضامندی ایزدی
میدانست بازگردید یازدهم روز جهان پرورده لشکر را پدرود کرد و در راستی و درستی و مردانگی
و معامله شناسی و سرراهی هندوستان یگانه روزگار بود که تعصب پرستاری و تقلید
دوستی و کینه توزی نداشتی و برگفته خود نه ایستادی از معنوی بزرگان بودی کار سازی

ج سوم

بیماری راجه تودرمل فرمان [illegible]

مولوی سید محمد صادق علی صاحب [illegible]

خواجه حسن برآسودند بامدادان بسگکار تو شقاول زمنه فرموده بازگردیدند از سوانح رسیدن
مریم مکانی مهین بانو شوق دیدار شاهنشاهی بیتاب ساخت باندیشهٔ کشمیر سفر گزیدند
گلبدن بیگم و بسیاری پردگیان بارگاه عصمت نیز بدین یارش برآمدند قدسی توجه گیهان خدیو
بکابل شنوده بدرصوب راه سپردند ازانجا که قدردانی هشیار خرامی خجسته آیین گیتی خداوندست
تحسین شاهزاده سلطان دانیال را با برخی امرا پیشتر فرستادند پیش شاهزادهٔ والا گوهر سلطان
مراد را با چندی نادر حضرت آمدند و پس از آن گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم
با بسیاری از بزرگان دولت دستوری یافت سیزدهم اورنگ آرای اقبال خود پذیره شد
و نزدیک بگرامی گوناگون بزرگ داشت بجای آورد و بهار روز بازگردیده گرامی رسیدگانرا
بدولتسرا منازل خاصه فرود آوردند و گزین بزم آرایش گرفت از سوانح رفتن برهان الملک
بدکن و ناساخته کار برگشتن چون فرمان شاهنشاهی بخان اعظم میرزا کوکه رسانید بران
شد که گزیده لشکری بدو همراه سازد ازانجا که تباه سگالی در سرشت خان برگذارد از بسیاری
سپاه دکنیان بزودی نخواهند گردید کار آسان بدشواری خواهد کشید بنابران ازان باز آمده
چغتائی خان و چنده خان و چندی را با هزار سوار و سیصد بندوقچی همراه ساخت از راه
کالی بهیت برادر آمد و الچور را دست راست گذاشته بسوی دانا پور شتافت جهانگیر خان
تهانه دار و برخی دیگر بلابه گری درآمدند همراهان تنگ حوصله از پذیرش باز داشته به پیکار
ره نمودند لختی آویزش رفت ناگاه بندوقی بچغتائی خان رسید و خرمن هستی او پاک بسوخت
و چنده خان زخمی دستگیر شد با دفراه تباه سگالی یافته ناکام بمالوه آمد از سوانح بهمین
خرامیدن سلطان پرویز نوزدهم آبان پس از نه و نیم گهری در مشکوی اقبال سلطان سلیم
از دخت خواجه حسن عم زین خان کوکلتاش فرزند فرخنده اختر پدید آمد و سترگ نشاطی برافروخت

و هنگامه

و زورمندی آن دیگر پرانشان ندهند چنانچه یکی برگزارده هنگامی که از پس پیوند یگانگی
داشت و بنفس منیر میرشکار بدو رسیده به بند زره بربست چون آسوده گشت آنرا بر رشته
هوا گرفت و از نظر ناپدید شد و آن زره دران دشت پس از زمانی از بالا افتاده بسوی
باغ جهان آرا خرامش رفت و لختی شکار اندوختند و بامدادان بر بیدلن بنگاه ایماق خراش
شد و یکی را بنقد جنس سرمایه سرانجام یافت بیست و یکم از حبابکه سفید سنگ کوچ فرموده
خواجه حسن که در فراخی و دلکشائی گزیدگی داشت منزلگاه ساختند مرزا سنجر و مرزا بابای
راجه تودرمل بصحرا دادن و آراستگی و بار داشتن و شادمان و دیگران سران هزاره که
بشهر کمتر آمدی بدرگاه والا رسیدند و بهر خور نوازشها آرزومندی [illegible]
آن کارپرداز سلطنت رسید پیری و بیماری چیره دستی نموده اند همانا زمان فروشدن
نزدیک باشد اگر حضرت پاید بدست اند همه باز دارد و بر ساحل گنگ رفته پسین نشیمن را آباد کرد
بیرونی برآرد و شهریار دیده ور بخواهش روائی او فرمان فرستادند که بدین دستمایه طبیعت
امان فرو بستگی بر باید بی آنکه منشور اندرز روانه گردانید هیچ آرزوی پرستش به تیمار پیر دستان
نرسد همان بهتر از آن که هیچ باز نماند آخرین با نقش نگار مردم پرداز خود آغاز از دوجا پسین سفر
برشمرد بیست و پنجم قاضی عبدالسمیع از لاهور بسجده نیایش سعادت اندوخت دوم آبان
گیتی خدیو را بدروازه خیبر شحنه نشاط را بارگاه دیگر بر زدند خرد و بزرگ کام دل برگرفت و دیگر
بباغ شهرآرا و از آنجا بگذرگاه گذاره شد و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند و مزار
هندال میرزا حکیم را که دران نزدیکی آسوده بودند آمرزش خواستند بقاسم خان فرمان شد
درین بستانسرای دلکشا سر گرانده شود کل القدسی مکان فرمان بخشش کامرو گشتند و زمانی
نیم رنگ آمیزی خزان مانا خانو نشاط آوردند بباغ خواجگی محمد حسین پرداخته و شبانگاه بمنزل

نیا شکری میگذارد و میر صدر جهان از ایلچی می آید و درین روز از صحرانشینان این ملک
گروه گروه بکورنش رسیده کامیاب گشتند چون پهنی از شب گذشت رو به پیش نهادند و هم
کابل بفروغ قدسی قدوم روشنی گرفت و همگی راه از ترک و تاجیک با پیشکش و نثار از دو سو
میرسند میر صدر جهان نیز امروز سجدهٔ نیکی و بندگی بجا آورد و از اتک بنارس پاو کم نود و
گروه و چهل و یک باش در بیست و یک روز هژده کوچ در نوردیده بر فراز ارک برآمدند و بگذشت
باغ دو چار چشم و دل فروغ دیگر بر گرفت که همه را صلای بخشش در دادند و تا در ان شهر
بودند هر روز گروهی بهره ور گشتند پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با نه دیار پیوست آخرهای
روز و سیم خدا از ارک فرود آمده در دولت خانه والا که نزد سیه سنگ بر افراخته بودند نزول فرمودند
بامدادان روز جشن بود بختی بآرایش پرداختند بخشش و بخشایش را روز بازار شد احمد علی
اتالیق سعادت باریافت و نیایش نامه را با گزیده کالای آن دیار بنظر همایون در آورد بپذیره
نوازش و سربلندی یافت حکیم همام عرضداشت شانزدهم آذرماه پیشین سال در توران زمین
شگرف سانحه پدید آمد تا پایان شب پرنده جانوران جانکاه آوازی برداشتند چندانکه صید گرانمایه
دل بدرد آمد بامدادان صحرا صحرا مرغابی و قود و قاز و کلنگ و مانندان مرده و در پا
و کم شکسته و پر ریخته بنظر در آمدند و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور بدین حال
تباه افتاده بود و با آنکه از کنار جیحون و خبر آن رسیدند نیز بهمین نمط گذاردند گروه ها گروه مردم
بعرابه و شتر و اسپ بار کرده بجانها کشیدند و تا شش ماه قاقان سوزدند و از چربی چراغ افروختند
تورانی و خشنود بعرض رسانیدند عبدالله خان کارآگاهان فراهم آورده پژوهش نمود چون
برف و باران نبود در پاسخ فرو ماندند برخی گفتند همانا لشکر بوم را گذار افتاده باشد و چندی
سرائیدند شکاری جانوران صداق نام چنین جان شکری در آن دور نماید و در پرنده ها تباه ور

درزور

بنگلی و ال را دگرینه سپرد کارپردازان دولت بختی فراوانی محصول آن برگذارند آن
روستایی تبه بنگیان افتاد هما نروز که رایات همایون از رود بار سند برگذشت بنگاه
خود نهاد و از این روز بیست و سوم بنگلی و آتخد و درابنون حسن بیگ شیخ عمر و فرموده
روانهٔ آن سو گردانیدند به نیروی اقبال روزافزون چیره دست آمد و آن بومی با لشکرها
لبنز یافت بیست و هفتم که دایره نزدیک کورکهتری بود شاه بیگ از سواد آمده درمیان
راه بدولت بار یافت و بخواهش او بخشی نگرام را که در اقطاع او بود سیر نمودند بنگارنده
اقبالنامه فرمان شد که دران پرستشگاه رفته بزاویه نشینان خواسته بر دهد هزاران مستمند
نوا به رسید و گنجینهٔ دعا برآموده آمد غرهٔ مهر کریوه خیبر در نوردیدند و تردد که بارگاه اقبال برافراختند
این راه را که اسپ و شتر بدشواری سپردی قاسم خان چنان راست کرده بود که عسکر ابد
بآسانی گذشت چهارم نزدیک سرای خواجه یاقوت کرم الله از آمد و دولت آستانبوسی
اندوخت و در منزل سفید سنگ سگالش به الغار شد چون رنگ آمیزی بر خزان کابل
نزدیک رسیده بود همایون اغرق و بزرگ اردو بکبر وهی شاهزاده سلطان مراد گذاشتند
که بآهستگی از پی آورد آخرهای هشتم نگاور اقبال را بگرم روی درآوردند نیمه روز نزد باریک
آب دم آسایش برگرفتند در راه حکیم همام از توران آمده پیشانی نیایش بر زمین نهاده
تارک بختمندی بآسمان بر دو و غمگساری او بر زبان گوهر آمود گذشت ترا یک برادر از عالم رفت
و ما را ده **شعر** از حساب دو چشم یکی کم ✣ از شمار خرد هزاران بیش
چون بدم گیرائی شاهنشاهی دل برهم خورده حکیم سجاهی آمد شناونیاز فرمان فرمای توران
بموقف عرض مقدس رسانید و چنان گزارش نمود که گرفتن هری و گشایش خراسان
از فرخی پرستش گیتی خدیو میداند و احمد علی آتالیق را که دمساز دانش اوست با ارمغانی فرو

زین الدین علی سرادقات جلال برافراخته چهار کروه و ربع پنجاه باش درنوشتند بامداد

از دریای ترابروی و سرای بهادرخان گذشته فرود آمدند یا کم چهار کروه راه بود چهاردهم

شهریور چهار نیم کهره سپرده بر ساحل دریای سند نزد آتک بنارس موکب همایون نزول

اجلال فرموده از سری نگر تا اینجا نود و شش کروه و هفتاد و هفت باش شد و زین خان

کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش دریافتند روز دیگر شاهزاده شاه مراد

با پرکیان شبستان اقبال بسجود نیایش ناصیه بختوری برافروخت رای رانیک و بسیاری

بندگان سعادت گرامی بدولت زمین بوس رسیدند شانزدهم صادق خان بسجده

قدسی آستان سر بآسمان برافراخت از راه کریوه ملکند بسواد درآمد زین خان کوکه بوالا

زمان بدرگاه شتافت شاه بیگ خان شاهم خان وحاتش بهادر احمد بیگ قنچه بیگ

و دیگر بهادران بکمک پیوستند و نیروی تدبیر و مردانگی افغانان راه بفرمان پذیری

درآورد و سواد رعیت نشین شد درین اثنا برمراد شهباز خان را بسزاولی نزدیک

آتک بنارس آورد با این اندیشه که صادق خان دو چار او شود پس زود برآمد

پیمایش فرمودن گیتی خداوند بزابلستان

از انجا که قدسی بسیج آرایش آن دیار و نواختن بومیان باری بود نوزدهم شهریور از

پلی که پایان آتک بسته بودند گذاره شد و بیست و هشت باش درنوردیده نزد سرای

خیراباد فرود آمدند فیلخانه و توپخانه و بزرگ اردو را در آتک گذاشتند و واماندگان راه

سایه پرورگان خانه دوست و چشم داشتند که شهریار باچنین سفر دشوار بکابل نمیرود

و همگی بسیج بسیر و شکار ساحل سند درین روز شهباز خان بسواد دستور یافت پس از سه

مقام سه کروه و ربع و بیست باش رفته نزد کری الیاس منزل شد آگهی آمد که چنین

بیکلی

۵۸۹

شگرف کهی از مضافات پکلی خرگاه شد و میدانی نمودار گشت پس از گرانی شگرف شگرف

ارزانی پدید آمد سلطان حسین چنان نور دیده کرد که گیهان خدیو خانه زاد نوراگین کرد

و از مسکین نوازی پذیرفتند و بجاودانی سعادت رسید و روز دیگر چهار کروه و ربع و هشتاد

بانس سپرده نزدیک واد پال فرود آمدند و صبحگاه سه و نیم کروه و نود بانس نوردیده نزد

کده سه دایره شد شاهرخ زمیندار دمتور آمده بسجده نیایش ناصیه بختوری برافروخت چون

حکیم پس از بختوری مقام فرموده شب هفتم شهریور ماه الهی آن نبض شناس روزگار را

هنگام بسر آمد و ازین آشوبگاه برکناره شد تا واپسین نفس الهی برجا بود چه نویسم که

قدسی خاطر ازین حادثه غم اندوز هرگاه خرد و بزرگ را سوگواری در گرفته باشد حال آن

قدردان بزم آگهی را که از اندازه شناخت اخلاص و دانش شناسائی مزاج خیراندیشی عام

سوای زبان حسن منظر امارت عالی ملک خداداد گرمی دانش بزرگ بروزگار فراهم آید بحکم

والا خواجه شمس الدین و جمعی بحسن ابدال برده در گنبدی که خواجه بنا کرده بود بخاک سپردند

نگارنده اقبالنامه ابوالفضل بخود گمان آن داشت که از خارستان شکیبائی بدر آمده

آنروز پرده از روی کار برداشتند نزدیک بود که بشورش بی آرامی در افتند او خود جاودانی

سعادت اندوخت غازی جان در قدم خداوند سپرد امید که همگی پرستاران الهی

در پیش او جان بخشی بسپارند روز دیگر چهار و نیم کروه و هشت بانس که بس نیک و پرآب

بود رفته نزدیک وهکاری مخیم اقبال شد بامداد پاوکم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته

درمیان کسوار و نانک را که واگذاشت پسین ست فرود آمدند چهار کروه و ربع گذشته

نزد شیرخان منزل شد صبح چهار کروه درنوشته نزد برسر دایره گزیدند میرزا یوسف خان

دستوری بکشمیر یافته بازگردید روز دیگر از بابا حسن ابدال گذشته نزدیک سرای

از سواد آمده وسجده نیایش روشن پیشانی گشت کالو افغان را که گریخته شورش یوسف زئی
را آن سرمایه شده بود همراه آورده چون فیروزی سپاه آن کهسار را گرد گرفت و کار بر سرکشان
آن سرزمین تنگ شد[۱] بر گروهی یکی از امرا پناه برد این بدگوهر میرزا دست آویز رستگاری
گردانید گیتی خدیو آن نوازش کرده فرستاد صبحگاه چهار کروه و ربع و بیست و شش بانس
که بس سنگها داشت در نوردیده نزدیک بولیاس سراپرده برافراختند اینجا بولایت کشمیر
انجام گردید[۲] و ملک تنک آغاز از بولیاس تا دریای کشن گنگ بدین نام خوانند و میر شیخ
اسمعیل که الوس یوسف زئی بولایت او در گردد کرامات از و بر گذارد بپابوس رسید بو که
بلابه گری او بهر گناهان آن گروه بخشوده آید و درین روز گرامی[۳] زری میر عارف از دهلی
سپردند که تا آرزومندان دهلی فرستد و حکیم ابوالفتح که شکم روده سخت رنجور شد سایه
عاطفت انداخته پرسش فرستادند صباح آن چهار کروه راه آمده کریوه بولیاس در نوردیدند
نزد نوپیره دایره شد در سختی و تنگی نشیب و فراز ناهنجار کم همتا و درین روز بخانه حکیم رفته
سوال دهی فرمودند و روز دیگر[۴] چهار کروه و ده بانس در نوشته نزد بر که منزل گزیدند سلطان
حسین پکلی والی پنگش بدرگاه والا رسید و نوازش یافت غره شهریور ماه الهی از دریای
کشن گنگ پل بسته گذاره شد سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه بود نزدیک سکری
فرود آمدند و لکش رود بیست حائی آب بس سرگوارا[۵] از پایان تبت جوش بر زند از ین جویبار
تا رود پکلی سنک خوانند و تا این منزل کناره دریای بهت گذاره بود روز دیگر کریوه ستر
که سه و نیم کروه بود و گذشته نزد دریای بتن سبک لشکرگاه شد این در شیرینی و گوارائی
از پیشین آب شرمگی ندارد و برخی و قاسم خان را دستوری شد که در بستن پل بدریای سند
کوشش نماید و پس از یک روز کریوه تر اس را گذاشتند پنجکروه و سی بانس در نوشته نزد

(۱) چون یوسف زئی از قوم افغان سرکشی نموده بودند بسبب دلیری و سعی سپاه عاجز آمدند (۲) سرحد کشمیر از ین منزل با تمام رسید (۳) گرامی زر مراد از زر بسیار و نقد خطیر (۴) همین بار آسایش هر روز طی مسافت نمودند (۵) دریائی که از کوه روان شده ...

شگون

راه واپسین سفر پیش گرفت از سوانح سپری شدن روزگار عبد الله ولد از بیماری
در شهر گذاشته بود بسر نوشت آسمانی حکیم علی را در مداوا تقصیری رفت جهان سالار
حکیم حسن را بچاره گری فرستاد در پیولا او باردوی همایون پیوست و بیهوش شد درآن
سال روزگار از سر اول برگرفت پادشاه پایه شناس را از گذشتن آن یادگار حکما
پیشین باندوه در گرفت و بارها بر قدسی زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود
و اندازه سوگواری ما که تواند شناخت اگر بدست فرنگ افتادی و همگی خزاین برابر خواستی
تا بازوی آن دوای فراوان سود کردمی و آن گرامی گوهر که ارزان اندوختی این حیران
انجمن هستی چنان میدانست که قافله دبستانی دانش را یکباره ره زده اند از پدید این معنوی
بزرگ مرد یافته دگرگونگی پذیرفت تا بآن مایه شناسائی در راستی و درستی و معامله دانی
نایاب گوهری بود فرمان شد از خانقاه میر سید علی همدانی برداشته فراز کوه سلیمان که دلگشا
جائیست نگاهدارند روز دیگر چهار کروه و شصت باانس سپرده بموضع کانپلا فرود آمدند بیشتری
تا اینجا برف بارد و طرف کوه بس بلند در بازگشت یک براهست درخت ندارد و دیگر پراز
سرو و صنوبر با آنکه دوری در میان این دو کهسار بس کم بامدادان چهار کروه و ربع کم و شصت
رفته نزدیک هونار از اعمال وجن کهاور موکب همایون نزول فرمود از بارهوله تا دریای
کشن گنگ دست براست در بازگشت و چهناپارو گویند و چپ را کهار و روز دیگر مسیت گوار
را که دشوارترین کریوهای این راه است و دریونی ندید موضع پائی مخیم خیمه گاه اقبال شد
سه کروه و ربع و هشتاد و نه باانس راه بود چندین بار از نشیب بآسمان پذیرفته در گذشت
گیتی خداوند بر سر تربت خواجه صندل لختی عنان برکشیدند و بادای اش بلکه عشق بازا نشست
پرستش رفت درین روز مردم همراه نتوانستند رسید مقام شد درین سال میر ابو القاسم تمکین

دریای بهت جوش هندوستان شتابد و درین میانه تنگنای رهبت از دیرباز مرزبانان
دری برنشانده پاسبانان بی نوشته نگذارند درین روز زین خان کوکه از راه پکلی
بسجود نیایش سربلندی یافت و از همین منزل او را پیش فرستادند تا رودبار سند را
استوار پلی بربندند و فیروزی سپاه بهشت بخش شد چندی خاصان را در رکاب همایون
در نوشتند و دیگر هفت فوج موافق لشکر هر روزه قرار یافتند و کارآگهان بدرگاه
نامزد شدند تا بدوری درخور هر بخش را بشایستگی بگذرانند بیست و سوم خدیو جهان
از آب بهت گذشته با وکم یک کروه و بیست بالش سپرده منزل شد و درین روز میر عمارت
از دولت سجده نیایش روشن پیشانی گشت میرزا مقیم و فطرت فراوان بهره وارد
و بر بافندگی و شغنمیر بیشتر ازین چند سال از گفتگوی ناتوان بینان هرزه لای
از لاهور بکشمیر شتافت علیخان مرزبان انجا بس گرامی داشت مدارای برگرفت
چند پیگان سخن ساز چنان رسانیدند که اندیشه سری در سر دارد و با چندی بدان
آهنگ که چون مرزبان پدید آید دران خلوتگاه از هم گذرانند میرزا سازگاری زبانیان ندید
و آشفتگی روزگار شبی صحرای آوارگی پیش گرفت از راه گرفته آوردند و [illegible]
از آنجا به تبت رفت و علی رای حاکم آنجا خواهر خویش را بدو داد و دران وقت که ایلچیان
به تبت روانه گشتند حکم شده بود که میرزا را بملازمت رهنمونی کنند ازانجا که نمایانه از او [illegible]
بود با آنکه مرزبان رخصت نمیداد دوستان و یکجهتان افسانه لی در پی میخواندند پا از
سر نشناخته قدم در راه نهاد و بخبردی نوازش روشناس آمد پس از یکیدو سه کروه
و بیست بالش در نوردیده نزد خانپور رفزو آمدند و درینجا آگهی شد که بیست و چهار
اخواجه خان جنت هستی برست آن بتلا رنجور شد بیشتر روانه گردانیده بودند درمیان

العرض خدام والا شنبه دهم امرداد ماه الهی سه کروه و ربع و دوازده بالس درنوردیده

نزد شب پور نزول همایون شد و در راه بباغ صفا که سبزه کده میرزا حیدر بود تشریف

بردند و بفراز کوهچه که بسیاری از ولایت کشمیر از انجا بچشم در آید بر آمده ازان نگرش

نشاط اندوختند روز دیگر چهار کروه و ربع و هفتاد و ده بالس راه پیموده نزد بیتن لشکرگاه

شد و از کشتی فرود آمده به خشکی پرداختند و درین روز ملک الشعرا شیخ فیضی و میر شریف

املی را کرامند زرمی همراه کرده بشهر فرستادند و ارستگان بیغوله گزین و حاجتمندان

خاموش و دیگر خواهش وران بخشش کنند از سوانح آمدن یعقوب خان کشمیری بدرگاه

والا از بادافراه خودسری و سرتابی بستوه آمده در تنگنای کهتوار سراسیمگی می اندوخت

از رسیدن موکب همایون بسترک بیمناکی درشد مبادا زمینداران گرفته بسپارند

وچون برادر او مژده بخشایش رسانید لختی ازان آسیمه سری برآمد بمیانجی میرزا یوسف خان

عرضداشت از مستی برنائی و دمسازی بدگوهران گذشت آنچه گذشت اکنون گرداب

پشیمانی فرو گرفته و آرزو آنست که پای افزار خاصه تا آنرا بر تارک نهاده بسجود

قدسی آستان گرایم شهریار مهربان دل پذیرفته کامیاب خواهش گردانید آن

پریشان روزگار ازین مهربانی گام سرعت برنهاده هیژدهم امرداد ماه الهی

کام دل برگرفت و پس از سه مقام کوچ شد سه کروه و ربع و شصت بالس رفته

نزد نوپره خیام دولت برزدند چون دران ملک باربردار خشکی آدمیست بزرگ بارها

بردارد و کرپوها لبان هموار زمین در نوردد بسیاری اسباب را این گروه برداشته بودند

و شگرف نمایشی داشت بامدادان دو کروه و بست بالس رفته نزد بارهموله بارگاه

دولت برافراختند این دروازه کشمیرست یک طرف کوه فلک آسا و از دیگر سو

گرفت و ازینجهت که داماد را گورکان گویند بدین نامور شد شیر اغلان پس از پدر
همراه برادران بسر می برد و در سرآغاز جوانی درگذشت و اویس خان در خدمت
عم خود شیر محمد خان که مرزبانی مغولستان داشت می بود راه قزاقی فراپیش گرفت
و نبردها نمود و چون شیر محمد خان را روزگار سپری گشت مسند آرای خانی شد
گویند با قلماق شصت و چند جنگ کرد و یک بار چیره آمد و دو بار گرفتار شد
تاشی سردار قلماق بزرگ داشت و دودمان نموده گذاشت و چون باتوق خان
بر سر او آمد به نبرد آرائی شتافت و دران زد و گیر از ملازمان خویش
تیری ناوانسته رسید و درگذشت و نزادگندی در الوس مغول راه
یافت یونس خان را پس از سانحه پدر برخی بسمرقند پیش میرزا الغ بیگ
و ایشان بوقار البسرداری الوس مغول برگرفتند میرزا البیاری را گشت
بهرچه داشتند برگرفت و یونس خان را در پیش شاهرخ میرزا فرستاد و
میرزا از روی مهربانی بمولانا شرف الدین علی یزدی سپرد و از دانش آگهی
اندوخت و چون روزگار ملا سپری شد بعراق عرب و آذربایجان و فارس
گذاره نمود و شیراز را بنگاه ساخت و زمین خرید و هنر آموخت از دست مزد خود
باندکی بسر می برد و در چهل و یک سالگی سلطان ابوسعید میرزا طلب داشته سا
بزرگی همراه ساخت میرزا بار دیگر پرداخته نزد فرغانه جاگیر کرد و مردم فراهم آمدند در این اثنا
میر سید علی از نبایر خداداد که بزرگ امیر مغولستان بود درگذشت کار یونس خان
رواج گرفت در اندک فرصتی ایسابوقا نیز بدان ملک شتافت چون درگذشت
دوست محمد خان پسر او سرآرای شد و در کمتر زمانی حکومت مغولستان باستقلال بنام او شد

وجه تسمیه گورکانی بیان میکند و صاحب قران را زهمین جهت لقب گورکان افتاد ۱۲
قوله قلماق نام ملکیست و نام قومی از ترک ۱۲
نزادکندی ای بهادری چه او بمعنی خوب و کند بمعنی بهادر آمده ۱۲
یعنی مصروف دانش اندوزی و مشغول فراست آموزی گردید و ثمرهٔ این مشقت در

که حرم کلان در نگاه داشت دیگران اختیار دارد در زمانی که خان بیورت رفته بود از آبستن بودن منسلیک آگهی یافت او را بشراول دختوی که از امرای معتبر بود داد و چون خان از سفر باز گشت ازین سرگذشت آزرده شد و سودمند نیامد و پس از سپری شدن روزگار خان پراگندگی در الوس افتاد و امیر بولاجی دوغلات جد میرزا حیدر در مقام جستجوی آن شد قاسم تیمور نامی را به پژوهش فرستادند تا از منسلیک و شکم او آگهی آورد و پس از آن پوسری پدید آمد که او نقد زندگی سپرده پور تغلقتمور خان بهزاران رنج از ولایت برگرفته آورد و در شانزده سالگی بسریر خانی رساند و در بیست و چهار سالگی باسلام دین درآمد و از شورش ماوراء النهر عزیمت آن دیار نمود و بداد گری آرامش داد و از ناصیهٔ صاحب قرانی اقبال جاوید دریافته ولایت کش را گذرانیده ماوراء النهر بپسر دوم خود سپرده بمغولستان بازگشت پس از و الیاس خواجه خان جانشین شد و چون پیمانهٔ زندگی او لبریز آمد الوس مغول پریشان شد امیر قمرالدین دوغلات هیژده تن از فرزندان و خویشان تغلقتمور خان را از میان برگرفت و بر سریر خانی برنشست از نژاد تغلقتمور خان جز خضر خواجه خان کسی نمانده بود و امیر خدای داد برادرزادهٔ قمرالدین باتفاق والدهٔ آن گرامی فرزند پنهان داشت صاحب قرانی را با قمرالدین جنگهای سخت روی داد و چون فرو شد خضر خواجه خان را بکلانی برداشتند و با صاحب قرانی راه آشتی سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادی پذیرفت چند بار لشکر بخطا برد و فراخواجه را بدست آورد و دختر او تکل خانم در شبستان صاحب قرانی بلند پایگی

۲۸۲ یعنی منسلیک نامی یکی از زنان و حرم حامله بود و پسری آورد ۱۲ ۳۰ یعنی مسئول معلوم شد و آنکه او اطلاع شکم او ملو بود ... ۱۲ ۳۳ اسلام قبول کرد ۳۴ رواج دین مسلمان گردید ۳۵ صاحب قرانی ... ۱۲ ۳۶ یعنی قمرالدین خان ... ۱۲ ۳۷ یعنی ... از خاندان تغلقتمور خان را نام و نشان باقی نگذاشت و خود بجای ایشان سریر آرا شد ۱۲ ۳۸ یعنی قمرالدین خان از جنگ صاحب قران شکست خورده و شوکتش برباد رفت ۱۲ ۳۹ یعنی خضر خان که راه صلح بصاحب قران سپرده باعث آبادی ملک و آسایش او گردید ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی صاحب مرحوم

۵۲۴ ج سوم

خاصه بپل خورد وازانیردی پاس آسیبی نرسید وپس از دو روز چهار گروه
وشصت بانس سپرده شهاب الدین پور لشکرگاه شد ودرینجا قریش سلطان
کاشغری بدرگاه همایون رسید وخسروانی عنایت سربلندی یافت والاشراد اوقا
آن بزرگ نبیره قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان
بن سلطان احمد خان المشتهر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان
بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه بن تغلقمور خان بن ایسابوقا خان بن دوا خان
بن براق خان بن یسون توا بن مواتکان بن جغتای خان بن چنگیز خان حال
جغتای خان در نخستین دفتر گزارده آمد مواتکان پسر دوم جغتاست قاآن
بزرگ و پدر بزرگوار از همه فرزندان دوستر داشتی [illegible]
قلعه بامیان به تیر درگذشت [illegible]
می اندوخت تا روزگار براق خان [illegible] چیره دستی یافت در خراسان با اباقا
بماوراء النهر فرستاد وستمگاری [illegible] درآمد سلطان
بن هلاکوخان نبرد آراسته شکست خورد ودر بخارا [illegible]
غیاث الدین نام کرد وچون رخت هستی بربست دوا خان پس از [illegible]
سلطنت برآمد وشکوه سترگ بهم رسانید ماوراء النهر وترکستان وبدخشان وکابل
برگرفت وچند بار خراسان را تاخت کرده بازگشت ولشکرها بهندوستان روانه
ساخت ونام بازگرید ایسابوقا پس از پدر در ترکستان وکاشغر ومغولستان
فرمان روائی یافت تغلقمور خان گذارش نماید که ایسابوقا خان درحرم داشت
بزرگ ساتیلمش خاتون خورد منشیک ازانجا که آئین الوس مغل است

چون خدای حقیقی نگهبان این
کفیل مهمات خلایق میباشد [illegible]
[illegible] فرمان فرما بوده اند ومن حیث الاستقلال
حکم رانده چهارده کس اند [illegible]

اوگذارده بشکوه شاهنشاهی از خواب در آمد و آرزوی آن در سر گرفت که بدست آویز
پیمان بسجدهٔ قدسی آستان چهرهٔ بخت‌مندی برافروزد شهریار پوزش پذیر آمدگان را
کامروا باز گردانید و چون اورا از گناه‌شستگی درگذشت باور نیفتادی درین هنگام برادر
خود را فرستاد تا مژدهٔ بخشایش بدو رساند نقش یگانگی بسترد و کامیاب خواهش
بازگردید روز دیگر همدران سرزمین عشرت فرمودند صباح آن چهار کروه و ربع
و نه بانس رفته نزد جوس خیمه‌گاه شد و درین روز برخی پردگیان از بزرگ اردو
آمده بدولت ملازمت رسیدند آصف خان و خواجهٔ دولت و چندی سعادت
کورنش اندوختند و در اینجا انجمن رازگوئی برشد و یورش کابل قرار گرفت پس
یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک بینور فرود آمدند و پس از یک روز چهار
کروه و سی و شش بانس در نوردیده نزدیک کوه سلیمان سرادقات
اقبال برافراشته‌اند درین روز بمنزل محب علی خان رفته پرسش
فرمودند و آن آماده والسین سفر نشاط اندوخت و بزور تجه برآمده
رو بشهر نهادند و همگی سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازی را به پرسیدن
بلند پایگی بخشید از آغاز در آمد شهر رنجور شد و در سیر نیارست همرهی کرد بسیر
آن گزیده دودمان دانش رسیده نوازشها فرمودند روز دیگر مقام بود
محب علیخان را روزگار سپری شد یکی گفته باشد لا اله الا الله بگوید از دیر سخن
باز گرفته بود پاسخ داد هنگام لا اله گفتن نیست گاه آنست که همگی دل بایزد پردازد
خدیو پایه شناس را لختی دل بدرد آمد و پس ماندگان او را نوازش فرمود
شهامرداد ماه الهی سه کروه در نوشته گذشت سری نگر دایره شد در راه کشتی

سنگالش آن بود که تا سرچشمه رود بار بهبت خرامش رود لیکن تراوش ابر و لغزش تنگناها از آن
بسیج باز داشت از سوانح فرستادن ایلچی بتبت چون آوازه افواج گیتی کشا بآن دیار رسید
مرزبانان انجا همت نداشتند که خود را بوالا درگاه رسانند و در چاره گری سراسیمه وار بودند
چون پیوسته بفرستادن پیشکش فرمان پذیری میگذارند میرزا بیگ را پیش علی رای حاکم
تبت خرد فرستادند و ملا طالب اصفهانی و مهتر باری را پیش مرزبان کلان و در دلدهی
و آرامش افزای ایشان دلآویز سخنان نگاشته آمد بیست و نهم ماه الهی خدیو جهان را
گرانی شد و آن روز در دمندی گذشت روز دیگر کارساز حقیقی نشان بهی فرستاد
پس از دو فاقه شور با خوردند و در کمتر زمانی تندرستی شد سفیر موزند بسا بیماری کشیده شد
بدشواری رنز اول رنجوری بیش نیامده ایزد جان بخش جهان آفرین بدادگری و
تنومندی دیر دارد

نظم

مبادا دولت از بالین او دور ٭ مبادا تاج را بی فرق او نور
مقیم جاودانی باد جانش ٭ حریم زندگانی آستانش

بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر جنت نظیر

چون تماشای آن گلشن همیشه بهار که همگنان را بطبیعت پرستی بر دی هیم خدارا
به نیایش دادار گرمتر ساخت و لختی از آن گلگشت نشاط اندوختند و سپاه و رعیت کام
دل برگرفت بسیج بازگشت شد هر چند سازگاری آب و هوا و فزونی گل و بسیاری میوه
راه بیرون شد بستی لیکن شاهنشاه فراخ ملک از خرد جیرگی پیش ازین نیارست بود
غره امرداد ماه الهی لنگر برگرفته بادبان کشیدند و راه بگلی پیش نهاده خاطر و در بین
شد سه کروه و بست و پنج بانس آمده برابر جلکه نندی مرگ همایون رایات برافراختند
و درین روز ایباعد دولت باز رسید و نوازش یافت چون یعقوب کشمیری که لختی غنوده رای

ای دشوار گذاری راه ها و شورش ابر و ترقی باد و برف از اراده پیش باز داشت ۱۲
[illegible] میرزا بیگ را سفیر کرده پیش حاکم خرد تبت فرستاده کلمات نشاط افزای او گفته دادند ۱۲
ملا طالب اصفهانی بسوی حاکم کلان تبت روانه کرده شد تا سخنان آرام افزای خاطر او گفته تسلی بخشد ۱۲
[illegible] دریت بیماری [illegible] از بسکه تنگ کشیده ام [illegible] دیده ام کر بپرس [illegible]
[illegible]

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

او گزارده

گرید با سپری شده پاس آن دارند از سوانح درگذشتن میرزا سلیمان بازاری [illegible] بانگه بار
دوم بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد با آسودگی و نشاط اندوزی گذرانیدی درین
یورش با او در لاهور گذاشته بودند تا در آرامش آن سال خورد گزندی نرسد درین منزل
آگهی آمد که سیزدهم تیرماه الهی جهان گذران را پدرود کرد گیتی خداوند آمرزش درخواست
تاریخ ولادت او بخشی هفتاد و هفت سال زندگی یافت در مردانگی و رزم شناسی یگانه بود
صبح آن سه کروه و چهل و چهار بانس سپرده بموضع کهنه پل که گشتی ازین برنگذرد نزول
سعادت شد و در راه زاویه واحد صوفی را که گزیده حال او گزارده آمد بقدسی قدوم روشنی
افزودند و والا و بر سخنان گذارش یافت و آن درویش را توانگر دل گردانیدند فرمودند
همگی بسیج آنست که باندازهٔ توانائی گرامی انفاس در رضامندی ایزدی شمرده آید و
در شغل جهانبانی سررشته بالیست از دست نرود امید که آن روشن ضمیر در انجام این
خواهش همتگار بود و او نیایش گری نموده برگذارد از والاپایگی خدیو عالم آگهی دارد
صوری شکوه و تعابیت بر حسن روزافزون معنی و برین آرزو در سر که ازان خدیو صورت
و معنی دریوزهٔ فیض کنم درین هنگام شاهزاده بزرگ از پی رسیدند فرمان شد که به نیایش کدهٔ
صوفی رفته فروغ نظر برگیرد نگارندهٔ اقبالنامه را همراه ساختند شاهزاده نخست برای کیمیای
خدیو دریوزه توجه نمود و او همان پیشین پاسخ برگذارد و سپس در بارهٔ خویش دعا درخواست
جواب داد آرزو وازان پیشوای صورت و معنی برآید ازین سه منزل گیتی آرا بر بارهٔ اقبال
برآمد و بدیدن سرچشمهٔ الیچ که نشاط جای دیده وران و عبادتگاه باستانیان است عشرت
اندوختند صافی حوضیست پیوسته از و آب بجوش خند در هر چندی زرد ماهی خال دار خوش نما
نمودار گردد آن سال را فرخ شمرند درین نزدیکی نمود و شادی آورد و ازانجا بشکار پرداخته

کار آگهان خدمت گذار در کمتر فرصتی گزین کاخها در یای سرانجام نمودند و گلزاری بر سطح
دریا اساس نهادند و نام آوران و نزدیکان نیز به همین روشی آماده گردانیدند افزون
از هزار کشتی آراسته شد و شهرستانی بر فراز دریا آبادی گرفت بست و چهارم تیرماه الهی گیتی
خداوند با همایون اغرق بکشتی برآمد بامدادان لنگر گشوده بالا کشیدند بالم شش کروه
و چهارده بانس در نوردیده برابر مینور دایره شد هر دو روی دریا گلزارهای نظر فریب
و سبزه‌های نشاط افزا چشم افروز بود و هر دو سو تباق داران شایسته خدمت نامزد گشتند
پاسبانی زیردستان و گشت و کارکوشش رفت هر چند دستمایهٔ خوشدلی و کام
بالفر خداوندان کارآگهی است بیشتر جهان سالار هوش افزای را برتر نهد و بر بنیان سعادت
گرامی که دولت وری و اقبال مندی را از کام بخش حقیقی دانند زندگی را چنین آباد دارند
و آنان را نگاه از سبب و صورت درنگذرد و خواهش روائی بشولیده مغزی در اندازد
و روز دیگر چهار و نیم کروه و شصت بانس شتافت نزدیک پنج براره دایره شد و بامدادان
پنج کروه و ربع و هشتاد بانس در نوردیده برابر جلبه مندی مرگ فرود آمدند اگرچه در هر
منزلی گزین مرزها شگفت افزاید لیکن آن آنک چشم و دل را تازه بینشی برافروخت
سه هزار بیگه پس همواره و خرم و شاداب جهان نوردان دوربین همتای او کمتر نشان دهند
دیهیم خدا تماشای آن عشرت اندوخت و نیایش دادار جان آفرین برنشست نزدی
زنی به بغان پرستاران مهادیو و مرک میدان و افسانه سرایان چنان برگذارند که آن
پارسا گوهر یگانگی پیوند خاطر داشت چون درین نشاط‌گاه بجولان بازی آمدی لختی از دیدار
او برآسودی مرزبان کشمیر بران شد که آنرا کشت پذیر گرداند از اندیشه حرمان بگران شد از
بسکه پیوند میان نشاط بازی واگذاشت و بر دگرگونگی آن نفرین نامه برنوشت و تا امروز

کرورها

ومنظرهای دلگشا بر زبان گوهربار گذارش یافت همانا از فراز این بام یوسف آن بیگناه
را افگنده باشد چون پژوهش رفت همچنان بود و همدرین روز جگناتهه از بی منزلی شکوه
داشت و خواهش گری خانه قرابیک در سر درین میان از فراز بامی کورنش داد زود بدو
فرمودند که دور فرود آمده منزل قرابیک فراخ و نزدیک هست بگاه تو باشد غریو از همگنان
برخاست و همدرین نزدیکی سحری آواز خنیاگری بگوش والا رسید به نقیب خان فرمودند
که هیچ از آواز سال گوینده میتوان دانست پس از فراوان اندیشه پاسخ داد زیاده از چهل سال
و کمتر از پنجاه می نماید فرمودند همانا بیش از بیست سال و کمتر از سی باشد چون پرسش رفت بیست و
پنج سال برآمد درین هنگام آمدن مریم مکانی خواهش رفت و نگارش عرضداشت اشارت
شد بر زبان گوهربار گذشت این بیت که همین نفس گفته شد عنوان سازند بیت

حاجی بسوی کعبه رود از برای حج * یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما

بیست و سوم هاشم بیگ پور قاسم خان را براست کردن راه پکلی دستوری شد چون سگالش
آن بود که بازگشت از آن سو شود و بسیاری سنگ تراشان خاراشگاف و بیلداران سخت بازو
بهمراهی آن ستیزیده خدمت فرستادند و زین خان کوکه را حکم شد که بازگردد و وارهی بزرگ
و دیگر مردم به پشاور برد و خود از راه پکلی بملازمت آید و درین روز آگهی آمد خداوند خان
دربتن گجرات غره خورداد ماه الهی درگذشت از دلاوران جنوبی دیار است بهمراهی امرای
برار سعادت بار اندوخت و بخسروی عنایت سربلندی گرفت از سوانح خرمی بخش فرمودن
گیتی خدیو پهراج روچه بر فراز کشتی از زین روکه دریا نوردی نشسته ره پیمودن است و
گوناگون نشاط را پیش آهنگ بخاطر درین جبان پرتو انداخت که تماشای آن سوی
بدین روش شود چه درین ملک از سی هزار کشتی افزون لیکن سزاوار نشیمن کشورخدای نبود

ایشان برگذارند چون هرزه لایان حق پوش فراوان بودند و مرزبان کشمیر برانکه راستی
بروی روز نهفتند و شهریار را نشاط تماشا در سر و بزرگ بیشتر سپاهی جمع از روی واقع نشد
و بر بست لک خروار شالی دو لک افزودند همانا نظر بزرگ نگاه بران افتاده بود که جمع افزونی
هر چند از حساب نگذرد در برهم زدگی کشاورز آورد خاصه در ملک نو کشوده بست و دوم راقم شگرف نامه
را بدین واحد صوفی رخصت فرمودند از انجا که افسر خدیو را جویای سره مردان ایزد پرست
روز افزونست بندگان سعادت گرامی در سراغ گیری آن تگاپو دارند درین هنگام ملک الشعرا
شیخ فیضی بکمترین نوشتند که درینجا بیغوله گزین آگاه دل نظر آمد سی سال است که در کنج ناشناسائی
بر کهنه بوریا نشاط می اندوزد ساختگی و خودنشینی فروشی پیرامون نگشته از درون زدودگی
لختی شاهنشاه را می شناسد و نادیده غاشیه ارادت بر دوش دل دارد چون بعرض همایون
رسید این ره نورد حق پژوهی را فرمان شد خود رفته ژرف نگهی بکار برد اگر گذارده برستی
پیوندد و دل نهاد آمدن شود همراه آورد از بخت فرخندگی آن پی گم کرده را دریافت و
ناسور ایزدی خواهش از سرتازگی گرفت از دیرباز زبان اویس و برخ خرابه نشینی از آنکه
آئین زمانیان کمتر بر دارد برخی دیوانه گویند و گروهی ملحد و او از غم و شادی فراتر زید
جز نان ریزه از کس باز نستاند و کهن دلقی پس از چندی سال برگیر دراز دیرین در میان
آورد و صحبت در گرفت اگرچه از کنج نشینی بیخبر دهی بر زبان کشمیر نداند از رسائی بینائی فراوان
فیض اندوخت و گوش را روز بازار دیگر شد و از آنکه از مردم زاد بس دل گرفته بود آهنگ برون
شدن نداشت گیتی خداوند ازین آگهی نشاط اندوخت و قرار یافت که خود رفته تاریک زاویه
او برافروزند از سوانح نهفته دانی گیهان خدیو بعرض رسیده بود که مرزبان کشمیر از رستی یکی از
پردگیان خود را از بلند بامی انداخته روز یکه تماشای کشمیری کاخها میفرمود و در چندین تنهائی

عزتی تازه یافتند از سوانح شگرف سیل آمدن در اجین مالوه دوازدهم آغاز باریدن کرد
و سه روز پی هم بارش داشت دریای سپرا طوفانی جوش برآمد و کول آب درونی و بیرونی
لبریز شد هزار و هفتصد خانه با آب رفت اگرچه آدمی کمتر راه نیستی سپرد لیکن فراوان چهارپا را
امواج خیز برد سیلاب بدروازهٔ شهر رسیده بود که کول بیرون شکست و آب پراگنده گشت
از سوانح گرفتن ربع کشمیر چون اشاره نویسان کارآگاه درجمع سخن داشتند شهریار دادگر به
پژوهش نشست شیخ فیضی و میر شریف آملی و خواجگی محمد حسین را بژرف نگهی خراج فرستاد
و خواجه شمس الدین خافی که دران روز از کابل رسیده بود و کنور را بدوربینی به کام راج اگرچه
خریف گذشته بود بکارآگهی اندازه برگرفتند در هندوستان زمین را لخت لخت ساخته هر یکی را
بیگهه خوانند بعرصهٔ دلگشای کشمیر هر بخش را پته بفتح بای فارسی و تای فوقانی مشدد و های خفی
و آن یک بیگهه و یک بسوه به الهی گز شود و کشمیریان دو نیم پته و کسر را یک بیگه دانند و پیداوار
از قرار نه توده جنس برگذارند و بشماره آن هر دری را چند خروار شالی اندازه گرفته اند و
بی تازه وارسی همان خروار باز خواهند و خروار سه من و هفت سیر اکبرشاهی است و چندی را
به ترک بفتح تای فوقانی و را و سکون کاف برسنجد و آن هشت سیر بادشاهی در ربع ازکیه
پته گندم و عدس و سرشف دو ترک دست مزد جهانبانی باشند فرستادگان دلارو
جر آن از گندم دران مقدار یک من و بست و شش سیر و جو یک من و بست و شش سیر
و عدس و سرشف یک من و سی و نیم و در خریف ازان مقدار شالی یک خروار بود و از
مونگ و موته و ماش دو ترک و از کال و ارزن چهار چون خام کاغذ هر موضع که حقیقت را
برگذارد بدست آوردند در پنج من با پنج فرمانده‌ی آمد و از مونگ و موٹه و ماش یک من
و سی و نیم سیر و از کنکنی و ارزن دو من و بست و دو نیم سیر و تیره هندگان خراج نیز بان

برآید و او را شسته در چوبین آوند باز گذارد شهریار قدردان آن خجسته دل را
نوازش فرمود و ایزدی نیایش را پایه دیگر افراخت بیست و هشتم بسیر شهاب الدین احمد
پور خرامش رفت دلکشا جائیست بر ساحل دریای بهت خیار ماهی او سر باسمان برکشیده
و سبزه زار او نظر را پا لغزخیان برگزارند هر گاه که از گذاره مردم آلایشی یا بد و استخوانی و
جزء آن دران نزهت گاه او فتد بامدادان نشانی ازان پدید نباشد گویند روحانی
گروه آنرا رفت و روب دهد چون ژرف نگاه رهت گذاران دیده در را به پژوهش
برگذاشت فروغ درستی بر نگرفت مبالغه سرای پیشین ثناگر انست و کوتاه بینان از
سلیم دلی بدان گرویده هنگام بازگشت بمیدان چوگان گذار شد جلگه بدان سبزی و شادابی
جهان نوردان کمتر نشان دهند سی و یکم شاهزاده بزرگ را رخصت فرمودند که در آوردن
اغرق کوشش نماید ازان پیشین لغزش شرمگین بود و همواره خواهش آن خدمت مینمود
شاهنشاه کام بخش پذیرفته دستوری داد آصف خان و مادهو سنگ و برخی بندگان
بهمراهی نوشتند و تهدرین روز بشکار مرغابی عشرت اندوختند بس خوش آمد در هر خیدی
بدان نشاط پرداخته میرشکاران هر وز زور قها باز بر دست قابو یافته رها کنند آن جانب
خرام نیز بر مرغابی از هوا بر گرفته بر سطح آب نزیر باد آرد و بر فراز آن برنشیند یا آنکه بر دانسته
بکشتی رساند از سوانح رسیدن همایون اغرق شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و
قاسم خان و دیگر بندگان سعادت پژوه در درست کردن راه و یاوری کهاران
فراوان کوشش بجا آوردند در پشانه بزرگ شاه زاده پیوست شاهزاده سلطان مراد
بپاسبانی شگرف اردو باز گردید و چون بد وکروهی رسیدند نهم تیر ماه الهی گیهان خدیو
پذیرشد و بگوناگون مهربانی دلهای رسیدگان را نشاط بخشید و امرای خدمت گذار

بشوق رخش بتاز و به تیغ ملک بگیر بعیش و بزم فرو ریز زمزمه بساز که کس به اینهمه دولت نبود جز تو جدیر

بصورت ارچه مشابه بود ولی در وقت که با تو نیست کس از روزگار در تکبیر قسم بقبضهٔ قدر کمان قدرت حق

برون ز حیطهٔ فهم و احاطهٔ تقدیر رخ سخن چه نگارم که قدر عالی تست ز غنچهٔ گل صد برگ تا بعقدهٔ سیر

چو در نگارش معنی قلم بجنبانم که بر بیاض سخن مدحتت کنم تحریر سخن شناسا من فیضیم ثناگویت

مرا ز دانش یونانیان لبیست خبیر اگرچه هند نژادم ولی باقبالت هزار رقص کند آسمان ببانگ صریر

باتفاق عطارد ز فرق خود برپا بدشت فکر نوردیده ام سفیر سفیر بچشم عقل نظر کرده ام سواد سواد

دلم رسانده به پردهٔ سپهر نفیر مبین زبان خموشم که از سر ذوق نهاده بر سر عقلم عمامهٔ توقیر

غرض ز ساخت هر اکبریائی لطف ترا که میر قافله نتوان شدن بجنبش شیر جواهر سخنم بر جنازه میگردد

چنانکه نظم شود منتظم بحرف اخیر دگر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد فلک نیارد دیدن بدیدن تحقیر

دوازده صفتت خواهم ارچه ایام که در دوازده برج آید آفتاب منیر همیشه تا که بود سال را دوازده ماه

فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مشیر جهان مسخر و طالع سعید و عمر دراز که این دوازده را وصفت است عشر عشیر

قضا مطیع و قدر یاور و خدای نصیر خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد

همدرین روز شهباز خان از بزرگ اردو بسواد نامزد شد میر واد اهم فرائی را فرستادند که اورا نیز اولی نموده بدانجا رساند و صادق خان را بدرگاه والا آورد درینولا کوته صوفی بسعادت ملازمت رسید آزاده ایست از نیشی گروه عیش ازین پیش سال غازیخان عز بان کشمیر شد اورا بتهمت آنکه چندی ناسپاسان بخانه پناه برده اند بنیستی خانه فرستاد در ازین آگهی دل از زندگی برگرفت و کارد بشکم خود فرو برد چندانی کار گر نیفتاد بار دیگر بدیوار پیوسته شکم را بر دوخت و شگاف را کشاده روده را از هم جدا ساخت و بزندگی گزندی نرسید لختی در وست سر شش خشک شده و از نخش بالای نزدیک یکدسته برون براز

چه مشتری بسعادت اگرچه هر دو عشق عال
که شوق راز تماشای او نبود گزیر
زمار پیچ رهش رم کند نظر که دروست
ز سنگ او بخطر شیشهٔ سپهر اثیر
بحکم خسرو والا نشیه کوه کنان
که بهر موکب شاهی سزد ممر و مصیر
زمین عرصهٔ کشمیر ز آسمان گذرانند
شدند فیض رسان از کفش کبیر و صغیر
دل نظارگیان مست بوی لاله و گل
نشاط دایره بر کف بنغمه بم و زیر
بغمزه و نگه افتاد کار اهل نظر
مغنیان لطافت سرا بهر تحریر
بزند پوش شدند او فتادگان نیاز
بنظم شاعر معنی نگار و نثر دبیر
نه نهصد و نود و هفت بود ماه رجب
بهفت کشور فرمان بران برین تقدیر
بظاهر اشتهر مر دهر را توصاحب شاه و
جلای آئینه چشم ناقدان بصیر
بمکرمت همه آفاق را ملاذ و معاد

که ماه در شرف و آفتاب در تنویر
زهی چو طالع عاشق همه نشیب و فراز
هزار کوه و همه چون فلک بلند و بزیر
اگر نه انیمه او تاد کوه می بودی
هزار جوی روان کرد صاف تر از شیر
بچشمه چشمه نظر کن بسیل سیل ببین
بفر دولت تقبیل پا بپهای سریر
دران فضای فزاینده مجالسی آراست
دماغ مجلسیان تازه از نبید و عبیر
صبا بمروحه برگ در پی تنسیم
اگرچه بزم طرب نیست جای خنجر و تیر
ز بسکه ریخت بدامان آز نقد مراد
که سرنوشت ازل داشتند نقش حصیر
بسال سی و چهارم او اسط خرداد
که یافت کوکب اقبال او زمین بسیر
شمایلی که خداوند در تو تعبیه کرد
بباطن از نگرم خلق را تو مرشد و پیر
ازان سنه چو هر قدسی یکی بسپهر کمال
بفضل و مرحمت است هست فضل ظهیر

رعیتش ز دره آن عرصه اند گرچه غم
زهی چو فکرت عالم همه مدار و مسیر
بدان صفت که دل من لطیف و سنگ دلان
زمین جای نرفتن عسیر بود عسیر
چنان که بود و مگر خاره را تراشیدند
مگر گرانی او کرده کوه را تقصیر
شدند نور پذیر از رخش وضیع و شریف
گران بحسن مجسم نظر کند تفسیر
هوس بپیاله لب در ترنم نی و نور
شمال مجمره گل بدست در تبخیر
دمیده دمبدم افسون غنچه دی دل
بر آستان هوس آرزو نماند فقیر
تناظر ازین بزم در نمی گنجد
ز ابتدای جلوس خدیو عالمگیر
خدایگانا تقدیر شد لقبر بانت
خرد نیافت در آئینه خیال نظیر
تراشته گوهر یکتاست گوشواره بخت
دوم محیط سعادت سوم سحاب مطیر
بمعدلت همه آفاق برگزید ترا

۵۱ نهایت استیلای شوق و غلبهٔ ذوق بود ۱۲
۵۲ ازینجا دشوار گذاری راه و صعوبت و مشقت رسیدن بیان میکند ۱۲
۵۳ قوله اثیر ... کرهٔ نار را اثیر گویند چرا که از همه کرهها بلندست ۱۲
۵۴ قوله ممر ظرف ... جای سلام و مصیر بکسر صاد ... جای بازگشت و جای رجوع ۱۲
۵۵ تقصیر ... ۱۲
۵۶ قوله ...

۵۷۲
ج سوم

سمندر که محیط عالم است سوم ابر بارنده ۱۲
مولوی سید محمد رضا ... عفی عنه

شعاع جوهر او گر فتد بچشم ضریر
خروج کرده عنب در چمن ستاره شده
نسیم به فکند طبع ذوق در تعطیر
بهجر معز فم در شمار میوه و گل
کشیده شیر دلان را بدام عشق اسیر
زمین او چو دل سنجان طرب خیز است
فکنده لاله و گل بجای فرش حریر
نه چرخ را تکاپوی خدمتش اهمال
مصون مکارم ذاتش ز وصمت تغییر
چنانچه وجب بر جز و کل بود عالم
بلطف و قهر شد آفاق از انشیر و زیر
دران همین که بدولت فشانده گنج گران
که دست همت او ز وظائف تشویر
چنانچه عقل کل آمد نخست سطر وجود
نماند قلب زر در دکانچه تزویر
رسیده وقت که دیگر ز همت اقلیمش
بدان صفت که سلیمان همی کند تسخیر
غرض ز سیر سلوکش همین که از نظری
مجال اگر سر موئی دران رود تاخیر

اگر دماغ لطافت شود کلاه طلب
کش از میان نوا که گرفته اند امیر
بسند نیست مگر بکیدیش چو من در عشق
که هست بر قد معنی لباس حسن و بصیر
ز بسکه مست کند نکهت ریاحینش
سپهر کرده مگر خاک او بباده خمیر
همین گزیده ایزد یگانه اکبر شاه
نه بخت را بسر انجام دولتش تقصیر
نوشته اند در الواح آسمان نامش
بو احاطه او بر نقیر و بر قطمیر
بدفتر کرمش جمع نه سپهر قلیل
نوشته عامل جودش بر آرزو توفیر
چو اوست کوه گهر بخش کو عدو مکار
کتاب فضل نیابش خرد کند تصویر
دگر صلای هدایت دهند عالم را
نوید فتح رسانند منهیای بشیر
چو داد ایزد وش آن ملک خواهست تا گرد
خرابه دل درویش را کند تعمیر
بساعتی که بود زبده زمان شرف

کنند از تف این باده برگ گل تقطیر
شمیم سیب به مغز روح را عطر طیب
که با هزار دل آمد درین چمن زنجیر
بجلوه های فریب آهوان مشکینش
کنند دست حمایل بگردن نخجیر
زمانه تا برسد پای شهر یار برو
خدیو غیب شه پادشاه عقل وزیر
نموده هیچو صفات خدای عز و جل
چو اسم اعظم در لوح لوح تکسیر
نظام کل بکف همتش چو داد قضا
بمخزن نظرش نقد هفت گنج حقیر
ز موج برخ دریا چنین نمود است
چو اوست زنده جاوید کو حسود بمیر
بدور صیرفی عقل راست عیارش
که عقل در لمعانست و فیض دستگیر
دیار دلکش کشمیر را مسخر کرد
دران زمین بسعادت بسجده شکر ید
چو کار نامه در وقت خویشتن کرد
بساعتی که بود نخبه قران کبیر

ج سوم

گلستان گردد و در هنگامیکه بهند بارش شود در انجا نیز ببارد و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند و در بهار باران و از کم بارش کشت و کار اکثر زیان رسد بناطرازی این ملک به تنگنای گفت در نیاید ولختی ازان درین دفتر نگذارد و مبین برادر صوری و معنوی در مدحت شاه و ستایش کشمیر بزرگ قصیده بطرازیده آنرا بر مینویسد قصیده

هزار قافلهٔ شوق میکند شبگیر | که بار عیش گشاید بعرصهٔ کشمیر | تبارک الله ازان عرصه که دیدن او

ورق نگار خیال است و نقشبند ضمیر | هوای او متنوع چو فکرت نقاش | زمین او ملون چو صفحهٔ تصویر

بطرزهای گزین کارخانهٔ ابداع | بنقشهای عجیب کارنامهٔ تقدیر | غبار او نتوان نهاد چشم را دارو

گیاه او نتوان گفت روح را اکسیر | تنش موافقت آب و هم باده و گل | بجان مناسبت باد و چو شکر و شیر

به پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم | به نزد آب روانش زلال خضر غدیر | گرو نمیکند عشق خانقاه و ورع

بدل نعرهٔ مستانهٔ صبحهٔ تکبیر | غریو کوس ز جوش خروش خیل بهار | صدای آب ز آواز ارغنون تعبیر

ز هوش میبرد الله و اکبر صدا | فداش نعرهٔ تسلیل و غلغل تکبیر | فصول او متشابه ز اعتدال هوا

بهم یکی دی و اردی بهشت و بهمن و تیر | زمین صید لبش هم ز برف کافوری | بباد داده ز آمیزش گلاب و عبیر

نسیم او زده آب تیر میسکند | که باد را نتوان دشت پای زنجیر | ز سر جوان شود از یک نسیم صحبت پیر

کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر | درو بجای گیاه زعفران همی روید | که آب خاک طرب را چنین بود تاثیر

بهر طرف روی از بحر فیض مالامال | هزار چشمهٔ جوشنده چون دل تحریر | ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت

که سر زنند همه عناب از نهال زریر | بحیرتم که چه آثار قدرت از لیست | بهیه نظاره بنازد نظر بصنع قدیر

درین دیار مغنی ترانه ساز مکن | بس است از لب مرغان نغمه سنج صفیر | شراب خورده حریفان بجای آب درو

که تشنگان هوس را همین بود تدبیر | خراب آن می عیشم که هست همچون عشق | بعقل در نگت تاز و بصبر زد و گیر

بعینه زر محلول آمدت بنظیر | اگر از فلک قطرهٔ بچشمهٔ قیر | کند مشاهده نصف النهار جرم سها

بسته دست از خورد و خواب باز کشید چون بندگان عقیدت گزین عرضداشت شهریار دانش پژوه بر مخلصان سعادت اندوز بخشوده باز گردید و فرمان[51] شد که خانخانان اغرق همایون را بشایستگی آورد دو سه کروه و ربع هشتاد و یک بانس رفته در زمین موضع کوسو فرود آمد روز دیگر ربع کم چهار کروه و سیزده بانس در نوشته نزدیک خانه پور از قدسی قدوم فروغ یافت و شگفت آنکه درختی هل تل نام در سر راه بنظر درآمد و سرمایهٔ حیرت دیده وران شد با تنومندی تنه و بسیاری شاخ وانبوهی برگ اگر نزار[52] شاخی ازان بر جنبانند همگی آن درخت به جنبش درآید این جنس درخت فراوان است لیکن چنین نبود

ورود رایات همایون بخوشی خاطر در ولایت سری نگر

بست و پنجشنبه[53] خورداد پس از هشت ساعت و بست و چهار دقیقه یک و نیم کروه هیزده بانس در نوردیده بشهر سری نگر رایات همایون برافراخته آمد جوق[54] جوق مردم پذیره شده بنوازش کام دل برگرفتند و به نثار و پیشکش بهروزی اندوختند بوالاکاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزول شد و سپاهی خانه ها بدیگر بندگان بخشش کردند و فرمان شد که لشکری[55] در منزل رعیت خود نیاید از دار الملک لاهور تا این جا نود و هفت کروه و هفت بانس در بست و چهار کوچ سپردند اگرچه بشمارهٔ کروه دوری ندارد لیکن ازان نشیب و فراز ناهنجار بس دور و دشوار نما الْمِنَّةُ لِلّٰه که دیرین[56] آرزوی کشور خدا به آسان روش برآمد و در خواهش انچه فرمان دهان به آسانی فرو شدند بکمتر توجه فرادست رسید و کریوهایی که پیادگان نیارند سپرد خدیو عالم با گران لشکر و فراوان فیل برگذشت سری[57] نگر بزرگ شهریست بدر از آباد و رودبار بهت از میان آن برگذرد و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه برسازند و بر فراز بامها لاله و رنگارنگ گل بکارند و در بهار آن رشک افزای

[51] یعنی شاهزاده از این ملال خواب و خورد بر خود حرام کرده بود بندگان قدردان حضرت [illegible] شهریار از این [illegible] ١٢
[52] [illegible] آوردند یعنی با سبب [illegible] بفتح الفوقیه [illegible] نوعی از درخت که از بن درخت می جنبانند [illegible]
[53] [illegible] نام درختیست [illegible] خاطر در ولایت سری نگر [illegible]
[54] [illegible] بالعامه [illegible] ١٢
[55] از راه عدل و انصاف که شعار شاهان ذو المجد و الاحسان است و ضرر رعیت بوجهی من الوجوه نمی خواهند تاکید بر سپاهیان رفت که سبب آزار و باعث ایذای رعیت نشوند ١٢
[56] چون از مدت مدید آرزوی سیر این رشک فردوس برین یعنی خطهٔ جنت نظیر کشمیر در سر بود صد شکر که بحصول انجامید ١٢
[57] ای این ولایتی است بهایت آبادان و خرم و خندان در سرزمینی گلها شگفته و چشمها روان چنانچه [illegible] هر گلی از رنگ و بوی دیگر است ١٢

٥٦٩ ج سوم

مولوی سید صادق [illegible]

سبب بین را محنت راه یکبارگی فراموش شد و ژرف نگاهان خداپرست بحیرمی دیگر در
شدند و گروها گروه مردم از ریاضت کیشان خداپژوه و عمامه داران دانش گروه منبلان
نادره کار و خنیاگران جادو نفس جوق جوق از دار الملک کشمیر آمده سعادت باراند و خجند
و بخسروانی نوازش کام دل برگرفتند درین روز خانخانان را دستوری شد تا در ملازمت
شاه زاده بود در آوردن پردگیان دولت یاور باشند و هم درین منزل میرزا کیقباد و
ملک الشعرا شیخ فیضی بسجده نیایش ناصیهٔ بخت وری برافروختند و پس از یک روز دو کروه
و هفتاد و نه بانس شتافته در دیور فرود آمدند و آخر روز غباری بر چهرهٔ نشاط نشست
درین هنگام که خاطر گیتی خداوند چشم براه سرادقات اقبال داشت شاهزادهٔ بزرگ
جریده رسید از دشواری راه آوردن پردگیان سزاوار ندید و در بوشهر گذاشت چون
فرمان چنان نبود شاهزاده را کورنش ندادند و منشور نکوهش بخانخانان فرستادند اگر شاهزاده
را خواهش تباه برین داشت او چرا گذاشت که از پیش خود چنین نماید و از خشمناکی در ریزش
ابر و لغزش پشتها سواری فرمود همگی بسیج والا آنکه خود رفته راهبری آیندگان نماید جگناته
و رام داس و نقیب خان و چندی احدیان را همراه گرفتند و زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح
و راقم گرامی نامه را بانتظام اردو گذاشتند و فرمان شد نگذارند که غیر از نامبردگان کسی
از پی شتابد آنروز تا هنگام ره نوردیده بهیره پور عنان برکشیدند و نزدیک بود که
مراسر رشتهٔ خرد از دست رود و لباس تعلق از دوش افتد از ایزدی تائید جوشش
طبیعت بر عقل معامله فهم چیره نیامد و همگی برهم خوردگی از آن بود که چنین هنگام شاهنشاه
عالم را چه سزاوار است که چنین بخشم در شود و برای این کار که از کمتر ملازمان سرانجام یابد
چگونه برخود گیرد و چرا حق گزینی بندگان اخلاص سرشت پذیرفته نیامد شاهزاده در خیمه

ج سوم ۵۶۸

سه نیم کروه وبست بانس راه بود و کروه فراز برفت خراشش شد از سختی سرما سخن بسر آید
یا شگرفی برف و سراسیمگی هندی نژادان باز نماید از بلندی کریوه حرف زند یا داستان
تنگی راه برگذارد از نشیب و فراز این مرحله باز گوید یا چشمه و درخت و گل بر نویسد در هنگام
گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت و از میامن قدسی ذات گیهان خدیو گزندی نرسید
چون منزل گرفته شد سخت بارانی تا یک ساعت بارید از پس آیندگان هر که آن روز
دوربینی نموده برگشت و بعافیت گاه پیوست و چندی ناشناسندگان را که گرم رفتار بودند
از شورش برف و باران نقد هستی ببادرفت زبان زد که و مه عام این مرز آنست که پیشین حکما
درین دو راه طلسمی گذاشته اند هرگاه گران لشکری بگذرد یا اسپی یا گاوی بکشند یا نقاره بآواز درآید در کمتر
فرصتی تیره ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش درآید و هر بار که ازین راه لشکر گذشت این گفته پیدائی
گرفت و چون اغروق همایون طلب شده بود و دشواری راه خاطر نشان حکم شد که امرایان در رکاب سعادت
حضور دارند کاردانان خدمت گذار خود را منزل بمنزل برنشانند و از تهنه تا هیره پور هر منزل
یکی قرار گرفت خیمه و هیمه و علف و اسباب خوردنی آماده دارند تا هنگام آمدن پردگیان
اقبال را دل نگرانی نباشد روز دیگر که تاری براری که دشوارترین کریوه ها بود در نوردیده
در هیره پور آسایش گرفتند چهار کروه و ربع راه بود و چهل و چهار روز گذشته شد میرزا یوسف خان
اینجا را بخیمه و خرگاه آراسته بود از بنبهر تا این جا هر کریوه که پیش می آمد گذشته سختیها فراموش
میشد سخن کوتاه از بنبهر تا هیره پور یک کریوه هست که در تنگی و دشواری نشیب و فراز نا بهنجار
بی همتا از نیرنگی درخت زار و شگرفی گلها و شگفتگی هوا و نغمه سرائی آبشارها زمان زمان حیرت
می افزود و آزردگی راه را از دل می برد لیکن امروز که از کوهستان بدشت گونه گذاره
شد شگفت نمایشی کرد جهانی دیگر پدید آمد و نور بهشتی نقاب آرزو بر گرفت عادتیان

۵۶۷

ج سوم

چون لشکر شاهی که اول مرتبه بر [illegible] آمده بود ببین [illegible] از طلسمها بریزش باران و شورش رعد و تابش برق وغیره پدید آمده ۱۲

هر چند که از راه احتیاط درین راه دشوار گذار ساباطها شایسته بموجب حکم شهریار [illegible] آراسته بود لاکن خالی از تکلیف [illegible] نگردید ۱۲

و از ینجا زبان کشمیریان بنیاد شود میفرمودند ولایتها از یکدیگر بکوه و دریا و ناهموار و
زبان جدا گردد نخستین منبر سرحد کشمیر باشد و برپسین این سر منزل با آنکه شاهسوار عرصه
اقبال تنهاروی دارد فرا ایزدی از ناصیه همایون سیدرخشد و در هر زمینی که میرسد چوق
جوق مرد وزن هزاران نیایش و نیاز مندی بجا می آوردند و هریک دیرین نذور را به
پیشگاه حضور آورده جاوید سعادت می اندوزد درینجا نایکان کریوه بانان این راه
بسرگردگی بهرام نایک کورنش یافتند محمد بت و جمعی از سران کشمیر بدولت بار سربلندی
گرفتند روز دیگر و بکریوه نهادند نخستین کوتل رتن پنجال که با آسمان همسری دارد برگذشته
به بیرم کله دایره شد پالکم سه کروه و پنج بانس راه بود بس دلکشا جائی است در آب و هوا و
رنگارنگ گل همتا است گلفام خاصگی را که کوتل می آوردند با خطا شد و نشانی از دنیا نخستند
بسیاری به بیادگی کوه می نوردیدند و درین روز از بکاولان خاصه لغزشی رفت و
دیدبانی ایشان نیز بر دیگر خدمتهای نگارندهٔ شکرفنامه افزوده آمد در اثنای راه میرزا
یوسف خان از کشمیر آمده سجود نیایش بجا آورد و گروهی انبوه از سران آن دیار سعادت
باراندوختند بامدادان موکب همایون دو کروه و پنجاه و پنج بانس راه سپرده در پوشانه
لشکر جا گزیدند شگرف کوه های بردرخت بسیار گل و چشمهای جان پرور نشاط افزود بسیار
جسر که برجویهای بسته بودند بزبان کشمیری کدل گویند عبور شد چون منزل پیش از دو کروه
برف داشت همراهان سترگ بمیناکی در افتادند و دلدهی های کشور خدا لختی آرامش آورد
و چون رسم چنان است روندگان فراز برف با افراز از ریسمان علف شالی یافته بکار
دارند بیشتری بدان نمط آماده شدند شهریار را چیزی بخاطر نمیرسید آن بود بامدادان کریوه
پر پنجال گذشته در موضع دو ند نزدیک کریوه ناری براری نزول فیروزی رایات شد

جوان و ... ایزدی از جبهه عالی دستان و شوکت اقبال از صورت متعالی
پیدا و آشکار بود هر جا که قدم رنجه می فرمود مهرها می گذاشتند ... دربن روا ... بموضعی رسیدند که آب و هوایش ...
آب و هوای جای فردوس ... بود

۵۶۶ ج سوم

[illegible]

سنبه ... شد

چون از ... منزل ... نا دو کروه ... برابر برف ... در راه ... مولوی سید محمد صادق ... سلمه الله تعالی

و همان اسمعیل را که از زیر پسری برداشتند و از کینه توزی تورانی و ایرانی راجان شکری نمود
سه هزار کس بیگناه را رخت هستی بباد رفت درین هنگام که افسر خدیو تماشای عرصهٔ دلکشای
کشمیر متوجه بود برهان الملک تیراه رسید اندرزها فرموده بدکن روانه گردانیدند و بخان اعظم
سپه آرای مالوه و راجعلی خان مرزبان خاندیس و دیگر امرا فرمان شد که گزین لشکری همراه
سازند و جان برهمت برگمارند که بزودی بر آنملک چیره دست آید چون هوا باعتدال گرائید
خدیو خداشناس گلگون اقبال را انجمن آرایش در آورد و کریوه که میان سرای جوگی و نوشهر است
آنرا کهاتی بدونا مند گذشته پاسی از شب برآستاد سیزده کروه و ربع در نوشتند و برخی
مرزبانان کشمیر که با فرمان روایان هند آویزش میکردند نخستین کریوه را استوار کردی
لیکن بیشتری این پیچ را درین منزل بر نشیب و فراز اندک کسی همراهی توانست کرد بامدادان
کریوهٔ غازی کوٹ که در میان نوشهر و سرای چنگیز است بدشواری نوردیده آمد از
راجوری گذشته در خیمهای قاسم خان که راه را پاک و هموار کرده میرفت فرود آمدند هشت
کروه و نه بانس راه بود چون ازینجا چند راه می شد و هر یک برف آمود کارآگهان را به پژوهش
روانه گردانیدند و انجمن را از گوئی فراهم آمد پیدائی گرفت بهترین راه ها برای لشکر گران
کریوه درند چون از بسیاری برف و باران دشوار گذار بود هنجال برگزیدند شاهزاده بزرگ
را فرمان شد که با اردو رفته سلطان خسرو و چندی پردگیان شبستان اقبال آورده
چون میرزا کیقباد پور میرزا حکیم بیمار شد درهمین منزل گذاشتند و ملک الشعرا شیخ فیضی به
تیمارداری قرار گرفت و پس از دو روز از راجوری پیشتر روانه شدند سه کروه و ربع و نوزده[19]
بانس در نوردیدند نزدیک لاهاه از مضافات راجوری لشکرگاه شد روز دیگر دو کروه
یا کم راه رفته نزد تهنه دم آسایش برگرفتند این موضعی است پایین کریوه رتن پنجال

۱۵ ای بسبب همواری و پاکی راه در منزل قاسم خان نزول اجلال داشته بزم مشوره ترتیب داده ۱۲
۱۶ چون حکم اقدس اینست درآمده شد بود که به اردوی معلی رفته حسب الحکم بتعمیل پرداز و داد ...
۱۷ ای در موضعی رسید ...

رابداس راقم نگارفنامه وچندی یکه جهانان درین روز درسر انجام گرایده برهان الملک را
گرانبار اندرز گردانیده بکشایش دکن فرستاد، چون برهان مرتضی نظام الملک میان پدر
او ورعیت وسپاه لختی بآسایش بودند وهرچند سودای وخیانت گزین بود سرشته دادگری
ودوتائی داشت بنابرآن برهان الملک راکه بدرگاه والا پناه آورده بود لشکر داده باین سبب
رخصت سفر موده چون از فروشدن او وشورش دکن آگهی آمد برهان را از لشکر همراه باشد
فرستادن بازطلبیدند سرگذشت آنکه شاه قلی کرجی را فرمان روای ایران شاه طهماسب
بارمغانی فرستاده بود در دکن اعتبار یافت وبخطاب صلابت خانی سربلندی گرفت
ودر دوازده سال که از سودای خاوت دوست بود مهمات مالی وملکی بدو بازگردید وانبکه
مرزبان خرد برجا نداشت وبارندادی آشوبی برنخواست از نیرنگی جنون آن شوریده مغز
به بیرونیان برنوشت که صلابت را در فلان قلعه بندگردانند آن شایسته خدمت ازین
آگهی خود را بدان ورد درآورد هرچند سران برگذارد نه گفتند چنین بیهوده تن بزندان
نتوان داد سودمند نیامد وگفت از فرموده خداوند خود نتوان گذشت ناپارسائی در
سودائی فراح او راه یافت وبرادر اسمعیل در شغل ملکی دست برآورد بیاوری او میرزاخان
سبزواری اعتبار گرفت آن فرومایه پور آن شوریده را از قلعهٔ دولت آباد برآورده بسری
برداشت وآن سودائی را از هم گذرانید ودر کمتر زمانی گرد دوروئی بلند شد وبکین توزی
یکدیگر نشستند تا آنکه میرزاخان قابو یافته او را در قلعهٔ احمدنگر زندانی گردانید واسمعیل پور
برهان را بکلانی برگرفت جمال خان دکنی با بسیاری مردم هجوم آورده قلعهٔ احمدنگر را گرداگرد
آن تباه سگال سر زندانی بریده بیرون انداخت بوکه هواخواهان از پا درآیند از دیدن آن
گرمتر شدند وقلعه بشکستند نهانی برآمده رو بگریز نهاد واز راه گرفته به نیستی سرافرستادند

نهان

سطر ۱۰ این بکوتاه زبان میدان شجاعت کرشتر بابایتوبگا کشتند بکنا بش دکن رخصت یافتند ۱۲ سطر ۱۲ ای برهان الملک را که در پناه ظل علیت خودگرفته بودند اکنون موقع وقت دانسته رخصت فرمودند سطر ۱۳ بسبکه عزلش برکنج بی اعتباری و تهیدستی ... شود و ... بر ... زیارت ... درخود ... وخود را فراموش نماید ۱۲
۵۶۴
ج سوم
[illegible]

گذشت تلونڈی سرادقات دولت برافراختند پس از یک روز از سوده‌هیره گذشته کنار
دریای چناب لشکرگاه آمد شش کروه و چهل و یک بانس بود درین روز جشن قمری وزن
گیتی خداوند نشاط افزود و بهشت چیز آن هم سنگ آسمان را برکشیدند و روزگار کام دل
برگرفت سی‌ام و یکم از آب گذشتند و حکم شد سپاه فیروزی چوکی بچوکی قشون قشون از پل بگذرند
یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس سپرده آمد و پس از دو روز کهلاجور از مضافات سیالکوٹ
منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود درینجا بعرض مقدس رسید که الله بردی شقدار
تیه‌جنو و رانج گماشته صادق خان دست ستمگری گشاده دارد و پردهٔ ناموس زیردستان میدرد
فرمان شد عضدالدوله و شهباز خان و قاسم میر عدل بداوری برنشستند در کمتر زمانی
بیدادی او پیدائی گرفت و بباد افراه رسید اگرچه روزگار او سپری شد لیکن سرمایهٔ زندگانی
مردم سرانجام یافت روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس درنوشتند و در دیگری
از عمال سیالکوٹ عرشی خیام برزدند بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده
در موضع جی پور کیهری از عمال بهنبر فرود آمدند نهم خورداد با چندی بدین کریوهٔ بهنبر که
کشمیریان آنرا کاجی وار گویند و دیگر کوهیان اودی دت خراش شده و بر فراز آن نشاط
اندوختند ناگهانی اندیشهٔ جریده رفتن بر خاطر صوفی پرتو انداخت شاهزاده سلطان مراد
را دستوری شد که در همایون اردو بسراغرق بوده منتظم فیروزی جنود باشد و شیخ فرید بخشی
بیگی را در سر کریوه گذاشتند که جز نامبردگان را از پی نگذارد و بهمعنانی ایزدی تایید رخش
اقبال را گرم رفتار گردانیدند و آن نشیب و فراز تا بهنجار بسواری و پیادگی درنوشتند و
نیمه روز لختی بسایهٔ درختی دم آسایش برگرفتند سعادت اندوزان رکاب همایون میرزا خان
خانخانان زین خان کوکه عضدالدوله حکیم ابوالفتح جگناتهه میر شریف آملی قاضی حسن نور قلیچ

دانا دل بیکجا نهند و از هر سرزمین فیض دیگر برگیرد لیکن ژرف نگهی بکار رود و شناسائی
بکار کرد آمیزد و هر جا که شگرف کاری تقدیر افزون خاطر دوربین بدان پیش کشد ازین رو هماره
کشمیر بیاد آوردی و آب و هوای دلگشای او پیش نظر داشتی چون ایزدی همال آن دلگزین
ملک را بقلمرو شاهنشاهی درآورد خواهش گلگشت آن همیشه بهار افزایش گرفت هرچند
سخن سرایان بزم والا برگذاردند اورنگ خدیو چنین فراخنائی را بی جهت ملکی بگوشه درنشستن
خرد نه پسندد پذیرش نیافت و بر زبان گوهر آمود برگذشت که دادار کامبخش درین یارش
بی اختیار دارد و نیز حضرت آشیانی این آرزو با خود بردند همانا یورش ما بدانجا برآید گرامی
خواهش ایشانست بنابرین شب شانزدهم پس از سپری شدن دو ساعت و چهل و هشت
دقیقه از آب راوی گذشتند و نزدیک سرای مادو سنگه نزول همایون شد یک کروه و
دوازده بانس درنوردند سه هزار سنگ تراشان کوه کن و خاراشگافان فرهادفن و دو هزار
بیلداران کارگذار بسرگردگی قاسم خان دستوری یافتند تا نشیب و فراز این راه شگرف را
هموار سازند درین منزل سیالکوت و برخی جا در تیول زین خان کوکه دادند و سرکار سنبل جاگیر
قلیج خان شد و ملتان محب علی خان و شهباز خان را کوتوال اردو ساختند راجه بهگونت داس
و راجه تودرمل و قلیج خان را بدار الملک لاهور گذاشتند تا همگی مهمات بهبود پیرایه سرانجام یابد
بشنبه دو کروه و پنجاه بانس درنوشتند نزدیک شاه دره شادروان عزت افراشتند چهارم
روز چهار کروه و چهل و یک بانس رفته نزد موضع جوراخیم همایون شد و پس از یک مقام سه کروه
و ربع و هشتاد و دو بانس شتافته نزد امناباد فرود آمدند درین روز راجه رودر دستوری بنگاه یافت
گزین خلعت و صد و یک اسپ بخشش شد و چند پرگنه بر اقطاع او افزودند یک روز در میان
چهار کروه و ربع پیموده در زمین سرسهرام دایر شد بامدادان پنج کروه با کم و سی و پنج بانس سپرده

۵۱ چون همیشه بیدار زنده دل در هر چیز و هر امر قدرت ایزدی مشاهده می کند و نظر عبرت می کشاید لهذا ملک کشمیر که جنت نظیر است اکثر فرح و نزهت بخش خاطر والاست ۱۲

۵۲ ای فرمودند که از دو جهان بخش ما را سروری برای این نداده که در گوشه عزلت گرفته باشیم ۱۲

۵۳ چون معروض همرکابان والا را درجه پذیرائی نداد و ندیم بی تامل اراده باطن القبول آوردند

یعنی روانه گردید ۱۲

درین هنگام که زمانه بداد گستری افسر خدیو جوش نشاط بر میزد و روزگار کلاه عشرت بر آسمان
می انداخت رسیدن بهار شادکامی را آیین دیگر نهاد و جهان کهن سال را آب برنائی برو
آورد ازین تباه روشنی چهرهٔ نشاط برافروخت و پایهٔ خداشناسی برافراخته آمد شب سه‌شنبه
چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هلالی پس از چهار ساعت و سی و شش دقیقه چهره
کشای جهان بحمل درآمد و آغاز سال دوم هم از دور سوم نوید دولت جاوید آورد و گیهان پیرایه شور
سر سال ناشرف هر روز دلاویز خسپی برآراست و گروها گروه کامیاب خواهش گشتند قطعه

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند * بهمان جوان شد و مردم بعیش بنشستند *
بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط * ز بس که عارف و عامی ز عیش بر جستند *

عنفوان این خجسته سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم
دختری نیک اختر چهرهٔ هستی برافروخت بست و هشتم دخت سعید خان گهکر باین سعادت بلند
پایگی یافت و برخلاف زمانیان سرمایهٔ فرخی دانسته عشرت افزودند او را عفت بانو نام نهاد
دهم رنیو لامحب علی خان از رهتاس آمده سجود نیایش بجا آورد از دیرگاه خاطر همایون میخواست
که او سعادت حضور اندوزد بنابران تیول براجه بهگونت داس داد ملتان جاگیر او خیال کردند
چون منشور والا بدو رسید بگشاده پیشانی رو به آستانه بوس نهاد چهاردهم اردی بهشت بدین
والا دولت سربلندی یافت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت پانزدهم میان تانسین را
روزگار سپری شد بحکم مقدس همگی نغمه پردازان جادو نفس او را به آیین عروسی نفس کوبان
بخاک سپردند و گزندی به نشاط روزگار رسید بزبان قدسی گذشت که نقاب گزیدن او ازین
سپنجی سرای بهستی گرائیدن نغمه است همانا درین هزار سال بدین شیرینی و خوشگوئی و نقشبندی کمتر کسی گذشته باشد

نهضت رایات همایون بعرصهٔ دلگشای کشمیر

گیتی خداوند از کار آگهی چشم برنیرنگی ابداع واگشاید و کهن سال دهی را تازه آرایش آفرینش

سال جهان سال کهن جوان / ... / رونق شباب / ... / مطابق ... / آمد ۱۲ / ...

۵۶۱
ج سوم

تانسین گوالیاری بود و ابن ... راجه رام چند بگهیله در دهر بود و علم و عمل موسیقی یگانهٔ روزگار و یکتائی زمان و در ترکیب چند راگنی تصرفات کرده بحضور شهنشاه احترام و عزت تمام داشت و اولاد وی کثیر هر یک درین فن کامل بود و دیگر کیفیات او و بیان حالات بسطی می‌طلبد و حالی بیجواب لهذا گذاشته شد ۱۲ * جناب مولوی سید محمد صاحب مدظله العالی فقط

قصیده در بدیهه گفته بودند. و این چند بیت از دست ابیات آنروز که فیض عام کردند *
ما را ملک الکلام کردند * ما را چو تمام در ربودند * تا کار سخن تمام کردند * از گنجکدهٔ
فکرت ما * آرایش هفت بام کردند * آن سوانح دستوری یافتن امید رسیدن بدین ثبت
وارستگی از سخن سرایان همایون فال است تا هم بازاری خویش از روی گسیختن رشتهٔ تعلق
وانمود بر زبان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوش پیما ازین رنگین بساط دامن برگرفته
خود چنین آزاده را باز داشتن سزاوار نبود و اگر چاره سگالی افزایش پایه است رخصت دادن
پاداش سرانجام نمودن بود در اندک زمانی آن نقد عیار را وبر گرفتند و عاطفت شاهنشاهی پردهٔ
آزرم او را بر دوخت مرا ازین گفتار دلاویز لختی نشاط در گرفت و بر در امید نشستم بو که عیار
خاطر سودای مرا برگیرند و بقدسی فرمان دیرین آرزو برآید و پیشتر از آنکه این دنیای بی وفا غنج
و دلال نماید با سفر نیستی ملک پیش آید بگشاده پیشانی نشست یا برین عجوز عنا خرگش زده باشد
از دید آدم پیکران صورت پرست وارهد چنانچه از دولت پرستاری زنار دانش گسیخته لختی دستان
سرایی دشمن خانگی برشناخت از آلایش صورت وارسته چندی به آزادی زید اگر نفسی چند بوده
بود در نکوهش نفس و پیرایش آن فهمیدگیهای خویش را بکار برده و ستوده خوها گرد آورده و
از آنجا فراترک شده در گلستان سرای همیشه بهار بی خواهشی عشرت اندوزد و اگر بدین
والا پایگی نیارد رسید امید که بقیه دردی که در ساغر زندگی بجا ماندست اگر شوینده وقوع گیرد چون
صافی سوابق اوقات بجرعه ذهول بر خاک ترهات ریخته نشود بیت چشم دارم که دهی اشک مرا
حسن قبول * تو که در ساخته ای قطرهٔ بارانی را

آغاز سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دی از دور سوم

ای قول ازین خطاب که از
زبان مستطاب جناب شهریار رحمت
شنود این قصیده که دو سه بیت
درج متن این کتاب اند گفته بود
۱۲ هفت بام کنایه از هفت
آسمان ۱۲ یعنی این چنین آزاد
منش پابند تعلق نمودن بر جان
او روا داشتن است ... بوکه
و استعمال این لفظ خاص محاوره
فصحای توران است یعنی امید و ترقب
بماند ۱۲ ... غنج و دلال هر دو لفظ
مترادف در استعمال آیند بمعنی ناز
... سوم
[illegible]
... نفس اماره که ...
... انسان ...
[illegible]
... دل ...
[illegible]
... گلستان ...
[illegible]
... مولوی سید محمد صادق علی ...

درین

وچون پیوسته کزبرت نمودی ولابه گری کردی امرای سرراه بردشمنی بر یکدیگر فزود

آورده گرفتار نساختی لیکن از دوربینی مردم همراه گردانیدی چون بجونپور رسیدند پسرراجه را

بفرنقیت او از ساده لوحی و پاره اندوزی کس همراه نساخت میرزا کز پیراز دور تر شتافت

وخواجه جلیل از سعادت منشی از وجدائی گزیده پیوست درین هنگام آن فرومایه در پراگند

ساختن زر و فراهم آوردن سگ مگسان دون همت پرداخت بند و فوجی بسیار گرد آورد

وخان کمال و بائی خان که دو افغان بدنهاد بودند بایشان پیوستند نزدیک فتحپور هنسوه

روز رابکام خود اندیشیده با فوجی بدگوهران بر منزل میر روان شد او پیش بینی نموده در

قلعهٔ فتحپور هنسوه در آمد و آن شوریده رای گرد گرفت و راه ها سپرده دست تاراج کشود و از تو

کائو بنا بهها سرانجام نمود و نردبانها ترتیب داد دوم آن قصبه را آتش درزد و یغمائی گردانید

نزدیک بود که بر قلعه چیره دستی یابد ناگاه جاگیرداران اطراف شورش او شنیده پیوستند

و از همه غیثیر الله بخش هران بجمعیتی شایسته دررسید پسرراجه چون شناسای بدگوهری آمدهای را

از جونپور روانه گردانید و از کرده خود شرمندگی کشید چون کارآگهان سعادت سرشت

دررسیدند هنگامهٔ ناسپاسان پراگنده شد او را بند کرده بدار الخلافت آوردند شیخ ابراهیم

از آنجا با مردم خود بدرگاه همایون فرستاد ستم بهمن به پیشگاه حضور آوردند و عاطفت شاهنشاهی

آن قابل کشتنی را بزندان برنشاندند غرهٔ اسفندارمذ گیهان خدیو برادر راقم اقبال نامه

شیخ ابوالفیض فیضی را که بسال و دانش بزرگ بود بخطاب ملک الشعرائی روشناس روزگار

ساختند و از کارآگهی در هنگامهٔ سخن سرایان جهان برنواخت الحق در همگی مراتب شعر طراز

یکتائی دارد بزبان فارسی و تازی دلاویز مضمون برگذارد و بیدرنگ گهر ریزها برنشاند

و از نیروی آگهی حکمت نامه ها پردازد و بکار کرد روزگار آبادی بخشد بیشتر ازین بدرسه رز

در کمتر زمانی آن در حسن انجام یافت و سرمایهٔ ایلی گردنکشانان گردید از سوانح همایون بخشش
شاهنشاهی از اندیشهٔ آبادی و دادگری فرمان روا شکرگ ارزانی تمیرهٔ نشا برافروخت
چنانچه بر کشاورزان برخی صوبها گذاردن دست مزد جبانبانی دشوار شد بنابران در ربیع از صوبه
دار الخلافت آگره و اوده و دهلی چهار یک بخشش یافت در خالصه نوزده کرور و هی و دو لک
و هشتاد هزار و یکصد و هفتاد و پنج دام شد وازینجا اندازهٔ اقطاع داران توان برگرفت
و همدرین ولا زین خان کوکه بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروخت چون سواد بجور
لختی انتظام گرفت کوکلتاش را به درگاه والا طلبداشتند صادق خان را حکم شد بدان
دیار شتابد و باقی ماندگان سرکش را ایل سازد پانزدهم بهمن بکورنش کام دل برگرفت
و گوناگون نوازش یافت از سوانح شورش نمودن صالح چون روزگار وزیر خان سپری شد
شهباز خان نوکران او را به پیوند سپری بدو سپردند و ندانست که در سری و سپه آرائی نسبت
آخشیجی و شایسته کرداری نیاکان کارگر نیاید مزاج شناسی زمانه و فراخی حوصله و خیرسگالی
آگهی بر دوام تا فراهم نیاید سزاوار آن نگردد و دران هنگام که شهباز خان به بساط بوس
رو نهاد آن تباه گوهر به همنشینی هرزه لایان یافه سرا و نیروی خواسته اندیشهٔ کج گرائی فرا پیش
و درکمین عربده ناکی براه انتظار نشست پیشتر از آنکه پردهٔ آزرم بر درد فرمان شد میر مراد
که بسزاولی امرای بهار و بنگاله رفته است از سپاه وزیر خان برکه از امیران آن سرزمین
راضی سازد نوشته برگیرد دیگران را با پور او بدرگاه آورد او از رفتن آمینی و دستان سرائی
پیش گرفت ازانجا که معامله دیده ور او دسود مند نیاید کام و ناکام روانه شد و همه روز
تا بوجی طلبید و بسیج شورش برمی افزود میر مراد با قطاع داران هر سرزمین نوشته مامی
فرستاد و هنگامه می آراست از فزونی بندگان شاهنشاهی هر یکی که اندوخت کارگر نیاید

ایلی کردن قرار ایل ساختن متواتر گذشت یعنی فرمان بردار کردن مستعمل ۱۲
ای از مراحم خسروانی یکی انیست که چون دست مزد بر کشاورزان دشوار بود از مهمات بخشش و فروگذاشت فرمودند ۱۲
ای کوکلتاش را طلب حضور فرمودند و صادق خان بجای او در سواد مقرر شد ۱۲
آخشیج عناصر یعنی بلیت بنی آدم اعضای ...
ج سوم

[illegible]

وچون

گذاشتند و شایسته کاری بجا آوردند از سوانح سزا یافتن کالوخان همان تیره رای بدگوهر است
که با انواز شبهای شاهنشاهی بگریخت و بشورش منشان همرهی گزید افغانان دمغار و اکلانی
برگرفته بکوه مهره روانه گشتند به که کاری از پیش رود گوکلتاش ازین آگهی شبگیر نمود و پیشدستان
هراول نقاره نواختند و غنودگان بیخبری آگهی یافته در پراگندگی تکاپو نمودند اگرچه آن نافرجام
بدر رفت لیکن بیش از هفتاد گزیده مرد را کار سپری شد و درین اثنا محمد بحری و ملک اصغر زبری
برسروپای ریختند میر ابوالقاسم بکارزار درآمد و شیرخان که بزخمی شده بود بهنگام تاخت و فیرو
نزدیک چهار صد افغان به خاکدان نیستی غبار آلود گشتند و هنگامهٔ فرومایگان لختی از هم پاشید
از سوانح ناصیه سای آمدن راجه رودر مرزبان کوه کماون از بزرگ بومیان هندوستان است
اگرچه از استواری بنگاه و فزونی نیرو و شنیدن داستان نیاکان خود بدرگاه همایون
نیامدی لیکن نیایش گری نمودی و پیشکشها فرستادی درینولا که متهره داس سوکل به عمل
بریلی رفت بدو پیوند یکجهتی نمود و در رفتن به بارگاه والا کوشش بجا آورد چنان نمود این دولت
دیرین آرزوی من است لیکن دست آویزی ندارم که به پشت گرمی او بدین سعادت رسم
اگر راجه تودرمل مرا در زینهار خود گیرد روانه می شوم راجه پور خود را کلیان داس بدلاسا روانه
ساخت و باعتضاد آن خدمت گزین والا اعتبار ره گرای سجود آستان مقدس شد نهم آذر
بدین سعادت رسید و کامیاب آمد از سوانح مالش یوسف زئی از قلعه که بر سر کریوه بنیاد
نهاده بودند فراوان سراسیمگی داشتند و در کمین آن بودند که بران دستی بر کشایند درینولا
بسیاری با مردم جهجر یکجا شده بران قلعه هجوم آوردند از بامدادان تا شامگاه آوردگاه فروغ
شمشیر آراسته بود از زمین شکستگی و بلندی کوه پایه پیکار بدرازی کشید انجام کار نسیم فیروزی
طرازنده دولت را جلوه درآورد و بسیاری بداندیش را خرمن زندگی بآتش بلارک خاکستر شد

ای این کالوخان با وجود ... مورد فضل بودن ... و این بیمه بخود شده ... گرفتار ... ۱۲

... ج سوم

از نو ... ساجد ... ای این ... راجه که از عمده سران هند بود ... وسیله جمیله راجه تودرمل قصد ملازمت ... آستان قدس نشان ... ۱۲

... یعنی درازی ... بودن کوه ... مبارزان بود و مخالفان خائف و هراسان ... ۱۲ مولوی سید محمد ... صاحب مدظله فقط

روانه می ساخت چون افغانان باطل ستیز از فراز کوه فرو آمده غله برسیده انشتند هر دو فوج از
پس و پیش رسیده مالش بسزا میدادند هشت ماه آویزش بود و بسیاری را نقد زندگی بتاراج رفت
ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگی بر دوش گرفتند گو کلتاش بسیج گرفتن سواد نمود و جگنا تهه و
آصف خان را که در دشت بود نزدیک خود آورد و بدان صوب ره گرا شد نخست بر ساحل دریای
بجلور ره که سر آغاز در آمد آن ملک است استوار قلعه بر ساخت یوسف زئی راه ها را سنگ چین گردانیده
آمادهٔ کارزار گشت از نیرنگی اقبال پنهان راهی بسر بردند نهم آبان که غنیم سرگرم جشن عید قربان بود
فیروزی سپاه بعرصهٔ دلکشای سواد در آمد افغانان آسیمه سرگرم جشن عید قربان بود فیروزی
سپاه بعرصهٔ دلکشای سواد در آمد افغانان آسیمه سر بیغولها در شدند و چندی بمردانگی جان
سپردند فراوان اولجا بدست در آمد فرومایگان دو بخش شدند برخی در کوه بت حراسنگر کردند
و لختی در کوهسار محصر کوکه در تلاش چکدره و ملکند و دیگر جا قلعه ها بر ساخت و در دشت پیوست
کوه نردسر و بجیاری بنیاد نهاد و کارآگهان خدمت دوست جابجا گذاشت راه ها ایمنی پذیرفت
و دشت و کوه را با هم پیوند شد بازرگانی از هر سو راه آورد و ارزانی پدید آمد در نیولا محمد لانجری
و ملک اصغر از کوه مهر براه شیرخانه بدست آمدند و قلعهٔ سرودلی را گرد گرفتند از انجا بسیاری
بجلال آباد رهبه رفته بودند که قافله را بدرقه شود حمید خان با چندی برون آمده بزاد مردی
فرو شد و فرزندان سعید خان را همت یاوری نکرد و از شگرفی تقدیر نیارستند دست بقلعه
کشود اند و خیمها گذاشته راه گریز فرا پیش گرفتند چون در سواد کاری چندان نماند آصف خان
رخصت درگاه گرفت و جریده از ملکند رو ببارگاه اقبال نهاد چندی نوکران او از پی می آمدند
ناگهان کوس بلند آوازه گردانیدند فرومایگان تبه رای را سراسیمگی فرو گرفت و بتیا بانه
راه گریز سپردند و بسیاری اسباب خود انداختند سپس ابوالقاسم نمکی و شیرخانی را پاسبانی آنجا

هرگاه که این فسادسرشت آن وحشت منش اطاعت را قبول نمودند دل نهاد سواد گردید ۱۲ [illegible]

سنگ چین مراد فرستگ راه کنایه از تابع شدن و بند را نمودن باشد ۱۲ برهان

[illegible] عنیمت که بالا عنقریب مرقوم شد ۱۲ [illegible] ای چنین در [illegible] تا [illegible] بود که از [illegible] آبادی [illegible] کدام کس این نوشت

[illegible]

گذاشتند

وهم در بندی لاسمعیل قلی خان را بصوب گجرات فرستادند و فرمان شد که قلیج خان بدرگاه والا
بازگردد و از سوانح آواره شدن تاریکیان گذارش یافت که صادق خان را به برانداختن فرومایگان
تیراه نامزد گردانیدند شاهم خان و برخی را از پی فرستادند چون لشکر فراهم آمد او بدان جا رفته بجایگاه
گری برنشست به تنگناها در شدن به دید ندانست لیکن راه تدبیر سپرد و هر سو چندی که به پاسبانی
برنشانده شاه بیگ خان در موضع باره قلعهٔ آساس نهاد و احمد بیگ و محمد قلی بیگ در میدان
به نگاهبانی برنشستند شاهم خان جلایر علی محمد الف جانش بهادر برهان الملک بیگ
نورین خان سلیم خان در جگی پای خدمتگذاری برفشردند و همچنین کار آگهان
قرار گرفتند مجاهدان دولت دست تاخت کشوده گران ارزی آزوق را
چاره گر آمدند صادق خان زبان دلاسا و دست دهش برکشاد و الوس
آفریدی و اورک زئی که بنگاه تاریکیان بدگوهر اند ایل ساخت گشت و کار
ربیع بومیان بدست سپاه فیروزی درآمد و حریف نیارستند کاشت ملا ابراهیم را که جلاله خود را نور
اومی شمرد بدست آورد و کار بران تباه بسیچ ناخرجام دشوار شد و او را با همرهان و همنشینان
اعتماد نماند هر روز بقبیلهٔ میرفت و بصید ناکامی برمی آمد تا آنکه از راه کان کرم بصوب توران
شتاب آورد و بست و چهارم مهر افغانان ره و زاد او را گرفته سپردند خاطر اولیای دولت لختی
فراهم آمد آفریدی و اورک زئی با چنین نیکوبندگی برغمال داده ایمنی راه خیبر سر خود گرفتند
و جنود اقبال نشاه فیروزی نموده بازگردیدند از سوانح کشایش سواد چون زین خان کوکه بیجوړ
درآمد چند جا قلعه را اساس برنهاد و تیره روزان بدگوهر خود را به تنگناها کشید شبانگاه برون شدی
و غله درو کرده بردی کوکه از فروغ بینائی مضر برگردانید که بهر دره از عنفوان شب جوقی بهادران
بکام سرعت برسید اشتند و در دامنهٔ کوهستان درکمین قابو می نشستند و نیم شبان برخی دیگر

و دران راه در نوردیده قصبهٔ کتاره به بنگاه بدگوهران یغمائی ساختند فراوان [حاصل] از آنجا اندوختند بهاده
سرگروه آن ولایت بلابه گری درآمد امر اند پذیرفته بسوی قصبهٔ بالا شتاب روی فراپیش گرفتند
و عرصهٔ ولناک رن را از راه دیگر برگذشتند شگفت آنکه رن در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
در افزایش باشد باقبال گیتی خداوند آب افزونی نگرفت و فیروزی افواج قاهره بعافیت برگذشت
اگرچه تیره رایان فتنه افزا بدست نیامدند لیکن آنجا تاراج رفت و فراوان غنیمت بدست افتاد
و از آنجا القصبهٔ موربی رو آوردند و در راه بسیاری از آبادجا یغمائی شد و شرک سنگرها کشایش
یافت چون فیروزی سپاه نزدیک موربی شد بومیان بزینهار درآمدند و زیرخان در زبان خود
بکنهکار داده بود و خانخانان نیز بدو گذاشته از سوانح سپری شدن روزگار بهرجیو آبادیت ملکیت
از مضافات گجرات آنرا کلانه گویند ریاست مندان آن سرزمین را بدین نام خوانند برادران او
از بدگوهری در شورش زدند او قلعهٔ مولیر که بس استوار است پناه برد چون غاشیهٔ بندگی بر دوش
عقیدت داشت آلتون قلیچ و خواجه رفیع و برخی دلاوران بیاری درآمدند بیشتر از رسیدن
او را بدست آویز دشمنان دوست نما گذارنده بودند رفتگان را مدارای شاه پسیجان از جا برده
بادافراه نیارستند آماده ساخت از سوانح فرونشستن شورش فتح خان پسر خرد امین خان غوری باید بپیکار آراست
و آلایش تخمه بر روی روز انداخت مظفر نیز بدو پیوسته گرد فتنه برانگیخت امین خان در خود نیروی آویزش ندیده
کناره گرفت و با اولیای دولت نیایش نامه فرستاده یاوری طلبید نورنگ خان خواجه نظام الدین احمد میدانی را
معصوم بهکری قاضی حسین کامران بیگ دولتخان و برخی سادات بارها بمددگاری گام همت
گرفتند مظفر از شکوه لشکر فیروزی بکوهستان در شد و باندیشه آنکه مبادا ملک از دست برآید
و پسر باید در راه آشتی شیر و شیدی ریحان و نوکهن کوهل و جوقی دیگر امرا را دیدند و بجواهر
امین خان و جام میدنی رای رفته پسران هر دو را آورد و یکبارگی شورش آن دیار فرونشست

او بطابع علم عربی و هم فارسی
ترکیبست اسباب و متاع غنیمت
که از هم ساختند ۱۲
سنه ۲ یعنی
این دریا و لواریح که ماه زاید
النور باشد افزایش گیرد ازمن
بیت شهریار برزایدا و در کمی ...
ماند ۱۲
سنه ۳ سنگر بالفتح و سکو
دوم معنی پشته کوچک و عمارات
های بلند مثل قلعه و غیره و معنی
همراه ربیق هم اید ۱۲
سنه ۴ مضافات بضم میم در فع
ضاد معجمه معنی متعلقات و منسوبات
سنه ۵ ج سوم [illegible]

[illegible]

جناب مولوی سید محمد صادق علی
صاحب مد ظله نقد

باینچی گفت و گوی داد و ستد شد فرمودند که خانخانان و عضدالدوله و حکیم ابوالفتح و راقم شگرفنامه
درخوشنهای زر رفت نگهی بکار برند چون پژوهش رفت هویدا شد که عرض پرستی پرده هر دو را
برچشم حق گذاری فروهشته و بشایستگی غبار آویزش فرونشست گیتی خداوند نوزدهم بعشرت
شکار برآمد و نه روز از بیخ گرامی تا قصور خراشش فرمودبست و هفتم که آهنگ درآمدن شهر بود نزدیک
چیک گوپال هفت گروهی لاهور چشم زخمی بدان قدسی پیکر رسید و بعافیت گرائید گرگی را به بندوق
زدند و قالب تهی کرده مینمود خدیو عالم آنزانگاه میفرمودنا گاه پای راست گیتی خدیو برگرفت
دندان پایان فرورفت آن الهی شیر بپای دیگر چنان برزد که از کار برفت اندک گزندی ارسید
وزود بهی یافت غرهٔ آبان الهی جشن شمسی وزن شد آن آسمان شکوه را بآئین هر سال بدوازده
چیز برکشیدند هنگامهٔ شادکامی فراهم آمد و آرزومندان تهی دست کام دل برگرفتند
از سوانح فرونشستن شورش گجرات بچاپن و جابرادرزادگان کهنکار باجهراون عم جام و مظفر
ازعون سرفتنه برداشتند و قصبهٔ رادهن پور را گرد گرفتند رادهن خان بلوچ و دیگر زادهمردان
در تیاق داری آن مردانگی را باگاهی همدوش گردانیدند و به نیروی همت و پامردی اخلاص
دو بار شبخون آوردند و نیز در روز برآمده سخت آویزشها نمودند سید قاسم کامران بیگ سید
بایزید قاضی حسین میرزا قلی مغول و دیگر بهادران بیاوری گام فراخ برگرفتند و در کمتر زمانی
برزبانها او فتاد که مظفر گجراتی و کاتیهان سر بشورش برداشته اند خواجه نظام الدین احمد بخشی و
خواجه رفیع و میر معصوم بهکری و بهوپت رای و باکه راتهور و دیگر بهادران از پی روانه شدند
و نورنگ خان بیرم کانوره یه کهفته اند و زان دران بسر برند شتافت قلیچ خان با برخی مردم
در احمدآباد پای آگهی افشرد و بایزدی تائید همان نخستین فوج چون بده کروهی رسید گجگرایان
شوریده مغز بناکامی پراگنده شدند و چون فوج دیگر پیوست برتال گذاشته به تیز رفتاری آوردند

۵۵۳ ج سوم

فرخ ساعت آن پرده نشین پارسائی را بشبستان اقبال سپردند **نظم** شه از مهر
بدین رونق بدین آئین عروس آرایشی ساخت * که چرخ از شرم آن آرایش انداخت *
بدین نور * چنین آرایشی از چشم بد دور * و هم درین روز جشن قمری وزن کشور خدا
پیرایش یافت و جهانیان کام دل برگرفتند از سوانح فرستادن سپاه بیاوری صادق خان
چون مهمات دشت سواد را زین خان برگرفت او را به تیراه فرمان شد شاهم خان جلایر تالک الملک
خواجه فیضی حاجی محمد اردستانی فرخ سیف الله میر کلان بدخشی احمد قاسم و دیگر مبارزان کارشناس
را از پیشگاه حضور دستوری شد که بدو پیوسته زادمردی را بکار آگهی برآمیزند و به نیروی یکجهتی خار بن
تاریکیان برکنند و هم درین روز فرمان مقدس نفاذ یافت که در همگی قلمرو جز نحر الهی بکار نرود
چنانچه لختی در آخرین دفتر گذارش یابد از سوانح ولادت سلطان رستم چهارم شهریور پس از سه پهر و سه
گهری شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پیوند از پارسادخت خان اعظم فروغ اقبال
آورد گیتی خداوند بدان نام روشناس گردانید انجمنهای نشاط برآراسته شد و نیایش گرها
بجا آمد **نظم** طرب را باز نو شد رونق بازار * قدح خندان و ابریشم در آزار * بدین گونه
بعیش و کامرانی * بسر بردند خوش خوش زندگانی * فرخنده طالع به طور یونانی هندیان
عقرب است و دگرگونگی درجه زایچها باز گوید اگرچه وقت را گنجائی نیست که شرح گرامی زایچها را
نگاشته آید همانا پدید وقت چنین است تا شادی و غم از اندازه نگذرد و سررشته هشیار خرمی
گسیخته نیاید از سوانح آمدن شهباز خان بهمایون بارگاه چون سعید خان از بهار بصوب
بنگاله رفت و روی بآستان اقبال نهاد دوم مهر بدرگاه والا رسید کورنش نداده بعتاب گاه
داشتند و پدید آمد که در سر آغاز دستوری فرمان بود هرگاه خاطر از ملک بهار هم شود اگر
خواهد بساط بوس سعادت اندوزد دولت باریافت و بخسروانی نوازش برگرفتند راته در
با و لختی

ج سوم

جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله العالی

فروغ دستی ندارد و بجز افسانهٔ حیله اندوزان دستان سرائی بنود دیده وران آگاه دل
بوارسی مغز کار روانه فرمودند مردم آن سرزمین ببارگاه اقبال می آورند پیشتر ازانکه
رسد و پرده بی آزرمی او دریده آید راه نیستی سپرد هم اسفندارمز قاسم خان از عرصهٔ دلکشای
کشمیر آمد و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت عالم شیر ماکری و بسیاری از سران آنجا بار
بسعادت بار رسیدند و کامیاب خواهش آمدند

آغاز سال سی و سوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور سوم

درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام کوس نوروزی گوش روزگار برافروخت خاطر همیشه
بهار شاهنشاهی به بزرگ داشت این همایون جشن شهر و برزن را آذین بست **نظم**

عالم ز هزار رنگ و دستان + بیرون و درون همه گلستان + بالید چمن چمن نهالش
بگرفت جهان جهان جمالش + شد صنع ازل چنانکه دانی + اورنگ نگار کامرانی

روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر نهصد و نود و شش هلالی پس از سپری شدن
ده ساعت و چهل و هشت دقیقه نوربخش صورت و معنی حمل را فروغ دیگر بخشید و هر روز
تا شرف تازه بزمی برآراسته و کامروائی را پایه برتر نهادی در سرآغاز این فرخندن عروسی
جشن شاهزاده سلطان دانیال نشاط آورد ازانجاکه بیوکانی بنوید آبیاری بوستان سرای
آفرینش و شهرآرائی جهان تعلق باشد خاصه در دودمان فرمان دهی گیتی خداوند بران شدند
که آن بیدار بخت را بفرزند عفت نهاد سلطان خواجه این گزین نسبت دهد پیشکاران بارگاه
خلافت همایون بزمی برآراستند و گروها گروه مردم را شادمانی در گرفت بشتم خورداد در سعادت
سرای مریم مکانی والا محفل انتظام یافت و بآئین خسروانی فرخنده عقد بسته بجشنگی همه آن

ودر ایامی روشن استوار پا وزبان دراز داشت پیوسته گفت وگوی سنی وشیعه برگذاردی
واز فرومایگی گذارش را به بی هنجاری رسانیدی آن جوان شوریده مغز دران قسنین بدان
نمود راه بی آزرمی سپردی واز شورش برنائی ومستی مردانگی جان تنکری او را فرامیش گرفت
شب بست ویکم دی ماه آن تباه اندیش بایکی از همسران تبار یک کوچه درکمین نشست ویکی را
بعنوان چاوشان شاهی بطلب او روانه گردانید درمیان قابو طلبان بدسگال شمشیر
گرفتند دست او ازمیان ساعد قلم شد واز فراز زین برزمین افتاد دلیران تباه کار جدائی
اندیشیده بی کم کنان به بیغوله درآمدند او دست برداشته با چنین زخم کاری خود را بخانه
حکیم حسن انداخت خوجه ملک علی به پرورش عیسی وکجبت وجوی سخت آن دو خود سرغنوده
رای را بدست آورد اگرچه به نیروی پایندگی برخی نشانهای خون وجران حال بیدائی
داشت لیکن بپارگاه آورد براستی نیامد هرچند آلایش شمشیر وجامه گویای درست گذار
بود نا گرویدند خانخانان وآصف خان وخداوندخان وراقم اقبال نامه را فرستادند
کازان رونده ملک نیستی پرسش نمایند چون لختی آگهی داشت درد دل واگفت وسرگذشت
را بازگذارد شاهنشاه دادگر آن دو بدگوهر را از بند نیستی رهائی داد وبپای فیل بسته
تمام شهر گردانیدند هرچند سران دولت در رهائی تکادو نمودند سودمند نیامد سرمایه
رهنمونی بسیار بی راهه روگشت وآویزش سنی وشیعه فرونشست ودرهمان نزدیکی ملا احمد
نیز ازان گزندجایگاه رخت هستی بربست وهمدرین برهمنی درقصبه سنده به پخته کاری جبان
وانمود که راجه بیربر بست زخمی بدست گیری یکی از وارستگان ازان آشوبگاه یوسف زئی
برآمده وبرروش آن سرمایه رستگاری بسر برده میشود ساده لوحان نشناس از اشتباه
بیکری وفراوان دلیری پذیرفتند تا آنکه تیزنگاهان محفل همایون بران بودند که این

فروغ

جان تنکری یعنی نفس ... معنی ... یعنی عزرائیل ... [illegible]
۱۲ برهان ۵۲ ... اوبریده شده بود ... بجهان آمد ... [illegible]
۵۵۰ ... ج سوم ... [illegible]

لیکن از دره که اسمعیل قلیخان پاس میداشت برون شده به تیراه شتافت[۵۱] و از تهانه‌داران دشت بود از فرستادن صادق خان بدانجا تباه خیالی فراپیش گرفت و از سبک سری درگاه والا روانه شد و گذرگاه را خالی گذاشت درینوقت آن فرصت جو از آن تنگنا خود را بکناره کشید و چون[۵۲] بیراهه روی اسمعیل قلیخان بسمع همایون رسید بعتاب گاه داشتند و بجای او آصف خان را فرستادند آز سوانح مالش یافتن راجه مدکر این کوه‌نشین غنوده بختا از همرهی لشکر دکن فیروزی سرباز زد بجای یوزش گذاری سرتابی پیش گرفت شهاب الدین احمد خان با دیگر تیول داران رو بمالش آورد[۵۳] بست و سوم چون بچهار کروهی قصبهٔ او ندچه بنگاه اوست رسیدند بلا به گری پیش آمد بمیانجی راجه آسکرن و راجه جگمن فرمان پذیری را دست آویز رستگاری خود گردانید سپه آرا را آمده دید و از کوتاه اندیشی به تباه خیالها در افتاد و بادیه پیمای گریز شد[۵۴] چون داستان نصیحت سودمند نیامد یورت او به یغما رفت و از کم آزوقی نیار ستند بود و بگرفتن قلعهٔ کجوه کام بر داشتند و آنرا اندر جیت و سرائی پسران آن خوابیده بخت و هر هر دیو نبیرهٔ او استوار کرده بودند در تنگناها آویزش در آمد و مالشها یافت[۵۵] روزی راکهو داس برادرزادهٔ او در آویخت سمانجی خان و مراد بیگ قاقشال داد مردانگی داده فیروزی اندوختند و آن فرومایه نیستی سرا در شد و تا یک ماه بگرد قلعه نشستند هر بار که بکارزار بر خواستند غنیم شرمسار ناکامی گشت و چون نیروی بیکار نماند راه گریز[۵۶] پیش گرفتند و هر یک به تیول خویش باز گردید آز سوانح بیاسا رسیدن میرزا فولاد پور خداداد برلاس است از انجا که کشور خدا بر فراز صلح کل جهانبانی کند هر گروهی قرار داد خویش را بی اندیشه بسر آید و هر یکی بآئین خویش ایزد پرستی نماید[۵۷] و ازین رو ملا احمد تتوی که در رسمی دانش فراوان رنج برده بود

۵۴۹
ج سوم

[۵۱] ای اسمعیل قلیخان ... سرکشی تهانه‌دار ... بود ۱۲ [۵۲] ای صادق خان ... آن راه را خالی گذاشت ... درگاه والا ... آزرده دل شده ... بجای او شب دیگر ... بعتاب ... ۱۲ [۵۳] یعنی ... راجه ... نموده ... ۱۲ [۵۴] ای ... راجه ... ۱۲ [۵۵] ای اندرجیت ... قلعه ... حفاظت خویش ... ۱۲ [۵۶] ای ... قلعه‌نشینان ... ۱۲ [۵۷] ای ... مولوی سید محمد صادق ... ۱۲

و آگاه دلی اندوزد و چون هوشیار خرامی از روزنامچهٔ احوال خوانده آید عرصهٔ دلکشای
کشمیر به وی سپرده شود از سوانح فرستادن زین خان کوکه بگرفتن سواد و بجور اگر چه الوس
یوسف زئی شایسته سزاها یافتند از رهزنی و بدکاری دست باز نمیکشیدند در نیولا چون
کار بر جلاله تاریکی دشوار شد از تنگنای تیراه بر دن شده به بنگاه اینان شتافت و فرومایگان
واژون بخت او را در میان خود جا دادند از انجا که در ضمیر صافی چنان بود که گوکلتاش
از نشیمن شرمندگی بیرون آید فرمان شد خوجه شمس الدین و جمعی را به نگاهبانی کابل گذاشتند
با هرای آنصوب رو بسواد و بجور نهد بفیروزی لشکر جمرود و بنگش نیز برلیغ رفت که
هر کدام آگاه بوده بگرفتاری آن سرگروه تاریکیان همت گمارده آگاهی بکار برند که
از ان سو بدر نرود و نیز اسمعیل قلیخان از هنسد برخاسته نزد قبیله ابا بیهی بهوست اشنغر
بپاسبانی بر نشیند صادق خان با برخی کار پژوهان از درگاه رخصت یافت که در دشت
سواد جا گیرد تا آن سرکرده تاریکیان بهر سو که رود گرفتار گردد و جگنات را که از راه
کشمیر برگشته بود حکم شد که با کوکه پیوند دست و یکم گوکلتاش سرانجام نموده روی دل
بخدمت آورد حیدر علی خویش تخته بیگ بختیار بیگ نادعلی حسن علی عرب حمزه عرب
قاضی عزت الله و جمعی دیگر را همراه گرفت و از راه کامه و کشکه رو براه سیج نهاد تاریکیان
نافرجام با یوسف زئی کریوه نا کی استوار کرده آماده پیکار شدند فیروزی سپاه عنان
نافته دانش کول رویه چالش نمود و بر سر سه راه بجور و اشنغر و تیراه قلعه اساس نهاد و
از لمغانات غله آورده انبارها بر ساخت و دلهای لشکری فراهم آمد و از ناشناسا راه
بجور در آمدند لختی آویزش رو داد و گوهر زاد مردی را تابش دیگر شد بسیاری بدگوهران را
روزگار سپری گشت و برخی راز بنهار دستمایه رهائی آمد نزدیک بود که تاریکی گرفتار آید

بکنت

بعنی فرستادن یوسف خان کشمیری بار السولی صوبه بهار امتحان بود که اگر راست کرداری بجای آرد بازبکشمیر موجب کلفتی بریح الی آمد
برود ۱۲ ۵۲ چون یوسف زئیان باوجود سزایابی از تیره برداری بازنیاستادند زین خان بتادیب وتنبیه مامور شد ۱۲ ۵۳ پس از ماموری گوکلتاش مناسب شد دیگر بهادران رزول اجلال یافتند که بهوشیاری و آگاهی کوشیده با ۱۲ ۵۴ اس ای تدبیری اینچنین بستند

۵۸ ج سوم

سرکرده تاریکیان ... [illegible]

نصرت پیوند بکوه سرباری نخوت گشت لیکن راه درآمد و برون شدن را بسته تباخت و
تاراج برتاختند بسیاری انفروخت رفت و فراوان مردم رابیماریهای گوناگون از پا درآورد
از سوانح فرستادن سعید خان بحکومت بنگاله آگهی آمد که وزیرخان بست و نهم امرداد به نسکم
روشنی جهان گذران راپدرود کرد از انجا که دیده وری بکار سپرد و هشیار خرامی روزافزون
فرمان شد که سعید خان از صوبهٔ بهار بدان دیار روی خدمت آورد و پاینده خان را
که درانجا اقطاع داشت دز گهوره گهاٹ جاگیر کردند و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه را
بتول از پنجاب بازخواسته در بهار دادند شانزدهم شهریور به میرمراد دستوری شد که
بزودی این دو جا را در تصرف جاگیرداران درآرد و سعید خانرا به بنگاله برد و مان سنگه را
از حدود بکرام طلب داشتند که راجه بهگونت داس به تیاق داری شبستان اقبال شد و او
با قطاع نو رفته در آبادی آن صوب کوشد و غرهٔ آبان شمسی وزن گیتی خدیو شد و مهین
تزئین پیرایش یافت و بآئین هر بار آن گران بار آفرینش بدوازده چیز برسنجتند گرد
خواهش از چهرهٔ روزگار برخواست و آرزومندان جهان عشرت کامیابی نمودند و
همدرینولا شادمان بنوازش خسروانی سرلندی یافت و غزنین را در جاگیراو دادند او
پسر مرادهزاره است میان غزنین و قندهار بنگاه دارد و نیاکان او سعادت بندگی داشتند
و او از کج اندیشی و کوتاه بینی تا حال صحرانشین بود درین ایام روی نیاز بدرگاه همایون
آورد و شهریار دیده ور بگوناگون روش برنواخت غرهٔ آذر رخصت یافت بست و هشتم
کنور مان سنگه از جمرود آمده بسجود قدسی آستان سعادت اندوخت و ششم به بهار
فرستادند و همدرین روز یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان برآورده نوازش
فرمودند و او را در حدود بهار جاگیر دادند همگی بسیچ آنست که آداب برآموزد و رعیت پروری

جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

بیشتر روانه ساخت اگرچه راهبانان نیارستند دید لیکن بگفتار دلاویز اینان کناره گرفتند و جگناتهه را پای کوتل گذاشته خود بآسانی برآمد پیشتر ازانکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامهٔ بدسگالان پراگنده شد یعقوب به کهتوار شتافت و شمس بکوهستان کمراج پناه برد قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد جگناتهه را غائبانه وداع کرد زبان مدارا کشاده بصید دلها بر نشست و رسیدگی مردم را چاره گرآمد مبارک خان و جلال خان و سید دولت و جمعی را بر سر شمس چک غرشاد آن شوریده از نره گانو شبخون آورد و فراوان غنیمت برگرفت بامدادان فیروزی سپاه تکامشی نموده چنان برشکستند که دیگر برنخاست و به پیمان سید بهاء الدین آمده دید میرزا یوسف خان اورا با میر روانه درگاه ساخت از سوانح چهرهٔ هستی برافروختن سلطان خسروی ایزد جان آفرین گرامی ذات افسر خدیو را بهزاران خوی ستوده پیراسته دارد و از شایسته کردار اقبال روزافزون شیفتهٔ او لیکن رسیدگی هر کار بخرامش آسمانی و پیوستن هنگام در گرو درین زمان که سر آغاز بهار دولت است وجود نوباوه‌ها که از گزین نعمتهای ایزدی و بهین میوهٔ زندگی است عالم را شگفتگی دیگر بخشید و جهانبانی را نیروی دیگر پیدا آمد پس از سپری شدن دو ساعت و سی و شش دقیقه روز دین بیست و چهارم امرداد بشهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند راجه بهگونت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره برافروخت و بفرخ ساعتی نوید خجستگی نشاط آورد زمانه به تهنیت گذاری بر نشست و بزم عشرت پیرای برخواست رازداران آسمانی چشم دوربین باز کشادند و لختی از شگرف کاری سپهر و اختر دریافته برگذاردند

نظم

بسپهر انجمن ساختند ✽ ترازوی انجم برافراختند ✽
چنان طالعی کامد آن پور راز و ✽ چگویم زهی چشم بد دور ازو ✽

طالع بآئین یونانی نهم درجه جدی است و بطرز آزمون پیشگان هندوستان بیست و دوم درجه قوس اگر روزگار عمر فرسا مهلتی دهد و من بپایه

بازگشته انجمن نشاط برآراستند درکمتر زمانی یعقوب و شمس چک باهم پیمان یکجهتی سر بشورش

برداشتند و ازانجاکه یکتادلی دران مرز ناپدید بود اندرکول باهم درآویختند درکمتر زمانی

بتکاپوی برخی باشتی گرائیدند قرار یافت که چون دریکجا بودن نزاع نوکرها خوشی آقا میکشد

شایسته آنست که دوجا باشند یعقوب بدین سگالش نزدکوه سلیمان رفته هنگامه آراستند و شمس چک

باندرکول برخی بران بودند که فیروزی جنود نیز دوبخشش شود و بشتیری بدوربینی بکار برده پذیرا

نشدند مباد از دوجا شدن گزندی رسد که چاره نه پذیرد همه نوع یعقوب پیش نهاده بداندیشان

شتافتند هر روز جوقی دلاوران هنگامه پیکار برمی آراستند و به نیروی اقبال روزافزون

فیروزی چهره برمی افروخت روز پنجم قاسم خان باگروهی کند آوران بهت رستگاری پیش

رووادوران زد وگیر فتح علی که سرگرده بود بگزند تیر جان سپرد و هنگامه ناسپاسان پراگنده

شد اولیای دولت بفراوان عشرت بازگردیدند یعقوب ازانجا خود را به شمس چک رسانید

و بکمتر زمانی باز نزدیک شهر آمده گرد فتنه برانگیختند در یک کروهی شهر رستمیست ... بر رازی

نیم کروه و پهنای چار یک و کرانی چند درگرد آن زیر پیش غلابی دشوار گذار آن دو فرومایه

بالبسیاری بنیاد اندیشیدند گاه و بیگاه ازانجا برون شده دست بتاراج میکشودند و هر روز

جوقی به پیکار باطل ستیزان برآمدی قاسم خان نیز دل گرفته بر خدمت و طلب خود را آخوان

نمود شهریار دوربین پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائی آن دیار روانه فرمود و جگنات

حسین بیگ شیخ عمری سید بهار الدین قرا بیگ محمد بت باباخلیل ملا طالب صفهانی و بسیاری

مجاهدان دولت راهمراه گردیدند فرمان شد چون تیره رایان نخوت فروش مالش یابند قاسم خان

بدرگاه والا بازگردد کشمیریان از آوازه فیروزی جنود برخی را بکربیوه فرستادند که بیکجهتی ناکیان

راه استوار گردانند میرزا یوسف خان ازین آگهی محمد بت و باباخلیل و ملا طالب را بدبستان سرائی

بیشتر روانه .

یعنی مالک و مملوک و آقا و نوکر که هردو باهم پیمان یکجهتی بسته بودند بازدران عهد استقامت نکرده باهم جنگیدند ۱۲

۲ ای یعقوب که مالک بود طرفی سامان جنگ آراست و شمس که کوفت بالعرض رسیده بود لیسی بکار زار آماده گردید مبادا دران هنگام بطرف مالک حمله آورد ستمد ۱۲

۳ فتح علی افسر جانب مخالف مرهم عشر عکس نمندنام زنگی کافور شمار و جان اورا صد بند تیر در قالب

۴ ج سوم

۵ یعنی ازین گریختن ... یعقوب با ارتفاع ... آمده ... سر شدید ... شده ... بکار مشغول ... چون قاسم خان ... پیکار ... بخود آمد ... دیگر ... سندهی ... سرفرازی ... و ستان ... یافتند راه ... ۱۲

... مولوی سید محمد صادق ... سلمه الله تعالی ۱۲

۵۴۳
ج سوم

یعقوب برگرفته بودند باز خواست درزمستان که زمان آمد و شد نبود مردم بتلخ کامی گزرانیدند
چون هوا روی باعتدال آورد زنبور خانهٔ بدگوهران برآشفت بیشتری جدائی گزیدند و یعقوب
فرومایه را از خمول گاه برآوردند در حوالی جبیر بست و سه کروهی شهر هنگامهٔ شورش گرم شد
هرچند فوج‌ها رفت کاری از پیش نتوانستند بردن ناگزیر خود بدان روآورد و چون نزدیک
رسید آوازه راه‌های نهانی شهر رو به شتاب آورد امرا نیز چند جوق شده در پی کام سرعت
برداشتند آن غنوده رای در بهاک سه کروهی شهر نیاه کوهچه در کمین وقت نشست افواج
کشورکشای پی هم رسیدند اگرچه دارالملک به تیز آمدن از یغماریائی یافت لیکن از استواری جا
و دشواری راه کاری نیارستند بر ساخت بایست کار گذاشته بشهر آمدند و غنیم را نیرو
افزود پس از چندی قاسم خان باز باآویزه برآمد اگرچه هر روز میان قراولان آویزش
رو میداد لیکن پنج بار چقلش سترگ چهره زادمردی برافروخت و فیروزی روی داد
بار ششم در نوبت سید عبدالله خان چشم زخمی رسید و میرزاده علی خان را نقد زندگی
بتاراج رفت دلاوران تیزدست غنیم را برشکستند و بر فراز کوه برآمدند درین هنگام بارش
شد کاردانان را رای آن بود که دائره شود دل بدان نهاده بازگردیدند چون رو به نشیب
نهادند تباه کاران از هر سو به تیر و سنگ درگرفتند از ناهنگامی و تنگی و ناهمواری و لخشیدگی
راه مردم از بیدلی و کارنشناسی در یکدیگر افتادند و روزگار میرزاده علی درین آشوب گاه
بسر آمد سری رنگ عم زاده رای رای سنگ با چهل کس ایستاده گرم کارزار شد و بمردانگی جان
سپنجی داده جاوید نیکنامی اندوخت پای افشای زادمردان همت منش سرمایه رستگاری
بسیار می گشت نزدیک سیصد کس را روزگار سپری شد روز دیگر قاسم خان با دل همت گزین
رو به پیکار آورد و کشمیریان دل پای داده پراگنده شدند یعقوب بجانب کمراج رفت و امرا

آن شوره پشت بشیرویه خان و بیگ نوربین خان و سلیم خان که خدمت چنداولی در عهد
آویزش نموده پیشتر آمد درین اثنا محمد قلی بیگ و حسن علی عرب و برخی تیردستان پیوستند و
به نیروی اقبال پیش آیندگان را برگردانیدند آن تیره روزگار عنان تافته راه دیگر نبرد پیما
آرزو شد محمد الف احمد بیگ شادی بی موهنداس و دیگر بهادران پی یکدیگر پیوسته کارزار
شایسته بجا آوردند و هنگامهٔ جان نثاری و دلشکنی گرمی گرفت هر چند رشتهٔ رده آرائی گسیخته
بود و سپه آرا توفیق سواری نیافت و بسیاری بهادران خود را نتوانستند رسانید از نیرنگی بخت
بیدار که نمونهٔ ایزدی تائید است فیروزی چهره برافروخت پانصد و پنجاه تن از غنیم درین
ناوردگاه بکوی نیستی در شدند و هر کس در گریزپائی رخت هستی پای داد آن نابخرد به هزاران
ناکامی بکوهستان پناه برد و از فیروزی سپاه بروشنائی گزند نرسید و نه تن تورانی اینج
زندگی پر شد و شانزده جوانمرد به زخم روشناس آمدند اگر لشکر جمرود دررسیدی هر آئینه
آن نافرجام دستگیر گشتی لیکن ایلی شتافته بر بنگاه او دست تاراج گشودند خان و مان او را
آتش دادند تنگی ملکان آفریدی و اورک زئی که پناه آن بدگوهر بد اعمال داده ایل شدند
و لشکر فیروزی برگشته پیشکش آمد اگرچه از گران ارزی آزوق در آنجا بودن دشوار داشت
در سر مطلب خان به پاسبانی کشمیر شگرف سودائی ریخت او را به درگاه فرستادند از سوانح فرستادن
میرزا یوسف خان به پاسبانی کشمیر قاسم خان تنگ‌خوئی سخت و حوصلهٔ فراخ ملک دلکشای
کشمیر گرفت و سترگ رنجها برکشید بسیاری سرتابان کژگزار را با اندیشهای بسزا داد و بسی سران
به درگاه والا فرستاد و تیغ انبوده همی گزیدند و ولایت بدادگری آباد شد و دشمن به یغولهٔ ناکامی
در رفت درین هنگام سپاس گذاری پای لغزش یافت از بدهمنشینی خواهشهای ناهنجار
گزایش نهاد و برگرفت و کشمیر ازان جهت بسیت زانچه سپاهیان آن بوم در هنگام چیره دستی

بدستان سرائی روز میگذرانید گیتی خداوند نکوهش فرمود و در کندن خار و بن تاریکیان
کوشش نمود و لشکری دیگر نامزد شد که از راه بنگش بدان کوه در شود و مان سنگه از جانب بکرام
در آید هفتم اردی بهشت بیگ نورین خان شیرویه خان سلیم خان محمد حسین شیخ علی محمد الف
احمد بیگ تاش بیگ محمد قلی بیگ مظفر کوکه کفشی بهادر شادی بی حسن علی عرب شیخ معروف
شیخ کبیر ولی بیگ موهن داس الله بخش خوجه قطب الدین و بسیاری دلاوران کار طلب را
بسرگردگی مطلب خان دستوری شد چون بکنار سند نزدیک سنبله رسیدند زنگی خان و
دیگر سران الوس نیازی که در آن نزدیکی بنگاه داشتند به فیروزی لشکر پیوستند و از گذر چوپاره
آب سند را گذشته بیورت عیسی خیل فرود آمدند فیروز خان و جمال خان و علیخان و دیگر سران آن
آن سرزمین آمده دیدند بیشتری بران بودند که از جانب دور و نغر به بنگش بالا رفته شود و
از آنجا به بنگاه تاریکیان کام فراخ برگرفت جمال خان تاریکی برهنمونی روشن ستارگی
خود را با فواج گیهان خدیو رسانید و گذارش نمود بهترین راه تا آب دره است در میان نبود
و در سمت تنگنائی است که دریای بنگش از آنجا میگذرد و در دوازده کروه چند جا گذشته
بقصبه در سمند میروند و چون راستی از گفتار او پیدا بود آن راه سپردند نزدیک بلند خیل
گشت و کار تاریکیان چرائی ستوه گشت و آگهی آمد که جلاله از لوچک که تخلب جای دیرنشین
اوست فرود آمده لبته کروهی در سمند در پسیج شبخون است امراشبانگاه از دایره بیرون
آمده پاس داشتند روز دیگر در سمند منزل شد مخالف چون دانست که شب کاری از
پیش نتوان برد و آوازه رسیدن لشکر جمرود بیتاب داشت بران شد که بهنگام فرود آمدن
اردوک سپاه توزک ندارد دست بردی نموده آید بنابرین سگالش چهاردهم امرداد در
نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد با هزار سوار و پانزده هزار پیاده ناگهانی در رسید

این اخبار را سیدنا غوث ساکنه مطهره الرحمن میکرد ذکا -
این اخبار مدیر رتبه نعمت بیتهم نمود
برای انصرام این مهم تعیین فرمود
برای بیست ای قرار دادند
با آن مدبر اعمال خود
داده شود و تکیف بیسکر

بیسند ۱۲ اردیبهشت الوس
شهور الوش بیست بیست
بمعنی فوج تحقیقش بالا مرقوم
۱۳ ای یکی از ان قطاع
الطاعان که اختر طالع او
بیکسر جمع کرده بود و آمده بود
۱۳ گردید
راه بهادران آورد و صف
چون فتح ...ج سوم ۱۴ ۵
گفتار از دلش او بود
داشت بقبول و پسندیده ۱
گردید ۱۵ ای مخالف
خیال بود که هنگام فرود آمدن
سپاه دست بردی نماید و
این اندیشه که در شب نخورده
من بتصدیق خواهد پیوست

جناب مولوی
سید محمد صادق صاحب
مد ظله

خور و کابل بهمت زین خان برخود گیرد و میان دو آب و باذام چشمه خوجه شمس الدین باریک
آب خمره عرب و چکبدلک حیدر علی عرب سرخاب حیدر علی خویش و سفید سنگ مظفر کوکه و
باریکاب درویش اسلام آبادی بساول گفشی بهادر دهکه تخته بیگ غریب خانه بند علی میدانی
میان بکرام و اتک بنارس شاه بیگ و کرامند رزی بدست هلال آفتابچی بیش گو کلتاش
فرستادند[۵۱] که بنام بردها بخش نماید و به دیدبانی خویش این کار را سرانجام دهد در کمتر زمانی گفته
فروغ کردار گرفت و نگلگونه دادگری چهرهٔ روزگار افروزش یافت و همدرین ولا اویس غزنه خیل
از پیشین کردار پشیمان شده بهر زبان کابل پناه بردند و بخواهش او یرلیغ بخشایش نگاشته آمد خیدهگاه
بالتماس او نزد جلال آباد جا دادند[۵۲] و سپس در پشاور که بنگاه اینان بود آباد گشتند بیست و دوم
خورداد جشن قمری وزن شد و آن آسمانی شکوه را بهشت چیز برسنجند و آرزومندان روزگار
کام دل برگرفتند و درین روز صادق خان از بکر آمد و بسجدهٔ آستان استقبال سربلندی یافت
از سوانح زخمی شدن راجه تودرمل شب هفتم از درگاه بخانه میرفت[۵۳] شوریده سری از کمین
برآمده شمشیری انداخت بهمو نها برگرفته ازهم گذرانیدند هواخواهان او بر برخی پارسا مردم
بدگمانی میکردند و از ناتوان بینی که در ابنای دینی بهم رسد ساده لوحان با درمید اشتند چون
دوربینان خسروی بارگاه نیروهش مغز کار برشستند روشن شد که کهتری زاده بدگوهر که اورا
به بادافراه نکوهیده کردار سزا داده بود قابو یافته کین خود برتوخت[۵۴] و همرازان او نیز بدست
افتادند و هر یکی به بادافراه رسید از کیفر آدم افسر خدا در کمتر زمانی بهی یافت

فرستادن فیروزی سپاه بسرکردگی مطلب خان و ریخته شدن آب روی جلاله تاریک

ازان باز که مان سنگه دران تنگنا آویزش نموده بدان سخت کاری فیروزمند آمد دیگر باره
درون شدن دران کهسار بخود ره نداد و در جمرود و در دکر بوه خیبر روزگار بسر می برد و

[۵۱] بعو رعیور این اراده بر خاطر والا تمام جام امور سرانجام این کار را مفوض فرمودند ۱۲
[۵۲] وازشگون نیک و طالع و ساعت خوب این قبیله کیش و اندیشه سر عجز بر زمین فروتنی نهاد و از خرگاه سالقه باز آمد مورد مرحمت خسروانی شدند ۱۲
[۵۳] چون راجه تودرمل بخانه خودمی آمد دشمنی قابو یافته برو دست برکشید ۱۲
[۵۴] توختن بهم سوم و فوقانی بر وزن سوختن بمعنی ادا کردن و بمعنی کشیدن و جمع نمودن و بمعنی گزاردن و اندوختن و حاصل کردن آمده است و بمعنی سزاوار و بمعنی ... ای طالب از تاریکی دربن بازار ... [illegible]

آرزو هاست این سرمایهٔ بخت سرانجام یابد هرآئینه لختی تباه اندیشی یکسو گراید اگرچه نیکوئی گوهر و فرخی نژاد در گِل آدمی زاد سرشته اند و به نیاکان کمتر باز گردد لیکن اگر در والادودمانی پدید آید خجستگی دیگر دارد در فراخنای هندوستان بدین گزیده پیوند در خورد سالی تیزدستی نمایند و خمیرمایهٔ نکو منشی کیمیا گردد کشورخدائی تواند خرد بهیچ گونه بیشتر از رسائی دلی بران ننهند و باید وقت از دست نهلد بنابرین چون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد به هفده سالگی رسید افسر خدیو به آهنگ آن بر نشست و دور اندیشی فزایش گرفت درین میان یکی از رازداران شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزند پارسا گوهر او این سرمایهٔ بخت وری براندوزد و بردهٔ دامان او پیرایهٔ دیگر یابد شهنشاه کام‌بخش به پذیرش برفراخت کارپردازان بارگاه بگزین روشی سرانجام این والا پیوند برهم نمودند و مراسم بزرگ توی به همین آئین آرایش گرفت نشاط انجمنها فراهم آمد و عیش گذاری را روز بازار دیگر شد بیست و پنجم اردی بهشت کشورخدا بوالاقصر مریم مکانی محفل شادکامی آراست و در پیشگاه حضور این همین پیوند طراز فرخی برگرفت نظم خردمندی طلب کرد هشیار زدل

دریادلش وازلب گهربار ٭ درآمد کاروان وراز پرسید ٭ دو یک دل را رضاها باز پرسید ٭
پس آنگه بر طریق آن دو همکیش ٭ معین کرد کابینی ز حد بیش ٭ چو فارغ شد دل از تقریر آن قید ٭
فرو خواند از لطافت خطبهٔ عقد ٭ بباریدن درآمد گوهر و در ٭ چو دریا شد تهی گاه زمین پر ٭

بمشکوی دولت بخسروانی روش فرستادند و عیش را پایهٔ بلندی گرا شد از سوانح امروز پذیرفتی زابلی راه از کابل تا رود باره سند گروها گروه افغان بسر برد و در هر چندی از بیدانشی و خودکامی بکرندروندگان بر خیزند و دست ستم برزیر دستان برکشایند او رنگ خدیو داد خدا بران شد که درین هنگام سرا آباد گردد و در هر کوتی والا دوران بنگاه گزیند آبادی سرخ دیوار که

مجهول در ترکی شادی عروسی را گویند
از برهان و در لغات ترکی بضم اول و
واو مجهول و سکون یای تحتانی ...
مستعمل متاخرین بطوی نویسند ۱۲ ٭

و پایان این روز میرزا یوسف خان از بهار آمده به کورنش سعادت اندوخت خدیو عالم
باورنگ اقبال برآمد فرزندان رضاجو و خویشان سعادت پژوه و نوئینان بزرگ دانش
اندوزان عیانی و بیانی جابجا نشستند قطعه عجب بزم گاهی شد افلاک ناب * که کم
بیندش چشم اختر بخواب * بنظاره اش دیده مدهوش بود * خرد بی زبان و زبان
گوش بود * گروها گروه مردم کام دل برگرفتند و گوناگون نشاط برساختند بامداد آن شهریار
آگاه دل بگل گشت باغ شهباز خان عشرت اندوخت و ایزدی سپاس را تازه آیین بجا آورد
از سوانح بازگردانیدن مرزبان زابلستان زرین خان کوکه چون آگهی شد که از الوس
راجپوت بزیردستان آن سرزمین بیداد میرود و کنور مان سنگه در ستم رسیدگان ژرف
نگهی بکار نمی برد و از آن زمین سردسیر بستوه آمده آن ملک ازو برگرفته بانش تاریکیان
نامزد گردانیدند و بقول او بشرقی دیار قرار گرفت روز شرف فرمان شد که کوکلتاش از چند
بکرام بکابل شتابد و در دادگری و پاسبانی دوربینی بجا آورد فرموده طراز گرفت و زابلستان آبادی پذیرفت

آرایش عروس بزم شاهزاده سلطان مراد

خرد دوربین چنانچه از وارسگان بغوله گزین نیکو کاری نکو میده داند همچنان تعلقیان شهر بند
مهین دست آویز کامروائی بر شمرد خاصه فرمان دهان والاشکوه که به نیروی دل بسیاری را
بیکگونه یکتائی چهر برآرایند و غبار دورنگی آب یگانگی فرونشانند و ناگزیر آنکه بزرگ نژادی
بهمخوابگی برگزینند و از آن تخمه فروغ شایستگی برگیرد چون ژرف نگهی بکار رود که بجنبد این نشیب
سلسلهٔ آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده چگونه در سیرابی آن چشمه سار ایزدی همت توان
گماشت سلسله و از آبرآموده داشتن چه نکوهیدگی دارد و گرفتم که چنین خود دیده است که مردم نژاد
را شورش خواهش بچه پایه سرآسیمگی در اندازد و هرگاه در سر آغاز برنائی که نگاه نا سزا سے

ج سوم ۵۳۸

سرمایهٔ دین و دنیا گردد لیکن بتازگی گذارش یافت که بر منشور ضمیر آسمانی پیوند جهان پرتو
می افگند هر که دولت حضور دارد بشماره سال عمر خود یک دام یا یک روپیه مهر به بقالان خیر سگالان
سپارد تا بدان چاه و حوض و کاروان سرا و باغ سرانجام دهند تا بدین کردار هر گونه گزندرها
یابند و سرمایهٔ جانش صورت و معنی گردد فرموده حسن انجام گرفت و نیک سگالی چهره افروخت

آغاز سال سی و دوم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور سوم

درین هنگام که زمانهٔ نیایش گر اقبال روزافزون بود سپاس سرائی را روز بازار دیگر عطرآمیزی
بهار روزگار را عنبرین آگین گردانید و که و مه را تازه شادمانی فرو گرفت دیهیم خدیو گیهان
آذین را آیین دیگر برنهاد و زمین را رشک افزای سپهر ساخت شعر آراست جهاندار دگرباره
جهان را ٭ چون خلد برین کرد زمین را و زمان را ٭ روز شنبه یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود
و پنج هلالی پس از سپری شدن پنج ساعت و بست و هفت دقیقه سر چشمهٔ روشنی برج حمل را نور آگین
ساخت فرمانروای صورت و معنی بر سریر کامبخشی و دادگری برنشست هر روز تازه بزمی
پیرایش یافت یکی از بزرگان دولت بسالاری آن چهرهٔ سعادت برافروخت شانزدهم خانخانان
و عضدالدوله از گجرات آمده ناصیهٔ بخت وری برافروختند فرمان شده بود که چون آن ملک
آرامش پذیرد سپه آرا به پرستاری حضور شتابد و عضدالدوله و قلیج خان و خوجه نظام الدین احمد
مهمات آن دیار را رو براه کنند و اگر بدید در بودن به خود داند قلیج خان و خوجه نظام الدین احمد را
روانهٔ درگاه سازد چون آن ملک ایمنی پذیرفته بود ازین نوید سعادت بر جنازه تیز روره نوردی
پیش گرفت و چنین راه دراز را در پانزده روز سپرد و میر فتح الله از آرزوی ملازمت نیز ره گرا
نور قلیج و قاضی حسن و دیگر سعادت اندوزان که درین سبکروی همراهی داشتند بدولت بازرسیدند

بدان کهسار پیوستند و قراولان لختی آویزش نموده فیروزی یافتند غنیم نیروی آویزه روز در خود
ندیده شبخون آورد از ایزدی تائید به نی بست خانهای از سرزمین آتش افتاد و باطل ستیزان
نافرجام آماج گاه زاد مردان گشتند و از ناکامی شب و پا افشردن مبارزان اقبال دوروئی
و ناسازگاری یکدیگر پراگنده شدند و سخن سرائی اولیای دولت و استمالت نامها فرستادن
نیز باور افتاد یوسف کشمیری که خانخانان خطاب داشت و محمد بت با بسیاری جدا شده بکوهچه
پناه بردند و داستان دیدن گذارش نمایند بامدادان بست و نهم آذر عساکر والا بدان گروه در آمد
یعقوب با چندی گنوار روبه تیز پائی نمود و آبادجاها بغارت رفت و از انجا جنود بدان کوهچه که
نام بردنا بود ندرو نهادند روز دیگر آنهم دم بمیانجی میرزا علی بیگ و خنجر سپه آرا رادیدند همه را
بگوناگون دلدهی بهره خنجری ره گرای قدسی آستان گردانید و آن شورش فرو نشست
بست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بار سربلندی یافتند و خسروانی نوازش چهره
بختمندی افروخته شد بدین تفصیل سید مبارک که بسری برداشته بودند چنانچه گذارش یافت
و پنج برادر یعقوب حیدر علی محمد حسین احمد حسین خان چک که در آغاز شورش اورا لحکومت برگرفته
بودند حسین خان ابراهیم خان پسران آن سید مبارک محمد بت با پسران علی حسن بابا خلیل بابا مهدی
که در لباس اهل سعادت پیشوای کشمیریان بود علی دار بهادر سپکر بوهر ملاحسن پسران حیدر چک
هر چند در آغاز در آمد فیروزی جنود در آویزش و حیله اندوزی تکاپو داشتند لیکن شهریار شناسا ارزم
پاس پیمان داشته نوازش فرمود و آویزه یکنامی جهانرا در گرفت و بهدرینولا سید عبدالله خان
و میرزاده علیخان را بکشمیر فرستادند چون در شرقی دیار شایسته خدمت بجا نیاوردند بست و هفتم
بکشمیر روانه گردانیدند تا خوب کرداری عذر گذشته باز جوید از سوانح پاسبانی بندگان سعادت
گزین اگرچه همواره باریافتگان همایون محفل از گران بار غم سبکدوش زیند و گفت و کرد افسر خدیو

سوم آنجا هر کسی از حضور بنامی گذرد ۱۲

سرکرده بر سرکوبی آورد میرزا یکبارگی نیروی پیکار از دست بشد و توانائی ایستادن نماند
ناگزیر عنان تافته زابل رویه کام فراخ برزد بختیار بیگ در آب باران بودند پذیره شده
بکابل آورد و کنوربان سنگه از جلال آباد بدانجا شتافت و گوناگون بزرگ داشت بکار سانید
و بدرقه شده بولایت پرشاور آورد چنانچه گذارده آمد و ازآنجا جگت سنگه و محمد قلی بیگ
و مان سنگه درباری و هلال آفتابچی همراه ساخته روانهٔ دار الخلافت گردانید چون بدو کروهی
رسید شهریار پایه شناس شاهزاده سلطان مراد را به پذیرگی فرستاد راجه تودرمل شاهم خان
حکیم ابو الفتح آصف خان خداوندخان راقم اقبالنامه و بسیاری امرا همراه کردند بحکیم و
نگارنده شگرفنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمین پاسخ باشند میرزا سلیمان از دور پیاده شد
و آن نونهال دولت نیز از اسپ فرود آمد و بآئین بزرگان یکدیگر را دریافتند و سخن سرایان
ره گرای درگاه شدند چهاردهم اسفندارمذ بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروخت
و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت از سوانح فرونشستن شورش یعقوب از شبخون ناکام و
برگشته به سنگناهای بغوله گزین بود سپاه کشمیر او را باستواره پیمان برون آورد و در نواحی
برنگ مست پنج کروهی شهر گرد فتنه برانگیخت قاسم خان برین شد که فوجی بچاره گری
فرستد و خود به پاسبانی شهر نشیند امرا خواهش گریهای بی هنجار پیش گرفتند بهانا کرم بیان
رعنا ازین دیار سرد سیر دل زده بودند و از نوردیدن گریوها و دست به پیکار کردن ستوه
در شده ناگزیر سپه آرا خود بدان پرداخت فتح خان و چندی را در شهر گذاشت چون نزدیک
آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه باهنگ شبخون بسوی شهر گام بر گرفته
بسراسیمگی بازگردید و فوجی را بسرگردگی میرزا علی پیشتر روانه ساخت در پنج کروهی شهر روشن شد
که کوه الرچهار کروهی شهر کمین جوهست فیروزی جنود عنان کشیده بچاره نشستند روز دیگر

وتاریکیان غنوده بخت بیکبارگی پراگنده گشتند بیشتری کارشناسان بران بودند که مان سنگه درجا بایستد برخی امرا پیشتر رفته آن بزرگ کاروان را ازراه خیبر آوردند بخاطر میرزا سلیمان وفراوان بنه وبار مردم ازراه خیبر به پیش بلاغ رفت میرزا را باکاروان ازراه کریه به بگرام آورد ودرین نزدیکی زین خان کوکه بافیروزی سپاه رسید ودرکندن خاربن تاریکیان بیشتر کوشش رفت

آمدن میرزا سلیمان بدرگاه والا بار دوم

ازان باز که دستوری حجاز یافت لختی ناکامی او درپیشین داستانها گذارده آمد چون میرزا شاهرخ بدرگاه آمد ودرلمغانات بسر می برد ودرآرزوی بدخشان روزشمر میرزا حکیم برحال او بخشوده لختی بدبختی وکابلی را همراه ساخت او به تیزدستی بدان کوهستان درآمد وبگرفتن تالقان روآورد محمود سلطان اوزبک به پیکار برخواست واز فزونی غنیم کوه پایه را نشاخ بندکرده پای همت افشرد دوزبان زمان هنگامهٔ زدوخورد گرم تر می ساخت وفیروزمندی را پایه برمی افراخت ازکامیابی بغرور درشد وسررشتهٔ دوربینی ازدست واهشت وآهنگ بیرون شدن و آویختن درسر گرفت کارآگهان گذارش نمودند شتاب زدگی شایستگی ندارد هرچند درنگ بیشتر بندگان باری می پیوندند وهنگامهٔ غنیم کمی می پذیرد بی سببی چنین استوار بنگاه ازدست گذاشتن وبا افزون ازخود به پیکار درآمدن ازکارآگهی دور ازانجاکه خودکامی خرد صلاح اندیش را برکناره نشاند ودرگوش هوش سیماب ناشنوائی فروریزد بدین رای گفتار خیرسگالان نشد تیزجلوی کرده برآمد وکارنامه های مردانگی بجای آورد نزدیک بود که غنیم پراگنده شود وکامیاب خواهش گردد وناگاه عبدالمومن سلطان ازبلخ خود را رسانید وآویزه ازسرگرمی پذیرفت درلشکر میرزا ازین آگهی نبود دلاوران جنگ جو سرگرم کارزار بودند دو بار غنیم را برداشتند بار سوم عنان دوربینی ازدست واهشته درآویختند وپیوست آن قورچی بیک آن ناسپاس جوقی اوزبک را

ج سوم

مولوی سید محمد رضا عفی عنه

سرکرده

بمنزل گاه رسانند و بار دیگر بسیج پیکار گرایید و این را نشنوده آهنگ پیش گرفتند و از دره جو
بکوه نوردی درآمدند گذاره به عزیه خیل افتاد و بدست آویز لابه گری رستگاری یافتند چون تنگنا
در رسیدند جلاله از بس دست انداز نمود و از هر طرف افغانان برجوشیدند تخته بیگ و دیگر مجاهدان
که چنداول بودند سخت آویزش نمودند و چون بستوه آمده در پیوستند کنور مان سنگه عنان باز کشید
و برخی زاد مردان تازه نیرو را بکارزار فرستاد و پس از فراوان پیکار غنیم ازان شوخی دست
باز کشید پسر بزرگ خود را جگت سنگه بچنداولی گذاشته راه علی مسجد پیش گرفت و بکمتر زمانی
باز تیره روزان از هر سو سر برآوردند و کار دشوارتر گشت نه میدان که شایسته نبرد کند آوری
برافروزد و نه بنای سنگ افگنی و تیره اندازی را بدیدار بهادران بغنیم دست و گریبان می
شتافتند و زمان زمان شگرف آویزه رو میداد ناگاه اندک کشاده جائی پدید آمد مان سنگه
بخلاف رای همرهان پای همت افشرد تخته بیگ و برخی کابلیان به کارزار درآمدند و پس
محمد قلی بیگ و خرم کوکه و دیگر تیردستان هراول پیوستند و کارنامه ها بر روی کار آوردند
و در سخت دشواری نسیم فیروزی وزید غنیم تباه کار شکست خورده به بیغولها در شد ایزدی سپاس
برگذاردند و شگرف نشاط مندی درگرفت برخی بران بودند که چون روز بپایان رسیده
درین نصرت گاه دائره شود و بسیاری رفتن علی مسجد را که بدو گروهی بود سزاوار دانستند و
چون آب هم کمتر بود روانه شدند محمد قلی بیگ باجوقی دلاوران بکشاده پیشانی چنداولی بر خود
گرفت از راه شادی یکباری اوایل شامگاه فیروزی جنود بدان منزل رسد جلاله تباه سرشت
پاسی از شب گذشته دران نزدیکی درکمین قابو نشست و افغانان تیره رای جای هنگامه آراستند
چندی را سگالش آن بود که بامدادان از قلعه بیرون شده دست بردی نمایند لیکن از بسیاری
ماندگی صورت نگرفت و پس از نیمروز مادهو سنگه بالشکر راجه بهگونت داس نمودار شد

و سخت رنجور شده و فرومانگان که از فرو شدن سید حامد نخوت داشتند ازین استادن تا هنگام
بنگالش دیگر شده بدستی افزودند و از گرد قلعه برخواسته تباه اندیشی در سر گرفتند الوس مهمندی
و غریه خیل را از پشاور به تیراه بردند و راه خیبر را تنگ چنین ساخته استوار گردانید یوسف زئی و دیگر
افغانان هنگامه غنوده بنجمان را گرم ساختند تیراه کوهستانی است بدرازی سی و دو کروه و پهنای
دوازده کروه خاور رویه پشاور باختر سو میدان و شمالی جانب باره و جنوبی قندهار رویه تنگناهای
پرنشیب و فراز دشوارگذار دارد چون فیروزی سپاه که از بارگاه اقبال دستوری یافته بود برسید
و کنور مان سنگه در آن نزدیکی بیمار شد و یک و نیم ماه رنجوری کشید افغانان پیکار کنور را در سر گرفتند
درین هنگام تندرستی چهره برافروخت و دل بمالش آنها برنهاد میر شریف آملی و جانش بهادر
و اتالیق و خوجگی محمد حسین و غازی خان قزوینی و همت سنگه پور خود را با بسیاری در ملازمت
میرزا گذاشت تخته بیگ و محمد قلی و جگت سنگه و مبارک خان نوحانی و نورم کوکه و ولی بیگ
ذوالقدر و دیگر مبارزان تا سه هزار نبرد آزما همراه گرفت همگی پسیج ارتاردان به تیراه در آیند
و از انجا الوس آفریدی را که خمیرمایه شورش است تبا زنند و از همان راه از کریوه شادی یکباری
بعلی مسجد فرود آیند تا لشکرها پیوندد و راه گشاده گردد سکت سنگه پسر کنور مان سنگه در باری
و زین الدین علی عزیمت کابل داشتند قضیه سید حامد شنیده شد که خود را بالغار به بگرام رسانیدند
و از جهت بستگی راه آنجا عنان گرفته بودند و نیز مادهو سنگه لشکر راجه بهگونت داس را سر کرده
نزدیک باتک رسیده بود بدین سگالش سوم دی از پیش بلاغ جریده روان شد لشکر گرده
صبحدم بکوتل چهارچوبه در آمد آن کریوه را برف گرفته بود نشیب و فراز سترگ را بسختی در
نوشته در حدود بازارک دم آسایش گرفتند روز دیگر فوجی از بهادران بسرگردگی محمد قلی بیگ
الوس آفریدی را تاختند و فراوان مال اندوختند برخی را رای آن شد که بازگردند و غنیمت را

از سوانح فرو شدن کله سیسودیه از الوس رانا ست و با او بسر می برد از بیداربختی دولت ملازمت اندوخت و نوازشها یافت از اختر تیرگی و خرد غنودگی راه گریز پیش گرفت صلاح الدین و رامچند را فرمان شد در پی آن کج گرای بدگوهر گام فراخ بردارند و بدو پیوسته اندرزگوئی فرایش گیرند اگر پذیرا گردد گزندی نرسانیده بدرگاه آورند و رنه نقش هستی او را بسترند تیز دستان جاگزین صد و هشتاد کروه در نوردیده بقصبهٔ فتحپور رسیدند او خاطر وا پرداخته سرگرم خوردن و آشامیدن بود نصیحت برگذاردند آن نخوت فروش افسون مهربانی را افسانهٔ بیدلی پنداشت و بآن تن آویزه برخواست دبا دو کس درکوی نیستی فرو شد و دیگران زینهار رستگاری یافتند

از سوانح سپری شدن روزگار علی مراد از شیخ زادگان هندوستان شاه محمد نام دیرین ملازم او بود نیروی برداشت ناملایم نداشت و پیوسته زیاده سری نمودی و آنرا از وگذرانیدی و قدرشناسی و بردباری نام نهادی هر که سزاکاه را از تحمل باز نشناسد هر آئینه زیان زدگی شگرف در افتد در پرگنه برده از صوبهٔ اجمیر جاگیر داشت روزی بشکار باشه می انداخت آن شیخ زاده بدست چپ کورنش کرد چون از آن باز پرسیده پاسخ داد دست راست بشمشیر زنی است نه به نیایش گری و ناسزا برگذارد آن لب ریز پیمانهٔ زندگی بدشنام سرزنش نمود پیادگان جلو راندن و رون برگرفتند آن خون گرفته جمدهر کشیده دو پیادگان از تشنه دلی کناره گرفتند زخمی بران راست رسانید و او باشه را هر روز ده دست تجربه کرد تا بکار برد گزندی دیگر رسید و از زخم کار او را بشمشیر از پا انداخت و یکی از همراهان کار آن ناسپاس بانجام رسانید در کمتر زمانی روزگار آن یکتای عرصهٔ مردانگی بسر رسید و زخمی شد

سزای اعمال یافتن مشتی بدمعاشان و بدرقه شدن کنور مانسنگه میرزا سلیمان را

از سوانح مالش یافتن تاریکیان غرهٔ مهر میرزا سلیمان بکابل آمد چون آن نزد گاه همایون بسر برد کنور مانسنگه خواجه شمس الدین خافی و چندی را بانتظام گذاشته خود بدرقهٔ میرزا شد نزد جلال آباد درپیش بلاغ تب در گرفت

۵۳۱

ج سوم

راجه بهگونت داس به بکرام رساند از سوانح آبیاری چهارچمن دولت همگی والا همت شاهنشاهی بر
آسایش جهانیان میخواهد پایه شناسی و دادگری در روز افزونی بادشاهی را پاسبانی دانسته رنج
از راحت باز شناسد و دولت افزائی را سرمایهٔ ایزدی نیایش انگاشته خداوندی هم آغوش
پرستاری دارد ازین رو راستی منشان خرد پژوه را در هر صوبه باز گذارد تا جای مالش را از نوازش
بر شناسد و از بی آزوری و بیناکی بالیست وقت از دست نه نهند و همچنان خامه پردازان درستکار
را بو الا منصب دیوانی و بخشی بلند پایگی دهد و رشته داد و ستد را دوتائی بخشد از انجا که آز و خشم
سنجی سر را در هم دارد و نیکوان را از همنشینان بد روز به تیرگی گراید شهریار دیده ور در هر چند
دوربینی را تازه روائی بخشد و به برگرفتن از یکی و باز سپردن به دیگری بستان سرای دنیا
پیرایش یابد ازین رو چهاردهم دو امیر کار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود تا اگر یکی بدرگاه آید یا
رنجور شود دیگر یکار او پردازد دیوان بخشی نیز همراه ساخت اله آباد به شهاب الدین احمد خان
و عبد المطلب خان رحمان قلی دیوان جعفر بیگ بخشی و فتح خان و قاسم علیخان ملا نظیر دیوان
آ[illegible] چند بخشی اجمیر جگنات و رای درگا و مجاهد دیوان سلطان قلی بخشی احمد آباد خانخانان و قلیج خان
[illegible] قاسم دیوان نظام الدین احمد بخشی بهار سعید خان میرزا یوسف خان رای پتر داس
دیوان عبد الرزاق معموری بخشی بنگاله وزیر خان و محب علیخان کرم الله دیوان شهباز خان
بخشی [illegible] صادق خان و اسمعیل قلیخان خوجه عبد الصمد دیوان مقیم بخشی دار الخلافت آگره شیخ
[illegible] محب علیخان دیوان حکیم عین الملک بخشی دهلی شاه قلیخان محرم و نگارنده
[illegible] حسن جان بخشی کابل کنور مان سنگه و زین خان کوکه نظام الملک دیوان
[illegible] و نورنگ خان مختار بیگ دیوان فتح الله بخشی لاهور راجه
بهگونت [illegible] و [illegible] رایات اقبال در آنجا بود به دیوان و بخشی درگاه بسند شد

نهنگی چون خرد سپه برده
جهان بادنیک از جهان سکه برده
همت والای ظل اللهی مدام مصروف
و مالوف بآسایش در جهت رعایا است
یعنی اینهم از دوراندیشی و
انجام بینی دانش آگاهان خرد پژوه
باید دانست که بر کاری دو کس را
از روانادل قیاس سیح مقرر سازند
که بر وقت حاجت درماندگی نگردد
ای بیا بر نیک بینی و صلاح اندیشی
مخلوق خالق بلندی و پستی هر کار یکه
ازین برگزیده ذهن بوقوع آمده بظهور

از سوانح

وازانجا بهمراهی بندگان اخلاص گرای بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت از سوانح
فرستادن زین خان گوکلتاش بمالش تاریکیان بدنهاد هر گرا ستاره بخت فروشنید بتکاپوی
خویش راه ناکامی سپردوزود بیاد افراه تباهی بسیجی رسید چنانچه حال احتشام مهمند و غوریه خیل ازان
بازگوید ده هزار خانه وار در پیشاور بسر برند و پیوسته نیاه خدمتی را سرمایه رستگاری دانستی
درین هنگام که ستم رسیدگی خود را بالیستی بدرگاه همایون عرضداشت از کوتاه بینی و بدگوهری
جلاله تاریکی را بسری برداشتند و روزگار سید حامد بخاری درآویزه ایشان سپری شد او اقطاع دار
پیشاور بود کشک کابل دانسته بدانجا رسید سپاه او بجاگیر هندوستان بازگردید با چندی در
حصار بکرام دم غفلت میشمرد و کار را موسی نام نابخردی بازگذاشت بی آنکه اندازه شناسای او برگیرد
سررشته داد و ستد بدست او داد و ندانست که دران دیرین خدمتی بکار نباید و از آزمندی بران
گروه تنگ گرفت بر مال و ناموس دست برگشود الوس از نافهمیدگی بدان نافرجام همداستان شد
نزدیک بکرام غبار فتنه برخواست آگهی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
برادران حصاری شوند لیکن ازین سخن سرائی کوتاه بینان بران نیایست بود یکی را فرستاده پژوهش
احوال غنیم نمود او از بیدانشی با بداندیشی اندک و پراگنده وانمود بی آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده گرم پیکار شد و با آنکه در آغاز نبرد تیری رسید دست از آویزش بازنداشت و دران
چپقلش سپ او بجوئی شد و کارش بانجام رسید چهل کس از خویشان او ابزاد مردی روزگار بسر آمد
سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند سید کمال پسر خورد او با چندی پای همت افشرده شایسته کارهای
نمود ازین آگهی عنیم شاه قلیخان محرم شیخ فرید بخاری تاش بیگ خان و بسیاری منصبداران
بسرگروهی گوکلتاش رخصت یافتند و فرمان شد اگر احتیاج افتد کنور مان سنگه از کابل نیز لشکری
بکومک فرستد و مان سنگه را ایلغ رفت که خود را از شمانه لشکر پیشتر از رسیدن افواج گیتی شان با دم

۵۲۹
ج سوم

سپاهی چیرگی یافتند در هر گوشه سترگ پیکار در گرفت پس از افزون زد و خورد بائید دی
تائید فیروزی چهره برافروخت از ان روی آب فتح خان ازین آگهی محمد خان ابه خود را
با فوجی فرستاده بود او نقاره زنان می آمد و از سوی دیگر خنجری و سادات اسکو و برخی
دیگر کوس را بنواد اشته راه می سپردند ناگهانی آوای آن بیرونی کوس غنیم را پای شکیب از جا
رفت و از اقبال روز افزون آتش زدن کشمیریان در شهر شکسته تر ساخت در فروغ آن
موشگافان کار آگاه بسیاری را تیر دوز گردانید و پایان شب بفراران شرمساری روبگریز
نهادند و فراوان کس را در گریختگی نقد زندگی از دست رفت بامدادان میرزا علی گوجر خان
و جمعی تیز دستان بگاه مستی گاه فراخ بر زدند از بوم بیگانگی و راه نشناسی آن شوریده لصوب
دلسو بدر رفت از سوانح آمدن ایلچی مرزبان تته اگرچه مسند نشین آن دیار میرزا با محمد
ارغون است لیکن او سودائی مزاج شد و بکار ملک پرداختن نیارستی لبست و کشو و آن میرزا جانی
پور او تاید لسبت و هشتم سید جلال که از نبیره زادگان آن سرزمین بود دولت بار یافت و
تنسوقات و عرایض به پیشگاه نظر درآورد و دوران پرستاری نیاکان و عذر نیامدن خویش
برگذارده بود شاهنشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود و کامیاب خواهش دستوری داد
پنجم آذر راجه باسو با روی شرمسار و دل پشیمان سعادت کورنش اندوخت از زمینداران
شمالی کوه پنجاب است همواره فرمان پذیری و نیکو بندگی بجا آوردی درین هنگام که رایات
همایون سایهٔ فرخی بدین دیار انداخت از بخت غنودگی سرتابی پیش گرفت بنابران
حسن بیگ شیخ عمری حاجی پیوند بک قبرنی تولبیک ناظر دولت را فرستادند اگر اندرز نه پذیرد مالشی
بسزا دهند راجه تودرمل نامه پند برنگاشت و بر زبان زدگی سرکشی آگاه ساخت فیروزی
سپاه به پیتهان رسیده بود که بگیر این سخن راجه از خواب درآمد و اولیای دولت را آمده دید

وازانجا

آرایش یافت و تهی دستان روزگار کام دل برگرفتند و درین روز راجه بهگونت داس بسجود
قدمی آستان رسید گفتار سودائی شدن و یارش خویش کردن نگارش یافت چون از توجه
گیهان خدیو بهره پذیرفت روبدرگاه آورد چهارم منزل کرم نند کنیواز قدوم کشورخدا فروغ
دیگر گرفت بزرگ کاخها آساس نهاده بود از دیرباز این خواهش در سر داشت از انجا که کام بخششی
ستوده خوی شهریار بهست آرزو روای گرفت و جاوید دولت اندوخت نثار و پیشکش بجا آمد
لختی ازان پذیرفته شد از سوانح شبخون آوردن یعقوب و ناکام بازگشتن فرومایگان کشمیر اورا
از نیکنامی کهتوار برآوردند و بسیاری در گرد او فراهم آمدند بچند رکوت هفت گروهی پیچ براره
گرد شورش برانگیخت شیخ دولت و برخی را و مردمان بدان سو شتافتند در خود نیروی او نیره
روز ندیده باندیشه شبخون افتاد میخواست که بر پیش آیندگان آویزد چندی برگذارند سپه آرا
در شهر نفرستادن آن گروه لختی تغافلت وارد جوقی را رو بروی آنان گذاشته آهنگ شهر پیش
گرفت بیستم از سعدی واره گذشته نیم شبان بشهر درآمد و برخی قراولان را در خواب از هم گذرانید
یعقوب و بسیاری بدگوهران به بزرگ دروازه شورش نمودند قاسم خان با برخی بهادران کارنامه
دلاوری بجا آورده شریف سرمدی و حاجی محمد نیشری کارپردازان راد مردان آمدند و جوان
خاطر از حیدر چک نا ایمن بود آن زندانی را از هم گذرانیدند برخی کشمیریان کشتی سوار بدریچه
کریدان سو شتافته هجوم آوردند طوفان کابلی و قاضی زاده و دیگر کندآوران بکارزار پای افشردند
و جوقی بدروازه که بشهر می برآید غوغا انداختند میر عبدالرزاق معموری و چندی دلاوران
ثبات پای افشردند سردار این گروه به بندوق درگذشت برخی بمنزل میرزا علی اکبرشاهی
دست چیرگی برگشودند و بکیوبه ایستاده شایسته آویزش ها کرد ایوب بیگ چاربیگ موئمن
از احدیان شگرف کاری نمودند درین رستخیز صالح بیگ را نقد زندگی یغمائی شد و بر خانه

۵۲۷
ج سوم

نادران گنده بوهای خانگی را زیر بلا نیفشنند و خود در پس کار رفت نسیم شبان آن روحانی
بر حقیقت آگاهی یافته دم ساز را آواز داد و نخستین تبر سید باد ای دلدهی او را آرامش بخشید
و گفت فلان برهمن فراوان رنج می برد او را برگوی که زبان فرمانروائی آن بیدادگران را از
است پای در دامن صبر کشیده از سراسیمگی باز آید لختی ازان گروه یکی پس از دیگری
بسوی برنشینند و چون روزگار این ستمکاران سپری شود بزرگی این دیار بقوم کایست
بازگردد پس آن مرزبانی با حمدی قرار گیرد و طائفه را مدت معین برگذارد و چون نوبت
بچکان رسد چندی ازان گروه کامروائی کنند و مرتبه هشتم سلطنت ازین برگیرند یکی از
بزرگان صورت و معنی که سگالش و کردار و گفتار او گردآوری رضامندی الهی باشد بپادگیری
این دیار نشیند آن برهمن چون بخانه چرم ساز آمد از سرگذشت شناسائی اندوخت و دست
ازان باز داشته بگونه خمول برنشست مضمون آن را بشعر هندی برگذارد و کهن نامه
سنگین الواح ازان بازگوید سلطان زین العابدین که آزادیوست و شاه نزگوینده از مرزبانان
کشمیر بولایت زبان زد روزگار پیوسته می گفت که زود حکومت این دیار بچکان رسد و از
دست ایشان باز ستانند وران هنگام که خرامیدن میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس در
کشمیر بلند آوازه گشت یوسف خان مرزبان آنجا بهش واحد صوفی در بیچ برازه رفت و
در پوزه همت نمود آن الهی بنده روشن ضمیر پاسخ برگذارد اگرچه این لشکر از میانه راه برگردد
لیکن ایزد بی همال این ملک را بپادشاه صوری و معنوی داده است بزودی سپاه او در آید
چون مژده فیروزی بهمایون بارگاه رسید الهی ستایش افزوده شد و خدمتگذاران آستانه
کار بگوناگون نوازش سربلندی یافتند و درست گوئی اخترشناسان هندوستان برفراز
پیدائی آمد غره آبان شمسی وزن گیهان خدیو شد و بدوازده چیز برکشیدند جشن والا

۵۱ چرم ساز بعضا بان
چون در خانه اینها ماند و بسیار با شد لهذا آن مرده را در آن خانه گذاشته گردد بوی گنده شدن جسم آدم مرده چنین ماند که سد بوی این خانه رسد ۱۲
۵۲ روحانی مراد از همان مرده که در کنج بطور امانت نهاده بود ۱۲
۵۳ آن برهمن را در دست حاکم وقت کشمیر ستم رسیده بود که این مشقت شاقه مبتلیع کردن این آدم مرده نموده و قبول است که آدم چون تنگ عاجز آید تا در چنین هلاکت خود را اندازد ۱۲
۵۴ یعنی احمدی مراد از اسلام است ۱۲

۵۲۶
ج سوم

آرایش

تباه بسیجی از خاطرها برد و پیش ازین نهصد سال در زمان اس بالابیل مرزبان کشمیر این
فیروزمندی گزارده بود چنانچه کهن نامه ها باز گوید از نیرنگی روزگار باده فروشان نیز رگی
یافته بودند و هنگامه سانع کشتی و ستمگاری که مید شهت شیودت برهمن در سر نیکرد برزبان
بگزیده خوها طراز یکتایی داشت و او را آنچه بایه بود بخوبروئی و پاکدامنی کم همتا همواره از نگاهبانی
تردامنان گرفته دل بودی و از اندیشه ازان مستی ستمگار رهائی خواستی یکی از شناسندگان
کار آگهان بیتال سادهنه آموزش نمود بفتح یای تحتانی و تای فوقانی و الف و لام و سین و
الف و دال و های خفی و فتح نون و های مکتوب دانشوران هندوستان بیتال را از قدسی
نفوس انگارند و سادهنه آئین حاضر ساختن او هرگاه در رسد حقیقت هر کار باز گوید بگفته کس
در حضار او چندی بکردارهای خاص گراید و افسونهای مخصوص برخوانند و در آخرین روز
آدم مرده را که اعضای ظاهر او درست باشد در چودس تاریک بساعت خجسته در زمینی
که مرده را بسوزانند و آنرا مسان گویند خوابانند و از هر چهار سر با آهنین میخها استوار کنند و بر فراز
و پشت نشینند و در کاسه سر آدمی چراغ افروزند و فتیله از کفن سازند و روغن چربی آدم
و افسونها بر دمد آن مرد مزاد دمیده آنرا ایران افتاده گل آسا افشاند با نیروی نبرد در آن
نزدیکی صورتهای هولناک پدید آید چون دل خواننده بفشرد آن قالب بجنبش درآید و مهیب
آوازها بر کند سپس آن روحانی بشایسته پیکری رونماید و سر گوید چرا برخواندی و اینهمه
رنج کشتی بجهر چیست آنچه باز گوید پاسخ شنود در شدنی کارها چاره برگذارد و در جزان تکیسابی
آموزدان ستم رسیده نفراهم آوردن اسباب شد پس از فراوان تکاپوی چنان قالب بدست
آورد و برخی فراهم نیامده و در نگاهداشت آن سراسیمه شد بشهری یارست برد و در صحرا از گزند
می ترسید بحجره آسا بسته بخانه چرم سازی که پیوند آشنائی داشت بآئین امانت گذاشت

متوجه پیکار و غنیم نیز فوجها آراسته در برابر آمد در قول آن شوریده مغز جا داشت دست راست
را ظفر خان و دست چپ شمس دونی و حسین چک طلیعه شاه محمد بت چند اول چون شوریده مغز جا
هراول فیروزی سپاه بگر نیره در آمد از سر کوهها بندوق و سنگ انداختن پیش گرفتند از هجوم
بدگوهران و تنگی جا عنان تاب شد بجوانغار پیوست قاسم خان ازین برگشتن بر آشفته خود
بدان سو روانه شد شریف و میر عبد الرزاق معموری و جلال الدین مسعود و حاجی محمد ترشیزی
و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد و خنجری که از جوانغار باز مانده بودند نیز همرهی گزید محمد چک که از
نزاد مردان کشمیر بود از برانغار دوید لا کها نام مبارزی بدو آویخت و دست و گریبان بزیر افتادند
جهانی نشاگفت زار در شد و غریو از نظارگیان برخاست در گرمی آویزش ظفر خان تیردوز
بندوق گردید و آن فوج یکبارگی از هم پاشید و هنوز دیگر فوجها آویزه در نیامده بود که
لطمهٔ ید اللهی روی باطل ستیزان برگردانید و پراگندگی دران بزرگ هنگامه افتاد و هر یکی
از بخت برگشتگان به غوله در شد و کوس فیروزمندی بلند آوازه گشت و از نیرنگی اقبال روز
افزون شاهنشاهی فتحی سترگ روداد هراول و جوانغار تکامش نموده پایان کوتل دایره نمودند
قاسم خان و دیگر سپاه از دوربینی برگریوه منزل گردید یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و طوفان
و عبد الله و سلیم و جندی تیردستان عرصهٔ دلاوری را بسری انکو مهر دار الملک کشمیر فرستادند
بست و چهارم مهر منابر برای گرامی نام افسر خدایا یه بر افراخته آمد دار دادگری و مهر افزونی
بیگانگان وحشت گرا آرامش یافتند چون چهار گروهی سرینگر لشکرگاه شد حیدر چک دستوری
بشهر رفت در لشکر قدری شورش پدید آمد و رد در فرونشست بست و سوم آبان قاسم خان
و دیگر امرا در نزهت سرای سرینگر در آمدند و گوناگون نشاط اندوختند درین روز میانه او
حیدر چک بافراوان مردم پیوست قاسم خان از کار آگهی او را از تصرف باز داشت و نقش

پیاده

بدانش خود انجمن ساخت و به پژوهش چاره برنشست رای بران قرار گرفت که شمس چک
و محمد بهت ااز بند برآورند و از به دید این دو کس کارزار پیش گیرند و چون آن پیچ و فتنه سیاره
برون آورد از کین توزی چنان برگزارند که روزی چند از شورش برکناره زید و بکهتوار پناه
برد چون زمانه آرامش پذیرد و دوست از دشمن باز دانسته آید کارسازی نموده شود بهزاران
ناکامی بدان خموگاه رو آورد و از میانه راه آن دو شورش منش با بسیاری جدائی گزیدند
درین هنگام که کشمیریان برکریوه راه حیدر چک میدیدند از نوشته او سراسیمگی اندوختند
گزارده بود که مرا چشم بپاسبانی مینمایند برون شدن برمن و بازگردانیدن امرا بس دشوار کشمیریان
ازان اندیشه دل برگرفتند بهره پور هنگامه آراستند و حسین چک را بکلانی برداشتند و به پیکار
نهادند درین میان شمس چک یوسف مرزبان از کار برداشته بدو گرویدند بپارش پیکار
گروهی را بکریوه فرستادند و از نیان شیخ یعقوب حیی گزند رسید و چون در نزد اکرم مال
حقیقت بدگوهران تباه پیچ خاطرنشین اولیای دولت شد آمدگان را مقید گردانیدند
و در پاس حیدر چک بیشتر اهتمام رفت انجمن را زگونه برآراستند و در گذشتن کریوه سپهی
و تیر و در آمدن بلک هاتفی نمودند لختی از برف و باران ستوه آمده در بازگشت یافه درا شدند و بر
سخن توقف درمیان آوردند قاسم خان با چندی از والاگهان آهنگ پیش رفتن بر گذارد
ناگزیر دیگران نیز بدین رای گرائیدند درین شمس چک کاروانان فرستاده بلابه گری درآمد
و همان صلحی که با میرزا شاهرخ قرار داده بودند از سر گرفت پاسخ چنان شد که این بار افسون
فریب بکار نیاید و افسانه حیله بگوش درنشود فرمان چنانست که کشمیر از خودسران شوریده
رای بازستانند هر که را بخت یاور باشد خود را بلشکر فیروزی رساند و سایه نشین عاطفت گردد
سخن حقیقت بگوش درنیامد و آماده نبرد شد قاسم خان به نیتی درست همتی بلند نبرد مهم

۵۲۳

ج سوم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

خواب در شدند یکبارگی برف و باران بشورش درآمد و مردم را پراگنده ساخت از چشم بنده شد

که وران برفستان هوش رفت و دران بیهشی گیتی خدیو نمودار شد و دلدهی فرمود همان زمان

بخود آمدم و نیرو گرفتم لیکن بسیاری زخم و فزونی برف و سختی تنهائی و بیتابی گرسنگی سراسیمه

داشت ناگاه چندی پدید آمدند و مرا برگرفته پیش شمس چک بردند او گرم خوئیها نمود بشهر در فرستاد

سرگذشت شگرفی تقدیر آنکه چون یعقوب از گرفتن شمس چک بگران خواب بیدر در آمد سر آشفته

خرد از دست هشته تباه کاریها گرمتر شد و برآوردن آنها کوشش نمود ابیا مرا در جهد را و ابیا

پسر ابدال چک و یوزنگ خان و لقمان خان و فتح خان و حسین خان و بهبا و خان و لاو حیات خان

که از خود سری آن فرومایگان بر گوهر را بدین گرامی خطابها نامزد کرده بود دیگر هم برادر حضرت

بیش داد و خود در شهر سباهان بیکار نشست پیش آمدگان در بستن بندیگان کوشش نمود

و لختی خاطر ازین کار پرداختند درین هنگام بسیج بدگوهران بدرنگی پذیرفت و هنگامه

رونق افتاد و حیدر چک که همواره مرزبانی آن ملک در سر داشت در لشکر فیروزی بود دنباله

امدن پدر را شنوده در بزم کلمه اضطراری برد و بسیاری از نامبردگان کشمیر بجشن انجمن دوستی استوار

قرار دادند اگر حیدر چک از میان درنگذرد همه با او بگردیم او از آن سپاه براهه بما پیوندد لشکر بیگانه را

بگوناگون شکست و لابه گری برگردانیم و کشمیر آرامش گراید فتح علی که یوزنگ خانی سر نخوت

می افراخت بدان دل نهاد و وبابی آبرو گردانیدند و آن دو ابیا بدستان سرائی راه گریز

پیش گرفتند و نایکان اکه گروه بان بودند به پیاپیشگری فرستادند و همگی بسیج آن بود که چندی

از سپاه برده میرزا نام کهیان خدیو بابندپایگی بخشند و امرا را به نیروی خواسته بازگردانند

و کوتهی سخن آنکه یعقوب از جام ناهنگ بیگار بهره پور رسیده بود که آگهی ان گرفتن کشمیر ازان

ازو سراسیمه گردانید و حسین خان عموی او نیز جدا شده بآن کشمیریان پیوست بکار پردازان

ملا کمال و اعجاز دوختی عادت شاهزیان میسازد که نگاه جنی نامی که زخمی شده بر زمین افتاده میگفت که حضرت شهریار بر سرم ایستاده تسلی ها و اطمینانها میکند و ازین دلاسا بخود آمدم و تمامی رنج و ایذا فراموش شد ۱۲ سلطان

ای یعقوب در گرفتن شمس چک دیگر کار دیگر شد که این وقت ... پیدا نبود وقطعاً ... یعنی این خوانین ... ۱۲ سلطان

کسی از نیاکان بانی این خطابها

۵۲۳

ج سوم

... گرفتند آماده جنگ ... از حال ... ۵ ... می شود ... و ... کشمیریان ... مصلحت ... صورت ... ۶ ... امسال ... که ... ای ... خطبه ... رسانید ... ۱۲ ...

زیردستان آرامش یافت ازین نوید نشاط درگرفت و جشنها برآراستند بر صواب دید کارآگهان

خیرسگال راه کنزبل قرار گرفت آمدگان چنان گذارش نمودند که از دشوارگذاری بجبها و فزونی

لشکر دیرتر رسیده خواهد شد و بزرگان کشمیر بر کریوه انتظار می برند شایسته آنکه برخی نیک

پسیجان کارشناس را پیشتر روانه سازند نخست ایمانرا بزرگ خسروانی نوازش امید برافزایند و

سپس به تیزدستی بشهر درآمده کوس فیروزی بلند آوازه گردانند گزارده بدوربینی برسخته پذیرفتند

و شیخ یعقوب و حبی تواجی باشی و شیر و سلیم را با برخی بندوقچیان پیش فرستادند و تشنگی چاروا

همراه شد فیروزی سپاه نیز از پی ره گرا آمد چون بر فراز کوتل کنزبل برآمدند عالمی دیگر نمودار گشت

در سر این کریوه سه دیوار به پهنای چهار گز و بلندی ده گز برآورده بودند و سی گزی چوبها را

فزون از یکدیگر چیده و پیشینیان طلسمی برساخته اند که هنگام درآمدن بیگانه لشکر برف و باران و

تگرگ پدید آید بنابران شورشی شگرف برخواست و دران ریزش نشیب و فراز ناهنجار درنوردیده

نزدیک کریوه اکرم بال فرود آمدند باران افزوده گشت و بسیاری جاندار از سختی سرما به نیستی

گرایید درین اثنا چندی تفنگ اندازان که همراه حبی رفته بودند زخمی بازدو پیوستند و

بر فریب کاری کشمیریان آگهی بخشیدند درین راه سه کریوه سترگ است که روزگار از دشوار

گذاری آن حرف سرا گذارده بودند که کشمیریان هستی و ترکه سوم کریوه است از سوی هندوستان

و نخستین از جانب کشمیر حشم بر راه دارند پیش فرستادگان درانجا آن گروه را نیافتند و پدید بود

که جمعی آمده بازگشته اند از تشنگی چاروره برسید که آمد چه بود و رفتن چرا ست پاسخ همانا باندیشه آنکه یعقوب سر

کریوه را برگیرد برگردیده باشند درین میان محمد لند و دلاور خان و بهادر خان و جمعی سران

کشمیر پیوستند و آویزش درآمد شیخ یعقوب بدو زخم از پا درآمده نزدیک بود که قالب تهی کند

آشنای و ستمایه رهائی شد و حبی نیز بدوازده زخم بر زمین آمد چندی داد مردانگی داده بود ایشان

یعنی از شهریان خبر وراز یعنی ازشهریان که سپاهی خوشنودی والای این شهر لباس کرده اند ۱۲ دلهای کاامرا و سران بودند یعنی شنیدند و رازبودند یعنی پیشتر یک صلاح کردند

وخبر و منهبکان الهی پیدا بمال وقت روش نساب بیان روش یعنی بیخبران دل قوله بر سخته یعنی سنجیده و اندازه نمودن در دل

وزن کردن و اندازه یعنی این دیوارها که بران کوه سنگ را ... تغابی

یعنی این ساختمان به مخالف استاده یعنی ساخته اند که بدگرد مخالف آب برف ریزد ۱۲

حبی نامی همان کشمیری که مردمان سپاه را همراه خود برکوه برده بود و این همراهیان زخمی گشتند و از صدمه برف و باران جانوران هم بمعرض هلاک رسیدند ۱۲

یعنی بی مقدار نشانها و آثارها برکوه معلوم میشد که مردمان درین راه آمده و رفته اند ۱۲

یعنی درهمین جا از سران کشمیر جماعت رونده ...

کار بساز دانایان آگهی یافته همان راهی که او اندیشیده بود پیش گرفتند محمد ازان هنگامه گریخته
برکناره شد و باندک تردهش گرفتار آمد و چون آن فریب کار زندانی گشت شمس چک دل
بسر نهاده هنگامه آراشد یعقوب نیز آویزه پیش گرفت ناگاه آوازه فیروزی جنود شکیب ربای خرد
بزرگ آمد بسخن سرائی کارشناسان آشتی پذیرفتند کامراج را بشمس چک باز گذاشت و درکمتر هفتی
یعقوب خوابیده بخت بلیان را فراموش کرده براو لشکر کشید و بچیره دستی غنیم را بچنگ آورد
فیروزی سپاه چون از درگاه روانه شد تا دریای چناب لختی گفتار هرزه لایان یافه درارا
روزبازار بود و انجام کار بس دشوار می اندیشیدند چون گذاره شدند تباه رائی یعقوب و آویزه
یکدیگر و التجا نامه های سران ملک خاصه علیشیر باکری یکی پس دیگری رسید کارآگهان که آینده را
از پیشانی حال برخوانند و سرآغاز را به پیرایهٔ انجام کارشناسند داستان فیروزی برخواندند
پرده آرای نشستند و هرکس جای خود را برساخت و قول بسپه آراء گروهی نژاد مردان آرایش
یافت و برانغار را مسند عالی فتح خان و مبارکخان و دیگر مبارزان همت منش رونق افزودند
در جرانغار جلال خان و برخی دلاوران جویای نبرد گشتند میرزا علی اکبرشاهی و گوجرخان و
شیخ دولت و شریف سرمدی و جوقی احدیان و دیگر یلان در پیش دستان هراول پای همت
افشردند بست و یکم شهریور کریوه بهنبهر گذشتند سلیم زمیندار کناره گرفت قاسم خان از کارشناسی
ابهول برادرزادهٔ او را بکلانی برگرفته راه ایمنی پذیرفت در اندک زمانی آن کج گرا نیز بلشکر فیروزی
جنود پیوست و در راجوری بهرام نام نایک اسمعیل نایک و شنکی چار دوره راهبانان بزرگ کوتل
آمدند و مبارکبادی کشایش ملک برگرفتند و چنان برگذاردند یعقوب ناسپاس بکنج خمول
شتافت و سران این دیار چشم براه فیروزی سپاه دارند ازینجا دو راه هست یکی کزبل و
آن کشاده ترین راه هاست و دیگر پیرپنجال و پاسبانان هر دو اگر کام فراخ برتر گرفته آید بداد گری

واین نامه قدری بر سر آید و بتازگی چهره کشای مقصود در آمدن این دیار است بدست اولیای دولت
هرگونی بر گریوهای راه شناسان گرد چیرگی بیگانه اندیشه او برتابد هر چهار طرف کوهها بر آسمان افراخته
پاسبانی کند اگرچه شش هفت راه دارد لیکن گران لشکر نیارد شتافت و در هر یکی از آنها جاهاست اگر بر بالای
چندی به گشاندن سنگها نشینند مردان مردازان گذاره نتوانند ازین روی پیشین فرمان دهان دل بر گشودن
ننهاده اند و از کارشناسی آن از خواهش برگذرانده از دیرباز بر خاطر آسمان پیوند پرتو می انداخت که
گشایش آن فرایش گیرد لیکن سخن سرایان همایون بزم از ظاهرنگهی یک پایه فراتر نمیشدند گشودن
آنرا بخاطر نمی آوردند درین هنگام که رایات اقبال سایه دادگری بر پنجاب انداخت آن سگالش
افزایش گرفت و هر چند پیشکاران بارگاه لشکرهای نابسامان فرستادند کارسازان تقدیر به نیرنگسازی
پای همت افشردند نخستین یعقوب بدگوهر نخوت افزوده سرتابی پیش گرفت و سراسیمگی فیروزی جنود
شنوده آشتی را برهم زد و از ستایش سرایان خوش آمدگو نام خود را شاه اسمعیل برنهاده و نکوهیده
خوها به نیکوئی برگرفته بپای خویش بادیه پیمای ناکامی گشت بنابر خواهشها در افتاد و بگرفت و
گیر بیجا داد و اهالی عامه برشوراند کار دینی نساخته با و نیزه کیش و مذهب در افتاد تندخوئی و مردم
آزاری فرایش گرفت در آن ملک اگرچه آئین برهمن و شاکمونی باشد لیکن از دیرباز هنگامه
سنی و شیعه گرمی دارد و از نیرنگی روز در هر چندی یکی بر دیگری افزون آید و دکانچه خود فروشی
برآراید به نیک سگالی معامله شناسان پرده مدارا فروهشته بودند و گرد شورشی بر نخواستی درین
هنگام نقاب آزرم بازگرفت بازار سنیان برشکست قاضی موسی کهن سال را از هم گذرانید و
خان و مان او بتاراج رفت غنوده شورش بیدار گشت شمس چک باندیشه سری و کین توزی
برآمد محمد بهت که دشمنه نیرنگسازان ملک بود قابو یافته عرصه بدسگالی فراخ ساخت و آنجوان شوریده
مغز را برین داشت که شمس چک و علی شیر ماکری و سید حسین و دیگر بزرگان این روش [illegible]

پری پرواز و جیب عشقبازطائر ذی بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمد و استشمام شمایم تجلی وداد نمود اگرچه توجه مشتی باین پرندها در نظر اولی از لهو و لعب می نماید لیکن در نظر ثانوی چون و بایاد آن نسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب[۱] وجد میدهد و موجب توجه بمبدا میشود و کریمت واجب تعالی بر سرایر ضمایر آگاه است که اشتغال صوری احیانا بامثال این امور جمال توجه بمبدا و جلباب[۲] بیش نیست بر مجرد بال و پر ظاهری اکتفا نخاطر حق اندیش مینت نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام از سوانح بزرگ سیل[۳] آمدن لب بهت و هشتم آغاز باران شد و سه شبانه روز پیوسته بارش بود و تند سیلی از شمالی[۴] کوه آمد در شهر بلندی آب بسه گز رسید و در بیرون به پنج نزدیک دو هزار خانه دران موج خیز فرو ریخت و صد و پنجاه گز دیوار قلعه فرود افتاد و از کهن باغ پانصد گز واز نو صد ویران شد و فراوان مال را آب بربود و چند کس بگرداب فنا شتافتند و دو هزار چارپا[۵] را سیل هستی در شد و شاهزاده دارالخلافت چندی از روانی بازماند کارپردازان تقدیر چنین نمودار برسازند و فرو ماندگان بی پروا آگهی بخشند و غنودگان بیدار را از خواب درآرند همانا اقبال گیهان خدیو چنین روشها آگاه گرداند و اگر باد افراه نکوهیده کاریها سرانجام یافتی هر آئینه طوفانی از آتش و آب بایستی لیکن جهر بسیجی و حق پژوهی فرمان روای روزگار رشته مردم زاد را بروز یادداشت بنشانند + +

گشایش یافتن آبادملک کشمیر به نیروی اقبال شاهنشاهی

باستانی رسمیست چون پژوهندگان دولت را شایسته نیت پاکزین کردار فراهم آید هر آرزو که بخاطر ایشان گذاره کند ایزد توانائی باسانی درکنار[۶] نهد و معشوقان اقبال را بآن دو سرمایه بهروزی ناخواسته دینی و دنیوی به پرستاری برخیزد چنانچه حال گیهان خدیو ازان بازگوید

[۱] ارباب وجد صاحب حال یعنی صاحب حال یاد می آید و توجه بمبدا که ذات مالک است می شود ۱۲ *
[۲] جلباب پرده یعنی جلباب وارد بطریق مجاز و ره که جای فلانی از ویرانه بیش نیست ای ویرانه است ۱۲
[۳] شالی کوه نام کوهیست معروف و بعض بجای شالی شمالی خوانده اند ۱۲
[۴] نول از نوای از باغ نو قریب یکصد بیاد رنشسته ۱۲
[۵] چارپا یعنی چارپایه و نشسته است ۱۲

[۶] یعنی بازپرس اعمال مردم طوفان آب یا طوفان آتش که بعضی برا...
[۷] ...

مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا رقمزده قلم محبت شده بود و مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد

واقعی که مشارالیه بواسطه خردسالی و خودپسندی از بدمصاحبی منشا چندین امور گردیده کدام

از آنها بانفراد مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد اولاً بواسطه اغوای بعضی کوتاه بینان

از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت ما بسیاری تساهل نمود ثانیاً با آن عظمت دستگاه چنانچه

نماید آشنائی نکرد ثالثاً بجد بزرگوار خود که چندین حقوق دین و دنیوی بر ذمه او داشت

آنچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت باو واقع شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی بود الحال

چون از خواب غفلت بیدار شد التجا بعروه وثقای عاطفت ما نموده غیر از آن که تفقدات

غیر اختیار بخشیم امری دیگر بخطور نمیگردد و مامول از مراسم مودت آن عظمت دستگاه آنست که

از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افاضت

حکمت پناه زبده مقربان هواخواه و عمده محرمان کار آگاه حکیم همام که مخلص است گفتار

و صریر است کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچ وجه

تجویز نکرده بودیم برسم رسالت فرستاده ایم چون در ملازمت ما او را آن نسبت تحقیق است

که مدعیات رابعه بواسطه موقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان بهمین اسلوب مرعی دارند

گویا فیما بین مکالمه بواسطه خواهد بود و بجهت پرسش واقعه غفران پناه و رضوان دستگاه

سکندر خان سیادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را که از اعظم سادات کبار و جلیه

اتقیای این دیارست مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاده بود درینولا

برفاقت مشارالیه فرستادیم انموذجی از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی بموجب

تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای غزای تهادوا و تحابوا عمل فرموده همواره از

طرفین طریق ارسال و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه طلبیده شتن و فرستادن کبوتران

---

۱۲ یعنی از آن امور که شرکت آن بوده یکی از آن امور موجب نقصان

۱۳ ... تساهل ... بوده

۱۴ ...

۵۱۷

ج سوم

۱۵ ...

۱۶ ...

مولوی سید محمد ... سلمه الله

روانه کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
منعطف شود و بخاطر خیابان میرسد[۵۱] که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه
از قدیم الایام است و تجدیدا از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه
میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است دران زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات[۵۲]
اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده
بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین[۵۳]
عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد بالمشافه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی
مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دلاویز اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح
خداشناسی و حق پرستی و قدر استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق دریافته مذکور
مجلس انس سازند و از نفایس[۵۴] حقایق الهی و لطایف دقایق آگاهی که بر خاطر آن اتحاد دستگاه
پرتو انداخته شود نیز استماع نمایند خلاصهٔ زندگانی و زبده کامرانی صحبت اشباح انسانی
موانست اجسام روحانیست فکیف که این معنی در میان دو برگزیده خدا و نظر کرده بارگاه
کبریای متحقق شود هر آئینه این معنی[۵۵] باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود دران زمان که
بعنایت این آرزو بوقوع آید چون همت منظوران الهی و سرافراز کردگان خدائی بر تحصیل
رضای حق تعالی نه استحصال نام و تسلط بر افراد انام بنا بران مرکوز خاطر حق جو آنست
امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد در یکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد
دیگر رضای خاطر او را لازم داند[۵۶] و در مقام یکجهتی بوده از صلاح او در نگذرد و بحال که
نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است در بارهٔ امداد و کومک حاکم
عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و از معذرتی

۵۱ یعنی مرکوز باطن ما اینست که بارگاه اعلی اعلام دولت و اقبال بصوب خراسان شود آن سلطنت و شوکت پناه نیز تشریف آرند ۱۲
۵۲ قوله سرادقات جمع سرادق بمعنی سراپردهٔ خیام جمع خیمه و آن مشهور ۱۲
۵۳ قوله مجمع البحرین ای جای جمع دو دریا و جای طلوع دو ستاره مراد اینکه دو دریا در عرب اند و مطلع السعدین یعنی دو ستاره مراد از ماه و مهر ۱۲
۵۴ قوله نفایس جمع نفیس بمعنی نیک اعلی و بهتر یعنی بهترین آنچه از خداشناسی

ج سوم ۵۱۶

بر دل آن اتحاد بیان ساخته بر خاطر آنچه انداخته شده باشد
آن سلطنت پناه سایه برگزیده خدا ایشان
۵۵ ای نشستن دو برگزیده آسایش دینی و دنیوی خدا و رفاه خلایق باعث خواهد بود ۱۲
و ثوابات اخروی خواهد قدس سرهٔ مرکوز باطن حب
و دوستی محبت بسیار روشن خوب
۵۶ گردد در جای دوستی کنند ۱۲
سکه یکی و دوستی عبدالله خان والی توران
معلوم می شود که عبدالله خان حاکم ایران [illegible]
والی ایران نوشته بود که [illegible]
[illegible]

این امر هم تواند بود ۱۲ مولوی سید محمد صادق عفی عنه

ارباب ایقان گردانید الحمد لله تعالی و تقدس آنچنانکه دل میخواست انتظام و التیام یافت
حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردنکشان از جنود هنود و غیرهم حلقه
اطاعت بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شد و طوایف انام را باهم ارتباط و
انضباط تمام دست داد و ما نیز بمصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رفت
و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول داشته حدائق امانی و آمال البشایا
از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز میداریم
و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود و بمدد رفقه عنایات
الهی و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند
و دست تعدی بر زائران حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده و جمعی انبوه گشته سنگ
راه زائر و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس پاک سازد
لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده
از عروه وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بود عدول نموده بعضی بی
اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار که بارقه سعادت
از ناصیه حال ایشان روشن و لائحه رشد از زائچه طالع اقبال مبرهن است بدان جانب تعین
فرمائیم تا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود
و مواثیق جد و پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات
افواج فرستاده قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب خوبت خاندان
نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص در وقت
مسموع میشود که فرمانروای ایران کاردانان آنملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد

باریافتگان درگاه خداوندی اند و با این معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک در میان
بر هوشمندان خرده بین هویداست که یکی ازینها در یکجهتی پسندیدست هرگاه اینهمه یکجا شده
باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یکدلی سرمایهٔ آبادانی جهان و پیوند
جهانیان خواهد شد و اما آنکه در وادی موانع ارسال رسل و رسایل مرقوم شده بود هر چند
در نظر عقل دران باب سخن ناکردن ترجیح بر کردن داشت و اغماض ازان وادی در رنگ
تطویل کلام دران مقام ناملایم پنداشته باین قطعه که از اجلهٔ اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد

قطعه قیل ان الاله ذو ولد * قیل ان الرسول قد کهنا * ما نجا الله والرسول معاً *
من لسان الوری فکیف انا * الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعهٔ
نیر سلطنت سعادت قرین نموده مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده
لاجرم بموجب الملک والدین توامان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت
روز افزون کمال دینداری ما دلیل قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود
راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع همم سلاطین عدالت آئین که صدرنشینان ارایک
اعتلا اند آنست که کافه خلایق و جمهور برایا که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن
و امان بوده در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنا برین درین مدت
در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعهٔ فسیحه که مفر چندین سلاطین عالی قدر و حکام والا اقتدار
بوده سعی مینمودند و بعنایات ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی است از سر انجام مهام
این ممالک فراغ کلی دست داده امکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام جولانگاه خیول
سلاطین کشورکشای و لمعات سیوف خواقین فرمان روا پیرامون آن نگردیده بود مساکن
و مواطن اهل ایمان شده و کنایس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادات

ارباب

۵۱ ای اهرگاه نیت اصلاح جهان و جهانیان خواهد با پسندیدگان درگاه ایزدی جز صوابات و محاباتست دیگر نخواهد بود ۱۲ ۵۲ بر پرستش گفتند که خدا صاحب ولد است چنانچه قوم نصاری قائل شده اند ۱۲ ۵۳ و گفتند که رسول پرستنده جادو گر است ۱۲ ۵۴ کهنا بمعنی اشباع است و الف اشباع است و الف در کهنا از کشیدن فتح پیدا شود و نزد این محقق الف مرسوم است که در آخر ابیات می آرند ۱۲ ۵۵ ای نجات نیافتند و خلاص نشدند الله و رسول او با هم ۱۲ ۵۶ از زبان خلایق

۵۱۴ ج سوم

چتر کیانی بود و خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی در گنبد نیلگون
بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان چار بالش ایام و قهرمان
هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایه فرخی و فرخندگی بر تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری
روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده و ابر آزاری پای نورسیدگان
لشکر بهار را از گرد شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه دلگشائی و شادمانی
شد بنیاد دوستی از سر بلندی گرفت و آئین یکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان آویز
دوستی و خویش و یگانگی و نیک اندیشی بخامه عنبرین نگارش و کلک گوهرین گذارش پذیرفته
بر دل دانش پسند و دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندی است
پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سال که از نیروی آسمانی تخت کامرانی
رسیده همیشه پیش دید دانش و بینش آن داشت که اینهمه جهانگیری و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشورکشائی
برای بجا آوردن گیر و دار شبانی و سر کردن کار و بار پاسبانیست نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم
و آراستن تخت و دیهیم و پا بگل ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای
ناستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکوخواهی چیزی دیگر ننموده
و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور
کوشش مینموده خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن
ازین بوستان که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی نبوده
و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و از نیست که بهر سو که رو
آورده کارهای دشوار بآسانی کشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته
هرگاه شیوه فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد با آن والا دودمان که از بزرگ

۵۱۳ ج سوم

اشاره بذات حضرت شاهجهان ۱۲ ... شبانی یعنی نگاهبانی ... سر کردن یعنی آخر رسانیدن و انجام کار را دیدن ... شروع و آغاز نمودن ۱۲ ... دوست و دشمن و یگانه و بیگانه مراد از مذهب و غیر مذهب ۱۲ ... مولوی سید محمد صادق ... سلمه الله تعالی

از یکتاییان زمانه بود بدین خدمت سربلند گردانیدند و او بگشاده پیشانی پذیرا شد هیژدهم
تیر فتح خان مسند عالی گوجر خان میرزا علی اکبرشاهی شیخ دولت خنجری شیخ سکندر رفیق شاه محمد
عبدالرزاق معموری یادگار حسین لعل بیگ بوسیسار جند خوجه ظهیر بادشاه قلی شفقت ولی بیگ برزه بیگ
و بسیاری منصبداران و احدیان و نوکران امرا بسرگردگی او رخصت فرمودند و هر یکی را باندرزهای
درخور هوش افزودند در آگهی و دادگری و نه دیدن نکوهیدگیها و عذرپذیری و مالش تباه کاران
کوشش رفت و شریف سرمدی را به انجمن گری ایشان سربلندی بخشیدند و فرمان شد که پیشین
مردم پیوسته از گفته سپه آرا بیرون نبرند از سوانح و الپس فرستادن ایلچی توران اگرچه از بازگشت
رایات همایون از کنار سند فرمانروای آنجا از سراسیمگی برآمد لیکن چون بعرض رسید که از بسیار
ماندن فرستاده سترگ نگرانی دارد شهریار قدردان بگوناگون روش نواخته دوازدهم شهریور
رخصت فرمود و برخی نفایس بارمغانی جدا ساختند و حکیم همام را که کارآگاه و اخلاص
منش بود به پیغام گذاری دستوری دادند تا نامهٔ والا را بگزین آیینی رسانیده گزین جوهای
شاهنشاهی را دلنشین گرداند و درونهٔ که و مه برخوانده شناسایی آورد و میر صدر جهان مفتی را
نیز برای پرسش ناگزیر سانحهٔ سکندر خان نامزد فرمودند پیش ازین به سه سال رخت هستی بربسته
بود چون اندیشهٔ گرفتن آن دیار در سر بود غرابرستی بجا نیامد درینولا که عبدالله خان آگهی گری
برگذارد و آیین یکتادلی پیش گرفت میرزا بدان کار فرستادن **سواد نامهٔ شاهنشاهی**
استشمام گلدستهٔ بهارستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کارنامهٔ نگارستان دوربینی و فرزانگی که آراسته
نخلبندان بوستان سرای آشنایی و نگاشتهٔ نقش پیوندان نگارخانهٔ دل آفروزی و دلگشایی
والا دودمان خجسته خاندان گوهرافزای افسر و اورنگ پرده گشای چهرهٔ دانش و فرهنگ
نوئین نامدار جهان دانش پروری خدیو بزرگ کشور دادگستری فروزنده چراغ خانی فرازنده

قاسم خان ابن عنایت [illegible] شاهی را مرتبه افزائی خود دانسته بکمال سرخروئی و خوشنودی [illegible] رخصت برداشت و سرانجام این سامان بذمهٔ خود گرفت ۱۱ [illegible] دانشمند جنگ آزما همراهی قاسم خان سربلندی یافتند و پابوس سرفراز شده راهی گشتند ۱۲ [illegible] چون بعرض رسید که بسبب قیام رایات عالیات در پنجاب [illegible] آن توهم دفع و رفع گردید لیکن [illegible]
۱۴ ج سوم [illegible]

تا مرزگردانید میرزا ختائی بیگ مرزبان انجا بر تبق وکوچک ارغون و میرزا بیگ و ترسم ترخان را با بسیاری پیکار فرستاد سترگ آویزش روداد کوچک و میرزا بیگ را نقد زندگی بر باد رفت و رستم زنده بدست افتاد ازین چیره دستی دلیرتر شد و بی آنکه اندازهٔ سپاس آن ملک برگیرد پیشتر شتافت قلعه سهوان را گرد گرفت و به نقب برخی دیوار را بر انداختند چون خاک زیران بس بلند بود نیارستند درآمد و چندان دیر شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسر بردند چون انجام کار دشوار نمود دست ازان باز داشته تا لهری بندر برگرفت و غنیمتها اندوخت حاکم آن سرزمین با ساز سترگ رزم جنگ آورد و بیشتر از رسیدن او صادق خان برگشتن سزاوار دانست

فرستادن قاسم خان به تسخیر کشمیر

چون کشمیریان از تخت غنودگی بر راستی نه ایستادند یعقوب به کوکرهای دشوار گذر را پناه اندیشید و بی آزرمی کام فراخ بر زد شهریار دادگر از سر دل بگشایش آن ملک بر نهاد و در فرستادن فیروز سپاه سخن در میان آمد بسیاری سران دولت آن را دشوار کشا دانسته بدان نگرا میدی راقم شگرفنامه هرچند در گزیدن گزین روشها بر میگذارد سود نمی آمد فرمان گیتی خدیو انجمن اختر شناسان بر آراست و در طالع سال و حال کواکب ژرف نگهی بکار رفت نمودار شد که اگر لختی نگاه در رود بزودی گشوده آید چون بموقف عرض همایون رسید شاهنشاهی نگارش یکتائی گرفت درین هنگام حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری چنان برگذارند بزرگان آن ملک از بهدید ما سر باز گشتند اگر لختی بومی سپاه پنجاب همراه شوند بهانائی آویزش بدست در آید بنابران مبارک خان و جلال خان گکر و دیگر زمینداران را برگماشته دستوری دادن و کشمیری نزد بنیر با نتظار کمک نشستند درین هنگام بر خاطر مقدس پرتو انداخت انکه بنجبر بر دن بومیان دل نمی نهند یا دار تباه پسیجی میدید بنابرآن قاسم خان را که در کارشناسی و پردلی

وازینجا لختی قیاس جاگیرداران توان کرد انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند و بنیاد شادکامی
وخرمی انجمنها بر ساختند **نظم** چو نیت نیک باشد بادشاه را ✦ گهر خیزد بجای
گل گیاه را ✦ فراخیها و تنگیهای اطراف ✦ ز رای بادشاهی خود زند لاف ✦ از سوانح
تباه شدن حیله کاری مظفر گجراتی آن غنوده بخت را چون نیروی بیکار نماند راه دستان سرائی
پیش گرفت یکی را خطاب نامی مانی داده بود پنهانی باحمدآباد فرستاد و نامه چند باولیای
دولت برنوشت همگی بسیج آنکه اگر بکارپردازان آن صوب رسد بو که لختی دامن آلوده تهمت کردند
و در برخی گرد دورویی برانگیزد و چندی را بسوی او باز کشند از اقبال روزافزون آن نامه
برنگاشتها بدست درآمد با آن پیچی پیچیدائی گرفت و آن بدگهر بسیاست رسید و نیز آن فریبکار
جمعی زر بندگان را بجان شکری اولیای اقبال بازداشته بود چنانچه شهباز خان نام
افغانی که با حکیم ملک پیوند بودی بزر نفریبت آن ناسپاس تا بو یافته کار او سپری ساخت و او را
بدست آورده بپاداش حرام نمکی از هم گذرانید ناگهی را روز بازار آمد و سررشته باطل اندیشی
گسیخته شد و همه نیرنگ کار یوسف زئی بدشواری کشید هرکه سر از فرمان پذیری خدیو جهان
برتابد هرآئینه گوناگون خواری درافتد با آنکه امرای سعادت اندوز در تاخت و تاراج کوشش
مینمودند و کشتن و بستن نگاه بوده داشتند آسمان نیرنگین پوری برخواست آذوقه گرانی گرفت
وهوا ناسازگار شد بیماریهای شگرف پدید آمد و توانائی و حیله سازی نابود گشت سلطان
قریش بوستان کالو سلطان بایزید کریم داد ابراهیم خان جهان مصری خضر خان و دیگر
سران الوس و پیش اسماعیل قلیخان آمده بعجز گرائیدند و بران قرار شد که چون از کوهستان
باغروق خویش برآیند هرآئینه درخواست گناهان او از بارگاه خلافت نموده آید از سوانح
تاخت بردن صادق خان بر سیهوان از بلدگاه اقبال بملتان آمد فوجی را بدان ولایت

چندگاه در پنجاب توقف رود زابلی ملک آرامش یابد بسداد بجور از آلایش ناسپاسی پاک
گردد و از تیراه و نبگش خار بن تاریکیان برکنده آید و سر البستان کشمیر گرفته شود و آباد
ملک تته بقلمرو در آید و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستی از جا رود عساکر گردون شکوه
بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند بدین ژرف نگاهی قرار یافت
که بدار السلطنت لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید صد و دوازده و نیم کروه از آنک
بنارس در بست و شش کوچ در نوردیدند شب پانزدهم به خجستگی بدان شهرستان اقبال
نزول همایون شد خانهای راجه بهگونت داس القدس نشیمن برگزیدند و هر گروهی
کام دل برگرفت بازرگانان گوناگون سود اندوختند و تقلید پرستان تاریک درون
را لختی چراغ آگهی افروخته آمد دوم تیر جشن قمری وزن کشور خدای شد و آن گران مایه را
بدستور هر سال بهشت چیز برکشیدند و خواهش آرزومندان روزگار روائی یافت دریولا
عروسی بزم شاهزاده سلطان سلیم نشاط آورد چون بسمع همایون رسید که رای رای سنگه
آن دارد که فرزند عفت گزین او در شبستان والا گوهر درآید شاهنشاه قدردان خواهش
پذیرفت و مراسم ساچق و لوازم نشاط بجا آمد شانزدهم گیتی خداوند با شاهزادگان و سران
دولت بمنزل آن سعادت پژوه رفته بلند پایگی بخشید بفرخنده ساعت این شایسته
پیوند شادکامی آورد خوشدلی و خرمی را روز بازار دیگر شد و هم درین نزدیکی دختر سعید خان
گکر به پرستاری آن نونهال خلافت دولت اندوخت به پیرایه سرسبزی بدودمان او
بستند از سوانح پدید آمدن همین بخشش از والا بارگاه نیک سگالی فراوان ارزانی در صوبهٔ
اله آباد و اوده و دهلی روداد و کشاورزان را گذاردن پارینه پاسبانی بستوه آورد شهریار
دادگر ششم یک بخشید در خالصه چهار کرور و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد

۶۴ قوله ساچق بکسر جیم فارسی دستوریست که در یکدو روز پیشتر از یوم شادی کتخدائی از جانب داماد بخانه عروس قیمتی از البسه و زیور و سبوچهٔ نقل و خوشبو و میوه وغیره فرستند و تحقیق آمده که لفظ ترکیست ۱۲

۶۵ قوله نونهال خلافت همان شاهزاده سلیم یعنی دیگر دختر سعید خان هم بحباله نکاح آمد ۱۲

۶۶ قوله پارینه انعام وزیکه بقاصد یا مهمان داده شود

دانسته به پاسبانی بنخواستند و بچیره دستی برآمدند و گرویده اند و خنها برگرفته باز گردیدند

آن فرجام ازین آگهی بر سر راه و دلداری اسباب رای ساخته خود بخود در روان ایستاده کمان

آن مردم بی سر و بر رسیدند و گرفتهای رای داده رو بگریز نهادند درین هنگام دولداری

با چندی زاد مردان پیوست و به تیزدستی درهم شکست بسیاری نقد زندگی درباختند و برخی

دستگیر گشتند و لختی راه پراگندگی سپردند آن سرمایه شورش با دو کسی بجایی افتاد و دولت را

آگهی یافته از پی رفت و کار آن بدگوهر را بانجام رسانید بیش ازین بسه روز عزت نام سپرکاری

بدریای هفت فروشد شب شانزدهم در خانهٔ شاهزاده سلیم از دختر راجه بهگونت داس فرزندی

سخاوت پیوند پدید آمد و گوناگون نشاط روآورده طالع پرورش یونانیان سر ده درجه قوس

و بآیین هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه شهریار دیده ور سلطان خرد نامور گردانید

و بر خلاف زانیان انجمن سپاس گذاری برآراسته شد در منزل مریم مکانی بزرگ جشنی برآمد

و سباق و بخشش را روز بازار شد و بعد ریولا میرزا شاهرخ را با برخی بهادران بکشایش کشمیر

رخصت فرمودند چون کشمیریان سررشتهٔ آشتی از دست فرو بستند و شان سرای ایشان

پیداست میرزا به پاداش همان کینچکان نامزد گردانیدند چون روشن شد که میرزا دل نهاد این

کار نیست و اندیشه وطی دوستی او را بحال و میگذارد و ازان داشته بفرستادن دیگر توجه رفت

چون خاطر گیهان پیرا لختی از مهمات واپرداخت انساعل تهنیت کوچ فرمودند پنجم خرداد آب

چناب را از گذار دوکان والی نزد کنجال گذشتند

نهضت رایات عالیات بصوب لاهور و گشت اندوختن در نج

پسیج بنشستری آن بود که گیتی خدیو تا در دارالخلافت فتحپور عنان بازکشند لیکن شهریار

آگاه دل بدان خواهش نگرایید و دلگشایی کاخهای آن بخاطر نیاورد و همگی قدسی آهنگ آنکه

بچندگاه

بسعادت ملازمت دولت اندوختند حیدرعلی وشادمان هزاره ونظر بیگ که از نکوهیده
کاری که نیامده بودند بسجود قدسی آستان ناصیه افروز بخت مندگی گشتند وبنوازش خسروانی
سربلندی گرفتند آز سوانح سودائی شدن راجه بهگونت داس چون رخصت کابل یافت از دریا
گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد روزی چند چشم براه سپاه داشت ناگاه جوهر خرد تیره شد
وسترگ رنجوری آسیمه سر گردانید ناگزیر گردانده بشهر اتک بنارس اوردند وبه تیمارداری برنشستند
سامان نام پزشکی ونیز و بیش نبض میکردند ناکلاتی راجه جمدهر اورا کشیده بر خود زد شهریار ناچار سگال
ازین آگهی حکیم حسن ومهادیو را بهمراه کنکار ودولتخان فرستاد تا دوستان او بهر یکی از نیان
که دل نهند بدرمان پردازد مهادیو را برگزیدند پس از دیرها بهی یافت آز سوانح فرستادن
کنورمان سنگه بزابلستان چون راجه بهگونت داس رنجور شد اسمعیل قلیخان را بجای او نامزد
گردانیدند واو از معامله نشناسی وگرم بازاری بداراکام آرزوها در میان آورده هرزه سگالشها
پیش گرفت واز پیشگاه نظر افتاد وفرمان شد که از همین جا برکشتی نشانده ازراه بهکر بحجاز
روانه گردانند لختی از شاد خواب بیدانشی درآمد وبه نیایش گری ولابه گزاری برخاست اگرچه
پوزش پذیرش یافت لیکن ازانجا باز داشتند تا الش یوسفزئی بدو فرمودند ومادهو سنگه
وسعید خان کهکر وابوالقاسم تمکین ومردم راجه بهگونت داس بیاوری نامزد گشتند وکنورمانسنگه
ودیگر سپاه کابل شتافت آز سوانح فروشدن عرب بهادر بکوهستان بهرایچ بنگاهی برگزیده
شمالی رویه دو کون نزد کوه سیاه بیاوری زمینداران بدگوهر آساس قلعه بر نهاد ودست
غارت برگشودی وانجا پناه برگرفتی روزی بآن آئین کام فراخ برداشته کهرک رای بوجی
پور خود را دوله رای بر سر آن قلعه فرستاد وچندی از تابینانان حکیم ابوالفتح که در آن نزدیکی
بودند نیز همراهی گزیدند وپنج کروه درنوردیده دمدان حصار رسیدند نگاهبانان در عرب

۵۰۶ ج سوم

این خدمت گردانید شاه قلی خان محرم و اسمعیل قلیان و بسیاری از امرا هراونتند به سهگونت واس از آن گفتار بهتر از آن پشیمانی در شد بلابه گری و پوزش گذاری شست گیتی خداوند بخشوده پذیرش فرمود بست و سوم با بسیاری بندگان سعادت سرشت دستوری داد ++

بازگردیدن رایات اقبال بصوب دار الخلافت فتحپور

دیهیم خدیو ماه و دوازده روز در اٹک بنارس عشرت پیرا بود اگرچه چندی انگار پرداختی ولختی در آهنگرخانه تماشای بندوق سازی فرمودی و زمانی در دولتخانه به تفنگ اندازی نشاط اندوختی و شبانروزی بمهم ملکی و مالی پرداختی لیکن سگالش آن بود که چندی بر ساحل سند بسر برند تا سیاه کاران یوسفزئی مالشی بسزا یابند و پس بسیر زابلستان جالش رود از سراسیمگی توران و زاری ایلچی آن بوم دگران آزری آزوقی بازگردیدن قرار گرفت بست و چهارم پس از سپری شدن یک پهر شب بهندوستان روبنهضت شد و فراوان مردم را نشاط اندوختند بازدهم امردی بهشت دریای بهت را به پل گذشته بجهت برخی کارها عنان برکشیدند درین روز میرزا شاهرخ با میانی پسر او شاه محمد میرزا و برخی کابلیان بدرگاه همایون ناصیه سا آمدند دران زمان که رایات اقبال بکنار سند توران بود پرده نشینیان پارسائی عرضداشتند که از روی آستان بوسی بی تاب دارد در ماندگی و کم نیروئی ازین سرمایه بخت وری ازین باز داشته است خانزاد خانم همراه میرزایان بکابل آمد و بشوق ملازمت روانه هندوستان شد و بمیرزا شاهرخ پیوست آن پیش آمد که گذارش یافت ناچار در حالی کردیر بسر می برد و با پسر میرزا چشم روشن داشت و حکیم سلطان در سفر حجاز و عراق با میرزا سلیمان همراه بود و از پیوندی که روداده بود در قندهار چندی ماندند و قابو یافته خود را بکابل رسانند و چون بر آن آگهی رفت شهریار مهربان قلیج بیک کابلی را فرستادند و فرمان شد که خوجه شمس الدین سامان نموده گرامی مهمانان را روانه نماید درین منزل

راه سند گذر پس از تامل پشیمان شده عذرها خواست و بلابه گری پیدا ... هر چند که شهریار مشغول نشاط و عشرت بود لیکن ... این مغنی جلیجان ... سیاه کاران یوسفزئیان تمام سازد ... و فرار گرند ... این ملازمان ... توران ... اراده ... ج سوم ۵۰۶

ناشناسندگان و وهمناکی سپه آرا بامدادان طبل کوچ برزدند و بی آگهی یکدیگر گرم رفتار گشتند
شب پرتال و چارپا میرفت و روز از راه میرفتند و غنیم را ازین روش می بالید و از پی در
می آمد دو بار میان چنداول و هراول لختی آویزش روی داد و شکست بر مخالف افتاد اگرچه
قابوی کارزار نشناختند و دهمن گرفته از دست رفت لیکن فراوان غنیمت گرفتند بست و دوم
بدر بار عنان بازکشیده آرامش گزیدند بیشتر ازین چندی دکنیان دران حدود فتنه بر
انگیخته بودند و گماشتگان قلیج خان به تیمارداری رعیت نپرداخته کناره گرفتند از رسیدن
فیروزی جنود خاربن شورش برکنده آمد و مخالف از نهایت خاندیس بیرون شد خان اعظم
جریده رو بگجرات نهاد بدان اندیشه که سپاه آن ملک را بیاوری آورد خانخانان گراهی داشته
گرم خونبها نمود و در کمتر زمانی گزین لشکری سرانجام داده برآمد و از یافه گوئی بدگوهران و بهره
سگالی مردم بسیچ دگرگونی گرفت میرابوتراب را باندرزگوئی دکنیان و پیوند آشتی فرستادند
و هر یکی بجایگیر خود بازگردید و غنیم از سرگذشت نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد میرزا کوکه
از همالی هند و برسر حمیرحیت پوری رفت و سزای ناشایسته در کنار نهاد و از زمینداران
مالوه است درین هنگام که لشکر به برار شتافت ملک را خالی یافته بر سر مند و آمد و برخی
جا را دست تاراج برکشود و لختی را آتش درزد گویند یکی از دمسازان بومی آرزبوده ایزدی
یاوری بازخواست او بجشم درشده بگفت گرا یارای که در ملک پادشاه صورت و معنی دارد سبتی
نماید و بدشته کار او سپری گردانید از سوانح فرستادن راجه بهگونت داس بپاسبانی زابلستان
چون کنور مانسنگه را بسرای یوسف زئی فرستادند راجه که سپه آرای پنجاب بود بدان نامزد گشت
از اخترتیرگی خواهشهای بی هنجار پیش گرفت و شهریار کارآگاه دیوانگی پنداشته از فرستادن
بازداشت بکار سازان فرمان شد که گوهر اکلیل سعادت شاهزاده سلطان دانیال را آماده

۵۰۵

نسخ سوم

از شادخواب بی هنجاری درآمدند و براز کوی درشکستند جائیکه دوست از دشمن باز ندانند
و مدار از رهنه جدا نباشد کارجیان بانجام رسد و خواهش چگونه روائی گیرد وازدوروئی نیروی آیین
ندیدند و همنا بکارزار یکتائی نگرفت از برابر غنیم یکسو شده بصوب برار روانه شدند و پیرتال را نگاه
فرستاده گام فراخ برزدند درین راه هتیاراو بومی راکه رهنمونی کردی بگمان دوروئی از هم
گذرانیدند واز کم آگهی بنواحی کهرله جوقی را الغار فرستادند کاری برنیامد و گزندی سترگ بکار روا
رسید و پس از تکادو بسیار برار خالی یافته یغمائی گردانیدند و روز نوروز ایلچ تور که دار الملک
سرزمین است تاراج شد برخی را بسیج آن بود که تا احمدنگر عنان برگرفته شد و جمعی برانکه این
ملک آباد نگاه باید داشت و پایه پایه بیشتر شتافت پس از گفتار ناشناسندگان هیچ یک بر روی
نیامد و با فراوان غنیمت بصوب گجرات شتافت سگالش آنکه چون غنیم دررسد و کار بدشواری
گراید سپاه گجرات بیاوری برخیزند وانمود و تنها از دست برنیاید و مخالف از برگردیدن بگیر
درشد و چاره گر کاری جست توپخانه و دیگر حشم گذاشته ازپی درآمدند و بر بنه و دست تاراج
برگشودند و آتش زدند و از نورویدن سخت کریوه ها لشکر را توان نماند بسیاری نتوانستند رسید
در بازگشت فیروزی جنود نمودار گشتند و قراول از دور سیاهی سیکرد برخی لشکر را در نزدیک
قصبه جاندور بابومیان آن سرزمین آویزش رفت اگرچه فراوان مال بدست آمد لیکن حاجی
عبدالله سلطان کاشغری را پیمانه زندگی لبریز شد او پور عبدالرشید خان مرزبان کاشغر
است نزد خانه پس محمدقلی اوزبک از غنیم جدا شده پیوست و با تنومندی و کین مخالفت
بازنموده دارند اگر گفته برگذارد که اگر عنان بازکشیده آویزش را فرایش گیرند فیروزمندی
چهره نشاط برافروزد مرا پابند ساخته همراه دارند اگر گفته بگردنیاید از هم گذرانند انجمن کنکش
برساختند و بکوشش کاردیدگان سپکار قرار گرفته و یک روز در آبادگی گذشت از هرزه لائی

وجهیته و بهادر خان و نصرت خان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ دولت بار یافتند فوج
نصرت قرین چون بنزد بالیست دریافتند و زینهاری شده راه نیایشگری سپردند و
از بارگاه خلافت پذیرائی یافت و خلعت و اسپ سربلندی بخشیدند و آن آباد ملک
بدان کرده بازدادند راجه تودرمل از کوهستان یوسفزئی بازگردیده بزمین بوس مژدگانی
سعادت اندوخت و مالش افغانان تنها براجه مان سنگه بازگشت از سوانح تاختن شیروزی
جنود ولایت برار راجپوتی ملکیست پیوسته بصوبه مالوه چنانچه حال او در آخرین دفتر گزارده
آید از انجا که مرزبانان دکن شایسته فرمان پذیری نه شتند خان اعظم میرزا کوکه با بسیاری امرا
بمالش ایشان نامزد شد او در هندیه رفته سرانجام یورش گرفت و بهوتی را فرستاده ساونلی گده
از باهر رائو برگرفت و او بزینهار درآمد و دیگر زمینداران بلابه گری در شد بدبختی هنگامه گرمی
پذیرفت گیتی خداوند گزین جاهای مالوه بتیول او دادند چون امرای نامزد فراهم آمد بردو
روئی و دو زبانی شورش افزود و سپه سالار از چیره دستی بدگمانی سراسیمه شد و کار از رونق
افتاد شهاب الدین احمد خان رنجیده بی دستوری بجاگیر خود شتافت و سپاه آرا باو بیره دل
شد و بجای نیایش گری پرخاش پیش گرفت اگرچه بکوشش فرو هیده مردم آویزش نشد
لیکن با یکدیگر نه پیوستند و از حرف سرائی ناسنجیدگان تولک خان که از امرای پای بر است
دامن الای تهمت زندانی شد و یادگار پیشین دانشوران امیر فتح الله شیرازی فراوان آزار
یافت و بناکامی از پیش مرزبان خاندیس بازگردیده و هناک نزد خانخانان بگجرات
رفت از موقفهای بیجا و عرضهای پراگنده سپاه نصرت قرین در چندی و چونی کمی پذیرفت
و غنیم که بر خود می لرزید دلیر شد راجه علیخان حاکم خاندیس و فرهاد خان و جمشید خان از درجا
و میر تقی و دیگر لشکر برار و احمدنگر فراهم آمده بآهنگ کارزار روانه شدند بزرگان دولت

دشوار گردانیدند و هر روز از هر دو سو تیز دستان کارشناس بکوهستان درشدی و
در یالش بدگهران و بند کردن و تاراج نمودن سخت کوششها بر روی کار آوردی ناجای
راه زاری سپردند و گرد شورش فرو نشست و زبان را تازه رویی دیگر پدید آمد

آغاز سال سی و یکم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور سوم

چمن آرای سلطنت از نوروزی نوید چهره شادمانی برافروخت و کارپردازان کوه و دشت را
آذین بستند و صورت را بمعنی پیوند دادند شب جمعه بست و نهم ربیع الاول نهصد و نود و
چهار پس از سپری شدن یازده ساعت و سی و هشت دقیقه چهره گشای بینش بحمل پرتو
انداخت شهر غزنین و دشت نگارین شد قطعه سکالشها چنین کردم که بهمن برگ ریز آمد
بیا برخیز و گلشن بین که بهمن در گریز آمد ** ** ز رعد آسمان بشنو آوازه بلبل نغمه
عروسی دار این عالم که بستان رستخیز آمد ** ** بیدار شهریار دیده ور شگرف بزمی بیاراست
و خورد و بزرگ را کامیاب عشرت گردانید نوزدهم فروردین که والا جشن شرف بود
میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای دولت باریافتند
و مرزبان کشمیر را بدرگاه آوردند غایبانه به بازپرس درآمده از شهای شاهنشاهی چرا
از پا در رفت و پور خود را که از درگاه گریخته بود اعتبار افزود و فیروزی لشکر را بدستان سرای
برگردانید و گفتار آشتی را فروغ کردار نداد و از سعادت منشی پاسخ آراست کشور خدا از مهربانی
دلی بران شد که کشمیر بدو باز گذارد لیکن اولیای دولت بعرض همایون رسانیدند شایسته
آنست لختی باد افراه لغزش سرانجام یابد و کشمیر گرفته بدو باز دهند شهریار آگاه دل اندیشه
فرمود او را براجه تودرمل سپردند بهمین روز سپاهی که بر سر بلوچستان رفته بود آمد و غنایم

که اسپ و شتر بدشواری گذشتی گردون گذار ساختند و بر دریای سندیل بسته شد شگرف
شورش در توران زمین افتاد و از بیمناک الغار گیتی خداوند دروازه‌های بلخ بخشت بسته داشتی
فرمانروای توران عبدالله خان از کارآگهی و اندازه‌شناسی به نیایش گری درآمد و نیازمندی
فرا پیش گرفت میر قریش را که از بزرگ سادات گیتی است با اسپان گزیده و شتران تنومند و
اشتران سبک رو و جانوران شکاری و پوستینهای گزین و دیگر نفایس آن دیار روانه والا
درگاه گردانید و دل آویز نامه فرستاده سلسله جنبان دوستی شد چون گیتی خداوند از سرگذشت
راجه بیربر بلختی دل گرفته بود روزی چند ایلچی بار نیافت و سرمایهٔ پراگندگی او گشت از آن آگهی
برجا آمیدگان بخشوده رخصت بار دادند بیست و یکم در دیوانخانه که در آن نزدیکی اساس یافته
بود خسروانی جشن برآراستند ایلچی بسجود قدسی آستان سربلندی گرفت و تنسوقات آن
دیار در پیشگاه نظر آورد از سوانح طلب فرمودن شاهزاده سلطان مراد و راجه تودرمل
عرضداشت آن روز که بندگان حضرت خود و بدین کارهی آوردند بزاری بزرگان دولت
آن خدمت بدان نونهال اقبال بازگردید سزاوار آنست که فرزندان سعادت پژوه
بگشایش ولایتهای دور دست و اپل ساختن فرمان دهان بزرگ نامزد گردند و این
کار را بیکی از بندگان خدمت گزین فرموده آید شهریار سخن شنو گذرده رانید بیرفته آن والا
گوهر را طلب داشت کنور مان سنگه را که نزد جمرود مانش تاریکیان را می اندیشید بدان خدمت
برگماشتند که بدید راجه راوستیار کار کرده اند و مان سنگه بجانب نیز نزدیکی خواهند که
از بزرگ شهرهای پاشانیست و امروز تل خاکی از آن شیوا بانی کند بر ساحل دریا منزل
گزیند و قلعه آساس نهاده آبادی برنشست و راجه تودرمل نزد کوه لنگر که بسواد پیوسته
است بنگاه برساخت زاد مردان چابکدست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار بر ایشان

۵۰۱
ج سوم

برتیمر و چندی انتهی شدن بدانش زمانیان همدوش محال بود در کمتر زمانی رفت و روب یافت
جمعی انبوه را القدر زندگی بتاراج رفت و بسیاری را در توران و ایران فروختند و ملک
و نیز که از روی آب و هوا و میوه و ارزانی مانند آن کمتر نشان دهند ازین بدکاران پاک شد
از سوانح فیروزی یافتن کنور مان سنگه چون بعرض همایون رسید بایلچی توران و نظر بی و
قافله بزرگ می آید و راه خیبر قدری از تیرگی گردن کشان ناروان تنبیه فرید بخشی بیگ را فرستاد
که بدرقه شده بدرگاه آورد چون بجمرود رسید مادهو سنگه و چندی را کنور مان سنگه همراه ساخت
این گروه از خیبر گذشت در جواشی که بآن کاروان پیوستند مان سنگه با بسیاری از مجاهدان
اقبال خود هم به علی مسجد شتافت تاریکیان هر دم را کم دانسته دران شب تار قلعه علی مسجد گرد
گرفتند و چندی بر فراز و تر برآمدند زادهردان فیروزی سپاه پای همت افشرده بر غنیم چیره گی
یافتند شاه بیگ خان و پسر او نیز کارنامه بروی کار آوردند گهران از گرد قلعه برخاسته
به بلندی دیگر جای کردند و در کمین بد اندیشی نشستند بامدادان دلاوران نصرت پیوند
خودسران و بی سران را از پا درآوردند و بسیاری را نقش هستی سترده آمد هفتم سر آغاز رفت و آن
مرزبان کشمیر و در میان آن فرو شدن راجه بیربر و پایان این مژده شادمانی بعرض رسید
روز دیگر قافله توران آن طرف سند بسرای خیرآباد آمد و ازین آگهی که فرمان روای توران
گزیده کبوتران آن دیار را همراه حبیب کبوترباز که از عشقبازان ناموراست روانه گردانیده
پیش از آنکه ایلچی بسعادت بار رسد او را با خیل نشاط طلب بهشت عشرت اندوختند بهدرین
روز نظربی و فرزندان او قنبربی و شادی بی و باقی بی بسجود قدسی آستان روشن پیشانی
گشتند و بنوازش سربلندی یافتند از سوانح باریافتن ایلچی توران بدرگاه والا چون رایات
جهانگشای کناره دریای سنده رسید و آهنگ خرامش زابلستان بیدای گرفت و کوتل

۴۹۹
ج سوم

که دران کوهستان رایات همایون برافراخته آید و آن گروه کج گرا مالش بسزا یابد لیکن ما بگری
اخلاص گزینان سعادت آمود دست ازان یارش باز داشته نهم کوهر اکلیل خلافت شاهزاده
سلطان مراد را با بسیاری از فدویان کارزار رخصت دادند و راجه تودرمل را با آن نونهال اقبال
همراه کردند و درهمین روز فیروزی جنود دریای سند برو د بار کابل گذشته در مصر دایره کردند
نصربان والا زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضی علی لشکرکش پیوستند اگرچه در دیدهٔ ظاهربینان
شکستی بروی کار آمد و از ناتوان بینی و کارشناسی چشم زخمی رسید لیکن ژرف نگاهان نشگرف
فتحی را سرآغاز شد از زمان میرزا الغ بیگ کابلی الوس یوسف زئی که از صد هزار بیشتر است
بدست آویز کوهستان دشوار گذار پیوسته راه زدی و گوناگون گزند بر رهگذری رسیدی
مرزبانان کابل را نیرو نبود که مالش بسزا دهند و فرمان روایان هندوستان از فزونی کار
و تنگ حوصلگان بدان نپرداختند در نیولا قدسی سگالش آن که از مردم آزاری و تباه کاری
باز آیند و فرمان پذیری و خدمتگذاری فرایش گیرند خوی بد که از دیر باز جا کرده باشد و از
نیاکان برگرفته دور شدن بس دشوار و از مهربان دلی گسیختن پیوند جانی بگزاید و همین
جرم ناکان را به نیستی جا بنشانند و بر نیرنگی تقدیر چشم برگشوده شگرف کاری اقبال را انتظار برند
و چون افواج کشورکشا تاخت نامردی شد کوشش میرغت که در کشتن مردم زاد که نهال برومند
والا بنای ایزدی است تیزدستی ننمایند و هر بار بهادران نصرت قرین جوق جوق ازان
کج گرایان باطل ستیز بدرگاه میفرستادند خلعت و زر داده رها میکردند از انجا که زمان باد افراه
رسیده بود کارسازان تقدیر چنین نقشی بروی کار آوردند پیمانهٔ عمر بهادران اخلاص منددر
نیکو خدمتی لب ریز آید و گرم روان شاهراه خدمت بلند نامی گرفتند و شاهنشاه مهربانی را
در مالش انبان دید و از نزهت گاه عالم نقش ناسپاسان آن رزم ستیز سترون و آن شایسته کوهستان

برگروید و دیگران ازین کوچ تا هنگام پیش شتافتن هراول نوردیدن کریوه دانسته

شتاب آوردند و آئین رفتن از هم رنجیت هرچند در فهمانیدن و برگردانیدن تکادو شد

سودمند نیامد افغانان از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند و از ناشناسائی و سراسیمگی

از فراز کوه به نشیب گاه رو آوردند دران روارو دل پای داد کی فیل و اسپ و آدم با یکدیگر

آمیخته افتادند و عالمی نقد هستی در باخت بسیاری ناموس دوست ایستاده مردانه

جان نثاری نمودند و برخی پردلان راه شناخته کام برمیگرفتند انجام روز برخی دیگر آن

کریوه دشوار را گذاشته بآئین فرود آمدند کوکلتاش بران بود که درهمان آویزش روزگار

بسر آید جانش بهادر جلو گرفته کام و ناکام برگردانید و لختی آمد انبی راجی پیاده شد و

بصد دشواری بمنزل گاه پیوست و بر زبان هرزه گویان بیهده گذار افتاد ازلی می آید

بصد بیتابی ازانجا نیز کوچ بی هنگام کردند و مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند افغانان

در گرفتن و بخش کردن مال درمانده بودند روز دیگر بسیاری راه گم کردگان را جان از دست

بشد و برخی دستگیر گشتند درین شورش تا پانصد کس را روزگار سپری گشت و آنانکه رخت هستی

گیهان خدیو بودند راجه بیربر حسن تتبی گدا بیگ راجه دهرمنکد سنکه خان محمد ملا شیری

شیخ کهکه ملا غیوری جان بخشی شیخ جنید شیخ حمید قریلی بهادر امان الله سعید مقیم آلهی

ازین گزند ناگهانی و فروشدن سعادت اندوزان اخلاص نهاد خلاصه سپری شدن

روزگار آن همزبان معنی آفرین راجه بیربر گوناگون اندوه سراپای خاطر اقدس را فرو گرفت

و دل از همه واپرداخته آمد چون در وابستگی صوری برخلاف وارستگی شیون ستوده باشد

گیهان خدیو با پیشوای ملک معنی پاس ظاهر داشت و شبانروز بخورش نکیف هر روزه میل

نه فرمود بحسن کوشش مریم مکانی و زاری بندگان عقیدت طراز گرائیدند قدسی بسیج آن بود

لیکن بار شتر و گاو به تاراج رفت و آنچه بر فیل و شتر بود بمنزل رسید روز دیگر شش گروه رفته نزد

خانپور فرود آمدند کوکه چنداولی برخود گرفت و همگی راه جنگ کنان بمنزل پیوست و بدایره راجه

بیربر رفته انجمن کنگاش برساخت و پیشین گفت و گو و نکوهش شتاب زدگی و به دید خود را بشیوا

زبانی گذارش نمود اکنون صلاح چیست و چه پیش باید گرفت چون راه کمتر مانده بود نشیب و فراز

آن بنظر نیامده همه پاسخ دادند سزاوار آنست که گریوه گذشته روزی چند برنشینیم و چاره این گروه

سپاس از سر کرده آید اکلتاش برگذار و کتلهای بیش دشوارترین جایهاست چنین فرنورد

آبروی خود ریختن است آن درخور که درهمین مرحله که لختی فراخی دارد و اسپ سرکوب نیست

و آب و گیاه فراوان است و آذوق بسیار دیوار بندی سرانجام داده پای همت برافشاریم و

پایان کار همگی کوه فراگرفته وار بالشی لسبرا داده آید یا آنکه زه و زاد و فراوان

چو حملگان بد شالت فرستاده پیمان فرمان پذیری برگیریم و بنیدیان نشان

فرمان پذیری آنکاه داریم و اگر این رای هم دلنشین نیست چندانی توقف رفته

نیاکان برگرفته دور شدیم (از مهادران) از انصوب آمده سر گریوه نگاه دارد از آنجا که

بزم ناکان را بنیستی جانشان جو ذیر بعنالش خویش ایستادند و سود و زیان خود اندیشیده

و چون افواج کشم بر کوه بلندری روان شدند کوکه از کارآگهی چنداولی برخود گرفت و سختی

و والاینای گیرش پدید آمد چون لختی راه بسر دند و روز بیگاه گشت اردو سر دره را آغاز

بزرگ گریوه دانسته فرود آمدند و از رسیدن کوکه روشن شد که تنگی دیگر باید گذشت تا بسر

آن پیچ رسیده آید و چون سر کوه بهانه دیک دهشت در پیش رفتن کوشش نمود و چنان قرار داد

که هراول بسر گریوه رسیده بلند جایها بگیرد و از دور در پایان فرود آید و سرآغاز بر توضیح

آن دشوار پیچ راگذاره نمایند چون از پس افغانان رانده می آمدند کوکلتاش با برخی دلاوران

پسندیدگی ندارد واگر آن دو روش فرا پیش نگیرند و بر تافتن قرار رسید همان بهتر کز راه آمده بازگردند که آن سو سپه نشین است و غنیم را دست بردنی این را شنوده همان نخستین اندیشه دل نهادند گوکلتاش از مدارای نا بهنجار آیین سرداری یک سو نهاد مبادا این نزدیکان شنوا زبان حرفی ناشائسته برسازند و شاهنشاه بسیار مشغله زبانی خاطر گران شود اینان را همگی اندیشه آنکه مبادا به تنهائی کاری از پیش نرود و شرمندگی بار آورد و از نیرنگی تقدیر رفتن بی هنجار قرار گرفت و سخن در آرایش فوجها رفت راجه و حکیم همان اندیشه از سر کردن برانغار و جرنغار سر باز زدند سر براهی برانغار محسن بیتی باز گشت جوانغار به قاضی علی و پیش قدمی هراول محسن بیگ کرد و بگفت و گوی فراوان حکیم در التمش جا گرفت دوم اسفندارمذ از چکدره بصوب کراکر رو نهادند و پنج کروه راه رفته در موضع کانداک فرود آمدند. روز دیگر چون راه پرتنگ بود برانغار را بر چنداول گذاشتند و نیم کروهی در قرار منزل شد و چنان اندیشیدند که امروز هراول لختی تاخت پرداخته بازگردد بامدادان چون آن گروه بدان کوتل برآمدند آغاز پیکار شد و زمان زمان فیروزی چهره برافروختی در کمتر فرصتی تنگناها را در نوشته فراوان غنیمت اندوختند و هزاران بندی بدام افتاد التمش که بیشتر کابلیان بودند داستان شنوده شتاب آوردند و بسیاری از فوجهای دیگر نیز از پی شتافتند گوکلتاش گزیده بود ناچار خود هم روانه شد رو او روی روش پیش افغانان آمد از پس دست برکشادند حسن خان تبتی سخت آویزش نموده زخمی کناره گرفت و کار بر روندگان تنگ تر شد و گوکلتاش ازین آگهی عنان باز کشید و پای همت افشرده بکارزار درآمد آن روز و تمام شب و بیشتری از روز دیگر هنگامه زد و خورد گرمی داشت چهار سر گروه را که خود بندوق آتش برخت هستی درزد و افغانان لختی از هم گسیختند اگرچه پایان روز فیروزی نشاط آورد

ای اخلاص را باسباب دنیوی و تمتعات اخروی فرو مخلص ... زراعت هست و را علف بی قصد کمعقود بالذات اخلاص است ... دنیوی و تمتعات اخروی بی تشدید ... حکمت عملی با خود ... کار مالک که سر ... در آن ... روی ازان دو بدست افتادی

است ازان باز که فوجهای دشت بکمک گوکلتاش روانه شدند راجه پیشانی سر و دل آهنین
آلوده داشتی و باد مسازان خویش سرائیدی همانا روزگار برگشته است بهمراهی حکیم و یاوری
گوکه دشت و کوه پیموده میشود تا انجام کار بکجا کشد در ره نوردی هر روز بحرف ناسزا باهم در
افتادی چون بکریوه ملکند رسیدند گوکلتاش پذیره شد و گرم خوئیها نمود خود بر سر آن نیچ
بگذراندن لشکر و برتال بر نشستند و شب همانجا بروز آورد و حکیم ابو الفتح با چندی بقلعه چکدره
شتافت راجه ازین جدائی بر آشفت و باندیشه تباه در شد بامدادان بدان قلعه فراهم شدند
گوکلتاش جشنی بر آراست و قدوم گرامی رسیدگان را خواهش نمود راجه پیشین خشمگین بر بلا انداخت
و بدان انجمن در نشد و گذارش نمود سزاوار آنست که همگی کار آگهان گرد قور بادشاهی فراهم آیند
و رازگوئی و بزم یکجهتی در انجا آرایش گیرد گوکلتاش خشم فرو برده پیش راجه آمد و سران دیگر نیز
پیوستند شایسته آن بود که خدمت قور را بگوکلتاش می سپردند و در خانهٔ او فراهم شده جانفشانی
مینمودند باری درین انجمن میان راجه و حکیم از درشتی بدشنام کشید و به بردباری کوکه لختی
شورش بیگانگی فرو نشست و پس از گذشت نابایست گوکلتاش گذارش نمود مهم کوهستان
نزدیک است بانجام و سرتابان کراگر و تیبر نیز لابه گری فزایش دارند لیکن آن ز دیر باز گفت
بکردار نمی آید یکی کمک ازان بود که جوقی را درین قلعه گذاشته در مالش فتنه اندوزان حیله گذار
نکاپو رود اکنون باید که لشکر تازه روز این خدمت را بخود گیرد و من با پیشین سپاه میان ولایت را
پاسبانی بکنم یا آنکه بودن چکدره را اینان بر خویشتن گیرند و من بسزای کوه نشینان بیراهه شوم
راجه و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند فرمان تاخت ملک است نه بنگاه داشت همه یکجا
مالشی بسزا داده از همان راه بدرگاه والا می شتابیم گوکلتاش جواب داد ولایتی که بچندین
آویزش بدست آمده باشد چگونه سرانجام ناکرده گذاشته آید و شتافتن بدان راه بر نشیب و فراز

یعنی کینه و حسد در دل
یعنی کینه و بغض و عداوت با هم
داشتن و بغض و طعن و تشنیع ایشان
... آمدن ... گرم جوئیها یعنی
زبان شدن ... شنیدن
و ... گرم جوئیها ... دل
... خان ... نمودند ۱۲ ...
... و صفائی خاطر ... داده
... تعظیم ... حکیم و راجه ...
... ایشان بود
... تشریف آوری ...
... مبداشتند ۱۲ ...
... بجائی ... شده ...
... و قاف ... الت ...

و گلکاش کردن و مصلحت و صلاح دید
جمعی باشند با هم و بحذف ثانی هم بنظر آمده
گویند ترکیست ۱۲ ای جهان ر دو
زبان و تنازع لفظی میان حکیم و راجه
گردیده که اگر گوکلتاش سکوت اختیار
نکند و با صلاح ذات البین کوشد
این نزاع و درازی این فساد با فراق
و فراق کشد ۱۲ ای کرامی ...
پسندیده و متفق حکیم و راجه بعناد
و ازین سبب نقصان این واقع دید
و ابتری در کار سرکار بادشاهی
۱۲ مولوی سید محمد صادق ...
مد ظله العالی
...

پذیرائی یافت از سوانح چشم زخم رسیدن به نیکوکاری زین خان گوکلتاش چون بگشایش
سواد و بجور دستوری یافت نخستین گرفتن بجور را بیش نهاد همت گردانید سی[۱] هزار خانه وار
الوس یوسف زئی انجا بسر برد و از کریوه های دشوار کشا سر نخوت برافراز د و فیروزی بپا[۲]
نیز بجا یکدستی از راه دانش کول درآمد و کج گرایان از فرصت گرفتن راه نشد جالش بهادر با
برخی دلاوران شهر گیر انزا بر تاخت و بسیاری مالش بسزا یافتند غازی خان میرزا علی[۳]
طاوس خان نظر و دیگر سران زنهار خواسته دیدند و یکبارگی خار بن شورش برکنده آمد
از انجا آهنگ ولایت سواد شد چهل هزار خانه وار یوسف زئی دران کوهستان بسر برد و چون
افواج گیهان ستان برکنار دریا رسید تهور منشان آن بوم با آویزه پا افشردند هراول
لختی درگذشتن عنان بازکشند دلاوران التمش به تیز دستی برگذشتند و از دیدن آن
دیگران نیز براه سترگ آویزش چهره زاد مردی برافروخت و غنیم ناکام راه گریز سپرد
و گوکلتاش در جکدره میان ولایت بود قلعه اساس نهاد و بر مالش دیگران همت گماشت
بست و سه بار فیروزی یافت و هفت لشکر بشکست و غیر از کریوه کراکره و ولایت بنیره
همه بدست آمد لیکن از کوه نوردی و فزونی کارزار راسیاه بختی بستوه آمد گوکلتاش خواهش
کمک نمود گیتی خداوند راجه بیربر و حکیم ابو الفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود چون پیوستند
و غبار دورنگی برخاست بیشتر در میان گوکلتاش و راجه گفت و گوی تنگ چشمی بود همچنین راجه
و حکیم نیز با یکدیگر صفائی نداشتند از نیرنگی روزگار با فهم عالی و اعتبار سترگ به تنگنای
حسد در شدند و در بادشاهی عاطفت که دور و نزدیک را فرو گرفته دار دانیا نخواهند و
آن نه مایه شناسی بدست گرفته نیفتد با آنکه این طرز گزیدن بزرفای رنج دراز در شد
دانست که بدالمی اندوه افتادن با نیرو بی همال درآویختن و خود را بیغاره کش که و مه گرداند

[۱] یعنی سی هزار خانه بسردار یوسف زئی بود که یکی از قوم افغانان اند و انجا بود و باش می کردند ۱۲
[۲] ای در اینجا از ...سی و کوشش بهادران
[۳] ... سرداران ... آمدند و فرمان ... پیش گرفتند ۱۲

ج سوم ۴۹۴

با چندی از دوم سازان چهارم اسفندارمذ بفیروزی سپاه پیوست امرای گوناگون بزرگ داشت
بجا آورده انجمن آراستند و آهنگ بازگشتن در سر گرفتند چون بدرگاه والا آگهی رسید فرمان
شد که آمدن او پسند خاطر اقدس آمد و بخسروانی نوازش سربلندی خواهد یافت لیکن آن اندیشه
بازگشت امرا شایستگی ندارد اگر یوسف خان را حیله اندوزی در سر نیست و شاه راه راستی
میرود باید که فیروزی سپاه دران عرصهٔ دلکشا درآید و آن ملک گرفته بدو سپارند امرا
کام و ناکام قدم پیشتر نهادند و سران کشمیر از واژونی بخت و غنودگی رای حسین خان چک را به
نزدیک کوارست بکلانی برگرفتند و در استواری کریوه نشستند درین هنگام یعقوب پسر
یوسف خان بدان هنگامه پیوست و از مرزبان نو دل برگرفته بدو گرویدند و بر سر کریوه
آویزش را روز بازار شد مادهو سنگه و امین الدین و برخی از سپاه فیروزی سران کریوه شور
کشا برگرفتند حسن بیگ احدی و چندی راجپوتان بجان سپاری جاوید نیکنامی اندوختند
و چهل کس نامور از غنیم رخت هستی بربست و پراگندگی دران گروه افتاد و درین اثنا بسخن
سرائی شیخ یعقوب کشمیری زمینداران کرناو آمده دیدند و قرار یافت که از بنگاه ایشان
فوجی درون کشمیر درآید و کشمیریان لابه گری فرایش گرفتند و حرف آشتی برگذاردند و
گزارش نمودند که مرزبان این دیار رویداد درگاه آورده است سزاوار آنست که گرد
آویزه فرونشیند سنابر و دراهم بگرامی نام شاهنشاهی چهره برافروزد سرا ضرب و زعفران
و ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز کرد و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزی جنود
بازگشت نماید چون بستوه آمده بودند بکوشش یوسف خان مرزبان کشمیر پذیرفتند و داروغگی
زعفران زار و ابریشم بقلندر بیگ و دارالضرب بخواجه میرکی و جانوران بملا مظهری بازگشت
اگرچه شهریار کشورستان را پسند نیامد لیکن بروزگار سپاه فیروزی و کشمیریان بخشودند و قرار داد

ج سوم

و جانوران وغیره مامور کرده
مراجعت نمودند ۱۲ مولوی
سید محمد صادق علی

که چون راه از برف واکشاید و هنگام زمستان بانجام رسد کریوه نوردی پیش گیرند ازینجا
پاداش بدگوهران برنتابد فرمان شد که درین ریزش برف که غنیم خواب بی پروائی در سر دارد
از راه پگلی که برف کم بارد فیروزی جنود بدان ملک شتابند ناگزیر دل بدان صوب نهادند این
آگهی یوسف خان آهنگ پیکار در سر گرفت بسیاری کارآگهان را روانه گردانید که نزد دریای
نین سکهه حصاری برآرند و در هر تنگی استوار جائی ساخته آماده آویزش شوند فرستادگان از بار
سشش کروه گذشته بودند اقبال روزافزون به شگرف کاری در آمده مرزبان کاشمیر نقش
آن سگالش برستر دو رخصت کردها بازگردانیده و از حرف سرای راه زنان کم بین و کوتاه
نگاهان زر دوست بگران خواب غفلت در شدند دشوار گذاری کریوها و رسیدن برف و
باران و گرم سیری بودن فیروزی جنود غنوده ترساخت خویشتن دوستی و مال پرستی غبار
آلود بی پروائی گردانیده هنگامیکه کار از دست رفته بود آگهی پذیرفتند که مجاهدان دولت
بگشایش این ملک همت بسته اند و در نزدیک پکلی رسیده گرد شورش بلندی گرای شد و
گوناگون راسها پدید آمد که دوربینی از دست دهد و در کامیابی اندیشه ناکامی نماید هر آئینه
تیره روز دشمن کامی نشنید و پای خواهش بسنگ ناامیدی در آید پس از کوتهی دستان
آسیمه سری بارش پیکار در سر گرفت و زمان زمان دگرگونگی را کالیوه تر ساختی درین هنگام
که سپاه ایزدی اعتصام نشیب و فراز در نوردیده نزدیک بولیاس فرود آید یوسف خان
از شادخواب غفلت بیدار برخواست و بچاره گری ناسپاسی بر نشست و چون بجز نهاری نشدن
و بکورنش رسیدن دست آویز ملک داری نیافت از کوتل کوارست به بهانه دیدن نادر نگاه
باچندی جرایده کاردانی فرستاده راز دل درمیان آورد امرا که از سختی سرما و گرانی رزق و دشواری
راه و ریزش باران بستوه آمده بودند از پیش خود پذیرفته آمده راه دستوری وا دادند داه

۴۹۲
ج سوم

باچندی

بیتاب دارد و از مدارای ناهنجار ره گرای بارگاه اقبال است سزاوالان جد کار را روانه فرمودند
کام و ناکام اورا برگزرانیده بدان خدمت رسانند نزد جونپور برد و پیوسته ازان خواهش باز داشتند
بستم بهمن بناسپاسی بنگاله برنشست و بزبان دلاسا و دست کشاده بصید دلها پرداخت بکمتر
فرصتی افغانان کج گرای نیایش گری فراپیش گرفتند گرد شورشها فرو نشست و زیردستان
برآسودند و بکبین توزی عیسی به ملک بهاتی سپاه روانه ساخت و از نیرنگی اقبال آرای آویزش
نشد و ولایتی که صادق خان باشتی داده بود بدست آمد تا بندر جاتگانو چیرگی یافتند و کارها
بشایستگی گرائید عیسی گزین تنسوقات فرستاده بلابه گری پیش آمده گذارش نمود که چون معصوم
از واژون بختی راه ناسپاسی بیهوده برخویشتن سپرد چندی میخواهد غایبانه شایسته پرستاری
کند و اکنون پور خود را بدرگاه میفرستد پاسخ شد بهبود آنست که به حجاز شتابد و ازانجا روی
نیاز ببارگاه آورد و بسیاری از افغانان قتلو نیز جدا شده پیوستند و دستان سرائی پیش گرفت
شهباز خان از ساده لوحی بپذیرفته اڈیسه را باز داد و بهدرینولا گزین فوجی بولایت کوکره
فرستاد میان اڈیسه و دکن ملکیست آباد مادهو سنگ بومی آن ازینکه کوئی دشوار عبور در پیش
دارد سر نخوت برافراز د مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست یغما کشودند و غنیمت فراوان
اندوختند و از بخت مندی مالگذاری پیش گرفت و در سایهٔ دولت بی همال آسایش دریافت
و نیز مرزبان مکه که نزدیک بیکوست خواسته و فیل فرستاده داستان یکجهتی برخواند و از نیرنگی
اقبال آنکه از امرای بزرگ جز وزیر خان نبود و کارها بشایستگی انجام گرفت و نواره که گزین
اسباب نبرد کشمیر است بدرگاه والا نبود چون سپاه نصرت پیوند بکشودن کشمیر دستوری یافت
سران لشکر را همگی اندیشه آن در بر بود که از راه بهنبر درآیند برای آنکه گران لشکرها ازین راه
بزودی و آسانی خرامش نماید و بهوخی زمینداران آنسو سخن یگانگی سیگند رانند سگالش آن بود

گرائیدند شیر خواجه احمد بیگ علی محمد الف ضیاء الدین بهرام بیگ کارنامه‌های دلاوری بروی
کار آوردند و چون بیگاه بود احوال پیش بیدائی نداشت برگشته بمنزلگاه آمدند و آگهی شد که
ازین راه بدان مقصد نتوان شد بدشت باز گردانیدند تا از راه دیگر در آیند و هم درین ولا حکیم
ابوالفتح را با جوقی بهادران کار آگاه بسواد رخصت فرمودند زین خان گوکلتاش عرضداشت
کرده بود که بایزدی عنایت سخت کروه‌ها گذارده شد و بجور بیشتر بسواد بدست در آمد لیکن فیروزی
از تکاور لشکری بستوه آمد افغانان در کریوه کراکر میان سواد و بنیر فراهم آمده اگر لختی کند آوران
پیوندند بشایستگی بادافراه اینان سر انجام یابد و همگی ملک بگزین روشنی بدست افتد بنابرین
نوزدهم حسن بیگ شیخ عمری احمد قاسم طوفان بیگ ملا غیوری موهنداس باچیر و باشمشیرزنان
بسرگردگی حکیم دستوری دادند و فرمودند اگر پیشین سپاه در دشت باشد پیوسته بزودی
بگوکلتاش رسند و از کریوه ملکند که نزدیک ترین راه‌هاست شتاب آرد پایان روز بدایرهٔ
حکیم رفته جاوید دولت بخشیدند و بهین پندها آویزهٔ گوش هوش شد در کمتر زمانی لشکر یکجا
فراهم آمد و بدان راه که حکم شده بود کام برگرفتند و همدرین روز آگهی رسید که ایلچی عبدالله خان
فرمانروای توران و نظربی که از دیر باز بلخ در تیول او بود با بزرگ کاروانی نزدیک رسیده
و از رهزنی تاریکیان کریوه خیبر دشوار گذار است بنابران مبارک خان نوحانی و غازی خان
و چندی از زاد مردان را بسرگردگی شیخ فرید بخشی بیکی فرستادند که آیندگان را بآسانی برگذرانند از

سوانح آرامش یافتن صوبهٔ بنگاله دران هنگام که یورش پنجاب بخاطر همایون پرتو انداخت
آگهی آمد که وزیرخان تنها از مهمات آنجا نمیتواند برآمد و سرکشان آن مرز تارک ناسپاسی
برافراخته دارند بنابران کهین شهباز خان را فرستادند و او را از صوبهٔ بهار بدان ملک رساند
بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهباز خان را آرزومندی سجود قدسی آستان

بیتاب

عیار باز نماید و تبازگی پایه گوهرشناسی گیتی خدیو بر روی روز افتد. و مرا که از مغوله خمول برآورده روشناس روزگار گردانیده اند دوش فطرت قدری سکبار آید و بدین اندیشه ویرا نیرو افزودی کنا اگر بمددگاری زمانه و یاوری سپهر ناوردگاه بگزین کاری چهرهٔ ناموری بر افروزد ستائشته بندگی که پیرایهٔ دین و دنیا است بجا آمده باشد و هم دهان هرزه سرایان نا توان بین که دروازه هامی ناسزائی است بسته آید ورنه چه جان را نثار دولت ابدطراز ساخته جاوید نیکنامی برگیرد شهریار آگاه دل نقش راستی از گذارده برخوانده پذیرش فرمود و مرا به نشاطگاه برده بزرگی دیگر بخشید بر زبان گوهر آمود گذارش یافت که چندی از سپاهیان آزمون کار راهمراه خواهیم ساخت که ایستادگان کارزار شدن و بصواب دید آن گروه شود پایان روزگار هنگام دستوری بود و کشور خدا فرمود بر پیشگاه خاطر خان پرتو می افتد که میان تو و راجه بیربر قرعه اندازند تا بی خواهش یکدیگر ایزدی سرنوشت پیدائی گیرد و ازانجا که خواهش دیگری بود نقش بسیار برابر گرفت یکبارگی رقم کم بنام او برآمد و ما هردو باندوه دراز درشدیم ناگزیر خار غم بدل فرو شکسته باندرز سرائی خود نشست و آن سزاوار بزم و رزم بسرنوشت آسمانی دوازدهم بهمن رخصت یافت قاسم خواجه کدا بیگ حاجی سپندوک احمد بیگ تاشن بیگ خوجه حسام الدین و برخی بهادران نامور را همراه نوشتند بامدادان خدیو عالم در بازگشت شکار بدائره راجه سایهٔ عاطفت انداخت و نوازشهای گوناگون سرفرازی بخشید در کمتر زمانی باهم پیوسته دشت را کزین رفت و روبی کردند و هرکه سرکشی پیش گرفت مالش بسزا یافت و هرکه نیایش گری نمود مال و ناموس او را پاسبانی نموده جای دیگر آباد کردند و فیروزی جنود آهنگ کشایش نیرو بکریوه حمله نهادند چون تحتی تنگنا تا سیرده بمنزل دوک رسیدند افغانان و افزون بخت جای آویزش ساخته به پیکار برخواستند و شگرفی کارزار چهره زاد مردی برافروخت جمعی انبوه دستگیر شدند و بسیاری به نیستی

که فوجی دیگر نامزد گردد و بشایستگی خار بن ناسپاسی برکنده آید و سپس از طرف دیگر کوهستان
درشده پیش گوکلتاش روند بنابرین چهارم بهمن سعید خان ملک الشعرا شیخ فیضی شبیر خواجه علی
محمد الف قاضی صالح دیوانه فتح الله شربت دار ایوب بیگ یعقوب بیگ شیخ ابوالبرکات و طایفهٔ
دیگر از مجاهدان سعادت اندوز و سیصد سوار نگارندهٔ اقبالنامه را دستوری دادند و در نخستین
منزل که کمترین بوداع رفته بود گیهان خدیو از راه کهتر نوازی سایهٔ عاطفت انداخت و بگوناگون
نوازش سربلندی بخشید و قور خاصه نامزد شد تا بکورنش آن سعادت اندوزد و بهنگام سواری
فیروزی جنود در پس آن خرامش نماید و در مقام نردان انجمن کارآگهان انتظام یابد هفتم میر شریف
املی را بزابلستان فرستادند بمنصب امینی و صدارت آن صوب بلندپایگی یافت و دران روز
قاسم بیگ تبریزی بمیرعدلی سرفرازی یافت و برزبان گوهربار رفت که همواره نیایش
ایزدی و رضامندی الهی را نیز پژوهش نماید و شناسائی را با نیازمندی برآمیزد و از آزمندی
و ستمدلی که نغز نگاه هوشمندان است برکرانه زید چه بسا پارساگوهر از رنگینی دنیا و شکوه
ستمگاران از حق گذاری بازدارد و داوری را بگواه و سوگند بازنگذارند و از دورنگاهی برسپاهی
رنگارنگ با سوادخوانی پیشانی آمیخته دارد و بزرگ آمیزش را بد وانچه خود نرسد بعرض همایون
رساند و تن آسانی را ناروا دانسته گاه و بیگاه بدین کار پردازد از سوانح فرستادن راجه بیربر
بصوب سواد چون آگهی آمد که اگر کار به پیش فرستادگان بازگذاشته آید از فزونی کج گرایان
این ناحیت و دشوارگذاری این تنگناهای کوهستان دیرتر بانجام میرساند بنابران بسیج آن شد
که لشکری تازه بسرگردگی یکی از بندگان کارشناسان نامزد گردد از انجا که این شوریده آرمیده را
آهنگ نبرد در سر بود و آرزوی آن سراپای خاطر را فرو گرفته بعرض همایون رسانید اگر چه خدمت
حضور اکسیر بختوریست لیکن میخواهد که پرستاری غائبانه را که آزمونگاه یگانگی و یکروئی است

۵۱ ای یعنی شاه بعرض آورد که تا فوج دیگر نامزد نمایند بدین ساکنان دشت دست یافتن محال است ۱۲
۵۲ خواهش ابن سبا زران افزون نامدار و تدبیران کامگار ... در شجاعت و دانش لقمان و افرا بودند مامور شدند ۱۲
۵۳ قور بواو مجهول ترکیست بمعنی سلاح و آئین را گویند بالا ۱۲
۵۴ یعنی هنگام مامور فرمودن میرشریف بسوی زابلستان ۱۲

ج سوم ۴۸۸

عیار باز نماید

عنان بازگیرد و تاریکیان تیره‌بخت را مالش دهد و چنان سازد که راه آمنی پذیرد و پویندگان را
فراغ خاطر باشد و شهریار کشورگشا دوازدهم چار ماه و یک روز سیصد و پنج کروه و کسری را
در شصت و پنج کوچ در نوردیده در اتک بنارس بفرخندگی درآمد و دادگری و کارآگهی برافروزد
بامدادان منزل زین خان کوکه و کنور مان سنگه که دران نزدیکی فرود آمده بودند سایهٔ عاطفت
انداخت و تازگی گران بارهٔ بهین اندرز را گرداند پانزدهم فریدون خان را بحجاز فرستادند
تو که آلایش بدگوهری شست و شوی یابد و سرمایهٔ سعادت اندوزد و دوازدهم دریای بهت بکشتی
برآورده به بهکر بردند و ازانجا صادق خان دریای ساخت به طواف گاه رسانید هر چند
دوربینان بارگاه عرضه داشتند که چنین شورش منش اگر از بار هستی رهائی نیابد و در زندان
داستان پندپذیری برخواند گیتی خداوند پاس طلب داشته برگذارده گوش ننهادند حاجی
سیندوک احمد بیگ علی محمد الف احمد قاسم کچک علی قاقشال و ناد علی بیگ خرم بای میر باقی
پیر محمد جلال درویش علی قوش بیگی و القمش بهادر کفشی بهادر لاله بیک محمدی بیگ مشتاق بیگ
از همینا کی نظر بر پیش آیندگان داشتند چون از نواخت آن آگهی شد از کابل بسیج قدسی
آستان نمودند بستم سعادت باراندوختند و بخسروانی نوازش بلند پایگی یافتند از سوانح
فرستادن سپاه بتاخت یوسف‌زه‌ائی بنگاه این گروه ناسپاس کوهستان سواد و بجور است
و بسیاری در دشت بسر برند از دو سوی دریای سند و از دو جانب دیگر دریای کابل و
کوهستان شمالی درازی آن سی کروه پهنا پانزده پابست جلگهائی دلگشا و مرزهای نگاه فریب
چهره افروز نشاط کوکلتاش چون بدین دشت نپرداخته و بجور نشتافت و بیست و پنجم گیتی خداوند
قرابیگ و ضیاء الملک و برخی بهادران خدمت گزین را بسرگردگی شیخ فرید بخشی فرستادند
و گزین تاختی نموده بازگردیدند و چنان برگذاردند که کار دشت فراوان است آن سزاوار

مردم دران تنگناها بناکامی بسر می بردند و از وطن دوستی برون شدن نیارند در یورش
کابل کلانتران این قوم جبهه سای گشته لابه گریها نمودند و از پیشین نکوهیده کردار شرمساری
کشیده پیمان پرستاری بستند و ازان میان کالو را بفزونی عاطفت پایه افزودند و از نابه
سرشتی و غنوده بختی در اندک زمانی بآئین پیش گرائیدند و براهزنی و خلق آزاری همت گماشتند
و آن کالوی تیره روزگار از دار الخلافت روی بگریز نهاد و خواجه شمس الدین از نواحی اتک
دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد شهریار مهربان دل بجای پاداش نوازش فرمودند ازانجا که بدسرشت را
نیکوئی سودمند نیاید بتازگی آن شوریده مغز راه گریز پیش گرفت و به پیشین نگاه پناه برد و
سرمایه کجگرای دیگر بومیان شد گیهان خدیو حسن خان بنی راجه بکت من جانش بهادر آسکران
بجان دهمیر انربان رامچند شیخ کبیر تولاد محمد علی سادوز کانهه سیسودیه سینا رجیند خان محمد شیخ
معروف خانزاده محمد بادشاه قلی عجائب دولت بلوچ محمد سعید یار محمد یساول کتار و بدکو جر
میرطوفان رحمة الله عالم یادگار حالتی ملا شیری حسن بیگ کرد الله بخش مرل شاه محمد عیسی
و جمعی دیگران را بسپه آرائی کوکلتاش دستوری دادند عرب خان جهانی را بخشی گردانیدند
همگی سگالش آنکه گروه کج گرا رهنمونی کردند و تیره دلان اندرزنپذیر ببادافراه رسند فرید و
راز و گرفته براقم شکرفنامه سپردند و همدرین سال اسماعیل قلیخان به بلوچستان رخصت شد
چون آگهی آمد که این گروه را ناسپاسی می سپرند و پرستاری بجای نمی آید آن گزین خدمت را
نامزد فرمودند رای رای سنگ ابو القاسم تکی و بسیاری مبارزان کارطلب همراه کردند
هاشم به بخشیگری اختصاص یافت و همدرین روز کنور مان سنگه را رخصت کابل شد تا بدادگری
آن ناحیت را آباد سازد سید حامد بخاری بختیار بیگ محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیارے
دلاوران نامور همراه ساختند و فرمان شد چون بگریوه خیبر نزدیک شود روزی چند [illegible]

۵۱ کلان تر یعنی سردار قوم و سپاهیان [illegible]
۵۲ کالو نام [illegible]
۵۳ یعنی مردم [illegible]
۵۴ این [illegible]
ج سوم ۴۸۶
۵۵ [illegible]
۵۶ [illegible]

بازنگرند

وچهار چمن گیتی زمان زمان شاداب تر گردد هر چند فراوان ملک بدست یکی از فراخ حوصلگان

دادگر درآید هر آئینه آرزو بگزین روش چهره برافروزد چون قلم روا از آبیاری دیده ورانصاف

گزین آباد شود و که و مه آن مرز سایه‌نشین آسایش گردند ناگزیر آنکه بکار همسایگان که راه مدارا

سپرند ژرف نگاهی بکار برد و دوربینی بجای آورد اگر پیشین شکست وخاست اینان را بدو دوستی

وهنجار گزینی آورده باشد واز سعادت بازپردشان خود نیک سگال دست از مال و ملک

بازداشته یاوری پیش گیرند ورنه آئین دادگری آنکه بسختی مالش دهند و بوم بازستانند خاصه

غنوده رائی که باگوناگون نوازش راه پندار سپرد و دل از رعیت پروری برگرفته بطبیعت

پرستی برنشیند چون فرستادگان از کاشمیر باز گردیدند و نخوت فروشی ونکوهیده کاری او

برگذارد ند شاهنشاه دیده ور نهم دی میرزا شاه رخ بهادر و راجه بهگونت داس و شاه قلی

محرم و مادهو سنگ و مبارک خان و جلال خان و بسیاری از احدیان بسرگردگی میرزا علی

اکبرشاهی و شیخ یعقوب کاشمیری و حیدر چک و دیگر مبارزان کارطلب را دستوری دادند

وامین الدین بخشی گری اختصاص یافت و بهمدرین روز زین خان کوکه را برهنمونی الوس

یوسف زئی گشایش سواد و بجور رخصت فرمودند این گروه انبوه پیشتر در قندهار و قراباغ

بسر می بردند از انجا بکابل آمده دست چیرگی برگشادند میرزا الغ بیگ کابلی بدستان سرائی

از هم گذرانید پس ماندگان از انجا بلمغانات دم آسایش برکشیدند وسپس باشتغر بار اقامت

گشودند و نزدیک صد سال هست که در سواد و بجور برهزنی و سرتابی روز میگذرانند درین

سرزمین گروهی که خطاب سلطانی داشتند می بودند و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر

می پنداشتند این سرگردانان پسیچ چندی به پرستاری جاگرم کردند و بحیله اندوزی راه

ناسپاسی پیش گرفتند و گزین جاهای از اینان بدست آوردند و تا امروز برخی از ان

بگشاده دستی و شیرین زبانی دل بدست آوردند چهارم آذر کشور ریان سنگه باب آتی آن
ملک بجگت سنگه پسر خود در خوجه شمس الدین باز گذاشت و پنجم با اغروق میرزاده مهران ملک
رو بقدسی آستان نهاد و بست و نهم در قصبه راول پنڈی بسعادت کورنش سربلندی یافت
و آیندگان را باندازه پایه نوازش فرمودند نخست افراسیاب و کیقباد والی همشیرزاده میرزا
دولتشاه باراندوختند و پس فریدون خان و علی محمد پسر دولتشاه بیگ و قاش بیگ و حسن
تخته بیگ قاسم پروانه مظفر کوکه خالش بهادر تاتار بیگ غیور بیگ و الغ بیگ و نور محمد
خوجه خضری دوست محمد تربابی خاکی کلکه باآن اتالیغ قاسم کوکه خوجه یاقوت اتم بهادر
خوشم بهادر حیدر علی عرب قاضی عزت الله فرخ بیگ منصور و دیگر بهادران و دیگر جوانان
بهرکدام درخور منزلت خلعت و اسپ و خانهای جمهر و روپیه بخشش شد و گونا گون عواطف
شاهنشاهی در گرفت فریدون را که بناسپاسی و فتنه اندوزی خوگر بود بتحقیقی و شورش
افزائی پیشه او بزین خان کوکه سپردند تا بتازگی نسخه احوال برخوانند و زرفای اطوار
اوراد ریابد دوم دی بجد و حسن ابدال دائره شد و نزدیک آن لبسکار قمرغه نشاط اندوختند
و درینجا حکیم علی و بهاء الدین از کشمیر آمده سجود نیایش نمودند مرزبان آنجا از فزونی
خوشامدگویان و استواری جا چاره گرای نیکو بندگی نیامد اگرچه بآئین دوررویان بدگوهر
لابه گری بها نمودند ولیکن نه خود عزیمت آستان بوسی نمود و نه آن گریخته را روانه ساخت
از سپیدانشی پایه او فزود و غضب بادشاهی که بی هنگام نشود و از چاره نگذرد بجوش آمد
فرمان شد که فیروزی جنود او را از خواب پندار در آورند

نامزد فرمودن عساکر بادشاهی به تسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا همگی آن بسیج که جویبار معدلت روز بروز سیرابی گراید

۱ عروق لفظ ترکیست یعنی مال و متاع و اسباب وغیره و جا بجا چو الهم قلم کرده ۲ یعنی میرزایان چون شرف اندوز ملازمت شدند و بتسلیم سربلندی یافتند بهر ایجه یافتند یافتند ۱۲ ۳ اتالیق اتالیغ لقاف و غین هر دو درست ترکیست بمعنی ادب آموز ۱۲ ۴ یعنی ابن کاعت بمیرزایان هم رد رکار هر یک

ج سوم ۴۸۳

دوبھارچن

خودسگالش آن بود که بمرزبان توران پیوندد و بفسون طرازی بسی ثناسندگان کم بین را
ازجا برد و نزدیک بود که بیشتر مردم بدو گروند و درین اثنا قدسی فرمان پی در پی رسید و
هنگامهٔ بدگوهران درهم شکست آن نافرجام دران اندیشه که خوردان میرزا را گرفته بماوراء النهر
گریزد و دوربینان خیرسگال به دیدبانی او همت گماشتند درین هنگام آوازهٔ فیروزی جنود
بلندی گرفت او نیز از بیش تسبیح باز آمده به نیایش گری روی آورد ولیکن از کم بینی و دگرگونی
رای بیگ حادانه اسادمی با انکه کنور مانسنگه رسید و سگالشها یکتائی گرفت از ساحل سند
خوجه شمس الدین برخی دلاوران کارشناس از آب گذشته پیشتر روان شدند و شاه بیگ
از برشاور بکابل رفت و رعایا نه اهلی سعادت اندوختند و سپس چون فیروزی لشکر فراهم
آمده از انجا خوجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ و چندی مبارزان همت منش پیشتر رفتند
راه خیبر که از هجوم تاریکیان گرابسته بود کشایش یافت و رهزنان فتنه اندوز بکنج ناکامی
خزیدند امن چون نصرت قرین بجلال آباد رسیده بدادگری آرامش بخشیدند علی محمد اسپ
و جمعی از کابلیان دولت خواهانه پیوستند بخت نسا بیگم درانجا بود وازین آگهی نشاط
اندوخت میرزا آن پرده نشین پارسا را با افراسیاب فرزند دوستدار خود بدرگاه والا
رخصت کرده بود تا ببارگاه خلافت رفته نیایش گری نماید و عذر رکم خدمتیها برگذارد
حسن و حسین فرزندان توام شاه رخ میرزا نیز همراه کرد وازین سانحهٔ ناگزیر افراسیاب
چون نزدیک بود برگشت فریدون از تباه پیچی بران شد که بیگم را نیز بگرداند درین وقت
امرای بادشاهی رسیدند و نقش تباه اندیشیها زدوده آمده و لیست و نهم مان سنگه به تنجاب
شتافت مرزا کیقباد یازده ساله و افراسیاب چهار ساله با بسیاری سپاه پیوستند واز
نوازش گیتی خداوند چهرهٔ امید برافروختند بامدادان بکابل درآمدند و گروها گروه مردم را

فسون طرازی یعنی بسی
را از سخنان مکر و فریب از
... یعنی ارادهٔ
قوله ... یعنی ... توران
... حیله ...
... آورد
... ای ... از ... کام
... ای ...
... سعادت اندوز
و رعایا ... گشتند
... کالعی ... رهزنان
تاریکیان ... و مفسدان
وقایع الطرفان ۲۸۴
فهرست ج سوم
یعنی جمیع خرد و کلان کابل
از اولاد حکیم مرزا و شاهرخ
و غیره حاضر حضور شدند
این همه بندگان ...
و حسب حیثیت خود ...
سزاوار ... داشتند
کامیاب آمدند
جناب مولوی سید
محمد صادق ...

وعزلی خان جالوری بستر ناتوانی نشست چون پای همت افشرده دید رستگاری دشواری نمود بزینهار پیوست چون بنا گزیر دل بران نهاده بود از تصرف باز داشته همراه آورده جالور را باقطاع دیگران داد بایزدی تائید از خطرگاهی سترگ رهائی یافت[٥١] نزدیک سرهی هوس پیمان رسید که بایر دگیان نشاط شکار براندازد و از جوش برنائی بدین عزیمت لختی از سپاه جدا شد از فزونی تگادو[٥٢] گرمی هوا بسایه درختی آرامش گزید ناگاه یکی از شکاریان دست ستم برکشود و گاوی برگرفت راجپوتان آن مرز باویزش در آمدند و خانخانان به پیکار آن گروه برخواست و چندی نزدیکان پیوستند سترگ کارزاری روداد و نزدیک بود که کار دگرگونی شود[٥٣] دران نومیدی فیروزی یافتند مالش بسزا دادند و بهدر رهٔولا گنهکار زمیندار کچه رخت هستی بربست و بهاره پور او جانشین گشت جام اگرچه در مردم و ملک افزونی دارد و لیکن او را بزرگ دانند و هنگام جانشینی و دگر کارها از و دستوری خواهند[٥٤] ++

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه بدرگاه والا

آوازهٔ داد و دهش شاهنشاهی و حق پژوهی و قدردانی وطن دوستان را اندیشهٔ عزت زنجیرگسل دارد و هیچ روزی نگذرد که گروهی دور دستان سعادت کورنش نیدوزند[٥٥] و بگونا گون خواهشها کامیاب نگردند ازین رو که و مه زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رساند وازین دولت ابدطراز کام دل برگیرد لیکن وفاپرستی و نمک شناسی پیش راه میگرفت چون میرزا درگذشت لختی گرد شورش برخواست و هرکسی بچاره گری خود برنشست[٥٦] فریدون خان میرزا ترکان ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت همگی گفتاران نادرست انکه گرائی میرزا از کابلیان میدانند در یاد افراه آن نکوهش و مالش خواهد رفت و را نظر در تباه کاری

٥١ ای خانخانان هم با نصوب رفته با نتظام و انصرام پرداخت اکثر از محمود بیگخان را گوشمالی داد واکثری را بعنایت مخصوص گردانید ١٢
٥٢ قوله تگاو از تگ بالتحریک سعی و با خوشی عیش و کم شدن آب چاه ١٢ صراح
٥٣ یعنی هر آنچه نصیب اولیای دولت می‌شود اعدا از آن محروم یابند و چون برین نهج شود دشمنان شود ١٢
٥٤ یعنی بجای بزرگان شمارند و بیرون

[illegible]
٥٥ [illegible]

غوری فراهم آید اگر گهری نگیرید بالش او دهد و پس چونه گده ستاند من نیز با گزین سامانی
خواهم پیوست و بآسانی ملک گجرات بدست خواهد آمد بدین داستانهای خواب آوران سودائی
بر قصبهٔ بریلی تاخت آورد و بر ولایت امین خان لختی چیرگی یافت آن بومی لکابرداران
گجرات برگذارد مرا نیروی آویزش نیست اگر لختی یاوری شود بآسانی شورش فرو خواهد نشست
دوم قلیچ خان با برخی بهادران کارطلب در احمدآباد آمادهٔ پیکار نشست سید قاسم و خوجه
نظام الدین احمد با چندی تیزدستان عرصهٔ مردانگی بدان شورنورد پیدند و از کاردانی بیگ محمد
توقبائی و امیر محب الله و سید سالم را با گروهی نبردآرا پیشتر فرستادند فیروزی جنود سی کروهی
رسیده بود که پای آن شولیده مغز از جا رفت و بصوب کاتهی واره شتاب آورد و پیشین
شتابندگان چون با امین خان پیوستند دلی برگرفت و نیروی دیگر پدید آمد گذارش نمود
اگر هزار سوار دیگر پیوندد ازین راه از پی درآئیم و از جانب دیگر جنود فیروزی بکامیشی پیش
گیرند بنابران قلیچ خان سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان ابوالمکارم شیخ و جوقی دلاوران را فرستادند
و دیگر سران دولت براه دیگر کلم فراخ برگرفتند امین خان قصبهٔ راجکوت را که پناه جای او
بود یغمائی گردانید و آن واژون بخت بر ان در آمد زمینیست شوره زار پیوسته بدریا شگفت
آورد درازا دویست کروه و پهنا از سی و پنجاه در آخر تابستان بخشکی گراید آب شیرین چون
ازان سرزمین بگذرانند شوری گیرد اهر انزدیک فراز داور الملک عنان بازکشیدند در انجا
امین خان با آن جوق بهادر پیوست و جام بدست آویز پیمان آمده دید هر دو زمین دار را
دلاسا نموده دستوری بنگاه دادند و فرزندان خود را در خدمت گزینی فیروزی جنود گذاشتند
و یکبارگی گرد شورش فرونشست و پس از انجام کار در همان نزدیکی خانخانان رسید و او
در اثنای راه لختی بسر انجام مهمات سروهی و جالور پرداخت رای سروهی در کمتر زمانی آمده دید

عافیت برگذارد و بالوش خرلوزه[۹۱] جاده گری فرمود بمجرد خوردن طبیعت کشادگی پذیرفت
و روز بروز تندرستی برافروزد چنانکه در کمتر زمانی بحال خویش باز آمد بست و چهارم نزدیک
رسول پور همایون لشکر فرود آمد صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داده ازین منزل
دستوری یافت بست و هفتم دریای بهت را به پل برگذشتند و درین روز گیتی خداوند
بشکار آهوی سیاه جدا شده بپالودگی و خوش شبحی[۹۳] و دلیری آهوی این سرزمین دیگر نشان
ندهند یک هفته عشرت اندوخته باز پیوستند هفتم آذر بظاهر رهتاس سرادقات عزت
برافراخته آمد درین روز برافراز تلهٔ بالنات برآمدند و بابرخی ژنده پوشان برهنه پا خلوت
داشتند[۹۴] و ازین منزل قاسم خان را پیش دستوری شده که ازینجا تا دریای سنده نشیب و
فراز هموار گرداند و سپس کوتل خیبر و راه کابل را گردون گذار سازد در کمتر زمانی فرموده
بروی کار آمد و درینجا فتح الله و ولی بیگ از کابل رسیدند و روشن شد که از نوازش
شاهنشاهی زابلستان آرامش پذیرفت و بمیناکان آن دیار دل نهاد بندگی شدند
از سوانح آمدن قدسی محفه حضرت مریم مکانی از فزونی شوق گیهان خدیو بدار الخلافت
در نیارستند بود شهریار قدردان را ازین آگهی نشاط افزود یازدهم به نیایش گری پذیره
شد و بگوناگون بزرگ داشت بقدسی منازل آوردند و بسیاری را رای آن بود که رایات
همایون از رهتاس نگذرد و لیکن چون قدسی بسیج انتظام زابلستان و مالش افغانان بود
بیشتر روانه شدند[۹۵] بست و پنجم براول پنڈی دایره شد از سوانح فرونشستن شورش مظفر گجراتی
چون خان خانان بسجود قدسی آستان ره گرا شد آن فرومایه عرصه را خالی پنداشته سر فتنه
برداشت و سگالش آنکه بر احمد آباد دست یغما برکشاید جام به نصیحت گری نشست که زود زود
بدان صوب گام نتوان برگرفت[۹۶] و آن کارسترگ را آسان نتوان برشمرد نخست خاطر از امین خان

۹۱ بمعنی خربوزه خورانیدند و در عجمی خود معانقه کنند ۱۲ ***

۹۲ قول شبحی بفتحتین و در آخر حای حطی بمعنی جسم و کالبد جمع آن اشباح ۱۲ قاموس و صراح و منتخب

۹۳ چون ژنده پوشان یعنی فقرای معهود و مسکنان کبر آن کوه بود تا ازیشان در خلوت سخنان راز و نیاز ارادهٔ پیشتر فرمود ۱۲

۹۴ ای شهریاران را از ایشان حلقه بعهود بیعت بگوش روشنی ***

سند حضور ... ۱۲ ***

۹۵ چون ... انتظام ... ۱۲ ***

۹۶ پس از آمدن ... حضور اقدس ... ۱۲ ***

جناب مولوی ... سلمه الله

غوری

همشیره او در پرستاران حرم سرای اقبال عزت دارد بمردانگی و آزرم مندی طراز یکتائی
داشت از نیکوکاری و گزین خدمتی با مارت رسید از فراخ روزی بد سازی بدکاران افتاد
و رنگ پذیر نکوهیدگی آمد و باده پیمائی و هرزه کاری دامن آلای شد و انجام کار برشته
کشید چون روز بروز اعتدال مزاج کمتر شدی و بیماری افزودی او را بلودیانه گذاشتند
هشتم ازین ازکارگاه گیتی رخت برداشت و دیگر اندر زمانه باز گذاشت نظم
در حصن حصار عقل باشد هشیار * وین ملک چنین بدین آئین مسپار * هشدار که این شرم بر عقل سکار
هم مال و متاع خانه او وزد فشار * ناگزیر آدمی زاده آنست که یکی از خردپژوهان دوربین
عالی حوصلگان مهر آئین برگزیند و گفت و کردار او را دستور خویش کند تا بآئین کارآگهان
پیشین که دست آلای باده گساری شده اند هنگام و اندازهٔ خویشتن را در از بکار برده
اند نه آنکه خویشتن را بخورش او داده سرمایهٔ بدمستی و مدهوش مغزی افزودند رایت
جلال از حدود بر سرور چهاردهم دریای جناب را بپل گذاره نمود و نزدیک سیالکوت
دایره شد از سوانح سودائی شدن شیخ عبدالرحیم لکهنوی از نکوهیده آمیزش باده
نوشی افتاد و از دیرباز ناپخردی از پیشانی او پیدائی داشت درین روز پرده از کار برگرفته
آمد در منزل حکیم ابوالفتح هرزه گوی بود از شورش جنون جمدهر حکیم را برخود زد مردم فراهم
آمده از دست او باز کشیدند و در پیشگاه اقبال زخم او را بر دوخته بچاره گری نشستند
اگرچه حکیمان آزمون کار عرضداشتند که جراحت شیخ زاده مرهم پذیرفتنی نیست لیکن گیهان خداوند
از نهفته دانی نوید تندرستی برگذارد و ظاهر بینان افسون دلدهی پنداشتند و دور نگاهان
مژده بهی دانستند دو ماه و چهار روز با آنکه دوسه قاشق شوربا هر روز میخورد و هیچ طبیعت
اجابت نکرده نبض شناسان قاروره دان دست باز داشتند شاهنشاه دوربین بخشندگی روز

۱ این شیخ هم از نسل شیخ اسمعیل ... گردید ... باده خواری ... بیست ... آورده ... استعمال شراب آخر کار ... ۱۲

۳ یعنی شد ... سکار کننده است ۱۲ ... عقلست ...

مصرعه ... بیخودی ... اندازه ... بوده اند ...

۴ ... ۱۲

۲۷۹

ج سوم

کسان را که غافل ازین و هشیار بان باشند و مضمون این بیت بهم رسانند نظم بیخودی خواهم * بزم آراستم * وزان بیخودی تازه شد * دل من ازین لذت شد * و داغ ستم ... آلتی می زیبد و ... برست دارد والا مصرعه ... بر باده خواران ... ۱۲

۵ یعنی طبیبان حاذق ... از معالجه کشیدند و ساعتان آگاه ... از کمال ... ۱۲

۶ ... قاشق چمچه را گویند لفظ ترکی است ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی مدظله

اورا از فزونی رنجوری به تانیسه گذاشته بودند شانزدهم سیختی درگذشت و کارآگهان را

پند نامه باز گذاشت و همدرین والا آگهی در رسید که کنور مان سنگه با برخی جنود فیروزی آب

سند عبره نمود و جوقی از لشکر منصوره به پشاور درآمد و شاه بیگ از بیمنای راه گزیر سپرد و

الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش می نمایند بست و چهارم از حدود ماچیهواره دریای

ستلج را به پل برگذشتند و نزدیک قصبه دهکدها رعساکر گردون شکوه فرود آمده از نزدیکی

دهادیا باد و جالندر وساطا پور چالش رفت غره آبان در حوالی جلال آباد دریای بیاه را پل بستند فیروزی

جنود برگذشت و گیتی خداوند بر فراز فیل عبره نمود درین روز ششم کلانور مخیم کشور خدا شد و کلباتگ نشاط

کورسه ادر گرفت هر تماشای شادی بلند آوازه از زمین تا آسمان آمد و در هر حواشی شیرال و بناله به نخچیر افگنی عشرت

اندوختند چنانچه آن سرزمین بقدوم همایون فروغ گرفت و در بستان سرای که باورنگ

نشینی کشور خدای روشناس روزگار است هنگامه نشاط فراهم آمد و ایزدی پرستش را

روز بازار دیگر شد درین روز حکیم علی و بهاءالدین کنبوه را بکشمیر فرستادند یوسف خان

مرزبان انجا پیوسته خود را از برگزیدگان شاهنشاهی نمیدانست و همواره بفرستادن پیشکش

خویشتن را بیاد دادی و دوری راه دست آویز نیامدن گردانیدی ازان باز که به پنجاب

درآمدند بقدسی خاطر میرسید که یکی از بندگان فرستاده او را طلبدارند و از عرایض نیاز نیایش

آمود او برخی برانکه خود این سعادت براندوزد و بسجود آستان مقدس ناصیه بخت

برافروزد یعقوب پور او از اندیشه تیره هوش بد بدیگر خیال شد و از رد و گرخته روبه نبگاه

خود آورد بنابرین تا بسرد بادستوری یافتند که باندرزهای سعادت افزا رهنمون شوند

آن گرخته را بکوهش بیدار سازند اگر خود این والادولت نبیند و زد آن آشفته رای بکار

روانه سازد از سوانح سیری شدن روزگار شیخ جمال او از بزرگ زادگان هندوستان است

چون افواج قاهره سلطانی از دریا عبور نمود شاه بیگ نامی باغی خوف زده شده بگریخت و دیگر سرکشان براه عجز سر نهادند ۱۲

غره ماه آبان که در هندی ماه کاتک را گویند که اول ماه زمستان است ۱۲

بعض شهنشاه دنیا پناه بشکار مشغول ورزیدند و همه از خورد و بزرگ خوش و خرم شدند ۱۲

[illegible]

همشیره

گرفت و بکامیاب دیرین آرزو شد رایات اقبال از راه سن پت دیانی پت سیزدهم مهر
بتانیسر در رسید چون تباه پسیجی کابلیان لختی بلند آوازه شد از فزونی مهربانی میر صدر جهان
مفتی و بنده علی میدانی را بدان حدود فرستادند که تیزتر رفته بدلاویز سخنان چاره بدسگالان
غنوده رای نمایند و نیک پسیجان ساده لوح را دلدهی[۵۱] بخشند موکب همایون از حدود شاه آباد
وانباله گذشته هژدهم بر ظاهر قصبه سهرند سایه معدلت انداخت و بدلگشا باغ آن شهر
که از طراوت و شادابی آن روزگار حرف سرآست نشاط اندوختند و شگرف انجمن تازه
روشنی فراهم آمد و درین روز آگهی شد نزدیک بود که رانا بدست افتد از انجا که دیرگیری سختی
آورد بتکاپوی رهائی یافت چهارم[۵۲] جگنات جعفر بیگ سید راجو وزیر جمیل شجاع سیف الله
محمدخان جان محمد شیر مهائی هرکدام با چندی کام فراخ برگرفتند پایان روز به بنگاه رسیدند
همانا یکی از همرهان غنوده بخت بران آگهی داد رانا بازه و زاد خود دران تنگناها بر دو جانب ها
او دست غارت برگشودند از دور اندیشی بهمان راه برگردیدن بهبود ندیدند و بصوب گجرات
پویه رفت و قدری نوردیده بجانب دونگرپور بازگردیدند و رای انجا که دور[۵۳] بینی پیشه
بود بیکبارگی دریافتند و مبلغی گرامند و چاروائی بسیار ساوری[۵۴] گویان گرفته بازگشتند
رانا میخواست از کوهستان برآمده در میان ولایت فتنه انگیزد ناگهان آن سیاه درون
و ناکام بازپس رفت و بهادر نبولادود پور رای سرجن را روزگار سپری شد و عالم
از آلایش پاک گشت و نیز شیخ اسمعیل پیمانه زندگی لبریز[۵۵] شد او نبیره شیخ سلیم فتحپوری
است شایستگی از پیشانی او بر میدرخشید از همنشینی طبیعت پرستان ناخرد از پارسائی
به باده گساری افتاد[۵۶] چندانکه سودای مزاج شد و بیماریهای سخت روداد

نظم

مبادا خردمند غرق سراب * کزین سیل شد قصر دانش خراب * شراب ار نی ترک مستی خورند * نه از بهر شوخی و مستی زنند

---

۵۱ [illegible] غنوده و کار عقیدت ... کابل رفتن بحکم شد ... غنوده بختان ... اصلاح ... نمایند ۱۲

۵۲ چهارم مراد از روز با تاریخ ... چهارم است یعنی در این روز رانا ... ۱۲

۵۳ ... ۱۲

ج سوم ۷۷۴

۵۴ قوله ساوری بسین مهمله و ضم واو بمعنی تحفه و پیشکش ۱۲ در فرهنگ ترکی دیده شد

۵۵ از مدد اقبال شاهی دو سعادان که بنای فساد و اصل فتنه بودند بخواب عدم رفتند ۱۲

۵۶ بیت صحبت صالح ترا صالح کند * صحبت طالح ترا طالح کند * و بفحوای صدق انتمای الصحبت موثرة اینچنین بزرگزاده در حکومت نفس اماره آمده دین و دنیا را بباد داد ۱۲ مولوی سید محمد صادق علیصاحب مدظله

خراشش فرموده به تیمارداری فرزندان او برنشست و غمخواری خورد و بزرگ آن دیار توجه
رفت[۱] و چون برخی زابلی مردم از تباه بسیجی بیمناک بودند چنانچه اندیشیدند که بتوران زمین
پناه برند و فرزندان میرزا را دستمایه خودکامی گردانند فرمان والا بدست ولی بیگ ذوالقدر
و فتح الله بسرعت روانه فرمودند تا بیم زدگان کج گرا را بنوازش شاهنشاهی دل دهند
و آن نکوهیده بسیج باز دارند[۲] و چنان برگذارند از انبساط ضمیر آسمانی پیوند نقوش کردارهای
پیشین سترده اند از خاطر دریا بار جز موجه بخشایش برنخیزد[۳] و فرمان شد که کنور مان سنگه
با برخی فیروزی جنود زود بکابل رسد و داستان دادگری و مهر اندوزی که وسه باز خوانند
و پس ماندگان میرزا و دیگر مردم را از ترک و تاجیک غمخواری کنند[۴] بنابر پیشین سگالش و دل دهی
کابلیان چون آسمان آرامش دیگران در جنبش خویش دیدند و بسان ستاره آسایش اینان
در خراشش خود یازدهم شهریور پس از یک پهر و یک گهری از شب شاهنشاه بلند اقبال بر
شبدیز دولت برآمد و بسیج پنجاب نمود نزدیک دولت آباد بارگاه اقبال برافراختند[۵] شیخ
ابراهیم و برخی خدمت گزینان را بپاسبانی دار الخلافت رخصت شد و دوم بر دوسرای باد کنار
گولابی که راجه تودرمل ساخته است زمانی آسایش فرمودند راجه رسم نثار و پیشکش بجا آورد
و گزین سپاسها برگذارد ازین منزل خانخانان دستوری بگجرات یافت سی و یکم بدار الملک دهلی
نزول همایون شد و بر تربت اولیا رسیده فیض برگرفتند[۶] بیشتری از روز بخوابگاه جنت
آشیانی بداد و دهش گذراندند درین روز میرزا یوسف خان بسجود آستان اقبال ناصیه بختمندی
برافروخت چون شهباز خان را از بهار بشرقی دیار فرستادند میرزا را در بهار جاگیر کردند چون
منشور والا بدو رسید مردم را بدان سو روانه گردانید و خود جریده بسرعت گرا آمد و کارها
روبراه کرده رخصت گرفت[۷] بامدادان منزل شیخ فرید بخشی بیگی از قدوم شاهنشاهی فروغ جاوید

گرفت

---

۱ شهریار عادل بر کرده آن پیالاتی تقصیر نفرموده بدلجوئی پس ماندگان او توجه گماشتند و آسایش جمعیت آنجای خواستند ۱۲
۲ یعنی گروهی که بد دل شده اراده رفتن توران داشتند بنوازش شاهنشاهی ازین اراده باز آمدند ۱۲
۳ یعنی عفو جرایم مجرمان و افزایش مهر سلطان را خاطر نشین و دلنشین هر کس سازند ۱۲
۴ ای سرداران فرمان پذیر را برای سرانجام کابل روانه فرمودند و بدولت و اقبال
سوی پنجاب برای سگالش رخصت فرمودند ۱۲
۵ ...
۶ ...
۷ ...

دوربین بازنگشایند پندارند که نفرین این بزرگان ایزدی تائیدست وایشان ازانجا که بمار
تا دانی شمرند جز مهر افزائی بدل نگذرانند چنانچه از سر آغاز اورنگ نشینی شاهنشاهی هر که از سرشت
تباه یا بدمسازی تیره دلان کج گرانکوهیده اندیشه نمود یا سرتابی پیش گرفت کیفر شایسته سزا انجام
یافت^{۵۱} وبی کوشش کارسازان بارگاه خلافت بغوله گزین تیره روزی گشت چنانچه خوانندگان
این اقبالنامه بخواهش گری دلیل نشانید وبتازگی فروشدن این جوان آگاهی بخشید و
درناسپاسیهای پیشین چون خردسال ونادیده کار بود چنان گزندی بدو نرسید لیکن گرهی و
بدگوهران که او را دست آویز شورش داشتند بکیفر سزا رسیدند^{۵۲} هنگام آن بود که بندی
برگیرد وبه نیایش گری مرجیز دار بخت غنودگی تباه پسیچی افزایش یافت و باز غبار آمای نرهنگاه
هندوستان شد وزیان زده برگیرد ودر آویزه گاه آبروی اورنجته آید شهریار مهربان دل
باز بخشوده کابلستان مرحمت فرمود چنانچه گذارده آمد جای آن بود که از شرمساری سر بر ندارد
و از شاه راه رضاجوئی برون نشتابد لیکن^{۵۳} در سرشت تباه نیکوئی دستمایه بدکرداری گردد و
عاطفت افزونی کج گرائی آرد کارسازان تقدیر اورا گرفتار باده پیمائی گردانیدند وآن را
چشمه سار بیمار پیما ساختند **نظم** خوردن می هر بدی را ست سر ✤ وانکه بدش منحوردآن
خودبتر ✤ بود بر نشیم زن مار عشه دار ✤ لرزه آرند بدو گشت یار ✤ از فزونی سودا
برنجهای دشوار دوا درشد وساغر زندگی لب ریز گشت بازاد بزرگی ودودمان سترگی از
هم نشینی فرومایگان طبیعت پرستار ودمسازی بدگوهران نابخرد از نخل حیات گلی بر نچینند
وبوی از بهار دولت نشنیده رخت زندگی بربست بازار فتنه اندوزان کساد گرفت و دیروبان
فتنه افروز بیکجهتی گرائیدند^{۵۴} درین هنگام که زمان شگفته دلی ونشاط افزائی بود گیتی خداوند
را غم در گرفت وباکاه دلی شگرف تقدیر دانسته چاره گر آمد وبیاوری والا گلبن سرای التسلیم

مولوی سید محمد صادق علی

مخالف چون بستان سرای مملکت گزین رفت و رو یابد و بفروغ معدلت روشنی پذیرد
سمند گیهان نورد بدان سو خرامش نماید آگهی افزاید و ملک فراخی پذیرد و انبوهی بار و یکتائی
نهد و فروغ ظل الهی جهانیان را در گیرد ازین رو شهریار دیده ور در هر چندی ناحیتی را
نشیمن جای خویش سازد و کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظر فریب و آبشارهای
سامعه افروز پرستش گدها و منازل خیره آساس نهد هر کرا نگاه از ظاهر برنگذرد از گذشتن
آن نگارین خانها و پیمودن دشت و صحرا شگفت زار در شود درین هنگام که بفروغ دیهیم خدا
فتحپور رشک افزای روزگار بود و دیده وران کارآگاه برانکه شاهنشاه را بدان فرمان
دلبستگی است بصافی خاطر نخچیر افگنی بپنجاب پرتو انداخت و زمان زمان سگالش افزایش
میگرفت مردم از ناپدید بودن باعث در حیرت دوربینان آزمون کار چشم بر راه سبب
درینوقت آگهی رسید میرزا حکیم مرزبان کابلستان نزدهم امرداد رخت هستی بر بست و در نابسامان
گرد شورش برخاست سپاه آن دیار از نکوهیده کاری چنان می اندیشند که آوارهٔ دشت
ناکامی گشته بتوران زمین روند ازین گذارش دوربینی کشور خدا بتازگی چهره برافروخت
و بسیاری از سراسیمگی باز رستند خرد پژوهان باستانی و حال برانند که دلهای فرمان دهان
دادگر برای سعادت منشان اخلاص گرا و بازرگانان درست اندیش حصاریست آهنین و
جوشنیست آسمانی و دورویان شورش طلب و بدنهادان تباه کار را شمشیریست جان گزا و
خنجری دل شگاف بختمندی که دران اله آباد جا گیرد ناگاه گاهی برگذرد از درازدستی زمانه باز
رهد و بکام دل برفراز روزبهی نشیند و نابخردی که بدین گروه الهی اعتصام آهنگ آویزش
در سر گیرد یا تباه سگالی بخاطر برگذراند خود را بر دم تیغ تیز زند و بتگاپوی خویش بروز ناکامی
نشیند **بیت** بخت هر کس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتاب کشد * آنانکه چشم

دوربین

١ جهان [illegible] چنانچه این شهسوار [illegible] براحوال ممالک و [illegible] را سبب آگاهی [illegible]

٢ یعنی جا بجا خانقاها و مهمان خانها و مکانهای دلنشین و بستانهای دلفریب رنگین تعمیر و اساس نهاده اند ۱۲ *

٣ یعنی قصد شکار پنجاب [illegible] عادت [illegible]

٤ چون [illegible] کابل این جهان فانی را پدرود کرده [illegible]

٥ یعنی دانشمندان سابق و حال برین [illegible]

ج سوم ۴۷۴

[illegible]

٦ [illegible]

٧ **بیت** هر کس [illegible] تیغ بر روی آفتاب [illegible] معرض هلاک انداختن [illegible]

خدمت فروشان اقبال روزافزون چهره افروزد و بسیاری ناسپاسان را رهنمونی شود و مهر رنیولا مهین بخشش از بارگاه خلافت بروی کار آید و فراوان کدیور را آسودگی در گرفت از نیک سگالی گیتی خدیو ارزانی پدید آمد وازین رو دست مرد جهانبانی لختی بر هر زه گران دشوار گشت گیهان خدیو از صوبه الهآباد و اوده و دهلی در فصل ربیع از پنج و نیم حصه یکی بر عایا بخشش فرمود و از حیلی الهآباد پنج یک و در خریف از صوبه الهآباد و اوده ششم یکی و آن در خالصه هفت کرور و هفت لک و چهل و هفت هزار و شصت و دو دام شد وازینجا حال اقطاع داران را لختی توان اندازه برگرفت و بچنین بخشش کشاورزان آسودگی در گرفت و نیایش گری بلند آوازه گشت شانزدهم تیر قمری وزن گیهان خدیو شد و هشت چیز برسنجیدند آرزومندان روزگار کام دل برگرفتند و ثنا گری را داستانها بر ساختند و درین روز شاه قلیخان محرم از بنگاله آمد و بسجده والا درگاه روشن پیشانی گشت دوازدهم امرداد صادق خان بایلغار از بنگاله رسید چون بی طلب آمده بود بار نیافت از سوانح آمدن خانخانان بدرگاه عالی اشارت والا رفته بود هرگاه خاطر از گجرات فراهم آید روی بقدسی آستان نهد چون نیروی دولت شورش گیهان فتنه افزا بکنج خمول نشستند و خورد و بزرگ بآسایش گرائید هشتم از احمدآباد روانه شد و در بست و چهارم بدولت بار چهره بختمندی برافروخت رای سنگه جهاله بسعادت کورنش رسید سرگذشت او لختی نگرفی وار داز زمینداران گجرات است باجام و کهنگار خویش و با دلاوری ناموری دیرینه زمان بجشن عروسی نقاره نواخته ره گرا بود چون نزدیک بنگاه جام و کهنگار رسید پیغام آمد در گذرد یا نواختن برطرف سازد و رنه آماده پیکار شود با آنکه سامان نبرد کم داشت دل با آویزه نهاد و بگزین کوشش فیروزی یافت جام بفراموشخانه نیستی در شد برادر خورد را او صاحب بکین توزی درآمد او نیز نقد هستی درباخت و با وجود فیروزمندی و

[illegible]

۱۷۳

ج سوم

وسنجیدن ۱۲ ۹۵ خانخانان چون خاطر خود بالکلیه از جزئیات گجرات فارغ کرد و مخالفان بکنج خمول رفتند حسب الاشارت فیض بشارت عالیه مشرف بعتبه بوسی شد ۱۲ ۹۶ از هر طرف اقبال و دولت پیهم و متواتر و توالی الی رسید و مژده و نوید بگوش حضرت نورش جا میکرد ۱۲ ۹۷ این راجه روز عروسی نقاره می نواخت حاکم وقت آنجا مانع آمد چون راجه را بسبب جرأت تاب مقاومت نبود تسلیم حکم نبرد نمود ۱۲

مولوی سید محمد صادق علی مدظله

جان فشانی و جان ستانی گرمی پذیرفت و نزاد مردی را بازار دیگر شد ناظر دولت و مبارک
و خواجه سلیمان و دوست و حریفان ناجیان پیوسته نمایان کارها کردند و صادق خان بشایسته
آیین غنیم خود را بر داشت درین هنگام بیلی برگرفت نزدیکست که وزیرخان و آن گروه را
پای همت از جا برود محب علیخان و میرزاده علیخان و کچک خوجه جدا شده بدان مصاف
پیوستند و در کمتر زمانی آبروی مخالف ریخته آمد و باسمانی تایید بزرگ فتحی نشاط آورد نزدیک
سیصد کس غنیم به نیستی سرا در شدند تا صد کس از غازیان جان افزا جان به پیچی باز سپرده
جاوید نیکنامی اندوختند و در نگاشتی هزار کس از گریختگان را روزگار سپری شد و خار بن فتنه
از آن ملک برکنده آمد زیر دستان به ثناگری و نیایش گذاری نشستند از سوانح فرو شدن
دوستم قاقشال نیرنگی اقبال شاهنشاهی را که تواند اندازه گرفت و شگرف کاری او کی برشمرده
آید آن بدگوهر که چاره گری او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیاری مجاهدان
دولت بر خود گرفته بودند کاری از پیش نرفت و امروز از چندی میانه مردم نقش هستی سترده
آمد چون امرا از تبه رائی آن ناحیت را انتظام نداده متوجه بهار شدند آن شوریده مغز
با بسیاری قلعه گهوره گهاٹ را گرد گرفت ظاهر سیف الملک خوجه مقیم جوهر کاردانی و شجاعت را
برروی کار آورده شایسته نگاهبانی نمودند درین اثنا بابوی منگلی از شیرپور مرچه رسید و بر زبانها
افتاد که محب علیخان پیوسته است غنیم از گرد قلعه برخاسته دور بر نشست بندگان حضرت
سعادت گزین برون شده هنگامه پیکار برآراستند از اینجا که غرورستان را از دو خمار ناکامی
درگیرد و بی آرزمان شور افزا دیر زندگی بر نتابد آن کوتاه بین راه گریز سپرده با گروه انبوه
فرو رفت و فیروزمندی پیرایه شگفت دیده وران گردید فیل ستون گروه با دیگر اسباب
برگرفتند و بورا و خوش فال بدست افتاد همانا سبب برخاستن امرا آن بود که بی دستیاری

صادق خان ... آویزش کرد غلبه بر وی یافت ... را پای همت رفتنی بود که بهادران ... رسیدند و فتح کردند ...
ج سوم

شهباز خان روزی چند توقف نماید از خشمناکی قبول نکرد او را همراه ناظر دولت ساخته
باز بدان صوب فرستادند تا از کار آگاهی پذیرد و امرا را نکوهش بسزا نماید از سوانح فرو نشستن
شورش اولیای کرانی درین هنگام که دریا لختی بآرامش بود و امرا بجهت آنکه عیسی قرار داد خود را
بکام بند در نواحی ادیسه چشم براه داشتند آن شولیده عقل بدستیاری سلیمان شیرنی
غبار فتنه برانگیخت و هنگامهٔ افغانان فراهم آمد دست تاراج برگشود و بر صالح پور روز یرخان
شتاب آورد و در حوالی بردوان پیکار برگرفت و گزین آویزش ننموده به بردوان حصاری
شد امرا ازین آگهی فوجی روانه کردند و خود نیز از پی شتافتند پیش فرستادگان چون لشکر کهی و
غنیم رسیدند زیاده سران تباه اندیش دست از محاصره باز داشته بکارزار بر خواستند کند او را
کارآگاه کنار دریای سنگل کوٹ پای همت برفشردند و درهمان نزدیکی فیروزی جنود نیز پیوست
وازین که دریا پایاب فیل بود عشرت دیگر روداد درین اثنا ناظر دولت و خواجه سلیمان
از بارگاه خلافت در رسیدند و نوید کشایش و بهروزی رسانیدند در کمتر زمانی برابر دایرها
دو قلعهٔ گلین برساختند تا هنگام گذشتن مخالف چیره دستی نتواند کرد سی ام خورداد امرا فیروزی
و انجمن نشاط آراسته شد تمام آن شب ریزش ابر بود بامدادان سپاه در بارش گذاره شدن
گرفتند برخی آدم و اسپ را سیلاب برد و غنیم از کوتاه بینی پرده برکشید صادق خان صفها
آراسته بقلعه در شد و خود را بخواب انداخت و کارآگهان برگذاشت تا فوجها از هم نگسلد چون
نیم روز سپری شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آویزه نمیشود به بنگاه باز گردیدند
درین هنگام صادق خان بسیج پیکار در سر گرفت و بامرا گفته فرستاد همگی اندیشه عنان تابی
آن گروه بود اکنون بکارزار بر نهند دلاوران پذیرفته بآویزش در آمدند غنیم با هزاران سراسیمگی
دو بخش شد فوجی بر سر وزیر خان آمد و فوجی بر پیکار صادق خان و محب علی خان عرصه

به تنگنا در آمده به پیکار نشست[51] چون کار لحتی دراز شد سعید خان جدائی گزیده بهار آمد شهباز خان پورن مل زمیندار کیدهور را که با او دشمن[52] بود برنواخت و در شکست آن بومی بر یاوراند[یشید] و از نافهمیدگی در کمتر زمانی او را ز نادانی ساخت[53] راجپوتی که بتیر با و بسر بردی و در نزدیکی از و جدا شده بسنگرام پیوست و بهواخواهی او بجان گزای شهباز خان آماده در کمین آن نشست روزی در نشیب گاه شهباز خان یکی با پورن مل حرف سرائی داشت آن سرگذشته بی آنکه ژرف نگاهی بکار برد بخیال شهباز خان شمشیری حواله نمود پورن مل از تیز دستی برگرفت او را از هم گذرانید[54] و شهباز خان غور ناکرده آن بیگناه را پای بند ساخت از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار ازان باز که بلشکر منصوران گزند رسید که لختی گذارده آمد سترگ بیمناکی داشت و از رسیدن فیروزی جنود کالیوه شد و چون[55] بزرگان لشکر را عرض پرستی از راه برد و از کوتاه بینی با یکدیگر درافتادند آن بومی لختی دم آسایش برکشید و از عاقبت بینی کاردانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاده لابه گری پیش گرفت و قرار داد که معصوم خان کابلی را ازحجاز روانه سازد و خود چون[56] بندگان سعادت سرشت خدمت گذاری نماید و یکی از خویشان را بر آستانهٔ خلافت به پرستاری فرستد و گزین پیشکشی روانهٔ درگاه سازد و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باشد باز سپارد و در سامان این کار بود ناگاه شهباز خان و سعید خان و دیگر امرا چنانچه گذارش یافت برآمدند آن بدگوهر سررشتهٔ نیاز از دست داشته بدر از خواهشها افتاد و امرا از ناشناسائی برخی ولایت باو باز گذاشتند و او لختی فرمان پذیری گرفت فیل و توپ و خزان که بدست او درآمده بود روانهٔ درگاه گردانید و معصوم خان را اگر از بدانیشی گسل نکرد لیکن قدری از فتنه اندوزی باز داشت شهریار[57] دوربین پذیرش فرمود لیکن برآمدن امرا بدانسان پسندیده نیامد خوجه سلیمان بعرض رسانید چندانکه گفتم

---

[51] چون شهباز خان در پی آیین بسر چواند رابچه گردید او نیز آماده مقابله و مقابله شد ۱۲

[52] یعنی پورن مل با سرام ۱۲

[53] ای یکی از مصاحبان پورن مل از جدا شده در سنگرام آمیزش کرد ۱۲

[54] یعنی همان راجپوت که بسهو و شبه شهباز خان تیغ بر پورن مل زده خود اسیر سر پنجهٔ قضا شد و بقبضهٔ فنا در آمد ۱۲

[55] مثل دائره سائره و مشهور و معروف است ۱۲

شهباز خان

محمد خان نیازی و جوقی دلاوران را بمالش فرستاد در کمتر زمانی آوارهٔ دشت ادبار شد و
در ولایت مورنگ به بیغولهٔ نیستی درنشست و بر فرق آن دیگر نیز غبار ناکامی بنشست آمد از سوانح
فرو شدن حبیب علی پور محب علی خان چون امرای بهار بخدمت گذاری بنگاله شتافتند
تامی افغانی چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود حبیب علی از شورش جوانی برجوشید و ساز
بیکار ناکرده نیز آراستند کارنامهٔ دلیری بجا آورده نقد زندگی درباخت محب علیخان ازین
آگهی کالیوه شد و هرچند در رفتن بیتابی نمود امرای بنگاله نگذاشتند شاه قلیخان محرم را
که از دیرباز آرزوی قدسی آستان داشت بمالش آن فرومایگان فرستادند که این خدمت
بانجام رسانده رو بدرگاه نهد. بکمتر زمانی ناسپاسان بباد افراه رسیدند و گرد شورش فرو نشست
از سوانح قرار یافتن بنگاله بصادق خان گذارده اند امرای بنگاله از خودبینی و غرض پرستی
رشتهٔ یکدلی بر گسیختند صادق خان با برخی یکطرف را برخود گرفت و شهباز خان با گروهی
بجانب دیگر از آنجا که ناشناسائی در مالش بود جدائی سودمند نیامد دست از کار باز داشته
بکین توزی یکدیگر نشستند از پیشگاه خلافت خوجه سلیمان را با اندرزگوئی فرستادند و فرمان
شد که یک کار بد و گروه مخالف فرمودن شایستگی ندارد کاردیدگان خیرسگال انجمن برسازند
و ورسران سپاه ژرف نگهی بکار برند هرکدام که انتظام بنگاله برخود گیرد دیگری بصوبهٔ بهار باز
گردد و خوجه نخست پیش صادق خان رفت و از خامکاری بی آنکه هر دو طائفه فراهم آید
برخود گرفت شهباز خان و سعید خان و دیگر مردم ازین درهم شده بی آنکه آن ناحیت
سرانجام یابد برآمدند از سوانح درآویختن شهباز خان بسنگرام با آنکه سعادت بار نیدوخته
همواره با امرای بهار دست از خدمت گذاری باز نکشید و از خوب کرداری راجه تودرمل
او را لبسر خوانده بود شهباز خان از غرض پرستی در بازگشت بنگاله در برانداختن او شد و او

یافته بود پذیرفته آمد حسابهار و براه شد و بکوشش آن دانای نیکو پسیج دار الوزارت نشاط گاه
خلایق آمد از سوانح ریختن آبروی معصوم خان کابلی هرچند از تباه پسیجی و غرض پرستی در عزیمت
امرا پراگندگی راه یافت گاه آن بود که ناسپاسان نفسی چند بکام دل برنشینند از انجا که سماوی
تائید پی هم بود و اقبال روزافزون به بینائی درافتادند معصوم بدان صوب که گذارده آمد
شتاب آورد از دگرگونی رایها و آوازه رسیدن فیروزی جنود کاری نیارست ساخت
استوار جای برگزیده در اساس برج و باره شد و در مقام ترمهانی که کنک و جمن و ساکتی
باهم می پیوندد دو قلعه بنیاد نهاد بیک محمد والغ و چندی بدگوهران را با برخی زمینداران
در انجا گذاشت و این را در بند اندیشید و خود بسترگ جا گرفت امرا بشایستگی هنگامه آرای پیکار شدند
عیسی کاردانان فرستاده بلا به گری درآمد و چون نشان پشیمانی پیدائی نداشت بکوشش
درنیاورده برکشایش قلعها همت بستند سخت آویزش چهره زاد مردی برافروخت و سربار
غنیم بانبوهی راه گریز سپرد دست و یکم فروردین لشکری فیروزی هنگامه نبردکشی برآراست
در کمتر زمانی یکی را برگشودند و بامدادان دیگری را دلیران ناموس دوست غنیم درهم شکسته
بمعصوم روآوردند او تاب نیاورده دریانوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و
شورش [illegible] کشتی فرو شد بتکاپوی برخی نیم جانی بکار برد و بار دیگر آبروی او ریخته آمد
[illegible] دولت سپاس گذاری از سر گرفتند از سوانح سزا یافتن ترخان دیوانه
[illegible] بالش بکنج خمول در کمین فرصت بودند درین هنگام که امرا شادمانی
[illegible] محمد طاهر تاج پور رفته گرد شورش برانگیخت و تمرد جستی پیکار ناهنجار
[illegible] ستیز را مایه بدمستی بدست افتاد و ترخان دیوانه بدالملک
[illegible] برخی خانهای بی نسبت آتش در زد و شهباز خان قاسم خان

در خرچ او مجری دهند از دادگری میدانند دیگر اگر ماهواره عامل و نابینان داغی بس
از عزل دری که در درگاه کشک داشته باشند بتصدیق چوکی نویسان بخرچ باقی او مجری
دارند سرمایهٔ آسایش میگردد دیگر گاه ماهیانه کوبکیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند
و بجهت آنکه رعایا نبستند یا قبول ندارند ما سرکشی میکنند وصول نیافته عامل اگر بکار سازی
آنجماعت ماهواره داده باشد از مجری دهند دیگر بکارگذاران گرفت وگیر می نمایند چرا
عرضداشت نکردی دیاسخ آن گروه است که بعرض همایون رسانیده ایم وجواب نیافته
اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند وجواب را بوکلای ایشان سپارند راه
گفت وگوی بسته خواهد شد دیگر اگر عامل میه از پاس زمان کارکرد تنخواه یا بد مایهٔ آسودگی
خواهد شد دیگر بجهت عمل گذاری بشماره سوران یا نیمهٔ آن به پیاده میدهند و عامل شیر
نگاه داشته اگر ناگزیر باشد معتبر دارند دیگر قانوگویان را فراوان سود میرسد اگر از هر
پرگنه یکی بدرگاه باشد هر آئینه آگهی مالش یابد دیگر خزینه داران پرگنات را دادنی بسیار است
چندی کارآگهان درست کردار نامزد گردند تا این شغل بانجام رسانند دیگر آنچه عمل گذاران
پیشین باقی نوشته اند تحقیق ناکرده تن ندهند دیگر هر که اقطاع خویش آباد گرداند یا ملاحظه
غله بخشی و سراسری زمان زیان زدگی و خرابی محال دیگر اگر توفیر برآید آنرا در اضافه منصب
تلوفه اعتبار کنند دیگر اسپ سپاهی سقط میشود و همان زمان اسپ دیگر میخرند
و تذکره درست می نماید وگاه پس از دو سال یا بیشتر اسپ عوضی برگیرد در نخستین سپاهی
زیان زده گردد و در دوم نقصان مال پادشاهی و نیز از دوردستی اسپ نیارد بداغ رسانند
اگر تاریخ نیست شده است علوفه باز پس گیرند کار دشوار می شود اگر از ناس را لعوض آن
دارند و ازان وجه کاسته نگردد سرمایهٔ آسایش خواهد بود چون این فصول از خیر سگالی نگارش

سال بی تزویر بر نهند **دیگر** از خوابیدگی عمل گذار گماشتگان چیره دستی نموده اند و از هر و گران
ماستدنی برگرفته نگاشتهای مخصص و قابض که بزبان روزگار کاغذ خام گویند و او را
پتواری از قرار واقع همه را واگوید شایسته آنکه هر چه دران نوشته بنام او باشد جواب گوید و
گرفته فرستادگان اگر حاضر نسازد باز دهد و رنه ستمگر از عهده بر آید و هر چه بنام چیره دستان
از قانونگو و مقدم و باکار بر آید آنها را بنچ گویند **دیگر** آنچه ازین گونه زیادتی پیدائی گیرد آنرا
در بقایای رعیتی رانند تا از وجه سال آینده محسوب داشته دوباره خواهش نکنند و نیز از عامل
بار دیگر تیره منش نرود چنانچه سیاق نویسان حال ملبه را که بزبان قلم استصوابی و اخراجات گویند
طلبدار نرود و هم وجه کسی را خواستگاری نمایند **دیگر** نشیب و فراز آبادی بر همگنان روشن است
اگر در موضعی زمین از نیسار و شد کار می افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد و همچنین اگر
جنسی نقصان می پذیرد و تدارک آن جای دیگر میشود اهل سیاق تنهاگی را در پیشگاه نظر داشته
بار خواهش می کشایند اگر در جمع مبلغی نگاه رود هر آینه سرمایه کشاورز آسودگی و افزونی خواهد بود
دیگر مستوفی چهارم حصه عمل گذار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد اگر از ویرانیت با سرکشی
هرزه گران و تکاپوی عامل سودمند نیامده یا بجهت معزول شدن اوست تا هنگام او را جرم
نباشد و اگر در باز خواست مال مساهله رفته آن وجه را بر ان باقی نویسند بشرط آنکه بقایا توجیه
نماید **دیگر** چندی بکومک عامل مقرر می شوند و علوفه معین مدت برو می نویسند گاهی بیشتر
می مانند و ماهواره آن نیز می ستانند و مجری نمیشود اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند
و سپس چنین سرگذشت را عرضه دارد **دیگر** اگر طلب حسابی عامل و نابینان پیش از عمل بخرج
او رانده آید هر آینه معدلت خواهد بود **دیگر** عمل گذاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در سرکینه
می مانند اگر علوفه حسابی آنزمانرا و طلب مدتی که نشان عزل باو نرسیده باشد ماهیانه زمانی

---

۱ یعنی بی مکر و زور کار بر زند ابنای آسمانی گیرد
۲ ای از پتوار یان قانون گویان کاغذ خام بچی فهمیده آید
۳ یعنی حساب سال حال بسال آینده و همچنین
۴ یعنی زمینی را گویند که بجهت زراعت کردن ناکاره باشد
ج سوم
۵ یعنی بی تعصوب آسودگی
۶ آنها استصواب گرفتن
۷ یعنی این نوشته ماهواره
مولوی سید ... صاحب

ذرح خ

پنجهزاری شد راجه تودرمل چار هزاری شد و زین خان کوکه و میرزا یوسف خان دو هزار
و پانصدی عبد المطلب خان هزار و پانصدی راجه آسکرن هزاری حکیم ابو الفتح هشتصدی
شیخ فرید هفتصدی میر جمال الدین شش‌صدی برهان الملک پانصدی و راقم شگرفنامه را بی
دست آویز خدمتی بمنصب هزاری سرفراز گردانیدند امید که نیکو خدمتی چهره سعادت برافروزد
جوهر شناسی گیهان خدیو بر روی روز افتد همگی سران لشکر بو الاعنایتها اختصاص گرفتند
هم درین روز امیر فتح الله شیرازی را با مین الملکی بلند پایه گردانیدند و فرمان شد که راجه
تودرمل مهمات مالی و ملکی بصواب دید میر رو براه کند کهن معامله‌ها که از زمان مظفر خان تشخیص
نیافته بود بانجام رساند آنچه بعقل دور اندیش رسد عرضه دارد میر با دلی آزاد روی بدین کار شگرف
آورد و بکار آسانی خویش فصلی چند بعرض رساند و گزین پاسخهای رهنمای خود ساخت برای
کار آگهی بحبس نگاشته آمد نخستین آنکه آواره نویسان حسابها را تنقیح نداده اند و پاسبانی آیتهای
مقدس نشده اساس این کار را که بر تحقیق و تشخیص است بر قیاس و تخمین نهاده اند دران سال
که همگی قلمرو خالصه شد کارگذاران سلطنت از افزونی کار بجز نرسیده فراوان بقایا نوشتند و به پنجم و
ششم بخش فیصل دراز دستان کام دل برگرفتند و پارسایان بجان کاهی افتادند و آنان را
که اندک لغزش رفته بود فراوان خواهش باز دادن باز داشت اگر آواره نویسی از روی شناسائی
شود پیشین ناخوشیها براوفتد دیگر آئین بود که مال ستانندگان بر رعایا یافته بدهند و فهرست
بگیرند و نویسندگان مدار حساب بران گذرانند اکنون سررشته از دست رفته است هرچه عملگذاران
خالصه بنام کشاورزان می نویسند و آنزا روپوش خیانت میگردانند از پیش میرود باید که پس آن
دو سند را بکار دارند دیگر حساب نویسی را بر سال کامل می نهند یا به نسخه کرور بندی که بادپیمایان
بی صرفه گو نگاشته اند و ازین رهگذر بسیاری زندانی انددادگری آنست که بازخواست را پیوسته

۴۶۳ ج سوم

جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب سلمه الله تعالی

دین و دنیا سراسیمه سر شد از پروانیان دل گرفتگی روداد و آمرزش بنامه نویسی کار گرفت
زربندگان کار از پیش خود گرفته او را دست آویز سودمندی گردانیدند صلابتخان جرکس در سودای
مزاج او راه یافت و بر سر آن ملک چیره دستی گرفت کهنه بدگمانیها و نوسخت گیریها که آیین بدمستان
دنیا باشد در میان آورد و در برانداختن تیول داران برار شد میر مرتضی سبزواری که سرآمد آن
گروه بود با خداوندخان مشهدی و جمشید خان شیرازی و چنداخان دکنی و شیرخان تونی و
دیگر مردم لشکرها فراهم آورده بحوالی احمدنگر شتافت او بسرگردگی پور نظام الملک به آویزش برخاست
از هر دو سو بسیاری فرو شدند انجام کار شکست بر براریان افتاد جمشید خان دستگیر شد و فراوان
مال از دست دادند یارای بودن در آن دیار نماند روی نیاز بدین دولت جاوید طراز آوردند
و امرای سرحد ایشان را باز داشته بعرض همایون رسانیدند قدسی منشور شرف نفاذ یافت بارگاه
مادر بر روی جهانیان سرکه ناگزیر هم پناه برد کامیاب خواهش آید درین هنگام بهجت افزوز بسجود
قدسی آستان رسیدند و تیرگی بخت بر زدوده آمد گوناگون نوازش یافتند و بمنصبهای سترگ
و جهانگیرهای آباد کام دل برگرفتند و هر روز تازه جشنی آرایش می یافت و جراید روزگار به نیکنامی
بر می شد یکی از نوئینان بزرگ سرمایه پیرایش آن از اقبال روزافزون دریوزه کردی و
شهریار کام بخش که خویش ساز بهار معنی است بقدسی قدوم نور آگین ساختی شعر
شاه بر تخت سعادت بذله گوی و نکته سنج ** با دل دانش پژوه و خاطر حکمت نیوش
روز فروردین جشن شرف کشور خدا انجمن آگهی برآراست و نیایش داور بیهمال را پایه افزود نظم
بماناد تا جاودان نام او ** همی مشتری باد فرجام او ** ازو دیدم اندر جهان نام نیک
زگیتی ورا باد فرجام نیک ** درین سور بزرگ بندگان سعادت گرا بافزونی منصب سر
بهره یافتند شهاب الدین احمد خان را ایالت مالوه کرامت فرمودند راجه بهگونت داس

بهمزاری

با برخی تیزدستان قلبگاه درپیوست آن شوریده مغز راه گریز سپرد اگرچه بسیاری از بهادران
لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف مثل قربان علی بهارگی و شیخ عبدالله و صالح میانه
و تمر حسین و گدا بیگ به نیستی خانه درشدند به نیروی اقبال روزافزون شاهنشاهی فتحی بزرگ
چهرهٔ نشاط افروخت و ناسپاسان بدگوهر لختی بکوی نیستی و طایفهٔ در نشیب خمول فرو شدند
و شورش بآرامش گرایید گیهان خدیو از نوید شادمانی در خداپرستی و داددهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروس گرفتند

آغاز سال سی ام الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال چهارم از دور سوم

درین هنگام نشاط افروز که بزم عروسی طرب آباد بود و فروغ آذین نظرفریب گلگونهٔ بهار چهرهٔ روزگار
برافروخت و گلشن دولت را طراوتی تازه پدید آمد اورنگ نشین اقبال بر فرخندگی همایون
جشن مژده دیگر برگرفت و آیین را نوطرزی برنهاد قطعه جشن فرخندهٔ فروردین است *
روز بازار گل و نسرین است * بچه ماند بعروس عالم * که سبک روح گران کابین است *
پس از سپری شدن شش ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرخی و فرخندگی فروغ افزای شب
پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هلالی ببرج حمل پرتو انداخت خداپرستی را استیناف
عشرت جلوه گر ساخت بخشش و بخشایش را بارگاهی دیگر زدند سرآغاز این همایون جشن امرای بار
بسجود قدسی آستان سربلندی یافتند و بنوازش خسروانی کامیاب خواهش آمدند آن معموره
ایست از جنوب بلاد پیوسته بولایت مالوه حال او در آخرین دفتر نگاشته آید در تصرف مرتضی نظام الملک
بود به آزمندی و بدهم نشینی از کار خود کناره گرفت و بخردمندی قدسی ارواح برنشست آن
کاریست خطرناک وارستگان پارسا گوهر را رهنمونی و دیدبانی راه بیهودگان کمتر دست دهد
تا به تردامنان پای بند چه رسد در کمتر زمانی گوهر تابناک خرد بسیه حال سودا درافتاد و بر نیکان

بدست در می آید خانخانان جریده رو در نگاپو نهاد و نشانی از و نیافتند گذارش رفت کز این
سرزمین بکوهستان بر رو رفته است خانخانان لشکر منصور را چهار توپ گردانید برخی بسرکردگی
نورنگ خان نامزد کرد و فوجی بخواجه نظام الدین احمد همراه ساخت و لختی دلیران کار طلب به
پیش یاری دولت خان لودی هر جوقی بگوشه از آن ملک درآمد راجپوتان آن مرز سخت آویزش
نموده نقد زندگی درباختند و آن آباد زمین بیغمائی شد و فراوان غنیمت اندوختند اگرچه از آن
پریشان روزگار نشانی پدید نیامد لیکن حیله اندوزی و فریب آرای جام خاطرنشین شد همانا
آن شوریده بخت بحوالی ولایت جام رفت و پسر خود را پیش او گذاشته خود به احمدآباد شتاب آورد
خانخانان رفتن او را بدان سو هیچ برگرفت و مالش جام را پیش نهاد همت گردانید و نیز بدین
خیال که فیروزی سپاه از شنودن خبر مظفر سراسیمه خواهد شد شورگزینان فراهم آورده پیش آمد
و در جا گروهی از گران خواب خودبینی بیدار شد و بزاری و لابه گری روی آورد و میانجی رای درنگا
و کلیان رای خواهشهای او پذیرائی یافت جسا پسر خود را با فیل شرزه و دیگر تنسوقات
روانه کرد و در پناه نیکوبندگی درآمد خانخانان از ده کروهی توانگر که بنگاه اوست بازگردیده
... به احمدآباد شتابان شد و در حوالی موربی آوازه فیروزی اولیای اقبال دولت
... شدن آن ناسپاس نشاط آورد و آن سرگردان بادیه ادبار افسون سازی زمینداران
... احمدآباد زربندگان نافرجام فراهم شدند فوجی که در هاله بود با لشکر برانتی
... جاگیرداران سامان پیکار پیش گرفتند آن نخوت گزین باندیشه آنکه لشکر یکجا
... کشد خود را نزدیک برانتی رسانید اولیای دولت صفها برآراستند مندل
... سید لاد سید بهادر سید شاه علی بهونت دکنی کیسوداس راتهور با گروه
... سپاس دلاوری بجای آوردند و در گرمی زد و خورد خواجم بردی

چون گوش زد خانخانان شد
که مظفر فلان جا قیام دارد
جریده برای گرفتاریش دوان
شد
فوج دگر ده وجود بالاتفاق آمده
بسبب آویزش راجپوتان
این زمان آبادان دستاراج
با زمان شورش آن شد
چون در دل خانخانان

بارگی

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار سوم

درین هنگام که زمانه جوش نشاط میزد و عالمیان هم آغوش شادمانی قاصدان فرخنده
پی از صوب گجرات رسیدند و نوید تازه فیروزی رسانیدند ایزدی سپاس را بارگاه بلند
برزدند و زبان کارکرد از روزگار خیر باد عروسی برگذارد بخردی که شکوه افزائی را پیرایهٔ
ایزدی نیایش گرداند و زمان زمان درین پالغز هوشمندی آگهی برافزاید هرآئینه کارگران
آسمانی به پرستاری او برخیزند چنانچه دولت شاهنشاهی باز گوید و این شگرفنامه لختی آلبتر
گذارش یافت که بدگوهران فرومایه گجرات مظفر نافرجام را دست آویز شورش گردانیده با هجوم
مردم و فراوانی مال چگونه پی در پی خجلت زده ناکامی گشت وقت آن بود که آن شولیده مغز از
گران خواب غفلت بیدار گردد لیکن ازانجا که غرض بینائی بهر دو سود را در زیان وانماید روزگار
قدری کالای دنیوی داده برکشید تا از مستی بنشیب گاه رسوائی افتد آن بخردان را سرمایهٔ بزرگی
پیدا است فراوان خواسته در خانهٔ بزرگان نیز فراهم آید دستمایه سری و سروری نشود و آن پرتو
فرا ایزدی است و به نیروی تکاپو بدست نیاید **قطعه** سرکشد با سرو در بستان کدو + یعنی این
برکشیدن سروری است + آسمان داند که از سرو و کدو + خود کدامی سرسزای سروری است +
چندین خوی ستوده در مردم زاد فراهم آید تا شایستهٔ افسر فرمان روائی شود و اورنگ نشینی را سزاوار
گردد شماره آن از من کج مج زبان برنیاید لیکن لختی برگوید و نمونه بروی روز اندازد **نخستین**
دریافت والا تا مرتبه شناسی فروغ کردار بخشد و حق بر فراز پیدائی برآید **دوم** هنگام داوری
خویش و بیگانه دوست و دشمن را نه بیند تا ستم رسیدگان بی زر و روزگار کامیاب گردند و
بدگوهران مردم آزار بغوله نشین ناکامی آیند **سوم** خداداد دلاوری تا شکوه ستمگاران از

در عقد اختر برج شهریاری شاهزاده سلطان سلیم درآورند تا از نوید آن کارآگاه دولت
را تازه افروزشی پدید آید درین هنگام بعرض همایون رسید راجه بهگونت داس کچهواهه
که از عقیدتمندی به پایۀ والای امارت برآمده با گزین نسب شرافت حسب را که ستوده صفات
فراهم آورده دختری دارد گوهر پارسائی به پیرایۀ بزرگ نژادی اوست بسیرت و صورت
آراسته آرزوی این خاندان آنکه آن پاک سرشت بدان مشکوی مینو مثال پیوند جاودانی
یابد شهریار قدردان خواهش پذیرفت و گروهی را شادی آمود گردانید و از آنجا که پیشینیان
این راز نهانی برملا اندازند و هنگامه آرایند اورنگ نشین اقبال برای جشن آراسی
کارشناسان چیره گزین نامزد فرمود در کمتر زمانی دولتخانۀ خاص و عام را آئین بستند
و نظارگیان دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق افروز و مجلسهای غم زدا انتظام
گرفت و بخشش و بخشایش را روز بازار شد عشرت و شادمانی را پایه بلند گشت رسوم ساچق
و نثار و دیگر نیک عادتها بروش بزرگان والاهمت پدید آمد پنجم اسفندارمذ کشورسرای ملک
و بزرگان دولت منزل راجه بفروغ قدسی قدوم روشنی افزود و پیوند یکجهتی بگزیده آئین
انجام گرفت و همان روز آن پیکر قدسی را بشبستان اقبال آورده طرب کدۀ زفاف
آراستند **قطعه** دین و دنیا را مبارک باد کین فرخنده عقد * از برای انتظام دین و
دنیا بسته اند * درنگارستان دولت نور چشم شاه را * حجلۀ چون پرده های دیده
رنگین بسته اند * برادر صوری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی قطعۀ در سلک نظم درآورده هر
مصرعۀ آن تاریخ سانحۀ دولت افزاست **قطعه** زهی عقد درپاش سلطان سلیم * که پرتو
دهد سال امید را * ز پروردن آفتاب دول * قرانی شده ماه و ناهید را * امید که
این پیوند جسمانی فروغ افزای اقبال گردد و فرزندان والاخرد برخیزند

وخانگی پرخاش هر روزه یکسو گشت و هر جوقی روی در خدمت آورد و از سوانح فرستادن فرمانروای
کشمیر پور خود را بدرگاه والا یوسف خان چون خود را پرورده و برکشیدهٔ درگاه والا میداند
یعقوب پسر کلان خود را بانفایس آن دیار بملازمت فرستاد که در خدمت حضور سعادت
اندوزد و سرمایهٔ یاد کرد او در همان محفل شود بست و نهم بهمن آمده بدولت کورنش رسید پذیرا نوازش شد

آراسته شدن بزم کدخدائی شاه زادهٔ سلطان سلیم

آگاه دلان ژرف نگاه و شناسندگان راست اندیش از پاسبانی هیچ چیز نغنوند و نگاهداشت
آن مهین گوهرهای ایزدی رضامندی شمرند نخستین استخوانی کاخ مردم را در ایزدی
عمارت برشمرده پاس آن دارد و گناهکاران تیره رای را بدرشت گفتن و زدن و آواره ساختن
و بند کردن چاره نماید دوم چراغ خرد از تندباد طبیعت پرستی نگاه دارد و گوناگون
را در آبادی درون و برون از دست بهلد سوم خواسته که برآمد کارهای دینی و دنیاوی
بدو وابسته است بشایستگی فراهم آرد و بجای خویش رساند چهارم عرض خواهش و خشم را
فرمان پذیر خرد داشته ناموس مردم بتاراج ندهد و به سیرابی آبروی نسب که و مه چمن
دولت سرسبز دارد پنجم نسب در پیوند آدمیان نخته راد و تائی بخشند تا فرزندان سعادت
اسگال چهرهٔ هستی برافروزند زمین شوره و تخم پذیر ازین راستی داستان برگویند الحمد لله که
شهریار زمان ما بهمه وارسد و مایهٔ کارآگهی اندوخته دارد خاصه در کارکرد عروسی اگرچه
وارستگان تنهائی گزین پیوند یگانگی بکار نبرد و هر آئینه سرچشمهٔ گرامی نوع انباشته گردد و دریای
ایزدی فیض که از دیرگاه روائی دارد و در برزن او فرو شود اگر گوهرهای فروغ بخش
تکبرد و در کمتر زمانی زلال زندگانی شوراب گردد ازین رو بخاطر قدسی رسید که پارسا گوهری

۱ یعنی اگر رسم تناکح در نوع گرامی انسان مروج نباشد سلسلهٔ انسانی باقرب زمان انقطاع پذیرد ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی مدظله

چراغ آگهی بیفروخت شهباز خان را بدبنگالی همرهان بشورش درآورد و راه مدارا بار گذشت
صادق خان دل از کار برگرفت و بدل شکستگی زبان طلسم ساز برکشود آن گروه اگرچه بهمت
جانفشانی داشتند خرد معامله دان همراه نبود که دربرآمد کار نزد خداوند و بادشاه خداوند
خود خویشتن بینی گذشته بزم آرای دوستی با هنگامه افروز آشنائی بنجار گردند با خو بنیامده
درزیر بار خواهش ناستوده خشم بی هنگام بودند شاه راه انصاف یکسو گذاشته بیراههٔ فتنه
اگرچه این گروه حرف خلاف برزبان می آوردند چون نویسم که فروغ راستی بهرهٔ نداشت
همانا درین گلشن سرای شادمانی نصیبهٔ عوام برگرفته بودند در آگهی نامه سرائیدگان ترانهٔ
اخلاص را بر دوگونه شمارند **نخستین** آنانکه آئین یکتائی را بسود اندوزی خویش برگزینند
وبدین روش پایهٔ خودکامی را بلندتر گردانند و این گروه اگرچه لختی از بزرگانان قدم
فراترک دارند لیکن ژرف نگهان آگاه دل نام یگانگی برین سود بندگان ننهند و آن جهت مندی
ناپایدار را وزنی نباشد **دوم** والانگهان حقیقت پژوه که دل غرض دشمن را بفروغ دوستی
نورآگین دارند و برگزیدگان دادار را بسروری برگیرند و شگفت تر آنکه این طائفه را سرمایهٔ
کامروائی چون کشاورز را علف ستور فراهم آید پس از درازی داستان و کوتهی گفتار
بهنگام مدارا درشت گوئی و سخت گیری پیش گرفتند درینولا شورش معصوم خان برزبانها
افتاد و قرار یافت که چون غنیم دوجاست فیروزی سپاه نیز دو فوج شده رود در خدمت نهند
بستم بهمن وزیرخان شاه قلیخان محرم صادق خان محب علی خان راجه گوپال کچک خوجه
وبرخی دیگر شکست معصوم خان برخود گرفته جدائی گزیدند سعید خان شهباز خان بهار خان
سید عبدالله خان میرزاده علیخان بابوی منگلی ابابکر ارصر برادران ترسون خان تمر بدخشی
شاه قاسم و چندی دیگر در همان حدود بوده بچاره گری بدنهادان این صوب برنشستند

چون ملک واگذاشتند و همه راه از پی گریختگان رفتن سزاوار نبود در ناصیهٔ حال پیشتری
از همراهان فروغ یکجهتی بیدائی نداشت شهباز خان خواست که صادق خان و برخی دیگر را
در میانه جا گذارد و خود با چندی پیشتر رسانه شود مردم بدان نگرائیدند آخر شهباز خان و
شاه قلیخان محرم با جمعی از بندگان سعادت اندوز دران جا توقف گزیدند سعید خان
و وزیر خان صادق خان محب علیخان سید عبدالله خان و گروهی دیگر هشتم بهمن روانه
پیش شدند رامداس و خواجگی فتح الله با مبنی همرهی گزیدند چنان می شتافتند که غنیم
آگاهی یافته بیرون شدی چون ملکی بر رفته بود بدست درآمد و برخی غنیمت اندوختند
امرا بشیرپور پرسرجه بازگردیدند بیاوری سماوی تیرو غبار دوئی و شورش دورویی برخاست
فیروزی بجلوه درآمد و غنیم بر در ناکامی نشست از سوانح هزیمت یافتن دوستم قاقشال
آواز سرفتنگان شورافزاست اژدرون هستیهای مردم و هجوم فرومایگان کار آن نافرجام
بلندی گرفت و درین هنگام که فیروزی جنود در شیرپور پرسرجه فراهم آمد معصوم بجانب فتح آباد
ادلیه رویه شتافت و آن باطل ستیز درین سو توقف نمود باندیشه آنکه درین صورت سپاه
دولت خواهد شد بو که دران هنگام دست بردی بکار رود زان پیشتر که از معصوم آگهی در رسد
آن تیره رای بدوازده کروهی لشکرگاه اقبال شورش افزود شاه قلیخان محرم محب علیخان
راجه گوپالداس میرزاده علیخان خوجه باقر و چندی دلاوران همت گزین ره گرای پیکار شدند
و خوجه مقیم که دران نزدیکی بواقعه نویسی آمده بود باینی همراه شد آوازه رسیدن ناوردوستان
آزمون کار شکیب مخالف در ربود و امرا تا شاهزاده پور تگامشی نموده بازگردیدند از سوانح
دوچار شدن فیروزی سپاه از انجا که تباه بسیجی و غرض پرستی عقل صلاح اندیشی را کالیوه گرداند
و گوش حقیقت شنو را بسیاب غفلت آگنده سازد قدسی اندرزها سودمند نیامد و بندهای [illegible]

مولوی سید محمد صادق علیصاحب مدظلهم

میکردند و کارآگهان خرد پژوه از گزند ناشناسائی رهائی می یابند ساده لوحان هیولائی

منش را انجا نگارین دل بدست می آید و گوناگون شناسائی چهره می افروزد میرزا کار کرد روزگار

که بیدار ساز غنودگان شائسته نهاد همت از خواب درآمده پذیرای سعادت شده بود که بدین دولت

والا بلندی یافت از سوانح شکست یافتن معصوم خان کابلی گذارده آمد که از خودپرستی و ناتوان

بینی بر لشکر بهاتی راجه پیش آمد شهباز خان با زبان شکوه طراز عزیمت درگاه در سر گرفت

امرای صوبه بهار بجز محب علیخان به قول خود برگشتند عیسی از دوراندیشی بنگاه خویش گذاشت

معصوم باشارت او شیرپور مرچه آمد برخی ناسپاسان تا مالده دوازده کروهی ٹانده بدست

آوردند وزیر خان را توفیق یاور نشد که نظر بر پیروی دولت روزافزون اندازد و بسیج پیکار

در سر گیرد لیکن از سعادت منشی پای همت افشرد و آن شهر بزرگ را با بسیاری بلاد نگاهداشت

سزاواران براست گذاری قرلیچ کوئی شهباز خان را باز گشت و دیگر جاگیرداران بهار را

بهمراهی و یکجهتی ره گرای مقصد گردانید ندفرمان والا بشهباز خان رفت اگر دیگر سپاه درکار

باشد راجه تودرمل مطلب خان شیخ جمال بختیار و بسیاری بندگان کارگذار یکدل را رخصت

فرمائیم عرضداشت که لشکر فراوان است و همه دل بر کارگذاری نهاده

پنیر دهم دی به بنگاله درآمدند و تسخیر ولایت بهاتی پیش نهاد دلیران عرصه پیرای را سراسیمگی

درگرفت بی جنگ رو در پراگندگی نهاد و بر کنار جمنه آگهی رسید که معصوم در شیرپور توقف

دارد گذشتن لشکر از آب بخیال نمی آرد شهباز خان بگذاره شدن و پیش رفتن رو آورد و امرا

دل بدین نمی نهادند بکاردانی و چیدکاری راداس و خوجگی فتح الله بهانه ورزی دگران

پائی را کام و ناکام از ان دریای بزرگ برگذشتند چون نزدیک رسیدند آن شوریده سر

ابله پای گریز شد و چندی دستگیر گشتند فراوان غنیمت بدست افتاد و کامروائی چهره برافروخت

میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلمغانات فرستاده بود درین هنگام فوجی از میرزا حکیم در
پیوست وچنان برگذارد که از والادرگاه شاهنشاهی فرمان رسیده که میرزا شاهرخ را بدرقه
داده بشایستگی بگذرانند بدین خدمت نامزد شده ازین نوید بختمندی اگرچه دل شاد شد لیکن
چندانی باور نیامد تا آنکه از کریوه خیبر گذرانیده بازگردیدند و امرائیکه در حواشی دریای سند
بودند بگوناگون تدارک داشت پیش آمدند کنور مانسنگه مقدم را بس گرامی شمرد و مهمانداری
بشائسته روشی بجای آورد وازانجا بآسودگی و خرم دلی ره گرا شد و از سلامتی پور جدا گشته تا ده
مسرتی اندوخت او رادران دو اد واز یکی بدست آورد و دران روا رو به پرتالی نظر افتاد گذاشته
بدو شتاب آورد غلامی در کمین بود برگرفته بسال اولنک رسانید و تاجگان آن سرزمین
پیش میرزا حکیم آوردند و بوالده خود که از دوری جگر می پالود پیوست درین هنگام که میرزا شاهرخ
آب سند برگذشت بمژده این شادمانی خجسته فال برفت میرزا تیولداران هر سرزمین گرم خوئی
می نمودند چون بدار السلطنت لاهور آمد راجه بهگونت داس بزرگ جشنی برآراست و خود نیز
همراهی گزید در یک منزلی دار الخلافت فتحپور رضاجوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال
به پذیره فرستادند و بسیار سران دولت را همراه کردند بیست و سوم دی بسجود قدسی آستان
سربلندی یافت و مهمان نوازی را روز بازار دیگر شد خدیو عالم چون نقوش پیشانی طومار اراده
برخواند و رقم فرخنده ذاتی او در نظر درآمد بدست عاطفت برگرفته نوازشها فرمود و ستاره دولت
که فرو رفته بر فراز پیدائی آمد و هر یکی از وفاگزینان غربت گرا که شورابه ناکامی درکشیده بود بکام دل
نشاط اندوخت اگر در چگین بدسگالان زمانه والا نگهی بکار رود پیدا آید که گوهر پاک آگهی را از شوبگاه
ناتمیزی جدا کرده اند و اگر دوربینان بارگاه والا اندازه برگیرند ساده لوحی را بدبستان دانش
اندوزی سپرده زهی نیرنگی اقبال که عیار ایزد پرستی و آدم شناسی درین هنگامه همت در می

ج سوم

رسانیده نادر ۱۲

در هر هر مقامی که شاهزاده می رسید تمامی حاکمان آن نواح بخاطرداری دردلجوئی می پرداختند ۱۲

چون قریب رسید شاهزاده والا تبار عالیجاه را بعزم استقبال روانه فرمودند او را باعزاز و اکرام بشرف استیلام عتبه قدسی رسانید

میرزا سلیمان که از درگاه والا شرمساری داشت واز میرزا حکیم چشم دستگیری توقف نمود و
میرزا شاهرخ بسجود قدسی آستانه رونهاد و والده توامین را بایک پسر و چندی از بابریان در
حدود چاریکاران به پژوهش آن خوردسال جدا افتاده گذاشت وخود از راه دامن کوه بدکه
آمد قافلهٔ بزرگ از بیم راهزنان درانجا سراسیمه بود همراهی گزید عمه میرزا خانزاده خانم وشاه محمد میرزا
درین کاروان بودند میرزا حکیم رخصت هندوستان داده بود میرزا بدستان سرائی شاطی
افغان ره گرای آن کریوه سخت گذار شد هرقدر راه که درنوردیدی بدسگالان آن دره
تنگناها را بتنگ برآوردی و دشوارتر جاهای تاریکیان پیش راه گرفتند شاطی از مکراندوزی
قنغربای وجهانگیر وخنجر علی ویاربیگ وابدال که هریکی رستم روزگار بود به بهانه پیغام گذاری
پیش آن گروه نافرجام برد وبفریب کاری ازهم گذرانید سگالش آنکه تیرگی شب سایه اندازد
ودشوارکار بآسانی گراید چون پاسی از روز ماند لختی از کار آگهی شد که از علی مسجد بازگردیدند
وتاریکیان خیرگی کرده بدست اندازی درآمدند از سراسیمگی بازرگانان سپاهی را نیز سررشتهٔ
دلاوری از دست بشد مال و جان دستفرسود تاراج آمد میرزا شاهرخ بیاوری همت سخت
آویزش نمود واز اسپ بزمین آمد بتوانائی خویش ودستگیری خدنگ بیک برفراز تکاور رندو
انه سرکارنامهٔ دلاوری بجای آورد پور او بدیع الزمان از اسپ افتاد بدستیاری جام علی بمنزل
رسید وازان کریوه جنگ کنان برآمد وآخرهای شب دردکه دم آسایش برگرفت بامدادان
چارهٔ کار خود می جست جز کوهستان بدخشان پناهی نمیدید درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان
دران نزدیکی است بدیدار او لختی آرامش گرفت لیکن از فروشدن پسر نوزاد اندوهناک شد
ایماق اورا از حقیقت منزلی پنهان داشته پرورش مینمود و باراول که درلمغانات بهم پیوستند
آنرا طلبداشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود گلی از زندگانی برچیده درگذشت

۵۱ درکتاب تاریخ [illegible] رسیده
که شاهرخ میرزا نبیرهٔ سلیمان میرزا
فرمان روای بدخشان است چون
شاهرخ [illegible] در ملک عبدالله خان
ازبک تاخت می آورد و بطریق [illegible]
[illegible] سلیمان میرزا [illegible]
عبدالله خان قابو یافته افواج قاهره
بسوی بدخشان برشاهرخ [illegible]
[illegible] تاب مقاومت نیافته رجوع به
اکبرشاه آورد ۱۲ ۵۲ چون رهزنان
وقطاع الطریقان از [illegible] وغیره
شاهرخ میرزا [illegible]

۵۳ ج سوم
۵۴ آن افغانان [illegible]
[illegible]
۵۵ [illegible]
۵۶ [illegible]

تنگنای محاصره اند میرزا بتاخت تا لغار روانه شد دران دولا آگهی آمد که کولاب را جوگی گرفتند
و قوچی کوچاندن ایماق نامزد کرده است در همراهان پراگندگی رفت و حالی تباه تر از پیش گشت
نه رای بودن و نه روی گردیدن نزدیک بود که بدست مخالف افتند با هزاران تکاپو بصوب
کابل شتاب آورد و در سال النگ میرزا سلیمان را دریافت و میرزا حکیم از همان خیرسگالی بسوی
بدخشان رخصت داده بود و درین منزل چشم براه کومک داشت لختی قدر یکدیگر نشناختند
و بیچاره برنشستند ناگاه برخی اوزبکان گرد شورش برانگیخت میرزا شاهرخ را دران نزدیکی
بستری چهره هستی برافروخته بود برین صحرانشینی بازگذاشته گام سرعت برداشتند مهر علی و قادر
بردی و جهانگیر و الغ بیگ و چندی دیگر از عقب دست بگریبان می آمدند سحرگاهان اوزبک
دررسید و تاراج بر تال جدائی انداخت از نیرنگی روزگار پای تکاور از جار رفت و میرزا سلیمان
برزمین آمد میرزا شاهرخ فرود آمد و اسپ خود را پیش کشید و آن نیز صحراگرای شد یکی از همراهان
پیادگی گزید و میرزا سلیمان را سوار گردانید و میرزا شاهرخ به چابکدستی بران گریزپا چیره دستی
یافت دران تیزپویگی دو راه پیدا شد و جدائی در میرزایان افتاد غنیم از پی میرزا شاهرخ
شتافت دریائی پیش آمد میرزا پل نوردیده در هم شکست و دم آسایش برگرفت حسن پسر خورد
درین روا روا جدا شد و زمانه تازه داغی برنهاد درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان دران کنجان
و بحراست میرزا بشوق راه پیموده بدریافت ملازمت مسرت اندوخت درین خوشدلی سینه
از پیش میرزا حکیم دررسید و پیغام دوستی برگذارد چون نکوهیده خوئی او میدانستند تازه اندوه
شکیب ربا آمد آگاه نه که از بارگاه خلافت میرزا حکیم را دران سلوک نکوهش رفته بود و از کرده
پشیمانی داشت دوستی پیام باور نیامد چندی را همراه او فرستادند تا از انجام کار آگهی پذیرند
و استوار پیمان برگیرند درین هنگام قاصد کنور مانسنگه بخبروانی نوازش امیدوارتر گردانید

مولوی سید محمود صاحب مدظله

بسته دارند و چون میرزایان چنین بسر برده بودند با هر که می پیوستند روی میگردانید ناگزیر
از تنگ بدخشان گذشته در بهارک که قلبگاه دیرکشاست دم توقف برگرفتند که نمک پروران
باهری را غیرت بجوش درآورد بیشتری همراه نیارستند نمود و از سختی برف و باران و برگشتن کهن
دوستان در انجا نیز نتوانستند دمی برگرفت و خود را بجدود پنجهزار مضافات کابل برکشیدند
سگالش آنکه اگر میرزا حکیم یاوری نماید در گرفتن بنگاه تکادو رود و اگرنه بدرگاه شاهنشاهی
پناه برده آید میرزا سلیمان چون بدرگاه قدسی آستان سربلندی یافت و آرزوی چیره دستی
بدخشان را بزیارت گری حجاز فروخت از شرمساری بدرگاه همایون روی نیارستی نهاد و
میرزا شاهرخ را آرزوی آن بود که خود را بدولت جاوید طراز بربندد و چون زبان عافیت
با کابلیان نیک پیش نیامده بود میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی بهندوستان
نهد میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید و احترام کرده بلمغانات فرستاد و دران سرزمین
دیهی چند مقرر گردانید و شاه محمد میرزا پور میرزا شاهرخ همراه بود و میرزا شاهرخ را بدست
آورد بشادمان هزاره سپرد که آواره ساز و نگذارد که بهندوستان رود میرزا باسه پسر خود
حسن و حسین توامین و بدیع الزمان و والدهای ایشان و چندی از ملازمان که بسی کس میکشید
دران تنگنای کوهستان بهزاران دل گرفتگی و در هزار رجات می بود و هر روز را آخرین روزگار
خود میدانست از نیرنگی تقدیر بر زبانها افتاد که عبدالله خان شکست خورد و کولابیان چیره دستی
یافتند آن هرزه که در اندیشه دیگر بود براه امید شتافت و میرزا را بصوب بدخشان روانه
گردانید از بیم آنکه مبادا آن وحشی را رای دگرگون شود لختی ره نوردیده بی راهه کام فراخ برزند
و در سخت کریوها پیکار کنان بجدود که مردم آسایش برگرفت صحرانشینان آن سرزمین گرد
آمدند و در کمتر زمانی پیدائی گرفت که آن گفتار پرتو راستی ندارد و کولابیان بهمان آئین در

تنگنای

بازارده فروشی و پایه خری گرمی گرفت و تبازگی گولاب را به قادرقلی کوکه واند و قندز
بقدرچی بیگ و تالقان بعبدالرحمن و غوری بمیر نظام و کهمرد به خنجرعلی و اندراب
و رستاق به سبحانعلی و بقلان به تنزیل و چنین نافرجام زمان عبدالله خان قابو داشته
به بدخشان در رسید و آن ملک دشوار گشایی آویزه برگرفت همواره از میرزایان بدخشان
نگرانی داشت چون دانست که بدرگاه شاهنشاهی بازگشت نزارد و با کلید گرآویخته سر رشته
ملک داری از دست فرو هشته اند بهر بهره کاری در آید و پیام فرستاد که غدر بی که هر
بما بازگذارند و ایماق توران که از روزگار آن بدان دیار بسر می بردند بدین
میرزا شاهرخ بپاسخ نپرداخت و نه در کار آگهی افزود از یافه درائی هرزه سرایان بر زبان
این چون آن افتاده بود والی توران را روزگار سپری گشته قل بابا چنین خواهشها می نماید
بدین افسانه بگران خواب بی پروائی در شد درین حال که دلهای میرزایان خراب
قلاع بی سامان سپاه در پریشانی دوستان در خمول ستان دشمنان کامیاب خواهش
غنیم چیره دست در رسید میرزایان بسخت کریوها آبله پا گشتند قورچی از بد گوهری بیجا
درآمیخت و قندوز که عمده آن ملک است بی آویزش از دست رفت و همچنین تنزیل و
برخی اعیان بدخشان نیز راه حقیقی سپر شد و بسیاری به ره و زاد خود در ماندند و بنه بار
از خدمت باز داشت گولابیان محمد مرادیان دل به پیشطاق جان فشانی آویخته پای همت
افشردند هرکه در آسودگی بخویشتن داری و طبیعت پرستی بردارد و خوش خوئی و تیمار مردم
بروز ناکامی اندازه خود در آشوب گاه تعلق تنهائی او فند و بی یاوری بی نوائی آورد و پیوند
دلها از فراوان توجه در هنگام بیکاری پدید شود و از چنین سره معامله جان نهاد در گروید
و بدستان دنیا بار کرم خوئی چه در بازار کار افتادگی بگشایند و دکان مدارا تا این روز

ج سوم

به بزرند میرزا شاهرخ گفته بکردار آورد و میرزا سلیمان گذارده نشده و گذارش نمود که چون
سوی آمده جهار دولی بردارند میرزا شاهرخ سگالش یافته عنان باز کشید درین هنگام الغ
میرزا شاهرخ خلوت گزین شد و تکیه به نیستی شد و یکبارگی اندرگهی از میان رفت میرزا
بخویشتن بینی و خودکامی درافتاد و حال سپاه پراگندگی گرفت و نزل و بازی روائی یافت
و رعیت به تباه کاری افتاد میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک فرمان روای توران
رفت بوکه کار او به همراهی گرداند باشد که بنا شکند برده بود سکندر خان پدر او را نیز
و صحبت بشائستگی درگرفت عبدالله خان ازین آگهی بخیال دیگر افتاد و چنان نوشت که
تا آمدن الغ بیگ گرداند میرزا از دور نگاهی دریافت و تیره نهی راه [illegible] پیش گرفت چه
تیردستان [illegible] سنند و به پیروی همت ازان خطرناک جا برآمد چون عبدالله خان از
لشکر باز گردید قل بابا کوکلتاش سپه سالار او دست پیش اوزبک سالیان فرستاد که
میرزا را بسپرد او پاس مردمی داشته پیشتر از رسیدن او به بدخشان روانه ساخت ناکام
ازراه قراتگین بنواحی کولاب رسید میرزا شاهرخ به نیایش گری پیش آمد و پیشین نوط
در تقسیم ولایت شد میرزا سلیمان از کجگی کاری دل بران نهاد و کشم را بر رسم سیورغالی
برگرفت و میرزا شاهرخ از باده خودکامی و ستایش دوستی خیره گفتار چشم ننگریستی
پیشانی برنخواندی و دوست از دشمن باز ندانستی در کمتر زمانی گفتار فروشان را روز بازار
شد و خیرسگالان راستی سرای بگوشه نشستند سررشته داد و ستد و بست و کشود میر عماد
و میرکلان و جوجک بیگ بدست گرفتند و معامله بخشی گری بیار بیگ باز گردید و اینان را
حرص اندوزی و حسد افزونی کالیوه داشت همواره گرد شورش با یکدیگر انگیختی و ازلی فرا
ده خدا و آروزی پیشکاران و کارشناسی خدمتگاران در تیول مردم فراوان رفت گرش

شاهرخ میرزا برگشته سلیمان میرزا
عمل گردد سلیمان میرزا را بر ایران
[illegible] گرفت در معرفت [illegible]
[illegible] ماند [illegible]
[illegible] از ... آمد بالا [illegible]
چون شاهرخ میرزا از آن [illegible]
[illegible] سلطنت اوزبکان [illegible]
[illegible] دریافت حال ازو [illegible]
[illegible] سوم

آن سردار میرزا و دوست از ترس
شاهرخ میرزا دوست [illegible] از آن
[illegible] صاحبان کار [illegible]
[illegible] آرایان روز از
[illegible] شدند

مولوی [illegible] صاحب
[illegible]

بازار

عرصه داشت و لاجرم گرمی پیش گرفت بو که گرد آویزه برنخیزد و دشمن کامی روی ننماید ستیزه تر دیک بود

که میرزا سلیمان بروشن سرای معامله دانی چالش ننماید تیره رایان فتنه اندوز نگذاشتند آتش ها

برجوشید و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت از انجا که پیمان شکنی و پوزش نپذیری خجستگی ندارد

بی گزین نیروی میرزا سلیمان راه هزیمت پیمود و بحصاریان پناه برد میرزا شاهرخ از بی

نرفته لختی بکار ملک پرداخت کولاب به محمد زمان پسر کلان خود سپرد و محمد علی را اتالیق گردانید

و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبان حصار کومک گرفته روی به بدخشان

نهاد میرزا شاهرخ نیز سگالش کارزار در سر گرفت و برخی تیز دستان یکجهت را بسر کردگی

قنغر بیشتر روانه گردانید پیش بیاوری کولابیان عرصه پیکار آراسته گشت میرزا سلیمان هزیمت

یافته بحصار باز گردید درین ولا ایلچیان شاهنشاه در رسیدند و میرزا شاهرخ را سترگ نیرو

چهره برافروخت دران یورش که کمک همایون سایه معدلت بر زابلستان انداخت و میرزا حکیم

را در آویزه شاهزاده والا گوهر آبرو ریخته شد کاردانان شیر دل فرستاده میرزا شاهرخ را که

سلسله جنبان عقیدت بود پرسش فرمودند فرمان شده بود بسجود قدسی آستان روشن پیشانی

گردد یا خانم والده خود را روانه سازد میرزا به نیایشگری درآمد و کار او رونق دیگر گرفت و

حصاریان خود را از یاوری میرزا سلیمان برکناره کشیدند لیکن از آنکه هیده همنشینان ملازمت

را بجز نیارست قرار داد و در سرانجام آن شد که آن مهین بانو را بعذر خواهی فرستد و از خبر

بازگشت گیهان خدیو بنجوری آن پرده نشین عفت آن نیز صورت نبست و میرزا سلیمان

از حصاریان ناامید شده خواست که بحرف دوستی کار دشمنی سرانجام دهد با چندی اوزبکان

بجواشی بدخشان آمد و سخن آشتی درمیان آورد میرزا شاهرخ پذیرا شد و قرار یافت که

درهمان بیمانگاه نخستین مراتب دربار ایکدیگر بگذرند بزم دوستی سرانجام یابد و تازه عهدی

۴۴۵
ج سوم

دربن بار باز سلیمان هزیمت خورد ۱۲ ... شاه رخ میرزا را استمالت ساختند و بدلجوئی و مدارائی کوشیدند ۱۲ ... طرفه اینکه چون سلیمان هزیمت خورده در حصار پناه می‌برد و جای امن خود می‌دانست حصاریان هم از یاری بیرا مو صوف بر گردیدند ۱۲

مولوی سید محمد صادق قبله صاحب مدظله

ومقرر شد که چهار شهر میرزا سلیمان برگذرد و پنج را میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار
رسید یک بخش گذشته از بیمناکی عنان باز می کشد نزدیک بود که خدنگ اندازان هرزه لای
سنگ راه میرزا شاهرخ گردند لیکن از سعادت منشی و خیر سیچی هشت حصه برگذشت و پس از
دیدن به آیین بخته کاران نیایش گری نمود بسر منزل میرزا شتافته دستوری گرفت و میرزا
سلیمان بکولاب روانه شد از هجوم بدگوهران که بدی را غازهٔ نیکوئی برکشند و خوبی را نکوهیده
وانمایند در کمتر زمانی میرزا سلیمان خواهش را فراخ تر گردانید و گرد شورش برخاست پیام
داد که مهر علی و چوجک و میر عماد را بسپرد و اگر بدین دل ننهد از پیش خود آواره سازد میرزا
نز بستن دل ننهاد و شورا به غم در کشد آنان خار ناکامی در پای بکابل شتافتند و میر عماد
بگوشه بر نشست در نیولا محمد قلی شغالی که شمشیر و خرد آن ملک بود از پیش میرزا شاهرخ نزد
میرزا سلیمان رفت و تباه سگالی را پایه برتر نهاد و چندی نگذشته بود که مهر علی از ابلهان
پیش میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان چون از ان پیشین تر دید پشیمانی داشت چنان پیغام
فرستاد که رضامندی خاطر در سپردن او شناسد میرزا او را بهمراه حاجی تمن روانه گردانید
حاجی را ملازم و مهر علی را زندانی ساخت شیخ بابای والی را که در پناه زنده دام تزویر بافتی
فرستاده گذارش نمود در هنگام آشتی و قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی پیش او بودند
اکنون آن سزاوار تالقان و برخی ولایت در بخش من افزوده آید شاهرخ میرزا پاسخ داد
امن مروجی و مهربانی آنست که نزهتگاه یکتائی بگفت و گوی بی ازبان فتنه جوی غبار
آلود نگردد و گروهی که از پیش من بدان آستانه شتافته اند باز گردانند میرزا سلیمان دل
بران ننهاده ره گرای آویزش شد و او نیز از مستی برنای و شورش خود کامی و نبودن
مصاحب دانا و ملازم خردپژوه خیر اندیش روانه گردید در حدود رستاق عنان برکشیده

خدنگ بفتح اول و ثانی
بر وزن لنگ مطلق پل را گویند
خواه با سنگ و خشت باشد خواه با
چوب و خاک بر جوی ساخته باشند
ملاقات در میان هر دو میرزا چون
با خوبی تمام گردید در اندازان فتنه
بر دل ساده سلیمان میرزا را اغوا کردند
و جان افسون تزویر دمیدند که
میرزا سلیمان از شاهرخ میرزا برگردانیده
دو کس بکابل شتافتند و یکی هزار

ج سوم

آصف‌نامه

جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

درانجمنی که کالای خوشامدگوئی گران ارز باشد و متاع راست گذاری کم آرج هرآئینه کدکیانی
آن بزم را داستان راستی بگوش در نیاید و کتاب پیشانی نیارد برخواندن راستی سرایان
دولت خواه به تیره روز بی اعتباری نشینند هرزه درایان افسانه گو را روز بازار باشد پیوند
دلها را بزرگ دولت چه که هیچ برنشمرد و بازگشت مردم زاد را سرمایهٔ خویشتن بینی گرداند مدار
او مردمی را روز ناکامی اندیشید و نشناسد که دران روز خوشخوئی بکار نیاید و زر باشی سود
برندهد ناگزیر هرگاه حوادث آمای گردد و هزاران ناخوشی ره نمای سراسیمگی شود خردمند
بیدا بخت روز امینی که بمردم چندان نیازی نبود لباکار افتادگان زندگانی کند در غنای
کوته اندیش زمان بیغمی بخوابستان بی پروائی لغنود و هنگام کار خون جگر پالاید و بجز اندوه
طرفی برنه بندد و هرگاه با تونگرخاطری آزرم دوست فراخ حوصله صلاح اندیش درمیان
نبود هرآئنه دوستی به دشمنی گراید و عافیت لسراسیمگی کشد مالها دست فرسود یغما آید و خانمانها
تاراج رود عرض و ناموس دست آلای بدگوهران شود و هزاران شورش بار آرد چنانکه
سرگذشت میرزایان بدخشان ازان برگوید و غنودگان افسون بیداری بردمد از نکوهیدهٔ
خوها بیکدیگر درآویختند چنانچه برخی نگاشته آمد و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل بازگردید
میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتابد و راه یکجهتی سپرند میرزا از چیره دستی
واهمه و دید حال بی وفایان آن مرز نمی پذیرفت و پس از فراوان گفت وگوی قرار گرفت
که اوزبک سلطان مرزبان حصار که آئین خویشی و دوستی تازه نهاد جمعی را بیاوری فرستد و
درمیان دریای آمویه در گذرگه دریا آنجا نه بخشش شده یکدیگر را به بینند و پیمان یکتائی را نوی بخشند

که از روی یکجهتی در سزای آن بومی کوشش نماید نخستین پیش رد خان و خواجگی فتح الله بدین
خدمت برگماشتند و سپس راماداس کچواهه و مجاهدان کنبو را با تلخ سخنان شیرین کام ساخته
هنگامه را گرم تر سازند شانزدهم آذر ماه الهی خانه راجه تودرمل از قدوم شاهنشاهی نور
آگین شد از دیرباز این آرزو نمودی و آنرا بگزین روشی برگذاردی درین هنگام نهر فروغ
پذیرش کامیاب آمد و به سپاس گذاری بزرگ جشنی برآراست از سوانح فرستادن جگناتهه
بصوبه اجمیر آگهی آمد که رانا از تنگنای کوهستان برآمده سر بشورش دارد و بآزار زیردستان
دراز دستی میکند از آنجا که مالش بدکاران ایزدی پرستش باشد لشکری بسرگردگی آن سعادت پژوه
نامزد شد و بخشی گری بمیرزا جعفر بیگ باز گردید بیست و چهارم آذر ماه الهی دستوری یافتند
و بهین پیرایه آویزه گوش هوش برساخته در کمتر زمانی بدیار رسیدند آن بومی کناره گرفت
و مرز و بوم برآسودند پس از روزی چند سید راجو را با گروهی در مندل گده گذاشته به بنگاه
او شتاب آوردند آن کج گرای در خود نیروی آویزه ندیده واز کریوه دیگر سر برآورده
در ملک ایل نشین شورش انداخت و برخی جا دست تاراج برگشاد سید راجو آهنگ پیکار
نمود بسوی او روانه شد آن نافرجام بصوب چیتور باز گردید از سر منزل که او رخت می بست
سید فرود می آمد اگرچه دست بردی ننمود لیکن زیردستان را رهائی شد و جگناتهه بنگاه او
تاخته بدین سپاه پیوست از سوانح ولادت آرام بانو بیگم دوازدهم دی ماه الهی بطالع نوزدهم
درجه قوس و بگذارش هندیان یک درجه و پنجاه و چهار دقیقه آن گوهر شب تاب اقبال
چهره افروز هستی گشت و شبستان شاهنشاهی فروغ دیگر گرفت انجم شناسان ژرف نگاه
نوید فراخی برگذارند و گیهان خدیو آن نام والا برنهاده طرب پیرای گشت امید که قدوم
آن بانوی خاندان پارسائی را سرمایه افزایش شایسته زندگانی و پیرایه افزونی دولت گرداد

مولوی سید محمد رضا علی مدظله.

رای بتولیدن و نوبختی سرائیدن آئین آسوده دلان) درست اندیش نبود سخت رویی و درشت
گویی را آغاز نهاد و آویزش را آماده شد نوزدهم مهر ماه الهی آن کج گرای روی به پیکار آورد
امرا از کوتاه بینی و تباه سگالی سود او زیان خویش اندیشیدند و شکست شهباز خان را درستی
خود پنداشتند نخستین محب علیخان بی آویزه بر خاسروان شد و هر یک جای خویش گذاشته
بی راهی پیش گرفت شاه قلیخان محرم قدری استاده دست بردی نمود و از ناهمپایی مردم
و زخمی شدن خود بود ال را گذاشت شهباز خان از خواب بیدار سر بر گرفته لختی شناسای نیرو
دلها آمد لیکن پشیمانی بی جا سود ندهشت ناگزیر بصوب دار الملک تانده ره گرای شد و از رختها
بر باد رفت پسران میر عدل و برخی مردم دستگیر گشتند شیخ محمد غزنوی و چندی را سیلاب
نیستی بر د گنهکار سید عبد الله خان راجه گوپال میرزاده علی خان و طایفهٔ مبارزان درین
بازگشت تا به هنجار تر خان دیوانه میرزا محمد و نوروز علی قاقشال هنگامیکه از غارت گری گشته
می آمدند در رسیدند و از بخت تیرگی این گروه را از خود پنداشته پیوستند و باهم در آمیخته گرم
پیکار شدند نوروز را روزگار سپری شد و دیگران نیم جانی بتکاد و بدر بردند فیروزی چهره
نشاط بر افروخت و فراوان غنیمت بدست افتاد امرا پس از هشت روز بنشیبپور میر چه دم
آسایش بر گرفتند شهباز خان بر آن بود که از همین جا سامان نموده بگردد و بکین توزی
برنشیند همراهان از بدخویی او بستوه آمده بود دل بران ننهادند چون بدار الملک تانده
رسیدند وزیر خان بگشاده پیشانی و گرم خونی پیش آمد شهباز خان همان همشین سگالش درمیان
آورد لیکن ایمهای یکتائی نگرفت و دلها از دورنگی بر نیامد ناگزیر بسیج قدسی آستان نمودند
ازین آگهی سزاولان جدکار برای بازگردانیدن نامزد شدند و در خود سرزنشها بکار برده
اندرزهای هوش افزا فرمودند سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگ را فرمان شد

آن هنگام بود که هر دو سو چراغ آگهی برافروزد و نیایش گری پیش گیرند از خرد غنودگی تیرگی
افزایش گرفت و نخوت بلندی گرا شد شهباز خان از خودبینی بدل آزاری روی آورد و اوامر
سررشتهٔ مدار گسیخته بیاوه گذاری درآمدند و مخالف نیز تبه کاری را برافروزد مرگ پدید آمد
و سرمایهٔ زندگانی گران ارز شد غنیم برانگیز هنگام ریزش ابر فیروزی جنود ناگزیر برمیگردد
از نیرنگی اقبال بارش کمتر شد و به تیره روز شرنگین برنشست فراوان بیلدار گرد آورده
دریای برم تیر را پانزده جا بریده بار دو سر داد چندانکه مورچالها را آب فروگرفت بزرگ
کشتیها ناورد که سرهای آن بس بلند و دراز باشد و بر زبان آن دیار بیاره نامند به نزد
قلعهٔ شهباز خان آورد از هر دو سو توپ اندازی و بندوق افروزی شد لختی برکندگی در
مجاهدان دولت افتاد و از سماوی تایید بسرگروه بندوقی رسید و به نیستی در پیوست آن
کشتی چند در هم شکست یکبارگی آبهار و درکمی نهاد ناگزیر راه گریز سپردند و فراوان
غنیمت بدست افتاد بسیاری را سیلاب نیستی برد و در هر مورچل شگرف هنگامه بازار داد
و اقبال شاهنشاهی بآئین دیگر جلوه گر شد لیکن بر سید حسین تهانه دار ڈهاکه چیره دستی نمودند
و بدست درآوردند عیسی از گران خواب نادانی درآمد و بمیانجی آن گرفتار طرح آشتی انداخت
شهباز خان پذیرا شد و عیسی فرمان پذیری را میان بربست و خدمتگذاری را سرمایهٔ رستگاری
اندیشید و قرار داد که بندر ستارگانو را داروغه نشین بادشاهی گرداند و معصوم را ازانجا بدر رانده
سازد و تنسوقات را به پیشکش فرستد بفراوان مال دلهای امرا بدست آورد و جنود فیروزی
بازگردید شهباز خان چون رود باگذشته بجد و دهوال رسید و چشم بران داشت
که طراز کردار گیرد بدگوهران لشکر بنابر گفتارها آن بومی را دودله گردانیدند چندانکه سخن را
دگرگون ساخت و شرطها درمیان آورد و سپه آرای را دل برآشفت و برگذارد هر زمان

۱۱ ای بسبب از زور ریزش چراغ و آتش ... بود که باخود ها سازند ولیکن صورت بهمان صورت ماند

۱۲ قوله بیلدار لفظ هندی است بمعنی فرد و دیگر را کندن و درست ساختن خندق وغیره گویند

۱۳ ای دریای ... زد و خورد و هر دو طرف بندوق ... گلوله

۱۴ ... بامالیش هم برای ملازمان

۱۵ ای از عهد و پیمان ...

۱۶ ای شهباز ...

۴۲۲

بفیروزی جنود پیوستند چون مهدی سلطان برادر خضر خواجه خان و پسر میرزا مقیم نقشبندی با
اگرچه لختی تکامشی رفت لیکن اگر کام فراخ بر زدی آن خوابیده بخت دستگیر شدی از سوانح
گشایش قلعه بروج چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفر بار دوم غبار آلود گریز پا
شد قلیچ خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بگشود
بروج روانه شدند سر آغاز فرو روبن آن حصار حصین را گرد گرفتند و چون بسیجهابستی
گرائید و گشاد آن دیر کشید خانخانان شهاب الدین احمد خان با بسیاری از مجاهدان کمین جدیت
گزین بکومک فرستاد و آن سرکار را در تیول او مقرر گردانید امر کارزار از سر گرفته سخت کوشیدند
و نهم مهر سرگروه بند و تیجیان از قلعه بیرون آمد و از ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهی بخشید
و برگذارد اگر مجاهدان اقبال بدروازه شتابند یکجهتان من در برروی ایشان و کار دشوار
بآسانی گراید چون آثار راستی از ناصیه گفتار پیدا بود همان زمان دل بکار نهادند گفتار
فروغ کردار گرفت و فیروزمندی چهره آرای نشاط شد نصیر ابدستان سرائی از مور چل
شریف خان بدر رفت و چرکس با بسیاری از بدگوهران فرومایه بنجاکستان نیستی فرو شد
بست و یکم مهر منزل راجه بیر بر بفروغ قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خواهش او
سعادت پذیرائی یافت جشن والا انتظام گرفت و کامیاب آمد از سوانح ناکام برگردیدن
شهباز خان از ملک بهاتی و چاره نمودن آن چون بدان حدود رسید بر کنار رود بنیار که
شعبه ایست از برهم پتر بنگاه ساخت و به پیغام گذاری و اندرزگوئی بر نشست و سگالش آن
بود که ناسپاسان را بسازد یا از پیش خود آواره سازد عیسی به لابه گری در آمد و لختی بسخن سرائی
روزگار گذرانید و چون پیدائی گرفت که زبان و دل یکتائی ندارد شورش آویزش در میان
افتاد تا هفت ماه زبان زمان فیروزی بلندی گرای بود و بد گوهران نافرجام شرمسار ناکامی

که ملک گجرات لختی شورش داشت آن ناپارسا کوهر باز بر کنبایت چیره دستی نمود موته راجه میدنی رای
راجه مکت من رامساه اودی سنگه رامچند باکهه راتهور تاسی داس جادو بهادر ابول کهکر ابو الفتح
مغول قراجری دولت خان لودی و برخی دلاوران کارطلب بسزای او نامزد شدند از آن پیشتر
که فوج نصرت پیوند در رسد بغارتگری معموره تبلاد چشم سیاه کرده بود خواجم بردی با گروهی
دلاور عرصه رادمردی برآراست و از خمین آبله پای گریزگاه شد فیل و دیگر اسباب برگرفتند
و همدرین ولا عابد میرک یوسف میرک افضل عبد الله تمر حسن از کوهستان راج پتیلیه برآمده نزد
قصبه مونده گرد شورش برانگیختند و رعیت آزاری پیش گرفتند خانخانان از نواحی مهندری
خواجه نظام الدین احمد میر ابو المظفر خواجه رفیع میر معصوم بهکری سلطان راتهور پسر سید قاسم و برخی
ناموران همت منش را روانه گردانید فرستادگان بدولقه رسیده بودند که هنگامهٔ آن بدگوهران
پراگندگی پذیرفت و جنود فیروزی باز گردید و نیز درین هنگام بهار خان کهوکهر در حدود دیدپگر
فتنه را بشورش درآورد قابل خان گجراتی را دهن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار
نمودند و بسیاری فتنه اندوزان بکوی نیستی در شدند و آن شوریده مغز بکنج ناکامی نشست
از سوانح فرستادن فیروزی جنود بر سر سلطان مظفر گجراتی پانزدهم اردی بهشت خانخانان
باحمدآباد آمده بآبادی ملک و دلاسای زیردستان همت گماشت و پراگندگیها لختی روکمی
نهاد درین هنگام آن تباه سرشت از تنگناهای کوهستان راج پتیلیه برون آمد و بصوب پتن
روانه شد مقصود آقا و برخی دلیران نامور بسرگردگی شادمان بیگ نامزد گشتند او ازین آگهی
ادبار رویه گام سرعت برزد و بکاتهیواره پناه برد و از انجا بندر گوکهه بکنج گمنامی درخزید و هنگام
از همراهان خود را بگوشه برگرفت شیرخان فولادی بولایت کلانه افتاد و در پی مرزبان آن
سرزمین گرفتن شد و مال و منال گذاشته بحیله سازی راه دکن سپرد و لختی از بخت یاوری

شگرف پیکر حیرت افزا ناگاه دل بجاجر که در تیزی و تندی و بدخوئی و آدم کشی یکتا بودی بجان
شگری بپیاده روآورده درین تکاپو او را گذاشته بسوی راجه بازگردید نزدیک بود که بخرطوم درکشد
شاهنشاه والانیرو از عموم مهربانی و خصوص عاطفت و افزونی شجاعت بخش دولت تیز ساخته
میان آن عفریت پیکر و راجه درآمد آن خشم آلود بادرفتار متوجه شهسوار عرصهٔ دلیری شد غریو از جهانیان
برخاست و جگر آهنین دلان آب شدن گرفت و از دورباش شاهی شکوه یکبارگی باز ایستاد و
بینندگان را حیرت درگرفت از سوانح درگذشتن غازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی
نخستین کنداوری را چهره افروز دانائی داشت و شمشیر را پایه افراز قلم نخستین بانبرد فرزانگی در
علم زار سمی از دولت ارادت گیهان خدیو با دانشوران اشراق و صوفیان صافی نیایش گری
داشتی و باوجود بالشگی صوری در وارستگی بهره ها اندوختی همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتی
چهارم امرداد در قصبهٔ آورده سفر والسپین پیش گرفت بظاهر پیوند زن و برخورش تا بهنگام
بادیهٔ نیستی گشتند **دوم** اگرچه حکمی مطالب کمتر اندوخته بود و بر فراز نشیب علمی بر نیامده لیکن بسیار
دلاویز سخنان صوفی جوهر اوراز دوده داشت و از فروغ نظر شاهنشاهی فراخ شناس روزگار
آمد و از ارادت درستی آهنگ نزهتگاه اطلاق جوش برزدی پانزدهم بضعف معده و دل بدرا
فتحپور درگذشت شهریار مهر آمود از رفتن این دو فروهیده مرد آزرده خاطر و اندوهگین شد فرزندان
و سوگ نشینان را به بهین اندرزها آرام بخشید و تیمارداری آن گروه را بر خود گرفت از سوانح فرستادن
خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه نگاشته که در الٰه آباد از جاگیرداری صوبه بنگ و بهار دل کنده بود
بنابران رای سین و کدهه و آن نواحی در تیول او نامزد شده بود هفدهم گرانبار اندرزها بدان سو
روانه گردید بست و پنجم شهریور باقی خان برادر ادهم خان راه نیستی سپرده و پس ماندگان او را
پرسش و نوازش شاهنشاهی غمگسار آمد از سوانح ریخته شدن آبروی سید دولت درین هنگام

بسر گرگی یکی از فرزندان بخت ورنا مرد خواهیم فرمود هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند
که عرضداشت دیگر رسید که میرزایان بدخشان با دلی پریان و رویی خجر آگین پناه بدین جاوید
دولت آورده اند فرمان جهیت واسیمه سری خود باز نموده بود حکم شد که بدرگاه ما پشیمانی را
بهای گران میخرند میرزایان را نوید شادمانی رساند و خود تکیه بر دولت روزافزون ما
نموده ثبات پای نماید و هیچ اندیشه بخود راه ندهد سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته
آمد از سوانح فرمان پذیر شدن قتلو کرانی گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله لختی شهباز خان
بصوب ولایت بهاتی شتافت برخی با وزیر خان در حدود بردوان بچاره سازی قتلو
برنشست این لشکر از مدارای بی هنجار او روز میگذرانید چون صادق خان پیوست
کاربند معامله دانی آمد و تازه رونق چهرهٔ اقبال برافروخت آن نخوت فروش را پایی ز جا شد
و برخاسته بسوی اودیسه کام خجالت برگرفت امرا کامشی نموده تکروهی رسیدند و حال آن شوریده بخت
بسر آمد که شیدز درخت زار دهر بود دم آسایش برگرفت و از دستان سرایی زربرازی میبخت آبرا
امرا از آزردگی و آزار لشکرکشی دل بدان برنهادند و پیشتر منشور را دستاویز گردانیدند
بمضمون اگر آن گریده نشین ادبار خود را انفراک دولت ابدپیوند بر بندد بگذشته او بگیرند
و اودیسه را بدو باز گذارند او بسپاس گذاری برادرزاده را بخدمتگری بارگاه خلافت روانه
ساخت و شصت فیل گزیده با تنسوقات دیگر فرستاده سعادت اندوخت شیخ ابراهیم فتحپوری
اوایل نیز بسجدهٔ نیایش سربلندی یافت و فرستادها را بدرگاه همایون آورد چون انجمن آشتی
پیراسته شد وزیر خان بتانده بازگردید و صادق خان به پتنه و هر کدام با قطاع خود هنگامه
شادی برآراست سیزدهم وزن قمری گیهان خدیو شد و دلگشا بزمی سرمایه کامروائی دور
و نزدیک گردید از سوانح تازه جان یافتن بیر بر عرصهٔ چوگان بازی آراسته بود آوازهٔ فیلان

و پس از شگرف آویز شهاب برنهار آمده دید و در کمتر زمانی باز سر ناسپاسی برافراشت و او را بدستان سرائی برگرفتند و بنهانخانهٔ نیستی فرستاده عیسی و اسمعیل دو پسر او را به بازرگانان فروختند و چون سلیم خان را پیمانهٔ هستی پر شد و در ولایت بنگاله تاج خان چیره دست آمد قطب خان عم عیسی به نیکو خدمتی تازه روئی یافت و بسخت تکاپو هر دو برادران را از توران زمین آوردند عیسی به بخنگی و آهنگی نام برآورد و دوازده زمیندار بنگاله را ایل خود گردانید و از پیش بینی و دوراندیشی اگرچه پیوسته با مرزبانان بنگاله راه خدمت سپرد و پیشکش فرستد لیکن از دیدن سر باز کشید و از دور حرف بی روئی بر زبان راند و چون ساحل دریای ترددخضر پور معسکر اقبال گشت از آنجا که این گذرگاه درآمد جای این دیار است هر دو طرف آب استوار قلعه اساس داده بود در کمتر زمانی به شگرف آویز شهاب آن دو حصار کشایش یافت و سنارگانو بدست اولیای دولت درآمد و بکترابوه که بنگاه اوست رسیدند و آن شهر آباد یغمائی شد فوجها بر سر بارهٔ سندر که مصری است بزرگ شتابه آورده و فراوان غنیمت بدست آوردند و از آنجا بر ساحل برهم پتر فرود آمدند آن بزرگ دریائیست از شگرفیهای آید معصوم را بانگ چپقلشی که بقراولان روداد شکیب از جا رفت در جزیره پناه برد نزدیک بود که آن فرومایه را دستگیر گردانند درین هنگام عیسی که بولایت کوچ رفته بود با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید امرای والا شکوه مقام توتک بر کنار دریای مذکور در برابر شهر کنارهٔ سندر پای همت افشردند و به قلعه اساس نهادند و از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمی پذیرفتی و هر بار تازه فیروزی چهرهٔ نشاط برافروختی و ترسون خان را فرستادند تا سامان لشکر نموده نزد بجسر ایوه غنیم را دودله گرداند از قصبه بهوال دو راه بود یکی از مخالفان تیره روز دور ترک میرود و دیگر کنار دریا و این بس نزدیک بسر نوشت آسمانی ترسون خان پی سپر این راه شد معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیز دستی نمود

وفرخ پرعلیق وچندی دیگر راه دولتخواهی سپردند لیکن نکوهیده کردار خود همواره بیمناک

وسراسیمه بودی چون شهباز خان فیروزی یافت وصادق خان بدرگاه همایون روانه شد

نامبردگان پیوستند وآنرا دست آویز بخشایش بدهشتند ازین آگهی موهنداس را با سپه بام فرستادند

که صادق خانرا برگرداند وبلشکر وزیر خان که دربرابر قتلو همت روانه سازد وزنهاریان را نوید

خسروانی امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیاورد وآن تیزرو در تانده بدو پیوست صادق خان

فرمان پذیر شد بدان سو شتافت وبرای شکیبائی بیمناکان زاهد پور بزرگ را همراه ساخت

درینولا آن گروه برهنمونی بخت بیدار بسجود قدسی آستان سعادت اندوختند شهنشاه نیوش

پذیر بگوناگون نوازش سربلندی بخشید وهزاران گسسته امید را شادمانی درگرفت از سوانح

سپری شدن روزگار ترسون خان چون شهباز خان معصوم خان را بشکسته نصرت یافت

رو بملک بهاتی آورد وطوفان جوش رود بارها بچشم درنیاورد وبه پامردی اقبال روز

افزون کام همت برگرفت بدین اندیشه که عیسی مرزبان آن ولایت را با زبان عقیدت گذار

روز میگذراند غبار گرفته آید اگر معصوم خان ودیگر ناسپاسان را بمبارزان دولت بسپارد

هرآئینه یکرنگی دل نیز بان بیدائی گیرد وگرنه پرده ازروی کار برگرفته آید وبپاداش نادرستی

خویش رسد بهاتی بیاد های خفی وتای فوقانی هندی دیار تحتانی زمین نشیب وچون بنگاله

از و بلند تر است آنرا بدین نام خوانند قریب چهارصد کروه از مشرق بمغرب درازی اوست

واز جنوب بشمال نزدیک سیصد کروه مشرق این ملک دریای شور وولایت حبشه ومغرب او

کوهستان بنگاه کروه کهن جنوب ٹانده وشمال نیز دریای شور ومنتهای کوهستان تبت

پدر این بومی از راجپوتان بیس است پیوسته دران زمین ره ورد از نخوت فرخجی وسرکشی

نمودی در روزگار سلیم خان وتاج خان ودریا خان بافراوان سپاه بدان دیار رفتند

درگیرد همچنانکه گذارش یافته بود طراز پیدائی گرفت وشناسائی رواج دیگر یافت

آغاز سال بیست ونهم از ابتداء جلوس یعنی سال امرداد از دور سوم

درین سر آغاز روزافزون وتازه کاری دولت ابدپیوند رسیدن نوخواستگان دیرین بقا جهان را شادمانی دیگر بخشید وبی برگان آفرینش را تازه آبی برروی کار آمد نظم

شکایتها همین کردی که بهمن برگ ریز آمد بیا برخیز وگلشن بین که بهمن درگریز آمد

ز رعد آسمان بشنو تو آواز دهل یعنی عروسی دارد این عالم که بستان برجهیز آمد

نقشبندان کارآگاه سلطنت در نیرنگی آرایش دولت خانهٔ والاگهی بکار بردند وبگزین ردشی

آساس آزین برنهادند بیست وپنجم اسفندارمز در بستان سرائی که چهار کروهی فتحپور نزد بالش حضرت مریم مکانی سرسبز وشاداب است بزم عشرت پیراستند وبرخی پردگیان دران روحانی نزهتگاه بازیافتند پس از آنکه چهار دقیقه شب چهار شنبه هشتم ربیع الاول نهصد ونود ودو هلالی سپری شد آفتاب عالم افروز برج حمل را افروزش دیگر بخشید وگلگونه یکسانی برچهرهٔ روز وشب درکشید آغاز سال پنجم از دور سوم شد وعالم رونق دیگر گرفت درین روز خان اعظم میرزا کوکه از حاجی پور آمده سجود نیایش بجای آورد وسرمایهٔ افزونی نشاط بانزدهم بباغ خاطر والا نزهی آراسته شد وگروها گروه مردم کامروا گشتند از زمان تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشنی چهرهٔ نشاط برافروختی وگوناگون کامبخشی شاهنشاهی که دسه را خواهش برآوردی عنفوان این خجسته سال تاریخ الهی را سرآغاز روائی شد وسرمایهٔ سرور جهانیان گشت چنانچه گذارده آمد از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال ودیگر مردم بنگاله چون بارسوم کشایش یافت بدمگیرای کارآگهان نیک سگال میرزا بیگ ووزیر جمیل وخالدین

[illegible marginalia]

۱۳۱۴

ج سوم

بودند جوانغار فیروزی لشکر شگرف آویزه نمود و چند بار یکدیگر را بر داشته چهره زادمردی بر
افروختند لختی دلاوران هر دو سو پیاده شده کارنامه ها پدید آوردند درین زد و گیر جوقی بهادران
برانغار برافراز کوه عالی برآمدند و بتوپ اندازی و کشاد بندوق شکیب آن نخوت آرا در ربودند
پیوست این کاردانا طرح جای دل گزین بدست آورده توپها سر دادند درین هنگام جنگ
آموزگان پرخاش جو که در برابر جوانغار نصرت اعتصام بودند یکبارگی در تاختند و بیشتری
بخاک و خون آغشته روی در گریز نهادند بسیاری راه نیستی سپردند نظم همه دل خدنگ و
همه مغز خاک * همه جامه خون و همه کام خاک * یکی درع در بر سر از گرز پست * یکی
بر سر افتاده خنجر بدست * آن سرگروه ناسپاسان را نیز دل از جای رفت و راه هزیمت
پیمود هنگامیکه کار بر زور بازو بود سرتابان کج گرا دست و پا نیز زدند چون اقبال روزافزون
شگرف کاری در شد سرپنجه توانائی برتافته آمد و برسوائی راه ناکامی سپردند زادمردان
چالکدست بجان شکری درآمدند و در کمتر زمانی نزدیک دو هزار کس را به نیستی سرا فرستادند و
پانصد دستگیر گشته بخواب واپسین غنودند خدیو کارآگاه ازین بزرگ فیروزی تازه نیایش
نمود و سپاس گذاری را بارگاه نو برزد خدمت گذاران اخلاص مند را بگوناگون نوازش
سربلندی بخشید و میرزا خان بوالا خطاب خان خانی و بزرگ منصب پنج هزاری سرافرازی
یافت آنرا که نیک سگالی با خوب کرداری هم آغوش باشد و فراخ حوصلگی با مهربانی دوشادوش
هرآئنه دولت چنین چهره برافروزد و کارها بشایستگی گراید دران هنگام که شورش گجرات بسمع همایون
رسید از میر فتح الله شیرازی که اختر شناسی کمین پایه حکمت اندوزی او بود پرسش حال و ست و
دشمن نمودند و ازانجا کار پژوهشی رفت میر لختی در خرامش آسمانی بینش سواری نمود و چنان بر
گذارد همانا درین سال دو بار عرصه پیکار آراسته گردد و اولیای دولت را نشاط فیروزی

نیستی برنشاندند این تباه سرشت سرمایهٔ شورش بود و در بدگوهری کم همتا چون آوازهٔ افواج
گیتی کشا گرم شد و عساکر گیهان نورد زمین را در جنبش آورد مظفر غنوده بخت نصیر اوجرکس و آن
شوریده را در برج گذاشته بهوا از انجا که دورویان ده دل زبان را بحرف دوستی برآرایند و باطن
را آگهی نباشد همواره به پاینده خان مغل یکتایی نامها فرستادی برخی بدست نصیر فرستاد و در کمین
جای کذائی نشست دستان سرائی را در باز کرد و خویشتن را رنجور وانمود آن بدگوهر به پرسش
آمد و کار او سپری ساختند و سیصد تورانی از همراهان او به نشیب گاه نیستی در شدند و شکست
یافتن سید دولت نوید شادمانی آورد تولک خان چون او را بیرون کرده برگردید آن
ستیزه روزگار بار کنبایت را برگرفت و بتاراج بلاد در آورد خوجم بردی تهانه دار عرصهٔ نبرد
را آرایش داد و بیاوری کارسازان اقبال فیروز شد درین هنگام اتالیق بهادر در گرنجیت دین
فیروزی یورش این اورنگ بی آزرم از غنیم جدا شده بعسکر همایون پیوست و بیان بهادر
دولتخواهی او برگذارده بپاسبانی خود گرفت هردو از بدسرشتی و کج سکالی هرزه گفتی و ساده لوحان را
سراسیمه گردانیدی روزی که اردوی بزرگ بنادوت آمد آن قابوچی خراب درون با برخی
بی شکیب سپری شد و آن دیگر را به بندخانه فرستادند یافه گذاری شکسته آمد رده آرائی گرمی
پذیرفت بمیرزا خان و شهاب الدین احمد خان و دیگر رادمردان خدمت گزین آرایش یافت
شریف خان نورنگ خان و دیگر بهادران همت منش برانغار را برآراستند قلیچ خان تولک خان
و جاگیرداران مالوه جوانغار را نیرو بخشیدند پاینده خان و رای درگا و چندی چابکدستان
همه ول هراول شدند خوجه نظام الدین احمد میر معصوم بهکری و دیگر دلاوران در کمین گاه
طرح ایستادند سبت و نهم از نادوت برآمده جویای پیکار شدند مظفر خوابیده بخت از بیم جنود
سهادی اعتصام بر کوه بلند سراسیمگی می اندوخت و بسیاری تهورگزینان بیشتر شده آماده کارزار

سطر ۱ یعنی قواعد و در ستاره و ... یعنی منافق طبع ... آن منافق اللهم ... گویند ... سخنان ... نمایند ۱۲ ... بسیار ... در بلای ... سطر ۴ یعنی در بلای ... آنکان ... سطر گرفتار آمدند ... ۱۲ * ... سطر ۹ تولیت ... در اینجا ... سطر ... نیستی ... ۱۲ ... نمود ... اینجا مقابله باطل ... سطر ۱۰ این باطن ...

خاطر سعد ... این تاب و توان شد که مقابل بخت وران دولت و اقبال مقابل شود ۱۲ *

سطر ۱۵ از لشکر شاهی هم مبارزان دلاور و فیروزان ... بر فوج ... پس و پیش آراسته برای گوشمال دبی این ... مستعد گشتند ۱۲

مولوی ... محمد صادق ...

و نورنگ خان با شاه مالوه بدین کار دل نهند میرزا خان و دیگر مجاهدان دولت باحمدآباد رفته
درآبادی ملک همت گمارند آخر بدین سگالش یکتائی نمودند و بدفع آن شورید سرکام برگرفتند یکدو
منزل شتافته درگذرانیدن روزگار شدند میرزا خان باعتضاد اقبال شاهنشاهی دل بر بودن
نهاده سید قاسم را که زخمی بود محمد حسین شیخ شادمان خوجه ابوالقاسم دیوان و برخی دیگر از کاردانان
با هر دو هزار کس بحراست آن شهر بزرگ گذاشت با دیگر امرا با لشکر بیش پیوسته بصوب کنبهایت
که شورش گاه آن نافرجام بود روانه شد آن بدگوهر سید دولت را با برخی سپاه پسیجان دولقه روانه
فرستاد و پسران اختیارالملک و مصطفی سروانی بجانب محمودآباد و از خودرائی و کوته نگهی آماده پیکار
گردید چون فیروزی سپاه بده کروهی رسید آن غنوده بخت نخوت فروش را پای همت از جا شد و
بصوب قصبهٔ باشد که بنگاه اجل بر یار نویست شتافت لشکرها به پرورده رفت و تولک خان را
روانه گردانیدند که سزای سید دولت داده باز پیوندند و دیگر سپاه بر مالش آن گروه تباه خواهش
همت بربست نوزدهم اسفندارمذ نشیب و فرازها پدید آمد و دشوار راهها در نوردیده دلاوران آبزرد
با فراوان خداستیز لختی آویزش رفت و بایزدی تائید چیره دست آمدند و از تابش گرمانکامشی
تشندان شولیده مغز آب نربده گذشته خود را بقصبهٔ نادوت کشید و از آنجا بکوه چهانیه برآمد و آن
قریه ایست شش کروهی احمدآباد و از استواری او روزگار سخن سرا مشرق و مغرب او کوه آسمانی
پایه و جنوب او رود دبیتی چون نادوت سر منزل فیروزی جنود شد انجمن کنگاش برساختند و هر کدام
باندازهٔ دانائی در پیش رفتن و بازگردیدن و ایستادن رای برزد و به نخستین اندیشه قرار گرفت و
هرزه لایان خموشیدند درین هنگام تولک خان آمد و رمز دانان آگاه شگرف فیروزی برگرفتند
همدرین ولا فرو شدن شمک بهجت دیگر بخشید هر که از واژون بختی و تبه رائی روی دل ازین دولت
ابدپیوند برگردانید در کمتر زمانی کارسازان آسمانی خاک ناکامی بر تارک روزگار او بیختند و بنجول

بقیه

ای امرا پیش و پس ساختند بعضی بعضی گفتند که فلان فلان روند و فلان فلان فلان بمانند و بعضی برعکس می انگیزند ۱۲
۱۲ آنان را که همت قوی بود و نیروی دل استحکام داد و بفرمان شاه جان نثاری میکردند
۱۳ بجماعتی قلیل اراده نمودند ۱۲
مظفر معتمدان خود را بجهت چپ فرستاده عازم جنگ شده بود که باز خبر رسیدن لشکر فیروزی شنید پای همت او از جا لغزید ۱۲

۱۴ قوله اسفندارمذ در شیخ ماه چیست را گویند ۱۲
۱۵ یعنی آن کوه در بلندی نظیر خود ندارد بلکه روزگار یادگار ندارد ۱۲
۱۶ یعنی آن نخوت منش را که شخص همچو بالای کعبه فرار گرفت بهادران با هم در استقامت و بازپس آمدن می اندیشیدند ۱۲
۱۷ مقوله نامه عزت و عزت که از این درگاه عزت برگردانند
۱۸ پناه روی گردانید بدعاقبت بخت پریشان و ناکامی بخشیدند ۱۲

وشائسته کاری و فزونی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معنی رابسان برگزیدگان
عالم صورت نشاط آمود پرستاری دارد و هر آئینه خواهش او ترجمان تقدیر باشد و هر انچه دوربینان
هستی گرای نباشد بآسان روشنی پرواز بیدائی برآید چنانچه بتازگی حال این شوریده برگوید
و غنودگان نخوت را افسون بیداری برد پس ازانکه آن ستاره سوخته راه گریز سپرد و گذارش
شاهنشاه آگاه دل جهانیان را بینش افزود اگر لختی بکاهش رفتی گرفتار شدی و آن خاربن
این بیخ برکنده آمدی از شادمانی فیروزمندی بدان نپرداختند و فراز خائی بدگوهران کج گرا
سرباری شد یک روز در میان قلیچ خان شریف خان نورنگ خان تولک خان و دیگر
سپاه مالوه پیوستند و هنگامهٔ حرف سرائی گرمی گرفت درین هنگام آن تباه کار خود را به نیروی
زرپاشی راست گرد به کنبایت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت زربندگان فرومایه
گرد آمدند رعایا فرزندنشین سلاطین خود انگاشته وفاداری پیش گرفتند هجوم مردم و عنان
بازکشیدن فیروزی جنود آن دل پای داده را دلیرتر گردانید و از سر آماده پیکار شد و میسرانید
که بآوازه رسیدن همایون موکب پای همت از جا رفت اولیای دولت از نالش تهی دستی سپاه
و یافه درائی بیدلان کارشناس رو بآویزه نهادند و از روی همایون مقدم نمودند و خواهش
را فراخ تر ساخته نادرست اندیشها در افتادند کشور خدا قوانا خرد به بهین اندرز نادل بخشید و یا
بهین پندهای گرانبار شناسائی گردانید و برزبان گوهر آمود گذارش یافت بزودی آن فتنه انگیز
خوابیده بخت گریزپای خواهد شد و جنود فیروزی کامیاب نشاط چندی نگذشته بود که غبار شورش
فرونشست و غیب دانی شاهنشاهی خاطرنشین جهانیان گشت والا نصیحتها کارگر آمد امرا دل آفتاب
اندیشه آویزش در سر گرفتند بسیاری برین بودند همگان یکدل شده در آوارگی آن نافرجام
کوشش نمایند و برخی را رای آن که چون پیش لشکر محنت کارزار دیده دم آسایش برکشند قلیچ خان

قدردانی تازه آیینی برنهادند و کامی مهیابی دور و نزدیک فرو گرفت فرزده جاوید دولت سعی
افروز جهانیان آمد از سوانح ناصیه فروزی راجه رامچند بسجود قدسی آستان چون فرستادگان
بدو پیوستند والاشکوه برخواندند و بهین اندرزها گذارش یافت و به بهین روشها افسون بیم و
امید بر دمیده شد از بخت مندی و سعادت منشی دیرین غرور از سر نهاد و سگالش سجدهٔ درگاه
پیش گرفت دوازدهم بسجود نیایش گری سربلندی یافت پیشکشها بنظر همایون درآمد از صد و بیست
فیل مست برای دلجوئی او پذیرفتند و از باقی تنسوقات لعل بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند
و به بهین بخششها پایهٔ او افزودند از انجمله صد و یک اسپ عنایت کردند از سوانح فرو شدن محمد زمان
او عم زاده میرزا یوسف خان است از شورش برنائی و گفتار کوتاه بینان آزور بر سر جا بتاکه از
بزرگ بومیان صوبهٔ مالوه است لشکر کشید او بلابه گری درآمد و خواسته فرستاده پیمان نیکوخدمتی
استوار گردانید و از آزمندی و کارنشناسی تازه عهد را فراموش کرد و بقصبهٔ جهریه شتافت
دست یغما برکشود و دیوکده را غارت کرد کوتاه فکری راه نزدیک بیورت شنوده بدان سو روانه
شد کریوه های دشوار گذار پدید آمد با چندی ایستاده لشکر و برتال را گذرانید و از خردنخودگی
بباد یه پیمائی برنشست آن بومی قابو یافته دررسید و روزگار او سپری گشت و در کمتر زمانی
هرکه راه بی فرمانی سپرد و سخن هواخواهان بگوش درنیارد و برگفته نه ایستد کار او چنین بسر آید
و در زیان زدگیهای گوناگون افتد

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار دوم

وبهای فرمان روایان والاشکوه و اورنگ نشینان دادگر که گفتار و کردار را چون صفوگاه
ضمیر بر فروغ حق پژوهی روشن دارند جائیست گیهان نما خاصه گیتی خداوند ما که از خیر بسیجی

سراسیمگی فرو گرفت و بی آویزه راه گریز سپردند مظفر بر گریوه غرور خود آرا بود به تباه حالی بادیه
پیمای ناکامی شد از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتاب نمود و هر گروهی بجای بهیشاه
کام سرعت بر داشت برخی را خون بخاک آمیخت و بسیاری را آبرو ریخته آمد تا آخر روز هنگامه
جانستان گرمی داشت و اقبال شاهنشاهی در چهره افروزی با آنکه فیروزی جنود بیش از ده هزار
سوار نبود و ازان جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده **نظم** بس اندک سپاهی که روز
نبرد * ز بسیار لشکر بر آورد گرد * که در جنگ پیروزی از اختر است * نه از گنج و بسیاری لشکر
است * از فزونی پیکار و سپری شدن روز از پی گریختگان تکاپو نشد و در همان جلوه گاه
نصرت منزل گرفته ایزدی نیایش بجا آوردند بامدادان احمد آباد بزم عشرت برآراستند
و بهر کوی و برزن ترانهٔ شادی بلند آوازه شد بست و پنجم در حدود کوره کهاتم پور قاصدان
فرخنده پی در رسیدند و شگرف کاری اقبال روز افزون برگذاردند گیهان خدیو ایزدی
نیازمندی را پایهٔ دیگر نهاد و بگوناگون سپاس گذاری روزگار را برآراست غیب دانی شهریار
آگاه دل بتازگی خاطر نشین همگنان شده پرستاران پارسا گوهر را گلشن عقیدت شاداب تر
گشت ساده لوحان بیدار بخت به بستانچهٔ همیشه بهار ارادت عشرت از سر گرفتند فردای این روز
دل افروز زین خان کوکلتاش بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی بر افروخت راجه رامچند از
دز بر آمده ره گرای والا درگاه شد گوکه از فزونی آرزومندی بیشتر آمده سی ام نزدیک اتاوه
سرادقات اقبال بر افراختند و زمانی در درخت زار آن قصبه که نزهت گاهیست دلکشا بخواهش
کوکلتاش فرود آمدند روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند تا آن بومیه را بنوید نوازش شاهنشاهی
خوشوقت ساخته همراه آید چهارم اسفندارمذ ماه چتر لوای ظل الهی بر عرصهٔ دار الخلافت فتحپور نور
افشان شد و گروها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند حق پژوهی را بارگاه دیگر زدند و

مصرعه خبر گریزنده بعین ... گریختن بار ... بندبان * گریختن ... سپیده ... دشمنان ... آورده است ۱۲ *
شده راه ... اقبال شاهی ... هزار
افسران از ده هزار مردم ... مخالف غالب آمدند ...
ازینجا گفته اند ... واقعه ... بازی ... شدن ...
از جنگ کردن درمانده شده ۱۲
در احمد آباد بزم عشرت ... ترتیب دادند و مژدهٔ فتح ... نیک انجام بحضور شاه عالی ... داشتند ۱۲
فارسی ... حضرت اقدس اعلی ...
در درخت زار یعنی ... بسیار بودند ... ۱۲

میدنی رای رام ساه راجه مکت من خوجه رفیع مکمل بیگ بیگ سرمدی نصیب ترکمان دولت خان
لودی سعید خان کرانی شیخ زین خضر آقا و گروهی پردلان تمام جگر نیرو دادند[۵۱] طرح بخواجه نظام الدین
احمد بخشی میر ابو المظفر میر معصوم بهکری بیگ محمد توقبای میر حبیب الله میر شرف الدین هاتهی بلوچ
و دیگر اخلاص منشان کار طلب شائستگی یافت بیان بهادر و اوزبک با گروهی کارآگاه به التمش
قرار گرفت فیلان کوه پیکر با در رفتار در هر فوجی شکوه دیگر بخشیدند[۵۲] مظفر ازین آگهی با فراوان
لشکر باحمدآباد آمد و صفها برآراست در قلبگاه آن ناسره بدگوهر پای افشرد و میمنه از شیرخان فولادی
نحوست گرفت و در میسره لونبه کاتهی جا یافت و در هراول صالح بدخشی خیره رویی نموده گند
عثمان پو آویزش گاه برگزید و توپها را با دیگر اسباب آتش بازی بشائستگی برچید[۵۳] ازانجا که
ساختگیهای مصلحت آمیز طراز گزیدگی گیرد فرمانی از بارگاه خلافت برساختند پذیره شده
باداب برگرفتند خلاصهٔ مضمون آنکه درفلان فرخنده ساعت بدگاری فیروزی جنود بر
آمدیم و برافراز گلگون جهان نورد برسم ایلغار پیش گرفتیم تا قدوم همایون در کارزار شتاب
زدگی ننمایند سپس بزم نشاط برآراسته کوس شادی بلند آوازه گردانیدند سراسیمگان
مراد دل یافتند[۵۴] و بهمت منشان را بسیج دیگر شد و غنیم نخوت فروش راهنمایی از جا در آورد
اقبال باندیشهٔ آنکه مالوه نیز بپیوندد و نبردگاه مخالف تغیر یابد و مژده رسیدن همایون رایات
بدلها نشیند از روبرو یکسو شده عزیمت سرنیج نمودند ششم بهمن بدان سر منزل رسیده ناچار جا
برگزیدند یکطرف بشهر پیوسته و دیگر بدریاوان دلکشا جا را شاخ بندی[۵۵] کرده استوار گردانیدند
مظفر از جا گرم کرده بدان سو روانه شد گروهی بخت برگشتگان بشبخون آمده ناکام برگشتند
بامدادان لشکر اقبال دوراندیشی کرده خارست را بدیوار گلبن میکردند غنیم خداستیز تاب آویزش
ناورد شتاب روان شد مبادا رایات همایون پرتو شکوه اندازد یا لشکر مالوه بپیوندد دوسران

---

۵۱ ای التمش یا به بهادران ... تمام جگر نیرو ... سر ... ۵۲ چون در ... سر روند ... افسران فیلان فوج همراه ... ۵۳ مخالف ... ۵۴ یعنی بهادران ...

خلاصه مضمون فرمان ... شهرت داد ... تا آمدن ما تعجیل در جنگ نکنند ... ۵۵ ...

بیرون شدن ازان دیار نمودند و عزیمت جالور در سر گرفتند درین هنگام میرزا خان با لشکر
فیروزی در رسید و سرمایهٔ آرامش چندی بجهت فراهم نمودن امرا توقف داشت و لختی از سرزه
درائیهای کارشناسان باهستگی راه می سپرد در نواحی میرٹه خوجگی طاهر از پیش امرای پتن آمد
و بر حقیقت حال آگهی بخشید میرزا خان از کارشناسائی سرگذشت قطب الدین خان پنهان داشت
و از روشن ستارگی طلبگار فیروزی شد بستم دی لشکر نصرت پیوند بر ظاهر پتن فرود آمد و سپاه
آن سرزمین پذیره شد و شادیها اندوخت انجمن آگهی برساختند و راز گوئی در میان آمد برخی را
گفتار آن بود که تا نزدیک شدن فیروزی جنود مالوه دران جا اقامت رود و گروهی بر آنکه
تا خدیو عالم بدین شورش نفر باید کام بر گرفتن راه دوربینی گذاشتنیست و طائفه تجردجست و
چالاک در آمدن را سزاوار ندانسته می سرائید نه نظر بر اقبال روزافزون بی سرانجام ظاهر دل
با آویزه نهادن گزیدگی وار دچه جای آنکه سامان کارزار آماده باشد و زاد مردان کاردان
فراوان و بسا دلآویز سخنان باز گذارد ندار ره نمونی ستاره و فرخی بخت همه را دل بدین رای
شد و عزیمتها طراز یکتائی گرفت اعتماد خان گجراتی را در پتن گذاشته رو به پیکار آوردند بقافله
سالاری الهی تائیدره نور دیدند قول بفروغ میرزا خان روشنی گرفت شهاب الدین احمد خان
جان درویش خان سلطان راتهور میر مظفر ابو الفتح میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول قراچری و
جمعی از مبارزان کارگذار دران جا قرار گرفتند در برانغار شیرویه خان محمد حسین شیخ ابو القاسم
بنیاد بیگ فیروزه میر هاشم میر صالح و برخی ناموس دوست مقرر گشتند در جرانغار مونه راجا
رای درگا تلسی داس جادون بیجا دبوره رای نراین داس زمیندار ایدر سبود و دیگر مبارزان
دلاور نامزد شدند هراول به پاینده خان مغول سید قاسم سید هاشم رای لون کرن راجه ...
سید بهادر سید شاه علی سید نصیر الله و بسیاری کنداوران همت گزین انتظام گرفت التمش را

میرزا خان یعنی اعظم خان کوکه که مامور این خدمت شده بود ۱۲ ای این لشکر شاهی را سپاه این سرزمین پذیره شده اقبال شدند و بدل شادی همراهی گزیده ند ۱۲ یعنی هرگروه از امرایان حسب دانش و موافق فراست خود رائی می زدند و می اندیشیدند ۱۲ از ره نمونی بخت و راه نمائی طالع همه متفق رهین معنی شدند که اعتماد خان را ...

وبازرگان گیری پیشه کرده هنگامه ناشناسائی گرمی پذیرفت ازین آگهی یورش گجرات پیش نهاد
همت والا شد خان اعظم را ولایت گده راسین وآن نواحی در تیول مقرر فرمودند بست ونهم
رخصت حاجی پور یافت که سامان نموده خود را بدرگاه رساند وسعید خان را سه هزاری ساخته
حاجی پور وآنحدود جاگیر کردند همدران روز گرانبار نصیحت دستوری یافت دهم بهمن بر بهمونی
اقبال از راه خشکی متوجه دارالخلافه شدند

نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی وشکست یافتن سلطان مظفر گجراتی

درین آشوب جای گیتی که آویزش گاه خواهشهاست هر که بار تعلق بردوش وافسر گیهان
خدیوی بر تارک خاطر از آلایش پاک دارد وصفوتکدهٔ درون را بایزدشناسی وداد ارستی
فروغ بخشد وبآسایش جای صلح کل چهرهٔ نشاط برفروزد وبه نزهت گاه رضا عشرت
گزیند وبرآسمان تسلیم نیرنگسازی تقدیر را تماشاگر آید کارسازان ابداع دولت آرای آن
یکتای ملک آفرینش برخویش گیرند زمان زمان اقبال بپاس درآید دشمن گدازی ودوست
نوازی بر ملا افتد چنانچه گرامی احوال گیهان خدیو چهرهٔ این دلاویز داستان بر کشادند
این سانحهٔ آگهی افزای حلقهٔ پرستاری دور ونزدیک کشند شهریار کارآگاه باخاطری آزاد
ودلی نور آمود مرحله بیما بود ودوربینان بزم اخلاص چشم بر شگرف کاری اقبال داشته
کام فراغ بالی میزدند وساده لوحان عقیدت گزین فراوان اندوه میرفتند ویافه گویان
لاوبالی از تباه سگالی راه عشرت می سپردند یکبارگی تیزروان فرخنده پی دررسیدند و
نکوئی سازی سرتابان کج گرا برگذارند عالم طراوت بهار برگرفت وتازه دولتی چهرهٔ اقبال
برافروخت چون سپاه گجرات بدان نافرجام گروید وفراوان مال گردآورد امرای تیز اندیشه

۴۲۱ ج سوم

مولوی سید محمد صادق علیصاحب عفی عنه

لشکر نزدیک رسید و از هر دو فوج ها بر آراستند در میان چرکس خان میرک افضل و بسیاری
بغنیم درآمدند قطب الدین با برخی خاصه خیل خود را بدیوار رنده برد و در کشید روز دیگر تیره رایان
نخوت فروش گرد گرفتند درین زمان هزیمت یافتن شیر خان بلند آوازه شد و نزدیک بود
که آن بدگوهر کار ناساخته بدان سو شتابد مبادا جنود فیروزی بر احمد آباد چیره دست آیند از
خبر بازگشت مجاهدان اقبال ازان اندیشه برآمد و در گرفتن حصار دلیرتر شد قطب الدین خان
از خواسته پرستی و جان دوستی همت جان فشانی نیافت و خیال آشتی در سر گرفت زین الدین
و سید جلال فرستاده خواهش را بزبان آورد و رخصت مجاز را باندوخته طلبگار آمد و چون
از بینش راه بر گرفته بودند آنست که خواسته اندوزی بجهت پاسبانی آبروست و گزین زندگانی
همانست که در سر ناموس شود و آئین سپاهی آنکه زیست ناپایدار را مردانه در کار خدا در بازد
و بدین زادمردی جاوید زندگی و دامن ناموس اندوزد و هماناست ادبار تیرگی افزوده
و خرد رهنمون در گران خوابی آن فرومایه باطل ستیز را ازان پیغام گذاری نخوت فروگرفت
نخستین را پاسپار فیل گردانید و آن دیگر بیاوری خویشان زندانی شد جای آن بود که ازین
شورش به بیداری گراید هستی دوستی غنوده تر گردانید و بفرمان لابه گری عهدنامه بدست
آورد سیزدهم آذر خویشتن را برآراسته پیش آن بدگوهر آمد و جاودانی عار بر خود پسندید لختی
پرستش نموده بجان گزایان سپرد و ستاره زندگی فرو شد جلال الدین مسعود خواهرزاده
امرا نیز از هم گذرانند سپس قلعه بروج را گرد گرفت خوجه عماد الدین حسین با برخی بزینهار
درآمد کوتوال راه بحقیقتی رفته کلید قلعه نوزدهم بی آویزه سپرد ان حصار چیره دستی یافت خزینه
کنبایت با فراوان مال مرزبان یغمائی شد از زرپرستی خیال دامادی در سر افتاد مادر دانا
فرزند را مسموم گردانید و خار ناکامی بپای خواهش درشد از تباه سرشتی رعیت آزاری

و بازرگان

۵۱ چون قطب الدین حصار بند شد تباه کاران قلعه را گرد گرفتند ۱۲
۵۲ خواسته پرستی از مال پرستی یعنی مال را دوست و جان را محبوب میدانست ۱۲
۵۳ قول ملاست که مردان کار پاس جان نمیدارند بمال و زر چه رسد و برای ناموس اگرچه سر رود و بپهلوی همت نزد زندند ۱۲
۵۴ ای یکی راز فرستاده های قطب الدین در زیر فیل رسانیده و دیگری را
۲۰ ج سوم [illegible]
۵۵ ای [illegible]
۵۶ [illegible]

ولختی بچاره گری توجه رفت به دید چنان شد که بدار الخلافت رسیده ازان راه چالش فرمایند
سر آغاز یورش که و مه را آن خیال بود چون میرزا خان بدان دیار رسد و قطب الدین خان
پیوندد و بشائسته روشی گرد فتنه فرو خواهد نشست درینولا فرو شدن قطب الدین و دولی
رخصت یافتگان بسمع همایون رسید سزای بدگوهران نافرجام و فراهم آوردن پراگندگیهای
آن ملک پیش والا همت شد اجمال این سرگذشت که آبستن چندی ایزدی تائید و نیرنگی
اقبال روزافزون است آنکه چون ناسپاسان شوریده بخت آن نزهتگاه را غبار آمای
شورش گردانیدند قطب الدین خان از ناشناسائی و خویشتن داری بچاره گری نشده
چندانکه امرای پیش گذارش نمودند امروز کج گرایان نافرجام بر جاگیر و منصب آویزه دارند
و نظام در حال شان پیدا نیست آن سزاوار که به چستی و چالاکی روانه شوند هر آئنه هنگامه نابسامانی
پراگنده خواهد شد و دشوار کار بآسانی خواهد گرائید دران عزیمت گران پائی نمود و توفیق
شائسته کاری نیافت لختی بی سر و سامانی سپاه درمیان آورد و چندی انتظار رسیدن
لشکر مالوه برگذارد چندانکه گرد فتنه بلندی گرفت و از بارگاه والا سرزنشها رفت از شاذ جوا
غفلت در نیامد و بچاره گری برنه نشست پیشتر از خود فوجی روانه گردانید این تیردستان
رود بار مهندری گذشته نزدیک بقصبه سرنال آویزش نمودند سپاه آن سرزمین شرمسار
هزیمت شد از خودسری و خویشتن بینی بی آنکه قلعه بروچ را که زین سامان نماید و زربندگان
را دل بدست آرد ششم آبان ازان حصار برآمد هر چند خیر سگالان دیده ور برگذارند شورش
بزرگ آسان برگرفتن برای چیست و بلشکری نبرد ختن و حرمت ناگزیر وقت آنست
که برمیدگان درازی زبان خواسته دهند و در بستگی زبانها و صید دلها کوشش رود ازانجا که سرنوشت
دگرگون بود داستان آگهی بگوش در نشد چندانکه بست و پنجم آبان مظفر نافرجام بافراوان

داشتند وزیرخان و دیگر امیران بصوب اوڈیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت
از مبارزان خالی درین هنگام جباری از ولایت کوچ بگهوره گهاٹ و شولیده[1] سران نافرجام
گرد او فراهم شدند تا چیور از مردم سلیم خان سرمور و پرینه از خویشان ترسون خان گرفت
وازانجا ره گرای دار الملک ٹانده شد حسن علی کوتوال بر بستر بیماری افتاده بود و شیخ الله بخش
صدر دست و پای[2] سپر دو از کم مردمی حیرت می اندوخت ناگهان شیخ فرید در رسید و ایمنی رو
داد و از لشکر اوڈیسه آزرده بدرگاه سپرفت بفرمان والا بازگردید چون بدان حدود دبیت
جباری خود را برکناره کشید شیخ تا جیور شتافت بدلدهی مردم برنشست و گماشتگان امرتول
خود چیره دستی یافتند[3] در بنولا بعرض همایون رسید بهنگام بارش دریای گنگ طوفانی جوش
سیکند و فراوان مردم را گزند میرسد شهریاره دیده ور بدرازی یک کروه و پهنای چهل گز و بلندی
چهارده دراع بندی[4] استوار اساس نهاد و سرمایه ایمنی و آبادی جهانیان شد چون دران حدود
از خشک سالی گران ارزی بود زندگی نامه گروها گروه سرانجام یافت از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کو
کوکه بوالا درگاه ازان گاه که از بنگاله بازگردید در حاجی پور بسر می برد از رسیدن همایون مو
بدین سرزمین ارزومندانه شتاب آورد و چهارم دی ناصیه عقیدت برافروخت و بگوناگون
نوازش سربلندی یافت[5] فریدون برلاس حکیم مظفر خواجه مقیم و جمعی دیگر بهمراهی او بسجود نیایش
نمودند همدرین ایام سعید خان از بنگاله بسجده اخلاص روشن پیشانی شده و بخسروانی توجهات بلند پایگی یافت

نهضت رایات همایون بصوب دار الخلافت فتحپور

چون شرقی دیار بگزین روشنی انتظام یافت قدسی بسیج آن بود که بسوی دکن خرامش
رود و آن سرزمین از غبار ستر تابی روشنی پذیرد[6] و ناگاه شورش صوبه گجرات بلند آوازه گرداند

ولی

---

[1] چون مبارزان درگاه عالیجاه در تردد و تکاپو بودند این فتنه سرشت قابو جو این وقت را غنیمت دانسته و گروه بی سروپا را آماده ساخته و همراه گرفته سر بشورش برداشت ۱۲

[2] دست و پا زدن در محاوره بجای آن استعمال یابد که آدمی در کاری متردد باشد و هرچند همت بگمارد و از و تدبیر درست نیاید ۱۲

[3] چون شیخ فرید بجلیت شیخ الله بخش که بسبب کمی مردم سپاه مزید بود پرداخت مخالف هراسان شده از میان بیرون شتافت ۱۲

[4] [illegible] یعنی [illegible] ارکان [illegible] سر [illegible] یعنی دیوار [illegible] بسته بودند ۱۲

[5] چون اقبال [illegible] اعظم خان [illegible] بسعادت [illegible] و دیگران [illegible] حاضر شده [illegible] انوار [illegible] ۱۲

[6] [illegible] ملکت ضیای تازه [illegible] آفتاب [illegible] آن [illegible] قصد [illegible] دکن [illegible] آن [illegible] بازار گشتند ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی مدظله

وآوردگاه از فروغ هستهار روشنی پذیرفت عیار رادمردی گرفته آمد و فیروزی غم زدای دلها شد چو انغار لشکر منصور رالعرش رفت لیکن حسین خان سردار یلغار مخالف از دست مقصود اقاقالب تهی کرد و کار دگرگون شد و میسره تباه کاران راطرح درافتاد وآویزش نموده آبروی خود ریخت و قلب گاه ناسپاسان بی آویزه بادیه پیمای ناکامی گشت و بایزدی تائید و هنر ان نوشش و بسیاری زد و کشت فیروزی چهره افروز خدمت گذاری شد فراوان غنیمت بدست درآمد و بسیاری کج گرایان باطل ستیز به نیستی حال در شدند کارآگهان راسگالش آن بود که یک جلو باحمدآباد شوند و دشوار کار آنرا آسان سازند لیکن گفتار هرزه لایان پذیرا شد و عزیمتها یکتائی نگرفت در الهٰ آباد نوید فیروزی رسید و سرمایهٔ کامروائی خدمت گذاران آمد از سوانح فرستادن زین خان گوکلتاش و راجه بیربر و بآوردن راجه رامچند او از مرزبان ولایت پتنه است و از ناموران فراخنای هندوستان خویشتن را از فرمان بران وانمودی و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگری فرستاده بود لیکن از کم بینی بدرگاه والا نیامدی و دوری راه را دست آویز گردانیدی درین هنگام که الهٰ آباد از قدوم شاهنشاهی فروغ آسمانی گرفت و پیشین غدر راجای ماند و پاسخ آمدن پیدائی نداشت فرمان شد که فوجی به بیداری آن کریوه نشین خواب نود روانه شود که جهانبانی خودسری برنتابد درین هنگام بوراده بمیانجی خیراندیشان قدسی محفل بعرض همایون رسانید که تا آمدن آواز خویشتن داری و سرتابی نیست از در نشینی و مردم ندیدگی بمناک بر و چیرگی دارد اگر یک دو ولی از روشناسان والا درگاه دستوری یابد هر آئنه دل یافته بفرق سری شتابد ازانجا که شاهنشاه دادگر شمشیر را واپسین چاره گردن کشی برشمارد پذیرفته آمد بیست و چهارم گوکلتاش و راجه را رخصت فرمودند که آن وحشت گرا را بزنهار آورند از سوانح فرونشستن شورش چیاری نکاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخی امرای بهاتی رویه زار

لیکن زر بندگان نو رسیده و از تهی دستی نالش در آمده بود کانچه خواهش بر گشوده یافته در انی

نموده اعتماد خان که از پیشین حال پندی گرفته بود زرها داده سرگرم خدمت گردانید و اندیشه

برون شد از خاطرها بر آمده درین هنگام بر اولیه خاصه خیل شیر خان در قصبه جو تهانه غبار شورش

بر انگیخت بیگ محمد توقبای که دران نزدیکی بود مردانگی را بر کاردانی برآمیخت و به نیروی روز افزون

فیروزی یافت شیر خان ازین آگهی حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید بیگ محمد

صلاح در پیکار ندیده پس تر آمد و اولیای دولت محمد حسین شیخ خواجه نظام الدین احمد میر ابو المظفر

سید محب الله را با برخی از مردان آزمون کار بیاوری نامزد گردانیدند غنیم از شکوه فوج

نصرت باز گردید بیگ محمد با چندی تیز دستی نموده بدان گریزنده گاه پیوست و سخت آویزش

در گرفت لبان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمد و بجان ستانی و جان فشانی پای همت

بر افشرد نزدیک بود که روزگار او بسر آید خواجه نظام الدین احمد با برخی سپارزان در رسید

پراگندگی در غنیم افتاد اقبال روز افزون چهره آرای فیروزی شد و اولیای دولت انجمن

شادی برآراستند سپس شیر خان با بسیاری بدگوهران رو به پیکار آورد و لشکری باز خواهش

را در گشوده و نالش تهی دستی از سر گرفت اعتماد خان ناگزیر لختی آز را چاره گر شد و خود با شهاب الدین

احمد خان به بنگاه داری ایستاد و دیگر مردم را بسرگردگی شیر خان پور خود به نبرد آرائی روانه

گردانید در قول شیر خان را همن خان بهار خان و دیگر سپارزان جای گرفتند محمد حسین شیخ

میر صالح داعی و چندی در دست راست آماده شدند خواجه ابو القاسم دیوان بنیاد بیگ میرزا خان

نیشاپوری سید اسحق حاجی سنبل در یسار ایستادند میر ابو المظفر بیگ محمد توقبای میر محب الله

میر شرف الدین فیروزه سور داس سید مصطفی هراول شدند خواجه نظام الدین احمد میر معصوم بهکری

ایل کهکر طرح را دیدبانی کردند بست و هشتم آبان نزدیک مسانه هژده کروهی پتن در آویختند

و آوردگاه

---

(۱) ای این آینده‌گان بنده زر بودند و از تهی دستی شکسته حالی داشتند و یاوه گوئی را دستاویز روز بازار خود انگاشتند ۱۲

(۲) چون محمد بیگ بر راولیه که پایه شورانگیزی بود ظفر یافت شیر خان مالک راولیه ملو کو داماد خود را برای ملک او فرستاد ۱۲

(۳) محمد بیگ که کمک خود یافت دلیرانه و مردانه پای همت در جنگ گماشت ۱۲

(۴) ای معمول راجپوتان است که چون در جنگ غلبه مخالفان [illegible]

(۵) [illegible]

(۶) [illegible]

(۷) [illegible]

(۸) [illegible]

(۹) [illegible]

نگون سار افتادند فرا نقدی گرفتار آمد و شکست درست برین گروه تبه کار رسید و آبله پای
بادیه ناکامی گشتند به تاریکی شب تیره روزان غنوده بخت رستگاری یافتند پیل بر ساد و دیگر
فیلها و اسباب فراوان و غنیمت بدست درآمد میرزا بیگ قاقشال و سنگرام و ولیپت شایسته
خدمت بجا آوردند بامدادان جنود فیروزی رود ها و خلابها گذاره شده نزد گهوره گهاٹ فرود آمدند
ولختی آن راه شهر بیغمای شد معصوم خان با چندی بولایت بهاتی پناه برد و جباری با برخی
بهاک کوچ و هر گروهی بکنجی در شد و بسوی شیرپور سرجه که بنگاه بسیاری بود کام سرعت برنهادند
روز دیگر پیوستند لختی راه قدادنیان بدست آوردند و فراوان غنیمت اندوختند قریب صد و
پنجاه کس نامی دستگیر شد در اله آباد این آگهی رسید و گوناگون سپاس گذاری بجا آمد و خدمت گذاری
را روزبازار دیگر شد از سوانح جدا شدن صادق خان نخستین روز که امرا پیوستند در میانه راه
فیل صادق خان بسوی شهباز خان دوید نزدیک بود که کار او سپری سازد اگرچه بظاهر
آسیبی نرسید لیکن کینه در دل نشست و از روز برهم شدن هنگامهٔ آشتی دشمنی بر ملا انداخت
و راه ناهنجاری پیش گرفت از پا و ر بها که کرده بود چشم دیگر داشت از بدگمانی ستیزک آشفتگی فرو
گرفت در بیولا که جانب بهاتی میرفت بعزیمت سجود قدسی آستان جدائی گزید از سوانح شکست
یافتن شیرخان فولادی چون عرصهٔ دلکشای گجرات غبار آمای شورش شد چنانچه گذارده
آمد شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی و برخی اولیای دولت درپتن
فراهم آمدند و نزدیک بود که بجانب جالور شتاب آورند و ازین ملک برکناره شوند درین دو دلی
محمد حسین شیخ ابو القاسم میر ابو المظفر بنیاد بیگ فیروزه میر محب الله میر شرف الدین بیگ
محمد توقبای بلند خان خوجه شیر اسید ابو اسحق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کمکی سپاه
رسیدند و هزار کس از شهاب الدین احمد خان از غنیم جدا شده پیوست و هشتصد سوار اعتماد خان

۱۵ سوم
حالانکه این امر بی اختیاری بود مگر کینه و دشمنی در دل شهباز خان از طرف صادق خان جاگزید
یکی ازین هر دو خان سمت بهاتی آمد و دیگری جدا شده بقصد عتبهٔ قدسی رسید
یعنی اراده این افسران بود که بر کران شوند و بیلوجی نمایند
صادق محمد

بچاره سگالی برنشست و محب علیخان قاسم خان تیمور بدخشی سلیم خان را روانه گردانید و
سپس خود شتاب آورد غنیم بآوازه پیشین فوج راه گریز گرفت فراوان غنیمت بدست مجاهدان
در آمد و از آنجا آویزه معصوم خان بهرزه گرد دشوار عبور در نوردیده بر ساحل جمنه عنان بازگرفت
و از دون بخت بکنار دیگر پناه ساخته آماده پیکار بوده اندرز نامه فرستاده بفرمان پذیری
رهنمون شد و شایسته خوهای شاهنشاهی برشمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود بسیاد دانشهای
هوش آور نگاشته بیم و امید برآراست دران شبانه روز سه بار پیغام گذاری شد و به گزین
پاسخها شرمسار گردانید روز دیگر امرا هنگامه برآراستند و او در بخشش دریا گذشته گزاندازی
رسید و پذیرای نیکو خدمتی شد و پیمان نامه بمهر سران لشکر نگاشته آمد قرار یافت فردا عذر
گذشته برجوید و نرم نکهتی آراسته گردد برخی فتنه دوستان بنگاشته پنهانی بیم افزودند و دستان
فرقچی و فرو شدن معصوم خان فرخودی برخوانند آن غنوده بخت فریب را از نید باز نشناخت
و سرگذشت را نوشته غدر آراستند شهباز خان برآشفت و با آشنا و بیگانه بی هنجاری پیش گرفت
غبار دوئی برخواست و نخوت مایه ناسپاسان شد زاد مردان جنگ جو در بارش تیر و تفنگ
از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند و هنگامه پیکار گرمی دیگر پذیرفت از نیرنگ کاری اقبال
روز افزون چهارم آذر سرتابان ناسپاس راه گریز بادند و آویزه فیروزی دور و نزدیک را
فرو گرفت درین شتاب روی نواره بادشاهی نه پیوست لیکن ز این بومی و مراد قاقشال
کشتیهای خود آورده هنگامه آرای پیروزی شدند محب علیخان و سلیم خان سرمور و چندین
دلاوران نامور در پی او کام فراخ برزدند میرزا محمد و رستم و برخی شوره بختان برگردیده کارزار
پیش گرفتند شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد و دران هنگام که کار بر پیشیدستان تنگ شده
بود باجنود سماوی تایید پیوست بزرگ پیکار چهره آرای ناموس شد و بسیاری بدگوهران بکوی نیستی

نگون سار

خلاصی قاقشالان را سرمایه شدند چون لختی گذشت معصوم خان با بسیاری فتنه اندوزان
از ملک بهاتی باویزه مرزابیگ قاقشال برخواست او بجد و دتاج پور به ترسون خان پناه
برد از بی آزرمی چندی را بتاراج آن حواشی نامزد گردانید ترسون خان قلعه نشین شد تابان
گج گرا هفت کروهی ٹانده ملک را یغمائی ساختند و شگرف شورشی بر روی کار آمد شهباز خان
ازین آگهی خود را بیش رو همت گردانید و در سرانجام سزای بدسگالان شد چندی را به استعجال
تیز رو روانه ساخت که آمدن او ... گسلوی را برگذارند و خود سپاه آراسته از پٹنه برآمد و راه خشکی سپرد
در کمتر زمانی بدان لختی گراه شوب گاه رسید آرامش داد نخوت فروشان خلاف اندوز باز گردیدند و
معصوم خان که نزد دریا در الہ جمنه رسیده بود و همانجا توقف گزید و از ٹانده بامرنهی باین
اڈیسه بودند بر نوشت قتلو را ... آن نیرو نماند که با جنود فیروزی در آویزد همان بهتر که بر اطاعت
جانب روانه شوند بنابران وزیرخان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخشی سید عبدالله ... عبد النبی
میرزاده علی خان بابوی منگلی حسن خان شاه ...
جلال الدین مسعود کمال الدین حسین سیستانی کیچک خوجه سکندر چکنی ابابکر ارم و جمعی دیگر دفع
قتلو بر خود گرفتند شاه قلیخان محرم صادق خان محب علیخان راجه گوپال کهنکهار فرزندان
سید محمد میر عدل و چندی دیگر بیاوری شهباز خان روآوردند شهباز خان دریای گنگ
گذارده بمالش ناسپاسان کام فراخ برزد و از ایزدی تائید سه هزار توپچی از ملازمان شاه بردی
که دران نزدیکی رخت هستی بربسته بود از بهاتی آمده ملازم شدند و نوید فیروزمندی آوردند
سپس ترسون خان و میرزابیگ قاقشال پیوستند و نیز شاه قلیخان محرم و دیگر نامبردها
هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شدند درین هنگام آگهی رسید فوجی تیره بختان بسرگردگی
باباسی بهکری قصبه سنتوس رفته است و نوکران ترسون خان راه هزیمت سپرده اند شهباز خان

ج سوم

مولوی ضیاء الدین قطعه سید محمد مدظله

بدان نزهت گاه لختی آسایش فرمود بست و دوم نزدیک کالپی دایره شد مطلب خان
تیول دار آن سرزمین بر ساحل دریای جون رنگین بزمی آراست و بقدوم شاهنشاهی بلندپایگی
یافت روز دیگر نزد اکبرپور به بنگاه راجه بیربر گذاره شد بخانهٔ او رفته دیرین آرزوی او برآوردند
موکب مقدس داد و هان شکارکنان منزل بمنزل نهضت میفرمود جهانیان را نشاط کامیابی
در میگرفت غرهٔ آذر بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بخجسته ساعت اساس الهٰ آباد نهادند
چهار قلعه سرنگ زدند و در هر کدام والا نشیمنها باز نمودند سر آغاز جاییکه آن دو دریا بهم
پیوسته در نخستین دوازده سرابستان و در هر کدام چندین کاخ دلکشا و این سرابستان
خلوت گاه خاص شاهنشاهی بلندگرا شده منزل قرار یافت در دوم بیگمان و شاهزاده ها را
نیز جا کردند سیم برخی خویشان دور و خدمتگاران نزدیک را بنگاه اندیشیدند چهارم گوناگون
سپاه و گروها گروه رعیت را آرام جای آمد مهندسان تیزهوش کارنامه ها پدید آوردند در کمتر
زمانی اولین حسن انجام برگرفت و هر گروهی درخور حال دلکشا خانه بسر برد و در اندک مدتی
سترگ شهری آباد شد از سوانح رسیدن قدسی هودج مریم مکانی عنفوان یورش بجهت برخی
مصالح همرهی نیارستند کرد درینولا محمل جهانبانی را بر جمازهٔ شوق بستند و با بسیاری از بیگمان
و پرده گیان شبستان دولت راه دریا سپردند شهریار قدردان پذیره شد و آداب دانی را
رسم نو برنهاد انجمن نشاط انتظام گرفت و گلشن سرای خلافت بآبیاری پایه شناسی شاداب گشت

فیروزی یافتن شهباز خان و آواره شدن معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که پس از هزیمت یافتن ناسپاسان غنوده بخت طائفهٔ فیروزی جنود اودیسه
رویه شتافته بر ساحل دریای دمودر آرامش گرفتند و برخی بزرگان گهوره گهاط رفته

وبسیاری مجاهدان بسرکردگی میرزا خان بیرام خان رخصت فرمودند[۱] که از راه رهست بگجرات شتابند

وبرای بدگوهران تباه سگال همت برگمارند قلیچ خان ونورنگ خان را بصوب مالوه دستوری شد

تا امرای آن سرزمین گرفته بفیروزی جنود پیوندند یکتا دلی وخیر سگالی را دوشادوش داشته

چهرهٔ نیکو خدمتی برافروزند وبقطب الدین خان قدسی منشور صدور یافت[۲] اگرچه درحساب دانی او

برای فرونشاندن گرد آشوب پسند بود لیکن از حزم اندوزی فراوان لشکر نامزد شد اگر با سمانی

سرنوشت آن شراره فرونه نشسته باشد بیاری مبارزان سعادت سرشت سگالد از سوانح

سپری شدن روزگار جگمال ورای سنگه نخستین برادر رانا پرتاب است دیگر نبیرهٔ مالدیو چون او

بر هنمونی بخت بسجده آستان روشن پیشانی گشت وبخسروانی سرلندی یافت سروهی وآنحدود

در تیول قرار گرفت[۳] سلطان دیوزه بران سرزمین چیره دست بود اعتماد خان را فرمان شده

بود چون بدان نواحی پیوندد یاوری نماید وانجا را دست آورده بدو سپارد واگر ناگزیر باشد

چندی مبارزان کار آگاه بکمک گذارد چون بدان بوم پیوست فرمود طراز کردار گرفت وجگمال

بسروهی در شد وآن نخوت آرا خود را به تنگنا ها کشید[۴] رای سنگه وبیجه دیوره وجالوریان بمددگاری

گذشت چون جنود فیروزی بصوب گجرات رفت آن کج گرای چه شورش از سر در گرفت وبیجه دیوره

با بسیاری بیچاره سگالی جالوریان بر آمد آن تباه سرشت از راههای پنهانی خود را به بنگاه رسانید

آن دو مردانه با چندی از شاد خواب غفلت در آمده بجان فشانی ناموس آرا شدند وکارنامه

دلاوری گذاشته نقد زندگی سپردند[۵] بست وپنجم عید شوال شاهنشاه جهان آرا شادی عام را

بر نشاط خاص افزوده بزم عشرت برآراست خنیاگران جادوکار هوشدار واز راه گوش میدزدیدند

وگوناگون پیشگان شگرف کرداری را چهره می افروختند کمانداری قبق اندازان[۶] موشگاف حیرت افزا

بود وگوی ربای تیزدستان چوگان باز عنان تماشائی از دست می برد گوناگون هنرپیشگان

---

[۱] [illegible] ... دیده وجنگ ... افسران جبان ... بیکار ... نموده ... بسرکردگی ... لشکر ... آن قسمت ... برای تنبیه و تادیب آن ...

[۲] یعنی قطب الدین خان ... روانه نموده بود ... خطاب ... حاکم مالوه که ... تا ... میان ... گروه ... اقبال برای تنبیه ... سالار لشکری ... دو آمد ۱۲

[۳] یعنی این ... تیول ... نبود ... والا ... باشند ۱۲

[۴] درین ... کردن لشکر فیروزی نشان نامزد گجرات برای شورش ... فتنه سرشتان مفسدان گردید این هر دو ... بیلوتی کردند ۱۲

[۵] چنان ... در کارزار داد مردانگی داده بر صفحهٔ روزگار نام مردی و مردانگی گذاشتند ... یادگار ... گذاشتند ۱۲

[۶] قوله قبق لفظ ترکیب ... بالا مرقوم قلم ... شده معنیش اینکه اولاً ... انداز ... مولوی السید محمد صادق علی عفی عنه

محمد نعمت خان و میر سامان وندانست تا عنایت ایزدی یاوری ننماید وگزیده خوها فراهم نیاید
شب چراغ بزرگی تابش ندهد بیت آفتابی بباید انجم سوز * بچراغ تو شب نگردد روز * نام
بزرگان برخوردان نهادن خود را بایشان در نشیب گاه رسوائی انداختن است چنانچه در کمتر زمانی
سرکی خاکساری آب روی ناکام جاوید آمد تختی در گرفت وگوی منصب و علوفه سبکسری بود و زمانی
در خواهش تیول آبروی هم ریختند پاینده محمد سگ کش و سمک در کمین یکدیگر نشستند و دشمنی بخون
ریزی کشید سمک مرزخطی از جانب او شهاب الدین احمد خان برنگاشت و مهردار او را فریفته
کار خود بانجام رسانید مظفر بی ژرف نگهی و تامل گزینی غبار آلود نیستی گردانید از نیرنگی تقدیر
از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد در همان نزدیکی شیرخان فولادی از سورته آمده
پیوست وچون مظفر از قطب الدین خان نگران خاطر بود و همواره نوکران یکس منش او را
طلبد اختیی عابد را احمدآباد سپرده خود بدان صوب شتاب آورد و شیرخان فولادی را با
برخی بدگوهران کج گرا به پتن روانه ساخت و همدرین شورش سید دولت که از خدمت گزینان
ملک شرق گجراتی بود مظفر را نادیده باجید او باش به کنبایت دست یغما برگشود خوجه عماد الدین حسین
چهارده لک روپیه ازان بندر برآورد و تیزدستی نموده بقلعهٔ بهروج به قطب الدین خان رسانید
قریب چهل لک دام بدست آن نافرجام افتاد برخی ازان فرستاده بدان باطل ستیز گردید و
سه کروه آمد وچون سرگذشت بمسامع همایون رسید وازانجا که قدسی خاطر آئینهٔ غیب نمات
برزبان گوهر آمود گذارش یافت زودا که شورش فرونشیند وناسپاسان بباد افراه برسند
و در فراهم آوردن پراگندیهای آن ملک وغمخوارگی بومیان آن مرز و مالش سرتابان بدسگال
دوربینی رفت وگزین لشکری بدان صوب نامزد شد نهم مهتر سید قاسم سید هاشم شیرویه خان
رای درگا رای لون کرن میدنی رای بیان بهادر درویش خان رفیع سرمدی شیخ کبیر نصیب ترکمان

بموجب بیت ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد * زود بینی کش بشب روغن نماند در چراغ * مصداق حال این کس شد ۵۱
۵۲ بقول نظامی گنجوی رح بیت دلا تا بزرگی نیاری بدست * بجای بزرگان نشاید نشست * ...
۵۳ ج سوم
...
دیساری

سربلندی یافت پیشتر ازین بدو سال یکی را به پیشگاه خلافت آوردند خود را برهان نام کرده بود
میر جمال الدین حسین انجو پذیرفته سفارشها کرد و با الطاف کشور خدا بلند پایگی گرفت درین هنگام
هر دو را رو برو داشته کاوش فرمودند آن بی آزرم نختی در زبان درازی گرگیخت و بموشگافی
وزرق نیروهی راست برگذارد من پور فلان دکنی ام که حکیم الملکی داشت ما در نظام الملک مرا
بفرزندی برگرفته بود از آزوری و کوتاه بینی لغزشی رفت و از بیمناکی بیجا باره بگریز شتافت
جویندگان از راه دار الخلافت آگره گرفته بدبستان زندان نشاندند از سوانح مالش یافتن عرب بهادر
نگاشته آمد آن بدگوهر نافرجام چگونه ناسپاسی در شد و چسان غبار آمود ناکامی گشت از آن باز
که از حدود سنبل آواره شد بصوب بهار گرد شورش برانگیخت درین هنگام خان اعظم میرزا کوکه از
بنگاله بآن ناحیت پیوست برخی دلاوران را بسرگردگی سبحان قلی ترک به بادافراه او روانه
گردانید و از دوراندیشی خود نیز ره گرا شد میان ترهت و حیتارن با پشیدستان آویزه شد و
تازگی آبروی او ریخته آمد از انجا بجونپور گام خجالت برگرفت بفرمان شاهنشاهی راجه تودرمل کوردهن
پور خود را بسزای آن باطل ستیز روانه گردانید آن زیان زده دین و دنیا به تنگناهای کوهستان
درشد و همدرین ولا حاجی ابراهیم سرهندی را باندرزگاه زندان برنشاندند به بی آزرمی و چرب
زبانی چندگاه در جرگهٔ دانش نیروهان درآمد و لختی بصدارت گجرات کام طبیعت برگرفت درین
هنگام چندی دادخواه آمدند و نالش ستمرسیدگی نمودند چون آزمندی و نکوهیده کرداری بیدائی
گرفت و مردم آزاری و پاره ستانی آشکارا شد آن نادرست تباه اندیش را به قلعه رنتهنبور فرستادند
ورسیده را اول بدست آوردند خواست بکمندی آویخته فرود آید طناب از میان گسیخت و روزگارش بسر آمد

فرستادن میرزا خان به فرونشاندن شورش گجرات

رسید و از ناشناسائی خطاب آصف خانی یافت بادهٔ هوش ربای دیرینی آن تنگ شراب را
بدست گردانید تباه اندیشی فرا پیش گرفت و خودسری را اساس دیگر بر نهاد جهانی بدین خیال
که خلوت گزین را روزگار سپری گشته تا آنکه آن ناسپاس کج گرا به پیکار رسید رو آورد و گرد شورش
بر حوالی قندهار بلند شد ازین آگهی آن سودائی برون آمده و از پی او کام بسر برگرفت درین هنگام
برهان بیاوری ذریان از آن تنگنا بر آمده سر شورش بر داشت و هنگامه او باش گرمی پذیرفت
چون خرد در زندان و بخت در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت و در آزار دلها گام فراخ برگرفت
نظام الملک ازین آگهی با آشتی گرائیده برگشت و بروزی که میخواست با حمدنگر در آید خود را رسانید
از دید هنگامه او افسرده شد و با همرهان خود در میان آورد دیرباز است خلوت گزیده گشته ام و از
آمیزه مردم دل گرفته برادر من طلبگار حکومت است دست از من باز داشته با وی بپیوندند چنین
گذارد ندسزاوار آنست که هنگامه فرومایگان درهم شکسته آید آنگاه چنین اندیشها گنجائی دارد و
اگر نه کمتر کسی بر حقیقت کار آگهی یابد و بیشتری زبونی و ناتوان مندی انگارند ازین گذارش دم نشناخته
برزد و از پیوند دلها ترانهٔ شادی ساز کرده با دلی کار طلب و همتی درست جویای پیکار شد با آنکه چندی
هم تراز و نبود از خیرسگالی و راستی همراهان کار با آویزه نکشید و گروها گروه مردم از برهان بازگردیدند
وی آویزش بادیه پیمای هزیمت گشت و لختی بپوفی حدود بیجانگر پناه برد و ناکام بازگردید و از انجا
به پیش عادلخان به بیجاپور شتافت چون فسون حیله سازی کارگر نشد بآئین جوگیان با حمدنگر باز آمد
و نهانخانه در شده بدست آویزه بدکاران در فریفتن مردم و استوار ساختن پیمان بر نشست پرده
از روی کار برگرفته شد بتکاپوی سخت بمرزبان بکلانه التجا آورد و از انجا ناکام به پیش قطب الدین خان
به ندربار آمد و بدرگاه والا سعادت اندوخت و بسجود قدسی آستان پیشانی روشن گشت از انجا که
برگرفتن افتادگان و نواختن محنت زدگان خوی شهریار دادگر است بگوناگون عواطف ظل اللهی

ای این چنین فرومایه از اندک باده دولت مست غرور شده یا از رد او مرتبه خود بیرون کشید ۱۲
۲ یعنی دست بر مال مردم دراز کردن و سر بشورش بر داشتن و پیاپی سراسیمه خویشتن تیره دو بخت و دلیل ادبار است ۱۲
۳ یعنی نظام الملک با مردمان اظهار دل گرفتگی خود از آمیزش مردمان و طلبگار حکومت و سری کردن برادر خود ظاهر ساخت ۱۲
۴ سهو ج سوم سلطنت
۵ بمعنی ... زبون ... نغمه ... و دلیل ... زبون شدن ... ۱۲
۶ ... بیجانگر ... باشند ۱۲
... ۱۲
مولوی ... صاحب ...

مرلبذری

چندی در رسیدند و به تیر اندازی گزندی رساندند شیخ از فراز فیل خود را بکناره انداخت
و برهنمونی کارسازان غیب ره گرا شد اندیشهٔ بدگوهران که شیخ در عماریست راه برآمد میچ پیدو
دران رواروی تابی حقیقت منش بلازمی بپیوست و بارگی باردوی بزرگ رسانید امراز گران
خواب بنجیری درآمدند و آویزه آن شعبده آرا در از سودا اپیش گرفتند آب دمو در گذشته بدو
گروهی رده آرا شدند آن فرومایه قلعها ساخته پای تهوربر افشردند و در حصاری قتلو با بسیاری
پناه اندوخت دیگر جا بهادر کوروه با جمعی آمادهٔ پیکار شد غرهٔ امرداد صادق خان و شاد قلیخان
و دیگر مبارزان سعادت سرشت با ویزه بهادر رفته آو یزند لختی گرم آویزشها آن قلعه کشایش
یافت او گریخته به قتلو پیوست روز دیگر دلاوران ناموس دوست برهنمونی ستاره پیدان بیگاه
هجوم آوردند و تو پها را بر فراز جاها برچیدند الهی تائید آبروی گروه نافرجام ریخته آمد و به
تباه حالی بادیهٔ گریز پیمودند از غنودگی عزیمت و نیز مردگی همت لوازم تگامشی بجا نیامد و بر کنار
همان رود طرح اقامت انداختند دوم آن گران مایه را که در میزان سپهر نگنجد بهشت خیز کشیدند
و جشن سال گره قمری آرایش یافت نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند از سوانح
پناه آوردن برهان الملک بدرگاه والا او کهین برادر مرتضی نظام الملک است چون
نظام الملک را روزگار سپری شد بظاهر نظام الملکی به پسر نخستین قرار گرفت و در معنی مرزبانی
بوالدهٔ او باز گردید او به آیین پدر برهان را بسیار دوست داشتی و از همه گرامی شمردی چون
بوقلمون سپهر چندی دوره نمود بکوشش فتنه اندوزان شورش طلب مادر و برادر را بند
گردانید و هرکدام بدژی فرستاد از آزوری و بیدانشی باگذران وقت را از دست واهشته
فرمان پذیری روحانی گروه را طلبگار آمد و از خام کاری رهنمون و سخنی راه مغز آگهی کالیوه
شد از آفرینش خلق کناره گزیده کار ها بفرومایه حسین نام باز گذاشت آواز خروس بازی بهم رسانید

۱ع چون شیخ از فیل خود دید با فتاد و
بقصد کشتنش پیشتر آمده سپاه افغانان
جلیبیند و راه اشتلم خود گرفت و بشتاب راه
در عماری تلاش شیخ می نمودند و تا شنیده
از بلاسم خود برجور و دیر اسپ سوار شده
۲ع نفیح اول و دوم
با رود و سپید بر آلات و دیگر و به
صف و رستهٔ آدمی و حیوانات و زبان و دکان
۳ع جنگ رده و رسیدن بشتر بانشینید و حیوزان
خبر گیرنده ... و امثال آن ۱۲ ابر امان
و خانه و بنج ... و پیچاوت ...
چون بهادران نصرت‌مند فتح بلندی آوازه
یافت و نقاره و پیدای ... عصر
متعین ... سالگرهٔ ...
۱۲ ... بر عشرت ... ۴ع
بغنیمت گردید

۴۰۱
ج سوم

نزد داز دلها کشود ۱۲ ۵ع یعنی
نظام الملک از سلطنت بسر رشد و پسر
او بجایش قایم گردید و برهان الملک برادر
از دست برادر زاده آزار کشیده خود را پناه
شهریار رسانید ۱۲ ۶ع واهشته یعنی
فروهشته استعمال می کنند ۱۲ ۷ع
خروس بازی بجنگ انداختن خروس
را چنانکه مرسوم است با تماکارسی
هم آید تسلیم نوید مصرع علم فلک
بجنگ فلک داشت تاجداران را خروس بازی
ابلیسیه تماشا کن ۱۲ اصطلاحات وارسته
صاحب مولوی سید محمد صادق علی
صاحب مدظله
فقط

آن تند و تیز عقیده همت بر گماشتند و سگالشها در آویزش یکتائی پذیرفت دهم [illegible] تیر نواحی بردوان

لشکرگاه اقبال شد و آن شولیده مغز نافرجام در شش گروهی روباه بازی را سر آغاز نهاد

نیایش و نیازمندی را پیش رو گردانید م و آن فسون ساز در گرفت و مدارن و میدنی پور و

دیگر محال بر اوڈیسه برافزودند و پیمان بست که غاشیهٔ فرمان پذیری بر دوش و بر خدمت

بر نهد و برادرزادهٔ خود را با گزیده کالا بدرگاه همایون فرستد ازین پذیرش باز باندیشهٔ

سر تابی در شد و تباه خواهشی در سر افتاد و بران شد یکی از سران لشکر را دستان سرائی

نموده بجنگ آورد و بوکه بدین دست آویز کام دل برگیرد گذارش نموده قرة العین خود را

بدرگاه والا روانه سازم صادق خان جریده از اردو برآید و من نیز با چندی بیرون شوم

تا بدیدن یکدیگر دل بآرامش گراید و خلاصهٔ زندگی را بدو سپارد و از دوربینی خویشتن را

برکناره گرفت و شیخ فرید بخشی بدین خدمت قرار یافت از نیک اندیشی و ساده لوحی لم اتفاق

حسین خان و ابو القاسم و عبد الهادی و محمود خان خواص روانه شد چون لقبرارجا رسید

نشانی از آن بدگوهر نیافت از انجا که همواره بنا مهای کهتی افسون دوستی دمید آن تیره گل

پیشتر روانه شد چند انکه چرب زبانان حرف سرا منبر لگاه او بردند بزم نیایش گری برآراستند

و زبان زبان نیازی تازه بظهور آوردن گرفت بکی اندیشه آنکه چون مردم بجای خود شتابند

گزینند شیخ را گرفته بگوشهٔ بر نشانند و بگردکانی آن کامیاب خواهش گرد شیخ دریافت سر

آغاز شب آهنج رفتن پیش گرفت در جلوخانه بارگی نگاهداشته بودند و چند جا راه بگرفته لختی

هنگامه آویزه گرمی پذیرفت و چندی را پیمانهٔ هستی لبریز شد درین میان شیخ لقبرار فیل خود

برآمد و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیری گذاشته بیراهه شتافت و از تیرگی شب پی نیارستند

برد شیخ از زود بآمدی گذشته اندیشهٔ برآمدن داشت و از بی گذری حیرت می اندوخت ناگاه

ای سپارزان [illegible] نوان
گذاز حرکات ناشایستهٔ قتلو
مفسد تنگ دل بودند و از کو
و فریب آن وقوف داشتند
بجز بیکار اندیشه و [illegible]
۱۲ سنه ۹۹۲ بر گاه مبارزان پیکار
طلب آماده کارزار گشتند آن
نابکار دام تزویر گسترده بر فع
الوقتی پرداخت ۱۲ سنه ۹۹۵ ارسال
پیغام درستکاری بهادران
نصرت انجام نمود که [illegible]
لشکر باید من فرزند خود را [illegible]
نسخ سوم

[illegible]

بچندی

بردهٔ حق را پوشیده دارد و در گسترزانی جهان صورت گزین انتظام گرفت و ملک معنی
بالش دیگر یافت قدردانی شهریار دیده ور را تازه بارگاهی برافراختند و جوهر آدمیت را در
چهارسوی شناسائی عیار گرفته آمد بدکاران نشیب گاه گمنامی در شدند و نیک اندیشگان
برفراز روائی عشرت اندوختند سربزرگی که داروی هیچ بکار بدو با هزاران چشم و دل بیدار
گزیند سر آئینه دولت به پرستاری نشیند و اقبال روزافزون بخدمتگری والا ایستد لشکرهای انبوه
فرمان پذیر جهان کشا گردد و قلمرو فرمان دهان سایه نشین معدلت او آید شعر زهی باغ دو
عالم خرم از تو * اساس زندگانی محکم از تو * سلیمان را نگین بود و ترا دین * سکندر آئینه
دارد تو آئین * سکندر ز آئینه کیخسرو از جام * تو داری عدل و عهد نیک فرجام * از سوانح
فیروز شدن وزیرخان و شکست یافتن قتلوی نوحانی چون ایزدی تایید شکیب ربای ناسپاسان
شد معصوم خان کابلی و دیگر سرکشان غنوده بخت راه گریز سپردند چنانچه گذارده آمد خان اعظم و
سائر امرای والا شکوه بچاره سگالی قتلوی حیله پرداز برنشستند و بدستان سرائی و لابه گری
گفتار آشتی درمیان آورد کاردانان سخن سرا بدرگاه فرستاده نیایش گری نمود و پاسخ شد
کارگذاران شرقی دیار اگر گفتار او را با کردار گمنامی ببینند در سلک بندگان درآرند و اڈیسه را
بدو گذارند درین اثنا خان اعظم چون ازان ملک دل گرفته بود گرم رفتن شد و خواست که برسیدن
فرمان دستوری بصوب اقطاع خویش صادق خان درین چند روز بار سرداری برکشد و
این کار بزرگ را به نیروی جدکاری برگیرد او خواهشهای ناروا در میان نهاد بوزیرخان
روآورد او بکشاده پیشانی پذیرفت و خود بصوب حاجی پور ره گرا شد ازین رفتن قتلوی کج گرا
کوتاه بینی و تنگ حوصلگی سر نخوت برافراشت و انتظام صلح را بر گفتار بیحساب نهاد و شرطهای
ناهنجار در میان آورد امرا که تن با آشتی داده بودند لختی برآشفتند از خود و شیرپور عطائی بیکار

برابر کارپردازی بزرگ ملکی بود بل برخی کارخانه را آن پایه بنشاهزاده سعادت پژوه سلطان مراد
سپرده آمد رای سال درباری و کرم الله و خوجه عبدالصمد شیرین قلم و محمد علی خزانچی در ملازمت آن
نونهال اقبال قرار گرفتند پژوهش دین و مذهب و سره کردن دانش و کارکرد بنشاهزاده فرخ
فال سلطان دانیال باز گردانید غازی خان بدخشی و رای سرجن و راقم شگرفنامه به پیشکاری
این سترگ خدمت نامزد شدند نخست گزیده آئینی که برخاطر آسمان پیوند پرتو انداخته برآموزند
و هیولانی طبع ساده لوحان بآن نگارش پذیر دسپس سراسیمگان دیولاخ خونخوار را بنشاه راه ایزد
پرستی درآرند وظائف و خیرات بسلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابوتراب و قاضی و مفتی باز
گذاشتند آبادی ملک و عزل منصب کارپردازان خالصه براجه تودرمل و خوجه یحیی و رای درگا
و یار علی سپه دن آگهی سپاه و قرار علوفه بشهباز خان جعفر بیگ و علی دوست خان مقرر شد و
دیدبانی نرخ کالا برین خان کوکه و اسمعیل قلیخان و پاینده خان و خواجه حبیب الله معین گشت
خبرگیری اسلحه و دیدوری راه بقلیچ خان و جگناته و لون کرن و صالح عادل رجوع کردند به
تیاق داری مال فروشندگان و رساندن بخداوندان میراث شریف خان و راجه آسکرن
و نقیب خان و عبدالرحمان موید بیگ سعادت اندوختند سررشته خرید و فروخت جواهر و دیگر
معدنیات بدست اعتماد خان گجراتی و باقی و بیکمال و حکیم عین الملک و نعمت خان دادند سرانجام
عمارت نورنگ خان و قاسم خان و مخصوص خان و لطیف خواجه سربلندی یافتند بداوری دادخواه
راجه بیربر و قاسم علی خان و حکیم همام و شمشیر خان کوتوال بلند پایگی گرفتند و گذارنده اقبالنامه
نیز بدین سرفراز گردید و فرمان شد که گواه و سوگند پسند نکرده از ژرف نگهی بکار برند کار
آن بس تباه و حال این کالیوه تر زرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و تهی دستی و بیکسی مظلوم باید
سستی در کار پرسش نیارد و نه اندیشه پاره دلها را از راه برد و نه سردوزی گیرند بلکه چه پیدایی

سید ابواسحاق قنبر انشیک آقا پهلوان علی سیستانی و دیگر مجاهدان اخلاص گرا همراه ساختند
هرکدام بگرامی خلعت و گزیده بارگی سربلندی یافت گوناگون اندرزها آویزهٔ گوش هوش آمد
هفتم تیر رخصت یافتند و کرم علی داروغه خوشبوخانه را آوردن شهاب الدین احمد خان فرستادند
فرمان شد چون مرزبان توران بلاد رشد او را با سپاه بدرگاه آورد و هم درین هنگام میر شرف
گیلانی از جانب نظام الملک و دیگر ایلچیان حکام دکن بسجود قدسی آستان ناصیهٔ سعادت
برافروختند اقسام پیشکشها گذرانیدند و از بارگاه خلافت نوازشها اندوختند

آبیاری فرمودن چهار چمن دولت برافراشتن کاخ جهانبانی

ازانجا که ملک فراخ و سپاه فراوان را روزافزون و خیره بسیج درکمی و راستی بیگانگان دلیر یاب
و نادرستان چرب زبان و بسیار دستان سرایان بدگوهر فوج فوج و حق سگالان دیده ور
خال خال درانبوه گرانی فراوان فتورها در عزایم راه یابد و تباه کرداری مالش گیر کشور خدا
هر چند گاه ژرف نگهی را پایه برتر نهد و سرکشان را طراوت دیگر بخشد چنانچه درین هنگام
از فروغ دوربینی و حق پژوهی فرمان دهی را بارگاه دیگر برافراخت و قدردانی را برفراز نشانی
برآورد و هر کار را بنام آوران عقیدت گرا و سرچشمان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی
را با عطوفت ابوالابای هم دوش گردانید بهم الی انجام لطف و قهر و انتظام بزم کدخدائی و ولادت
که سرچشمهٔ یگانگی و پیرایهٔ جاوید دولت است بنوباوهٔ گلشن فرمان روائی شاهزاده سلطان سلیم
فرمود هرچه شاهنشاه داد گر برگذارد آن گوهر اکلیل سلطنت به پیرایهٔ انجام بخشد و برروائی آن
همت گمارد چون وحدت گرایان کثرت آرا از همزبانان خیرسگالان ناگذران میرزا خان و شیخ
ابوالفیض فیضی و فتح الله و فارا و دیدبان گردانیدند سرانجام منزل که بی آمیزش گفتار

۳۹۷
ج سوم

نزدیک بقصد پیوستند از شکوه شاهنشاهی آن گروه را دست از کار رفت دران زمان که آن
شهسوار اقبال بدان هنگامه نزدیک شد جگنات و رایسال پیشتر رفته سرگروه نادانان آشفته
رای را گرفته آوردند شهریار قدردان پشیمانی از پیشانی آن گروه برخواند و درچنان جوشش
خشم جان بخشوده زندانی گردانید شهریار هشیار خرام درکمتر زمانی عدالت سترگ و رافت والا
وشجاعت بزرگ بجا آورده بآرامگاه آمد گرد شورش فرونشست و ترانه شادی بلند آوازه
از سوانح فرستادن اعتماد خان بایالت گجرات عنفوان گشایش آن دیار بحکم پیشین ..
مایه نامرد گردانیده بودند از تباه سگالی و کج گرائی ناسزا اندیشه ایجنون دراه داد اقبال شاهنشاهی
سلسله برنهاده وبدبستان زندان برنشاند چنانچه گذارده آمد و از ... آن جا که .... آن ...
را طلبگار بودی چون گیتی خداوند او را نوخت میرابوتراب بکام روائی خویش دران آمد
گرم تر گردانید شاهنشاه حقیقت پژوه را بسیج آن بود اگر سته و کاری از ناهمه ...
تابش دهد و خواهش او باشد آن گفته طراز کردار پذیرد درین هیولا چون لختی بیدائی گرفت ...
درین آرزوی او توجه فرمودند سپه آرائی و رعیت آبادی آن صوبه بدو باز گردید پایه عالی
چهره اعتبار برافروخت و گفته خود را پاسبانی فرموده امید را بالش درآورد هرچند خیر سگالان
دوربین برگذارند آن روز که نیرو برکمال بود و دست یاران بکر و فراوان چاره خود سهراز
گجرات نیارستی نمود امروز که عنصری پیکر او درکاهش همراهان یکدل ناپدید فرستادن او بدینه همت
چگونه سزاوار باشد چون سرنوشت آسمانی رشته او وگفتار دانش پژوهان در نگرفت و شهزاده
شوق پذیرفته روانه گردید میرابوتراب به امینی آن دیار دستوری یافت خوجه نظام الدین
احمد را بخشی ساختند خوجه ابوالقاسم دیوان شد محمد حسین میر ابوالمظفر بیگ محمد توقبائی
میر شرف الدین میر صالح میر هاشم شاه بیگ میر معصوم بهکری زین الدین کنبوه سید ...

خود گزینند و اگر نه چندی توقف نماید که درین نزدیکی شهباز خان را بدان کار روانه میفرمائیم هم
خورداد آن گزیده خدمت را باندازهای حوصله افزا گران بار گردانیدند و با بسیاری از ملتزمان
بارگاه حضور دستوری شد از سوانح جان تازه یافتن بیره مالدیو در فراخنای هندوستان
از حقیقت گزینی و عبرت منشی چون شوهر را زندگی بسر آید زن او هر چند بناکامی روزگار
گذرانده باشد شگفته دلی و کشاده پیشانی خود را بآتش در اندازد و گاه تر دامنی و حیات پرستی
ازین بازدارد و خویشاوندان فراهم شده کام و ناکام این شعله برافروزند و پاسبانی آبرو
و ناموس پندارند و ازان باز که این ملک همیشه بهار بدادگری گیتی خداوند سرسبز و شاداب
است در هر شهری و ناحیتی دیده وران راست گوی نامزد که پیوسته این دو طراز یکدیگر
بازشناسند و آن سوختن بزور را نگذارند درین ایام جیمل را پیش امرای بنگاله باسب بام فرستاده
بودند از تیزروی بی هنجار و افزونی تابش در حدود چوسا چراغ زندگانی افسرده گشت دختر
موته راجه که همخوابه او بود بسوختن همتش یاوری نکرد اودیسنگه پسر او با برخی از کند آوران بخرد
برین بیداد همت گماشت که در شبستان دولت آگهی رسید شاهنشه معدلت اندوز باندیشه آنکه
مبادا در فرستادن دیگران تاخیر راه یابد بر بارگاور باد پیما بر آمده ره گرای آن سرزمین شد
و چون از حقیقت کار آگهی نبود لختی زمانه شورش گرفت هرزه لایان شورید سر و ساده لوحان
خیال پرست داستان آویزه گوناگون روشن گذاران گرفتند و فدویان اخلاص نهاد و
مبارزان سعادت سرشت جوق جوق برجوشیدند شورش هنگامه هاشند بسلاح پوشی و رزم
آرائی پرداختند کوتاه حوصلگان اخلاص گرا کار از دست رفت لختی نیرومندان نیکونهاد
تگاپو گرفتند دورویان تباه سرشت در نشاط نافهمیدگی یافه و کج گرایان تاریک درون اندیشه
جهند لی درین تیزروی امرای کشنگ هم بیار ستند رسید و از پرستاران حضور چندی

شیروانی و مولانا احمد اگر چه فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایه دانش از بنیان بلند تر نهاد
عادلخان بیجاپور بهفزاران خواهش از شیراز بدکن آورده و پس از سپری شدن روزگار او
بحکم دیرین آرزو و فرمان طلب بصوب قدسی آستان گام سعادت بر گرفت بست و پنجم این
دولت والا دریافت و شهنشاه حکمت پژوه بگوناگون نوازش سربلندی بخشید آن مایه شناسائی
وارد اگر همین نامه های دانش به نیستی سزاوار شوند اساس نو برنهد و بدان رقمها آرزو نبرد و
از انصاف پژوهی با چنین شگرف آگهی در کمتر وقتی جای ارادت گزینان خدیو شد و از
سعادت منشی کامیاب خواهش آمده بارها در انجمن میگفت و نازش میکرد اگر بخدمت این
کثرت آرای وحدت گزین نمیرسیدم رهی با پژوه شناسی نمی بردم او را از خجستگی ذات و
ستودگی جوهر باده حکمت گوارا شده بود و دانش رسمی پرده برروی حق پژوهی نهشت سید
که هر دم بر دو گونه بود درس آموز ایزدی دبستان که بی آلایش نگاپوی و سعی صفوتکده خاطر
فروغ شناسائی انور آگین باشد و آن به روزگار آن پدید آید و پیکر پرستان زمانی او را کمتر
شناسند دیگر آن سخ گزین ظاهر گرای بهفزاران دو دو برخی اندوختهای پیشینیان فرا گیرد
و بینش عامه از بن نیز بگذرد هر دو از فرخندگی روزگار و بیداربختی مردم گیتی خداوند پیشوای
نخستین گروه است خوشا روش ستاره که بدین شناسائی جاوید سعادت اندوزد و کردار
نامه را فروغ پذیرائی بخشد از سوانح فرستادن شهباز خان بصوب بنگاله چون معصوم بادیه پیمای
ناکامی شد چنانچه گذارده آمد عیر وزیری جنود دفع قتلو را دل نهاد شده بصوب اوجانش شود
خان اعظم چون هوای آن دیار دل گرفته بود خدمت دیگر ناحیت طلبکار آمد و ملتمس را بدرگاه
والا عرضداشت شهریار مهربان دل خواهش پذیرفت و فرمان شد که اگر یکی امر انتظام
لشکر و آبادی ملک روزی چند تواند بر خود گرفت و باز گذشته بصوب بهار آمده در قطاع

فرداز نیز

سعادت اند وختند نخستین خالدین آمده بسوگند و پیمان آرایش گرفت و پس میرزابیگ قاقشال
و جباری و دیگر مردم غایبانه همان نیکو بندگی استند و بران قرار گرفت که دست از کار زار برداشته
رو به بنگاه خویش نهند و پس از روزی چند به بسکه اقبال رسیده گزین پرستاری بجا آرند گفتار را
بکردار آبادی بخشیدند و مخالفان نخوت فروش انبوه اوان سراسیمگی در شدند ناگزیر به دل دژم
و خاطر تر مرده رو در گریز آوردند خان اعظم هر چند در تکامشی فرد کوشش نمود از هرزه گوئی
برخی و بیدلی جمعی کار پیش نرفت آن بال بهره برگنیته بر کناره داشت و چون نوید فیروزی رسید
نیایش ایزدی بجا آمد پایه خدمت گزینان سعادت سرشت بلندی گرائید مبارزان اخلاص
منش را که بکوپک دستوری بود [illegible] از سوانح بهم پیوستن امرای قاقشال با اولیای
دولت چون معصوم را پایه بهای نیز [illegible] گشت به بنگاه قاقشالان تاخت آورد تا به زه و زاد
او گزندی نرسد و گزین جنود را آن گروه پرتو زد میرزا محمد قاقشال از دوست داری بیانی او را
بسلامت برده بود قاقشالان در نواحی گهوره گهات استوار جا بر گرفته آمادگی پیکار کردند
معصوم خان گهوره گهات را تاراج کرده با و بزه آن گروه رو آورد خان اعظم محب علیخان
و شیخ ابراهیم فتحپوری و بابوی منگلی و سکندر چکنی و دیگر مبارزان سعادت گرا را قریب چهار
هزار سوار بسرگردگی ترسون خان بآن ناحیت روانه گردید هنگامیکه کار برآنها تنگ داشت
فیروزی جنود نزدیک شود و سرتابان نافرجام راه گریز سپردند بهادران نصرت قرین
دل بر تکامشی نهادند و در گهوره گهات عنان باز کشیدند میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل
و دیگر مردم پاس پیمان [illegible] داشته به نیایش گری پیوستند و باد افراه معصوم خان را
بر خود گرفته از فیروزی سپاه جدائی گزیدند از سوانح آمدن امیر فتح الله شیرازی و در حکمت
نظری و عملی طراز یکتائی داشت اگر چه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا کمال الدین

ج سوم ۳۹۴

جناب مولوی سید محمد صادق علیخان صاحب

پدید آمد چنانچه جویای کمک شدند و حقیقت عرضداشتند شیر بیگ تواچی باشی که باسبق نام رفته
بود آگهی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبان گوهر بار رفت اگر خاطر صافی بر توجه نهند
کر بکمتر زمانی نوید فیروزی جنود سماوی اعتصام میرسد لیکن خرم اندوزی فرمودن و ملتمس ایشان
پذیرفتن زبان ندارد بنابرآن سیزدهم اردی بهشت میرزا خان زین خان کوکه اسمعیل قلیخان
مخصوص خان مطلب خان رای سرجن شیخ جمال بختیار شیر رویه خضر بیگ میر ابوالمظفر میر معصوم
بکری و بسیاری از ملازمان بارگاه حضور را دستوری شرقی دیار یافتند و هر یک را خلعت فاخره
و اسپ خاص سربلندی بخشیدند هنوز این جنود ایزدی تایید بر نیامده بود که مژده فیروزمندی
و هزیمت یافتن باسپاهیان سامعه افروز گشت و تازگی غیب دانی کشور خدا خاطر نشین خورد
و بزرگ آمد گروهی را چشم و طایفه سرمه و چندی را عصا بدست افتاد قریب یکماه عساکر اقبال در
مقابل مخالفان شبان روزی بتوپ و تفنگ ناموس آرا بودند و از هر دو جانب شگرف کارها
بظهور آمدی با آنکه نا امیدی طراز چهره دستی داشت اقبال شاهنشاهی نیرنگ سازی در آمد
چهاردهم مهجه لوای فتح جهانتاب شد و سرتابان سوخته اختر بادیه پیمای گریز شدند و هر یکی
از کارنشان لاابالی بسر آسمگی افتاد اجمال نیرنگی اقبال آنکه در گرمی آویزش قاضی زاده
که از ناموران گروه بداندیش بود از صوب فتح آباد آمده پیوست و فراوان کشتی بیکار باشائسته
سامان آورد و نخوت افزای گروه باطل ستیز شد ناگهانی توپی بدو در رسید و خرمن هستی او را
بسوخت معصوم خان کالا بهار را که در نبرد رود بار طراز یکتائی داشت جا گزین او گردانید و در
دوئی تیرگی افزود و سرخوشان باده پندار را شگرف خماری کالیوه ساخت کاردانان سخن سرا
بهبید دلها شستند و دلآویز گفتار را دستاویز آن بر ساختند بسیاری بفرمان پذیری

بآهستگی متوجه ولایت پشاور گردد و اگر میرزا ابیدار شده راه فرمان پذیری سپرده
به گوناگون نوازش امیدوار سازد و گرنه لکا باستان شتابد و برای مزید آگهی فوجها ترتیب
یافت[۱] و زده آرای بگزیده آیین بشر قول منور انجمن خلافت زینت گرفت میرزا ابوسعید خان
و رای رایسنگه رای درکا کوجر خان سورج سنگ مدن چوهان شیخ عبدالرحیم بالکا
رامچند تهاکری سلیم خان کاکر علی سید محمد موجی کرم الله کنبو پرتهی راج رام داس
چوهان سهرا داس سانول داس کله کهواهه آسکرن کچهره هزاره بیگ شیخ ولی حلا میر محسن و
جمعی کثیر از مبارزان خدمت گزین و یکه جوانان دلاور درین فوج فیروزی اعتصام جا یافتند
و سپه آرای جوانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی و ابوالقاسم
تمکین و عرب و سید حسین و حسن قلی بیگ و عبدالله بلوچ و طالفه راو مردان نامور
قرار یافت[۲] برنغار را قلیچ خان جلال خان شیخ جمال بختیار نور قلیچ میرزا فولاد جمال خان ملک
شیخ کمکه ملک درویش جانفزیه عالم نوحانی مولانا الهداد ابنروهه شهباز لودی برخی از
مجاهدان ناموس دوست رونق بخشیدند[۳] راجه مانسنگ نورنگ خان شیرویه خان
مادهوسنگ محمد بیگ تکلومان سنگ درباری جگمال سلهدار بهادر خان توردار سرجن
پهلوان علی سکت سنگ جگت رای رامچند بهگوانداس شیخ کبیر جبار قلی نصیب دیوانه
وگروهی دیگر از نبردآزمایان عرصه جلادت بارایش فوج هراول پرداختند و از عاطفت فطری
و رافت ذاتی بازمنشور نصیحت که حرز[۵] بازوی بخت وری تواند شد مصحوب حاجی حبیب الله
کاشی فرستادند که هنگام یورش آن صوب میگذرد لشکر انبوه در تنگناها قدری دشواری
میکشد باید که زودتر یکی از آن طرزهای فرمان پذیری بجا آرد تا جنود فیروزی از حد و دیکرام
بازگردد و کار او به نیک نامی گراید و در نوازش او دست آویزی سرانجام یابد[۶] همگی اندیشه

---

[۱] از نیل آن آزاده و ظفر آماده همه
دنیا به بزرگواری و آگهی یافتند ۱۲
[۲] بآیین کارزار و جنگ
از افسران چیده و
[۳] دلیران نبرد آزموده
که برای تحرک آن فوج از اعیان
برای جرأت کم آمده ۱۲
سلطنت آنگاه بنگاه به آرزوی
[۴] و تقسیم افواج
برای آرایش پیش و پس
بر پست و چپ عسکر
[۵] فرود آمده ۱۲ زمین بر پاگاه آن
افسران که همراهی آن
شمع انجمن خلافت بودند
به تحریر درآورده ۱۲

[۵] حرز بازوی
بخت وری صفت منشور
نصیحت باز از مرحمت
غائبانه بنام میرزا سخن
ناشنوا ارسال فرمودند شاید
دوای فساد جهل در دماغ او
شود ۱۲ [۶] این همه
تدبیر فقط بپاس خاطر میرزا
بود که شاید براستی گراید
وار اعمال ناخوش خود باز آید
۱۲ مولوی محمد صادق علی
سلمه

فراخ پای جست وجوی ندارد ۵ پایه را سوی بام یابند + تو بیک پایه چون شوی
خورسند + اندرین راه اگرچه آن نکنی + دست و پای بزن زیان نکنی + اگرچه
پیش نهاد کامیابی است خود آزموده را چه آزماید و تا چند خود را بر دم تیغ بردارد
واگر از شرمندگی و بدکاری رو بدرگاه نمی آرد و از بیم ناکی دل بخدمتگاری نمی نهد دهشتان
عاطفت روزافزون که از آغاز سلطنت تا حال که عنفوان بهار اقبال ست بر عالمیان
ظاهر بخشش و بخشایش گناهکاران بزرگ دور و نزدیک را دلنشین از انجاکه شولیدگان
بادیه ادبار داستان اندرزگران شنوند از غنودگی بخت و نایاوری خرد دلاویز گفتار
الهی را فسانه بیراهی پنداشت پاسخ بگفتاری فروغ گذارش داد و چون روز مردمی بود
مهرافزائی گیتی خداوند بروی به بخشش و اشارت والا شد و اگر در حرف نیکوبندگی زبان
با دل یکتائی دارد و از فزونی واهمه سعادت ملازمت را روزی چند قراری تواند داد
باید که یکی فرزندان از مصحوب پرده نشین عفت صفوت گزین عصمت بخت منشا بیگم روانه سازد
واگر از تنگدلی و بیدانشی باین هم نگراید خرچه حسن نقشبندی با برخی اعیان آن سرزمین
فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد هر آینه در ضمیر آسمان پیوند پایه قبول یابد
بخشودن و بازگشتن را دست آویزی سرانجام گیرد و چنان بگوش خوابیده بختان
شوریده درای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد راجه مان سنگ با جوقی
دلاوران با اخلاص آب سند گذاره نموده بپشاور شتابد و سرکشان آن ناحیت را
براه نیکوبندگی در آورد و از انجاکه همگی اندیشه حقیقت پژوه آن بود که غنود بیخبری از
سکون جنود سماوی ناامید پذیرای سعادت گردد یازدهم تیر اکلیل ابهت و بختیاری
شاهزاده سلطان مراد با بسیاری امرا دستوری یافت که از آن آب عبور کرده

ج سوم

ج سوم

پندها فروغ پذیرش گیرد و به بستان سرای حق پژوهی رود لیکن هر که غنوده بخت باشد و
خرد او در شوره ستان خواهش یابد بینش و دانش او دارو نی شتاب آورد و خویش را
بکوشش فراوان زیان دین و دنیا گرداند چنانچه زندگانی این جوان خوابیده عقل
شیوا زبانی می نمایم و ماتم روزگار او میدارد خلاصه پیغام آگهی آنکه هر که بزرگ شکوهی که
با والا توانائی و فراوان نیرو دست آزمایش باز داشته به نصیحت طرازی و حقیقت سرائی
همت بر می گمارد و دستمایهٔ او جز خیرسگالی و خلوص عاطفت امری دیگر نباشد هر آئینه
سعادت پذیران نیک اختر در بالغ بیدانشی بیدار شده بروی شرمگین و دل حق انجمن
آرایند و به نیایش و لابه گری درونی و برونی چاره بر سگالند و بدگوهران تیره رای و ران
سیه چال خطرناک دستان سرائی و حیله فروشی پیش گیرند و بر تبه کاری خود هزاران
یا نمه حجت گذارش نمایند اکنون آن برادر که پایهٔ فرزندی دارد پذیرای شناسائی آید
و جاوید دولت اندوز و سلاطین نژادان والا تبار و بزرگان هر سرزمین از فروغ
عنایت ما پرتو میگیرند و با این همه نسبت چگونگی و ناگی گریوه نشین ناسپاسی باشد و
تا چند بهم نشینی فرومایگان نافرجام در نشیب آباد زیان کاری طفره خواهد زد باید
که بر غنیمین بگس ستیزبان خودک افزا گوش ننهاده باندیشهٔ درست و دلی پشیمان و اعتمادی
شایسته و خاطری امیدوار بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی را برافروزد تا فنون
مهراندوزی ما خاطرنشین دور و نزدیک گردد و او روزکی چند زندگانی بشایستگی گذارند
تا به دنیای او چون رتبهٔ عقبی بلندی گراید و انجام کار به نیک نامی کشد و هر چه سکین
کم روی پایهٔ تنومندی از سپردن بادیهٔ مقصود باز ندارد بو که بآویزه حلایر بخت برفراز مراد
برآید و مردم نژاد با چندی فروغ آگهی چگونه لشار غفلت در او فتد و نیم کامی در

بیشتر آن بود که شهریار دادگر درین مصر جامع روزی چند توقف فرماید لیکن باندیشه آنکه
هر چند رایات همایون بکابلستان نزدیک تر شود هم مرزبان آن دیار دلخواه صورت خواهد یافت
بصوب سند ساگر که به نیلاب اشتهار دارد نهضت والا شد [۱۶۰] از سوانح فروشدن خواجه
عالم خواجه سرا کارگذاری روبود برخی پهلوانان باهتمام او خدمت داشتند در مقام
خربوزه بیگی ازان گروه چوبی چند میزد و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشنه
کار او بانجام رسانید شاهنشاه قدردان آن خدمت گذاردیم حضور را [۱۶۱] آمرزش خواست
واز معدلت اندوزی کشنده بیاسا رسید و بپاداش شولیده عقل را چراغ آگهی افروخت و
کج گرایان خودبین را روی دید آمد رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر
گیهان خدیو داددهان نوازش کنان با هزاران شکوه صوری و معنوی برکنار آن
دریای سند سیزدهم خرداد نزول فرمود سپاه و رعیت دست آویز نیایش روبدرگاه
آوردند [۱۶۲] و هریک کامیاب گوناگون بخشش و بخشایش ازسر گرفت والوس افغان که
سراسیمگان بادیه ناسپاسی اند ناصیه سای نیکوبندگی گشتند ازانجاکه پیش نهاد قدسی
خاطر انتظام حال آگهی میرزا حکیم بود منشور عاطفت شرف نفاذ یافت و خیرسگالی و
اندرزگویی پرتو عاطفت انداخت [۱۶۳] کاردانان آشنا روی عقیدت گزین شیرین گفتار
دلاورانه فرآیاد دستوری دادند تا نخست دانش خویش بر بالا نیاورده سراپای
اورا برخوانند و سپس سخنان دلاویز بخت آور گذارش نمایند [۱۶۴] توان ساخت
دلهای فولاد نرم * بنیروی پیوند گفتار گرم * اگرچه کج گرائی او در پیشگاه دانش والا
دانشوران دیگر خرد پژوهان پیدا بود لیکن اقدسی خاطر آن میرسید که چون بهادران فیروزی
را از ناکامشی بازداشته اند و درین ناکامی گوناگون عنایت بار آشنوده بو که دل آهنه

درخاطر شهریار فلک وقار بود
که چندی درین شهر توقف فرمایند
زیر پاس بیاس هشت آگین باز
بپایان شتم عزم فرمودند
یعنی شاه عفو پناه نظر
برقدامت خواجه سرای مذکور
ونموده درگذر از غش نابایسته
او کرده در چنین گناهی او
آمرزش نمودند یعنی
همه شهری و لشکری با نهایت
تضرع و زاری دعاگویان
وسلامتی خواهان سرنیاز

ج سوم ۳۱۲

رمیی از شیبهای آن [illegible] گردون [illegible] و عقل و [illegible] طول و عرض [illegible] نشیب و [illegible] نفس اماره را [illegible] و با خشت [illegible] نیست و نابود [illegible] میکنند که [illegible] جاوید [illegible] تجرید [illegible] مراد از [illegible] و این [illegible] است [illegible] گیهان خدا [illegible]

۳۲۹
ج سوم

بوده ۱۲ چون شاه معرفت دستگاه مدام جویای بندگان خاص الخاص ایزدی میباشند درین معبد ترک دوئی را منظور داشته بصدق دل اشرف اصدار فرمودند ۱۲ یعنی بلوازم نیاز و پیشکش شایان که سزاوار بندگان عقیدت توامان عبودیت نشان باشد میرزای مذکور پرداخت ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی صاحب سلمه الله تعالی

وهم در بنولا قدسی خاطر بزیارت خلوت گاه بالناتهه تله متوجه شد بکسر تای فوقانی هندی
و فتح لام مشدد و های مکتوب کوهی است آن پایه نزدیک رهتاس از دیربار که آغازش
پدید نیست او را نیایش گده بالنات جوگی دانند و در بزرگ داشت آن کوشش رود
جمعی انبوه روی نیاز آورند و در فراخنای هندوستان گوناگون راه آزادی روائی
دارد و طایفه را جوگی نامند بضم جیم و سکون واو و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی
کردار این گروه بر قانون پاتنجل است که لختی ازان در آخرین دفتر گذارش یافته و در
ملک نیستی جاوید هستی اندوزند و خلاف آمد عادات فراوان بظهور آید بسیاری بخورسندی
و کم آزاری نام ور روزگار تیز رو عرصهٔ آگهی پدید آید بالناتهه از سر آمد پیشروان
این گروه است بیا و الف و لام و نون و الف و سکون تای فوقانی و های خفی گویند
کین برادر راجه بهرتری بود مشهورست که از دوربینی و کار آگهی راه تجرد سپرد و این نزهت گاه
برای نفس بوقلمون برگزید کوتهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنی
خویش نینداختند پژوهش آلهی بنده نمایند و با هر طایفه که گمان روا یافتگی باشد یا جانبی
که مردم بدان روی نیاز دارند پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد ازین رو بدان خلوتگاه
ایزدی برشتافتند و انجمن تجرد نشان آن جا آستی از فروغ توجه گیهان خدیو روشنی
پذیرفت سی و یکم منازل میرزا یوسف خان بقدوم شاهنشاهی جاودانی سعادت
گرفت و حصار رهتاس از قلاع نامورست در اقطاع او بود چون آن نواحی مخیم
سرادقات اقبال شد بذریعه باریافتگان محفل همایون این آرزو درخواست والا
عاطفت پایهٔ قبول و اقبال گرفت بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت
اندوخت و برای میمنت افزائی و نشاط افروزی اندکی پذیرش یافت اگرچه رای

راجه کمادون و رام شاه و مکت سین و راجه کرن و بسیاری زمینداران کج گرا و غیوران
تهی مغز فراهم شده شورش برانگیختند حکیم بخت زبان گیر آن فرقه دامان هنگامه انداخت
رام شاه و مکت سین و راجه کرن ره نورد نیکو بندگی گشتند و میانجی ایشان نیابت خان
نیز به جنود فیروزی پیوست در حدود داکلی کار طلبان خدمت دوست رزم آرای گردد
ناموس تیاق نمودند و پاس حزم داشته نوکر و یکگان سعادت را هراول نام نهادند
و بحقیقت بختیار بیگ با جمعی ناموران مقدمه آرای شد سرآغاز یکایک شاه دانه مهر اول را
دست چیرگی نمود و بختیار بیگ با چندی از مبارزان عقیدت سرشت دیده وری را
با مردانگی ممدوش گردانید مجاهدان تیزدست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند قتال
تا هنگام شامی نوید فیروزی رسانید و روزگار مژده آورد غنیم غبارآلود ناکامی دشت پیمای هزیمت
شد سید میان و سید مصطفی و بسیاری از غنوده بختان بکوی نیستی نگونسار افتادند
گیتی خداوند در حوالی کلانور آب راوی را جسر آراسته عبره فرمود و از حواشی رام گده آب
چناب گذاره کردند و آب بهت را از میان جهلم و رسول پور براه پل عبرت نمودند و در
نواحی بهت چند روز عشرت شکار بجا آمد و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند
درین هنگام که بهار دولت روز بازار داشت و چشمه بخت کشایش روز افزون فیضم اردی بهشت
دلکشا باغی اساس نهادند همواره خاطر فیض آمود گیهان خدیو آبادی صورت و معنی
توجه فرماید و از فروغ جهانبانی گلشن زمانیان بشگفتگی گراید و شوریده سار دینی آبیاری همت
کشت زار گردد برسم شکار بقصبه تنده عبور واقع شد چون پرورده زمین و چشمه خوشگوار داشت
سرابستانی بخاطر آوردند و در کمتر زمانی حسن انجام برگرفت و بجهت عشرت پذیری سرفراز
قلعه آن قصبه که از عمارات باستانی است چون نظرت بزرگان والا پایه صعود اقبال فرمودند

سنبل گرد فتنه برانگیختند بدان اندیشه که اندوختهای آن صوب بر گرفته دست آویز
افزایش بدگوهری سازند و اگر نه شب و شبگیر کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند حکیم عین الملک
فوجدار آن حدود آگهی یافته باستحکام قلعه بریلی همت گماشت و در فراهم آوردن سپاه
آن ناحیت کوشش نمود نامبردها بدان تخیل که حکیم را بخود یار و یاور سازد در دبستان
امید و بیم گذارش نمودند و در کمترزمانی نقش ناامیدی برخوانده گرد حصار برآمدند و آتشی
برکرده نیمه شهر بسوختند حکیم ثبات پای خرد و نیروی کشاده پیشانی فیروزی یافت در آن
آشوب شورش شب درآمد و تیره رایان بدگوهر در روز کوران پی گم کرده انجام کار را بروز
انداختند چون زمین شکستگی داشت و آوازه آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب گوهران
فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدری دورتر نشستند آن دانش اندوز یکی از هوشیار مغزان
را بآیین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه کرد تا آن بخیه کار خود را به تیره شدگان
غنیم درگیر اند و پس از آزار بسیار باستواری میان خیان گذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف
فراهم آمده اندیشه شبخون دارند مرا بخبرگیری فرستاده تدبیر چهره اقبال برافروخت نیمه شب گام
هزیمت برگرفتند و حصاریان نومید ترانه نشاط بر ساختند رخسار طرب را گلهای تازه شگفت و
کوس شادمانی بلند آوازه شد در کمتر فرصتی بختیار بیگ از بداون و شیخ محمد غزنوی
از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروهه و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو
و مولانا محمودی و ابوالقاسم از سنبل پیوستند و هنگامه اولیای دولت تازه رونق
گرفت حکیم با دلی کاردان جویای پیکار شد سراسیمگان بادیه ناکامی و شوریدگان پویه
سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده
آزار زیردستان میکردند و زبون کشی را سرمایه مردانگی پنداشته درازدستی ها می نمودند

ج سوم ۳۲
برای دریافت حال بدگهران روان نمود ۱۲ کار جاسوسی که شایان بود بکار آورد و مخالفان را از تقریر خود در دغدغه و پریشانی انداخت ۱۲ مصرعه از آن پهلوانان لشکرپناه پشت هریک ازین فوج و عساکرشاهی از آمدن این افسران قوی شد ۱۲ چون از مقابله عاجز شدند با آزار عاجزان و بیکسان دست غارت و ایذا دراز کشادند ۱۲ محمد صادق عفی عنه

سخنان هوش افزا انچه در نزدیکی کاوش تا تاثیر نماید بنیز از یک از دو بر کارگر بنا باید

وآن نیز کنون خاطر صواب اندیش بود که بر کنار دریا قلعه سپهر آسا اساس پایه جستیان

نبقد گزین بند سعادت پذیر آیند و بندگان خدمت گذار را بناهی سترگ باشد بدین

قدسی پسیمای عزیمت آن صوب فرمودند از سوانح توجه فرمودن گیهان خدیو بتماشای

نگرکوت چون نیز نگهبای آن باستانی سطاف خاصه درست شدن زبانهای بریده

بسمع همایون رسیدی خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیدی در نیولا که آن سرزمین

نزدیک شد دوستان شگرف تبازگی گذارش یافت پانزدهم باخیدی خاصان بزم

سلطنت بعزیمت تماشا راه پیما گشتند نخستین منزل راجه جی چند مرزبان قدر بدولت

زمین بوی سربلندی یافت چون پاسی از شب درگذشت برای آسودگی مردم در

قصبه دیسوهه نزول اجلال فرمودند راجه بیر پرتیول دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت

اندوخت از دشواری راه سختی گریوها همراهان دولت را لختی پیشانی عزیمت جبین زده

بود و از دورباش شکوه خدایگانی که زبان بندی عظمت کسی یارای گفتار نداشت دران

شب روحانی پیکری که نادرکاری بدو منسوب دارند در خلوتگاه مثال چهره برافروخت

وبلند بانگی گیتی خداوند گذارده از آن بسیج باز آورد شفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش

فرمود باز گردیدند و نشاطی سترگ که همه را فرو گرفت میان کهوندوال و کانوادهن پایاب را

پل بستند و گذاره نمودند هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نورآگین شد

و در بوستان آن مصر اقبال گلدسته عشرت فراهم آوردند از سوانح غبار آلود شدن

عرب بهادر بنگاستان هزیمت چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار

آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاری بدنهادان شورش طلب در حدود

این عرش منزلت اراده کرده

اساس قلعه بکنار دریا چنان بنای

پایه کرسی آن قلعه در ارتفاع دعوی

بلندی با برج نهم نماید ۱۲

زبان گیری شنیده بودند که در نگرکوت

زبانهای بریده درست و بهست

باز بصورت اصلی میشوند ۱۲

۳۲۶ ج سوم

و در دخل و خرج مردم ژرف نگهی که از بد گوهر و نیک ذاتی فراهم آمده باشد بکار برند تا بکمتر
زمانی اندیشه بیرون آرایان خراب درون پیدائی گیرد و قلب کاران زر اندود نیز بوزنگاه
در آیند ازین آگهی روزبازار عافیت شد و فراخنای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت
بیست و هشتم حوالی ماچیواره دریای ستلج را جسر عالی انتظام داده عبور فرمودند و
درین نواحی امرای پنجاب بسجود قدسی آستان ناصیه سعادت نورآگین گردانیدند
هریکی بعنایت خاص سربلندی یافت و از مکافات نیک کرداری بسپاس گذاری
در آمدند آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی
سال اردی بهشت از دور سوم
سه علم دولت نوروز بصحرا برخاست ❊ فیض روح القدس از
عالم بپا برخاست ❊ چه هوائیست که خلدش بتحیر بنشست ❊ چه زمینی است که
چرخش بتولا برخاست ❊ شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و نود هلالی بعد از سپری شدن
شش ساعت و بیست و دو دقیقه نور پرداز جهان صورت و معنی و بار خدای
عالم نیهان و پیدا ببرج حمل نظر خرمی انداخت و عنصری عالم را چون روحانی ملک
نورآگین گردانید جشن شادمانی آرایش تازه یافت صلای عیش بلند آوازه شد
از آنچه در سرآغاز این سال خجسته تابش ظهور داد نهضت رایات همایون است
بصوب دریای سند از آنجا که پاسبانی عموم خلایق دیباچه فرمان روائی نقش لزوم
وارد بر ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت چنانچه بیاوری تائیدات آسمانی نزهت گاه
پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان رفت و روب یافت شکارگاه گزینان ساحل
سند بآبیاری داد و دهش سرسبز گردند و تیمار آفت زدگان حوادث سرانجام یابد و
نیز چندی مزاج شناسان خرد پژوه فرستاده به گرانمایه اندرزها اصلاح کار مرزا کرده آید

پریشان بردو از حدود جلال آباد از دریای خیاب گذشته رهگرا شد بسیاری همراهان
دران گذاره فرو رفتند و در نواحی سپهره بهت عبور نمود و در موج خیزان سرخیدی بسیل فنا
درافتادند[۱] از کریوه قهار براه کیپ آب سند عبره نموده به بنگاه خود باز گردید چون بمسامع
اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد و منشور والا انفاذ یافت که جنود فیروزی عنان
از تعاقب کشیده دارند مبادا در شورش آبها کشتی میرزا فرو نشیند و کار آن سلیم دل از چاره
بگذرد اگر آن غنوده بخت از نارسیدگی شناسائی منزلت نشود پذیرای آگهی نیاید با وجود[۲]
چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او به ستم[۳] بیم بوکه بروزگار سعادت پذیر گردد و شاه راه
بینش را دیدبان آید و نیز در میزان قدردانی برادر گران سنگ تر از پسر باشد نبازم زمان
را که چنین گوهر نیک اندیشی ببارگاه ظهور آورد و سلطان خرد را بر اورنگ کامرانی سربلندی
بخشد بها با آزرم و مردمی را سر آغاز می نهند و جاودانی دولت را تبازگی می سرایند
و دانش والا را شناگری نماید یا رافت سترگ را باز گوید فطرت عالی را محمدت برخواند[۴] یا
فراخ سازی حوصله را داستان طراز د بس از کوتهی سخن بوزاران نیایش ایزدی بصوب
پنجاب نهضت فرمود تا بمعدلت روزافزون پراگندگی آن دیار فراهم آید و شکستگاران را
بمومیائی مهربانی درستی بخشد بیست و چهارم ظاهر سرهند معسکر اقبال[۵] شد گیتی خداوند
بباغ دلکشای آن مصر دولت عشرت اندوخت از سوانح تجدید آیین ملکداری از انجا
که شهریار دوربین زمان زمان هشیار خرامی را تازه اساسی برنهد و جهان آرای عبادت
برشمرد و درین هنگام طرزی دلکشا بخاطر آسمان پیوند رسید[۶] و یرلیغ والا صدور یافت
که جاگیرداران و شقداران و داروغگان قلم زده بده ساکنان را نام و حرفه در قلم
آورند و در یکدیگر منتظم گردانند و نگذارند بی دستمایه پیشه و التزام هنری زندگانی نماید

درین گریز که میرزا زیان خسپید
اگر شی دل بهلاک نهاد بود ۱۲ [۱]
بخیال اینکه اگر جنود ملایک وفود
تعاقب خواهد کرد میرزا رعب
رسیده آمده حواس گم خواهد کرد
و کشتی اش غرق خواهد گردید مانع
های هواخواهان شدند ۱۲ [۲]
ای آن بدبخت کم طالع از طرح
نشناختگی این مظهر هستی برخیزد
بایان که دیده عقل بینا داریم چگونه
روگردان باشیم ۱۲ [۳]
میگوید که در مدح این مجمع

ج سوم ۳۴۳

پیشانی کشاده و دلی حق پژوه و قدمی استوار و عزمی شگرف و نیتی والا داد دهان شکار کنان
خرامش داشت هر چند منزل بمنزل بسر میشد داستان گریز او نمیرسید غباری در نزهت گاه
ضمیر آسمان پیوند راه نمیافت و خراب درونان شوریده خرد با آن خیال کج در سر اندیشه
آوازش دارد نشاط گزیدی و سعادت نشان دیده و در راتحیل فرو شدن او عشرت آمود
داشتی بر زبان گوهر بار گذارش یافت چنان بر پیش طاق باطن پرتوی افتد این همه
ایستاد از آنست که نهضت رایات همایون با ورندارد و هرزه درایان ژاژ خا طور دیگر خاطر
نشین کرده اند بیشتر آنست که در حوالی سرهند خبر گریز آن پریشان رای بسمع همایون رسید
همچنانکه راز دار تقدیر گذارش فرموده بود چهره کشای راستی گشت همان روز که رایات
جهان پیما از دار الخلافه روانه شد میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست روز
در باغ مهدی قاسم خان بدستمایه مالیخولیا شادمانی میکرد و هدف گاه وهم را تیر خیال
می انداخت سعید خان راجه بهگونت داس کنور مان سنگه سید حامد محمد زمان و دیگر جاگیر
داران پنجاب قدری قلعه را استحکام داده آماده کارزار بودند چون فرمان بآرایش هنگامه
پیکار نبود بهادران حقیقت گزین در مورچلهای خویش باگهی میگذرانیدند و از کارشناسی
یافه گویان عامه بند شهر را از اختلاط باز داشتند و از نیروی الهی اعتصام دروازها گشوده
مبارزخواستی بارها شیر خواجه و نادعلی زرچه و میر سکنه را از آن طرف جوشش مردانگی کردند
و به لطمهای یدالهی مالش یافتند میرزا از نارسائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر
شدی و هرزه لایان همراه سرگرانی نمودی ناگاه آوازه موکب شاهنشاهی جوهر دماغ بد پریشان
ترگردانید راه گریز گام شتاب برگرفته یک گروهی بالا دریه باغ مهدی قاسم از آب راوی
عبور نموده و سراسیمه بصوب کابل شتافت دران شب نواحی شاه قلی زمانی به جواب

در هندزمین لختی گرد شورش برخاست و یک چند آتش گاه آشوب درگرفت فرومایگان
این دیار و هزره درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش ناهنجار سرآسیمه
گردانیدند برخی بیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت و دریسه چال باد افراه سرنگون آمدند جای
آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساری پیش گیرد و بیچاره گریهای اندرون پاسخ
خورد و روآورد برخلاف آن بقصد پیکار شتافت آورد چون از دریای سند گذاره نمود امرای
آن ناحیت کاربند فرمان والا شدند و بدار الملک لاهور فراهم آمده قلعه داری را آماده گشتند
میرزا یوسف خان بپاسبانی رهتاس پای همت افشرد و از شناسندگان کسی بدان تباه
اندیشی ناراست نه پیوست تا بر دشناسان چه رسد از سیاهی نقش ناکامی بر سیخوانده
و رعیت را دل بسوی خود نمی دید زمان زمان ناامیدی اندوهی تازه می آورد و بدروشهای
هزره لایان دلی خوش میکرد و بخیالهای پریشان روزگار می گذرانید با دی مباد و میکوفت و
آبی بغربال می بیخت تا آنکه بمحاصره لاهور پرداخت و باهنگهای بی آهنگ در کشایش گره
ادبار شد اگرچه کناره شدن مبارزان والاشکوه زمانی بشادی می آورد کارنامهای دلاوری ناموس
دوستان هستی دشمن بسیار شنوده بود درین هنگام دل به پیکار نه نهادن پیمهای او را یاد می
افتادند و از رادمردی تردستی گیهان خدیو بر خود می لرزید لیکن از شنیدن آوازه موکب همایون
دل نیرو می گرفت چون گزیده ساعت آسمانی رسد عنان عزیمت بصوب پنجاب انعطاف
نمود گویا گوی عشرت در منغز روزگار پیچید و زمانه محمدت گوی اقبال روزافزون برگرفت
آسمان زمین خدیو سپید بخت و دولت به نیایش درآمد ..... عیان لگام و لکس
بنده و ملک داعئی ۞ امید تازه و دولت فیروزبخت جوان ۞ فتح سوی یمین و سعود
سوی یسار ۞ سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان ۞ گیتی خداوند با خاطر آرمیده و

ای جوان مراد از حکیم میرزا
گرانخوی طالعش از نیلبلی به پستی آمده
بود که چنین راه بی رای به قدم
ناهنجار عامی پیموده ۱۲ سلمه ای
حکیم میرزا به کرده پشیمان و خجل
ناشده تیغم کارزار در میدان
خلاف قدم گذشت ۱۲ سلمه
حال آنکه بعضی نظم عیان بکرانه
جمله شهر و سپاه ۞ نزدیکان ندارد
کسی یک نخواهد ۞ برین هم دل
جو در بالات ۞ گذاف جوفروشان
گندم نما نداده بود ۱۲ سلمه

۳۲۲ ج سوم

زبره و ذخیره ۱۲ غیاث محمد صادق علی

جهان سخت گیر + که هر سخت گیری بود سخت میر + غم زیردستان بخور زینهار + بترس از
زبردستی روزگار + فتنه اندوز بود یا عقل معاش نداشت به آبادانی ویرانه خویش خانهای
مردم خراب کردی و برای آسایش روزگار خود گروه بی برگ را بنیاد برافگندی نزدیک
مزاج زمانه برنخواندی و هنگام مدارا از وقت گرفت و کم بار نشناختی ولیکن چنین
اماره نویسی خورده گیر و نکته سنجی باربردار و شیوا زبانی مشخص کوکمتر یافته شود اگر قدری
نشناختی درگاه ایزدی و لختی اخلاص خدیو عالم و برخی مهربانی با خلاق و اندکی بی طمع و
کم آزاری با او بودی هرآینه از قهر شاهنشاهی بدین روز نشستی و در رای منیع همایون رسید
گرفتار بنیادی آن قدردان را بارها بر گوهر بار گذشت انگشت همان روز که رایات
محاسبه از دست بشد اورنگ نشین اقبال انتظام مهام شورش برانگیخت بیست روز
حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدار الوزارت حا[illegible] ... ران روزبازحساب مرد و سررشته

ناکامی شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

و کارآگهی بجای آورند ... وزارت بقلیج خان تفویض فرمود
آگاه دل درویش هشیار خرام در پذیرای انتظام رود لیل نه کنند در گردیدن بر[illegible]
نشتابند هر والاشکوهی که هنگام افزایش ملک و بالش دولت گلشن ضمیر او آبیاری معدلت [illegible] شده باشند
سرسبز و شاداب باشد و آن را سرمایه نیایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار را از زمان زمان
پیرایه سعادت بخشد و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیت کند و خستگان
روزگار گزیده را مرهم چرب زبانی او مرهم گذاری بکار برد آیینه خواهشهای او بی منت پذیرای
خدمت فروشان برآید و کارهای دشوار بدلنشین طرازی چهره افروز نشاط گردد چنانچه از
دیباچه حال قدسی گیهان خدیو تابش پیدای دارد و این راقم شرفنامه لختی از آن باز گوید
و بتازگی زیان زدگی میرزا آگهی بخشد سعادت پژوه بیدار بخت بی کره دل پذیرا گردد چون

کسی که بعقده کشائی دیگران پردازد
هرگز کار او در عقده تراخی نماند
۵۸ یعنی هر آنچه این راقم قلم بند
میکند سعادت منداز لی بی حجت
و دلیل قبول خواهد کرد
محمد صادق علی

نواحی سنت ملک ثانی از قدیمان میرزا بایشه دبار برشد آمد و شهرت یافت او را فرستاد
اندکه رنجش رایش رو خود ساز و بلوازم چاپلوسی پرداز و و صید دلهای ساده لوحان نماید و
بدکاران را نیز بزرگ گرداند و از دوراندیشی و احتیاط گزینی که بازوی دولت است دیارای پنجه
اقبال او را از تصرف باز داشتند دران روز از خواجه بسا سخنان جانب داری بظهور آمد و
غبار شورش بلندی گرای شد و روزگار ناخن وزن پرستار آشوب و زمانه تازگی داشت او را
در خلوتکده قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند چون ستاره بخت در فروشدن بود با
سخنهای او بدگمانی را پایه و را افتاد از اختلاط باز داشتند و دوربینی بکار رفت و نوزدهم ملک علی
کوتوال اردو برخی نوشتها در نظر آورد و تباه سگالی خواجه را تباه گردانید از ان نگاشتها معلوم
شد که سپاه از خواجه فیروز پور که در اقطاع اوست بمیرزا زبان یکتائی کشوده درین نزدیکی بدو
خواهد پیوست ازین آگهی قهرمان سلطنت شعله افروز گشت و فرمان شد اگرچه خواجه آوردن
دم تعهد نماید و درستی هشی ضمان شود خود همان طور در زندان باشد وگرنه او را از هم گزرانند
تا گوشمال کوته اندیشان درازشود و تنبیه بدگوهران کج گرا گردد او در پاسخ سخنان پوچ گذارش
نمود و رضامن نتوانست سرانجام داد و از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگرچه خواجه سلیمان
که پیوند خویشی و التیام برادری دارد تعهد نماید بپذیرند آن بی دل هول زده را حال دگرگون
شد دل از بیم جان خود را برکنار گرفت از انجا که روزگار از ناتوان بینان فرومایه برآشفته بود
تنت نازک و بزرگان دولت در جان گرائی او بهانه آرا ناگزیر حکم سیاست شد خدمت
بچیان کار بند شده نزدیک سرای کوت کهوه بدرختی از حلق او بختند از طبیعت دوستی
[illegible] برگ تا جک را وقت خوش شد و نشاط سترگ در اردوی مقدس پدید آمد
[illegible] سخن ساز و باده سرایان عرض گذار بدین روز نشاندند نظم نباشی بکار

روغن افزایند بگذیدی دلنشین که خاطران بساط عزت را رسانیدند معرکه خوشحالی آراسته
دارند و عروس نشاط را از شگرف کاری سپهر هفته آرایند و اساطین دولت و بندگان
درگاه که بمثابه دست و بازو باشند دیگر همگی بسیج ایشان سرانجام داروی فساد عالم و تریاک
شکسته کاران و مرهم کهن زخمان[51] روزگار گزیده آن بر زبان آوردند که پراگندگی زمانه
فرو نشانند و کار برهم شده فراهم آید جهان آسوده بیالد و شادمانی با ایمنی همدوش گردد
اگر خریدار نایاب باشد سخنوشی و نیک اندیشی چاره سگالند بارگاه دولت را هر آسیبی که رسد
بیشتر از آن است که این دو گروه کار خود را واگذارند و نیز همواره[52] بکارپردازان دولت فرموده
هر که باندیشه خشنودی ما یا از شاه راه راستی بیرون نهد و در دست عیاری راعنان فروگذارد
و از تنگ گیری سپاه و رعیت گشایش را طلب کار شود و از وجه نارو بدستان سرائی خواهد
گنجینه دولت برآماید هر آینه چهره دوستان ملک تقدیر دلهای ما را و کمتر فرصتی برگیرند[53] و
بدست قهرمان سیاست تا گردش سپهر گردان تا آرزو ماند و از سر و رتبازگی حال خواجه ایران باز
گوید هر آینه از جاه طلبی و آزمندی در حاسات و دیوانی خیلوه گرفتی و سخت گیری نمودی
غمخوارگی بندگان پیرامن خاطر نگشتی همگی بسیج انباشتن خانه خود بود و بالایش دامان
بشیوا[54] ربانی کار از پیش می برد یکبارگی در زیر بار ناستوده کردار آمد و در کوی نیستی فرو شد
نتوانست که قلبکاری در روزنا پایدار است و چراغ آب افروخته فروغی ندهد[55] بیشتر ازین چند
پروانچه[56] بخط منشی میرزا حکیم که در رخنگاه شادمان گذشته شد یافتند کنوربان سنگه آن را
بوالا درگاه فرستاد یکی از آن بنام خواجه بود خلاصه مضمون آنکه عرایض یکجهتی و نیک اندیشی
پی هم رسید و سرمایه بالش توجه می پذیرد درین نزدیکی به نتایج آن اختصاص یافت شهریار
فراخ حوصله نظام آفرینش کشاده[57] نیزدان را سازش بدکاران بنداشته بروی خواجه نیاورد

۳۱۹
ج سوم

۵۵ یعنی ... چراغ روغن ... ۱۲
۵۶ ... پروانه ...
... شادمان ... فرستاده ...
... شاهنشاهی ... حضرت ...
... ۱۲ مولوی محمد صادق

در ولایت اڑیسه روزگار رگذرانیدی اگرچه همت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش
شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبی میداد درین هنگام که آن ملک از
ای قتلو خان اراده مقابله لشکر منصور مینمود
افواج نصرت قرین خالی شد قتلو خان بالبسیاری آویزش نمود چیره دستی یافت داد
لوازم کارزار بجا آورده حصاری شد و از امتداد پیکار و جدائی همراهان بی حقیقت تنگنای
ناکامی نشست و در آخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزهای سخت نموده
نیکنامی جاوید اندوخت مهد هم نزدیک تانیسر رایات همایون نزول اقبال فرمود از انجا
که شهریار دیده ور بر خود کمتر نظر اندازد و همواره صحبت الهی بنده پژوهش نماید بخلوتکده
شیخ جلال که سال خورد ایزدی پرستش بود و مردم را اعتقاد ولایت بدو گذاره شده بود
شیخ باندازه شناسائی نیایش بجا آورده عرضه داشت امروز آرزوها کرده دم کبرای اورنگ
نشین حقیقت طراز ست آسمان بکام او جنبش نشاطی کند دعاهای صافی کرده الهام
گذارش حقایق نمود و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه گری نشست کشور خدا الحق
بنکته طرازی و گره کشائی درآمد و سخن سرائی پیش گرفت بسا دلاویز سخنان روشنی افزای
صفوتکده درویش شد را تم شگرف نامه با بشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز
بسر برده اند و صحبت نیکان روزگار دریافته رنجیر خاطر را چاره باز گویند و دل سراسیمگی از
تفرقه اختلاف نجات بخشید نخستین آب دیده پاسخ گذارد و پس ازین بیت بر زبان
آورد بیت آه ز استغنای دلبر آه آه ÷ کز تعظم نیست بر کونین راه ÷ از سوانح
سپری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان سکندر ذو القرنین اداره با خاصان بزم سلطنت
گذارش فرمودی ندیمان و بذله گویان دیگر اند و کار ایشان جز این نه که با شادات نکته نادره
حکایتی هر چند فروغ راستی نداشته باشد افروزینه شگفتگی کردند و چراغ طرب را

آوارگی سر داد و چندی را بدرقهٔ گویان همراه گردانید و از جواهر که با او گمان می برد قرار

حال سنگری داد و از ناصیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفرلفیت و خمول ستان ناکامی

کام فراخ برزد روز دیگر فیروزمندی شهباز خان با جنود سماوی اعتصام بقصبهٔ اوده در آمد

و همگی زه و زاد و بنه و بار بدست او افتاد از انجمله صد و پنجاه فیل و دین و دنیا و ناموس

آن فرجام فرسود یغما گشت و جهانیان را عبرت نامه سرانجام یافت و زیان زدگی ناسپاسی

تبازگی دلنشین روزگار آمد در نواحی دار الخلافه این نوید دولت گوش نشاط را بلند آوازه

گردانید و دوربینان محفل همایون آنرا مژده دیگر کشایشها دانستند شهریار خوش خرام

نیایش ایزدی بجای آورد و خدمت گذاران عقیدت گزین بنوازش سترگ سربلندی

یافتند و از وفور مردمی فرمان شد که شهباز خان عرض زه و زاد آن عصیان گرا پاس

دارد که درمان شورش این ناتوان خلوت نشین را چه گناه جهانیان نازش نمایند

و با ایزدی نیایش کردار خانه آباد سازند بزربانها افتاده بود که آن کج گرا از راه دامن

شمالی کوه می خواهد خود را بکابلیان فتنه اندوز رساند از روی حزم اندوزی قلیچ خان

را با برخی تیز دستان عرصهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمودند دهم اسفندارمذ ساحت

دار الملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ

نیایش نورآگین شد پیش خانه زیاده از چهار کروه نه رفتی از اینجا فرمان شد که شش کروه

کم نرود دوازدهم ظاهر قصبهٔ سنپت رایات جهان کشا سایهٔ معدلت انداخت قلیچ خان

از ان خدمت باز آمده سجود سعادت بجا آورد آوارگی و خمول گزینی آن شوریده مغز

نافرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد از سوانح پر شدن پیمانه هستی قیا خان گنگ

از ان باز که عرصهٔ دلکشاهی بنگاله غبار آلود شورش گشت او با برخی بهادران یک جهت

عرب با برخی رسیده در پیکار شد و چندی را ازین فوج روزگار سپری گشت سگ کسان
شورش منش چنان آوازه انداختند که این شهباز خان بود آن[۱] بدگوهر از شنودن این هیبت
آمد و در کمتر زمانی آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت و بزرگاه دهشت بیرون و درون شهر
ضبط و پاره کوشش پیش گرفت چون ستاره آن ژولیده[۲] روزگار تفسیده[۳] آز و هر زمان
فروتر میشد و هر چه دران سود می انگاشت زیان میدید چنانچه توپی برفراز دروازه
برده آماده نبرد شد و از سطوت قهر ایزدی بمجرد گشادن بام درهم شکست و نوید ناکامی رسانید
و نعل در دوستان زر بندیه پراگندگی گرفتند[۴] و به تباه حالی و سراسیمگی افتاد همراهان پا بجا کم
و شکوه افواج گیتی کشا زمان زمان در افزایش به بیروی بر آمدن ازان شهر بند حوادث
و نه هنجار نشستن دران تنگنای آشوب از افزونی نبه دار تار و پود می گسیخت درین اندیشه
جانکاه عرب و نیابت خان و شاه دانه که سرمایه مدهوشی او بودند راه جدائی سپردند
و نعل[۵] و اژدن بر بسته را مه چلیپا[۶] در نوشتند آن شایان آوارگی زه و زاد خود را بآن
اندوختهای چندین سال گذاشته راه گریز پیش گرفت و لختی شتافته از دو رویان باز
مانده تیز تنهائی گزید و با هفت نفر چهار[۷] ضرب شده دیوانه وار رو بجزابه خمول نهاد درین
ناکامی زمیندار گوارج پیوست و بحکم پیشین شناسائی به نگاه خود آورده و به آشنا روئی
و ابله طرازی از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت و پاس دیرین حقوق را زبون قزاقی
داده کسیل نمود آن سزاوار رسوائی گاه خود سوار شدی و زمانی بسر راه آن یار کردی و
با حالی تباه از آب سرد گذاره کرده راجه مان بومیه آن سرزمین او را بخانه خود برده
بدستگیری برخواست شهباز[۸] خان ازین آگهی داستان امید و بیم گذارش نمود او را
گرفته روانه سازد یا بفرامش خانه نیستی فرستد براه انگار شتافت و پنهانی او را

[۱] ای از فوغای نوشور انداختن بر شمار عرب سعتکار زار گردید ۱۲
[۲] ژولیده پریشان و پراگنده زمانه ۱۲
[۳] تفسیده گرم و طپان ۱۲
[۴] ای هم گاه ادبار روی آورد مصرعه شکست از درو دیوار می بارد مگر گردون نیز یعنی دوستان صمیمی او دشمن جانی میگردند ۱۲
[۵] نعل در آتش افکندن یعنی مردم را در جستجوی خود در شک انداخته بطرف خلاف مقصد سرگرم کردن ۱۲

[۶] چلیپا صلیب و چهار گوشه میان تهی و کنایه از راه پرپیچ ۱۲
[۷] چهار ضرب ... کنایه از اشتغال صوفیه که بطریق تجرید چهار ضرب ... ریش و بروت و سر و ابرو است ۱۲
[۸] چون شهباز خان بر اطلاع این گریز راجه مان در دستگیری او کوشید سرخالفت او را انجام داد و بیم ...

هراول غنیم را بر داشتند بر انغار مخالف بر جوانغار لشکر فیروزمند زور آورده در آخر
از دل افروزی و ثبات پای مجاهدان اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد
طرح غنیم دل پای داد بار دیگر نیرو بخشید و از نیرنگی تقدیر کار بر دلیران فیروزی نموج قدری
دشوار گشت درین هنگام هراول و التمش لشکر منصور مقابل خود را بر داشته همت افزود
و از ایزد تا یید ناسپاسان بدگوهر آبرو ریخته آبله پای راه گریز شدند و درین تابش گاه
اقبال بر انغار لشکر ظفر طراز بر جوانغار غنیم چیره دستی نمود و عرصهٔ آوردگاه را از آن گروه
تباه کردار پاک گردانید برخی از پیلان نامور که در نخستین پیکار بدست مخالف در آمده
بود برگشته کارنامهای نمایان تبقدیم رسانید و فتح و فیروزی را گزین اسباب شد پانزدهم
روز از نخست نیرنگ سازی این شگرف کاری تقدیر نشاطها افزود و شادکامی را چراغان
بر افروخت آن زیان زده دین و دنیا بهزاران سراسیمگی به قصبهٔ اوده باز گردید همه اسباب
حشمت و فراوان خواسته که سرمایه بدمستی بود بدست اولیای دولت در آمد و بیشتری
گمراهان بادیه کج گرایی از فروغ آگهی راه سعادت گرفتند و از تنگنای ناسپاسی و سیه چالِ
گمراهی کناره گزیدند شهباز خان فیروزمندی را غنیمت دانسته از بهر دو جا پیم گام بر نداشت
همت یاوری نکرد یا دور اندیشی بکار برد وقت را کیمیائی نماند یا هر زه سگالی شتر دلان
پیش راه گرفت و ازین باز ماندن تا هنگام آن دل پای داده تباه سرشت ستمگاری
یافت و کار آخر شده لختی روز درازی نهاد بهزاران ناکامی به بنگاه در آمد هر چند خواست
که دستی هزار بر دل هزار پاره خود بر نهد و پا در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد در خود نیروی
آن نیافت ناگاه ناخوش آوازه از شهباز خان زبان زد از جوقه سازان شد و آن نافرجام
لختی بخود گرائید همانا برخی نیز خواستاران لشکر منصور کناری از شهر تاراج کرده باز گشته بودند

وقتیکه مقابله دردادن کمکی؛ ساوری پیکی چه سرداران ... پس وجه بیاوران ... عله عَلَمِه نموده ... بیگانه از کنندگان ... علیه مخالفان ... عله دلیران ... دست رفته ... میدان جنگ ... عله از بخت ... ۱۲

دیده خلوص اخلاص نشان روشنائی زیاده یافت ۱۲ عه ای بموجب اندیشه چندرچند از جای جنگ قدم بر نداشت ۱۲ عه ای دلش که از صدمه های بدطالعی و ناموافقی تقدیر صد پاره شده بود ۱۲ عه چون جوق بمعنی گروه در میان است جوقه سازان مراد آنانکه مردمان که در خیمه همراه خان موصوف بودند یا در میان آن ۱۲ محمد صادق علی

مبارزان یکشنبه هراول را اعتضا بخشیدند و در عنفوان این یورش نوید فتح تازه
خاطر نگاهان روزگار را چون روشنان باطن کامیاب آرامیدگی و نشاط گردانید

فیروزی یافتن اولیای دولت و آواره دشت ناکامی شدن معصوم خان

فرخودی شهباز خان از کام روائی و ناکامی که گذارده آمد از شاد خودبینی بیدار شد
و به تیزدستی کاردانی هنگامه آرائی پیش گرفت و راه هنجار سپرده در کمتر فرصتی آماده کارزار
گردید و آن ناسپاس بدگوهر که زمان هشیاری و شرمساری او بود بخواب گران افتاده
فراهم آوردن فرومایگان نافرجام شد اندوخته این دولت ابدی اعتصام را در کافر
نعمتی خرج بنه و بار خود که در جهای نا قلب فرستاده بود طلب داشت و در آن اندیشه که
سرمایه جمعیت مردم انتظام کرد و کارآگهان قضا از خنده ابر نیزه که دستمایه تباه شدن ناسپاس
را خواهان هست مبارزان اقبال توجها آیین پیش منتظم ساخته بصوب مخالف رهگرا شدند
و آن بی آزرم شولیده رای نیز از بنگاه خود برآمده در غول حجاز خان خاص خیل جوهر
بدگوهری ببازار آورد عرب از آبرو ریختگان دست راست شد و نیابت خان از نحوست
افزائی بسیار و شاه دانه در مقدمه ناکامی و خود طرح شده در هزیمت سراسیمگی می اندوخت
هفت کروهی قصبه اوده بیست و چهارم بهمن راه مردان سعادت سگال میدان آراستند
و بجایای کارزار ایستادند آن فرومایه بحیله سازی بر نشست و در آمدن درنگی نمود و بتیره‌ای
گمان بردند که امروز هنگامه آویزش نخواهد شد جنود سماوی تایید فرود آمده بسرانجام خندق
آیین کوشش از سر گرفتند درین هنگام آن دستان سرای غنوده بخت با لشکری
آراسته جبهای نبرد شد بهادران اخلاص منش بهجستی و چابکدستی رو در کارزار آوردند
نخستین پیش قدمان هراول لشکر نصرت قرین با فیلان کوه پیکر تیزدستی نموده بکوشش همرنه

چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون ― رسید اختر شناسان آسمانی سیر
باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن و در انتظام شاغل دار الخلافه برخی توجه
بکار رفت و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرایش ملک چنان
مذکور شد که درة ― التاج اقبال سلطان سلیم را با برخی از امرای عالی شکوه گذاشته به صوب
پنجاب نهضت فرمایند شاهزاده والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله عرض ساخته
التماس همراهی نمودند شهریار آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلافت
سلطان دانیال را نامزد فرمودند و سلطان خواجه شاه قلی خان محرم شیخ ابراهیم و بسیاری
بمنزل‌گاه بارگاه حضور در خدمت آن رضاجوی ارادت گره قرار گرفتند و چون لختی ضمیر
صافی از آسیب آرائی واپرداخت باجنودی ایزدی تایید بیست و هشتم موافق دوشنبه
دوم محرم نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمانی که گزیده منجمان دانش پسند بود بدان صوب
توجه فرمودند اقبال همعنان و ظفر همرکاب موکب همایون شده سیاره کامروائی درخشید و
سفیده صبح دولت برآمد نظم بجنبید با قلب رزم آزمای * چو سیلاب طوفان بجنبید
زجای * بخصم آزمائی علم برکشید * همه دشت و در زیر لشکر کشید * خرامیدن بادپایان
بگشت * تزلزل درافگند در کوه و دشت * عرق کردن توسنان در شتاب *
بطوفان آتش روان کرده آب * دوربینان بارگاه از زبان آوران بی زبان آفرینش
بمژده فیروزمندی سامعه افروز گشتند و فال گیران انجمن آگهی در نمودار جسمانی چشم تیزبینش
کشودند از راه حزم اندوزی و دوربینی جای مبارزان اقبال قرار یافت و اسباب پیکار
آمادگی پذیرفت کشک داران پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای و امرا شنبه و
چهارشنبه بآرایش برانغار نامزد گشتند و امیران دوشنبه و سه شنبه در جوانغار قرار یافتند و

مردانگی از آب سند گذشته بمحاصره قلعه نیلاب پای افشرد زین الدین علی و گماشتگان
کنور مان سنگه در استحکام حصار همت را با حوصله همدوش گردانید کنور چون نزدیک رسید
غشی الوخان کهواهه را هراول ساخت و سورج سنگ برادر خود را التمش مخالف خواب
بیخبری داشت با آوازه تبیره بیدار شد جوبای پیکار گشت و دوازدهم ناوردگاه آرایش یافت
با ناموس دوستان هستی دشمن با یکدیگر آویزش حیرت افزا نمودند و نیروی اقبال روز افزون
نسیم فیروزمندی نشاط آورد همانا دران چپقلش مرد آزما برجه سورج سنگه شکیب ربای
سردار شد و زخمی آبله پای دشت ناکامی گشت و در همانا نزدیکی آن غنوده بخت را خاک
آلود نیستی یافتند او پسر سلیمان بیگ اندجانی است جد او لقمان بیگ منظور حضرت
فردوس مکانی مادر او بخدمت گهواره میرزا امتیاز داشت و از خردی باز همراه نشو و نما یافت
از رشد مردانگی و فیروز جنگی با الوس افغان عزت و اعتبار او در کابل زمین افزود کیوان خدیو
از استماع نیرنگ اقبال سپاس ستایش الهی بجای آورد بخاصان محفل همایون اشارت
فرمود همانا زمان یورش یا لصوب پنجاب نزدیک شد اگرچه معامله هموار گذاران آسمانی
بی سعی ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تایید داد ار جهان آرا امیدانیم میرزا
از شنود فرود شدن شادمانی بی تابانه هندوستان خواهد آمد شایسته وقت آنکه در سرانجام
یورش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند و از پیش بینی و معامله شناسی رای رای سنگهه
و جگناتهه و راجه گوپال و برخی امرای اخلاص اندوز را با بسیاری فیلان نامور روانه ساختند
و با امرای سند فرمان شد اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او نگیرند و پیکار در پرده
توقف اندازند برهنمونی توفیق الهی رایات اقبال درین نزدیکی سایه معدلت بران دیار
خواهد انداخت و همان طور که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود لمعه ظهور داد

ج سوم ۳۱۲

وسعید خان گکر و برخی مجاهدان آن حدود بپیوستند و چون در تیزروی لشکر کمتر رسیده بود بسیچ آن شد که پس از روزی چند بیکار آرایش یابد لیکن اقبال افزایان تقدیر را که تواند عنان گرفت در کمتر زمانی هنگام آویزش سرانجام پذیرفت مخالف به تندباد ادبار غبارآلود هزیمت گشت هنگامی که فوج نصرت اعتصام در مقام فرود آمدن بود ناگاه گله آهو نمودار شد و حسن بیگ را شوق شکار گریبان همت گرفت بچستی و چالاکی یکی را تیردوز گردانید و با چندی تیردستان در پی شتابان گشته ازان طرف مستعجلان جان گزا سرکرده آن گروه را ببیر و تماشا برآورده بودند حسن بیگ و نورالدین باهم آویخته کوشش مردانه بجا می آوردند از شکوه اقبال روزافزون آن بدگوهر زخمی رو بگریز نهاد و یکبارگی شراره ناسپاسان فرونشست برخی شوریده بختان دستگیر گشتند و بسیاری را در موج خیز دریا رخت زندگی فرو شد و خمیرمایه سودائیان آشوب گاه در حدود پشاور گزک شده بشیب آباد سرنگون آمد و از فرومایگان جسارت لختی در پیش محمد حسین میرزا آئین ناسپاسی برگرفت و چون فروکاو سپری شد بهزاران تکاپوی خود را در تباه بسیچی کابل انداخت و قدری اعتبار یافت اگرچه خدمت گذاران بیکارپرست پاداش نیکوکرداری یافتند لیکن چون روشن شد که میرزا کوچک خان در سرانجام سرحد دوربینی و حزم سگالی بکار نه برده است ازو تغیر یافته مرزبانی حواشی شد بکنور مان سنگه قرار گرفت و او برای انتظام آن ملک از سیالکوت روانه شد از دوربینی و کارشناسائی جوقی بهادران بسرکردگی زین الدین پیشتر فرستاد در حدود راول پنڈی از رسیدن شاه بهان بر ساحل سند آگهی آمد بسرعت رهگرا شد به نیروی اقبال روزافزون آویزش نموده بباد افراه رسانید چون سانحه نورالدین رو داد میرزا از غنودگی خرد عیاری نگرفته او را که شمشیر لشکر خود میدانست با گروهی انبوه روانه ساخت ششم دی آن مغرور

نهضت موکب همایون بصوب پنجاب و بناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصله سترگ رافت که از ننگ سگالی و خیره بسیجی با نیروی والا چاره
فتنه اندوزان بدنهاد را بداد ارتو آبار گذارد[1] هرآینه کارسازان نهانخانه تقدیر همت بر آن
گمارند اگر سعادت سرشت و نیک نفس بود از آن نکوهیده طرز برآورده به نیایش گری
درگاه گیتی خداوند فرستند اگر نه سرگرد خواهش‌های تباه ساخته بناکامی روزگار سپری
سازند[2] چنانچه حال این جوان شوریده مغز از ین آگهی بخشد هرچند بمسامع همایون انهای
ناهنجاریهای او رسیده بمالش او رو نیاوردند و پرستاران[3] حضور می‌فرمودند یادگاریست از
حضرت جهانبانی فرزند توان بهم رسانید برادر کجا بدست افتد و او از بادپیمائی و بدمستی
بزبانی و دوسازی خوش‌آمدگویان هرزه لاو[4] ناپدید بودن اندرزگوئی دانش سگال به‌همان
تباه بسیجی سرگرم بودی و آهیخ[5] آویزه دولت خداداد درخیال ندانستی که آتش بابندرا نیره
ننگ آب چاره‌گر نیاید و ناسور کهن را داروی خواهش مرتعی نکند درینولا که طائفه بدگوهر
بدیار شرقی گرد شورش انگیختند و فتنه‌ها روداد چنانچه لختی برگذارده آمد هرچند[6] اولیای دولت
یورش آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر
پرتو انداخته بود که آن تباه خواهش بصوب پنجاب گرد فتنه خواهد برانگیخت و همان طور
پیدائی گرفت و جهانیان را سرمه بینش بدست آورد میرزا به پیشین سال میخواست در
عافیت‌گاه هند غبار آماشی دلها گردد میرزا سلیمان او را بجانب بدخشان برد آن چیره دستی
سرمایه دلیری و افزونی او شد و ژاژخائی بداندیشان شرقی دیار سرباری او واسطه آذر
جمعی را بسرکردگی حاجی نورالدین فرستاد و آن فرومایه آب سند را عبره نموده میرزا یوسف
اقطاع دران نواحی فوجی مبارزان سعادت گزین را با شلیغی حسن بیگ روانه گردانید

[1] یعنی شهریار حلم و وقار از رافت ذاتی خود بعنا و فتنه سازان بدنهاد را با و تعالی میگذارد ۱۲
[2] کارکنان تقدیر کلان کلان را بجود باشی عقبه فلک رتبه سرنگون ساخته اند ۱۲
[3] پرستاران حضور ای ملازمان و ندیمان روبرو مانندگان ۱۲
[4] لاو از لاییدن یعنی لاف و گزاف ۱۲
[5] آهیخ بمعنی برکشیدن و افراختن و بمعنی عزم و اراده و اندازه هم آمده ۱۲ برهان
[6] یعنی ...

ج سوم ۱۳۱۰

مخالف کیش خود را گرم خوئی و خوش وقت گردانند ذی حجه سنه بنای خیر اساس یا بد این
نذر حقیقت فیروز در سنین و شهور معمول باشد و در بین آگاه دل دانش خدای هنر پژوه
نیکو شناس سد که این پیش گیتی خداوند برای گروها گروه مردم است که راه سعادت گذشته در
کوی تقلید و سیه چال بیروی گمراهان فرو رفته اند و جهان پناه او جوش این میز ید و گر نه آن
دریای آگهی و گنج خانه دانش را آنچه در سلطنت صوری و خلافت عالم معنی بکار آید در دانش
کده فراوان بار در بار است ـه خدایا تو این شاه آگاه را ٭ بر آرنده افسر و گاه را ٭ بنه بر سر
آسمان تخت او ٭ همان کن که او خواهد و بخت او ٭ از سوانح سپری شدن روزگار بهادر
بکی او از ناسپاسان ـه آمد بنگاله است در اقصای صوبه بهار باتفاق جان محمد
... دی و برخی از ر... کار برگشتگان گام تحیر می زد چون در امر اغبار و دورنگی برخاست و
توجه جنود ظفر طراز بصوب بنگاله در کریوه تاخیر ماند صادق خان با طایفه بهادران در
حدود منگیر رخت اقامت انداخت و الغ خان حبشی با بوی منکلی ابا بکر باقر انصاری
در بهاگل پور رفته بساط غفلت گستردند آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه
چیره دستی نمودند آن جماعت تاب مقاومت نیاورده بمنگیر بازگشت کردند صادق خان
جوقی دلاوران نبرد آزمون و پیش دستان برافروخته نیرو با آمد ها روانه گردانید و با دلی
نیاز مند و خاطر آزاد روی در یکباره نهادند میدان مردانگی افروزش یافت و طوفان
سربازی برخاست و چیقلش راد مردان افزود بیاوری اقبال روز افزون بهادر را که
سرمایه شورش بود و بنگاه آشوب پیمانه هستی لب ریز گشت و نابود سرای نیستی در نشست
و دیگر بدگوهران بصوب بنگاله گریز آوردند و عرصه دلکشای بهار از خس و خاشاک نا ملایم
رفت و روب یافت و بجای خار بن مردم گیاه بر آید و عشرت هنگامه پذیرفت

بجا حایان دانش ... یعنی ... صورت ... معنی ... آگهی ... باطنی ... خانه آگهی ... آفرینش ... گنج ... خلقت ... بیت ... سالار راهی ... برآرنده ... بلندی ... نمودن بهادران ... تنگ ... جان آن ... تعین ... نمودند ۱۲ ۵ یعنی صادق خان از منگیر دلاوران ... بایین آمده ... ۶ راد مردان ... رونق جرأت ... شد ۱۲ ... مردم گیاه ... و بعضی نوشته اند ... آدمی ... مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی

۳۰۹
ج سوم

جلوه داوند و بزبان لوامع طراز گذشت اگر این امنیت انجام پذیرد و ... اگر به کارهای
رضامندی ایزدی دلنشین همگنان گردد بکدام دستمایه سپاس آن توانند نمود و بچه نیرو
شکر آن بجا توان آورد لیکن بموجب خرد پروران باستانی اگر همه نتوان کرد همه را نتوان
گذاشت بخاطر میرسید که ما و هر کرام باریافتگان با نوازده توانائی یک چیز را بر خود لازم
شمرد و آن سرمایه سعادت اندیشید و چنان بر پیشگاه خاطر میزند که چون بزرگان ما هر
ده را بر دوازده سال قرار داده اند در هر سالی یک کار شایسته بتقدیم رسد بسیچقان ییل موش
را نیازارند او د ییل در تنومندی گاو کوشش رود و به بخشش آن بزرگان را یاوری نماید
بارس ییل بگرفتن یوز و چیره افگنی او دست خواهش نیالایند توشقان ییل بخرد و نخجیرگر گوش
پرداخته نشود لوی ییل بهای همان روش پیش گیرند ییلان ییل مار را مزاحمت نرسانند یونت ییل
است نکشند و نخرند و به بخشش آن همت برگشایند قوی ییل بر گوسفند این ماجرا رود
بیچی ییل اشکار میمون نپردازند و گرفته ها بصحرا آیه کنند تخاقوی ییل مرغ بسمل نکنند داره
هنگامه آویزش نسازند ایت ییل اشکار سگان عشرت نگزینند و در تیمار این جانور و خانه
... خاصه بینوایان کوچه گرد سگ و رسل آزار را نرسانند و نیز سر ماه هلالی بدین گونه
شایسته بهای آرد محرم جاندار نکشند صفر بندی آزاد کنند ربیع الاول سی گرسنه مستمندان
... ربیع الآخر به شست و شوی ... ترفه ... جمادی الاول
... برنشینان نیاز ایند جمادی الآخر ... بکار نفرمایند رجب باندازه
... سال خود را دستگیری کنند شعبان هر روز ستمگاری از خویشتن باز گیری
... تا آنرا خوراک و پوشش یاوری کنند شوال هر روز هزار بار
نام ایزدی ... بر زبان آرند ذیقعده نخستین شب زنده دارند و هر روز خندی

ج سوم

نشد که قدمی چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند برگشته بخت آیت نومیدی
برخوانده بصوب منزل‌گاه روان شد و چون ازان اثری ندید پامال اندوه گشت با
درونی تیره و برونی خراب بقصبه اوده شتاب آورد و جوانغار فیروزمند ازدل بای داون
دیگر افواج آگاهی پذیرفته باکبرپور دوازده کروهی اوده نزول عشرت نمودند شتابندگان
چابک‌دست بمژده فیروزی پیش شهبازخان و دیگر اعیان لشکر فرستادند شهبازخان
ازفزونی واهمه در جونپور سی کروهی جنگ‌گاه عنان کشیده بود و فوج برانغار و هراول
در سرهرپور دوازده کروهی میدان توقف داشتند بمحض اقبال افسر خداگان که فروغ
الهی تاییدست چنان شکستی سترگ برمخالف افتاد و چون سردار لشکر منصور ازباده دیهی
سرخوش بوده چنین خماری غم‌افزا کشید بیست و یکم نوید آسمانی سامع‌افروز شد گیهان خدیو
نیایش ایزدی و سپاس الهی بزبان کردار گذارش فرمود شایستگان خدمت را بگوناگون
نوازش سربلندی بخشید سرمه چشم و دل فراوان شد و روشنائی بینش پرتو دیگر بخشید از
سوانح نور فرمودن شاهنشاهی از نور ایزداندیشی زمانی نه گذرد که بروزگار سعادت آموده
اشاره‌نویسی نظر باید و در مراتب کردار گذشتگان ژرف‌نگاهی بکار نه برد همگی همت والا آنکه
شورش اختلاف فرونشینند غبار آویزش ازمیان برافتد و در صفوتگاه حضور که تجلوتکده
قدس تعبیر رود از مذاهب گوناگون جهانیان درستوه بود جویای رضامندی الهی باشد
و از ناراست‌بازی عیاران مذهب‌تراش پیشه پیشگاه سالوس کنار گزینند و هموار دل و
زبان اگهی جهان آفرینش باین ترانه نیاز خواهان مراد بود سه یارب ره قرب آشکارا بنمای
یک جلوه ازان حسن دل‌آرا بنمای + آن حرف که خوانده نیست در دل بنگار + آن نقش که
دیده نیست ما را بنمای + بیست و پنجم از نساپردگیان حقیقت نقاب برداشته حق را بارگاه ظهور

ج سوم ۳۰۷

برانگیختند سبقرق سرکید گرکوفتند ٭ بزرم اندر از کینه آشوفتند ٭ فلک دامن از کینه
درخون گرفت ٭ زمین خون همه کوه و هامون گرفت ٭ هراول تنومند بصرت قرین پیش دستی
نموده بزم آرا شد و التمش سعادت همپائی یافت آویزشهای سخت غنیم را غبار آلود
هزیمت گردانید میرزا قلی بفرا ستخانه نیستی کام برزد و نبابود مسرای گمنامی رخت بربست
مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل برداشتند درین اثنا معصوم خان
بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهبازخان را دل از جا رفت و راه گریز پیش گرفت
برانغار و هراول ازین آگهی بازگردیدند از شگرف کاری چهره آرایان اقبال آوازه
سپری شدن معصوم خان هنگامه مخالفت را پراگنده گردانید آن تهی مغز قدری راه
شتافته بمیدان آمد اثری از مردم خود ندیده بژرفنای حیرت فرو شد ناگهان لوحی آراسته
نمودار گشت آن آشفته رای مردم خود اندیشید و شادی نموده بدان سو رهگرا
شد و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است رتباه حالی سراسیمه برگشت غنودان پیکار
به نشیب زمینی درخت زار گذاره شدند و از کاردانی و مردانگی جا بر غنیم را برداشته
بخیمه گاه مخالف دست یغما برکشودند برالوت بچکوتی ازان گروه نیز دران تاراج
همری نمودند سیلاب وار بتگاه آن فرومایگان بی بنیاد را برداشته کامیاب فیروزی
آمدند غنایم ناورد گاه رسیده بود که آن عصیان گرا پدیدست هرچند همراهان گذارش
نمودند این مردم از حال شهبازخان آگهی ندارند شایسته وقت آنکه لختی توقف رود
چون حقیقت حال روشن گردد بی آویزش پراگنده خواهند شد گوش بران ننهاده
متوجه پیکار گردید و کار نساخته زخمی دست ازان بازداشت و بر بلندی که بحقیقت
پستی بود عنان برکشید اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد اما توفیق دستیار

آشوفتن یعنی پراگنده و پریشان شدن ۱۲
ای بهادران مقدم شاهی و ...

ازمردم ترسون خان شکست یافته دران نزدیکی میگردد و سرمایه آزار زیردستان میشود
برخی ترهستان عرصه جلادت فرستاده سزای شایسته داد و وانجا متوجه جگدیسپور شده
بمالش کردن آن سرزمین همت گماشت درین هنگام بپایه یقین رسید که معصوم خان
فرنخودی بی راهه میرو و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته اند ناگزیر بشتاب
اوده شتاب آورد و نامه هوش افزا مصحوب یکی از دیده وران کار فرستاد خلاصه مضمون
آنکه عرب و نیابت و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا بیشتر روانه سازد تا پرده ازروی
کار او برفتد و نکوهیدگیهای او را بشایستگی بازگیرند ازانجا که چراغ خرد افسرده بود و بخت
رهنمون غنوده اندرز دوستانرا افسانه پنداشت و یاوه درائی پیش گرفت و بازونه از آب
سرو گذرانیده بقلب جا فرستاد و خود با بزرگان شوریده رای پذیرای پیکار شد شهبازخان
آماده کارزار گردید و بگزیدگی رده آرای نمود و در قول خود برخی مبارزان سعادت گزین آرای همت
گشت و در بلغار ترسون خان با طایفه دلاوران نامور چهره افروز خدمت آمد حقرجان
بهار خان سید عبدالله خان و قمر خان و چندی دیگر جوانغار را انتظام دادند مهر علیخان سلدوز
جنون خان کوکه میر ابوالقاسم میر ابوالمعالی در پیش قدمان هراول جای گرفتند و مفاخر محمد
بابسیاری از کارشناسان ناورد در کمین طرح بجویائی نکوبندگی ایستادند مخالف تیره روزگار
دراز اندیش در قلب گاه گروهی بسرکردگی گروهی منتظم گردانید و دست راست بنابراستی
عرب بیاراست و در یسار شاه دانه و عایدی نحوست افزودند میرزا قلی توقبای با جمعی از
شورنجیان مقدمه ادبار شد و نیابت خان را در التمش جای داد و خود را با برخی زیاده سران
آشفته رای در کمین گاه خسران سیزدهم بهمن پاسی از روز گذشته بود نزدیک سلطان پور
بلهری بیست و پنج کروهی اوده لشکرها باهم درآویختند و شمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش

ج سوم ۴۰۵

... بی پذیری الزید اگر چه دولی از نزدیکان بزرگ منش رفته آرامش جمشید بار دادن ...
نیازمندی جبهه سای آستان ... الا افزاید شد دنیا و عالم از فرخی ذات گذاره ... حقیقت ...
پنداشته شاه قلی خان و راجه بیربر بدین خدمت رخصت فرموده ...
از راه دوربینی نامه یکجهتی فرستاده ازین موهبت کبری آگاهی بخشید نخوت ...
رای از پرده آزرم برآمده حرفهای ناشایسته در میان آورد کاردانان ... بی نیل ... بسته
بازگردیدند پیشتر از آنکه بسعادت حضور اختصاص یابند شهبازخان با جنود اقبال ...
غبار فتنه فرونشاند و نخوت فروش را آواره دشت هزیمت گردانید هرگرا ایزد ... بینش ...
هوش افزائی کرامت فرماید از راز عمر و فراخ نشاط سازد و بدسگالان دولت ... کین ...
و غبار آلود ناکامی گردند هرکه بازنامه باستانی برخواند یا نگاهبانی سخن که کتاب ... ل ...
می آرایند هوشمندانه صحبت دارد پذیرا گردد اگرنه چشم آگهی برگشوده با دل ... گرامی
برخی حال گیتی خداوند دریابد و تازگی سرگذشت نگارش این شوریده ... فرجام
شناسائی می بخشد از گم شدن سررشته کاردانی و ناپدید بودن سپاهی آگاه دل ... دلی
سخن چینان فتنه افزا و بسیاری حرف سازان بدگوهر دوستی خویش آمدگوی و عیب
بینی میان دیگران و میان اعیان لشکر فیروزی بزم یکجهتی ... صورت نسبت
... ناگزیر نشار تعلق است دست نداده هنگامه اولیای دولت ازان انتظام
... راجه تودرمل بجانب ... رهگرا شدند شهبازخان با بسیاری ...
... برداشت تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش نشان بدگوهر در ...
... دولت افزون آنچه از اسباب گزند اقبال تواند شد سرمایه بهروزی
... چون شهبازخان حوالی قصبه ... رسید آگهی شد که عرب بهادر

ج سوم

برگرفت زمان دراز در بارگاه همایون باور نمی‌شد سری که گرد چندین افتنال باشد
چگونه مورد این مایهٔ ناخوشی گردد و چسان مغز حقیقت آثار را بیهوده سودای باطل
برآمیزد و آنکه از خردی برگرفته گوناگون نوازش باشد چرا آواره دشت بداندیشی شود
لیکن چون بخت تیرگی پذیرد و سلامت ذهنی اندیشه آسایش در زیان‌زدگی دیرین حقوق را در نهانخانه
فراموشی نهد و از خواهش گرایهای خشم ستیزه چال ناکامی نگونسار افتد ــه بهر جا طمع گام محکم زند طرح خانه عمر
برهم زند + غرض در ضمیری که افشرد پای + اساس وفا را نماند بجای + چون تبه رائی
آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفت والا برین داشت که چندی خردپژوهان صلاح اندیش
فرستاده رهنمای منزل گاه سعادت کردند بلشکر نصرت قرین پیوندد یا بیگاه ... انیس درگاه
مقدس آورد داستان نصیحت سرمایهٔ افزایش مالیخولیا گشت و عذرهای ادب گزین همت ارا...
فتنه اندوزی ساخت ازانجا که هشیار خرامی آئین گیهان خدیو است فرمان شد اگر از ...
بی سرانجامی بدان دو کار همت نمی گمارد دست از جوهر باز داشته با دوده رود و جاگیر
خود دانسته در انتظام سامان شود آن بداختر رشدگاری اندیشیده بدان صوب شتافت بظاهر
فرمان پذیرفت و در معنی ناباوده ساختن اسباب شورش فرصت یافت هر چند اولیای
دولت برخی نکوهیدگیهای او بعرض همایون رسانید ازانجا که روز بازار عاطفت بود بسمع
قبول نرسید شکوفه قراول و چندی نزدیکان را برای پژوهش حال فرستادند که در بارگاه دینی
ببا خیراندیشان سعادت اندوز از برای بی پروائی فرمان روایان والا شکوه فتنه سازی
و غرض آمیزی پرستاران حضور دامن آلود تهمت شد غارت زده جان و ناموس گشته اند
و سودا فروشی را دستمایه ساخته بازار دیگر گرم داشته فرستادگان از خرد کوتهی و حرص بازی
آن مکر فروش تباه اندیش را مخلص و خدمتگار وانموده برگذارند آوازه نادرست سخنان

وبهیبت پهلوانی درآویخته حیرت افزای نظاره گیان بودند هیبت که از یاوری
تنومندی بود رسم پهلوانی گذاشته بدیو بازی خود زور آورده انگشتان حریف از هم
درید دراینجا که سرانجام کیفر نخستین بر ذات مقدس پادشاهان طراز لزوم دارد گیهان خدیو
مشلتی حواله آن بیراهه رو فرمود از نیروی ظلال ید اللهی آن عفریت پیکر لیسان ناتوان
بیهوش افتاد وتهمتنان نیرنگ ساز بحیرت در شدند وظاهر بینان صورت پرست رو در
آوردند

دریدن معصوم خان فرنخودی پرده آزرم ونجاکستان ناکامی غبار آلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه براه خودسری شتافته از لشکر اقبال جدائی
گزید وبخت مندی پای ادبار برزد وچه بنور برآمده در گردآوری بداندیشان تیره رای
شد نکس منشان زر بنده برانگبین زهرآمود فراهم آمدند اگرچه زیر بار فتنه اندوزی از
تشیب وخساست او تراوش داشت وحرفهای نکوهیده در انجمن های رازگوئی می سرائید
امروز که شورش بدگوهران نیک وبهار فرونشست وهنگامه باطل ستیزان پراگندگی یافت
زمان آن بود که بر سیاه کاری خود برده تابی نماید لیکن از بدذاتی وديو سرشتی تار و
پود آزرم را یکبارگی از هم گسیخت وبسوگ سرای سینه روزی در نشست آنرا که هنگام
بادافراه در رسد عقل صلاح اندیش بازگیرند دیده عبرت نگار بدین کرد وپندهای زمانه
فروغ بینائی نه بخشد. سود را زیان انگارد ونکوهیده را سزاوار شمرد وچنانچه سرگذشت
آن شوریده بخت این داستان آگهی بر خواند اقبال فزای جاوید طراز و زبان زدگی
سرتابان تا فرجام به آوازه آمدن حکیم میرزا بحواشی پنجاب وعزیمت شهریار دانش خدا
بران صوب پوشیده باطن خبث آگین را بیرون فرستاد وحرف ناسپاسی وخودسری
از تنگنای سینه بفراخ ساز ظهور آورد وچه بنور از گماشتگان ترسون خان بزور

ج سوم

یعنی دو پهلوان را با هم کشتی گیرانیدند تا طبع نشاط فزا انبساطی تمام یابد

کیفر یعنی عوض وبدل

عفریت یعنی ارنت ... بحکم سلیمان ... تخت بلقیس آورده

تهمتنان جمع تهمتن یعنی پهلوان

یعنی زود بکمک معصوم

آواره نویسان خرده گیر باقی برآورده بودندان از بنده سرکشی را از حق گذاری بهتر اندیشید

و به تکاپوی خویش در جاویزنگال افتاد دست دراز کرد و قصبه را محاصره نمود الیاس خان

لنگاه با برخی از نوکران اسماعیل قلی خان عرصه پیکار برآراست و برادرش شربت

والپسین در کشید بسیاری را از رمی او باورنیامد و لختی بشگفت زار افتادند کشورخدای

ازین آگهی سوم ماه آذر اسمعیل قلی خان عبدالمطلب خان شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران

اخلاص مند را دستوری دادند و سایر امرای آن صوب را فرمان شد که بپیوند یک جهتی

نموده گام همت فراخ بزنند و باد افراه ناسپاسی سرانجام نمایند چون فیروزی جنود می

نزدیک شد بازوی بالادستی برکشادند آن باطل ستیز استحکام برخی قلاع داده بجانب اریل

شتافت وزیر خان و باقی دلاوران در کشایش آن بلای جلادت افشرده و نخست برگرفتن

آلاباس همت گماشت اسمعیل قلی خان با دیگر ناموران در پی آن تباه شرست رهگرای

گشت قریب آن کنتت مطلب خان و شیخ جمال بیشتر رسیده آوردگاه را پیروی کنند

اوری استوار از هر دو طرف رادمردان جنگ جوی باهم درآویختند بجان خریدار متاع

نهانی ناموس شدند دوست و دشمن بازوی یکدیگر را آفرین کردند ~~ نخستین به تیر

خدنگ از دو سوی * بصد شاخ کردند یکتا موی * چو ماندند از تیر جوشن شگاف *

کشیدند شمشیر تیز از غلاف * نزدیک بود که گزندی بلشکر منصور رسد ناگاه اسمعیل قلی

خان با دلیران نبرد آزما دررسید بسیاری قضا ستیزان نافرجام را روزگار آن شوریده مغز

بادیه پیمای ناکامی گشت و بیغوله نشین دیو سار گم نامی گوناگون غنیمت بدست آورد

و بکبتر فرصتی هنگامهای او کشایش یافت از سوانح گیتی خداوند پهلوانان نامور در پیشگاه

حضور باهم کشتی گیرند و پیرایه خوشدلی برخی ایستادگان بار عام سرانجام یابد روزی جگت سوبها

آن از شیعه دی نبود از ... ان نیابت خان ... بیان ... اندوز ... نقد ... بهادری و کار ... به ... آراسته ... ویسان ... نفس ... سویلان ... زمین و آسمان آوازه واه واه

ج سوم ۱۰۳۰

دعوعا، آفرین بلند شد ۱۲ خدنگ ... ای بیخان تیراندازی که یک تا موی را پاره پاره کرد ... یعنی ترکش ها که از تیر خالی گشتند تیغ ها را که سرافراز دشمن بود از غلاف برکشیدند ۱۲ ... انجام کار با قتال سهم بار و تا میر گردگاه فتح برای این لشکر جرار گردید آشکار ۱۲ مولوی کشید محمد صادق قلی

سپهبدی جهان معنی لگلشن سرای تسلیم خرامش فرمود و بگونا گون مهربانی و دلاویز سخنان بی تابی ما در تفسیده درون او قدری چاره پذیرفت بزبان گوهر آمود گذشت از عنفوان بهار هستی سال بی او بسر برده ایم و از ان باز در پیشگاه عاطفت جای داشت خدمتگاری را با مزاج دانی فراهم آورده بود همگنان دانند که آن پرده نشین عفت چندین سال بی او بوده است همانا جدائی او بر ما دشوار تر باشد سزاوار آنکه او در دلجوئی ما مرهم خاطر سر انجام دهد پس گران سخنی گذارش یافت و شگرف نکته بروی کار آمد ایزد بی همتا سالهای دراز برا در رنگ آگهی کامیاب صورت و معنی داراد و اپس ماندگان سفر گزین ملک تقدس را نوازش های رنگارنگ آرامش بخشید و غمزدگان سوگواری را نشاط تازه پدید آمد و بانتظام آن ناحیت میرزا خان بیرام خان را فرستادند و سر کار تهنبور در اقطاع مرحمت و بسا جواهر اندرز آویزه گوش هوش او گردانیدند هم درین ولا خوجه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت گذارده آمد که چه اورا از وزارت باز داشته بدبستان زندان فرستادند چون روشن شد که خوجه را دران حساب نویسی و بازخواست دیوانی بجبر کفایت و دقت اندیشی نشناسی امری دیگر نبوده باز بهمان منصب والا سربلندی بخشیدند و شایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلائی یافت از سوانح فرستادن وزیر خان بصوبه اوده چون آن صوب از بزرگ امیری خالی بود رعیت و سپاه را دستگیری فرمودند و ایالت آن دیار بدو تفویض شد او آخر ماه روانه گشت و بسیاری بندگان خدمت گزین پیشکار پرستان درست آئین همراهی نوشتند از سوانح سزا یافتن نیابت خان این فرومایه نافرجام پسر میر هاشم نیشاپوری است عرب نام دارد از خردی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت و بفراوان اعتبار رسا بلندی گرفت چندی عمل پرداز خالصه بود

ای حضرت شاهنشاهی پناه عاطفت و رافت فرمودند که چون مفارقت او بر دل ما خیلی گران است بر ما در او چگونه نخواهد بود ۱۲
یعنی با زبان صدق ترجمان با دعاگوئی خسرو پناه جهان کامیاب گردانیده که اینگونه رافت قلبی و عاطفت دلی پدر و مادر را با پسر و دختر نمی باشد ۱۲
سوگ ظاهر اللفظ هندی است مگر در فارسی بسیار مستعمل که بمعنی در ماتم داری چیزهای آرایش

۲۷۰
ج سوم

[illegible]

تباه پیچان پریشان خرد را براه آورد و اگر پذیرای آن نشوند سزای شایسته درکنار
شان نهند او سررشته تدبیر گسیخت و شتاب زدگی گرایید بی آنکه سپاه فراهم نهبگاه آن
گروه شوریده سر شتافت و هم آبان در موضع تهوری با غنیم پیوسته عرصه پیکار آرایش
داد موهن داس و سور داس و تلوکسی بر سپهر اول که بسرکردگی مسکین علی بود چیره دست
آمدند او در آویزش از اسپ جدا شده و بیاوری برخاسته دست بکار برد رستم خان
ازین آگهی بشتیری همراهان فرستاده آوردگاه را رونق داد هنگامهٔ جان فشانی و جان
ستانی گرمی پذیرفت موهن داس و سور داس بگوی نیستی فتادند تلوکسی بطرفی دیگر
درآویزه قالب تهی کرد اجلاء سرگروه خدا ستیزان جواری زاری پناه ساخته جویای
فرصت بود یکبارگی از کمین گاه برخاسته رستم خان گویان بعرصهٔ نبرد درآمد او ازین
آگهی برافروخته رو بکار زار آورد و کمی مردم در پیشگاه بنیش پوشیده شد آن نافرجام دیو
هنجام ببرچه زخم کاری رسانید و او بگرز جان فرسا کار فرمای شمشیر شده بخاک هلاکت
برنشاند و خود در زبان از دگرگونگی حال بزمین آمد درین اثنا برخی از مبارزان رسیده
براسپ سوار کردند چون هنگامه زد و گیر گرمی داشت کرند را بگفت نیاورده بمردم دل
میداد و همت می بخشید کند آوران عرصهٔ فیروزی بسیاری را بخاک و خون برآغشتند و
گروهی غبار آلوده ناکامی گشته راه گریز سپردند نبگاه سرکشان تیره بخت بتاراج رفت
و بیامن اقبال روزافزون سترگ فتحی چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از آویزش
فراهم آمد در همان نزدیکی منزل گرفت روز دویم بهنگام بازگشت در قصبهٔ شیرپور رخت
هستی بربست و از حسن اخلاص و یاوری بخت در نیکو کاری روزگار سپری ساخت جان
بسپنجی نثار کرده سرمایه جاوید نیکنامی اندوخت گیتی خداوند لختی بانده درشد و از

آن شوریده سر معرکه نبرد آراست از نیروی اقبال بخاک آلودهٔ ناکامی گشت نه و بار او به
درآمد شهباز خان با فراوان لشکر متوجه جونپور شد اگرچه او را نیز جدائی از آن هنگامه و نماهی
از گفت و گوی هرزه درین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم فرنخودی را رابگرای بندگی
گرداند از سوانح سپری شدن روزگار شرف الدین حسین میرزا هرچند سران فیروزی جنود
بخویشتن داری او فتادند نیرنگی اقبال همچنان چهره کشای دولت بود چون معصوم خان
کابلی راه گریز سپرده به بنگاله شتافت میان او و میرزا گرد خلاف برخاست و هریک کین
یکدیگر به نشست میرزا از بسیاری مال لغا و هجوم سگ کسان بدگوهر بغرور درشت.
آن روباه بازدستان سرائی و چاپلوسی و لابه گری درآمد و بحیله اندوزی او را
مسموم گردانید میرزا محمود نام هندی پسری را از ظاهر پرستی و آدم نشناسی بدوستی
برگرفته معصوم او را بزر بفریفت و بگفته او آب خشخاش زهرآمیز بخورد و میرزا در
کمتر زمانی بپاداش کردار نقد هستی درباخت و زمانیان از شرارت او رهائی یافتند
از سوانح لبریز شدن پیمانه زندگی رستم خان سال گذشته بجهت برانداختن سرکشان و
نیرو بخشیدن زیردستان صوبهٔ اجمیر دستوری یافت و کار آگهی را پر بی غرضی و
جدگزینی هم آغوش گردانید و درین اثنا اچلا سر بلند و برسورداس و تلوکسی برادر
زادهای راجه بهارمل از اینجانب بی رخصت بدان نواحی آمدند قصبهٔ لونی که بنگاه
ایشان بود گرد شورش انگیختند آن فرومیده مرد پاس خاطر کچهواهه داشته باندرزگوئی
درآمد از انجا که انگاره را سودمان درشت بکار آید و همواره را نرم سا ملایمت و ملاء پناه
سرشتان نساخت و سرمایهٔ افزایش بدگوهری شد و سرکشی را سر دیگر برافراختند و درین
هنگام باج هند از بارگاه خلافت فرمان آورد که رستم خان به نصیحت گذاری هم افزائی

شهباز خان
مراد اصل بود چون از جامه
اقبال روی او بار دید چیله
انگیخت که معصوم را باز
تمرگ حالی بابد بقول ول
نافرستنه عذر بسیار
از برافشانی پروانه طبع
چراغ اقبال خاموش
تشی نیست
مسموم از سم یعنی زهر
یعنی معصوم چون دوست
بود از معاندم مرا کوتاه

وعموم رعایا سایه نشین آسایش گرود خان اعظم راجه تودرمل و دیگر سپاه سعادت گزین
به پتنه و حاجی پور روانه شدند و درین هنگام شهباز خان پیشتر از آنکه امرا بپیوندند در پتنه
آمده دکانی دیگر برآراست چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجی پور را از کسان
بهادر بزور گرفتند و بخود نظر انداخت و شگرف نخوت بسر آمد معصوم خان فرنخودی چون
بجون پور رفت بهادر در تیزدستی نمود بدست در آورده بود اگر عقل دوراندیش را آفتی رسیدی
بایستی با اعیان دولت پیوسته بزم آراستی و بصواب دید یکدیگر انتظام مهمات نمودی از کامروائی
که پارسا گوهر را نیازمندی و نیایش گری بود او بر خلاف آن گرائید و بآویزه دشمنی برخاست
نخست حاجی پور که از درگاه بکوکلتاش مقرر شده بود لختی توقف نمود و بشیرین زبانی و کاردانی
راجه تودرمل از آن باز آمد خان اعظم و راجه در حاجی پور رخت اقامت نهادند و شهباز خان
در پتنه پیشینیان در سرگرانی و عشوه فروشی و آن تازه مست نو رسیده زبان زبان در دکان
آرائی و سر راهی با فزودن منصب و دادن جاگیر بسیاری از امرا رو بدو آوردند خان اعظم
دل از همه برگرفت و راجه کار را در طرح انداخت تمامی مهمات آن صوب بشهباز خان
بازگردید هر چند نیک اندیشان روزگار و کارگذاران راست میزان درمیان آمدند بهیچگونه
رشته یک جهتی دوتائی نگرفت و راه مدارا سپرده نشد هر چند گذارش نمودند که از نیرنگی تقدیر
فیروزی جنود دو بخش شده اند بنجه اشها درمانده راه نمی پرند ناگزیر وقت آنست که گروهی
خدمت بنگاله را بر خود گیرند و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه را پاسبانی نماید از آنجا که غرض پرده
بر چشم حقیقت بین فرو هشته و فراخ حوصله خیر سگال در نقاب خفا گفته پذیرائی نگرفت
خان اعظم و راجه با برخی امرا بجانب ترهت روان شدند اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر
بود اما بنقد دوری شهباز خان را طلبکار شدند لختی راه رفته غازی خان را پیشتر فرستادند

۲۹۷
ج سوم

۵۰

سپهر و عرب از تباه سرشتی تقدیری خون او بپاشامید و به لختی از آن پشیمانی برآلوده بدگوهری

را آب دیگر داد از سوانح برآمدن بسیاری شورش غشان از صوبهٔ بهار چون خان اعظم

بجنود اقبال طراز برپوست عشرت را بلندپایه شد بدگوهران تنک مایه دل از اندیشهٔ

کارزار برگرفته بصد ناکامی بنگاله روی شتافتند اگرچه تباه سگالی برخی همرهان خدیو

افزائی نارسایان دانش فروش بکامشی نشد و از راه همت افزوری و یکتادلی بر روی

به بنگاله بناوردند تا ناسپاسان بال و پر ریخته به باد افراه رسند و گرد شورش یکبارگی

فرونشیند لیکن از سعادت اختری در انتظام ملک بهار تگاپوی شایسته رفت و دران

دیار سترگ ارامشی روداد هشتم محب علی خان را رخصت دادند و از شهر مهره تا رهتاس

بدیدبانی او باز گردید سید مظفر میر معصوم بهکری و دیگر خدمتگزینان کارشناس همراه

گردانیدند و آن روز بساحت قصبهٔ گیا مورد جنود فیروزی گشت و در حوالی برج گروه دست

محمد با دوست که از بخت برگشتگی بان گروه دم یکجهتی زدی از روشن ستارگی نیز بگین

پشیمان با دویست کس آمده پیوست و چون فیروزی لشکر نزدیک غیاث پور رسید

آگهی آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ پور میرود

دست ضعیف کشی و زیردست آزاری گشاده دارد بنابران شاهم خان را با جمعی دران

حواشی جاگیر کرده فرستادند که آوارهٔ دشت ادبار را بباد افراه رساند و گوشمالی را بدست

روزگار دهد دهم در میولا غازی خان بدخشی را با جوقی مبارزان در بهار گذاشتند چون

آوازهٔ فتنه اندوزی معصوم خان بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را به جونپور

دستوری دادند صادق خان شیخ فرید بخاری الغ خان حبشی طیب خان و برخی

مبارزان را بصوب منگیر فرستادند تا آن نواحی از خس و خاشاک مخالف پاک گردد

غدر وکفران اول پراگنده و پریشان شدن طبیعت در امور ملائم و بعضی از رشک و حسد و قهر و ستم و خجلت و آزردگی و غصه بیجا خوردن هم آمده

۲۹۶

سوم

دولت اجنبیه باعث توقف آمد و همراهان کوتاه‌بین پیرایش حال زمین‌دار را
سزاوارتر باز نمودند گوش بر سخنان آن گروه نهاده در بالش آن بدست توجه نمود در همان
نزدیکی شهباز خان رسید خان اعظم او را از رفتن باز داشت و همان سزای توجهی پیش نهاد
همت گردانیدند و چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی اقبال روزافزون بودند
شایسته بندگان خداایگانی را صواب اندیش نشد و بانجام خسروی کارپایی افشردند
جگدیس پور بنگاه آن خودسر تباراج رفت و درخت‌زاری که در اطراف آن خلاب
داشت هنگامه‌جای سرکشان کج‌گرای شد تیزدستان[۵۲] عرصه مردانگی رخت اقامت
انداختند و بکارزار هر روزه جوهر رادمردی را عیار برگرفتند درین اثنا از تراژخائی سخن
سازان هرزه‌لای میان خان اعظم و شهباز خان غبار دوئی برخواست و پرتوگاه یکجهتی
تیرگی پذیرفت[۵۳] کوکلتاش دست از کار باز داشته روی بدان معسکر آورد و فردای شبخون
هنوز هم بدان لشکرگاه پیوست و هنگامه را رونق دیگر پدید آمد از سوانح فرو شدن
سعادت علیخان عرب بهادر با برخی شورش نشان و لختی آزرم فروشان به صوب
شهباز خان شتاب آورد[۵۴] امرا از راه حزم‌اندوزی و احتیاط‌سگالی سعادت علی خان
تمرخان باینده سید حسن رستم را مابین حربگ فرستادند از رسیدن مبارزان سعادت گزین
فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند شهباز خان برای پاسانی ملک جابجا مردم گذاشت
قلعه کبت از مضافات رهتاس بسعادت علی خان باینده و رستم و روپ نراین لولی
نامزد گردانید عرب دولیت قابو یافته چیره‌دستی نمودند شگرف آویزشی روی داد[۵۵] اگرچه
سپاه را تیاق داری نتوانستند پاس ناموس داشته جان سخنی بشایستگی در باختند[۵۶]
سعادت علی خان در آغاز شورش افزرینه فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهی

هر دو پدید آمد ۱۲ سنه ۵۴ سعادت
علیخان بسبب آمیزش با منازان
ر شهباز خان قصد کرد ۱۲ ۵۵
ای در میان ایمان بسبب آمیزش
زیم مبالغت آویزش روی
۱۲ سنه ۵۶ مصرعه با موس
نگه داشتند یعنی بسبب پاس
ناموس بطور شایسته و وجه شایسته
آماده حرب بودند ۱۲ مولوی
محمد صادق علی صاحب
سلمه

بسر منزل صادق خان رزی آورده واثبات پای نمود داد مردانگی داد بها دران
ناموس دولت جهان فشانی نموده کارنامهای بظهور آوردند ده دو انشا نگویم که ده گود
تماف پستادند در جلوه اندر مصاف ٭ چنان گشت هنگامه رزم گرم ٭ که خارا شد از
تیغ فولاد نرم ٭ درین هنگامه ترازو شده بود و گرمی از چهره می نمود و کمال خان و جدا
و فیل باد رفتار سراپای همت آورده هنگامه کارزار را رونق بخشید بد نهادان فتنه جو
در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی بر گلبن آمال بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت و
ناوردگاه را آب تازه رویان گلها شگفت از یکطرف دلاوران نصرت پیوند جای فیلان
آسمانی شکوه شگرف کاریها بجای آوردند هر تیری که به فیل میرسید آنرا محرک تیر دستی بسته
همت افزودی و چابک سواران خلاف گزار بخبر طوم زخم آوردی بیک فیل هشتاد و
بدیگری پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده وران کاردان بسیاری بندگان
سعادت منش زخمی شدند لیکن با یزدی حراست گزند جانی نرسیده و به نیروی سماوی تا
فتحی بزرگ روداد اگر تنگنای همت را قدری فراخی بخشیده گام تگاپو بر مدایت غنیم
را دور ستیز آخر شدی لیکن آن سرزمین تمام پر آب بود و عزیمتها در تثبیت آباد و راهها شاخ
در شاخ جنود فیروزی تا صبح خرم اندوزی داشتند چون نور جهان افروز عالم را در گرفت و
ازان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بهره فرود آمدند با آنکه مخالفان ستاره سوخته
در شکروهی نشان میدادند توفیق لگامشی نشد از سوانح پیوستن خان اعظم به لشکر
اعتصام از آنجا که ایزدی جمال در اقبال فزائی گیهان خدیو هست بیشتر از آنکه لشکرها
فراهم آید شورش سترگ فرونشست و روز افزونی دولت که دمه را تبازگی خاطرنشین
گشت و بر آمدن کوکلتاش ازان شد که چون از گذر چوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاری

چون درین جنگ نفی و ترا کمی دو گردن
...شب مخالفت دست برد
ولش قوی شد ا باده
مقابله دیگران هم نمود
۱۲ ترازو شدن
ای برابر و پله به پله
بودن ۱۲ ای
چنانچه گویند جنگ یکل
و آدم بود یعنی جانب
مخالف فیل خیل خیل
بودند ۱۲ بر تیند
بهادران ...

ج سوم ۴۹

معصوم خان کابلی و نجارستان ناکامی افتادن. دران هنگام که شورش عرب
در دست لشکر ظفر قرین از سرای رانی روانه بهار رشد تا کار معصوم خان کابلی
بانجام رسد و سرابستان ملک از خس و خاشاک ناسپاسان رفته آید از فزونی
ریزش ابر و بارش پی درپی کنار دریای پن پن توقف گزید چون هوا از اعتدال
گرفت راه خدمت سپرد. آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنه کوهستان شمالی ره گرا شد
پانزدهم مهر عساکر نصرت اعتصام بقصبه گیا نزول سعادت نمود غنیم تباه سگال با مرادان
ازین سر منزل برآمده به معموره شهر بهرمی سر گرفت روز دیگر بهار گروه در نوشته
دائره شد و از بسیاری آب سلسله توزک فرود آمدن از هم گسیخت هجوم مبارزان
سعادت گزین و کمی مخالفان کج گرا بسیاری را بخواب غفلت در آورد و آن شوریده
مغز درون فرسنگی نخوت آرا بود هر چند تباه بیسچی در مردم اوفتاد و کارشناسان
آگاه دل و روزگار دیدگان بیدار بخت در انتظام سپاه سخن گذاردند سودمند نیامد لیکن
راجه تودرمل در یورت خویش و صادق خان در جای خود سررشته دوربینی بگسیخته
آماده پیکار بودند آن شب نوبت قراولی الغ خان حبشی و جمعی بود و سرگروه بر بستر غفلت
غنوده نوکران خواب آلود را بکار آگهی فرستاد و از احتیاطهای دوربازکار و آهسته شتافتن
افواج گیتی کشا غنیم را دل رفته باز آمد و سر افسرده مغز بشورش در شد چون در خود توانائی
آویزش روز نیافت بوم وار در ظلمت آباد شب دست بردی اندیشید پاسی از شب
گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگ پیکار رفت و پیش آیند آیندگان غفلت آلود
را مالش داده چیره دستی نمود ماه بیگ و چندی حبشیان را روزگار سپری شد نخوت
افسرده بر معسکر اقبال دست جرات بر گشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب

۲۹۳
ج سوم

نی کرده بود از نظر افواج این روز مطلب خاطر شد

بهار جانکاهی او شنوده پراگنده شدند میرزا شرف الدین حسین و جباری با برخی زیان کار
بصوب بنگاله ره نوردیدند معصوم خان کابلی با طایفهٔ بخیر دلان داشت این نکته بی میمونی بمیدا
کیمه پور بهار بر پیوسته شتافت عرب بهادر و نورم بسر ترخان با چندی بی دانشان دل به قزاقی
نهادند و بر روی دولت روی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد چو ره شهری گشته برای یاوران بر و مند آن
خزینه می برد عرب و لوزم و چندی دیگر تنگ چشمان بی سرمایه بتاراج آن گام سرعت بر افشردند
او از کاروانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بحصار پتنه در آمد تیره بختان غنوده خرد قلعه را گرد
گرفتند بهار خان به سرود زبانی و تیاق آن همت را هم آغوش عقیدت گردانید و دیده وری را
بهم زنگی زود شتا دوش و درین هنگام که امرای نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند و در تعاقب
غنیم آهسته آهسته راه می سپردند ازین آگهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پتنه روی آوردند
و رایها بران قرار گرفت که افواج کشورکشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند و برخی تیز دستان
ناوردگاه دلاوری بیشتر شتابند معصوم خان فرخودی خواهش این خدمت نمود چون راجه
تودرمل از بدسگالی او بستوه آمده بود رخصت داد و از دوربینی محب علیخان و مهر علی خان را
با برخی حقیقت نشان از پی روانه ساخت هنگامی که نخستین قلعه آن شهر گرفته بودند و کار
بر درنشینان دشوار نام بر دها پیوسته دست جلادت برگشودند فرومایگان بدگوهر ستارزدگان
ستیزه کار قدری پیکار نموده غبارآلود هزیمت شدند و قلعه را با نیروی حراست گزندی نرسید
معصوم خان فرخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بی صلاح دید اقبال باندیشه
تباه کاری جدائی گزیده روانه جونپور شد در اثنای راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست
آورد آن روز که زمانه آشفتگی داشت و جنود فیروزی گرم پیکار آن نافرجام از جوالی ترهت
برآمد بسیاری معموره بگرفت از آن باز سرکار حاجی پور در تصرف او بود شبخون آوردن

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازی آنکه برخی حال بنگاله نگاشته آید و عبرت‌نامه آگهی پژوهان

سرانجام یابد حوادث آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و نارستی میزانی پذیرو شد

و تنک مایگان تیره رای ارتفاع هبوطی را ارتقای عروجی اندیشیدند طایفه بهان ملک

توقف گزیده بجا و بدئی نکال در شدند و بسیاری زپایگاه بیکار شتاب آوردند چنانچه گذارش

یافت قیاخان در اوڈیسه مرادخان در فتح آباد میرزا نجات خان در ساتگانو حرف نیکو بندگی

بزبان گذاردی لیکن از فراخنای گفتار بصوتگاه کردار نیم گامی برنداشتی و پیش از آنکه پرده

آزرم دریده آید مرادخان بمرگ طبیعی درگذشت مکند زمیندار آن ناحیه پسران او را بمهمانی

طلب داشته از هم گذرانید و مقول او برگرفت قیاخان با روزگار رنه تنگنای ناکامی کشیده

نوش داروی حیات زهر گیاه نیستی برآمیخت و میان آن حواشی چیره دستی یافتند قتلو بر

سرزمین میرزا نجات رفت میرزا در حدود سلیم آباد آویزش ناهنجار نموده راه گریز پیش گرفت

و در پناه برتاب بار فرنگی شتافت و در دیوان بزره کار راز زمانه نیدی لیبرا داد و با دافراهی در خور

بابای قاقشال را دران نزدیکی سخت بیماری درگرفت و با وجود جانکاه زندگی همزبان را با برخی

بدنهادان غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد و از میانه راه آن چیره دستی قتلو شنوده شتاب

آورده در نواحی منگلکوت آویزش نموده شکست یافته آبله‌پای دشت ناکامی شد بابا بکین توزی

هنگامه برآراست قتلو با فسانه سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت از انجا که کارسازان

ابداع و جنبش بنیان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جاوید طراز را بهیم سزا امید ننهد بیماری آن

سرگروه شورش مسیح پایه دودمان آشوب ببردلی درمان خوره انجامید هر روز دو سیر گوشت

و دلان رشتگاه نهاده طعمه جانوران جمع خون از خواب دراز بیخبری و بیهوشی داروی هستی

بیدار شده بود پیوسته گفتی بدکاری و نمک حرامی مرا بدین تباه حالی نشانده ناسپاسان

۲۹۱
ج سوم

بیستی در داد درین دو ماه که بدگوهران شوریده رای آمده گرد حصار نشستند هر روز از ایشان تباه تر
از پیش میشد چندانکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشی که بدیوار بست و خندق پیج حتی
بدان روی آوردند هر چند خان اعظم و شهباز خان و دیگر امرا نه پیوستند لیکن آوازه آمدن فیروزی
افواج بیم افزا تباه پسیچی شد و هنگامه ایشان از آن رونق افتاد و احتیاط گزینان دور اندیش که
جنگ صف قرار نداده همت بران گماشتند که از حصار بر آمده گوهر رادمردی بیازار آورند و ناوردگاه
را بکارنامها کنداوری برآیند بدگوهران باطل ستیز ازین آگهی روی در گریز نهادند و بیابان آوارگی
را بانزدهم امرداد پیش گرفتند برخی سپاه نصرت اعتصام را آن خیال که راه تزویری سپردند و
بیرون آمدن لشکر بدخلوی بهادران را طلبگار غافل ازین دریافت که ناسپاسان واژون بخت
را سرمایه توانائی از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدن افواج گیتی کشا خود را
بناه جای رسانند دیده وران والا نگاه اردو اگر چه از حقیقت حال آگهی داشتند لیکن از دور
نگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نهاده روزی دیگر با هزاران گفت و گوی فرو هیده مردم بعزیمت
نگامشی از شهر بند برآمدند محب علی خان و جوقی مبارزان سعادت سرشت هراول گردانیدند
از ناسپاسی و احتیاط گزینی گام دودلی بر میداشتند تا آنکه خواجه شمس الدین که دران کوهستان
راه پیوستن می جست گذاره آمد با هزار و دو بست سوار رسید و برهم زدگی مخالف گزارش
نمود بر عموم لشکر تباه حالی و نگونساری غنیم روشن شد و اندیشه کار دیگر در سر افتاد
و کمی خیر اندیش و گرم بازاری دو روی تائید آسمانی چهره نشاط برافروخت چون بهروزی و
نصرت مندی اولیای دولت و خدمت گذاران خدایگان پرست بمسامع همایون رسید
سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیازمندی گردانیدند و عبادت را با عشرت پیوند
خالص کرامت شد هنگامه کام روائی بندگان بیدار بخت و افزودن مراتب اعتبار گرمی پذیرفت

ان خودرامی شوریده بخت را سزای شایسته درکنار نهند نام بردها نید حکم والا شده روی بخت
نهادند آن تیره روزگار برگشته دولت دربرابر جنود اقبال آمده آویزش سخت روی داد بهزاران
زیان زدگی آبله پای بادیهٔ ناکامی گشت هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی و بار
ازان بازکه روبروی سپاه فیروزی نشستند و پرده آزرم برگرفته کج گرا شدند چنانچه در پیشین
داستان گذارده آمد هر روز ناموس دوستان رزم آرا براد مردی و کند آوری چهرهٔ نشاط
برافروختی و گرد آوردگاه را با آب تازه روی برنشاندی تهور گزینان باطل ستیز را آب روی
ریخته شدی و بباد افراه تباه بیچی برخاکستان شرمساری نشستی اگرچه ترسون خان و راجه
تودرمل و محب علی خان در نخودی پاس سیر داکری داشته چالش بیرونی نکردی لیکن صادق خان
شیخ فرید الغ خان و دیگر مبارزان کارطلب تازه جوهری ببازار آوردی و هنگامه داد و ستد جانها
گرمی پذیرفتی اورنگ نشین فرهنگ آرای بر نیرنگی ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهر فزونی
و خدایگانی نوازش بربی دانشی و زیان زدگی نادانان کج گرا بخشودی گاه از غیب دانی نیز دیک
شدن باد افراه بدگوهران شرارت منش و بپیش آمدن خیر اندیشان خرد پژوه عشرت سپاس
بجای آوردی از فرمان روائی ملک معنی لبا هنگام آن گروه را معذور داشته بی شایبه دگرگونی
بیچاره گری دل نهادی لیکن ازانجاکه سبب آرای جهان صورت را دادار بیهمال بر دوش فطرت
آن یگانه آفرینش باز گذاشته بود ناگزیر بیرنجی توجه در فرو نشاندن غبار رمیدگی برگماشت
لشکرهای گزیده بسرکردگی ثابت قدمان بزم عقیدت بی یکدیگر فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته
دلهای عامه را تازه نیرو بخشود و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور مثل پیش رو خان و جمیل و
صالح و زین الدین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاه دل را با اسب یام فرستاد همت و آگهی فزود
و آب نیروی اقبال گرمی هنگامهٔ مخالفان را افسرده گردانید جمعیت این بد گهر دیایان ادبار بسیلاب

گوشمالی مخالف کرآماده و مهیا بودند اکثر زمین ادان تباه اندیش
نحس میکردید یعنی در قتال دست جرات باز داشتند ۱۲
یعنی اکثر اوقات شکر خدا ایشان لشکر بدگوهران هم ادا میکردند ۱۲
چون ایزد جهان آفرین و دادار آسمان و زمین این دنیا را برای خلق یگانه آفریده و سرانجام امور مخلوق خود بر فطرتش گذاشته لهذا برای همین آسایش را انجام داده
میبود میفرمودند ۱۲
نام موضع و مقام ۱۲

بیدار بخت روی نیاز بیارگاه اقبال آورد سید مبارک نیرنگ دستان سرائی و جادو زبانی
فتنه اندوزان ده زبان فرا مسند حکومت برآمد و پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آزرم
ولی نشانان ناهنجار اورا از زاویه نشین خمول گردانیدند و لوهر چک و عم زاده یوسف خان را
به بزرگی برگرفتند چون او جبهه سای آستان قدسی شد بگوناگون نوازش نیرو بخشیده به کشمیر
رخصت فرمودند و فرمان مقدس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوجی همراه سازند
کشمیریان از شاد خواب غفلت در آمده بچاره سازی نشستند از بیم فیروزی جنود بلا و دیر
سخنان لابه گری نمودند و گزند لشکر آوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند بیشتر از آنکه
لشکر سر انجام یابد و بی آنکه این راز را در میان نهند گام سرعت بر گرفت در بیرم کله چند
ناموران ملک آمده دیدند مرزبان نو آگهی یافته شمس چک و حیدر چک و بسیاری انجاره گری
نامزد گردانید نام بردها با سازبیکار رو برو آمدند و در خود توانائی آویزش ندیده این راه
گذشته بسوپور شتافته لوهر چک با برخی سپاه در برابر آمد چون خلاصه لشکر بدان صوب
رفته بود یوسف قابو یافته بست و هشتم آبان آب بهت را گزاره کرد و بی سزاوار آویزش
فوج غنیم پراگندگی یافت و لوهر چک بدست درآمد و از پیش بینی نور دیده بگرفت و
بدان والا استظهارات رفته بجو آمد و حکومت کشمیر سربلندی یافت از سوانح رنجیتن چند بر سین
مالدیوان فرومایه کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس دریافته بود از کوتاه بینی و واژونی
بخت سرکشی و خودسری پیش گرفت چنانچه گذارده آمد از بیناکی سپاه کشورکشا کنج خمول
بسر بردی و هنگام شورش را طلب گار بودی در نولا از تنگنا برآمده در برخی محال صوبه
اجمیر گرد فتنه برانگیخت قدسی منشور باسم پاینده محمد خان مغل و سید هاشم و سید قاسم
و سایر اقطاع داران آنحدود شرف صدور یافت که راه دیده وری و یکجهتی سپرده

فراوان بخشید و بسیاری آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت
که یکی از فرزندان والاگوهر بدان قدسی مطاف شتابد و خواهش گران بادیهٔ انتظار را بنوائیه (?)
رساند نوزدهم امرداد آن شیر آسمان اقبال را دستوری دادند شیخ جمال و مادهو سنگه و شیخ فیضی
و جمال خان و برخی از نزدیکان عتبهٔ دولت را همراه فرمودند چهارم شهریور یکتا خدیو آفرینش را
بگوناگون مال برکشیدند و جهانی لبریز بخشایش آمد از سوانح فرستادن حکیم الملک بحجاز
از آرزوی دل بدنیا بسته و این اندیشه گرد خاطر نمیگشت بباد افراه بغرتها دستوری یافت
چنانکه وسایل برانگیخت سودمند نیامد بنجم تهی اندوختها روانه شد و چشم حسرت باز پس نگران از
سوانح رسیدن شاهزادهٔ والاگوهر از خطهٔ فیض بخش اجمیر در کمتر زمانی بدان سرزمین کشاده رو
فراخ دامن صلای افضال درداد و عموم تهیدستان آرزومند شادکامی ها اندوختند هشتم
بسجده گاه مقدس بخت بلندی را تابش دیگر شد و هدرین روز یکی بدرگاه همایون آمد نه
تشکل گوش داشت و نه شگاف آن شگفت تر آنکه گفته را بی تفاوت شنودی همانا زمزمه
سازان بارگاه تقدیر طنطنه سترگی این دولت ابدی اعتصام بگوش جهانیان میرسانند و نیرنگی
اقبال روزافزون بی گوشان روزگار سامعه افروز از اعتبار افزودن اعتماد خان گجراتی
از شایسته کرداری که در عنفوان کشایش گجرات بظهور آورده بود پیوسته خاطر جهان آرای
گیهان خدیو پاداش آن میخواست درینولا که کتابه سعادت پژوهی و بخردمندی از لوحه پیشانی
او برخوانده آمد شهریار کام بخش نوازش فرمود سرکار پتن باقطاع او و داد و آبای خالصات
گجرات بدو باز گردید سی فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوری دادند و میر ابوتراب باندرز
گوئی و صلاح اندیشی همراه گردانیدند از سوانح باز رسیدن یوسف خان حاکم بمرزبانی کشمیر
نکاشته آمد از بدگوهر ناسازگاری بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامی نشست و به رهنمونی

[illegible]

بازیافت راجه توان نام نهاد و ظلمگار نا هنگام را از کدامین گروه توان شمرد بار به عدالت
دوست او را از تصرف بازداشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود و منصب والای وزارت
بوزیر خان بازگردید مبارزان شرقی دیار ازین سترگ ناملایمت که جانفشانی از سر بستهند پای
جوانمردی بیشتر نهادند بسیاری از ناسپاسی به نیایش گزاری آمدند لیکن تیره گذاره نمایند و از
آسیب جان گزائی و تباه بیچی برکناره زدند از سوانح دستوری یافتن شاهزاده [illegible] عقیدت
گوهر اکامیل خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر اورنگ نشین و فرهنگ آرا از دستگاه
حق پژوهی دیده وری بدینگونه ایزدی پرستش کاخ دولت برافرازد و اساس فرخی روز افزون
بران نهد نخستین از دوام آگهی سعادت نامه کردار را فروغ تحقیق بخشند و اراده سازی خرد
کارخانه خدای این نگارین سرا هست و معامله گذار این چارسوی داد و ستد طبیعت [illegible]
پذیرد و درین عبادت دگرگونی نرود و از انجا که اسپهبد سپهر القاب پیشوای جهان معنی ساخته
است آنچه ظاهر نگاهان صورت گرا پرستاری دادار بیهمال شمرده بجای آورده باندازه مزاج
زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد چه همگی مقصود پاسبانی ساده لوحان کج روش تباه نگاهی
[illegible] عرصه جهان از غبار کوته اندیشی و زیانگری [illegible] تحسین گان بیدار دل ازینا
[illegible] اند اگر توسل بروح آن دادار [illegible] آنجا دوری و نزدیکی نگنجد
[illegible] خاک در نظر شریک معبودی و بت پرستی درین هنگام که معنی پژوهان
[illegible] ستایش گرفتند دیده وران گوهرشناس روائی مکوته بینان صورت پرست
[illegible] از ساحت اندیشه گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت شمرده آمد
[illegible] شغل ملک آرائی بوده بارگاه خلافت گوناگون کار پیش ناگزیران
[illegible] ابنا او از آن آباد گردانیدند لیکن چون آن شهد فیض و سلسله بخشش

تودرمل عرض کرد که [illegible] شاهزاده جان نثار نهایی [illegible] دستوری می طلبید این هنگام و وقت [illegible] ۱۲ سنه ۹۴۲ حضرت شاهنشاهی [illegible] راجه یافته [illegible] ابوالفضل را مطلع [illegible] ۱۲ سنه ۹۴۳ [illegible] گیتی شاه [illegible] عقل [illegible] جهان [illegible]

۲۸۶
ج سوم

گروهی که بیچه برآمدی دست بدی نمودی و رکمتر زبانی حسن علی عرب آفاق دیوانه میرزا حسین
نیشاپوری علی قلی عزیز و لبانیک سگالان پاکیزه گوهر که از بیچارگی بغنیم درآمده بودند خواجه
را دریافتند قریب هزار و دویست کس فراهم گشتند معرکه تباه پیچان سست پیوند لختی
پراگندگی پذیرفت و هنگامه بدکاران ازان رونق افتاد **صفات وزیر** و از سوانح
زندانی شدن شاه منصور دیوان از اواره نویسی و کفایت اندوزی و رداد و ستد سپاه
باریک بینی ها نمودی و کار وزارت یکسو نهاده استیفا پیش کردی وزیر آنست که بفروغ دیده وری
و نیروی راستی پاسبانی مال نماید و درنگاه داشت بندگان خدایگانی همت برگمارد و در داد
و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد و با دوست و دشمن یکسان زیستن از
راست میرائی وارند و بایست وقت و سزاوار حال از دست ندهد و زر اندوزی را همین کار
نه انگارد و بکشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل تونگر و خاطر مهربان و انصاف بر دوام زندگی
نماید چشم ناتوان بینی بربسته در فراخ حوصلگی برگشاید و دوکان مشکل پسندی و سخت گیری برچیند
از جهانیان بازرگانی هنجار را فراوان نرخ برستانند بو که بدین شگرف طرازی گروها گروه مردم
از چهارسوی سود و زیان بیرون شده در سرابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند و مستوفی
را جز لوازم سبک حبت گیری و ناخن زدن و باقی کشیدن مال افزودن کاری نباشد و غرض
از میانه برداشتن سررشته اماره تیاق داری نماید خواجه از جاده خویش پا کشیده کفایت اندوزی
پیش گرفت و شورش زبانی و دست بر درروزگار را منظور نداشته باز خواست بقایا در میان
آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامه نبرد گرم دارند و بازار سربازی
تیرآویزش جان فشانی و دل شکری در میان کارپردازان سلطنت از بی هنگی و وقت
نشناسی درچنین معرکه زد و گیر داد و دهش از سر کیسه بربسته مال برگرفته را باز می طلبید این

۲۸۵ ج سوم

مخالف بدست مجاهدان شرقی دیار از فزونی ستایان وکمی کندآوران اقبال وحمایی شدن اولیای دولت ونقش دوردستی باختن ودورنگی نمودن برخی جنود فیروزی مخالف سر اسکبار برافراشت وراه نخوت نرایش گرفت چون آزرق مبارزان تاپشین ازبحر وبره میدهشت میرزا شرف الدین حسین ومعصوم خان باچندی راه تپنه فرود آمده کنده بجا وختگی گرفتند نواره خود را دریائی ساخته لبستن دیگر مسلک اندیشیدند وچون آگاهی آمد که کشتی ها نکرده ازان طایفه وارژون بخت دورمانده محاتق خان الغ خان قیب خان با ترنه مرد جمعی ولسیاری چابکدستان براهستگی شتابان شدند ورای تیره اس رانا با برخی از لاوران از راه دریا فرستادند ومترخان را باجمی از آب گذراندند که ازان جانب شتاب آورند کاآگاهان خدمتگزار نوردیده دست چیرگی برکشادند نزدیک سی صد کشتی بازساز یکباره بتصرف درآمد اولیای دولت را سرمایه نیروی سترگ شد وتیره رایان غنوده خرد را سربنگ ادبار رسید ومدبرین ولاخواجه شمس الدین خانی ازهنگامه ناسپاسان بیرون شده گوهر افروز نیکوبندگی آمد دران هنگام که مظفرخان گردش روزگار سیری شد ومعصوم خان خواجه را بکمان زرداری درحمایت خود گرفت چون بخشش خوئی بگرم خوئی کاری نساخت بخیره رویان بی آزرم سپرد نزدیکی بود که دران تنگنای شکنجه قالب تهی سازد ازنیرنگی تقدیر عرب بهادر بپاداش پیشین دوستی برجوشت وباندیشه آنکه اندوختها اورا باندرزگوئی فراگیرد پیش خود آورد وبند ازپا گرفته بلابه گری نشست وخواجه بهنگام فرصت باچندی سعادت گزینان بخت ور ازانجمن باطل ستیزان برکناره شد ودرقصبه کهرک پور براجه سنگرام پیوست وازراه بستگی وتنگ میدانی بسپاه فیروزی نیارست رسید لیکن سراسیمگی مخالف را گزین سنی آماده گشت هموارهٔ کاروان بزرگانان لشکر مخالف زدی برمواشی آن

کنداوران جمع کندآور بمعنی حاکم ودانا ونیلوان ومبارز و بمعنی سپه سالار هم بنظر آمده ۱۲ سربان

نتیجه قول از فزونی ستایان جنده مخالف سر اسکبار برافراشت ۱۲

خود را دریائی دوست می طلبیدند ای مخالفان ازدنه کین انذیشیدگان لشکر مظفر بود راه رسد مشغول شده ۱۲

ای خدمت کنندگان جانفشان ۱۲ ای بخیال معصوم بود که خواجه شمس الدین مال ومتاع

رود ہد و تریاق دوربینی چاره هلاهل بیدانشی و چون ببارگاه خلافت آگهی آمد گیتی خداوند
سفر گزین ملک تقدس را خواستگار آمرزش آمده در انتظام آن صوب توجه فرمود و بفراهم
آوردن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانیدند فرمان شد که باز بهادر پور او از گجرات
آمده بیاوری همت گمارد و دیگر اقطاع داران آن سرزمین از اصلاح دید بیرون نه رفته
یکتائی دارند و همدرین ولا شهباز خان بآستان مقدس جبهه سای آمده بالش نخوت آرایان
صوبهٔ اجمیر دستوری یافته بود از خدمت گزینی و جدیمشگی او رانا پرتاب آواره دشت ادبار
گشت و هر روز ناکامی افتاد هر ابدار اشام و پسین شمر دی در رود اد و بمینا کی آلبه یاگشتی
بریورت تیجمال سیودیه تاخت شایسته آورد بسیاری بد اندیشان قالب تهی کردند و بنه و مال او
یغمائی شد و آن حواشی را از بدگوهران پاک ساخته سپه نشین گردانید و سترگ همی در سراپای
تیره دلان نافرجام او فتاد چون گرد شورش در شرقی بلاد بلندی گرا شد آن گزین خدمت
را باندیشهٔ فرستادن آن دیار طلب فرمودند هفتم تیر بسجود قدسی آستان سود سود دین و دنیی
اندوخت و دران نزدیکی عرصه دشت شرقی سیاه رسید که فرونشستن غبار شورش بی توجه
موکب همایون دور می نماید هر چند ضمیر بینش دان گیتی خداوند آگهی داشت که اینجا فتنه
را خمیر مایه پایندگی نیست و ناسپاسان تباه اندیش در کمتر زمانی بباد میرسند جنبش رایات
قدسی چه بلشکر دیگر آرزومند نخواهند شد برای دلجمعی اولیای دولت و احتیاط گزینی و
در فرستادن جریک والا رفت و کارپردازان سلطنت بدان همت گماشتند پانزدهم آن
پسندیده خدمت را گران بار اندرز رخصت فرمودند ماپابوی منگلی سلیم سرمور قاسم بدخشی
شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفر عبدالقدوس بهادر علی و بسیاری از کار طلبان
حقیقت اندوز و هنرنژادان رزم آرا با فراوان خزینه همراه ساختند از سوانح درآمدن

سر کوب رشوتی و عیادرا بکتاب [illegible]
تریاق بی سر و پای بدن [illegible]
با الحاجت کنند و منی تقره [illegible]
چون بدربار رسید و
سنه بزرگان بدو شد برای ملک [illegible]
تمرضت شاهنشاه برای او
بدرگاه ازینها ابتهای مسعوده
با نظام امور خدمت ازانقاف
شهباز خان بر اصبه سیاهی
[illegible] شد بود
آستان عرش نشان [illegible]
و برای سپه بقصد اجمیر
۲۸۳
ج سوم
کسته الحال ازین انصرام این
هم طلب فرموده ۱۲
ای جان و دستون هفتم تیر بیانت
حسب الطلب حاضر آمده ۱۲
کمال یقین میدانستند که فتنه و
فساد این مفسدان را بقائی مثل
زمانی نوری شب زدولت نورنه
و کرامت تاب بهت سر عسکر
پیش پاس خاطر عساکر گرفته
باز شهباز خان را رخصت
فرمودند ۱۲ محمد صادق علی
سلمه

ره نوردیدند که بسیاری زنده انگاشتند و چندی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند آن
دوربینان فراخ حوصله و کارشناسان راست کردار در کشتزبانی همه بار آن شهر پناه برزند
و مژده رستگاری بزبانها انداخته کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند گرد شورش فرنشست
و بدسگالان کناره گرفتند شگفت تر آنکه بنه و باراوران صحرای بی یار و بیابان بی زینهار
دست بردی راه نیافت و با هجوم یغمائیان خیره رو و غارتگران شوریده مغز به عافیت گاه
پیوست بیشتری ز زربندگان ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و کام ربائی کام حرص
برداشته بودند خیر زندگی یاری نموده برخی بپاسبانی برخواستند تبه اسپیجان بی هنجار و کوته
اندازان و رازسود اهراس گرفته راه خمول سپردند و در اندک فرصتی بدکاران تباه اندیش
بقهرمان معدلت گرفتار آمدند و بگوناگون بادافراه عبرت نامه جهانیان گشتند عمده اسباب
شورش بدگوهری و سیه دلی قاقچیان فرومایه و سخت گیری و نارسائی آقا سربازی مواجب
سپاهی به حسابی بارداشتی و نکوهیده دشنامها سرزنشها کردی و ناخوش سخنان بهر گذارندی
اخلاص گزینی و خیرسگالی ناپدید حقیقت گذاری و نمک شناسی کم یاب درشت خوئی دست
پیوندی را بنیاد محکم چرا در این آشوب زا طبیعت وحشت سرای ناشناسی نزهت گاه پل
نمبار آگین نشود و گلشن حق شناسی نزرگ ریز نیاید بزرگان بیدار بخت سررشته سود و زیان
بدست داشته سپاس نعمت رسیدگی بجای آوردند و از فروغ بینش نیک از بد جدا ساخته و
[illegible] از شیب دانسته نخستین آشنائی نه کنند روی گرم نیاورند و اگر از نیرنگی روزگار و دغل بازی
[illegible] اگر بره روی دهد بگشاده پیشانی و آزرم گزینی ده پای رود و داد دهش چنان فرایش
[illegible] نگرش نیاسایند و سرمایه شورش بدست نیفتد همواره از کارگردانیان آگاهی
[illegible] ازان دستاران پژوهش نمایند تو که بدین آئین از گزند فتنه رستگاری

ای هوشیاری و دوراندیشی کار کردند کدام کس از همراهیان [illegible] حال نشد ۱۲
صحرای ایلی و رفق [illegible] طرفه تر آنکه در این دست برد غارتگران مال و متاع از
خمول گمنام و گمنامی ای [illegible] ۱۲
آنانکه راه گمنامی ورزیدند [illegible] تباه اندیشی کردند گرفتار بلای عظیم عقب سلطانی شدند ۱۲
قاقچیان جمع قاقچی [illegible]
[illegible] نائی [illegible]
۲۸۲ ج سوم

مقدم شهریار عقیدت دوست نمود آن کامروای ووداخلاص ملتمس او را پذیرفته سرمایهٔ

جاودانی مباهات کرامت فرموده وچهرهٔ دولت مندی آن فروغ دیگر گرفت بیت یکی

محفل عیش دادند ساز * که دوران نیار د بعهد دراز * فراهم شد از شوق هنگامها * که

خوانند نقش هنر نامها * فراوان در و نعمت و ناز بود * در دولتش بر جهان باز بود * و از

سوانح سپری شدن روزگار شجاعت خان درین ایام که بدگوهران شرقی دیار غبار شورش

برانگیختند برخی مخلصان حقیقت اندوز و سوداگر منشان معامله شناس را از ولایات دور دست

فرمان طلب شد و یرلیغ والا نفاذ یافت که امرای گجرات و مالوه از یورش دکن دست باز

کشیده آمادهٔ خدمت باشند و جهی یساول به آوردن شجاعت خان روانه شد اوایل تیر

او از سارنگ پور بخاک بوسی آستان قدسی رهگرا آمد و نخستین منزل پیمانه زندگی لبریز گشت

و ستاره پایندگی به نشیب گاه نیستی فرونشست عوض بیگ برلاس محمد قاسم نبیره بیگ خسرو

خداقلی و بسیاری از نوکران بی آزرم و ناسپاسان برلیشان سر جدا شده حاجی شهاب الدین

را بسرداری برداشتند کم نامی را بلند آوازگی و خاکبازی را تاجداری نام بر نهادند و باندیشهٔ

نکال جاوید در کمین گاه فرصت نشستند پایان شب بشتری پر تال لشکر همراه نه و بار خالی

ره نوردید و برخی گرمی شغل کوچ داشتند بدگوهران نا آزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند

فریادی سترگ برخواست و ادای عظیم در گرفت لبرا و توریم خان جویای آگهی شد و بگزند جان

فرسای نقد زندگی درباخت شجاعت خان بیرون شتافته زبان پرسش بر گشاد و خود را

اماجگاه یافته از ان وحشت دیو بار و آشوب گاه دهشت انگیز بخیمه شتاب آورد آنجا نیز لشکر

گزندی چند باو رسید هنوز رمقی از جان بود که پیش خدمتان حقیقت اندوز و نزدیکان

کارآگاه را بعماری در انداخته روانه سارنگ پور شدند و از پخته کاری و زمانه شناسی حیان

خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گزارش فرمایند و از مهر اندوزی و عاطفت بهمزبانی خویشتن از آفت نکوهیده مصاحب بار و از دوربینی و ژرف نگاهی آن دیدبانی پسند نفرموده با یاران اخلاص اندوز و روزگار دیدگان خیر سگال را به آتالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خرد پیرا باشند و دیگر پرستاران نیز بدان آیین گرائیده و نور بینش افزایند و از دورباش سطوت هنگام غیب از محفل همایون نامزائی نتواند خود را بعنوان نیکوئی فروخت نکوهیده خوتر و بدپیشگی راه نیابد الملة لله که درین فرخنده روزگار کشورخدا این ستوده خو را چون سایر گرامی صفات بروجه کمال دارد وذات مقدس بی آموزش آخشیجی از دبستان ایزدی فنون آگهی بپذیرد و گزندی از طبقات عالم بدان نزهت گاه تقدس نرسد و باین والاپایه شناخت و عالی رتبه کارکرد بر بساط نیایش و نیازمندی برنشسته تیاق داری جهان بوقلمون نماید و از میامن آن پیکر نورانی نکوین بیگانگان دوران همایون محفل گوناگون سعادت رسیده سجود سپاس گزاری بجا آرند و عالمیان از اقلیم های دوردست نورپذیر نیر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مناف آورند از پیچاپای حق پژوهی فرزندان رضاجو قدری توان شناخت و مرتبه حقیقت اندوزی آن والانژادان بخت ور بحوصلهٔ قیاس توان آورد و زبان زبان باصناف تربیت عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهرهٔ نشاط برمی افروزند چنانچه شهریار دوربینش درین بهار دولت تازه توجه بفرزند عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند هشتم امرداد شریف خان را که باقدم نسبت جوهر بختمندی از ناصیهٔ حال او تابش میداد باین گرامی خدمت سرفرازی بخشیدند هم آیین خرد را رونق افزود و هم پایهٔ اعتبار بابزی بلندی گراشد و به سپاس گزاری این چنین بخشش گزین جشنی اندیشیده استدعای

تاکید ملا از این عبارت که اگر فرزند ارجمند ... سلطان مراد را با اتالیق دانا سپردند تفویض نمودند تا ادب و علم آموزد خلق و از تقریر حسن تحریر ... ۱۲ آتالیق لفظ ترکیست بمعنی تعلیم کننده و ادب آموز ۱۲ بمضمون بیت ... در آموختند ... از افروختن ... دانایانست حصول از علم شود ۱۲ تیاق بمعنی نگاهبانی

چگونه ... آن ... ۱۲ ... ذات ... است یعنی حضرت ... تمامی مخلوق ... در سایه ... نسبت ... یعنی استوار ... با ...

ساختن دل بصحبت شایسته سرشتان خردپژوه آرزومند نباشد و هرگاه شورش طبیعت نابینا
و نیرنگی نفس بوقلمون و ناروائی عقل ده خدای و رنگین لبساط دانا فریب و ابنوهی صورت پرستان
خویشتن دوست بی توجهی طبیب النفس فراهم آیند جای آنست که دلهای شناساخون پالا
و پاهای طلب آبله ناک گردد و صحبت وجوی سخت و بی آرامی شگرف و پای تگاپوی فرساید
و هرگرا بخت بیدار باشد و عنایت ایزدی یاور از این آشوب لاخ خطرناک بسعادت جای
عافیت رسد و نزهت گاه رخت اقامت اندازد و نشان باپندگی پیوستن نیک مردان
خیرسگال است تا اولین پایه دستمایه آموزکاری همنشین بد و دمساز تباه برکناره شود و
نقشبند نکوهیده سیرتها از لوحه خاطر سترده آید آنگاه با نیتی صافی و کوشش فراوان
بستوده خوبا آراستگی جوید بو که از نجتمندی و ستاره روشنی کامیاب ظاهر و باطن گردد و از
همون گروها گروه مردم دگوناگون آدمیان است که پیرایه دولت سرمدی و سرمایه نکال
جاوید هنر یابان محفل نشین اند فرومایگان زیان زده را از همدمی خردپژوهان دیده روشناسیه
کاران نیک اندیش نشان سیه گلیمی زدوده آید و فر سعادت جلوه نجتمندی نمایند دولتمندان
سوداندوز را از آمیزش گریزان بد و خراب درونان آراسته ظاهر کار وارون گردد چنانچه کهن نامها
بدان شیوا زبانی میکنند و دانش گزینان حال زبان گویان کشاده دارند و هرگاه ناگزیر
هر که و مه آنست که بنیا گشته در پاسبانی همت گمارد و در کار همنشینان گزین تامل بجای آرد
فرما فرمایان والاشکوه و مسند آرایان اقبال را چه مایه اهتمام درین شگرف
شغل خواهد بود و چگونه درین مهم خطیر توجه دایمی مبذول خواهند داشت از این
پادشاهان ژرف نگاه گرامی فرزندان از بیم چشم زخم همواره سپند
سوزی بکار برند و فراوان نیایش دادار بی همال نمایند و در پیشگاه

۲۷۹
ج سوم
صالح ترا صالح کند * صحبت طالح ترا طالح کند * ای برادران از اثر صحبت نیکان اصلاح پذیرند ۱۲ یعنی جمیع دانشمندان فرین چه ارسطو چه افلاطون بیتمیز وار آغاز حال خصوصاً مسند آرایان والاشکوه اهتمام و جدّ فراوان در تعلیم و تعلم فرزندان گرامی خرج کرده‌اند و صرف همت مبذول فرمایند تا بهبودی مآل حاصل آید ۱۲ مولوی محمد صادق علی صاحب سلّمه

مرد انصاف گزین داند که پیرایش صورت و معنی و آرایش صورت ظاهر و باطن چندین گروه گروه

در زمانی باستانی همت یک کس پرتو ظهور نگرفته و گوناگون مردم از تفسیده دشت اقلیم شهرستان

تحقیق نیاسوده بر این بینش سخن بقدر دریافت مخاطب از خانه تنگنده مکنون بپیشگاه ظهور می آمد

امروز باندازه حال متکلم پذیرای فیض میگردد و اشرف برادران در ستایش آن جهان بینش چه

خوش می سراید سه ساقی قرابه سبکدست * ساغر شکن حریف بدمست * صراف عیار

قلب کاران * نقاد ضمیر کم عیاران * با دانش و بینش فلک سیر * بگرفته عیار کعبه و

دیر * بر مسند کبریا نشسته * صد تنگنده ریا شکسته * بربسته دکانهای تزویر *

بکشاده تسان خاک اکسیر * تخت نفقر لوده حرسند * اطلس گلیم داده پیوند * بتاج انشاند آستین ها * تخت کشیده از اربعین ها *

سربلندی یافتن شریف خان باتالیقی شاهزاده سعادت سرشت سلطان مراد

کارآگهان بیدار دل جانهای هشیار ضمیر یکتای گزیده آید و به این عقلی و عرفی امارت سیت یکید گرکه کارهای دینی و دنیائی

دنیاداری صورت و معنی از خرد صواب اندیش انتظام گیرد بی این چراغ آگهی بی صفوت گاه

آرایش نتوان برد سه چه نیکو متاعیست کارآگهی * کزین نقد عالم مبادا تهی * جهان

آنکس است کاندر جهان * بود آگه از کار کارآگهان * بدوری بکه میده حریان آمیزه نیکوان

نیز شاید و ازین نمط زندگانی کامه دل توان برگرفت صید مقصود بدام آورده رهزران

و... میانجی پذیرای آن پرتو گردد از گزند همنشینان بدبر کناره زید هرگاه یکتائیان

... بسبب ایشان دست از اختلاط باز داشتن است دل از غیر وا پرداختن براه

... تحقیق نشسته در آموزش گام همت بردارند و بدبستانی هنگامه شتافته عقل

... نیز بخشند مدهست که بختمندان سعادت کثرت آرا چگونه در گوهرین

آوردند رافت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده بدبستان زندانی فرستاد از سوانح
دریده شدن طیلسان تزویر شیخ قطب در قصبهٔ جلیسر از مضافات دار الخلافه آگره
زمانه سالوسی آراسته دهشتی و راه ساده لوحان زده روزی خود فراخ گردانیدی ناگاه
شیخ جمال بختیار بدام تسویل او درآمد و نیرنگی حیله را کرامات اندیشیده در قدسی محفل
گزارش نموده از آنجا که جویای سره آدم ستوده خوی گیهان خدیو است دیدن او آرزو
کردند چون ایزد بیهمال در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر
آسمان پیوند پرتو انداخت نخستین چندین کارآگهان دیده ور که از نقش کردار بر برونی
اندیشه درونی دریابند و رازهای پوشیده از لوح پیشانی برخوانند باید فرستاد اگر یافت
این گروه معاضد افتد رفتن او بصومعه سزاوار و اگر نه دستمایه گردیدن فراوان مردم گردد
میرزا خان و حکیم ابو الفتح که در دبستان حقیقت آموزی اورنگ نشین فرهنگ آرا دیدهٔ بینا را
توتیای شناسائی میکشیدند باین خدمت نامزد شدند از دوربینی و درست اندیشی بر خرابی ظاهر و
باطن او آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند خدیو جهان دریافت ایشان ترازوی سخته
به بندخانه زندانی جای داد تا از نکوهیده خوی مردم فریب باز ماند و حق هم آغوشی باطل نگردد
شیخ جمال سجود نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت و آن تهیدست تزویر فروش شرمسار
گردد او بیچاره گری نشست المنة لله که بیامن دانای رموز انفسی و آفاقی بسا مکر اندوزان گرگ کار
ترفنده گذاران خیره روی از تبه کاری بر آمده ره نورد صفوت سرای سعادت آمدند و ازینجا فتنهٔ تلبیس
بخاک نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق شناختند بزرگان باشنای بیشتر در پیراستن
رستان صورت تگاپوی نمودی و از دشوار کاری و ناتوانی بازرستن دروغ زبان معنی
گستر برد ختی امروز از فروغ ایزد شناسی خدیو آگاهی این کار بزرگ بسرانجام میرسد فروهیده

میرزاده علی خان عشقی خان مختار بیگ یومان بیگ سکندر جکنی حیدر دوست قادر علی تا ذکر یا
قنبر بهادری و دیگر بهادران کار طلب همراه گردانیدند و ره گرایان بادیهٔ خدمت بگیران با خلعتها
و گزین اسپان سرفرازی یافتند منشور و الا انفاذ پیوست که چون کوکلتاش بفیروزی جنود پیوند
و امرای عالی شکوه و دیگر مبارزان سعادت سرشت بفروغ عقل دور اندیش او راه گرای نیکو بندگی
گروند هم در نیولا حکیم ابوالفتح بناصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت برهم زدگی بنگاله و ناسپاسی
سیاه آن دیار بتشیوا زبانی گزارش نمود و انداختن خود از فراز ذره دره نور دیده البه پایی تندان
و بدستگیری قدسی توجه بامن رسیدن گذارده سجود نیایش بجای آورد و عرصه که میر معز الملک
اگرچه نخست از تبه رائی و بدگوهری باگروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دور اندیش را
جدائی سپرد و شگفت آنکه درین زمان که هنگامه ناسپاسان روی در شکست دارد از سطح
اقبال روز افزون آن تباه بسیج عربده کار در جونپور هرزه درائی میکند و بدنهادان واقعه جوی
را فراهم می آورد و مولانا محمد تبریزی در ژاژ خائی و فتنه اندوزی دوشادوش کام بر میداد پرتو
اشارت یافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن حدود شتافته زیاده سران آشفته رای
را بدرگاه همایون آورد آن عقیدت گزین کاربند فرمان شده شایستگان نیستی را بدست
آورد در حدود قصبه اناوه کشتی بدگوهران دران موج خیز دریای جون فرو شد و عالم الحتی
از آلایش نادرستان کج گرا پاک گشت و از حزم اندوزی کارشناسی والا فرمان بخان اعظم
بصوب راجمند شرف صدور یافت که میر علی اکبر برادر خرد معز الملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه
والا روانه سازد اگرچه بهنگامه ناسپاسان در نیامدی لیکن همواره به پیغام گزاری و هرزه سرائی
افزایندهٔ شورش شدی با کوکلتاش در مقام سرکشی و حیله اندوزی درآمد از آنجا که معامل
دیده وری و دستان فروشی سودمند نیامد رام خیدر حیدر دوست او را بپارگاه خلافت

ج سوم ۲۷۶

خاطر آرامش ندارد[٥١] حصاری شده راه دوربینی سپردن سزاوار می نماید چندی که به ضرورت
بدان گروه نافرجام پیوسته اند خود را به معسکر اقبال میرسانند و از چگونگی همراهان آگهی بسزاواری
میدهد از کاردانی و حزم اندوزی آخرین رای پذیرفتند[٥٢] چون قلعه منگیر کنجالی جنود فیروزی
اعتصام نداشت از گذشت آن سرزمین شایسته حصار گزیدند شانزده امرای خدمتگزار
مورچال گرفتند و در فرو بردن خندقی و برآوردن دیوار کوشش رفت در کمتر فرصتی چهار
دیوار بلند بنیاد ور انتظام یافت و حصار شهر پایه ارک گرفت و بیست و چهارم تیره رایان
باطل ستیز بدان حوالی گرد شورش برانگیختند و بیوت و تفنگ هنگامه پاسخ آرای گرمی پذیرفت
همواره جوانان چابک دست از هر طرف عرصه مبارزت آراستی و کارنامهای مردانگی چهره
نشاط افروختی درین زد و گیر بسیار از اردوی انجم شکوه خاک تحقیقی بر تارک افشانده بغنیم
پیوستند[٥٣] سرگروه این گروه کج گرا ترخان دیوانه و همایون قلی شاه دیوانه بودند از آسمانی تائید
بکمتر زمانی غبار بی راهه روی فرونشست و از آن گروه جوق جوق آمده سجود نیایش بجای
آوردن گرفتند از سوانح[٥٤] نواختن و فرستادن میرزا کوکه بشرقی دیار چون راز داران حریم قدس
داستان شرمندگی و پشیمانی کوکلتاش بمسامع حقیقت نیوش رسید گیهان خدیو پوزش پذیرفته
بعنوان نوازش پایه اعتبار افزود و بسترگ منصب پنج هزاری اختصاص گرفت[٥٥] و درین هنگام
عرائض مجاهدان فیروزی بدرگاه خلافت آمد و سرگذشت قلعه گزینی و بدگوهری همراهیان
و هجوم مخالف و التماس کمک بتازگی گذارش یافته بود شهریار دیده وری بسرانجام لشکر اشارت
همایون فرمود کوکلتاش از سعادت وری و نیک اختری جویای این خدمت آمده بوده که
تدارک[٥٦] ایام گذشته چهره افروز نیکو بندگی گردد از فروغ راستی خواهش پایه قبول یافت
بیست و نهم[٢٩] بخطاب خان اعظمی سربلندی بخشیده دستوری دادند سید عبدالله خان قاسم خان

[٥١] گروه محصوره ... خودی
... که درین ... بسبب ... و کار ... ١٢
[٥٢] شعار ... بست ١٢
اعتمادی ... لشکر ...
مشوره که از امرای ... باشند
[٥٣] که بصدق خاطر از ... ١٢
... و ...
... درین ...
... ١٢
... بسعادت ...

[٥٤] شاهنشاهی مملکت پناهی اعدا
خاک مذلت بر فرق روزگار خود
ریختند و بدهمت زده بسجود عتبه فلک
رتبه پرداختند ١٢
[٥٥] یعنی بعد عفو جرائم و زلات اقدام کوکلتاش منصب پنج هزاری برای آن افزودند ١٢
[٥٦] چون عرایض بهادران بدرگاه معلی متضمن بر بیوفائی همراهیان رسید کوکلتاش بتجدید مورد نوازش شده بود خواهش که اگر مهمان تاتار را حکم شود کارمند بوده تلافی ایام گذشته که به بطالت گذشته کرده باشم ١٢ محمد صادق علی سلمه

هراول معصوم خان فرنخودی شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبدالهادی و
گروهی از مبارزان شیردل پای همت افشردند و ازانجاکه برخی بزرگان لشکر را دل دگرگون
بود و طائفه از ناسپاسان بعنوان قزاقی[۱] میگشتند دوراندیشی و حزم آرائی نموده ازین مرحله
سلاح پوشی درمیان آمد و آماده نبرد[۲] بوده نورویدی عرب و جبیب و چندی از شوریده مغزان
تیره رای که دران حدود که غبار فتنه انگیختی بآوازه عساکر گردون شکوه پی سپر تنگناهای خمول
گشتند و بدسگالان اردوی بزرگ را که اولیای دولت ازان اندیشه مند بودند تا بوی گزندی
بدست نیفتاد و مقتضم لشکر اقبال بمنگیر نزول سعادت نمود معصوم[۳] خان فرنخودی که از دیرباز
سگالش تباه جوهر هوشمندی او را ظلمت آمود داشتی درخیال آن شد که راجه تودرمل را که نظام
این لشکر بفروغ تدبیر و شجاعت و اخلاص او بازمیگردد ازهم گذراند تا سر از فرمان پذیری بد
برتابند و گامی چند بفراخ آرزوی خود زنند گروهی انبوه از اوباش که فراهم آورده بود بآئین شایان
آراست و چنان خواهش نمود که راجه بنظر خود درآورد آن سعادت اندوز آگهی بپذیرفته فتنه غدر
آرا شد و پرده بی آزرمی او دریده بیامد[۴] درین هنگام واژون بختان بدنهاد بنگاله از گذرهی گذشته
باندیشه مبارزت نخوت فروش آمدند و گروهی از قراولان لشکر منصور با پیش آهنگان مخالف
آویزش نمودند جلال الدین مسعود و جبی تواچی باشی[۵] و چندی دیگر گزین دست بردی بجای آوردند
راجه تودرمل با دیده وران آگاه دل و سعادت گزینان بیداربخت انجمنی ساخته بچاره گری
نشست بسیاری از نیروی و بزدلی و دیده نیرنگی اقبال شاهنشاهی پاسخ گذاردند که همت ایزدی
تاییدآویخته معرکه کارزار آرایش یابد و برخی ژرف نگاهان هشیار خرام چنان گزارش نمودند
امروز تندباد شورش از هر طرف برخاسته و یک نیک اندیش نیک سگال از دو دروی تباه
پاسخ باز دانسته نمیشود و از معصوم خان فرنخودی که برگرفته گوناگون احسان گیتی خداوند است

[۱] ای بعض مفسدان که درین لشکر می باشند اراده دارند که از مقابله مارا از پیچ جانب کارغیبت مگر منتظر قزاقی و عارفا میباشند ۱۲

[۲] آنانکه دردل اراده بدداشتند ازین مهم آماده جنگ شده سلاح جنگ برتن آراستند ۱۲

[۳] ای بد اندیشی آن معصوم بد آئین بار صورت بد اندیشی است و فتنه را خفته بیدار کردن خواست ۱۲

در بدآموزی بیش آهنگی درشت و نگاه با عتماد او گذاشته بود از نجمندی از وروی تابرفت
آن غنوده بخت بیورت، او رفته آویزش نمود و بکار سازی روشان ابداع زخمین راه گریز
پیش گرفت و مقارن این محب علی خان آن شهر معمور را بتصرف در آورد افواج گیهان ستان
روزی چند بسر انجام یورش اشتغال داشتند پس ازان بعزمیتی درست و عقیدت دل افروز
روانه شدند در حدود جون پور ترسون خان صادق خان غازی خان الغ خان و بسیاری
از امرای نامور لعساکر فیروزی اعتصام پیوستند و فوجها را آرایش دیگر پدید آمد و در وگروهی
غازی پور معصوم خان فرنخودی باردوی بزرگ پیوست و چون هرزه درائی یافه گذاری او
زبان زد خرد و بزرگ بود خیان مقرر گردانیدند که او بر سم هراولی یکدو منزل جدائی گزیند بقد
از گزند او بر کناره باشد و در پردهٔ آزرم جویای شناسائی شدند بر ساحل دریای گنگ از
سرگذشت مظفر خان آگهی پذیرفتند و کاوریشان لایعنی زبان ژاژ خائی برگشودند اگرچه
برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده وران والا نگاه ژرحای بیدولتی را اندازه گرفته
و ر نوشتن آن بساط خودسری از کتابخانه روزگار برخواندند و پذیرای نسیم فیروزمندی از جارسو
گیتی شده ترانه نشاط برکشیدند و هم درین نزدیکی محب علی خان شاهم خان سماتجی خان
باقی کولابی اقبال رسیدند در حواشی شهر تینه گزین محفلی انتظام یافت و بزرگان دولت
به پیمان یک جهتی و یکتا دلی نشستند ازان خاطر پرداخته لختی سخن در رده آرائی رفت و
هرکدام جای خود را شناسا آمده بآبادی وقت کوشید در قول ترسون خان راجه تودرمل راے
سرجن راجه آسکرن مهترخان و جمعی دیگر از بهادران عقیدت منش قرار گرفتند و در برانغار
محب علی خان شاهم خان میرزا ابو المظفر طایفه دلیران عرصهٔ جلادت نامزد گشتند و در
جنانغار صادق خان الغ خان نقیب خان قمرخان جوقی از دلاوران نامور تعیین شدند و در

ج سوم

سخن بدینجا گذاشته سرگذشت صوبهٔ بهار تا رسیدن عساکر نصرت قرین می نگارد ناگزیر سوانح
نویسی بکار می برد در همان ایام که بدگوهران این سرزمین گرد شورش برانگیختند بهادر هنگامه
ناسپاسی جدا کرم ساختند و او پسر سفید بدبختی است آن سیاه دل از بدنهادی بناکام از
نگاه خویش برآمد و در فراخنای هندوستان بدست مایه گریزت چهرهٔ نشاط برافروخت و برین بالا
عمل گزار سرکار رمت بود که امرای بهار تارک ناسپاسی برافراختند و آن بدگوهر را در اینجا گذاشته
با سرکشان خلاف کرا پیوست و بیاوری آن گروه نافرجام آنکار بود و درین آماده و سودای
جوهر دماغ آن نخوده عقل را پریشان ساخت مال خالصه در گرد آوری نرد بالیکان گس همت
بکار برد و جوش شورش زنده نام بزرگی خود بست معصوم خان ازین آگهی سفید را بستوری در
که آن شولیده شوریده رای را اندر بدرانه رکبرای یک جهتی گرداند آن تباه اندیش از اهمیت
سودمند نیامد ازلی آرزو می خدای مجازی را به تنگنای زندان فرستاد و در کمتر زمانی از
بیدانشی بیشتر دل آن خیره روی زیاده سر را بسر زاری برداشته هنگامه آرا شد درین
کشاکش بی راهی آوازه عساکر گردون شکوه بلندی گرفت معصوم خان با بسیاری از
باطل ستیزان بصوب بنگاله شتافت عرب را چندین کج گرایان تباه اندیش در پتنه گذاشت
بود که درین صوبه دست بدی نماید و بتاخت و تاراج همت گمارد تا هم خان از سعادت
ذاتی پیمان گسیخته بحاجی پور علم برافراخت و بهمت آنکه بسیج او خاطرنشین اولیای اقبال
گردد شد بسر بهادر فوجی بنامزد آن گروه شکست خورده بازگشتند و نخوت او افزوده شد سپس
خود لشکر کشید کامیاب فتح آمد و سفید سیه گلیم بکوی نیستی فرو رفت صحب علی خان به نیروی
عقیدت بار دیگر به پیکار عرب چیره دستی نمود آن تباه سگال از پتنه برآمده بنزد آرا شد از آنجا
که نیت درست نمود و همت اخلاص آمود برفراز فیروزی برآمد و آن شوریده مغز کج گرایش
خارستان هزیمت گشت و چون شکست یافت بدان شهر رسید سعادت علی خان که

---

۱ ای سوانح نگار حال این بدگوهران بدکار همین
دررود فوج گردون اوج می پردازد ۱۲
۲ ای همان بهادر از راه مکاری ودغا شعاری خوشوقت
۳ پور بهم ۱۲
دوران پسر را گویند ۱۲
۴ شولیدن بروزن ترولیدن بمعنی
پریشان گشتن
۵ ای مدرکه خدای مجازی است این پسر ناخلف آن بیچاره را محبوس
۲۷۴۳
سوم
۶ ای
۷
۸

نوروز بیگ را به منصب هزاری و لقب خانی و علم و نقاره نامزد ساختند و میر کلان لنگ
تیمورتاش و وفا بیگ میرزا کیچک یار بیگ بیگ محمد شیرم بهادر لطیف حسین ایلانجق بابا
دوست مهرعلی محمد بیگ قربان بیگ بسحالی و علم و پانصدی مخصوص گشتند و چندی دیگر
اوباش را خطاب سلطانی مقرر شد گمراهان بی سر و پا را بخاطر نرسید که با ندوختن زر چیره دستی
والاپایه امارت توان بدست آورد غافل ازآنکه ناشایسته بار بزرگی بر نتابد و بی یاوری
کارکشایان تقدیر خیال همائی سودمند نیاید خاقانی آن کسان که طریق تو میروند *
زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست * گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار * کو زهر بهر دشمن
و کو مهره بهر دوست * چون گفت و گوی منزلت و اقطاع سپری شد بسیج آن نمودند که خطبه
بنام میرزا حکیم خوانده بعیش و عشرت پردازند نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی بجلوه درآمد و
شورش طوفانی برخاست ابر جوش درفشانی برزد از هر طرف دورباش قهرمان ایزدی هنگامه
ناسپاسی درهم نوردید تار و پود آن بارگاه عالی و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون
گسیخته بخلابها درآورد و هریکی از فرومایگان کج گرا افتان و خیزان بگوشه خزید و ستاد
پژوهان ژرف بین نافرجامی بدگوهری آن فتنه اندوزان کتابه تایید سماوی برخوانده ترانه
نشاط برکشیدند و بخت مندان چشم عبرت گشوده زمزمه نیایش دادار بیهمال سرائیدند
جهان بین که صد رنگ و افسون در وست * شگرفی ز اندازه بیرون در وست * خوشا
کو دید جلوه اندیشه را * کشد زین معانی رگ و ریشه را * درین اثنا آمدن جنود فیروزی
طراز گرم آوازه شد و از آرایش بزم و الایش منیر باز آمده در اندیشه دراز در افتادند از زر مستی
و تباه سگالی ازان ملک بهزیمت شکار آمدند در ظاهر میرزا شرف الدین حسین بسری خبر را فروخت
و از راه مفتی معصوم و باباخان و برخی از بدگوهران شورش افزا دران ملک معمور گذاشتند

بذله گوئی ونکته سرائی ازان بازخواست تیز زبانی یافت وطرز فرستادن بدان ویارهم از
اسباب نجات شد هشتم اردی بهشت مظفرخان را پیمانه زندگی لبریز ساخته بقرار مناسب
وتقسیم ولایت وخواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمنها ساختند غره خرداد هنگامه ناسپاسان
انتظام گرفت وسیه درونان بدگوهر فراهم آمدند بارگاه خان جهان که بهیبت پیشکش آرایش
یافته بود برپای شد وپیشهای آن عرصه را بپایه بانهای رنگارنگ وفرشهای گوناگون آراستند
نخست در مدارج اعتبار وبخش کردن ملک سخن رفت وآویزشهای بدگوهری درمیان آمد
بدسگالان سرائی حیله اندوزان فرونشست وهریک بچیزی خرسند گشته آرامش گزید خطابهای که
ازپیشگاه بی دولتی آن بی سعادتان بریکدیگر بستند تفصیل آن از انگاشته داستان خندپذیری
سرانجام سید معصوم برفراز وکالت نشسته نجابت دورانی بدنامی گزید وبابای قاقشال
نجابت خانی ورایات بنگاله نامزد گشت جباری نجابت جهانی وسربراهی ده هزارکس قرار
گرفت وزیر جمیل لقب خان زمانی ومنصب آوزک بیگی اختصاص پذیرفت وخالدین
اعظم وجان محمد بهسودی خان عالمی وعبدالباقی خداوندخانی ومیرزا بیگ بهادرخانی
ولشکرخانی بخواجه شمس وآصف خانی بجعفربیگ خیال کردند این دوکس بفنون سازی
تدبیر پذیرش بوقت دیگر انداختند وعرب نمایانه شجاعت خانی مخصوص گشت وسعید
توقبای راخان ساخته هزاری وپانصدی کردند وبهریکی جاگیر وعلم ونقاره نامزد شد میرزا
حاجی لنگ شیخ برعلیق فریدون تیمورتاش عزیز رستم بیگ محمد توقبای محمد قلی ترکمان
حمزه بیگ ترکمان عبدالله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصودعلی کور عوض بهادر میرزا
عرب دوست محمد توبجی مراد قاقشال تاش بیگ زلف علی لنگ خدای بردی غضنفر بیگ

٥١ بذله گوئی یعنی لطیفه گوئی
٥٢ ای ازکلمات تحسین وسبحان آفرین ١٢
٥٣ بر پای شد ای قیام یافت وقائم گردید ١٢
٥٤ بخش کردن قسمت نمودن وتقسیم کردن قسمت دادن ١٢
٥٥ ای چنانچه دیده تیره درونان پست فطرت است که هنگام قسمت در نزاع وآویزش کنندگان باشند چنانچه درونان را در سال وزیری ساخته
ج سوم ٢٧
٥٦ [illegible]
٥٧ [illegible]

جمعی آگاه شده تیری برگشودند زخمین بمخالف پیوست و از بیدلی تحصین گزینان همناک
شناسائی بخشیده ناسپاسان بدگوهر را دلیر ساخت سحروم بدسگالان باطل ستیز بیمان
استوار فراموش کرده بشورش برخاستند تا قشالان پیش دستی نمودند گرد تاراج برانگیختند
و هر گروهی از جای فراز قلعه شتافته آن مصر که معموره یغمای کردند معصوم خان بقرار خود گزیده
حوالی نگاه مظفر خان آرامش گزیده تا تیره دلان آزمند صفوتکده ناموس او را غبار آگین
نسازند و بیشتر مالها بجنگ او در آمد مظفر خان با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده سراسیمگی
داشت نه رای پیکار و نه روی گریز معصوم با کیدوئی آمده گرم خوئی و دوروئی پیش گرفت
درین هنگام غوغای درون حرم سرای او شکیب ربا آمده چنان قابوی را از دست داده
بدان صوب شتافت آن سر آمد فتنه اندوزان غنوده خرد بیدار گشت جان بیرون برد و
همواره ازین جرات خود را نکوهش کردی اگرچه تهیدستان بی آزرم را جیب آرزو پر گشت
و اندوختهای خدا بندگان را برگرفتند لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف الدین حسین زر
فراوان یافت درین برهم زدگی مظفر خان از دوربینی هشتصد هزار روپیه بکولابی
فرو برد تا در زمان عافیت بکار آید آن نافرجام آگهی پذیرفته به نیرنگ سازی آن
برگرفت و صندوقها را سنگ آمود ساخته در آن رزمهای آب گذاشت و آن را
بروزگار آن سرمایه شورش گردانید و درین چیره دستی یغمای آن شهند را در آن منزل
او دیدبانی می نمود و برخی را پای بند ساخته به بندلاخ فرستاد و بسیاری از بدگوهری خود
بغنیم پناه بردند حکیم ابوالفتح و رای سرداس به نیروی دل و نور تدبیر از تنگنای زندان
رهگرای خلاصی شدند خواجه شمس الدین را سعید بیگ پاس آشنائی نموده در زینهار خود گرفت
نقد از آسیب جان کاهی رستگاری یافت لیکن در شکنجه زر طلبی گرفتار آمد و جعفر بیگ از

یعنی ملامت کنند ۱۲
یعنی تالاب و چه بچه خرد ۱۲
صندوقها را آورده

حصاری شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامرانی برکشیدند و راه دلیری سپرده بمحاصره آهنگ
پرداختند و چنان گزارش نمودند که اگر بر جان خود بخشوده راه ما پیش گیرد او را بپایهٔ
والای اعتبار اختصاص داده یاوری نماییم وگرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود چون
همت جان نثاری بنود پاسخ آراگشت که ناسپاسی و بیراهه روی زیان افزای دین و
دینی ست پاسبانی ناموس داشته دریایی سازند که بدان مشاهدهٔ قدسی رفته تاریکی زدای
غفلت آید و عذر آرای لغزش های گروه بدگوهران شورش منش پذیرفته قرار دادند که
سیوم بخش اموال او باز گذارند ازانجا که بر سخن آن گروه اعتماد ننمود نگاهبانی قلعه از
حوصله بیرون میدید برخی رازداران نهانی پیش معصوم فرستاده دستگیری های برین
بها و داد و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطاف نمود چنان گذارد که بسر نوشت
ایزدی بشوریدن نه رای خرد پژوهان بیدار دل هست اکنون دریادش آن میخواهد که
پاسبانی ناموس را بر خود گیرد تا بنگاه آرامش دست زدهٔ حوادث نشود و در گشایش نعمای
گریبان کشید نباید و بدین لابه گراییده پاسخ دلدهی فرستاد شبی که آبستن تاراج بود میرزا
شرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم فرود آمد گیهان خدیو در اواسط سال پیش
آن سزا در گسیختن تار و پود هستی را اخلاص فرموده از راه دریا فرستاده بودند که اگر نقوش
پشیمانی از دیباچهٔ ناصیهٔ او خوانده شود و طرز نشست و خواست او بر تدارک و تلافی آگهی
بخشد دران حدود جاگیر نماید وگرنه او را روانهٔ حجاز گرداند در خواجه زاده اثری از ندامت
پیدا نبود بلکه پیوسته با فتنه اندوزان هرزه درا انجمن آراستی و در تباه بسیجی کالیوه بودی
مظفر خان از فرمان پذیری و خیر اندیشی او را زندانی گردانیده انتظار کشتی می برد که
این طوفان آشوب برخاست روز دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فرو شدن گرفت

ج سوم ۲۶۸

افتادم نزدیک بود که پیمانهٔ زندگی لب ریز گردد ناگاه میرزا محمد که از و گسسته امید بودم

مرا بمهربانی برگرفته پیش معصوم برد و او دلدهی داده بقاضی زاده سپرد دران عرصهٔ عبرت

برفرا بیلی که باز داشته بودند نیرنگی چهره کشایان تقدیر را تماشای بودم و از شیوا زبانی

روزگار اندرز می نیوشیدم و پند می پذیرفتیم با آنکه آویزشی درمیان نبود و هنگامهٔ ایشان

زمان زمان افزایش یافتی بدسگالان ناسپاس شنگرف بمینا کی داشتند و تذبذب سترگ

شکیب گسل بود ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد نزدیک بود که انتظام بدگوهران پراگندگی

پذیرد آگهی شد که وزیر جمیل باهنگ دوستی می آید دل رفته بجای آمد و زمزمهٔ نشاط بر

گرفتند این دو زبان دو رو درین شب که آلبستن حوادث بود گزیده مردم همراه خود گرفته

در پیکار آرائی یافه درا گشت و هنگام کار بهرزه گوئی و ژاژخائی بسی دلهای آسوده را بهم

زد و آخر خاک آمود بی آزرمی جوهر خود را بر ملا انداخت و دیرینه حقوق را بر طاق فراموشی

نهاده بغنیم پیوست با وجود آن مخالف هراسان بود که انجام کار بکجا کشد و با مظفر خان

نبرد چگونه روی دهد درین قلعه گزینی آن سپه سالار تحقیق انجامید و در تشخیص بایست فرصت

را از دست داد چندان در گریوه دو دلی ایستاده که بجز میر جمال الدین حسین انجو و حکیم ابوالفتح

و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ یکه آویز و عیسی ترکمان و چندی از ملازمان

خیل تاشان همراه او نماندند تا آنکه از وارونی بخت زندگانی تباه را بر فرو شدن دلیرانه

گزید و با نام بردها در شهر بند تانده درآمد و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت خوشخوئی

و گرم خوئی بی هنگام چه سود مند آید زرافشانی و کالا دهی بی وقت چه هنگام آراید آگاه

دلان هشیار خرام در زمان بیکاری بحالش عاطفت دلهای شیر مردان بدست آورده اند

و جان گرائی ناکامی بفروغ دل بیشتر شناسائی آمده چاره گزیده اند بمینا کان ناسپاس

و ناسپاسان غنوده فراهم آمده هنگامه شادمانی آراستند ازین آگهی مظفر خان را سر رشته
تدبیر گسیخت از بدگمانی و بیدلی کالیوه [۵۱] شد نه عقل چاره گر رهنمای و نه نیروی سخن شنوی
فریادرس هر چند کارشناسان خیرسگال گذارش نمودند که از ویرانی آن جوق کوتاه بین چه
طرف [۵۲] بر بندد و ازان چیره دستی چه سود بردارد سزاوار وقت آنست که پراگندگیها بدانهای
دانا راه نیابد و فیروزی جنود بشایسته آئین عرصه مبارزت [۵۳] آراید این پندگذاری و حقیقت
سرائی سودمند نیامد و زمان زمان آشفتگی حال افزایش گرفت از اختلاف رای و تذبذب
عقل و توهم بیجا و دشمن شناسی و دوستداری جان سحی کار از انتظام گذشت نه خود
سرانجام افواج گیهان کشا نموده بیکارجوی میشد برخی سپاه را بسرکردگی خواجه شمس الدین
گسیل کرد که بدان سو شتافته طلبگار رقابو شوند و ناصیه روزگار بر خوانده از حقیقت کار
آگهی بخشند جمعی از اندیشه عیال و برخی از شتر دلی توفیق همرهی نیافتند و بسیاری از
آنکه بیهده سرشتی راه بی آزرمی پیش گرفتند هرگاه کار فرما را دل از جا رود به فرمان
پذیران چه گرفت و گیر باشد خواجه گذارش می نمود قدری راه در نوشته [۵۵] دیدم که از هر طرف
گروها گروها مردم بتعلیم درمی آیند زمان زمان همرهان جدائی میکنند در کمتر فرصتی غیر از
مطلب خجالتی [۵۶] که رابطه مصاحبت داشت کسی نماند دریافته آمد که عزت ایزدی لطمه
هر اروسیلی از رفقا بر گروه خویشتن بین نخوت آرا میزند و نیازمندی و عجز گذاری شعور ریزه
مغزان نافرجام را سر آغاز دستگیری دارد [۵۷] ناگزیر دل از جان برگرفته بان تهمتن [۵۸] حقیقت
گزین روی در کارزار نهادم چنانچه آن یکتای عرصه مردانگی زخمها خورده بزمین آمد و زندگانی
به نیکنامی افروخت درین اثنا محمد علی ارلات که با او حقوق دوستی درمیان بود رسیده
آمد پنداشتم که یاوری خواهد نمود [۵۹] آن بیوفا رسکسر نیزه حواله کرد و من یکبارگی از پای

۵۱ کالیوه یعنی نادان و ابله و سرگشته و حیران و دیوانه مزاج و کر ۱۲ برهان
۵۲ طرف بستن یعنی حصه و نصیبه حاصل کردن ۱۲
۵۳ مبارزت ای در جنگ برابر یکدیگر رفتن ... و دل قوی دارد چنانچه گفته اند
۲۶۶ ج سوم

سرین فگنده بر پای + روزی جوق مخالف از آب گذشته بعنبر علی دست استیلا بر گشود و خواجه
شمس الدین با برخی مجاهدان پیوسته آوردگاه را تازه فروغی بخشید و به نیروی اقبال روز افزون
دست کشای چیرگی شدند اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگاری سپری شد لیکن
غنیم گرد آلود هزیمت گشت نوزده روز میان این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراستند و هر بار
شکست دران گروه تباه کار افتادی از کشایشهای پی درپی تیره رایان بدکیش بستوه آمدند
و آوازهٔ رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیب ربائی یاوری نمود هرزه درایان باطل ستیز
انجمن رازگوئی برساخته درمیان آوردند هنوز که لشکرهای آسمانی تا نرسیده حال چنین است
دران هنگام که افواج گیتی کشا یکجا فراهم گردد کار چگونه خواهد شد ناگزیر ازین رود بدریای
گنگ شده بصوب اڈیسه پناه بریم اگر قابو باشد دست جرات بر جائی نیز گشوده آید
شب پنجم بااین تباه اندیشی روان شدند قاسم علی سیستانی جمعی که در آخرین مرحال بودند
این جنبش را ویرانی دانسته بچیره دستی کشتی چند برگرفتند مظفرخان ازین آگهی کوس شادی
بلند آوازه گردانید و از دور اندیشی زده آرای شد مبادا آن فرومایگان بدگوهر فریبی اندیشیده
باشند صبحگاه استیلای مخالف شکیب ربای خاص و عام گشت و باد افراه آزمندی و نخوت
گزینی سرانجام یافت اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتی را
لنگر کشادند قاقشالان بسیاری از فتنه اندوزان آزان رود بدریای بزرگ پیوستند و چندی
سفینه بتاراج رفت و سرمایه شادخواب غفلت شد چون معصوم بدان جایگاه آمد از هم زبانی
که دشت تولی صوب آن مردم برد و عموم سپاهیان آن بود آل را پای همت بلغزش درآمد
و بی آنکه آویزشی رود غبار آلود عزیمت گشتند زلف علی بدخشی و کوچک قندزی که عمدهٔ این
گروه بودند با بسیاری از فرومایگان خاک بیحقیقتی بر تارک روزگار ریخته بمخالف پیوستند

۱ بر بسته آدمی و دیگر حیوانات در هر چیز که در یک رهسته باشد
۲ ارمان
۳ باد افراه معنی مکافات بدی و آزمندی معنی حارص
۴ رود مراد از دریا خورد که هندی ندی گویند
۵ سفینه معنی بیاض و کشتی خورد
۶ بود آل نام افسر فوج مخالف

نه رای آویزش و نه راه گریز درین سراسیمگی سرتابی امرا بنگاله از برخوردگی آن ملک الیقین

گرامید بمیانجی کارشناسان پیمان یک جهتی بسته بآن صوب شتافتند چون رسیدن

بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران گفت و گوی صواب بسیچان مظفرخان تمرخان خواجه

شمس الدین جعفر بیگ و برخی دیگر را روانه گردانید تا گرهی را که دروازه آن ملک است

پاسبان نمایند پیش از رسیدن این گروه بیک روز سرکشان ناانجام آن جای را گرفته بودند

اگرچه مبارزت آراسته گشت لیکن بیشتری از همرهان بسرکردگی تمرخان راه بیدلی سپردند

خواجه شمس الدین با چندین از ناموس دوستان کارنامه مردانگی بظهور آورده زخمی باز گردید

درین هنگام باباخان قاقشال با بسیاری از بدکرداران سکسر را که محل از دریای گنگ

گذشته بشورش افزایان بهار پیوست مظفرخان حسین بیگ عم اعلی را با دسته

مبارزان حقیقت اندوز فرستاد که سر کاتی کنگ گرفته مخالف را راه ندهند و آن

رودیست که پیشینیان ازان دریا بریده اند بهادران عقیدت گزین دران حواشی

بنجد سنگری نشستند شبی از طغیان آب و طوفان باد بود و تیاق داران بر بستر غفلت

غنوده کرده خلاف اندیش ازان جویبار گذشته گرد شورش انگیختند و دیگر بدگوهران

که در برابر مظفرخان بودند نیز پیوستند اولیای دولت مورچالهای آن جانب برهم زدند

روی بدین صوب آوردند هر روز دلیران پرخاش جوی عرصه نبرد آراسته گردانیدی

و هنگامه زد و خوردگی گرمی پذیرفتی جانها در پاسبانی ناموس فروشدی و گوهر همت را

فروغ دیگر پدید آمدی **بیت** دریای مصاف گشت جوشان + گشتند مبارزان

خروشان + شمشیر زخون چه جام در دست + میکرد بجرعه خاک را هست + مرغان

خدنگ تیز رفتار + برخوردن خون گشاده منقار + خون ناب تیغ مغفر پالای + سرهای

بادافراه بعرش عقیدت نشان سرانجام می یابد و برخی از نهانخانهٔ دورنگی برون شده
بچهارسوی رسوائی می نشینند چنانچه سرگذشت بندگان سعادت منش و ناسپاسان نافرجام
بنگاله ازین داستان حقیقت آگهی بخشد گذارش یافت که پاسبانان احکام خلافت درین
ملک رفته چگونه بار خواهش کشودند و از خودبینی و کارنشناسی چنان بخواب پندار غنودند
و اقطاع داران آن سرزمین از شاه راه فرمان پذیری کناره گرفتند گرد شورش برانگیختند
چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف تیر و تفنگ پاسخ آرای شد از آسمانی تائید مخالفان
با وجود انبوهی شرمسار ناکامی کشتی و زمان زمان کارپردازان سخت گیر را گران خوابی دیگر
پدید آمدی آشفته دلان نافرجام خیال خیال بستند که فوجی بجانب دارالملک تانده فرستاده
جنودی را دودله گردانند و با این اندیشه تباه میرزا بیگ تاقشال و همزبان با برخی بدگوهران
دورتر از جنود فیروزی اعتصام از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیختند مظفرخان
و خواجه شمس الدین و میر رفیع الدین نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ کرد و جوقی
بهادران همت گزین بچاره گری کسیل کرد فرستادها بپای همت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند
و نیروی سعادت غنیم را گرد آلود هزیمت گردانیدند و بسیاری غبار آمود خرابهٔ نیستی گشتند
یکبارگی از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائی برخوست نزاری گرائیده زینهاری شدند
درین هنگام عذرپذیری بزرگان دولت استکبار افزودند و لابه گری و نیاز گذاری سودمند
نیامد هرچند آشوب بهار بگوش رسیدی از آن حساب برنگرفتی و پیوستن سرکشان آن ناحیت
بخاطر نرسانیدی از انجا که مستی غرور خمار ناکامی در پی دارد آن فتنه اندوزان بدگوهران
بنگاله پیوسته به کاری از سر گرفتند و مغروران بکردار خود درمانده ملک را پای شد وا زدند چون
افواج گیتی کشا بصوب بهار بلند آوازه شد فرومایگان بدسگال در کوی حیرت فرو رفتند

[illegible]

فرازان غنیم لیم را از گرفت
که زمام صبر و عنان تحمل از
دست رفت و بکمال زاری و
خواری درآمده زینهاری شدند
۱۲ هـ پای روزن جای
یعنی تاب طاقت و صبر کردن
و مقاومت و قدرت در معنی
پایندگی و باقی و همیشه و فرود
[illegible]
[illegible]
آن ۱۲ برهان مولوی سید
محمد صادق علی صاحب
سلمه

وفرومایگی بدیره شد و در خلوت کده ظلمت آمود پاکی دست ناسزا خواهش دراز کرد و آن سعادت
سرشت پارسا گوهر از دامنی و ناموس دوستی تن در نداد بدشنه که از دوربینی با خویش نهان داشت
بود کار او را بانجام رسانید ابراهیم برادرزاده او بسعی حکمای تذکره بشین امیر فتح الله شیرازی
و برخی سران آن دیار جانشین شد از سوانح پای بند شدن میرزا علی علمشاه و چندی دیگر
بدبستان زندانی آن غنوده بخت تیره روز با برخی از شوره پشتان هرزه گوی چون میرزکی
و عبدی کور و شهاب بدخشی و کوچک یساول همداستان شده در اندیشه تباه افتاد فرومایگان
هرزه شناس نوازش گوناگون بزاویه فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه اندوز
شدند تا هنگامه فرصت دست بردی نموده روی اوبار بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند آگهی
آوران رهت گذار سگالش بدگوهران باز نمودند و بوالا اشارت چابک دستان خدمت
بیشتر از آنکه راه آوارگی سپرند به پرستش گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان
انصاف گزین خورده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند و سپس از راه حزم اندوزی که
ناگزیر مزاج دانان روزگار است بدست شاهنشاه سعادت پژوه بفروغ دیده وری ژرف
بجای آورد و چون کج گرائی تباه سخنان فرومایه ظهور گرفت از آنجا که اورنگ نشین هشیار خرام
این عنصری رای تباه ایزدی دانسته دیده هائی نماید و در گسیختن پیوند جان و تن تیز دستی
نفرماید این گروه سزاوار نیستی را به بندلاخ فرستاد و مکر سرکی را که سرمایه شورش بود و نشان
نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم یاسا شد و بسیاری شوریده مغزان هرزه سگال را
رهنمونی پدید آمد از سوانح سپری شدن روزگار مظفرخان نیرنگ ارای ابداع اقبال
روز افزون گیهان خدیور اچنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطرنشین سرخوشان بزم
حضور سفیر مایه بنا در زمانی در شکست این گروه سعادت گزین چهره افروز میگرداند به نقد

ج سوم ۲۶۲

عالی خدمت شرف اعتبار افزوده بخت وری که باسترگ رسائی وصواب اندیشی نقش
طمع دریا بستر و ازدور بینی و انصاف منشی بر در خویش بسند نماید و همواره چنین آیین های
نیکو اندیشد و مقاصد خلایق بشایسته مردم بازگذارد هر آینه جویبار اقبال بشادابی گراید
چهارچمن دولت طراوت جاوید گیرد خوشا شهسواران آفاق پوی * که در دین
و دولت ربوده اند گوی * درین عرصه زین شهسواران یکیست * که بسیار بستوده نسل اند
دو خرم بود از ستایش تمام * که افضل بوصف است و اکبر بنام * از سوانح رسیدن
ایلچیان قطب الملک بقدسی آستان اگرچه مرزبانان دکن در لوازم بندگی و فرمان پذیری
بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادن عرایض و پیشکشها خود را وابسته
فتراک دولت می شمرند درین هنگام والی گلکنده لابه گری و نیایش گزاری نموده عرضداشتی
با تنسوقات آن دیار بهمایون درگاه فرستاده از انجا که روزگار افزای و نوازش پذیر است
فرستاده فروغ قبول گرفت و دلهای بیمناک آرامش یافت و هم درین ولا آگهی آمد که
عادل خان بیجاپوری سامان نفایس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت
گزین حکیم علی را که بدخشوری رفته بود روانه درگاه سازد ناگهانی ساغر زندگی او لبریز آمد
اجمال این تفصیل آنکه آن رنگین خرد تباه ساز فرمان پذیری شایسته نکردی همواره بدستیاری
روز بازاری از آسیب جنود اقبال کناره بودی و از خودکامی راه سعادت گذاشته آلاشی
گزیده را در نارضامندی ایزدی بکار بردی و همواره دهن عفت آلوده داشتی از انجا که از
دیرباز روائی دارد هر که گوهر شب تاب خرد بخاکستان طبیعت برالاید تگاپوی خرد خرابه نشین
نیستی گردد و آن ناجوانمرد بکوشش فراوان دو خوجه سرای را که گمان صفائی داشت از
ملک برید که یکی از مرزبانان دکن بست طلب داشت چون خواسته نزدیک آمد از بی آزرمی

ریزش کند هر آینه حسن تقدیر زبان زبان نهال دولت را بالش دهند کلید جهان کشائی بدست
آمند و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد تبازگی چهره آرای این داستان آگهی آمدن
مال بنگاله است ببارگاه خلافت گذارش یافت که مظفر خان اندوخته های خان جهان را
با بسیاری از نفایس آن دیار مصحوب فتح چند روانه درگاه گردانید و چگونه از شورش های
بدگوهران فرومایه و بهار بسلامت بر آمد درین هنگام بپاسبانی نگاهبانان آسمانی داخل
گنجینه اقبال گشت و صد و هفتاد و یک فیل نامی در حلقهای پادشاهی جا گرفت
رمز شناسان جدال هستی مژده کشائیشها برگرفتند و نقش دولت روز افزون از دیباچه
روزگار بر خواندند و زمزمه شادی برکشیدند از سوانح اختصاص بخشیدن میرزا خان بیرم خان
بوالا منصب میر عرضی اگرچه هر روزی از هفته یکی از زمره بندگان معامله دان باین گرامی
خدمت سزاوار است لیکن از انبوهی حاجتمندان و افزونی کارها و گرمی بازار آزمندی و
افزایش شکوه درگاه همایون بر باطن نور آگین پرتو انداخت که گزین بنده از بزرگ نژادان
عالی فطرت که ژرف نگاهی و کارشناسی و بی غرضی و راست کاری از ناصیه کردار او پیدا
باشد رونق افزای این سترگ شغل گردد تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست
از دشمن نشناخته خواهشهای هنجار بموقع عرض مقدس رساند و در زبان خجسته
پاسخ برگیرد و از گداز نیرنگی حال که ناگزیر مصطبه دنیی است خواب پسندیده نشود ملالی
بخود راه نداده وقتی دیگر بتکرار آن جرات نماید که درین جهان پر آشوب بیشتر بمغز کار
نرسد و اگر بدان راه یابد از بیم ناکی چهره دستان و اندوختن پاره و ناشناسی و قت
بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نماید و نابودهای باطل برفراز ظهور رشته تا بد شهریار
دانش پژوه نشان خوبهای ستوده از لوحه پیشانی آن اخلاص طراز دریافت و تا این

لا نزه هر چند که قابل تقریر صاف نماید محمد صادق علی

چه هر بیماری دراز عمر شود دوالی بی درمان تکاپوی سرشک مطاع چاره نه پذیرد خاصه که تیش
از تخمیر حرص باشد و آن نفسی طبیب پرده نشین دریتن ولا بیامن والا همت تبازگی در نفاذ
آن سترگ احسان اهتمام رفت وروی در انتظام آورد با آنکه فرمان فرمان روائی و سطوت
جهانبانی سرکشان روزگار را نیایش و نیازمندی سرافگنده دارد و کبر ایارا که از قدرسی احکام
سرباز کشد لیکن از وفور مهربانی سبحان ولا ویر آن کهن بیماری را چاره گر آمدند برزبان گوهر
آمود گزارش یافت نظام بخشان پاستانی و کشور آرایان پیش چنین گرفت و گیر را برای
آبادگی و اسباب جهانگیری و انتظام سلطنت که مایهٔ آرامش عالم و پیرایهٔ انجام فنون عبادات
است روا داشته اند امروز که دادار بیهمال ملک چندین سلاطین والاشکوه در حوزه اقتدار
ما درآورده و خزاین انبوه را گنجور اقبال ما پاسبانی میفرماید چگونه این باز خواست شایستگی داشته
باشد و چسان در ترازوی سنجیدگی بنجیه آید عقل حقیقت اندوزان را بدل جهانبانی شمرده
دستوری داده بود ایدون که از فروغ خیر بسیجی گنجهای سترگ در دست باشد و بدان احتیاجی
نی هر آینه خواستگاری آن از شاهراه فرمان پذیری سلطان خرد کناره گرفتن و راه ارستان
بقدم ناسپاسی پیمودن بود بنابرین اندیشه صواب اساس یرلیغ مطاع از کمن عنایت شرف
صدور یافت از یکی قلم رو باج و تمغا که از خراج اقلیم ها افزونست گذارند و دست خواهش
از عموم بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند زهی نیروی دل و همت که والا بخششهای افزون
از حوصلهٔ روزگار به تو ظهور میدهد و جهان جهان مردم در نشاط جاوید سپاس آرای میکردند کجا
حاتم طائی و معن زایده و دیگر زر پاشان همت افروز با قدری شناسائی مراتب کرم گشته
بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند ع بهوی خلق بهار از خزان همی آرد +
بیدل گنج خزان از بهار میسازد + هر دولت پژوهی روشن ستاره که ابر افضال او بدین گونه

گوهر بار گذارش یافته بود بر فراز ظهور بر آمد و کوته نگاهان صورت پرست را تو تباهی
بینائی بدست او فتاده بدین قلبگاه امید هراس + بدلهای بیدار دراندیشه

آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی سال فروردین از دور سوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بفرخی انجام برگرفت و سر آغاز سوم چهرهٔ نشاط افروز
جای آنست که زمزمهٔ نیایش جهان آرای جهان آفرین سراید و ترانهای دل افروز محمدت
پرداز ولیکن روستائی کدهٔ امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سرابستان همیشه بهار طاوس
خرامی کند و با لطمهٔ حیرت بیش رو و سیلی جهل رفتار کام شناسی بر گیرد ه درانجا که هست
از خدای هیچ + نیایش گر بهای با جمله هیچ + دل ازین سخن تا توانی خمش + قدم بر
بلندی هست هشدارش + بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم نهصد و هشتاد و
هشت پس از سپری شدن سی و هفت دقیقه نور افروز شبستان عالم را پرتو خاص بر
حمل افتاد و عشرت و نشاط را روز نو پدید آمد گلبن معدلت را گل اقبال بشگفت و آسمان
بر زمین سعادت بار شد و زمین نیرنگی آسمان بر گرفت ثنوی بهار عقل را پیرایه نو شد
بهش سرمایهٔ هستی گرو شد + رسید ایام بالیدن جهان را + زمین سرمایه بخشد آسمان را +
جهان را تازه شد رسم جوانی + خوش آمد باز چندین زندگانی + از انجا که آگاه دلان بیدار مغز
نقوش انجام از ناصیهٔ آغاز برخوانند و حسن خاتمت از عنوان کار بر گیرند لوامع دولت
روز افزون این دورهٔ همایون روشن افزای دیده و دل گشت و نوید خرابی پاسبانان
بازرم ستیز و فرو شدن فتنه اندوزان شورش منش رسانید از سوانح بخشیدن تاج و تمغا
اگرچه در عنفوان اورنگ نشینی بدین مهین بخشش حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از
نقاب گزینی گیهان خدیو از مندی پاسبانان احکام خلافت برفراز روائی نشتافت

درکمتر زمانی هرکدام به بهانه ان نشیمن یکجهتی برآمد سر شورش بر داشتند رضوی خان و سید

ابواسحاق را گرفته آن کارشناس برده درراه دستگیر گردانیدند را د مردان ناموس دوست

کارنامه مبارزت پرداخته ابوا آسوده نداشت از هر طرف طوفان فتنه آتش بازگشت و

عیار آلویش بلندی رفت آگاه دلان بیدار مغز ازین داستان چنان پند برگیرند که

پیمان گسیختن و راه بندگی سپردن و سر از فرمان پذیری برتافتن وجای را ارکوی نشناختن

بنگاله را بلاد گردانیدن و سرمایه زیان زدگی اندوختن باشد همانا هنگام رسیده بود که دورویان

نافرجام را برداشته آید و نزهتگاه گیتی از گرد هستی تباه اندیشان پاک کردد چون بدرگاه

والا آگهی آمد باریافتگان بزم همایون عرضه داشتند رای هواخواهان بسیج و درست بنیان

ژرف نگاه بران قرار گرفت که رایات فیروزی اعتصام نهضت فرماید آن غیب دان

پیش بین برخی سعادت پذیران محفل مقدس فرمود چنان بر پیش طاق ضمیر آجان بود

پرتو می افتد و درکمتر زمانی نیکو خدمتی بندگان اخلاص طراز غبار شورش فرونشیند و هریکی از

ناسپاسان فرومایه بباد افراه خود خاکسار ناکامی آید و جنبش موکب والا پیرایه شرف

باطل تیران نگردد و نیز فتنه اندوزان بدسرشت به پشت گرمی مرزبان کابل می نماید

و دور نیست که خوشامدگویان یافه درا و هرزه سرایان بی دانش آن سکسر تباه اندیش را

بهندوستان آورند اگر رایات همایون بشرقی جنوب نهضت فرموده باشد عموم رعایا

و کافه دل تستان را دران آشوب حال چگونه شود سزاوار آنست که با مرکز خلافت و

مسند اقبال چهره نیایش داد از بهیال افروخته داریم و دادهش که خوی ستوده ماست

لشکر غیب انگاشته تماشای نیرنگی روزگار کنیم هم دیده وری والا دلنشین جهانیان گردد

و هم حزم اندوزی و پاسبانی نگزین روشنی انتظام پذیرفته باشد و درکمتر فرصتی انچه برزبان

زدگی خود قدری آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند و اعیان دولت از نظر
اعتبار انداخته نوبش بمیدا اشتند و منتظر آن می بودند که یکی از بندگان خیر سگال تنگ گیر مهیا
بموقف عرض رسانیده منشور عاطفت آورد از انجا که در بارگاه خلافت جرم بخشی را
وسیله نمی نمودند لورش پذیر رای بهانه میجویند فرمان سپهر مطاع در نکوی پیش مظفر خان
شرف نفاذ یافت و آن راهه روان را نوید بخشش و بخشایش شادی آمود گردانید
و در گرمی قاسم توجه باسب بام خود رسانید اولیای دولت را چشم منبش باز رشد
بلابه گری و معذرت گزاری برخواستند و سرگردانان بادیه خودسری از قدسی مثال تازه
جانی یافته جشن نشاط آراستند چون پای از جاده راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفر خان
بمیانجی برخی اعیان لشکر پیمان نیک اندیشی استوار کنند تا به پشت گرمی آن نقش بیم از
ساحت ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند نخستین میر ابو اسحاق را فرستاده سراپای خاطر
فراگرفت چون نشان پشیمانی از ناصیه احوال او پیدا بود دیگر روز رضوی خان و رای
تبرداس و سید ابو اسحاق و میر احمد غشی بدلدهی کج رایان شرمسار روانه کرد سر آن گروه
بآیین خاکساران پذیره شده خلوتکده نیایش آراستند و در توکید مبانی اتفاق و تصفیه
مناهل اتحاد سخن طراز گشتند و از انجا که سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش بود زمانه رای
آشوب دهشت انجمن دوستی غبار آلود گشت و گرد فتنه برخواست نراین داس کهیوت و
برخی از راجپوتان رای تبرداس را بر دل گذاره کرده قابوی از ین مهراز کجا دست دهد
آن سزاوار که مشتی ناسپاس را از هم گذرانند یکی از میان بارای سرگوشی کرده آگهی
بخشید او از ساده لوحی و آدم نشناسی برضوی خان گذارش نمود آن شتر دل بدگوهر
باشارت طرازی و رفر گذاری سگالش همرهان را دلنشین شولیده مغزان گردانید

سلسله جنبان مصالحت آن ناعاقبت اندیشان از ین سو گروه سعادت پژوه حرکت دادند
بگرویدند ۱۲ عذر نیاه یعنی چون درین بارگاه با نزک پوزش عفو جرایم
تباه کاران میفرمایند در عفو لا بهم بهانه دستور حسن وقوع یافت ۱۲
یعنی از فرمان مرحمت نشان که محتوی بر عفو و منطوی بر بخشایش
بود هر یک زندگی دوباره و جانی تازه یافتند ۱۲ که عهد و پیمان از اعیان لشکر میخواستند نقش بیم از

[illegible]

آن گروه آمد و از دوستی خویش داری بکین توزی برخواستند هشتم کفایت اندوزی تا بهنگام

خواجه شاه منصور دیوان چون به نیروی اقبال شاهنشاهی فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش

جهانیان از کاردانی و دوربینی از آنکه آن ولایت ما ست ناسازگار است و در برخی از

محال مردم را نیز طبیعت گزا برای گرمی هنگامه جنود فیروزی در بنگاله ده بیست و در

بهار ده پانزده علوفه سپاه عاطفت فرموده بود خواجه هنگام نشناخته بنگاله را ده پانزده

و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد مظفرخان کارنید بحکم شد اماره نویسی از

سرسال برگرفت و طلبکار فراوان خواسته باشد زر دوستان فتنه اندوز را بهانه بدکاری

بچنگ آمد اگر قدری انصاف .. داشتی از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی لکار دیگر

نپرداختی تا بناکسی و گردن تابی چه رسد نهم آراسته شدن بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت

گزارش یافت که اورنگ نشین آن فراخ اقبال از فروغ حق پژوهی دانایان ملل و نحل

فراهم آورده عیار برگرفت و آب یاری بینش آن فراخ حوصله ژرف نگاه چار چمن آشتی

روی در طراوت نهاد فرومایگان سرشت یگانه ملک آفرینش را تهمت آلود ساخته و تیمار

شورش آزارمندی و حرص آموزی بهانه انگیخته در زیانکاری جاوید فرو شدند چون آزرم

دیده عربده آرای گشتند مظفرخان میر جمال الدین حسین خان رضوی تیور رای بهرداس

میر ادهم حسین بیگ عمر اغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی ترکمان

قاسم علی سیستانی عوض بهادر لعت علی یزدی یکه آو نیز سید ابواسحاق صفوی مظفر بیگ

حسن بیگ کرد و بسیاری از بهادران خدمت گزین روبروی آن گروه باطل ستیز به

بر ساحل دریای گنگ معرکه نبرد آراستند و نجات خان با پیوند خویشی از بیخردی و تیره دلی

خود را نرسانید و زیر جمیل پیوست و دوروی باختن گرفت آن گروه نافرجام بنیان

عمارتی نو ساخت و بهار و بنگاله را بازبنیاد بهار و بنگاله باز نیست بر بای از دیگر فساد شد ۱۲ ملل و نحل ملل یعنی مذهب ... از دانایان از علما نحل یعنی حکمت ... عیار ... سرمایه فتنه و فساد ... در زیان کاری جاوید افتادند ۱۲ بهادران ... این گروه ... صادق ... سید محمد

آن گروه را از منتهای ... وزارت قدسی ... صفات ... خان ... جهانیان ... سرزنش ... جبیب ... سلطانی ... ۱۲

ج سوم ۲۵۵

دیگر مردم چگونه چه ماند باین خیر بسیچ آرزومند باشند ناگزیره سعادت گزینان بخت ور که بهست پایهٔ
نیک و والا آگهی شناگشته از صواب دید او ورنگذرند و پایه جست و جوی از مدرسه و خانقاه
فراتر نهاده در هنگامهای تعلق و انجمن های داد و ستد تکاپو نمایند و بکوتاه‌بیدی و مویان برهنه پای
دست و بزن نیز دیده تدبی بکار برده قدم جهان ای بفرسایند تو که بیگانه اشناروی دو چار شود
و کارها بشایستگی گراید یا برآید آرزو از آشنایان و ملازمان یکدیگر گزینند تا بایست وقت
بجا آورده اندازه شناخت خود گزارش نمایند و همواره صواب اندیشی او بحسن جزا
بپیوندد و در هنگام لغزش بگرم خوئی وکشاده پیشانی چاره گزینند کیمیا سازان کارگاه الهیت
بدین شگرف کاری از خاکستان ناکسی جواهر آبدار بیرون آورند و در قحط سال حقیقت گزاری
بدین شایسته سامان عشرت اندوزند و از گزند روزگار و آسیب آشوب برکناره زیند ششم
ریختن آبروی خالدین خان جلبیسر میر جمال الدین حسین انجو نامزد کرده از تیولداری آن
برگرفتند چون مبلغی برداشته بود مظفرخان سررشته مدارا که انتظام ملک تعلق بآن داشت
گسیخته او را در تنگنای شکنجه بیکدست آویخت و سرمایه بیناکی عموم در دوستان آمد
بجهت آبادی اقطاع و کم نمودن سپاه باندیشه دراز دیشدند و نیز در آن هنگام که خانجهان
را روزگار سپری شد اسمعیل قلی خان را برای تسلی فرومایگان بدگوهر بی حکم مقدس جاگیر
افزوده بود مظفرخان هر دو وجه باز خواست و از غنودگی خرد مصلحت بین وقت را نشناخت
هفتم بیاسا رسید روشن که از عمل گزاران خالصه بود دامن آلود خیانت بکابل گریخت
باشارت فتنه اندیشان آنجا به بنگاله آمد و بشورش افزائی و بدآموزی بر نشست چون
بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن تبه کار را از هم گذرانند مظفرخان از زمان ناشناسی
در آغاز شورش گسیختن تار و پود هستی او سرمایهٔ نیازمندی مردم اندیشید و بیراهه سرکشی

آفرینش آن ظلمت آلودان دورنی را آفتاب از روی برگرفتند و ده نهادی کاختان عنصری که عقل صلاح اندیش آدم را دوست باشد خرابه نشین خمول گردانیدند و آن را سرمایه نوازش بسیاری گمنامان سعادت اندوز ساختند سلمه میرفتنه مگاله بابا خان و جباری وزیر خان جبل بودند لیکن سعید توقبائی و میرزا حاجی لنگ و عرب بلخی و صالح میرکی نمک مرتضی قلی ترکمان و شیخ یوسف غلیغ افروزنده آتش خلاف گشتند قیامخان و ادهم و مرادخان از فتح آباد و شاه بردی به سارنگا نوحرف یکجهتی در میان داشته توفیق نیکو خدمتی نیافتند با نیروی سترگ گوهر گوهر یاوری بیازارند با درون شخستین اسباب بی راهه رفتن عقل کج گراست پای از هنجار بیرون نهد و سود را در زیان انگارد و دوم نکوهیده ذاتی که تیرگی افزای دل بود و از چراغ احسان فروغ نگیرد و سوم افزایش بار فرومایه خردمند نیکوسرشت را از جای برد تا به بدنهادان تخروجه رساند چهارم شاه سیچی رضوی خان در حواشی جونپور بجهت اثاره گزاری خالصات آنجا که چندگاه در عهده او بود توقف گزیدان میش که میوند و معامله داغ را با اغراض اندوزی پیش گرفته بودند چون خطاب بخشی کری بنام آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامعه آن فرومایه گدا طبع بجنبش درآمد تصحیح پیشین نکرده تکا از سر گرفتند و بران تنگ چشمان زر بنده دشوار تر آمد و در اندیشه تباه سراسیمه گشتند پنجم خمول گزینی فرومایه مرد خیره کال شورش پیما بکار دانی و نیک اندیشی آن زبان سیر چشم همت گزین فرونشیند در آن چار مردی گفت و شنود چنان کسی بردیار ظهور نبود شنودکان سرمست آهنگ جستجوی آن گرامی گوهر نداشتند دانش پژوهان بیدار مغز از یاوری چنین سره مردی نیاز نباشد طبیعت کده آدمی همواره نگیرد و خرد ناچار فارغ خاطری اندرزگوئی یابد که از زبان خود نشنیده نشیده سزاوار وقت بخلوتهای آمیزه خوش آمد گزارش نماید

معامله دانی نگونبختی هر که خانه زیردستان خراب سازد و بدین دستمایه نشیمن خویش انگارین
گرداند روداد که آب روی بزرگی ریخته آید و بنیاد زندگی برکنده گردد آغاز در آمدن
کارفرمایان معامله ناشناسی به پیروی اندوختهای خان جهان آویختند اسمعیل قلی خان و
سایر ترکمانان به پرخاش پیش آمدند و ازانجا که از کاردانی و عقیدت مندی بهره بود
ناملایم برداشته ناشناسی بعده حرص آلود آن گروه را چاره گزیدند و گرگ آشتی نموده بگاه
دالاروهر غزمیت آوردند سپس با عموم ترکمان آن ناحیت دز رهایی و تنخت گیری با آئین
کارگزار صوبه و با چیره دستی نمودند چنانچه سرحلقه بدگوهران با خان بابا در دل می سرائیدند
که تا حال هفتاد هزار روپیه برسم ایغانی گذرانده ام و هنوز صد سوار بداغ نرسیده تباه تر
ازین حال دیگر تیولداران این صوبست چون ناظمان پراگنده دل باز خواهش گشودند
از آرزوی سیه درونی و آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند و دوستان
شوریده مغز آزار یافته از بدگوهری و تبه رائی گردن فرمان پذیری برتافتند و هشتم بهمن بر
حواشی دارالملک تا نده آب گنگ راگذار نموده جدائی گزیدند و هفتم که عید قربان بود
ظلمت درون را برون کشیده غبار فتنه برانگیختند گرفتم فرمان روای عالم گران جاه عرصت
و باشارت همایون د نازاری میرود نقد مروت کجا درباختند حقوق نعمت رسیدگی
چرا فراموش شد نمک شناسی چسان از پیش نظر نهان گشتند و چسان اخلاص زا گزند
جان گزا چگونه رهگرای نیستی گردانیده خرد مصلحت آموز بازرگانی از کدام باده بیهوشی
گزند سپهر گردان دوره چندگونا گون حکمت آن بدسرشتان تباه گوهر را پرده می تنید
و برخی خیرسگالان عقیدت اندوز را غبار آلود ناشناسی میداشت چون زمان آن شد که
بفروغ نیت گیهان خدیو تیرگیهای ملک صورت و معنی بروشنی گراید کارسازان بارگاه

رعیت اشاید به بیداد
گشت * که سر سلطنت را پناه از
رعیت ** مصرعه زر بده مرد سپاهی
را تا سر بدهد ** پس از یکه سپاه و
رعیت در رنج و ملال باشند ثبات
و قیام او محال ۱۲ سلمه یعنی
مناسب و غیر مناسب برداشت
نموده و به تملق و چاپلوسی آن
گروه را استمالت ساختند ۱۲ سلمه
هر یکی از سپاه بمنازعت در نقش
آماده و مستعد بود و مرد دعوات
خود اظهار میکردند ۱۲ سلمه

۲۵۲
ج سوم

آرزوی یعنی قبول نمودن و
وزیدن حرص ۱۲ سلمه ای ایشان
در ارباب بیشتر بود و بیشتر
نبوده اند دوانداز یافته بود ما
بچشم سر داران و دریافتن دنی
نگهبانی که ازین تیره درونان نسناسی
مروت و حقوق نعمت شناسی ۱۲ سلمه
احسان و نیکی و غیره کجا شد
این ناحیه کردن و دان
این همه گردش سپهر غدار است
نابکاری فلک و آرامش
سربنیاد پیشتان و دریافتش اندا ۱۲
خیرسگالان در انش علی
محمد صادق سلمه

کتابه پیش طاق شناسائی میگرداند[۵۱] از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر
شب فروز بینائی زمان زمان تیرگی افزای شد از بیدانشی و کج گرائی سود خود را در زیانکاری
اندیشیده زر اندوختی و سیاه کنتر نگاه داشتی و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده در
کمین گاه شورش چشم انتظار کشودی[۵۲] در نیولا که مظفر خان رخت اقامت انداخت قدر
بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر نکوشید و حساب دانی که سرمایه اعتبار او بود از دست
داده همواره سبانی دل را چنین آمودی چون گویم که ناصیه سرکره زده داشتی بلکه لوحه زبان
را بحروف شکایت و رقوم آزردگی گردانیدی[۵۳] دران هنگام که با ایالت بنگاله سرفرازی یافت
از فزونی عاطفت دیوان و بخشی و امین نیاوری او نامزد فرموده بودند از کوتاه بینی انباز
پنداشته برنج در شد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد و مهمات را بان گروه گذاشته
خود را از تیمار سپاهی و رعیت باز داشت[۵۴] و در خلوتکدها چه هنگامه ها سپاس نعمت رسیدگی
نگذارده گله ها سرائیدی و آن غارت زده الهی نمیدانست که در ملک و دار و گیر و هر چند
یاور بیشتر و یاری ده افزون سازد و انجام کار را شایستگی دیگر پدید آید همانا ازمندی درونی
او را با آشوب بردی[۵۵] و از تیرگی دل بایست[۵۶] زمان در نیافتی گرفتم در سود از زیانی رفت و
پایه جاه بپستی گرائید در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود[۵۷] با طیلسان تعلق
راه مدارانه سپردن کجا بمنزل رساند دیار بنگاله سرزمینی است که همواره از هوای سفله پرور
غرور فتنه برخیزد و از بدگوهری مردم خاندانها برافتد و دولتها زوال یابد از ینجا در باستانی
نامها انزابلغاک[۵۸] خانه نامند سپه آرا بنید از جاه درمانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردی و
دیگر کارپردازان حرص اندوز از باره اندوختن گذرانده بر و رستدن هجوم آوردند کاشکی
درین آزمندی که خاک بر سر یکبارگی از راه آزرم بر کنار نشدی و قدری بهنجار رفته سررشته

او صاحبان عمده که برای انتظام ضرورت بود همراه او گردانیده بودند حال آنکه زیر حکومت او میباشند شریک خود دانسته دفعتاً باینها بر شد ۱۲
[۵۵] یعنی به درونی او باین وساوس بیهوده خرابی افزا برد ۱۲
[۵۶] اشاره ملا باین معنی که همچنین کس در فتنه و فساد زیستن را چگونه شایست ۱۲
[۵۸] بلغاک این لفظ مرکب از دو کلمه اول بلکه صاحب برهان فارسی گفته و بمعنی بسیار نوشته و غاک بمعنی آنکه در هندی گوید ۱۲ محمد عباس قتلا

از باتقان تا هندوکوه که در اقطاع میرزا ابراهیم بود بمیرزا سلیمان مقرر شده و او بدان خرسندی
گرفته بکولاب رخصت گرفت میرزا حکیم در نواحی قندوز بخواجه چارطاق همت بر انجام کار
روزی چند توقف نمود چون گفتار نمازه بکردار گرفت بکابل بازگردید نیرنگی اقبال

شاهنشاهی در سرتابی امرای بنگاله و سزا یافتن ایشان

هرکرا ایزدی تائید
چهره افروز دولت باشد و کارسازان تقدیر باقبال افزائی درگاپو سرآمد روزگار
بسرستاری برخیزد و بآراستن کار همت گمارد و بداندیشان فرومایه را که از روباه بازی
وحیله اندوزی بصورت نیک سگالان برآمده باشند پرده از روی کار برگیرد و سرابستان
خلافت از خس و خاشاک پاک سازد و حقیقت اندوزان سعادت بسیچ را که از نارسیدگی
وقت و پیش آمدن بدکاران غبارآلود ناشناسائی بودند برفراز شناخت کامیاب
عشرت گرداند و آب یاری گوهرشناسی گلبن دولت را بپالاند و مشتری بفراخ ساختن
روزی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن ناملائم و شکنجه غم در اندوختن مردم
سرآغاز را بسرانجام رساند آنرا که درستی دریافت باشایستگی کردار هم آغوش بود و تلخکامی
از بهت جای آرامش آشوبگاه بی آرامی ببرد به افزونی جاه و فراوانی مال گزندی
باآگهی رساند بلکه درین دو زمان آزمودن فرمان پذیری و خدمت گزاری برسر
نهاده و نشاط اندوزد و بداستانهای حقیقت نفس یافه درائی را خموش گرداند و
وهرکه اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت بر نخورد و اگر بهر بردارد
نسیمی از گلشن سزای کردار بدو نرساند هم در افزونی معیشت چراغ بر رهگذر باد نهاده
به بدمنشی گراید و هم روزگار ناکامی از شاه راه سعادت برکناره شده بر طریق اعتدالی
خیانچه سرگذشت امرای بنگاله ازین آگهی می بخشند داستان پندگذاری هوش افزائی

شاهرخ میرزا خود را بدین دولت ابدی اعتصام پیوند داده بود یاوری او بر ضمیر فتوح آگاه
باطن اقدس پرتو انداخت سعید خان و راجه بهگونت داس و مان سنگه و میرزا
یوسف خان و دیگر امرا صوبه پنجاب و ملتان منشور قدسی نفاذ یافت که بدان ملک
رفته دستگیری نمایند امرا کار بند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستان آشتی و باز گردیدن
کابل گزارش نمودند جنود فیروزی از آن عزیمت باز ماند عرضه داشتند و اجمال این مفصل
آنست که میرزایان در حدود تالقان گرد پیکار انگیختند شاهرخ میرزا اگرچه پای همت
افشرده نبرد آرای شد لیکن از هرزه درائی دوررویان بدگوهر و کوته اندیشی یک جهتان
خیر سگال و کم بینی و ناآزمون کاری خود نتوانست پیش برد یافه گذاران جنگ انداز
بر زبان ها اندوخته که میرزا محمد سر آمد کارپردازان آن ملک با میرزا سلیمان یکسان
نسبتی گزیده میخواهد که در کمین زده گیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد و دولتخواهان
صواب اندیش را دامن آلود تهمت گردانیدند و گروهی بدخشیان بمرزبان قدیم پیوسته
هنگامه افروز بدگمانی گشتند هنوز گزین آویزشی عیار افزائی بهادران نشده بود که میرزا
شاهرخ عنان تافته تعبند ز شتاب آورد لشکر زابلستانی که در تخارستان خوف و رجا اندوخته
بود از بی ویرانی جلوه نشاط گزیده قدمی چند براه نگاه مشی بر نداشت میرزا چون بقندز رفت
آن در را محکم ساخته بکولاب شتافت محمد قلی شغالی را از تنگنای زندان برآورده زمام
وکالت سپرد میرزایان بیست روز در حواشی تالقان توقف داشتند چون حال شاهرخ میرزا
بتحقیق انجامید از راه قلعه ظفر رو بر بستاق آوردند و بحرف سرائی و افسانه طرازی
محمد قلی گفت و گوی مصالحت در میان آورد و با فریدون پیوسته پیوند آشتی داد و از
دور اندیشی و خرم اندوزی میرزا شاهرخ دیدن نیارست و بصواب دید خیر سگالان رامش جو

مراد از میرزایان سلیمان میرزا و بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا که با پدر یکجهت نبود
سعید خان و راجه بهگونت داس و مان سنگه ... کرد
ع یعنی در ... بلاد ... میرزا
میرزا شاهرخ ... بود
... شد نبرد آرای ... شد
ع ...
ع یعنی آن ...

۳۴۹
ج سوم

ع چون ... میرزا
ازحال شاهرخ میرزا و رخ
یافتن اوازافسون و
بطلان ... نهادن
واقف شدند و از ...
زادن محمد قلی هم اطلاع
یافتند گفتگوی مصالحت
بمیان آوردند ۱۲ مولوی
محمد صادق علی صاحب
سلمه الله تعالی

و میر ابو المظفر از نواحی چندیری و نرور نیز بدان طرف کام همت برداشتند اگرچه کشورخدای نظر
بر بدیهه بانی ملک صورت هنگامه پاداش را رونق بخشید لیکن بمقتضای آنچه مدعی جوان همی از
سود و زیان روزگار سیامی خارغ بالی داردوزبان زبان ازسرالبتان یغما تسلیم نکلمه نشایاید
هم درین ولا قاضی علی بغدادی که بکم آزاری و کاردانی از یکتایان زمانه بود بمنصب والای
بخشیگری شرف اختصاص یافت از سوانح نامر و نمر و دان افواج گیتی کشا بصوب بدخشان
باز ماندن آن آگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاری تعقل صلاح اندیش سلطان نومندی
واهمه رخصت حجاز گرفت سواد خوانان ناصیهٔ احوال و کاردانان حقیقت شناس محفل
همایون دریافته بودند که راه بهانه می سپرد و آن در سر دارد که خود را دران کوهستان اندازد
و بچیره دستی یا بدرستان سرای بدست آورد و نگین توزی میرزا شاهرخ تحسرت اندوزد
طرز بر فراز میدانی بر آمد از آن طواف گاه بعراق عجم شتافت آورده بود که بدستیاری
فرمان فرمای ایران کام روای خواهش گردد دران هنگام شاه اسمعیل پور شاه طهماسپ
بزبانی آنجا جوش سورش نبرد پاس بزرگی والا دودمان نموده قدم او را ارجمند داشته
برخی سپاه بکمک نامرد فرموده دستوری داد در رهگذر خبر شدن پیمانهٔ شاه در رسید کتابه پای
را از بیش طاق آموزگار بر خواند بقندهار آمد و مظفر حسین میرزا خویشی کرد درینجا نیز چون
کاری بر نیامد دردی بکابل آورد میرزا حکیم پذیره شد و گرم خوییها نمود و سگالش آن داشت
آنکه بر همنونی این کهن سال آزمون کار زنگش رویه شتافته آشوب هندستان گردد میرزا
شکوه شاهنشاهی که بچشم عبرت بین دیده بود گزارش نموده او را از تباه اندیشی باز آورد
و یورش بدخشان پیش نهاد خاطر گردانید نهم آبان ماه الهی سال نهصد و هشتاد و هفت
در شورش ابر و ریزش برف راهگرای شدند ازین سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از انجا که

۱ یعنی شاهنشاه صوری و معنوی بهر نحو و رستی و آراستگی از کومک و بخیره کرده دادند ۱۲

۲ از مراحم خاقانیه دریافت سلطانه قاضی علی با بعهدهٔ خاص بخشیگری اختصاص دادند ۱۲

۳ هرگاه که سلیمان میرزا نقد رخصت حجاز بکف آورده بود سره شناسان دانش آماده دانسته بودند که بهانه جوئی و حیله گری میرود ۱۲

۴ قولهٔ نگین توزی ای پشتی کینه و مدد و فریب ۱۲

۵ قولهٔ یعنی چون سلیمان میرزا در حد ایران رسید والی ایران رسم پیشوائی پیش آورد و بطرز آلایش و بلطف با هیچ نمط مدارا کرد

۶ یعنی از بیان شاه اسمعیل بر دخت ۱۲

۷ سلیمان میرزا میل شده بقندهار آمد ... نمودار بسبب خلاف کردن

۸ ای کیفیت بود که خود ...

۹ سلیمان میرزا ... شتافت سکندر بدخشان

۱۰ ... حضرت شاهنشاهی ... رجاع کرده بایورش ... نماید ۱۲

... ل ساخته و دل داده و لو ... استمال ... داشتند که اعانت ... لازم همت ... افزایند ۱۲ مولوی ... حافظ ... صاحب ... سلمه

کارشناس شد او چون نغازی پور شتافت معصوم خان فرنخودی بهانه سازی و حیله
اندوزی پیش گرفت و بدین قرار داد که در حواشی جویبار خواهد پیوست او را گسیل کرد
آن ساده لوح فریب زده هرزه گوی شد روی بدان جانب آورد و در حواشی خطه بکسر
بفراهم آوردن سپاه آن ولایت تکاپو نمود کمال الدین حسین سیستانی و سید حسین و دو راج
و چندی دیگر از اقطاع داران آن حدود پیوستند روزی بر ساحل دریای گنگ نشسته
شوی بدن به پرستش دادار بیهال می پرداخت ناگهانی عرب به بسیاری از بندگان فتنه
اندوز بدان حدود آمد و شناسایی قابو شده چیره دستی نمود پیوستگان بیدل به بهانه آگاهی
خود را برکناره کشیدند او پای همت افشرده گرم پیکار شد و بس نوشت آسمانی زخمین بزمین
افتاد همراهان در کشتی انداخته نغازی پور بردند پس از دو روز جان بسیجی به نیکنامی سپرده
روزگار او بسعادت منش و حقیقت اندوزی سرآمد علی خان ازین آگهی بآن شوریده بخت
رسیده ناورده گاه را افروزش بخشید حبش خان گوارا شربت جان بجان فشانی در کشید
و عرب گرد آلود ناکامی روی در بادیه هزیمت نهاد اواسط اسفندار ماه الهی سرگذشت
بسامع همایون رسید و بیست و سوم راجه تودرمل شیخ فرید بخشی مهر علی خان سلدوز راجه
اسکرن رای لونکرن نقیب خان فرخان شاه خواجه ابوالقاسم ابوالمعالی باقر سفره چی و
گروهی انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسان بدسگال را بباد افراه رسانند و
منشور سپهر مطاع باسم ترسم خان و معصوم خان فرنخودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن
و دیگر جاگیرداران صوبه الهاباس و اوده شرف نفاذ یافت چون لشکر فیروزی بآن دیار
پیوندد بساز و سامان گزین پیوسته رهگرای یکتایی و یک جهتی گردند و از صواب دید برتر سخنان
و راجه بیرون نشوند و اشارت والا شد که صادق خان و باقی خان و الغ خان حبشی و طیب خان

اندزگوی تشتاب آورد بوکه پرده آزرم شان دریده نگردد و از میدانش و کم بینی کینه‌نگار
معدلت رسوائی بی‌ناموسی نیاید و بمقام آره آیندگان شرق وپایه پوست همانا از
ناانجامی رسوم یک جهتی سورش نشان دلیری نتوانستند و انامنها که عموم کاردانیان از
بوچیره دستی فتنه اندوزان در هراس بودند بطانه را البسر کوبگاه هستی شان هر رشته گردانیده بود
خود بازگشت درین هنگام تباه کاران جلباب شرم برگرفته شهر قینه تاراج کردند و سگالش‌های
آن فرومایگان تنک حوصله پدید آمد محب علیخان قلعه داری می‌نمود تا بسبب بعید الدین
فرار رهتاس شتافت رای برکهوتم بان خیال که معصوم خان هر خودی را بکار زار در آرزوی
بغازی پور آورد شمشیر خان بجانب بنارس رفت بآن آهنگ که سپاه راجه تودرمل فراهم نموده
آماده پیکار گرداند در نیولاعرب عربده جوی دد دلی آن قافله کام فراخ برزده تورد آن قبله
حقیقی بپاس ایزدی از گذرجه‌ها گذشته بودند بجز قیلی حیدبا زپس مانده بدست او دو نیابد
جشن خان دران عرصه مردانهای کارپردازی نموده گرفتار شد آن شوریده مغز خواست که
محب علی خان را بروباه بازی او همداستان گرداند از صواب اندیشی و درستی رای باج
گزارد که او را بجرف سرائی نتوان فریفت و بهیچگونه یکتائی نه گزیند لیکن همه دانند که از صحبت
او برگرفته‌ام و از دیرباز اندیشه همبالی در سراپای دل جوش میزند اگر پیمان استوار دلدهی
بخشد و خواهش من فروغ قبول برگیرد بهر آئینه بر رهتاس رفته عموم درنشینان آنجا همه مند
گردانم بآسانی پیمانه زندگی آن مرزبان لبریز گردد و سپهرآسا قلعه بدست آید و بنیاد حوادث
انجام یابد آن دوست دشمن نما بچرب زبانی و افسانه گوئی خود را ازان خطرگاه برآورد
با خداوند خویش آن دستان سرائی گزارش نمود و جوهر حقیقت دل نشین صیرفیان چهارسوی
دنیی گردانید درین اثنا سانحه ناگزیر رای برکهوتم پدید آمد و شکیب ربای ضعیف دلان

آگهی از سگ وگربه وامثال آن که درخسیست انباز یکدیگر گوناگون مهربانی ودستگیری تراوش
ظهور کنند وبه بنی نوع آن دوستی وموانست دارند که سنجیده مردان صفت رانگاپوی سترگ
برگیرد ومواسا ومدارای همسران صنفی چون ایرانی وتورانی ورومی وهندی ازان روشن
ترست که نگاشته آید ازینجا دیده ورشناسد که برفطرت اشنایان ویکجا نشینان واسیران
فنون احسان وپای بندان گوناگون نوازش چه کارهای ناگزیر وپاس این مراتب جز هشیار
هشیار مغز دوربین که تواند نمود وچون رمزی ازمعدن حقیقت منبع صفوت نگارش یافت
اکنون بیدولتی آدم صورتان ناسپاس آن ملک را ملاحظه کن چون آزمندان معامله
نه شناس بدان دیار پیوسته درخواهش کشودند کار بر عموم لشکری دشوار شود آنانکه زر بندگی
بجای ساو زراندوختی ودرجرح رسوه وپاره وسامان النسب دربا زند وگروهی که آنرا درکار
سپه صرف کردی تبسلی وبرساختن معده حرص آنان بحیرت گاه شتافتند هر دو گروه فتنه
اندوز را بهانه یافته درخیال شورش افتادند حجت محبت علیخان که از حقیقت معامله شناسی
فراوان بهره داشت وفرمان پذیری سعادت دین ودنیا دانسته بانجام آن کار همت
گماشت وآن مردم را ازتنه محب علی پورکه نزدیکی رهتاس ست برده شروع در منع
نمود وبکام ناروائی آن گروه فرجام نشست ودیگر امرا به سیاه روئی وخیره چشمی گردن افراشتند
درین اثنا که محب علی خان هنگامه داغ گرم داشت قافله بزرگ ازبنگاله رسید سیه درونی
آن تیره رایان تباه گوهر بربلا افتاد مظفرخان اندوختهای خان جهان وگزیده فیلان
او را بلوکاما درداد وباسایر اغرق مصحوب فتح چند منگل روانه درگاه ساخته بود وبسیاری
ازسپاهی وبازرگان بافراوان خواسته همراهی داشتند فرصت جویان ناسپاس درکمین گاه
تاراج نشستند ودر استواری پیمان یکدیگر تگاپوی نمودند ازین آگهی محب علی خان به

که سعادت رهنمونی ایشان کرده
بهره ازنصیب داشتند ازحلقه
اطاعت بیرون رفتند ۱۲
هنگام مراجعت ازبنگاله باده ازینی
این مفسدان شیوع یافت ۱۲
اغروق بمعنی سامان متاع
وجنس ازکیست ۱۲
آن زنکه که روانه دردولت شده
بود مفسدان یکدگر شده اراده
تاراج کردند ۱۲ مولوی
محمد رضا وفقی صاحب سلمه

خود دوست را از وسعت آباد جهان عقیدت چاره گر آمدند و چندی که رئیسان چار سوی

معامله بودند بیشین نعمت را جواب داده ناکامی حال گردانیده سر ساحت باطن را خارستان

شکوه نساختند دیگر بازرگانان سوار محنت کشیده ظاهر خود را نیالودند و بسیاری از ان

بدگوهران زر راندوده سر بشورش بر داشتند و از پادشاه دین و دنیا خود برگشته گردن مخالفت

برافروختند نه در خلوتگاه ایشان فروغ اخلاص و در معامله جان جدائی از سعد و زیان و

نه عقل صواب اندیش و نه رای ظاهر بین و نه هم‌نشین دانا و همت گزین عوام چون معصوم خان

کابلی که پتنه و آن نواحی در اقطاع او بود و سعید بیگ بدخشی و عرب جای گیر دار سرانو

و سعادت علی که پرگنه تموادای داشت و حاجی کولابی چندی دیگر که تیول ایشان در دولت

بود و شعید بدخشی و ببراو بهادر و درویش علی شحرو که در ترهت داشتن حواشی بخوان نعمت

می نشستند و دیگر مردم تا مردم سخت گیرهای کارپردازان آن صورت جمعی از خامکاران

قسم دوم و چون شاهم خان جاگیردار حاجی پور و میر نخر الملک و میر علی اکبر و حاجی خان

که پرگنه آره داشتن حواشی داشتند بسبب زبانی بحرف سرائی از راه پرده شور افراشتند

بدست مایه تباه سرشتی بسر گردگی خود تیره اندیشان کج رو و سر راهی طبیعت هوش ربا از

پیش طاق اخلاص سرنگون افتادند که دامن شان بغبار سوداگران خوش معامله رسید و

چنان در نشیب آباد نادانی در شد که ایشان را با گروهی با یکدیگر خرید مشارکت نسبی مناسبتی

ندارند پستی نماند شخصی اگر از دیواری بزمین آید بخاک برابر میشود تا نکولی و دلی چه رسد هوشی

که از نخستین پله برفروترین طبقه زیان ناسد اندازه خاکساری او تواند گرفت و از

تناسائی خرامشگاه حواس که نهایت بد راست خرابی نگونساران مدبر که از اخلاص بر

خاکستان بی حقیقی آیند چگونه گزارش آن در نیروی کلک حقیقت سرا لوادی جویای

ای ینگ سیرتان دم بجود بودند و بر ضلالات در شورش افزائی افزودند ۱۲

آنانکه ازین چنین شهنشاه خلافت نمودند دین و دنیا بباد دادند و خود را از عقل و دانش بکران نمودند ۱۲

اسامی خلافت کنندگان که مخالف شاه را از بدبختی شعار ساختند اظهار مینماید ۱۲

۲۴۴

ج سوم

۵ این باده که روزگار دارد + یک مستی و صد خمار دارد + گر پرده فرزانه شنیدت +
هشدار که میدهد فریبت + ولیسا این دست آویز خار بیرای خارچمن آدمیت و طراوت
افروزی نونهالان سعادت آموده شود و نیز دانای خاطر تعلق شناسند کامیابی دولتمندان
حق پرست آرایش جهان است و برآمد کار شقاوت اندوزان بطلان منش زیب فزونیت
جلال و شناسای خلوتکده تجرد الیقین که لطف ایزدی و جمال الهی درین نمودارها شگرف
جلوه میدهد امکان بخش جلال برنتابد و باطل همچو ابه محال اکنون ازین لوا برکت زار کوهی
زبان باز گرفته انموذجی ازین داستان هوش افزای نگارد با آنکه اورنگ نشین اقبال
نیر کی عاطفت و افزونی معدلت و آرایش صلح کل فراوان بخشش و بخشایش دارد و مانند ابر
رحمت بر کشتمند زار جهانیان ریزش سودمندی نماید یکبارگی بسیاری از امرای بهار که
پرورده نعمت های گوناگون این دولت اعتصام بودند بلکه بستان سرای نیاکان
این گروه از جویبار افضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود در شوره زار شورستان عصیان
افتاده ریگزار بادسیاری نخوت گشتند و روزگار زهرخندی نموده هر یکی را به برآمد آرزوهای
کوتاه رسید بجشید اجمال این مفصل آنکه اوایل این فرخنده سال گیهان خدیو پاس جهانداری
داشته رای پرکهوتم و طبیب مجد الدین و شمشیر خان خوجه سرای بصوب بهار رخصت فرمود
که در انتظام آن صوبه معموره جوهر کاردانی بظهور آورند در آبادی ملک و بیمارداری سپاهی
و غمخواری زیردستان تکاپو نمایند آن فرومایگان تنگ حوصله از بی دانشی رخت اقامت
به پتنه انداخته در غرا ختای آزار افتادند و در معامله سان و اجب و کار و داغ سخت گیری و
خیره روئی پیش گرفتند از چشم تاریکی خواهش مدارا و پورش پذیری که جهان دارد کیر دی او
نظام نگیرد از داد و هوش گسل شدند یک دو بی بصفوتکده اخلاص گزاره کردی تنگنای طبیعت

۲۴۳ ج سوم

آرزوهای که اندیشیده بودند

مولوی سید محمد صادق علی

گمارد و عمم افزای نیک سگالان سعادت گزین و جان گرامی خرد پروهان حقیقت بیش را
هزاران فن آورده و در بینان هشیار خرام در چهره کشائی این نقش بدیع دست جرات دراز
نکرده لب فرو بسته اند و بر نطع آگهی پای خواهش ننهاده زبان چون و چرا نگشاده چنانچه
آن رازداران بیدار دل می سراید نظم بسی اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره
نیست کس را * درین بستان زبان باید درو کرد * خموشی را بحیرت پیش رو کرد * اگرچه
بر باطن والا نگهان ملک شناسائی کمتر داوری باشد که پرتو ظهور بخشد لیکن در کبریائی
ایزدی فرو رفته از بأیا لی سخن نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهره آفاق گردانند
و از شورش فهماندن گوش آمودگان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند ابوالفضل ترا
که اندیشه آشوب دوران بخاطر راه نیابد نیروی فهمانیدن داده اند چرا سر حقه باز نمی کنی
و در حقیقت نمی کشائی سله دلی داری از معرفت نکته سنج * ز دریای دلکش فروریز گنج *
کلید در علم در جیب تست * چو بر خلق نگشایش عیب تست * همانا گره کشای این معمای
دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم بین و کوتاه حوصله اند چشم شان بر تمامی نشیب و فراز
نیفتد خار پای را آشوب جهانی اندیشند و گزند شخصی بلای عالم انگارند و اگرنه تیزنگاهان
حقیقت پژوه روشن دل همچنانکه از روئیدنیهای زهر گیاه تریاق نشان نشو و نما کنند و در
جان دل صید کن و جان شکر جنبش نشاط نماید در آدمیان نیک و بد را ظهور خواهی
باشد و بآئینی که در ادویه جسمانی هر دو بکار رود و در معالجه روحانی این دو گروه مردم در خور
باشد و در سخن شناسان زمانه پیدا که کام روای والاگوهران نیک اختر و تباه سنجان
بدکیش افزایش فروغ هستی و سرانجام دادن اسباب پاداش است و نیز فراز داشتن
فتنه اندوزان جهان آسایش بجهت نگونساری گردانیدن ایشان باشد در کوریان زدگی

ای شعار زمانه دون پرور ودر نقد روزگار سفله را رونق دهی
بدان بکمال شعر و هنر
ج سوم ۲۴۲

صالح و طالح هر دو موجود است مصرعه فلک بر کس بقدر همت اوست ۱۲ محمد صادق علی سلمه

چاره گزینید ملک را به پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند و لبستان سرای آفرینش را
بکوشیای شناسائی طرحی گزین اندیشه بپاسبانان بسر چشم حق شناس بسپرده و چارچمن دنیا
را از چشمه زار آگهی آبیاری کند و این روی بصواب اندیشی گیتی خداوند وسعت آباد
ملک هندان شایسته قسمت پذیرفت و در هر صوبه سپهسالاری و دیوان و بخشی و میر عدل
صدر و کوتوال میر بحر و واقعه نویس نامزد شد از سوانح قرار جمع ده ساله از انجاکه زمان زمان
روزگار برخی را طرح دیگر اندازد و نشیب و فراز سترگ پدید آورد و آیین بود که هر سال برخی از
کاروانان رستی بنش تفصیل آنرا هر ناحیت روانه ساختی و سال بسال دستور العمل در واد
حقوق دیوانی قرار گرفتی چون ممالک محروسه فراخی پذیرفت و قلمرو چندین فرمان روایان
والاشکوه در سایگاه معدلت گیهان خدیو در آمد آن نگاشتها بتفاوت رسیدی و سپاهی
و رعیت گزند یافتی و خواهش باقی و فاضل شورش افزودی و نیز کناره شدن برخی ارز
نویسان از راه درستی شهرت گرفت کارپردازان خلافت بستوه آمده بچاره گری او و یاوند
شهریار دانش پژوه باابداع این طرز حق گزار گروها گروه مردم را نشاط بخشید و نقاوه این مخترع
آنست حاصل ده ساله هر پرگنه از مراتب گشت و کاروبار و ارزش شناخته ذهم بخش را
مال هر ساله مقرر فرمود چنانچه در آخرین دفتر این گوهرین نامه مفصل نگاشته آید اگرچه انجام
این شغل بحالی براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد لیکن راجه بخدمت گزاری شرقی
دیار رخصت یافته و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا دریافته گزین نسخه انتظامی داد

سرتابی امرای بهار و نامزد شدن افواج گیتی کشا بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگونه گزارد و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد از آنکه سیده
خوبهای او آنست که در پرورش بدسیرتان فتنه اندوز آرایش هنگام کرده باطل ستیز همت

ج سوم ۲۴۱

شهنشاه جهان از راه مرحمت و بخشش انعام بر خاص و عام فرمودند که هر یک خوشحال گردید ۱۲
انتظام این مهام سپاه و رعیت براجه و خواجه سپرده شده خواجه
رای عالی در اندک زمان چنان انصرام نموده که مطبوع اقدس گردید ۱۲

بارگاه سلطنت نزهتگاهی دلکشا برآراستند شاهنشاه حقیقت پژوه با بزرگ نوئینان و دانشوران
بیدار دل و الیند بر شده قدمی چند آن بارچه سنگ را بر دوش آسمان سای نهاده در خرامش فرمود
و بترتیب منزلت اعیان دولت بتبارک ادب گرفته مصیر اقبال آوردند و باشارت قدسی بجای خ
میر برگذاشتند از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله باندیشه آنکه آبروی آن
سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیامد و شناسندگان شوخ طبع لب بزهرخنده نکردند چنان احترامی
بزرگ بجای آمد و به نقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت فتنه اندوزان
بدگوهر در کوی خجالت فرو شدند و بی مایگان تیره رای که از هنگسات دلائل نبوت و گزارش
یافتن شبهه و تشکیک آن که کلامی کتب ازان پر است در شورش بودند یکبارگی رسوای بازار
شرمندگی آمدند آنان که از بی دولتی و تباه سرشتی باظهور دین داری و یزدان شناسی آن پیشوای
صورت و معنی بهمان سرای یافته درائی داشتند زبان مرده دین و دینی گشتند بزم آرای جهان
آگهی را نه آن روز که شوریده مغزان بدکیش گرد فتنه می انگیختند در نزهتگاه باطن قدسی
غباری و نه امروز که گروه باطل ستیز سر بگریبان شرمساری دارند نشاط افزای سرگرانی
خاطر چنین بود روز بروز نهال دولت در بالش آید و زمان زمان تازه اقبالی نوید کامیابی
رساند و همواره ژرف نگاهی بکار برده و نیرنگ تقدیر عبرت افروز نظم براه شگرف همه
گام زن * همه خنده بر نقش ایام زن * بر آفاق رندانه چشم افگنان * مطلوبهای عالم
تماشاکنان * یک اندیش خداپرست را از غم و شادی چه پروا لیکن مخلصان نوازدادی
را نیرو پدید آمد و عامه را سازراه آماده گشت از سوانح دوازده بخش گردانیدن عرصه
پهنای هندوستان تا گزیر و الا فطرت کارکیا آنکه زیردستان سعادت گزین مملکت را
بخشش بخشایش نوازش فرماید و تباه سگالان گردنکش بفروغ اندرز و لمعان شمشیر

۵۵ بجا اعزاز و عظمت آن شاه دین پناه سرداران دیگر بر سر و دوش برداشتند بردوش نهاده بردند ۱۲
۵۲ یعنی خیال این معنی که سید مذکور [illegible] داوری [illegible] بتعظیم او فرمودند ۱۲
۵۳ تشکیک جمع تشکیک کتب کلامی یعنی کتب علم کلام تمام مشحون برد[illegible] نبوت آن سرور صلی الله علیه وسلم است ۱۲
۵۴ ای تیره رایان بدگوهر کردل شان از غبار شک و گرد شبهه انباشته و آلوده بود

ج سوم ۲۴۰

۵۵ شرمنده و خجل شدند ۱۲ [illegible]
صفا منزل حضرت [illegible] شد ۱۲
[illegible] ۱۲
۵۶ [illegible]
[illegible] کار [illegible]
مولوی سید محمد صادق علی سلمه

بعون اکبری که شهنشاهی همایون فال است با نامی اقبال جهانگیری بخشیده

حسب الامر جناب مهاراجه صاحب خانخانان مصاحب فرزند خاص دولت انگلشیه منصور الزمان امیر الامرا

مهاراج ادهیراج راجیسر سری مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر والی ممالک پتیاله دام ملکه و اقباله

از کتاب

اکبرنامه

جلد سوم

محتوی وقائع سلطنت حضرت عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان جنت نشان نور الله مرقده

تصنیف ادیب گوی سبق از هر دبیر شیخ ابوالفضل مشتهر احسن الله تعالی ماله آوان مبارک

در مطبع منشی نولکشور طبع جهان آئین نقش قبول شهرت گردیده

اکبر که شهنشاه با جاه و جلال جهانگیر بخشید [illegible]

حسب الایماء جناب مستطاب [illegible] امراء ممالک

[illegible] دام ملکه و اقباله

متضمن بیان سلطنت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن جنت آشیانی انار الله تعالی مرقده

آن نیز [illegible] شیخ ابو الفضل علامی شهرت [illegible] به اوان مبارک [illegible]

در مطبع منشی نولکشور [illegible] طبع [illegible]

کتاب اکبرنامه

مطبوعه حسب الامر جناب

مهاراجه صاحب فرزند خاص دولت انگلشیه

منصور الزمان امیر الامرا مهاراجادهراج راجیشر سری

مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر

فرمان روای ممالک پتیاله

دام ملکه و اقباله